

مدارس فراموش شده
بہائیان و آموزش و پرورش نوین در ایران
۱۸۹۹-۱۹۳۴ م.

مدارس فراموش شده

بهائیان و آموزش و پرورش نوین در ایران
۱۹۳۴ - ۱۸۹۹ م.

با مطالب، اسناد و مدارک، و عکس‌های اضافی

نگارش
سُلی شاهور

ترجمه
حوریوش رحمانی

نشر باران ۲۰۱۳

نام کتاب در زبان اصلی
The Forgotten Schools
The Baha'is and Modern Education in Iran,
1899–1934
I.B.Tauris Publishers
LONDON • NEW YORK
*

مدارس فراموش شده
بهائیان و آموزش و پرورش نوین در ایران
۱۹۳۴-۱۸۹۹ م.
نگارش: سُلّی شاهور
ترجمه: حوریوش رحمانی
ویراستار متن فارسی: فریدون وهمن



چاپ اول: ۱۳۹۲ [۲۰۱۳] نشر باران سوئد

شابك: ۵-۵۶-۸۵۴۶۳-۹۱-۹۷۸

Baran

Box 4048, 163 04 SPÅNGA, SWEDEN

info@baran.st

Tel: +46-(0)8-88 54 74

www.baran.st

ISBN 987-91-85463-56-5

© Baran 2013

این کتاب با اجازه رسمی ناشر اصلی به فارسی ترجمه و منتشر می شود
تمامی حقوق نشر فارسی برای مؤلف محفوظ است
نقل تمامی یا بخش هایی از این کتاب جهت چاپ مجدد، استفاده در رادیوها،
گرفتن میکروفیلم و برگردان منوط به اجازه ی کتبی مؤلف است.
نقل قول از کتاب جهت نقد و بررسی از این امر مستثنی است

تقدیم به پیشگاه مادر گرانقدرم عالم تاج خانم شاهور - دادگری نژاد؛ که
عمری را بی دریغ فدای فرزندان و عزیزان خود نموده و اکنون نیز در
شامگاه زندگانی شمع پر فروز وجودش کماکان روشنی بخش خانواده و
گرمی بخش حیات یک یک ما است.

مجموعه‌ی جامعه و دین در ایران

هیچ دینی را نمی‌توان جدا از بافت تاریخی و اجتماعی آن مورد بررسی قرار داد. منظور از انتشار این مجموعه ارائه پژوهش‌های مورّخین و دانشمندان در زمینه جامعه و دین در ایران، به ویژه در مورد اقلیت‌های مذهبی است که تاریخ و سرگذشت‌شان پامال گردیده و نقش بزرگ ایشان در پیشرفت‌های فرهنگی و اجتماعی ایران به فراموشی سپرده شده است.

امید است این مجموعه به تدریج فصول گم شده تاریخ ایران را بازسازی کند و موجب آگاهی‌های بیشتر ما از تاریخ و اجتماع ایران باشد.

فریدون وهمن

مجموعه‌ی
جامعه و دین در ایران ۵
زیر نظر: فریدون وهمن

از این مجموعه تاکنون کتاب‌های زیر منتشر شده است:

۱ - یکصد و شصت سال مبارزه با آیین بهائی

فریدون وهمن
چاپ سوم، نشر باران ۲۰۱۰

۲- بهائیان ایران

پژوهش‌های تاریخی - جامعه‌شناختی
یازده پژوهش به قلم جمعی از اساتید
نشر باران ۲۰۱۱

۳- اسناد بهائیان ایران

از سال ۱۳۲۰ تا پایان سال ۱۳۳۱
تورج امینی
نشر باران ۲۰۱۲

۴ - رستاخیز پنهان

بازگشایی نسبت آیین‌های بابی و بهائی با جریان روشنفکری ایران
تورج امینی
نشر باران ۲۰۱۲

فهرست مطالب

۱۱	قدردانی و سپاس
۱۵	پیشگفتار
	مقدمه: آموزش و پرورش از دید اصلاح طلبان ایران در قرن نوزدهم
۳۳	اصلاحات در ایران در زمان قاجاریه
۴۹	آموزش و پرورش در ایران قرن نوزدهم
۵۱	آموزش و پرورش و روشنفکران سکولار
۵۶	آموزش و پرورش و روشنفکران اولیه بهائی: بهاء الله و عبدالبهاء
	فصل اول - از آموزش و پرورش سنتی تا مدرن: وضع آموزش و پرورش در ایران تا پایان قرن نوزدهم
۶۹	مقدمه
	نخستین مدارس خارجی در ایران از دهه ۱۸۳۰ تا دهه ۱۸۵۰:
۷۶	مدارس میسیونرهای آمریکایی و فرانسوی
	دارالفنون تهران و تبریز: دهه ۱۸۵۰ و اولین مدارس دولتی نوین در ایران
۸۰	گرایش‌های گوناگون در فعالیت‌های آموزشی در ایران از دهه ۱۸۶۰ تا اواخر دهه ۱۸۹۰
۸۴	
	فصل دوم - گشوده شدن درها: مظفرالدین شاه قاجار و ظهور مدارس بهائی در ایران
۱۱۷	مقدمه: جنبش اصلاحات آموزشی در پایان قرن نوزدهم
۱۲۵	مظفرالدین شاه و فشار برای تأسیس مدارس نوین
۱۲۷	اولین مدارس نوین بهائی در ایران و دلائل تأسیس آن
۱۵۵	فصل سوم - مدارس نوین بهائی و سطح آموزشی آنها
۱۶۹	کودکستان‌های بهائی
۱۷۴	حضور دانش‌آموزان غیر بهائی در مدارس بهائی

۱۸۱	فصل چهارم - مخالفت با مدارس بهائی
	فصل پنجم - بستن درها: رضاشاه پهلوی و بستن مدارس بهائی
۱۹۷	مقدمه
۱۹۹	مدارس بهائی و دلایل بسته شدن آنها
	وضع آموزش و پرورش بهائیان در ایران بعد از بسته شدن
۲۳۰	مدارس بهائی
۲۳۹	نتیجه‌گیری
	پیوست‌ها
۲۵۳	پیوست ۱: اطلاعاتی درباره مدارس بهائی در ایران
۲۹۵	پیوست ۲: کودکان‌های بهائی و آموزش قبل از دبستان در ایران
	پیوست ۳: فهرست مختصری از نام ایرانیان برجسته غیربهائی که
۲۹۸	در مدارس تربیت تهران تحصیل کردند.
	پیوست ۴: چند روایت دست اول از مدرسه وحدت بشرکاشان و مدرسه
۳۰۳	دخترانه توکل قزوین
۳۱۹	یادداشت‌ها
۴۲۵	آلبوم عکس‌ها
۴۶۵	کتاب‌شناسی
۴۹۱	فهرست اسامی و اعلام (نمایه)
۵۱۱	نام بانیان و معلمان و خادمان مدارس بهائی ایران

قدردانی و سپاس

تألیف این کتاب را مدیون افرادی هستم که با کمک‌ها و راهنمایی‌های بی‌دریغ خود مرا در این مهم یاری داده‌اند. در درجه نخست کارمندان دایره تحقیقات و کتابخانه مرکز جهانی بهائی در حیفا، هدی محمودی، ژانت خان، وحید رأفتی، سیامک ذبیحی مقدم، پروین فروغی و بسیاری دیگر که در زمینه‌های مختلف کمک‌های فوق‌العاده ارزنده و شایانی نمودند. بدون آن کمک‌ها، انجام این تحقیق برای من بسی مشکل بلکه ناممکن بود.

بخصوص باید از گد گیلبار همکار عزیزم در «بخش مطالعات خاورمیانه» و در «مرکز عزری برای مطالعات ایران و خلیج فارس» سپاسگزار باشم (این دو مرکز پژوهشی در دانشگاه حیفا قرار دارند). باید اذعان کنم که نگاشتن این کتاب مرهون تشویق‌های این همکار گرامی و نیز هدی محمودی و ژانت خان می‌باشد.

هم‌چنین افتخار دارم از آقای مئیرعزری که حمایت بی‌شائبه و عشق و علاقه‌اش به مطالعات ایران به طور کلی، و بخصوص تحقیقاتی که انجام داده‌ام مشوق من در این پروژه و بسیاری از تحقیقات مربوط به ایران بوده است قدردانی نمایم.

مراتب سپاس عمیق خود را از ژانت آفاری، دومنیک پرویز بروک‌شاو، فرهاد کاظمی و از همکارانم در دانشگاه حیفا، بطرس ابومانه و گد گیلبار، به خاطر مرور دقیق متن این کتاب و توضیحات ارزشمندشان اعلام می‌دارم. هم‌چنین مراتب قدردانی خود را به حضور بوریس موروزف به خاطر ترجمه مدارک روسی، و نیز ویراستار و کارولین مارتین از ادینبرو، انگلستان برای حروفچینی و تایپ کردن متن انگلیسی کتاب تقدیم می‌دارم.

افراد دیگری نیز به طور مستقیم یا غیرمستقیم، با ارائه اطلاعات، پیشنهادات و

بصیرت خویش، در این راستا کمک نموده‌اند، از جمله فیروز کاظم‌زاده، امین بنانی و ستاره فرمانفرمائی‌ان از کالیفرنیا، راجر دال از محفل روحانی ملی آمریکا در ویلمت، ایلینوی، شاپور راسخ از ژنو، وح. اشرف از ونکوور، کانادا.

بسیاری افراد دیگر در دانشگاه حیفا نیز کمک‌های شایانی نمودند، مانند کارمندان کتابخانه دانشگاه که مثل همیشه برای تهیه مدارک مورد نیاز من از هیچ کوششی فروگذار نکردند، اعضای کمیسیون تحقیق دانشکده علوم انسانی و نیز کارکنان مراجع تحقیق به خاطر کمک و حمایت مالی آن‌ها و نیز همکارانم در «بخش مطالعات خاورمیانه» که همواره حامی و مشوق من بوده‌اند.

اعطای سخاوتمندانه کمک هزینه از ناحیه «مرکز عزری برای مطالعات ایران و خلیج فارس» در تکمیل موفقیت‌آمیز این تحقیق بسیار مؤثر بوده است. مراتب قدردانی خالصانه خود را تقدیم اعضای کمیسیون دانشگاهی این مرکز می‌نمایم.

در اینجا باید از خانواده خودم، همسر عزیزم شیرین، و سه فرزند کوچک و دلبندم رُمی، یاسمین و یهوناتان برای ساعات طولانی غیبت از منزل،- پوزش بطلبم و از محبت خالص و حمایت‌های بی‌دریغ آنان که راه دشوار این تحقیق را بر من آسان نمود صمیمانه تشکر نمایم. البته مسئولیت هرگونه اشتباهی که در این اثر ملاحظه گردد تماماً متوجه شخص نویسنده خواهد بود.

سُلی شاهور

سخنی در نشر فارسی کتاب

ترجمه و انتشار متن فارسی این کتاب مدیون فرهنگ‌دوستانی است که با کوشش‌های بی‌دریغ خود این مهم را به پایان رساندند و مرا مرهون لطف خود ساختند.

آقای دکتر شاپور راسخ از سویس پیشنهاد ترجمه کتاب به فارسی را دادند و مرا از راهنمایی‌های ارزنده بی‌نصیب نگذاردند. خانم حوریوش رحمانی از استرالیا ترجمه این کتاب را از انگلیسی به فارسی به بهترین وجه عهده‌دار گردیدند؛ و آقای دکتر فریدون وهمن استاد مطالعات ایران‌شناسی دانشگاه کپنهاگ (دانمارک) تمامی متن کتاب را با دقت و تأمل بسیار مرور و ویراستاری نموده و با پیشنهادات ارزنده خود بر غنای مندرجات نسخه فارسی کتاب افزودند. از این سه شخصیت گرامی صمیمانه سپاسگزارم.

از جمله مزایای ترجمه فارسی اضافه شدن مطالب تازه‌ای در متن کتاب و نیز افزودن بخشی با عنوان «پیوست چهارم» است که شامل خاطرات و اطلاعات دست اول از مدارس بهائی کاشان و قزوین می‌باشد. در این زمینه باید از خانم نورا صمیمی (امانت) و آقای روح‌الله سمندری که اجازه استفاده از این اطلاعات را به من دادند صمیمانه سپاسگزاری نمایم. در نشر فارسی هم چنین بر تعداد عکس‌های تاریخی از مدارس بهائی ایران افزوده شده است.

خطوط زیبای نستعلیق اثر هنرمند گرامی تینا روهنده است که بدینوسیله از ایشان نیز سپاسگزاری می‌نمایم.

سُلی شاهور

ژانویه ۲۰۱۳

پیش‌گفتار

این کتاب در باره مدارس بهائی در ایران است. اصطلاح «مدرسه بهائی» به معنای مدرسی است که متعلق به بهائیان بوده و توسط آنان تأسیس و اداره شده است. برخلاف مدارس سایر اقلیت‌های مذهبی در ایران، مدارس بهائی هیچگونه درس مذهبی جزء برنامه‌های درسی خود نداشت بلکه مطالب دینی به طور جداگانه روزهای جمعه یا در مدارس (که در آن روز تعطیل بود) و یا در منازل و اماکن دیگر به دانش‌آموزان بهائی تعلیم داده می‌شد.

از نظر زمانی، این کتاب به مطالعه اواخر دوران قاجار و اوایل دوران پهلوی (۱۹۳۴-۱۸۹۹ م.) می‌پردازد. در این مطالعه، سعی کرده‌ام به سه سؤال اساسی پاسخ گویم: اول آن‌که چرا مظفرالدین شاه - که شیعه معتقدی بود و پدرش از نیمه قرن نوزدهم، بخصوص بعد از سوء قصدی که در سال ۱۸۵۲ م. به جانش شد، بایبان و بهائیان را سرکوب می‌نمود- در سال ۱۸۹۹ م. اجازه گشودن اولین مدرسه بهائی را در تهران صادر کرد که بعداً منجر به تأسیس بسیاری مدارس بهائی دیگر در سراسر ایران گردید؟ چه باعث شد که او و حکومتش با به مخاطره انداختن روابط خود با علمای شیعه محافظه‌کار و توده‌هایی که با پیروی از آنان بایبان و بهائیان را مرتد دانسته سرکوب می‌نمودند، حاکمیت خود را در خطری شدید و جدی قرار دادند؟ دوم آن‌که شخصیتی ملیت‌گرا، ضد آخوند و طرفدار تجدد و سکولاریسم مانند رضاشاه پهلوی، مؤسس سلسله پهلوی، چرا و به چه دلایلی در سال ۱۹۳۴ م. این مدارس را تعطیل کرد؟ و سوم آن‌که مدارس بهائی چه نقشی در ظهور آموزش و پرورش نوین در ایران داشت؟ در این مطالعه سعی شده است به این سئوالات و پرسش‌های مربوطه دیگر پاسخ داده شود. بر این اساس بررسی و مطالعه

شخصیت و روحیات مظفرالدین شاه قاجار و رضاشاه پهلوی، سیاست‌گذاری‌های آن‌ها، نیروها و فشارهای اجتماعی- اقتصادی، سیاسی، مذهبی و روشنفکری، هم‌چنین اوضاع و احوال داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی دوره مورد مطالعه از نظر دور نمانده است. در این بررسی دیدگاه آیین بهائی، اهمیتی که این آیین به آموزش و پرورش می‌دهد و خصوصیات مدارس بهائی را که نه تنها بهائیان، بلکه بسیاری از دانش‌آموزان غیر بهائی را نیز تعلیم می‌داد، مورد توجه قرار گرفته است. این مدارس در پیشبرد آموزش و پرورش نوین در ایران کمک نمود، ولی برای گسترش جهانی آیین بهائی نیز اهمیت داشت.

در اینجا استدلال می‌شود که هر چند عوامل زیادی می‌توانست در کار باشد، اجازه بازکردن مدرسه بهائی در ایران، قبل از هر چیز بواسطه نیاز روزافزون به آموزش و پرورش نوین بود، نیازی که حکومت قاجار (و احتمالاً حکومت پهلوی اول نیز، حداقل در سال‌های اولیه) پاسخگویی به آن را مشکل بلکه غیرممکن می‌دانست. سطح عالی آموزشی در مدارس بهائی که ابتدا در تهران و سپس در سایر شهرها، قصبات و دهات، هر جا که جوامع نسبتاً بزرگ بهائی وجود داشت، تأسیس گردید، به زودی توجه خانواده‌های غیربهائی را به خود جلب نمود و آنان را بر آن داشت که فرزندان خود را به این مدارس بفرستند. به طور کلی اکثر این خانواده‌های غیربهائی شیعه بودند ولی در بعضی شهرها که جمعیت بزرگی از اقلیت‌های دینی شناخته شده داشت دانش‌آموزانی از این اقلیت‌ها در این مدارس تحصیل می‌کردند. مثلاً در همدان و کاشان دانش‌آموزان یهودی و در یزد دانش‌آموزان زردشتی با دانش‌آموزان مسلمان و بهائی در یک کلاس و روی یک نیمکت درس می‌خواندند. به این ترتیب آرزوی دستیابی به آموزش و پرورش نوین در بین بخش عظیمی از جمعیت ایران بر تنفر متداول نسبت به بهائیان پیشی گرفت.

مدارس بهائی در سراسر ایران شکوفا شد. حسن شهرت این مدارس موجب گردید که بسیاری از خانواده‌های مهم و متنقد ایرانی، از جمله خانواده پهلوی، بعضی از فرزندان خود را برای تحصیل به مدرسه بهائی بفرستند. گذشته از این، در مناطقی که این مدارس وجود داشت، تعداد زیادی از خانواده‌های غیربهائی از طبقات متوسط و پایین اجتماع فرزندان خود را به مدارس بهائی می‌فرستادند، زیرا

این مدارس در مقایسه با سایر مدارس - اعم از این که توسط روحانیون، دولت یا اقلیت‌های مذهبی دیگر و حتی خارجیان اداره می‌شد - به طور کلی تعلیم و تربیت بهتری ارائه می‌داد. با این حال، در دسامبر ۱۹۳۴ م. رضاشاه تصمیم گرفت مدارس بهائی را ببندد. سواى مطرح بودن عوامل گوناگون، دلیل اصلی این تصمیم احتمالاً آن بود که به نظر رضاشاه ایرانیان بهائی شهروندانی بودند که وفاداریشان نه در جهت حکومت ملی، بلکه به یک تشکیلات و رهبری فراملی بود.

هدف از این کتاب آن است که با مطالعه مدارس بهائی - سال افتتاح، هویت بنیان‌گذار یا بنیان‌گذاران، کارمندان، نوع مدرسه (پسرانه یا دخترانه، ابتدایی، متوسطه یا عالی)، محل و اندازه ساختمان آن، جمع کل دانش‌آموزان و تعداد دانش‌آموزان غیربهائی، هم‌چنین موادّ درسی، وسائل و تسهیلات آموزشی، امتحانات و جزئیات دیگر - اطلاعاتی فراهم گردد تا اولاً معلوم شود چه امری باعث گردید که این مدارس به عنوان بهترین، یا حداقل از جمله بهترین، مدارس ایران در زمان خود شناخته شوند، دوم آن که نقش این مدارس در پیشبرد آموزش و پرورش نوین در ایران مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد و سوم آن که اطلاعاتی در این زمینه برای مطالعات آینده تهیه و ارائه گردد.

منابع و روش‌شناسی

در تألیف این کتاب، منابع گوناگون و وسیعی مورد بررسی قرار گرفته است. به طور کلی می‌توان این منابع را به اصلی و فرعی تقسیم کرد و به عنوان منابع بهائی و غیربهائی مشخص نمود. اکثر منابع بهائی در بایگانی مرکز جهانی بهائی در حیفا قرار دارد و بعضی دیگر در بایگانی محفل ملی آمریکا در ویلمت ایلینوی یافت می‌شود. مطالعه این منابع و سایر منابع اصلی بهائی (مانند اسناد خصوصی، یادداشت‌ها، روزنامه‌ها، شرح وقایع تاریخی، کتاب‌ها و غیره) نه تنها چشم‌انداز بی‌نظیری از تاریخ پرجذبه و جالب بهائیان ایران و مناطق هم‌جوار آن را به روی ما می‌گشاید، بلکه نگاهی تازه به مسائل گوناگون در تاریخ جدید ایران نیز می‌باشد. به این ترتیب در حالی که منابع اصلی بهائی انبوهی از اطلاعات و دانستنی‌های

جالب و تازه در باره مدارس بهائی، کارمندان و معلمین آنها، دانش‌آموزان، موادّ درسی و غیره ارائه می‌دهد، شامل مسائل گوناگون دیگری نیز هست و از جمله نگرش حکومت، علما و اکثریت جمعیت شیعه نسبت به مسئله تجدّد، آموزش و پرورش و اقلیت‌های مذهبی، روابط بین حکومت و علمای شیعه و نیز روابط متقابل آن دو نهاد با جامعه بهائی را به خوبی روشن می‌سازد. این مدارک هم‌چنین شامل اطلاعات جالبی در مورد رقابت بین مدارس خصوصی اقلیت‌های گوناگون در ایران بر سر آموزش و پرورش نوین، میزان نفوذ بهائیان (هم افراد و هم عقاید آنها) در اجتماع ایران و سهم آن در فرایند تجدّد ایران (بخصوص از نظر افکار و آموزش و پرورش نوین) می‌باشد.

عدم شناسایی رسمی آیین بهائی در ایران و مخالفت و خصومت بی‌گیری که حکومت، روحانیون شیعه و به تبع آنان برخی از مردم ایران از بدو ظهور آیین بابی-بهائی^۱ در نیمه دهه ۱۸۴۰م. نسبت به بابیان و بهائیان نشان داده‌اند، برای مورّخین غیربهائی که در باره این آیین و جامعه بهائی در ایران تحقیق می‌کنند وضعی غیرعادی به وجود آورده است. این جامعه یا به طور کلی در اسناد رسمی حکومت ایران نادیده گرفته شده و یا مقامات دولتی دسترسی به اسنادی که در آنها اشاره‌ای به این جامعه شده مانع گردیده‌اند. علاوه بر این، به نظر می‌رسد که حالت ناسازگاری و تعصب همه حکومت‌های ایران از نیمه قرن نوزدهم تا امروز، نه فقط پژوهشگران ایرانی، بلکه اکثر محققین خارجی را نیز از تحقیق در باره بهائیان ایران بازداشته است، چه رسد به مطالعه نقش مثبتی که آنها در تاریخ جدید ایران یا هر جنبه آن، مانند آموزش و پرورش نوین ایفاء نموده‌اند. در نتیجه برای مطالعه تاریخ آیین بهائی در ایران منابع و آثار پژوهشگران بهائی مآخذ اصلی مطالعه به شمار می‌آیند.

اما برای خارجیان، بخصوص دولت‌های بریتانیا و روسیه، آیین و جامعه بابی-بهائی در ایران (و مناطق هم‌جوار) پدیده جالبی بود که در باره آن چیزی نمی‌دانستند و بنابراین علاقمند به کسب اطلاعاتی در این زمینه شدند. با آگاهی کامل از حساسیت حکومت و روحانیون شیعه و مردم ایران نسبت به بابیان و بهائیان از یک سو، و گسترش روزافزون نفوذ بابیان و بهائیان در تمام سطوح جامعه ایرانی از

سوی دیگر، آن‌ها به نمایندگان خود در ایران و کشورهای هم‌جوار دستور دادند که با مراقبت (و احتیاط)، اطلاعاتی در بارهٔ این جامعه و آیین جمع‌آوری نمایند. به این ترتیب بعضی از اسناد مهم در بارهٔ آیین بهائی در مراکز ملی بایگانی اسناد در انگلستان و در چند مرکز بایگانی اسناد در روسیه (مرکز بایگانی اسناد آکادمی علوم روسیه، مرکز بایگانی اسناد تاریخی کشور روسیه در سن پترزبورگ و مرکز بایگانی اسناد نظامی-تاریخی کشور روسیه و مرکز بایگانی اسناد تاریخ سیاسی کشور روسیه در مسکو) یافت می‌شود.

تفاوت فاحش بین منابع اصلی بهائی و غیر بهائی در این است که منابع بهائی تمایز روشنی بین بایبان و بهائیان قائل می‌شود، حال آن‌که منابع اصلی غیر بهائی معمولاً در این امر قصور نموده است. علیرغم آن‌که تا اواخر دههٔ ۱۸۶۰ م. اکثریت وسیعی از بایبان آیین بهائی را پذیرفته بودند (و به این ترتیب بهائی شده بودند)، این منابع تا آخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، به هر دو گروه همچنان به عنوان «بابی» اشاره می‌نمایند.^۲ با توجه به این واقعیت، در این تحقیق، هرگونه اشاره‌ای به «بابی» در منابع اصلی غیر بهائی در طول دوران تحت مطالعه، به معنای «بهائی» تلقی می‌شود مگر آن‌که از فحوای کلام به وضوح روشن گردد که اشاره به «بابی» (یا «ازلی») است که در آن صورت اصطلاحات مزبور به کار برده شده است.

تا آنجا که به نوشتارهای عمومی در مورد آموزش و پرورش نوین در ایران مربوط می‌گردد، تا زمان حاضر بخش بزرگی از کتاب‌ها و مقالات دانشگاهی در قبول این واقعیت که مدرسهٔ بهائی در ایران وجود داشته است کوتاهی کرده‌اند، چه رسد به آن‌که به تحقیق در بارهٔ آن‌ها بپردازند. این مسئله باعث گردید که مدارس بهائی در ایران را «مدارس فراموش شده» بخوانم، چه که موجودیت آن‌ها نه تنها در انتشارات رسمی ایران، بلکه تقریباً در همهٔ متون تحقیقی که توسط غیر بهائیان تهیه و نوشته شده نادیده گرفته شده. آنچه در دست است معدودی تحقیقات کوتاه و یادداشت‌هایی است که بهائیان به منظور نگهداری سوابق تاریخی نوشته‌اند. برای بررسی آموزش و پرورش نوین در ایران در طی قرون نوزدهم و بیستم اساساً فقط به چهار کتاب تحقیقی دسترسی داریم- که سه کتاب به زبان انگلیسی و یک کتاب به

فارسی است. از سه کتابی که به زبان انگلیسی است یکی توسط رضا آراسته (۱۹۶۹ م.)^۳ تألیف شده و دو دیگر توسط دیوید مناشری (۱۹۹۲ م.)^۴ و مونیکا رینگر (۲۰۰۱ م.)^۵ به رشته تحریر درآمده است. اما در هیچیک از این پژوهش‌ها - که یا تمامی دوران مورد مطالعه این کتاب را (تحقیقات آراسته و مناشری) و یا قسمت اول این دوران را (تحقیقات رینگر) در بر می‌گیرد، هیچگونه اشاره‌ای به مدارس بهائی نشده است. کتاب اثر رضا آراسته پژوهشی کلی در باره آموزش و پرورش در ایران در دوره‌ای معین، کمی بیش از یک قرن (۱۹۶۰-۱۸۵۰ م.) می‌باشد. در این اثر، رضا آراسته تحولات اصلی در سطوح مختلف آموزش و پرورش (ابتدایی، متوسطه، عالی، حرفه‌ای، جسمانی و غیره) را در ایران دنبال می‌کند و بررسی کوتاهی نیز در باره فعالیت‌های آموزشی میسیونرها ارائه می‌دهد، ولی هیچ ذکری از مدارس بهائی به میان نمی‌آورد. همین روش در مورد تحقیقات رینگر نیز صادق است. هر چند او اشاره مختصری به مدرسه تربیت^۶ - مدرسه برجسته بهائی در تهران و یکی از بهترین مدارس نوین در پایتخت و در واقع در تمامی ایران در آن زمان - می‌نماید، ولی هیچگونه اطلاعاتی در باره این مدرسه ارائه نمی‌دهد و آن را به عنوان مدرسه بهائی نیز معرفی نمی‌کند. توجه اصلی کتاب مناشری به آموزش در سطح عالی در ایران است که هیچ مؤسسه بهائی در این سطح فعالیت نداشت، چه که مدارس بهائیان فقط در سطح آموزش کودکان، ابتدایی، راهنمایی و تا حدی متوسطه بود. اما مناشری در شرح تحصیلات ما قبل دانشگاهی در اواخر دوران قاجار و اوایل دوران پهلوی نیز هیچ اشاره‌ای به مدارس بهائی نمی‌کند.^۷ کتابی نیز به فارسی توسط هما ناطق^۸ نوشته شده که توجه اصلی‌اش به مدارس مدرن خارجی بخصوص مدارس فرانسوی در ایران است. با آن که کتاب ناطق بحثی در باره مدارس اقلیت‌ها در ایران دارد اما فاقد هر نوع اشاره‌ای به وجود مدارس بهائی است.

بررسی وسیع‌تری در باره آموزش و پرورش نوین در ایران نمایانگر چند تحقیق دیگر در مسائل خاص می‌باشد. این تحقیقات یا شامل یک بررسی کوتاه آموزش و پرورش در ایران^۹ یا مطالعاتی در باره جزئیات مدارس خاص،^{۱۰} برنامه‌های خاص^{۱۱} یا جنبه‌های خاص آموزش و پرورش نوین^{۱۲} و یا در باره تأثیرات اجتماعی و فرهنگی

آن‌ها^{۱۳} است، ولی هیچ‌یک به مدارس بهائی نمی‌پردازد و یا حتی به آن‌ها اشاره‌ای ندارد. هم‌چنین شرح دقیقی که در باره آموزش و پرورش در دائرةالمعارف ایرانیکا، به قلم تعداد زیادی از پژوهشگران تدوین شده نیز از این نقص خالی نیست.^{۱۴} در مجموعه‌ای از اسناد در باره مدارس دخترانه در ایران از مشروطیت تا دوران پهلوی که توسط سهیلا ترابی فارسانی^{۱۵} تألیف و منتشر گردیده نام چند مدرسه بهائی^{۱۶} آمده و اطلاعاتی بسیار مقدماتی و ناکافی نیز در باره آن‌ها ارائه شده، ولی با کمال تعجب باز از این‌که آن‌ها را به عنوان مدارس بهائی مشخص سازد قصور نموده است. با توجه به این‌که کتاب ترابی فارسانی در سال ۱۹۹۹م. در ایران توسط «پژوهشکده اسناد سازمان اسناد ملی ایران» منتشر گردیده و با توجه به سیاست‌گذاری‌های ضدبهائی آشکار و عمومی رژیم روحانیون در ایران، البته این قصور قابل درک است. به عبارت دیگر، در شرایطی که از زمان تأسیس جمهوری اسلامی (سال ۱۹۷۹م.) بر ایران حاکم است، مؤلف و ناشر این کتاب، حتی در صورت دسترسی به شواهد و منابع تاریخی، امکان اشاره به مدارس بهائی نداشته‌اند. همین تعبیر در مورد کتابی که توسط هما ناطق نوشته شده یا هر کتاب و مقاله دیگری نیز صادق است. با توجه به تقریباً فقدان مطلق هرگونه پژوهش و تحقیقی در باره این موضوع و کوتاهی معدود تحقیقات موجود از ذکر تأسیس مدارس بهائی در ایران، طبعاً تنها از طریق آشنایی با کسانی که در این مدارس به نحوی فعال بوده‌اند و یا با مراجعه به منابع بهائی می‌توان از وجود این مدارس آگاه شد. اما حضور حتی یک مدرک، یا ذکر نام آن مدارس بهائی در اسناد رسمی ایران، مانند اسناد جمع‌آوری شده توسط ترابی فارسانی خود دلیل بزرگی است بر این‌که مدارس بهائی در ایران وجود داشته و رسماً مورد شناسایی دولت بوده، گر چه نه به عنوان مدارس بهائی. چنین قصوری در تصدیق و شناسایی این مدارس احتمالاً کوششی است از ناحیه حکومت‌های مختلف ایران از نیمه قرن نوزدهم به بعد، در جهت بی‌اهمیت جلوه دادن و حتی محو نمودن نقشی که جامعه بهائی در آموزش و پرورش یا سایر زمینه‌های ایفاء نموده است.

در ایران مانند سایر کشورهای اسلامی بهائیان به خاطر باورهای دینی خود با مشکلات فراوانی روبرو بوده‌اند. از دیدگاه اسلامی، بهائیان را نمی‌توان «اهل

کتاب «دانست، صرفاً به خاطر آن که این پذیرش به مفهوم آن است که محمد پیامبر اسلام نمی تواند «خاتم الانبیاء» باشد.^{۱۷} در نتیجه هیچ کشور یا رهبر اسلامی، هر قدر هم پرقدرت و آزادی خواه باشد، جرأت برسمیت شناختن بهائیان را ندارد و این امر بخصوص در ایران شیعه که احساسات ضدبهای غالباً به صورت سرکوبی ها و کشتارهای خشن ابراز شده کاملاً صادق است.

به این ترتیب تا آنجایی که به مطالعات رسمی ایران در باره آیین بهائی مربوط می گردد، این کوتاهی عمدی را، بخصوص با توجه به جو سیاسی ایران از سال ۱۹۷۹م. به این سو، می توان درک نمود. اما این غفلت در نوشته ها و ادبیات دانشگاهی و غیررسمی در باره آموزش و پرورش نوین در ایران نیاز به تعبیر و توضیح دارد. چگونه پژوهشی در باره آموزش و پرورش نوین در ایران، که به مدارس نوینی که توسط اقلیت های مذهبی در این کشور تأسیس گردیده توجه دارد، می تواند از ذکر نام مدارس یکی از بزرگ ترین اقلیت مذهبی ایران یعنی بهائیان غافل ماند؟ آیا مؤلفین این آثار در مباحث خود راجع به نظام های آموزشی که توسط سایر اقلیت های مذهبی اداره می شده توجهی به این که کودکان بهائی در چه مدارسی تحصیل می کردند نداشته اند؟ برای پاسخ به این پرسش ها باید به حدس و گمان روی آورد که توجیهی چند به ذهن خطور می نماید.

اولین توجیه احتمالی که قبلاً به طور اجمال به آن اشاره شده به سیاست گذاری های ضد بهائی آشکار جمهوری اسلامی ایران و ماهیت استبدادی رژیم مربوط می شود. پژوهشگرانی که در ایران زندگی می کنند با انتشار هر مطلب مثبتی در باره بهائیان (یا مطلبی که بتوان آن را مثبت تعبیر نمود) ممکن است شغل و حرفه خود (یا حتی حیات خود) را به خطر اندازند. تا آنجایی که به دوران پهلوی مربوط می شود به نظر می رسد علیرغم بهتر شدن شرایط برای ایرانیان بهائی، و با آن که سیاست گذاری های غیردینی، ملیت گرا و تجددخواه خاندان پهلوی و مخالفت آن ها با نهاد های روحانی چرخشی چشم گیر نسبت به دوره قاجار و دوران کنونی به حساب می آید، با این حال شاهان خاندان پهلوی نیز قادر نبودند که در جهت به رسمیت شناختن آیین بهائی به عنوان یک مذهب قانونی اقدام نمایند. چنین اقدامی می توانست بازتابی فاجعه آمیز برای این خاندان داشته باشد، زیرا

نشانه تصدیق آشکار مشروعیت ادعای پیامبری بهاء‌الله بود، مقام تثبیت شده محمد را به عنوان «خاتم الانبیاء» به چالش می‌کشید و در نظر روحانیون شیعه و پیروان این مذهب حق قانونی حکومت پهلوی را در مقام پادشاهان شیعه زیر سؤال می‌برد.

به این ترتیب به نظر می‌رسد که حکومت پهلوی ترجیح می‌داد بهائیان در یک آزادی نسبی بسر برند، ولی حضور آنان در سیاست‌های رسمی و نقشی که در زمینه‌های مختلف داشتند نادیده گرفته شود.^{۱۸} اما رژیم روحانیون که به حکومت سلطنتی در ایران خاتمه داد از این نیز فراتر رفته می‌کوشد با برنامه شدید ضدبهائی و تجدید سرکوبی‌ها حضور بهائیان را در کشور کاهش دهد. اگر نوشتن مطالب بی‌طرفانه در مورد بهائیان در رژیم پهلوی مشکل بود، در رژیم جمهوری اسلامی ایران، برای چنین کاری باید بهای بسیار گزافی پرداخت. طبعاً این واقعیت پژوهشگران غیربهائی را که در ایران زندگی می‌کنند و یا خانواده و بستگانی در ایران دارند از هرگونه تحقیق منصفانه در باره بهائیان باز می‌دارد.

در مورد پژوهشگرانی که خارج از ایران بسر می‌برند، چنین اقدامی می‌تواند یا به معنای جلوگیری از دسترسی آنان به منابع تحقیق در ایران یا حتی به کلی ممنوعیت آن‌ها از ورود به ایران و یا منع همکاری با مؤسسات دانشگاهی این کشور باشد. با یک چنین عواقب نامطلوبی، به نظر می‌رسد که اکثریت پژوهشگران غیر بهائی کوشش دارند در تحقیقات خود پرداختن به مسأله بهائیان را کاهش داده به حداقل برسانند و یا بکلی نادیده بگیرند، و اگر مجبور به توضیحی باشند سعی کنند به تکرار مختصری از حقایق شناخته شده در باره ظهور جنبش بابی و سرکوبی بابیان و بهائیان در ایران اکتفاء نمایند.^{۱۹} فیروز کاظم‌زاده، پژوهشگر بهائی که اخیراً درباره این مسئله به تفصیل شرحی نگاشته مدعی است که مورخین رسمی قرن نوزدهم ایران که در خدمت شاه و روحانیون شیعه بودند اساس مطالب غرض‌آلود و نادرستی درباره بابیان و بهائیان در ایران بنیان نهادند که به طور مکرر توسط دیگران از جمله محققین غربی مانند ادوارد براون مورد استفاده قرار گرفت. آثار براون به نوبه خود مبنا و مأخذ پژوهش‌های بسیاری از مورخین بعد از او و مورد استفاده ایشان در تحقیقات بابی- بهائی واقع شد و اینجا و آنجا تکرار گردید.^{۲۰}

دوم آن‌که، سکوت محض مدارک رسمی ایران در وابستگی برخی مدارس به

جامعه بهائی هر نوع امکان حدس و گمان را که مدارس به کدام جامعه مذهبی وابسته بوده از پژوهشگر سلب می نماید. فقط با طرح این سؤال که «آیا مدارس بهائی در ایران وجود داشته اند» و بعد مراجعه به منابع بهائی - یعنی دقیقاً آنچه که در پژوهش های این کتاب انجام شده - این امکان وجود دارد که بتوان به یک نتیجه گیری سالم در باره وابستگی های اجتماعی آن مدارس رسید و اطلاعاتی در باره آن ها به دست آورد. همانطور که گفتیم بر اثر نادیده گرفتن آیین بهائی به طور منظم و رسمی، از اکثر مدارس بهائی که بین سال های ۱۸۹۹ و ۱۹۳۴ م. در ایران دایر بودند در هیچ جا نامی برده نشده، و از تعداد کمی هم که نام برده شده به وابستگی مذهبی آن ها اشاره ای نشده است.^{۲۱}

به این ترتیب، این نادیده گرفتن عمدی رسمی شکاف بزرگی در مواد و منابع پژوهشی ایجاد نموده که می توان آن را تا حدود زیادی با استفاده از منابع بهائی و تا حدی با استفاده از منابع دیگر برطرف نمود. با همه این ها، در بسیاری از موارد هیچ منبعی برای پاسخ به برخی سئوالات در دست نیست و به این ترتیب گزینه دیگری جز حدس و گمان یا ارائه مدارک تصادفی باقی نمی ماند. در واقع یکی از کمک های بزرگی که این تحقیق ارائه داده فقط روشن کردن موقعیت مدارس بهائی در ایران و جمع آوری اطلاعات و دانستنی ها در باره آن ها نیست، بلکه طرح سئوالات قانونی نیز می باشد. من بر این باورم به تدریج که منابع بیشتری (اعم از بهائی و غیره) پیدا شود این سئوالات، یا حداقل بعضی از آن ها، بدون حدس و گمان یا شک و تردید پاسخ داده خواهد شد.

سوم آن که فقدان آگاهی از امکان بهره گیری از منابع بهائی در مطالعات ایران در دوران جدید تا حد زیادی احساس می گردد. جز چند پژوهشگر بهائی ایرانی که از این منابع استفاده می کنند، به نظر می رسد که عدم استفاده از منابع بهائی برای اکثر پژوهشگران غیر بهائی روشی پذیرفته شده است.^{۲۲} حال آن که این منابع اکثراً به زبان فارسی است و شامل اطلاعاتی در باره نه فقط جامعه و آیین بهائی در ایران، بلکه جنبه های مختلف تاریخ جدید ایران می باشد.^{۲۳} باید اذعان نمود که منابع اصلی بهائی بخصوص آن هایی که در آرشیو و کتابخانه مرکز جهانی بهائی در حیفا است، به آسانی در دسترس همگان قرار ندارد، هر چند که از طرف مرکز جهانی

بهای و پژوهشگران بهائی در سراسر جهان کوشش‌های خاصی به عمل آمده تا منابع اصلی و فرعی بهائی را از طریق اینترنت در دسترس همگان قرار دهند.^{۲۴} مسئله امکان بهره‌گیری از منابع بهائی برای مطالعه در باره ایران در دوران جدید سؤال دیگری را نیز در باره جامعه بهائی ایران به طور کلی مطرح می‌سازد و آن این‌که چگونه می‌توان تاریخ کشوری مثل ایران یا تاریخ هر جنبه خاصی از این کشور - اعم از آموزش و پرورش، اقتصاد، فرهنگ و غیره - را نوشت و یا مطالعه و تجزیه و تحلیل نمود، بدون آن‌که کمترین ذکری از بهائیان که بعضی از آن‌ها نقش مهمی در این زمینه‌ها ایفا نموده‌اند به میان آورد؟^{۲۵} از این گذشته، بایان و بهائیان، برخلاف یهودیان و مسیحیان، (حداقل تا زمان تأسیس جمهوری اسلامی) در زمینه‌های امور اداری، آموزشی، رسانه‌های جمعی، تجارت و غیره صاحب مقام و منصب بودند.^{۲۶} به علاوه علیرغم پیشرفته‌ترین افکار اصلاح‌طلبانه آن‌ها، نام هیچیک از رهبران اولیه آیین بهائی به عنوان روشنفکر در هیچیک از مطالعات تاریخ روشنفکری ایران نوین نیامده است. این واقعیتی است انکارناپذیر که در ایران و خاور میانه نیمه قرن نوزدهم، آن‌ها افکار بسیار پیشرفته‌ای چون جهانی شدن، امنیت جمعی و غیره ابراز می‌داشتند - افکاری که جامعه بشری مدت‌ها بعد، در قرن بیستم به بحث و اقدام در مورد آن‌ها پرداخت.

آثاری که توسط بهائیان در باره مدارس بهائی نوشته شده است تا اواخر دهه ۱۹۸۰ م. اساساً محدود بود به خاطرات بهائینی که یا در این مدارس تحصیل کرده و یا تدریس نموده بودند.^{۲۷} اما در مطالعات دانشگاهی که اخیراً توسط پژوهشگران بهائی^{۲۸} به رشته تحریر در آمده سعی شده است به منظور جمع آوری مطالب بیشتری راجع به این مدارس کاوش و تحقیقات عمیق‌تری به عمل آید. از جمله در مورد این‌که این مدارس را چه کسانی بنیان نهادند، چه زمان و در کجا تأسیس شدند، چه موضوع‌هایی جزء مواد درسی آن‌ها بوده، چه کسانی در این مدارس آموزگار و دانش‌آموز بودند و غیره. با این حال تا کنون هیچ‌گونه تلاش سازمان‌یافته و جامعی در مطالعه این مدارس در چارچوب تاریخ عمومی ایران، و نه فقط در تاریخ بهائی، به عمل نیامده و نقشی که مدارس بهائی در فرایند اصلاحات در ایران به طور کلی، و بخصوص در آموزش و پرورش نوین ایفا نمودند تجزیه و تحلیل

نگردیده، یا اصولاً دلائل احتمالی برای اجازه‌گشایش این مدارس (در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم) و سپس بستن آنها (در دسامبر ۱۹۳۴ م.) بررسی نشده است. این کتاب تلاشی است در جبران چنین کمبودهایی تا این نارسایی در مطالعه آموزش و پرورش نوین در ایران برطرف گردد و نقشی که جامعه بهائی در جهت پیشرفت و تجدد ایران ایفا نموده بهتر درک گردد.

کمبود منابع غیربهائی در باره بهائیان ایران اولین مانع بزرگ در راه نوشتن تاریخ مدارس بهائی در ایران بود. در این دسته از منابع، فقط مطالبی جزئی در باره بهائیان یافت می‌شد که اکثر آن اطلاعات مختصر و اصولاً تکراری بود. لذا در کوشش برای تجزیه و تحلیل مسائل بهائیان که با غیربهائیان ارتباط می‌یافت می‌بایست به حدس و گمان متوسل شد که طبعاً جز پاسخ‌هایی احتمالی حاصلی نداشت. در فقدان منابع غیربهائی می‌بایست ناچار به منابع بهائی روی آورد که قسمت قابل ملاحظه‌ای از منابع و اطلاعات لازم را در بر داشت. این طبقه تازه از منابع بهائی برای من کاملاً تازگی داشت و بر این باورم که برای بسیاری دیگر از پژوهشگران در زمینه ایران نوین چنین خواهد بود.

جستجو و یافتن چنین منابعی دومین مانع بزرگ در این راه بود، و با موفقیت در غلبه بر این مانع، مشکل سوم سر برآورد و آن آشنا شدن با یک سلسله اصطلاحات و لغات جدید بود. مانع دیگر یافتن ساختار یا چارچوب مناسبی برای نقل و شرح مطالب بود که بتوان تمام اطلاعات پراکنده جمع آوری شده را در آن جای داد، سوای آن که گردآوری و تلفیق دانستنی‌ها برای جدول‌های مختلف وقت بسیاری می‌طلبید. غلبه بر هیچیک از این موانع و دیگر مشکلات موجود بدون کمک و مساعدت صادقانه کارمندان مرکز جهانی بهائی در حیفا امکان پذیر نبود.

ساختار و خلاصه مندرجات

هدف این کتاب توجه و تمرکز بر موارد فراموش شده و از یادرفته در تحقیقات موجود در باره آموزش و پرورش نوین در ایران است. به این ترتیب به غیر از بررسی کلی آموزش و پرورش و بالاخص مدارس نوین در ایران، نقطه نظر اصلی این

تحقیق بررسی زمینه‌ها و علل تأسیس و نیز تعطیل شدن مدارس مدرن بهائی در ایران می‌باشد. از اینرو مثلاً در این مطالعات هیچ‌گونه تئوری عمومی در مورد آموزش و پرورش مورد بحث قرار نگرفته، زیرا در این حوزه‌ها منابع دیگر به طور مفصل بحث کرده‌اند.^{۲۹} هم‌چنین کوششم برآن بوده تا از وارد شدن در مبحث تئوری‌های تجدد، غرب‌گرایی و غیره آگاهانه خودداری نمایم و به چالش تجدد در ایران یعنی چگونگی کاربرد نهادهای غربی به عنوان الگویی برای مدرنیزه کردن ایران به نحوی که فرهنگ، اصالت و هویت این کشور خدشه نیابد نیز نپردازم.^{۳۰}

در مقدمه کوشش کرده‌ام مختصری از سوابق تاریخی ایران در دوران قاجار که تمامی این دوران را به عنوان دوره تغییر و تحول مجسم می‌سازد ارائه دهم. دو جنبش مجزا و جداگانه از عوامل اصلی است که این تحول را توجیه می‌نماید. این دو جنبش عبارتند از جنبش بابی که از آن آیین بهائی ظاهر شد و جنبش اصلاحات. هرچند که این دو جنبش ظاهراً از هم جدا بودند، ولی از نظر ترویج اصلاحات و تجدد، خصوصیات مشترک زیادی داشتند. هدف از شرح مختصری که در مقدمه از این دو جنبش ارائه می‌شود، نمایاندن نقش این جنبش‌ها در شکل دادن و توسعه مدارس و آموزش و پرورش مدرن در ایران در دوران قاجار است.

نکته مهم دیگری که در مقدمه مورد توجه قرار گرفته چگونگی نقش آموزش و پرورش در افکار اصلاح‌طلبانه ایرانیان سکولار مانند ملک‌خان، طالبوف تبریزی و بسیاری دیگر و نیز در افکار روشنفکران بهائی معاصر آنان، مانند بهاء‌الله و عبدالبهاء، رهبران اولیه آیین بهائی، می‌باشد. عقاید آن‌ها شباهت‌های زیادی با عقاید اصلاح‌طلبان سکولار داشت و می‌توان گفت که این دو جنبش علیرغم تفاوت‌هایشان که یکی سکولار و نظرگاهش ایران، و دیگری دینی و نظرگاهش جهان و نوع بشر بود، یکدیگر را تقویت نموده برهم اثرگذار بوده‌اند. تا آنجا که به دوران مورد مطالعه این کتاب مربوط می‌گردد، در آن زمان بزرگ‌ترین جامعه بهائی هنوز در ایران بود.

باید روشن سازم که اشاره به بهاء‌الله و عبدالبهاء به عنوان «روشنفکر»، کلاً بازتاب نظر شخصی نویسنده از دیدگاه یک غیربهائی و صرفاً به خاطر نوآوری‌ها و عقاید پیشرفته و اصلاح‌طلبانه آن‌ها می‌باشد. با آنکه نه آیین بهائی و نه بنیان‌گذاران

آن بهاء‌الله و عبدالبهاء، هیچکدام در ایران برسمیت شناخته نشدند، بر این باورم که حداقل آنان می‌بایستی از سوی معاصرین ایرانی خود (طبقه تحصیل‌کرده، اصلاح‌طلبان و روشنفکران) و نیز از سوی پژوهشگران دهه‌های بعدی ایران نوین، جزء «روشنفکران» بشمار آمده باشند. در قرن نوزدهم با توجه به جو حاکم بر ایران، خاورمیانه و جهان اسلام (و تا حدی هم حتی اروپا)، آنچه این دو شخصیت در آثار خود که به فارسی و عربی است نگاشته‌اند افکار مترقیانه و پیشرفته‌ای است که حتی اگر غیربهایان آن‌ها را «پیام‌های آسمانی» ندانند، مطمئناً باید عقایدی «مدرن»، «جدید» و «اصلاح‌طلبانه» به شمار آرند. در مقایسه با روشنفکران غیردینی ایرانی مانند ملکم‌خان و آخوندزاده، عقاید بهاء‌الله و عبدالبهاء بسیار مترقیانه و پیشرفته‌تر بود. در مورد بهاء‌الله و عبدالبهاء، قطع نظر از نقش اصلی آن‌ها در مقام پیشوایان دینی، این واقعیت که آن‌ها ادعای روشنفکری نداشتند لزوماً بدان معنا نیست که خود را روشنفکر نمی‌دانستند. تردیدی نیست که بهائیان دستورات آنان را بر اساس باورهای دینی پیروی می‌کنند چون معتقدند بهاء‌الله پیامبری از جانب خدا است (و بنابراین آثار او را کلام الهی می‌دانند) و فرزندش عبدالبهاء را جانشین او می‌شناسند، چه که از سوی خود بهاء‌الله به مقام رهبری جامعه بهائی منصوب شده است. بهاء‌الله و عبدالبهاء اولین رهبران دین بهائی و پیروی از تعالیم آنان وظیفه دینی بهائیان است.

فصل اول این کتاب شکل‌گیری آموزش و پرورش را در ایران از قدیمی‌ترین زمان تا پایان قرن نوزدهم به اختصار بررسی می‌کند و سپس به زمانی که مورد بحث و بررسی این کتاب است می‌رسد. در این زمینه مدارس سنتی با مدارس مدرن، مدارس دینی با مدارس غیردینی و مدارس دولتی با مدارس خصوصی مقایسه می‌گردد. هم‌چنین شکل‌گیری و ظهور مدارس خارجی که از طرف گروه‌های دینی و فرهنگی مختلف در ایران تأسیس گردیده مورد کاوش و تحقیق قرار می‌گیرد، مانند میسیونرهای مسیحی و نهادهایی مانند آلیانس فرانسه، آلیانس (اتحاد) جهانی یهود و نیز مدارسی که توسط اقلیت‌های مذهبی سازمان‌یافته محلی مانند مسیحیان، ارامنه و آسوریان و هم‌چنین زردشتیان و یهودیان اداره می‌شد. مساعی اولیه بهائیان در زمینه آموزش و پرورش و هم‌چنین تلاش‌هایی که توسط افراد شیعه مذهب برای

تأسیس مدارس نوین در این کشور به عمل آمده نیز مورد بحث واقع شده است. بدین ترتیب در فصل اول و دوم زمینه‌ها و شرایط تاریخی، اجتماعی، روشنفکری، مذهبی، اقتصادی و فرهنگی برای درک این مسئله که چرا مدارس بهائی در اواخر قرن نوزدهم برای ایران شیعه مذهب کاملاً مناسب بود و چرا در نیمهٔ دههٔ ۱۹۳۰ م. وجود همین مدارس از نظر حکومت لازم تشخیص داده نشد ارائه شده است.

در فصل دوم سعی شده است دلایل احتمالی این مسئله بررسی گردد که چرا یک پادشاه شیعه (مانند مظفرالدین‌شاه) حاضر شد به اعضای جامعهٔ اقلیتی، (مثل بهائیان)، که مورد نهایت نفرت و سرکوبی در ایران در آن بودند، و علیرغم دشمنی آشکار مردم و روحانیون نسبت به آن‌ها، اجازه دهد که مدارس تأسیس نمایند. به عبارت دیگر مدارس بهائی چه سودی می‌توانست برای شاه جدید قاجار و حکومتش داشته باشد که بر خطر یک مخالفت شدید نسبت به رژیم پیشی گرفت؟ در این فصل هم‌چنین دلایل احتمالی که موجب شد بهائیان کوشش نمایند تا در اواخر قرن مدارس مدرنی تأسیس نمایند مورد بررسی قرار می‌گیرد، و این نکته بحث می‌گردد که چگونه بهائیان در حالی که از احساسات شدید ضد بهائی، حساسیت‌ها و تعصب‌های مردم آگاهی داشتند، اوضاع و احوال را برای چنین فعالیتی آماده دیدند.

فصل سوم اکثراً سطح عالی آموزش و پرورش را که دانش‌آموزان مدارس بهائی، اعم از بهائی و غیربهائی، از آن برخوردار بودند توصیف می‌نماید. گرچه انتظار می‌رفت که مدارس بهائی برای کودکان بهائی باشد، کوشش بر آن بوده که نشان دهم دقیقاً چه عاملی این مدارس را برای بعضی از خانواده‌های غیربهائی پرجاذبه می‌نمود و موجب گردید که کودکان خود را در آن مدارس نام‌نویسی نمایند، و همهٔ این‌ها در حالی است که اغلب این خانواده‌ها بسیار متنفذ و برجسته بودند و از احساسات ضد بهائی عمومی در آن زمان آگاهی داشتند.

در فصل چهارم با ارائهٔ مواردی که در آن مخالفت با مدارس بهائی به طور آشکار و پر سر و صدا ابراز می‌شد، سعی شده است عمق و حد احساسات ضد بهائی به طور کلی، و بخصوص نسبت به مدارس بهائی توصیف گردد، احساساتی که هنوز در اواخر دوران قاجار و اوایل دوران پهلوی در درون جامعهٔ ایرانی حضور

داشت. نکته قابل توجه آن که، گرچه این مخالفت‌ها شدید و صریح بود، ولی مدارس بهائی با مخالفت توده مردم و روحانیون بسته نشد، بلکه این کار به دستور دولت صورت گرفت.

علل احتمالی که موجب گردید پادشاه سکولار، ضد آخوند، اصلاح طلب و متجددی مانند رضاشاه که ظاهراً تشابه فکری مشترکی با بعضی از اصول اساسی آیین بهائی داشت فرمان بستن مدارس بهائی را در ایران صادر نماید در فصل پنجم مورد بررسی قرار گرفته است. هم‌چنین در این فصل می‌بینیم که چرا - علیرغم شخصیت سخت‌گیر و انعطاف‌ناپذیر رضاشاه و تصمیمش بر سرکوبی کسانی که مطیع سیاست‌های تمرکزگرای او و اطاعت از حکومت نبودند، و با وجود موقعیت آسیب‌پذیر بهائیان در ایران - نهایتاً بهائیان اخطارهای قبلی را نادیده گرفته مدارس خود را در روزی که رسماً از طرف دولت تعطیل اعلام نشده بود تعطیل نمودند و بهانه‌ای برای بستن مدارس بهائی به دست حکومت پهلوی اول دادند. در این فصل سعی شده است این سئوالات و سایر مسائل با توجه به وضع داخلی ایران و اوضاع منطقه‌ای و بین‌المللی پاسخ داده شود.

در فصل نتیجه‌گیری به این نکته متناقض می‌پردازم که چرا یک پادشاه شیعه به بهائیان اجازه تأسیس مدرسه داد، حال آن‌که یک پادشاه سکولار ضد آخوند - که عقایدش در باره اصلاحات و مدرنیزه کردن در راستای اصول آیین بهائی بود - دستور بستن این مدارس را داد.

قسمت مربوط به پیوست‌ها شامل اطلاعاتی به منظور آشنا ساختن خوانندگان با دانستنی‌هایی در باره مدارس بهائی است. پیوست شماره ۱ مجموعه‌ای است از اطلاعات و دانستنی‌ها در باره ده‌ها مدرسه بهائی شناخته شده که در ایران تأسیس گردید. این دانستنی‌ها شامل اطلاعات مختلفی در باره مدارس از جمله نام و هویت مؤسس یا مؤسسين، سال تأسیس، کارکنان مدرسه، جنسیت و تعداد دانش‌آموزان، درجه‌بندی، شهریه، موادّ درسی، ابزار و تسهیلات آموزشی، امتحانات و غیره می‌باشد. پیوست شماره ۲ اطلاعات مشابهی در باره تعداد انگشت‌شماری از کودکان‌های بهائی ارائه می‌دهد. هدف اصلی پیوست شماره ۳ آن است که اطلاعاتی در باره خانواده‌های غیر بهائی که فرزندان‌شان را (یا لاقلاً

بعضی از آن‌ها را) به جای فرستادن به مدارس نوین دیگر اعم از خارجی و محلی، به مدارس بهائی می‌فرستادند ارائه دهد. پیوست شماره ۴ که به ترجمه فارسی اضافه شده شامل اطلاعات و خاطرات دست اول از مدارس بهائی کاشان، قزوین و همدان می‌باشد. بعضی از اطلاعات در باره مدارس بهائی در این پیوست‌ها بر اساس شهادت و اظهارات تعدادی از دانش‌آموزان سابق این مدارس است که توسط مؤلف یا دیگران مصاحبه شده‌اند.^{۳۱} این شهادت‌ها، گرچه بسیار ارزشمند است ولی با توجه به کهنوت سن و فراموشی احتمالی مصاحبه‌شوندگان ممکن است تا حدودی اشتباهاتی در برداشته باشد.

در مورد عکس‌های مدارس، حق طبع و نشر با مرکز جهانی بهائی است، اطلاعاتی که همراه این عکس‌ها آمده توسط افرادی که عکس را فرستاده‌اند ارائه شده است.

عناوین منابع اصلی و فرعی که نه به انگلیسی و نه فرانسه است در قسمت کتابشناسی [منابع] ترجمه شده است.

توجه من به جامعه بهائی پس از شرکت در «اولین کنفرانس بین‌المللی در باره ادیان و جنبش‌های دینی جدید در یهودیت، مسیحیت و اسلام و آیین بابی و بهائی» که در دسامبر سال ۲۰۰۰م. در اورشلیم تشکیل شد، جلب گردید. با اطلاع از این‌که کنفرانس بعدی در لندگ سوئیس تشکیل می‌شد و موضوع اصلی آن آموزش و پرورش بود، تصمیم گرفتم که در آن شرکت نمایم و مدارس بهائی در ایران را به عنوان موضوع صحبت خود انتخاب نمودم. آن سخنرانی و نیز سخنرانی‌های دیگری که در باره جنبه‌های مختلف این موضوع در اسرائیل و خارج انجام داده‌ام - که آخرین آن کنفرانس «جامعه بین‌المللی مطالعات ایران» در سال ۲۰۰۶م. در لندن بود - مبنای تألیف کتاب حاضر قرار گرفت. در مقام یک تاریخ‌نویس خاورمیانه به طور کلی و بخصوص ایران نوین که تحقیقاتی در باره موضوع‌های مختلف انجام داده‌ام، با چند مطالعه در زمینه‌های مختلف و موضوع‌های گوناگون روبرو شده‌ام که در آن بهائیان به نحو گسترده‌ای حضور داشته‌اند، ولی در این مطالعات نقش آن‌ها متأسفانه مورد غفلت واقع شده

است. ۳۲ موضوع آموزش و پرورش و مدارس نوین، تنها یکی از آن موارد است. این پدیده که در ایران و خاورمیانه منحصر به فرد است مرا بر آن داشت تا با دید عمیق‌تری به تاریخ آیین بهائی در ایران بنگرم. فرصتی که برایم در زمینه تحقیق در اسناد مرکز جهانی بهائی دست داد غنیمت شمردم، به عنوان یک مورخ، بیشتر به جنبه تاریخی آیین بهائی، یعنی تاریخ جامعه بهائی در ایران علاقمند بودم تا به تعلیم و مسائل روحانی آن. به تدریج در باره این واقعیت که مطالعه آیین و جوامع بهائی در سراسر خاورمیانه به طور کلی، و بخصوص در ایران هنوز در مراحل بسیار ابتدایی است مرا به این کار بیشتر کنجکاو نمود، خاصه آن‌که تحقیقات کنونی بیشتر توسط محققین بهائی انجام شده و اساساً به جنبه‌های روحانی و دینی می‌پردازد.

یک سؤال اساسی ذهن مرا به خود مشغول داشت و آن این‌که چگونه یک پژوهشگر می‌تواند به مطالعه تاریخ جدید ایران (یا جنبه‌های مهم آن) بپردازد، بدون آن‌که حتی به بهائیان - که یکی از بزرگ‌ترین اقلیت‌های مذهبی ایران هستند - اشاره‌ای نماید و یا اصولاً به منابع بهائی توجه کند؟ هر چه منابع بهائی بیشتری را بررسی کردم، در باره تاریخ جدید ایران بیشتر آموختم و توانستم آنچه را که قبلاً در باره آن می‌دانستم بهتر درک کنم. این امر مرا تشویق نمود که وارد زمینه تازه‌ای از تحقیق و پژوهش شوم. امیدوارم که پژوهش کنونی انگیزه‌ای برای پژوهشگران ایرانی شود تا اعتبار منابع بهائی و ارزش فراوان آن‌ها را در مطالعات ایران نوین مورد توجه قرار دهند و نقش مهمی که جامعه و افراد بهائی در پیشبرد و ترقی ایران نوین ایفاء نموده‌اند، درک نمایند.

مقدمه

آموزش و پرورش از دید اصلاح‌طلبان ایران در قرن نوزدهم

اصلاحات در ایران در زمان قاجاریه

دستیابی قاجارها به تاج و تخت سلطنت ایران در سال ۱۷۹۶م. به یک دوران طولانی بی‌ثباتی سیاسی که از خصوصیات ایران قرن هیجدهم بود خاتمه داد و عصر جدیدی که همراه با تغییر و دگرگونی بود آغاز نمود. این دوران جدید با تشنجی شدید یعنی درگیری‌های نظامی با روسیه، یکی از دو قدرت غربی در همسایگی ایران، و با شکست ایران از آن کشور در بین سال‌های ۱۳-۱۸۰۴ و ۸-۱۸۲۶م. همراه شد. شکست‌های نظامی از روسیه اثرات تحقیرآمیز دیرپایی در پی داشت که هم در شکل دادن معاهداتی که رسماً به این جنگ‌ها خاتمه داد، یعنی گلستان (۱۸۱۳م.) و ترکمانچای (۱۸۲۸م.) مؤثر بود و هم آغازگر فرایندی از تغییر در ایران بود که علیرغم پس‌روی‌های متناوب، عموماً با پیشرفت‌هایی در قرن نوزدهم همراه بود. این شکست‌ها، بیشتر به لحاظ آن‌که اولین درگیری کامل و طولانی با غرب بود، ضربه‌سختی بر ایرانیان وارد ساخت. بر اثر این درگیری‌ها، فرمانروایان و شهروندان ایران قدرت و اقتدار غرب را تجربه کردند و به تدریج شکاف عمیقی که بین کشورشان و جهان غرب در طی قرن‌ها عدم ارتباط ایجاد شده بود درک نمودند.

شکست نظامی از روسیه اعتماد به نفس سلاطین ایران را (که خود را «ظل‌الله علی الارض» یا سایه‌خدا بر روی زمین می‌دانستند) متزلزل ساخت. با شکست‌های

بیشتری از دیگر قدرت اروپایی در همسایگی ایران یعنی هند مستعمرهٔ بریتانیا، یا به طور غیرمستقیم (با حمایت بریتانیا از افغانستان ضمن بحران اول هرات در نیمهٔ دههٔ ۱۸۳۰ م.) و یا مستقیماً (با شکست ارتش ایران از بریتانیا در جنگ ایران-انگلیس بین سال‌های ۷-۱۸۵۶ م.)، این اعتماد به نفس دستخوش تزلزل بیشتری گردید. شکست از کفار، ایمان و اطمینانی را که ایرانیان از قبل از اسلام به پادشاهان خود (در مقام دارندگان فرّ ایزدی) داشتند درهم شکست و قدرت و نفوذ علمایی که آن‌ها را نماینده خدا، پیامبر و امامان می‌دانستند زیر سؤال برد. سبب جنگ دوم با روسیه اعلام جهاد از طرف علما علیه دشمنان اسلام بود. شکست‌های مکرر این جهاد موجب شک و شبهه در ایرانیان و ایجاد شکاف و تزلزلی در اعتماد قوی و اعتقاد کورکورانه‌ای که به رهبران مذهبی و سیاسی و اصولاً دین خود داشتند گردید. ولی هنوز این پدیده گسترده نبود، چون بیشتر مردم بیسواد و خرافی بودند و بنابراین به آسانی تحت تأثیر رهبران خود قرار می‌گرفتند. با این حال گروه کوچکی از مردم باسواد شروع به پرسش و شک و تردید نمودند، اما تعداد اینان نسبت به دانش‌آموختگان جامعه بسیار به کندی افزایش می‌یافت.

این حالت اسف‌انگیز بود که تا حدّی موجب گردید عدهٔ بیشتری از ایرانیان شیعه مذهب، حتی شدیدتر از قبل، در انتظار رجعت امام دوازدهم (یا مهدی) باشند که از زمان غیبتش (سال ۲۶۰ هجری / ۴-۱۸۷۳ م.) حدود هزار سال می‌گذشت. وضع مزبور هم‌چنین می‌تواند یکی از علل استقبال مردم از ظهور سید علی محمد شیرازی، یا باب بشمار آید (در سال ۱۲۶۰ ه. ق. یا ۱۸۴۴ م.) که به اعتقاد مردم، بابی برای آمدن مهدی و یا ظهور خود مهدی بود.

فشار برای تغییر از خارج با ترقی و صنعتی شدن اروپا آغاز شد. کشورهای صنعتی در پی یافتن بازارهای تازه (برای خرید موادّ خام اولیه از کشورهای شرقی و صدور کالاهای ساخته شده به آنان) و احراز قدرت دست بالا در اروپا بودند. این تحولات اروپا به نوبهٔ خود نتیجه و دست‌آورد ضمنی فرایند تجدد در غرب و از پی‌آمدهای جنبش تاریخی-فلسفی در اواخر دوران قرون وسطی بود. این جنبش به زودی تحولات تازه‌ای در افکار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایجاد نمود که پایگاهش تئوری‌های فلاسفهٔ برجسته‌ای چون دیوید هیوم David Hume

(۱۷۷۶-۱۷۱۱ م.)، آدام اسمیت Adam Smith (۱۷۹۰-۱۷۲۳ م.)، امانوئل کانت Immanuel Kant (۱۸۰۴-۱۷۲۴ م.)، جرمی بنتام Jeremy Bentham (۱۸۳۲-۱۷۴۸ م.)، چارلز داروین Charles Darwin (۱۸۸۲-۱۸۰۹ م.)، توماس هنری هاگسلی Thomas Henry Huxley (۱۸۹۵-۱۸۲۵ م.) و بسیاری دیگر بود. این اندیشمندان نظریات تازه‌ای در رشته‌های مختلف از قبیل علوم انسانی (که مرکز ثقل تجدّد قرار گرفت)، سرمایه‌داری (در اقتصاد)، قبول غفلت و کوتاهی در امور فرهنگی و لزوم جبران آن، و نیز بورژوازی (در جامعه‌شناسی) و «حکومت قانون» بر اساس نظریاتی مانند «ارادهٔ مردم»، «توافق ملی»، «منشور اجتماعی» و «حقوق بشر» و غیره (در سیاست) ارائه دادند - نظریاتی که خارج از چارچوب تجدّد مفهومی نداشت. این فلاسفه و نظریات آن‌ها در تجدّد غرب نقشی سازنده داشتند، اما در عین حال نفس تجدّد و مدرنیته خود در ایجاد ملیت‌گرایی، صنعتی شدن، رقابت اقتصادی و امپریالیسم مؤثر بود.^۱

موفقیت‌های مهم اروپا در زمینه‌های علم و تکنولوژی، سرمایه‌داری و فلسفه مثبت‌گرایی، این منطقه از جهان را تا نیمهٔ قرن نوزدهم به عصری طلایی رساند. این پیشرفت اروپا باعث شد که بسیاری از اصلاح‌طلبان و روشنفکران اصلاح‌طلب غیرغربی خواهان تقلید از الگوی اروپایی شوند و اصولاً «تمدن» را معادل و برابر «تمدن غرب» بدانند. در خاورمیانه به علت شکست‌های نظامی، اصلاحات ابتدا در همان زمینه‌ای که شکست بیشتر احساس شده بود یعنی در ارتش به اجرا در آمد، ولی به زودی به دیگر حوزه‌ها راه یافت و حتی حوزه‌های غیرقابل‌تصورى مانند دین (با ارائهٔ افکار اصلاح‌طلبانهٔ اسلامی و جنبش‌های مذهبی مانند مهدیه در سودان و جنبش بابی-بهائی در ایران) و سیاست (با ظهور جنبش‌های طرفدار قانون اساسی و ضداستبداد مانند جنبش‌هایی در امپراطوری عثمانی و ایران) را در بر گرفت.^۲

ابتدا ایران با جنبهٔ منفی و متجاوزتر تجدّد غرب آشنا شد. غرب که در پی حاکمیت استعماری خود بود در زیر چتر گسترش تمدن و توسعه و تجدّد با جوامع سنتی مواجه گردید. بدین ترتیب ایران به صورت یکی از بازارهای غرب در آمد و به زودی خود را در میان رقابت قدرت‌های بزرگ اروپایی که به خاورمیانه سرازیر شده

بودند یافت. چنانچه قبلاً اشاره شد، این رویارویی در خشن‌ترین شکل خود یعنی جنگ بود که در نتیجه آن ایران به تدریج به صورت بازار دیگری برای منافع اقتصادی غرب و مهره‌ای در رقابت‌های استراتژیک اروپا درآمد.

بعد از این رویارویی خشونت‌بار بود که ایران شاهد جنبه مثبت‌تر و معتدل‌تر تجدد غرب گردید. این توجه هنگامی آغاز شد که مردم پرسشی که با سرنوشت ایشان گره می‌خورد مطرح ساختند که: «چه باید کرد؟» این پرسش بخصوص بین دو جنگ ایران و روسیه و بعد از شکست از روسیه مطرح گردید. برای کسانی مانند عباس میرزا نایب‌السلطنه، ولی عهد ایران و حاکم آذربایجان (۱۸۳۳-۱۷۹۹ م.) واقعیت بسیار تلخ و ناگوار بود، چه که او به عنوان فرد مسئول دفاع از مرزهای شمالی ایران، از نزدیک شاهد پیشرفت روسیه و عقب افتادگی ایران شد. چنین احساسی وی را بر آن داشت که دست به اصلاحات بزند، و به این ترتیب بود که دوران اصلاحات در ایران از زمان قاجار آغاز گردید.

هرچند اصلاحات عباس میرزا بیشتر برای پرکردن شکاف بین قدرت نظامی ایران و اروپا بود، ولی منحصر به امور نظامی نشد و بعضی از اصلاحات او اثر عمیقی بر مدرنیته کردن ایران گذاشت. مثلاً کارخانه ذوب فلزی که او برای مقاصد نظامی ساخت به زودی در صنایع غیرنظامی نیز مورد استفاده قرار گرفت. نظر او بر تشویق اتباع خارجی به مهاجرت به ایران حاکی از دیدی بالاتر و فراتر از صرفاً افکار نظامی بود و تصمیم او بر اعزام دانش‌آموز به خارج برای تحصیل اهداف، نتایج و بازتاب‌هایی بسی عظیم‌تر از مسائل محدود نظامی داشت.^۳ همان‌طور که تاریخ‌نویس وی، عبدالرزاق مفتون دنبلی، می‌نویسد «عباس میرزا ایرانی را در نظر داشت که ساکنان آن در امور خود نیازی به کشورهای دیگر نداشته باشند، استادان و صنعتگران هوشیار آن چشم به کشورهای خارجی ندوزند و هرچه لازم دارند خود در این کشور [ایران] تولید نمایند».^۴ از طریق اعزام دانشجو به اروپا، ابتدا توسط عباس میرزا و بعد از او متناوباً توسط دیگران، ایرانیان به تدریج با تمدن، فرهنگ، اجتماع، اقتصاد و سیاست‌های غرب و نیز افکار (بخصوص افکار اصلاح‌طلبانه)، عادات و زبان مردم غرب آشنا شدند.

عواملی که فشار برای اصلاحات و ایجاد تحول را به تدریج افزونی داد عبارت

بود از: شکست از روسیه با از دست رفتن سرزمین‌ها و منافع ملی، تلفات، بی‌سرو سامانی و سرگردانی جمعی از مردم، احساس تحقیر ناشی از غلبه و نفوذ روزافزون قدرت‌های غربی (که نشانه‌ای از ضعف دولت مرکزی بود)، وجود حکومت استبدادی سلطنتی و ایالتی، عدم امنیت توده مردم که برای خدمت اجباری به ارتشی فاسد و جنگ‌های جاه‌طلبانه‌اش تحت فشار بودند، مصائب ناشی از تاخت و تاز مکرر اقوام چادرنشین به دهکده‌های مرزی (به‌خصوص ترکمن‌ها از شمال شرقی)، بروز خشونت‌هایی از ناحیه راهزنان و قبایل در شهرها و جاده‌ها و شیوع مکرر وبا و سایر بیماری‌های واگیردار که تلفات سنگین به جای می‌گذاشت، فشارهای اقتصادی ناشی از تسلیم یک سلسله امتیازات به خارجی‌ان با اثرات دیرپای آن، افزایش واردات خارجی، امتیازات گمرکی اروپاییان و زوال اهمیت تجاری خلیج فارس و نیز از بین رفتن صنایع دستی و افزایش بار سنگین مالیات که جملگی از عوامل بزرگ بی‌عدالتی، اخاذی، سلب مالکیت و ظلم و ستمی بود که در آن زمان بر ایران می‌رفت، و عواملی شبیه آن‌ها.

هر قدر تماس با غرب زیادتر شد و شدت پیدا کرد، فشارها برای تغییرات در سایر زمینه‌ها افزایش یافت. به این ترتیب آنچه که در ابتدا به حوزه نظامی- استراتژیکی محدود بود به زودی به زمینه‌های تجاری، فرهنگی، ایدئولوژیکی، اجتماعی و سیاسی نیز وارد شد و بر جنبه‌های مختلف زندگی روزانه در ایران اثر گذاشت. صنایع مدرن غربی (مانند صنعت بخار و تلگراف) فواصل جغرافیایی و زمانی را درهم نوردید و در نتیجه ایران را به اروپا نزدیک‌تر نمود، و این بدان معنا بود که به تدریج تعداد بیشتری از ایرانیان در زمان کوتاه‌تری، در باره اروپا اطلاعات بیشتری کسب می‌کردند (و بالعکس). نیروی انسانی غرب به منظور آموزش نظامی، مأموریت‌های دیپلماتیک، امتیازات تجاری و غیره به ایران سرازیر شد و به تعلیم کادرهای محلی، به کارگرفتن آنان، آموزش مردم محلی در مدارس مدرن و عموماً تعامل با جمعیت بومی از راه‌های گوناگون پرداخت.

هم‌زمان، اعزام گروه‌های دانش‌آموزان به طور متناوب به اروپا به منظور کسب مهارت و دانش در باره جهان جدید ادامه یافت. همه این اقدامات را حکومت برای پیشبرد مملکت و قادر ساختن آن برای رویارویی بهتر با چالش‌هایی که غرب

ایجاد می‌کرد لازم می‌دانست. این دانش‌آموزان در بازگشت به وطن، لغات و فرهنگی جدید، هم‌چنین افکار، ارزش‌ها و مفاهیم تازه را با خود به ارمغان می‌آوردند.^۵ چنین جریانی با روندی مشابه از ناحیه تجار ایرانی تقویت می‌شد. اینان که در تجارت‌های محلی، ناحیه‌ای و بین‌المللی شرکت داشتند، به زودی فنون تجاری غرب مانند بانکداری و وسائل ارتباطی را فراگرفتند و توانستند به سرعت تجارت صادرات- واردات خود را افزایش دهند. بازرگانان نیز مانند دانش‌جویان، دیپلمات‌ها و مسافران ایرانی در مراجعت به وطن از کشورهای غربی، یا کشورهای دیپلمات‌ها که در حال اصلاحات به سبک غربی بودند، به سهم خود اصطلاحات، فرهنگ و سایر مظاهر تمدن و فرهنگ غرب را با خود به کشور می‌آوردند. هم‌چنین در نواحی بخصوصی از ایران به خاطر مبادلات گسترده با جمعیت‌هایی در آن سوی مرزها (مانند جنوب که با هند بریتانیا هم مرز بود و شمال غربی که هم‌جوار قفقاز بود) و بعضی از اقلیت‌ها (مانند جامعه زردشتی ایران که با برادران پارسی خود در هند بریتانیا تماس داشت) راه‌هایی برای انتشار فرهنگ و اندیشه‌های غربی در ایران گشوده شد.^۶

فشار برای تغییر از ناحیه جنبش‌های دینی، اجتماعی و عقیدتی نیز احساس می‌شد. میسیونرهای آمریکایی وابسته به کلیسای پروتستان فعالیت‌های تبلیغی خود را در ایران در نیمه دهه ۱۸۳۰م. از طریق معرفی آموزش و پرورش مدرن و نیز خدمات پزشکی جدید و بعضی خدمات اجتماعی آغاز کردند. به زودی فرانسویان، انگلیسی‌ها و بسیاری از میسیونرهای دیگر نیز به آن‌ها پیوستند. گرچه فعالیت‌های ایشان ابتدا محدود به جوامع مسیحی بود، اما در اواخر قرن نوزدهم به تدریج به جوامع غیرمسیحی ایران نیز گسترش یافت و به این ترتیب نه فقط دین مسیح و ارزش‌های آن، بلکه فرهنگی جدید را نیز تبلیغ می‌نمودند.

در نیمه دهه ۱۸۴۰م. جنبش بابی و بعداً در نیمه دهه ۱۸۶۰م. آیین بهائی نه فقط آیین یا دینی جدید، بلکه خردگرایی، اصلاح‌گرایی اجتماعی و تجدّد را نیز در ایران معرفی نمودند. از آنجا که این جنبش‌ها عموماً ریشه‌هایی در مذهب شیعه و شیخیه داشتند لذا از شهرت و جذبه قوی بهره‌مند شدند. در بین اکثریت وسیعی از ایرانیان، مذهب شیعه یکی از دو ستون هویت به شمار می‌رفت (ستون دیگر هویت

ایران قبل از اسلام بود). مکتب فکری شیخیه مدعی بود که امام دوازدهم در دوران غیبتش امت شیعه را از طریق یک «شیعه کامل» که به منزله باب یا دری بین امام و امتش می‌باشد، هدایت می‌نماید. جو حاکمی از یأس، تحقیر، بی‌عدالتی، خشونت و ناامنی که بر جامعه حکمفرما بود همراه با این واقعیت که مکتب شیخیه پیروان زیادی در بین علما و مردم عادی ایران (هم‌چنین بین شیعیان عراق) داشت، و نیز این که انتظار ظهور یک منجی، هزار سال بعد از غیبت امام دوازدهم بیشتر حالت تحقق وعده هزار ساله ظهوری جدید به خود می‌گرفت، همه و همه موجب گردید که بسیاری از پیروان شیخیه (هم‌چنین شیعیان) بازگشت مهدی موعود را نزدیک بدانند. بنابراین زمینه برای واکنش وسیع جامعه شیعه به طور کلی، و بخصوص شیخیه نسبت به ادعای باب در سال ۱۸۴۴ م. یا ۱۲۶۰ ه. ق. آماده بود.^۷

اندیشه نو شدن آن‌طور که در احکام بابی ابراز گردید در محیط مذهبی معترض و سرکش ایران، اندیشه‌ای آشنا و بومی بود. بحران اجتماعی و سیاسی این دوره طیف وسیعی از مخالفان و ناراضیان را در بین علمای رده پایین‌تر و هم‌چنین تجار، صنعتگران، زنان و مردان جوان‌تر بوجود آورده بود. اینان نسبت به زیاده‌روی‌های روحانیون، بی‌لیاقتی حکومت، آداب و رسوم کهنه و منسوخ اجتماعی و اخلاقی، و نفوذ اقتصاد خارجی که بنیان نظم اجتماعی را تهدید می‌کرد حالتی انتقادآمیز داشتند.^۸ بدین ترتیب جنبش بابی به تدریج اولین جلوه مخالفت عمومی در ایران نوین شد که از نظر تئوری و عملی، مشروعیت مذهب شیعه و سلطنت قاجار را به چالش می‌طلبید.^۹ اعلام آشکار باب در ژوئیه ۱۸۴۸ م. در تبریز در مقابل یک محکمه دینی و در حضور ولی عهد مبنی بر این که او رجعت امام مهدی است در واقع مفاهیم انقلابی زیادی در برداشت، یعنی نشانه دوره رستاخیر (قیامت) بود و برای تمامی نظم اجتماعی که مراجع غیردینی و دینی را در بر می‌گرفت چالشی بشمار می‌رفت، مراجعی که اگر باب را به عنوان مهدی موعود می‌شناختند، بسیاری از امتیازات خود را از دست می‌دادند.^{۱۰}

به زودی معلوم شد که باب نه تنها مدعی ظهور مهدی موعود بود، بلکه پیامش چارچوب دینی تازه‌ای کاملاً متفاوت با اسلام ارائه می‌داد و اصول و عقاید جدیدی را مطرح می‌ساخت: از جمله این که چون خداوند که مورد عشق و کوشش

انسان‌ها است خارج از دسترس افکار بشری است، از اینرو خود را از طریق مظاهر پی‌در پی ظاهر می‌سازد که با ظهور آدم آغاز می‌گردد و با ظهور موسی، مسیح، محمد و باب (که بهائیان معتقدند قائم و از خانواده پیامبر اسلام و یا همان مهدی موعود است) و بعد از او با ظهور «من یظهر الله» (کسی که خدا او را ظاهر می‌سازد، یعنی بهاء الله که بهائیان معتقدند بازگشت مسیح است) این روند هم‌چنان ادامه خواهد یافت. هر یک از این «مظاهر الهی» تعبیر جامع‌تر و پیشرفته‌تری از تعالیم الهی را که شامل همه مظاهر گذشته می‌شود ارائه می‌دهند.^{۱۱} باب نیز قالب مشخص و متمایزی از نماز، روزه، زیارت، زکات و غیره تعیین نمود. او حتی به تجار در داد و ستدهای مالی اجازه گرفتن بهره داد که این حکم با موازین اسلامی در تضادی شدید قرار می‌گرفت.^{۱۲}

رشد سریع جنبش جدید خطر بزرگی هم برای روحانیون و هم برای حکومت ایجاد نمود. در بین سال‌های ۱۸۴۸ م. و ۱۸۵۲ م.، ضمن یک سلسله درگیری‌های خونین، حکومت قاجار توانست قسمت اعظم رهبری این جنبش را حذف نماید، از جمله خود باب در سال ۱۸۵۰ م. اعدام شد. در سال ۱۸۵۲ م.، سوء قصد نافرجامی به جان ناصرالدین شاه قاجار (که از ۱۸۴۸ تا ۱۸۹۶ م. سلطنت کرد) موجب گردید که تعداد بیشتری از بایبان و کسانی که سوءظن برده می‌شد بابتی هستند دستگیر و شکنجه شده به قتل برسند.^{۱۳} این امر سبب شد که این جنبش در ایران زیرزمینی گردد، در حالی که بسیاری از بایبان نیز از کشور فرار کردند.

در سال ۱۸۶۳ م. (۱۹ سال بعد از اظهار امر باب در سال ۱۸۴۴ م.)^{۱۴} بهاء الله که در تبعید بغداد بود به تعدادی از پیروان نزدیک خود اعلان نمود که «من یظهر الله» یا همان موعودی است که باب وعده داده بود. این اظهار امر خصوصی بود. اظهار امر عمومی و علنی‌تر در سال ۱۸۶۷ م. در ادرنه واقع شد که ضمن آن همه روابط خود را با برادر ناتنی خود، میرزا یحیی ازل، که ادعای نیابت باب را داشت، قطع نمود. بعد از این واقعه بود که اکثریت بایبان دعوی و تعالیم او و آیین جدید را - یعنی آیین بهائی که بر محبت، تعلیم و تربیت، کسب علم و دانش، حکومت عادلانه و حفظ شهروندان از ظلم و بی‌عدالتی، عدم مداخله در احزاب سیاسی، وفاداری به مملکت و بسیاری امور دیگر تأکید شدید داشت پذیرفتند.^{۱۵}

بدین ترتیب آیین بهائی به منبعی از تجدّد مذهبی، اخلاقی و اجتماعی در ایرانِ زمان قاجار تبدیل شد و بسیاری را نه فقط از جامعه بانی، بلکه از اکثریت جمعیت شیعه و نیز سایر اقلیت‌های مذهبی بخصوص زردشتیان (اکثراً در یزد)^{۱۶} و یهودیان (اکثراً در کاشان و همدان)^{۱۷} به خود جلب نمود. تا پایان قرن نوزدهم جامعه بهائی در ایران به حدود ۱۰۰ هزار نفر بالغ گردید که از تمام طبقات و اقشار جامعه ایرانی بودند. این جامعه روستاییان، صنعتگران، تجّار، مالکین، درباریان، روشنفکران و حتی روحانیون و نیز اقلیت‌های مذهبی را در بر می‌گرفت. به این ترتیب این عقاید فقط محدود به بخشی از جمعیت نمی‌شد، بلکه توجّه همه طبقات و اقشار جامعه ایرانی را به خود جلب نمود.

از اوایل قرن نوزدهم، مخصوصاً بعد از نیمه دهه ۱۸۵۰ م.، روشنفکران ایرانی نیز به نحو فزاینده‌ای خواستار اصلاحات شدند. از برجسته‌ترین چهره‌ها در بین این گروه میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله را می‌توان نام برد. ولی قبل از او، و هم‌زمان یا بعد از او روشنفکران دیگری نیز بودند، از جمله افرادی چون: ابوطالب اصفهانی، میرزا صالح شیرازی، مصطفی‌خان افشار، ابوطالب بهبهانی، حاج زین‌العابدین مراغه‌ای، عبدالرحیم طالبوف تبریزی، میرزا آقاخان کرمانی،^{۱۸} میرزا فتحعلی آخوندزاده،^{۱۹} میرزا یوسف خان مستشارالدوله،^{۲۰} محمد شفیع قزوینی^{۲۱} و بسیاری دیگر که اصلاحاتی وسیع به طور کلی، و اصلاحات آموزشی به طور اخص در دستور کارشان قرار داشت.^{۲۲} عقاید و افکار اصلاح‌طلبانه‌ای که از سوی افراد روشنفکر ابراز می‌شد معمولاً تأثیر محدودی در جمع کوچکی از درباریان و تحصیل‌کردگان در غرب داشت و گاهی آن عقاید از سوی گروه‌ها و انجمن‌های خاصی مانند فراموش‌خانه (۱۸۵۸-۶۱ م.) که به الگوی انجمن فراماسونری تشکیل شده بود، و دیگر انجمن‌هایی که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به سرعت رو به ازدیاد گذاشتند نیز ابراز می‌گردید.

مشکل می‌توان گفت که افکار اصلاح‌طلبانه بهائی یا غیربهائی، کدامیک تأثیر بیشتری بر ایران گذاشت، ولی کاملاً منطقی است که حداقل گفته شود عقاید آزادی‌خواهانه آیین بهائی نقشی موثر در ترویج اصلاحات و تجدّد در ایران ایفاء نمود. به این ترتیب در اواخر قرن نوزدهم عقاید اصلاح‌طلبانه و مطالبی از قبیل

مخالفت با حکومت استبدادی، نیاز به نظم و عدالت، ظهور آموزش و پرورش نوین و غیره نه فقط در آثار متفکرین سکولار ایرانی و روزنامه‌های فارسی‌زبان چاپ خارج از ایران، مانند *اختر*، *صور اسرافیل*، *ثریا*، *حبل المتین* و غیره دیده می‌شد، بلکه در آثار رهبران بابی و بهائی نیز مورد تأکید قرار می‌گرفت که در بسیاری موارد حتی خواهان اصلاحاتی افراطی‌تر از متفکرین غیربهائی بودند (مانند رعایت حقوق زنان و اقلیت‌ها و غیره).^{۲۳} بنابراین آیین بهائی و جامعه بهائی اگر تنها منشأ عمده عقاید اصلاحی در ایران نبود، یکی از عوامل مهم در انتشار اصلاحات کلی و بخصوص اصلاحات آموزشی بود.^{۲۴} مطمئناً بهائیان ایران با حضور گسترده‌ای که در میان اقوام و اقشار جامعه ایرانی داشته و دارند، از طریق پیروی و اجرای معتقدات خود به انتشار عقاید اصلاح طلبانه‌ای مانند تجدد، علوم، صنایع، آموزش و پرورش نوین و غیره که از اصول تعالیم بهائی است، کمک نمودند.

برخورد و عکس‌العمل گروه‌های مختلف جامعه ایرانی نسبت به جنبشی که برای اصلاحات در بین همه طبقات و بخش‌های جامعه دیده می‌شد، و مسئله تضاد سنت و تجدد متفاوت بود. اکثریت - که مرکب بود از اکثریت قاطع علما و مردمی که از آن‌ها پیروی می‌کردند و متحدین سنتی آنان (درباریان سنت‌گرا، بازاریان و مالکین عمده) - هنوز معتقد بودند که آداب و رسوم و ارزش‌های سنتی محلی می‌بایستی از نفوذ بیگانه حفظ شود. از نظر این نیروهای سنتی ظهور تحول و اصلاحات، هم‌چنین ورود هر عنصر جدیدی به جامعه شیعه و شدیداً سنتی ایران، تهدیدی برای موقعیت خودشان در جامعه و ضربه‌ای جدی به ارزش‌های مذهبی و سنتی محلی و بنابراین منشأ و محرک هرج و مرج و آشفتگی شمرده می‌شد. این گروه تقریباً توسط طبقه روحانیون مستقل شیعه رهبری می‌شد که علما در رأس آن قرار داشتند، علمایی که نه تنها مساجد و موقوفات مذهبی، بلکه نهادهای قضایی و آموزشی را نیز اداره می‌کردند و به آنچه به تصورشان ریشه در فرهنگ خارجی داشت با سوءظن می‌نگریستند. به این ترتیب این گروه آنچنان موقعیت اجتماعی و مرجعیت مذهبی خود را تثبیت کردند که قادر شدند با پادشاهان قاجار در افتند و حتی در چند مورد آن‌ها را مجبور به اطاعت از خود نمایند.

گروه کوچک ولی بانفوذی که شامل متفکرین اصلاح‌طلب، روشنفکران،

بعضی از مأمورین رسمی و اعضای جامعه بابی و بهائی بود به تدریج از نظر تعداد افزایش یافت. برخلاف سنت‌گرایان، آن‌ها معتقد بودند که پذیرفتن فنون و نمونه‌های غربی تنها راهی بود که می‌توانست ایران را از وضع وخیمی که در آن قرار داشت نجات دهد و کشور را قادر به ترقی و پیشرفتی مانند اروپا نماید. طبعاً این گروه مورد نفرت سنت‌گرایان، که آنان را دشمن می‌دانستند، بودند و وجود بابیان و بهائیان در این گروه نفرت روحانیون را بیش از پیش شعله‌ور می‌ساخت. غالباً این خود سلاخی بود در دست آنان که به متفکرین سکولار حمله کنند و آنان را به بابی و بهائی بودن متهم سازند.

گروه سوم که اساساً از شاه و حکومتش تشکیل می‌شد و تحت فشار روسیه، بریتانیا و دو گروهی که ذکر شد قرار داشت، سعی می‌کرد برای آرام کردن هر دو گروه راهی میانه به عنوان سازشی بین سنت‌گرایان و تجدّد خواهان برگزیند. اعضای این گروه هرچند مایل به اجرای اصلاحات بودند ولی نمی‌خواستند بافت جامعه از بین برود، بلکه دنبال راهی بودند که بافت سنتی را در کنار روند مدرن حفظ نمایند. این گروه سوم بود که بخصوص با حمایت شاه دست به اصلاحات زد. در بین این گروه شاهزادگان اصلاح‌طلب (مانند عباس میرزا نایب‌السلطنه)^{۲۵}، نخست‌وزیران (مانند میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام)^{۲۶}، میرزا تقی خان فراهانی امیرکبیر^{۲۷}، حاج میرزا حسین خان قزوینی مشیرالدوله^{۲۸} و یا میرزا علی خان امین‌الدوله^{۲۹} و سایر وزراء و مأمورین عالی‌رتبه (مانند علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه^{۳۰}، محمدخان مجدالملک^{۳۱}، میرزا محمدحسین خان فراهانی دبیرالملک^{۳۲} و میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله) دیده می‌شدند. رقابت بین این گروه‌ها و بخصوص بین حامیان و مخالفان اصلاحات، جامعه را به طور نسبی در تنشی دائمی نگه می‌داشت.

تا هنگامی که گروه‌های سنتی در جامعه ایرانی اتحاد خود را حفظ می‌کردند قادر بودند که ادامه تغییرات را در مملکت مانع شوند و آن را به حدّ اقل برسانند. اما درگیری‌های داخلی (مانند اختلاف بین اصولی‌های مسلط و اخباری‌های ضعیف‌تر) به همراه توسعه اجتماعی، مذهبی و اقتصادی، به نحو روزافزونی برتری و موضع متحد سنت‌گرایان را به چالش می‌کشید. در قرن نوزدهم این تحوّل موجب

تغییرات اساسی در فرهنگ جامعه ایرانی گردید. این وضع به همراه روابط سرد و سخت بین حکومت و پایگاه روحانیت (با حداقل بعضی از علمای برجسته) از یک طرف، و بین حکومت و طبقات تجار و روشنفکران از طرف دیگر (بیشتر به خاطر استبداد و فساد حکومت)، موجب چرخشی در موضع بعضی از علما، تجار و روشنفکران گردید.

موج‌های متناوب اصلاحات و تجدّدخواهی، همراه با آشفتگی داخلی و ادامه استبداد، با این گرایش‌ها همراه شد و سرانجام به ایجاد یک نهضت وسیع ضد استبداد و اصلاح طلب مردمی منتهی گردید. این نهضت در حالی که خواهان حقوق مدنی و امنیت بود، برای اصلاحات واقعی، نه فقط در زمینه‌های دیرینه نظامی و اداری، بلکه در زمینه‌های جدیدی مانند نظام آموزشی و سیاسی نیز اصرار می‌ورزید. از دستاوردهای فرهنگی این نهضت که در یک مدت نسبتاً کوتاه، و علیرغم مخالفت شدید و موانع بسیار، توانست بر حیات اجتماعی ایران اثری مهم بر جای گذارد تأسیس مدارس نوین بود که هدف‌های اجتماعی آن تماماً در تضاد کامل با مکتب‌خانه‌ها و مدرسه‌های قدیمی بود.^{۳۳}

بعضی از فشارها در جهت تغییر و اصلاحات منحصر به ایران بود، ولی برخی دیگر مانند برخورد بین شرق و غرب، و بین سنت و تجدّد، جزئی از پدیده وسیع‌تری بود که سایر ملل و کشورها در خاورمیانه و یا سایر سرزمین‌های شرق در آن سهیم بودند. این «فشارهای مشترک» در سایر مناطق شرق، جهان اسلام و خاورمیانه نتایج مشابه به بار می‌آورد و در هر محلّ با شرایط منحصر بفرد محلی شکل می‌گرفت. مثلاً در خاور دور، ژاپن با شروع دوران میجی (حکومت روشنفکر) (۱۹۱۲-۱۸۶۸ م.)، از جهان کهن پا به جهان مدرن گذاشت. امپراتور میجی و وزرای او با این تشخیص که ژاپن باید نقشی بین‌المللی در جهان ایفاء نماید در نگرش به غرب دیدی متحد داشتند. تلاش آن‌ها این بود که همراه با پذیرفتن عقاید غربی ارزش‌های شرق را نیز حفظ کنند، یا همان‌طور که یکی از پیشینیان روحانی آن‌ها، متفکر ژاپنی ساکوما شوزن می‌نویسد: «اخلاق شرق و علم غرب» را با هم توأم نمایند. شوزن به روشنی می‌دید که تنها با پاکی روح نمی‌توان قدرت نظامی غرب را شکست داد. بیش از پیش احساس می‌شد که تجدّد باید با دقت و مراقبت کامل

صورت گیرد، تا زندگی آرام در امپراطوری این جزیره دورافتاده دستخوش خطر نگردد. بدین ترتیب همه تلاش‌ها صرف اصلاح اقتصاد مملکت و تأمین قوای نظامی آن گردید. متخصصین خارجی در رشته‌های حمل و نقل، دفاع، کشاورزی و صنعت استخدام شدند و روش‌های پیشرفته آن‌ها با دقت مورد مطالعه و پذیرش قرار گرفت. برنامه‌ای برای اصلاحات اجتماعی به جریان افتاد و یک قانون اساسی تنظیم شد. همه این اقدامات همراه با اصلاحات دیگر راز پیروزی ژاپن بر روسیه در جنگ روسیه و ژاپن (۵ - ۱۹۰۴ م.) بود. در قلب این اصلاحات، آموزش و پرورش قرار داشت چه که تا پایان دوران میجی میزان شرکت شاگردان در مدارس به ۹۸ درصد رسید.^{۳۴}

شرکت انگلیسی هند شرقی، پس از دریافت حق تجارت در هند از ملکه الیزابت اول (در سال ۱۶۰۰ م.)، ابتدا نفوذ خود را در هند گسترش داد و سپس به تحکیم موقعیت خود پرداخت. بدین ترتیب انگلیسی‌ها توانستند از اواخر قرن هیجدهم از طریق اشغال و یا بستن پیمان‌ها، نفوذ خود را در مناطق مختلف آن کشور تقویت نمایند و هند را به صورت یکی از معتبرترین مستعمرات امپراطوری بریتانیا درآورند. اصلاحات زیادی که در هند به عمل آوردند نه فقط منافع خودشان را تأمین می‌کرد، بلکه برای مردم محلی نیز منفعی در برداشت. سیستم‌های مدرن آبیاری، حمل و نقل، ارتباطات، امور اداری، آموزش و پرورش و غیره نه تنها کشور را مدرنیزه نمود، بلکه به تشکیل جنبش ملی هند که سرانجام انگلیسی‌ها را از آن کشور بیرون راند کمک کرد.^{۳۵}

ایران در خاورمیانه، به جای آن‌که پیشرو تلاش برای اصلاحات شود به دنباله‌روی از افکار تجدّدخواهانه و انجام اصلاحاتی که در همسایگی او در سراسر امپراطوری عثمانی و آن سوتر، در مصر رخ می‌داد اکتفا کرد. هنگامی که اروپا قرون وسطی را پشت سر گذاشت و دوران رنسانس، اصلاحات و انقلاب صنعتی را به طور سریع یکی پس از دیگری تجربه نمود، کشورهای خاورمیانه، از جمله ایران، هنوز در رؤیاهای خود از برتری اسلام بر جهان مسیحیت و افتخار به موفقیت‌های مادی و روحانی خود بصرمی بردند و معتقد بودند که از نظر قدرت نظامی و تمدن از بزرگ‌ترین قدرت‌های جهان هستند. هرچند احتمالاً این رؤیاها در قرن‌های اولیه

اسلامی قابل توجه بود، در قرون بعدی غیرموجه می‌نمود. امپراطوری عثمانی که قسمت قابل توجهی از خاورمیانه را تحت کنترل خود داشت پس از آن که در سال ۱۶۸۳ م. برای دومین بار به دروازه‌های وین رسید متحمل شکست‌های متوالی از ارتش‌های اروپایی گردید. این شکست‌ها، و تحقیر ناشی از پیمان‌های کارلوویتز Karlowitz (۱۶۹۹ م.)، و پاساروویتز Passarowitz (۱۷۱۸ م.) که همراه با از دست دادن سرزمین‌های بسیار بود دولت عثمانی را متوجه برتری غرب نمود و در نتیجه موجب گردید که این امپراطوری به پذیرفتن روش‌های غربی متمایل گردد. این روش‌ها به «تنظیمات» معروف گردید و عامل بزرگی برای ورود و نفوذ فرهنگ، ارزش‌ها و فناوری (تکنولوژی) و در عین حال نفوذ و فشار غرب به امپراطوری عثمانی و خاورمیانه گشت.

فشارهای خارجی برای تغییر و تحوّل سرعت یافت و بحران‌هایی در درون امپراطوری عثمانی بوجود آورد. از اوایل قرن هفدهم، اصلاح‌طلبان عثمانی مساعی منظم و سازمان یافته‌ای برای اصلاحات در امپراطوری عثمانی دنبال نمودند، ولی چنین افکاری در شرایط آن زمان پیش‌رس و نابهنگام بود. برای این‌که این افکار بتواند اثرگذار شود زمان لازم بود. در اواخر قرن هفدهم و در طی قرن هیجدهم بود که اروپاییان توانستند برتری بیشتری از خود نشان دهند و این امر راه را برای اصلاحات از بالا گشود. در دوران سلطان سلیم سوم (۱۸۰۷-۱۷۸۹ م.) بود که اولین برنامه جامع اصلاحات که «نظام جدید» خوانده می‌شد ارائه گردید. این برنامه تغییرات بزرگی را اکثراً در زمینه نظامی (از قبیل تشکیل ارتش نوین) توصیه می‌نمود، ولی در زمینه‌های آموزش و پرورش (مانند تأسیس مدارس فنی به منظور تربیت کادر متخصص) و امور اداری (از قبیل افزایش مالیات) نیز تغییراتی را لازم می‌دانست. این برنامه اصلاحات در دوران محمود دوم (۱۸۰۷-۳۹ م.) نیز ادامه یافت، ولی با گرایش غربی قوی‌تر و عقاید رادیکال‌تر تمرکز قدرت همراه بود که احیای قدرت و اختیارات مطلقه سلاطین عثمانی را با حمایت نخبگان نورسیده متعهدی که در صنایع نیز کاملاً مهارت داشتند هدف داشت.

به دنبال این اولین مرحله از اصلاحات بود که بعداً دوران اصلاحات گسترده‌تر تنظیمات (تجدید بنا) (۷۶-۱۸۳۹ م.)، با فرمان گلخانه Gülhane [برای حفظ

حقوق شهروندان] در سال ۱۸۳۹م.، اصلاحات خط همایون [اصلاحات سلطنتی] در سال ۱۸۵۶م.، و قانون اساسی در سال ۱۸۷۶م. آغاز شد و ادامه یافت. اینک دولت عثمانی متوجه شده بود که برای تثبیت قدرت دولت مرکزی تغییرات بنیادین در جامعه از اهمیت اساسی برخوردار است. برنامه اصلاحات از زمینه‌های نظامی، اداری و آموزشی به امور اقتصادی، اجتماعی و مذهبی تعمیم یافت. این اصلاحات در دوران بعد با انقلاب ترکان جوان در سال ۱۹۰۸م. و ایجاد کشور جدید ترکیه و اصلاحات بسیار وسیع‌تری تحت رهبری مصطفی کمال آتاتورک ادامه یافت.^{۳۶}

اصلاحات در آموزش و پرورش با تأسیس مدارس حرفه‌ای (نیروی دریایی، مهندسی ارتش، پزشکی، موسیقی، مدرسه نظام و مدرسه زبان) و اعزام دانش‌آموز به خارج (۱۸۲۷م.) آغاز شد و با ایجاد نظام جدید مدارس ابتدایی و متوسطه جهت آماده نمودن دانش‌آموزان برای آموزش عالی صنعتی ادامه یافت. حتی با چنین اصلاحاتی، آموزش ابتدایی و متوسطه تا اواسط قرن نوزدهم از نظر محتوا به نحو قابل ملاحظه‌ای مذهبی باقی ماند. در سال ۱۸۴۸م. وزارت آموزش و پرورش عثمانی پایه‌گذاری شد و شروع به سازماندهی مدارس متوسطه (رشدیه) کرد. ارتش نیز به موازات آن یک سیستم مدارس متوسطه ایجاد نمود. بعد از جنگ کریمه (۱۸۵۳م.)، با افزودن ریاضیات، جغرافی و تاریخ عثمانی به مواد درسی از طرف وزارت آموزش و پرورش و ارتش، این اقدامات اصلاح‌طلبانه ادامه یافت. اما علیرغم حسن نیت اصلاح‌طلبان عثمانی، موفقیت «تنظیمات» در زمینه آموزش و پرورش محدود بود. آموزش ابتدایی اغلب در دست جوامع مذهبی متعدّد باقی ماند و پیشرفت در سطح متوسطه کند بود. پس از تأسیس مدارس متوسطه در همه مراکز استان‌ها و سایر شهرهای بزرگ در سال ۱۸۷۰م. برنامه‌ای جهت بنیان‌گذاری یک دانشگاه طرح گردید ولی عملی ساختن قسمت اعظم این طرح تا اوایل قرن بیستم معوق ماند.^{۳۷}

سه سال اشغال مصر توسط فرانسه (۱۸۰۱-۱۷۹۸م.) در آن کشور سنت‌گرای عقب‌افتاده فرایندی طولانی از دگرگونی برای رساندن مصریان به تجدّد فراهم آورد. ناپلئون بناپارت که نقشه اشغال دائمی مصر را در سر می‌پروراند، انبوهی از

مهندسين، پزشکان، باستان‌شناسان و ساير دانشمندان را با خود به مصر برد تا برای یافتن طريقي جهت تثبيت حاکمیت فرانسه بر مصر، بهره برداری از منابع اين کشور و پيش برد فرهنگ فرانسه در بين مردم بومی، او را یاری نمایند. کارگاه‌های مدرن در زمينه‌های گوناگون برپا شد و از آن طريق فناوری و افکار جديد به مصر راه یافت. اين دوران فشرده اصلاحات و مدرنيزه شدن خود اصلاحات بیشتری به دنبال داشت که توسط محمدعلی پاشا (۱۸۴۹ - ۱۷۶۹ م.) که بين سال‌های ۴۹- ۱۸۰۵ م. بر مصر حکومت کرد و بوسیله حکام بعدی در سلسله‌ای که وی در آن کشور تأسیس نمود ارائه شد.^{۳۸}

محمدعلی پاشا برنامه جامعی در سطحی وسیع برای تجديد سازمان کشور و جامعه مصر طرح نمود. با ایجاد ارتشی جديد و نظام مالیاتی نوین همه نیروهای سیاسی را شکست داد، تشکیلات مملوک را از بين برد و مقررات قدیمی مالیات مزارع را تغییر داد. هم‌چنین مزارع و اوقاف دینی را که در اختیار علما قرار داشت مصادره نمود و امور اداری و اقتصادی کشور تماماً تجديد سازمان یافت. اين اصلاحات و ساير اصلاحات مقدماتی توسط جانشین او، اسماعیل پاشا (۷۹- ۱۸۶۳ م.) که در دوران حکومتش مصر زیربنای فرهنگ مدرن را بنا نهاد، ادامه یافت.

اصلاحات در اين زمينه‌های گوناگون نیاز به کادر تعليم دیده‌ای داشت که بنوبه خود مستلزم تأسیس سازمان آموزشی کارآمدی برای تربیت چنین کادری بود. از آنجا که تأسیس چنین سیستمی احتیاج به زمان بیشتری داشت و از آنجا که اين نیاز فوری بود، محمدعلی پاشا مصلحت را در آن دید که دانش‌آموزان را به خارج بفرستد تا مهارت‌های لازم را کسب نموده در مراجعت به مصر به دیگران بیاموزند. هم‌زمان، محمدعلی پاشا مؤسسات معدودی برای تدریس موادّ درسی مدرن به نخبگانی که مورد نیاز ارتش و ادارات بودند تأسیس نمود. تحت حکومت محمدعلی پاشا و جانشینانش آموزش ابتدایی در واقع به فراموشی سپرده شد، در حالی که همچنان بر مدارس متوسطه و آموزش عالی در اروپا، و بر مدارس خارجی که در مصر تأسیس شده و در سال ۱۸۷۸ م. تعدادشان به ۱۴۶ می‌رسید تأکید می‌گردید. یک کالج جديد تربیت معلم در سال ۱۸۷۳ م. افتتاح شد، ولی تعالیم

سنتی اسلامی همچنان شیوه اصلی آموزش بود.^{۳۹}

آموزش و پرورش در ایران قرن نوزدهم

در ایران مانند سایر کشورها، آموزش و پرورش از زمینه‌های مهمی بود که دستخوش تحوّل و تغییرات عمده و اساسی گردید. تغییر و تحوّل به افزودن موادّ جدیدی به برنامه آموزشی نیاز داشت، اما آموزش و پرورش - یعنی تامین کادر آموزشی و تدریس در مدارس - در قبضه پایگاه‌های قدرت روحانیت شیعه در ایران بود که در هر دو سطح ابتدایی و متوسطه، بر آن تقریباً نظارت انحصاری داشتند. به خاطر مخالفت اکثریت وسیعی از روحانیون با اصلاحات، و از آنجا که اینان مکتب‌ها و مدارس سنتی را سخت تحت کنترل خود داشتند، نه فقط به استخدام مربیان جدید نیاز بود (در وهله اول از خارج از کشور)، بلکه تأسیس مدارس جدید نیز لزوم داشت. بنابراین اصلاحات در آموزش و پرورش با شدیدترین مخالفت از ناحیه «علما» روبرو شد، چه که از نظر آن‌ها این اقدام موقعیت و مقام بالایی که در ایران داشتند مورد تهدید بزرگی قرار می‌داد.

در آیین بهائی آموزش و پرورش دارای نقش عمده‌ای می‌باشد، زیرا شرط اصلی برای پیشرفت مادّی و معنوی است و بهائیان را قادر می‌سازد تا با مطالعه و آموختن، مفهوم تعالیم آیین خود را دریابند و به آن عمل نمایند. با توجه به این واقعیت که در آیین بهائی طبقه‌ای بنام روحانیت وجود ندارد، این وظیفه بر عهده هر فرد بهائی است که خود سعی در آموختن آیین خود نماید، و این کار بدون آموزش و تحصیل غیرممکن است. از اینرو آموزش و پرورش و نیاز به اصلاحات در آموزش و پرورش یکی از زمینه‌های اصلی برخورد بین سنت‌گرایان و نوگرایان، بین گروه‌های موافق و مخالف اصلاحات و بین بهائیان و گروه‌های ضدبهائی گردید و ایجاد مدارس نوین که از نظر محتوا و روش آموزش بسیار با مدارس سنتی متفاوت بود مسیر دشوار و پرپیچ و خمی را طی نمود.

در طی قرن نوزدهم در ایران، آموزش و پرورش به تدریج یکی از عرصه‌های اصلی اصلاحات گردید. در نیمه اول قرن، اصلاحات در آموزش و پرورش از هر

نظر مخصوص و منحصر به ارتش (یا مسائل مربوط به ارتش) بود. به این ترتیب دانش‌آموزان ایرانی اکثراً در خارج در رشته‌های نظامی تحصیل می‌کردند، مریان اروپایی به ایران دعوت می‌شدند که به ایرانیان در امور نظامی تعلیم دهند و کتاب‌های نظامی به فارسی ترجمه می‌شد. سبب اصلی این تلاش‌ها به هدف آموزش مهارت‌های نظامی اروپایی به ایرانیان و اکثراً نتیجه شکست ایران در دو جنگ با روسیه (در سال‌های ۱۳- ۱۸۰۴ و ۸- ۱۸۲۶ م.) و آگاهی به برتری ارتش‌های نوین اروپایی نسبت به نیروی‌های سنتی خودی بود. بدین ترتیب امید می‌رفت این برتری با انجام اصلاحات نوع اروپایی در ارتش ایران تعدیل گردد. گرچه اکنون که به گذشته می‌نگریم این نتیجه‌گیری را ساده لوحانه می‌پنداریم، ولی در آن زمان این کار منطقی به نظر می‌رسید. سایر کشورهای مسلمان (بخصوص امپراطوری عثمانی) که ارتش آن نیز از قدرت‌های اروپایی (بخصوص روسیه) شکست خورده بود، قبلاً دست به اقدامات مشابهی زده و چنین اصلاحاتی را در نیروهای نظامی خود پیاده نموده بودند.

اما با شکست‌هایی (مانند شکست عثمانی از روسیه در سال‌های ۹- ۱۸۲۸ م. و ایران از بریتانیا در سال‌های ۷- ۱۸۵۶ م.) که حتی بعد از انجام اصلاحات نظامی ادامه یافت، درکی عمیق‌تر و کامل‌تر از برتری اروپاییان حاصل شد. این نکته که راز برتری نظامی اروپاییان نه فقط در قدرت نظامی آن‌ها، بلکه در سایر زمینه‌ها نیز بود برای افراد اصلاح‌طلب، بخصوص گروهی از روشنفکران جدید قابل درک بود. برخی از این روشنفکران فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های اروپایی و در نتیجه شاهد پیشرفت کشورهای میزبان خود در سایر زمینه‌ها و از جمله ارتش بودند. این گروه با توجه به تجارب شخصی خود در مقام دانش‌آموز و نیز ناظر، به بررسی دلائل عقب‌افتادگی ایران و یافتن راه‌هایی برای اصلاح این وضع پرداختند. از جمله با انتشار خاطرات، اندیشه‌ها و عقاید خود، مثلاً به صورت خاطرات دوران تحصیل و یا داستان‌هایی واقعی یا خیالی در باره مسافرت‌های خویش، یا ترجمه کتاب‌های اروپایی به زبان فارسی، جنبش اصلاح‌طلب را در ایران بوجود آوردند. اما این روشنفکران برخلاف اصلاح‌طلبان قبلی طرفدار پذیرش و تقلید کورکورانه اصلاحات ظاهری و رسمی نبودند، بلکه خواهان استقرار یک زیربنای وسیع و

بنیادین بودند که در آن آموزش و پرورش عنصر اصلی بود، رویکردی که در واقع به معنای کند کردن فرایند اصلاحات بود.

به عبارت دیگر، اگر عقب افتادگی ایران یک عارضه یا بیماری تلقی می شد، بنابراین می بایستی ریشه آن درمان گردد، اما اگر مشکل خود ریشه ای بود- مثلاً وجود افکار سنتی در جامعه ایرانی- در آن صورت می بایستی خود آن عقاید سنتی ریشه کن شود و افکار اصلاح طلبانه نوین جایگزین آن ها گردد و این کار تنها از طریق آموزش و پرورش امکان پذیر بود. بنابراین روشنفکران و اصلاح طلبان، به این حقیقت که عامل برتری اروپاییان آموزش و پرورش بود، و رسیدن به پیشرفت واقعی و اصیل تنها از طریق اصلاحات در نظام آموزشی سنتی امکان داشت واقف گشتند. گذشته از آن در اروپا، دانش آموزان معمولی با بهره مندی از تحصیلات تبدیل به کادری واجد شرایط با تخصص هایی شده بودند که همان عامل شکاف بین شرق و غرب بود. در نتیجه در عرصه وسیع تجدد در ایران، همانند سایر سرزمین های اسلامی و شرقی، اصلاحات آموزشی به مفهوم به کار بردن مفاد و روش های آموزشی غرب مورد توجه خاص قرار گرفت.

اندیشه نیاز به اصلاحات در آموزش و پرورش از حمایت تعداد فزاینده ای از روشنفکران امپراطوری عثمانی، مصر، و ایران دوران قاجار و تدریجاً مأمورین دولتی اصلاح طلب برخوردار گردید و در نتیجه اصلاحاتی در آموزش و پرورش آغاز و اجرا شد. در امپراطوری عثمانی کسانی مانند صادق رفعت پاشا و سید مصطفی سامی (در دهه ۱۸۴۰ م.) و جوانان عثمانی (در دهه ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ م.)^{۴۰} و در مصر رفاعة رفیع الطهطاوی (در دهه ۱۸۴۰ م.)، محمد عبده و لطفی السعید (در اواخر قرن نوزدهم)^{۴۱} در این زمینه پیشقدم بودند.

آموزش و پرورش و روشنفکران سکولار

نیاز به اصلاحات در آموزش و پرورش قبلاً در اوایل قرن نوزدهم از طرف معدودی از ایرانیان مطرح شد. مثلاً میرزا صالح شیرازی (که در دهه ۱۸۱۰ م. در انگلیس تحصیل کرد) و میرزا مصطفی افشار (تحصیل کرده روسیه در دهه

۱۸۲۰ م.)، هر دو در سفرنامه‌های خود شرحی از اهمیت آموزش و پرورش در پیشرفت مملکت و نیز نقش مهم آن را در فرایند اصلاحات و به عنوان عامل اصلی قدرت اروپاییان آوردند.^{۴۲} جعفر ابن اسحاق، نویسنده دیگری از همان دوران (نیمه دهه ۱۸۲۰ م.) دانش را «حیاتی‌تر از عبادت» دانست و معتقد بود «اهل دانش» مخلوقات برتر خداوند هستند.^{۴۳} اما این صداهاى اولیه آنچنان قدرت نداشت که بتواند تغییرات مهمی در نظام آموزشی که اکثراً سنتی باقی مانده بود به وجود آورد. تغییرات صرفاً به طور متناوب و اغلب در ارتباط با ارتش یا انضباط نظامی، از طریق اعزام دانش‌آموزان به خارج و یا با آوردن معلمان نظامی خارجی صورت می‌گرفت. تغییر و تحول در این زمینه بعداً در اواسط قرن، با گشایش دارالفنون در سال ۱۸۵۸ م. آغاز شد. دارالفنون اولین مؤسسه آموزشی دولتی به سبک اروپایی در ایران بود که نخستین گروه دانش‌آموزان آن در سال ۱۸۵۸ م. فارغ‌التحصیل شدند،^{۴۴} سالی که با برکناری رئیس الوزرا، میرزا آقا خان نوری اعتمادالدوله (۸-۱۸۵۱ م.) مصادف گردید.^{۴۵}

دارالفنون که کادر ایرانی تحصیل‌کرده متجدد در زمین‌های اداری، نظامی و غیره تربیت می‌نمود، نه تنها اولین دانشکده صنعتی در ایران، بلکه کانونی برای پرورش روشنفکران داخلی از میان دانش‌آموزان و کارکنان خود به شمار می‌آید. یکی از اولین کارمندانی که در ایران برای این مدرسه استخدام شد میرزا ملکم‌خان (۱۹۰۸-۱۸۳۳ م.)،^{۴۶} ارمنی ایرانی نومی‌سلمانی بود. وی در بین سال‌های (۵۲-۱۸۴۳ م.) در پاریس تحصیل کرد و با سال‌ها زندگی در اروپا با اروپاییان و سبک زندگی و افکار ایشان کاملاً آشنایی داشت. با این تجارب و زندگی در آن محیط، ملکم دریافت که برتری اروپاییان نه تنها در زمینه نظامی، بلکه مرهون بسیاری از زمینه‌های دیگر نیز بود و این درک موجب گردید که او فرایند وسیعی از تجدید شامل پذیرفتن نهادها، تکنولوژی و آموزش و پرورش اروپایی را ترویج نماید.

ملکم‌خان به منظور ترویج اصلاحات، نظریات خود را با شاه و اعضای حکومت او و طبقه ممتاز جامعه ایرانی و دانش‌آموزان دارالفنون با آزادی در میان گذاشت و در سال ۱۸۶۰ م. «فراموش‌خانه»^{۴۷} را تأسیس نمود که در آن بعضی از دانش‌آموزان یاد شده در بالا، نخبگان جامعه و حتی علما عضو شدند. اما

کمک اصلی او به پیشبرد جنبش اصلاحات در ایران، نظریات اصلاحی او بود که می‌نگاشت و منتشر می‌کرد. این تئوری‌ها ظاهراً تحت تأثیر افکاری رایج در اروپا بود که ملکم‌خان سعی می‌کرد از متون اروپایی برگیرد و آن‌ها را با استفاده از اصطلاحات فارسی یا معانی مشابه به متون فارسی تبدیل نماید.

ملکم‌خان آموزش و پرورش یا کسب علم را شرط لازم برای ارتقاء مردم از مرحله حیوانی به درجه انسانی^{۴۸} و رسیدن جامعه به بالاترین سطح تمدن می‌دانست.^{۴۹} او معتقد بود که فقط آموختن و کسب علم به زندگی انسان معنا و مفهوم می‌بخشد و تمدن‌ها تنها از طریق پیشبرد آموزش و پرورش پیشرفت می‌کند.^{۵۰} هرچند در آن زمان تئوری‌های مشابهی در اروپا رایج بود (مانند تئوری‌های چارلز داروین و امانوئل کانت)، عقاید مشابهی نیز در جهان اسلام وجود داشت (مانند عقایدی که توسط ابن خلدون ابراز شده بود).^{۵۱} کم و بیش نظریات مشابه دیگری که معلوم نیست تحت تأثیر افکار ملکم‌خان بوده است، توسط دیگران از جمله میرزا نصرالله بهشتی ملک‌المتکلمین،^{۵۲} اعتضادالسلطنه (در فلک السعادة) و تقی‌خان انصاری (در جانورنامه) ابراز می‌شد.^{۵۳}

ملکم‌خان در نوشته‌های خود که عموماً طرفدار اصلاحات جامع و فراگیر و پذیرفتن الگوهای اروپایی بود، بر پیاده کردن کامل و جامع تغییرات در نظام آموزشی ایران و ارجحیت آموزش «ملت» بر «دولت» بسیار تأکید داشت. بر طبق نظر ملکم‌خان، آموزش و پرورش نه تنها برای آموختن فناوری، مهارت‌ها و مشاغل جدید لازم بود، بلکه برای ملت‌سازی نیز مهم بود، وی قویاً معتقد بود که به ملت ایران باید آموخت حقوق خود را بشناسند.^{۵۴} هم‌چنین، گرچه ملکم‌خان دارا بودن تحصیلات عالی برای حکام را الزامی نمی‌دانست ولی از نظر پیشرفت نظام آموزشی درک اهمیت آموزش و پرورش را برای ایشان مهم تلقی می‌کرد.^{۵۵}

ملکم‌خان در اولین رساله خود، برنامه دقیق برای اصلاحات آموزش و پرورش ملی در ایران طرح نمود که شامل سه سطح آموزش (ابتدایی، متوسطه و عالی)، مواد درسی لازم به سبک اروپایی و موضوع‌های مطالعه برای هر سطح بود. وی هم‌چنین نظریاتی در مورد چگونگی مدارس تخصصی حرفه‌ای ارائه داد،^{۵۶} و در شرایط حاکم بر آن زمان، که آموزش و پرورش محدود به بخش ممتاز و خاصی

از جمعیت ایران بود، ملکم خان گفتگو از سوادآموزی عمومی می‌کرد و اولین کسی بود که از این فکر حمایت نمود. وی هم‌چنین الفبای عربی را که در ایران (و امپراطوری عثمانی) برای آموختن و نوشتن بکار می‌رفت مانع دسترسی همگان به سوادآموزی عمومی و انتشار علوم جدید می‌دانست و آن را تا حدی علت عقب افتادگی مسلمانان تلقی می‌کرد. به اعتقاد وی الفبای عربی یا بایستی ساده شود یا تغییر یابد تا موجبات گسترش آموزش و افزایش اتحاد و قدرت ملی فراهم گردد.^{۵۷}

نظریه سوادآموزی عمومی یا تعلیم و تربیت توده مردم از سوی سایر روشنفکران نیز مطرح می‌شد. در یک جامعه اکثراً سنتی و بی‌سواد مانند جامعه قرن نوزدهم ایران، این روشنفکران آموزش عمومی را نه فقط لازمه پیشرفت فرد، بلکه شرط پیشرفت اجتماع نیز می‌دانستند و هم‌چنین معتقد بودند که حکومت باید نقش اصلی را در این آموزش داشته باشد. مثلاً سردبیر روزنامه تربیت (اولین روزنامه غیردولتی در ایران) آموزش و پرورش را «سبب اصلی پیشرفت» می‌دانست و استدلال می‌کرد که وظیفه هر حکومتی است که به خاطر منافع «مملکت و ملت»، والدین را ملزم به فرستادن فرزندانشان به مدرسه نماید.^{۵۸}

روشنفکر دیگر، میرزا یوسف خان مستشارالدوله، عقایدی مشابه را حمایت و ترویج می‌نمود، یعنی ایجاد یک نظام آموزشی اجباری در ایران توسط دولت که برای کسانی که استطاعت ندارند رایگان باشد.^{۵۹} در واقع هزینه مدرسه عامل اصلی بازداشتن توده‌های فقیر اجتماع ایران از تحصیل بود. ابوطالب بهبهانی^{۶۰} آزادی را منشأ قدرت غرب و آموزش و پرورش عمومی را پیش شرط آزادی می‌دانست،^{۶۱} و علی‌بخش قاجار^{۶۲} طرفدار نظام مدارس دولتی در سراسر مملکت بود.^{۶۳} عقاید مشابهی توسط ملک‌المتکلمین^{۶۴} ابراز می‌شد که معتقد بود «فقط به وسیله علم بشر می‌تواند به بالاترین درجات پیشرفت نائل گردد... تأسیس عدالت نماید و موجب رستگاری جهان شود» و به آزادی و مساوات نائل گردد. او مدارس نوین را «کارخانه آدم‌سازی» می‌نامید و علم را تنها سنگ زیرینایی می‌دانست که سرنوشت جهان و آینده ملت و مردم به آن وابسته است.^{۶۵}

بر طبق نظریه عبدالرحیم طالبوف (طالب‌زاده) تبریزی،^{۶۶} یکی از رهبران روشنفکران دوران قاجار، وظیفه حکومت ایجاد مدارس است و وظیفه والدین

فرستادن فرزندانشان به مدرسه. وی سعی نمود که حمایت و توجّه عمومی را به مدارس نوین جلب نماید و مدعی بود که آموزش و پرورش پویایی اجتماعی و شغلی^{۶۷} ایجاد می‌نماید و «فقدان علم و فقر معنوی» دشمن آزادی است.^{۶۸} طالبوف، احتمالاً تحت تأثیر آدام اسمیت، حاکمیت قانون را لازمه کسب ثروت، نظم و استقلال می‌دانست، حال آن‌که آموزش و پرورش را عامل اصلی پیشبرد «استعداد بشری» که با «ثروت اقتصادی» معادل است می‌شمرد.^{۶۹}

نظریات مشابهی در باره رژیم‌های قانونی توسط میرزا یوسف خان مستشارالدوله که معتقد بود چنین رژیمی با آموزش و پرورش ارتباط نزدیک دارد ابراز می‌شد. وی استدلال می‌کرد: در حالی که یک رژیم قانونی پیش شرط گسترش آموزش و پرورش است، بدون آموزش و پرورش نه چنین رژیمی می‌تواند دوام بیاورد و نه اتحاد ملی حاصل می‌گردد.^{۷۰} حاج زین العابدین مراغه‌ای^{۷۱} نیز بر اهمیت آموزش و پرورش و حکومت قانونی تأکید داشت و آن‌ها را به هم مرتبط و برای پیشرفت، ترقی و شکوفایی ملی مهم می‌دانست.^{۷۲}

از جمله جنبه‌های بحث‌انگیزی که در زمینه نیاز به اصلاحات در تعلیم و تربیت مطرح می‌گردید مسئله آموزش زنان بود. بعضی از روشنفکرانی که در بالا به آن‌ها اشاره رفت و بعضی از مأمورین دولتی اصلاح طلب، ضمن تأکید بر لزوم آموزش و پرورش عمومی، از آموزش زنان حمایت می‌کردند. این امر نیز بر اثر تعامل چند جانبه روزافزون با اروپا بود. اما در درون خود جامعه سنتی ایران، فقط در اوایل قرن بیستم، هنگامی که جنبش مشروطیت به اوج خود رسید، این موضوع مسئله جداگانه‌ای شد که حتی آن زمان نیز انگیزه آن طرفداری از حقوق زن نبود. بلکه به این علت بود که «زن تحصیل کرده» نمادی از پیشرفت، ترقی و تجدد بود و گمان می‌رفت که زن تحصیل کرده بهتر از زن بی‌سواد می‌تواند به خانواده و ملت خود خدمت کند.^{۷۳} این نظریات نه فقط از طرف روشنفکران مرد، بلکه از ناحیه زنان روشنفکر نیز ابراز می‌شد، مانند بی بی خانم وزیراف استرآبادی که معتقد بود «اگر تربیت باید همگانی باشد، پس باید همگان (یعنی مردان و زنان) را شامل گردد».^{۷۴}

به این ترتیب اهمیت آموزش و پرورش در افکار اصلاح طلبانه روشنفکران ایرانی

(مانند کسانی که در بالا ذکر شد و بسیاری دیگر)، از آنچه در ابتدا صرفاً وسیله‌ای برای پیشبرد بنیه و قدرت نظامی ایران تصور می‌شد بسیار فراتر رفت. طبقه روشنفکر به نحو روزافزونی متوجه می‌شد که آزادی، پیشرفت، عدالت، توانایی اقتصادی و غیره همه، کم و بیش به آموزش و پرورش مربوط می‌شود. این روشنفکران در تهران، استانبول، قاهره، تفلیس، کلکته و دیگر نقاط، افکار اصلاح طلبانه خود را از طریق کتب، رسالات و مقالات روزنامه‌ها منتشر می‌کردند. موضوع اصلی چنین نشریاتی بحث علیه استبداد و عقب افتادگی ایران و لزوم اصلاحات و تغییراتی بود که آن را برای اصلاح وضع نامناسب مملکت ضروری می‌دانستند. بدین ترتیب در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم که مشروطه‌خواهی شدت گرفت، اهمیت و فوائد آموزش و پرورش و اصلاحات در این زمینه افزایش یافت و از سطح فردی و آموزش و مطالعه در مدرسه بسی فراتر رفت.

اما افکار یا اقدامات اصلاح طلبانه محدود و منحصر به روشنفکران سکولار و مأمورین اصلاح طلب که در بالا اشاره شد، نبود. پیش‌تر از این، از دهه ۱۸۴۰ م. و فعلاً نه‌تر از دهه ۱۸۶۰ م.، عقایدی مشابه و حتی پیشروتر و رادیکال‌تر توسط دیگر ایرانیانی که جنبش و آیین جدیدی را معرفی و ترویج می‌نمودند ابراز می‌شد. این اشخاص باب، بهاء‌الله و عبدالبهاء بودند. هرچند که گفتگو در باره اندیشه‌های اصلاح طلبانه کلی آن‌ها از حوصله این بحث خارج است، در اینجا توجه ما صرفاً به افکار، تعالیم و نوشته‌های آن‌ها در مورد آموزش و پرورش معطوف خواهد شد و منحصر خواهد بود به بهاء‌الله و عبدالبهاء، دو شخصیتی که بین سال‌های ۱۸۶۳ و ۱۹۲۱ م. رهبری جامعه بهائی را به عهده داشتند یعنی معاصر اکثر روشنفکران سکولار ایرانی و اصلاح طلبان اواخر دوران قاجار بودند.

آموزش و پرورش و روشنفکران اولیه بهائی:

بهاء‌الله و عبدالبهاء

آموزش و پرورش نه فقط برای جنبش سکولار ایران حائز اهمیت بود، بلکه یکی از مهم‌ترین معتقدات آیین بهائی که رهبران اولیه‌اش همه ایرانی و از خاندان

نوری بودند بشمار می‌رفت.^{۷۵} این رهبران در حالی که در تبعید بسر می‌بردند، در آثار و نوشته‌های خود بر اصلاحات به طور کلی، و بخصوص بر آموزش و پرورش و مقام آموزگار تأکید فراوان می‌نمودند.

از دیدگاه آیین بهائی، علم و خدانشناسی پایه اول تعلیم و تربیتی مؤثر می‌باشد. بر طبق بیان بهاءالله: «آنچه سبب اول است از برای تربیت خلق خشیه الله بوده طوبی للفتاثرین»^{۷۶} و بیان ذیل این موضوع را به تفصیل شرح می‌دهد:

آنچه از برای اطفال در مقام اول و رتبه اولیه واجب و لازم است تعلیم کلمه توحید و شرایع الهیه است چه که من دون [بدون] آن خشیه الله [خدانشناسی] حاصل نمی‌شود و در فقدان آن صد هزار اعمال مکروهه غیرمعروفه [بد و ناپسند] و اقوال غیرطیبیه [گفته‌های ناپاک] ظاهر می‌گردد.^{۷۷}

به این ترتیب از طریق تعلیم و تربیت است که بهائیان می‌توانند نوشته‌ها و آثار آیین خود را مطالعه کنند و آن‌ها را به کار برند.

هم‌چنین بهاءالله تعلیم و تربیت را یکی از عوامل اساسی تمدن واقعی می‌داند.^{۷۸} «سبب اعظم» برای «ارتقاء [بلندی] وجود و ارتفاع نفوس» «تربیت اولاد است» که «باید کلّ به آن تمسک نمایند».^{۷۹} اگر پدر و مادر در آموزش فرزندان خود قصور ورزند، محفل روحانی محلی موظف است که وسایل آموزش آن‌ها را فراهم سازد و بهاءالله اشاره می‌نماید که هر کس به کار تربیت کودکان اقدام نماید مانند آن است که «ربی احد اینائی»^{۸۰} [یکی از فرزندان مرا تربیت کرده است].

بهاءالله انسان را «طلسم اعظم» می‌داند که «عدم تربیت او را از آنچه با اوست»^{۸۱} محروم نموده. انسان را «بمثابه معدن که دارای احجار کریمه [جواهر گرانبها] است» مشاهده می‌کند که «به تربیت جواهر او به عرصه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع [بهره‌مند] گردد».^{۸۲} این مثال صرفاً یک تشبیه نیست. درست همانگونه که دستیابی به سنگ‌های قیمتی معدن مستلزم تلاش و کوشش فراوان است، به همین نحو برای کسب علم، شخص باید سخت بکوشد و پشتکار و استقامت از خود نشان دهد، ولی در هر دو مورد، این تلاش ارزنده است. بهاءالله

در جای دیگر انسان را چنین توصیف می‌کند:

انسان بمثابه پولادی است که جوهرش مستور [پوشیده] باشد. به ذکر و بیان و نصیحت و تربیت جوهر آن ظاهر و هویدا گردد، و اگر به حال خود بماند زنگ مشتهیات [خواسته‌های] نفس و هوی او را معدوم سازد.^{۸۳}

بنابراین آموزش و پرورش برای پیشرفت نوع بشر لازم است، چه که بدون آن نه فقط پیشرفت بشریت متوقف می‌شود، بلکه بشر رو به زوال می‌رود. عبدالبهاء نیز در موارد متعدّد بر جنبه‌های مثبت و سازنده آموزش و پرورش تأکید کرده است: «نادان از تربیت دانا شود، جبان [ترسو] از تربیت شجاع گردد» به علاوه تعلیم و تربیت «جاهل را عاقل نماید، ظالم را عادل کند، کور را بینا نماید، کر را شنوا کند، حتی ابله را هوشیار نماید» (مضمون بیان) و نیز «امت متوحّشه از تربیت متمدّن گردد حتی حیوان از تربیت حرکت و روش انسان یابد».^{۸۴}

بهاء الله «وحدت» تربیت را اعلان نمود، یعنی لزوم یک نوع موادّ درسی برای همه اعم از زن و مرد.^{۸۵} چنین نظریه‌ای در مورد آموزش زنان در همان زمان در سایر نقاط خاور میانه توسط اصلاح‌طلبان اسلامی مانند رفاعة رافع الطهطاوی در مصر و میرزا تقی خان کاشانی در ایران نیز ابراز می‌شد.^{۸۶} هم‌چنین عبدالبهاء اهمیت زیادی برای آموزش و پرورش دختران که می‌بایستی مانند پسران تربیت گردند قائل بود و آموزش دختران را حتی مهم‌تر می‌دانست:

زیرا این دختران روزی مادران شوند و اطفال را مادر تربیت می‌کند. اول معلّم اطفال مادرانند لهذا باید در نهایت کمال و علم و فضل باشند تا بتوانند پسران را تربیت کنند.^{۸۷}

در جای دیگر در مورد این بیان توضیح و استدلال بیشتری ارائه می‌دهد:

عالم انسانی از دو جزء تشکیل شده مرد و زن و هر یک مکمل دیگری است. اگر یکی ناقص باشد دیگری نیز ناقص مانده به کمال نمی‌رسد... همان‌طور که کمال بدنی با دو دست کامل می‌گردد، زن و مرد نیز به عنوان دو عضو پیکر اجتماع باید کامل باشند. عقب افتادگی هر یک از آنان امری عادی و طبیعی نیست، و تا هر دو کامل نگردند سعادت عالم انسانی رخ ننگشاید.^{۸۸} (ترجمه مضمون)

هم‌چنین عبدالبهاء عالم بشری را به پرنده‌ای با دو بال تشبیه می‌نماید که یک بال زن و دیگری مرد است و اشاره می‌کند که «تا دو بال متساوی نگردد مرغ پرواز ننماید».^{۸۹} این حقیقت به این صورت توضیح داده می‌شود که «در گذشته دنیا با زور اداره می‌شد و مرد چون جسماً و فکراً از زن قوی‌تر و زورمندتر بود بر او غالب و مسلط بود. ولی حال وضع عوض شده و عصر جدید بیشتر با عواطف و نوایای زنان آمیخته است تا با صلابت مردان. به عبارت روشن‌تر و صحیح‌تر، امروز عصری است که در آن دو عنصر مرد و زن در ایجاد تعادل و هم‌آهنگی در مدنیت به طور یکسان مؤثرند (ترجمه مضمون)».^{۹۰} عبدالبهاء در مورد شرایط تحمیلی بر زنان که جنس پست‌تر شمرده شده از حقوق و امتیازات کمتری برخوردار بوده‌اند می‌گوید «هیچ شبهه نیست که از تربیت است. اگر نساء به مثل رجال تربیت شوند مثل مردان می‌شوند بلکه احساسات زنان بیشتر است... علی‌الخصوص در هیئت اجتماعیه عضو عاملند».^{۹۱} این نکته اصلی را که بهاء‌الله ارائه می‌دهد و قبلاً مطرح گردید تأیید می‌نماید و آن این‌که مواد و اصول آموزشی باید برای زن و مرد یکسان باشد. این اصل «وحدت رجال و نساء» را ترویج می‌دهد و وقتی این وحدت حاصل گردد، «بنیان جنگ و جدال برافتد».^{۹۲}

بدین ترتیب عبدالبهاء بین تعلیم و تربیت زنان و صلح عمومی در این دوران جدید ارتباطی قائل می‌گردد. همین‌که زنان مانند مردان آموزش و پرورش یابند قادر خواهند بود که در امور اجتماعی و اقتصادی، به همان سمت‌ها و مقامات مردان برسند و هنگامی که این امر تحقق یابد، جهان به اتحاد و صلح نائل می‌گردد، زیرا زنان که فرزندان را پرورش می‌دهند و تربیت می‌کنند راضی نمی‌شوند که پسرانشان در میدان جنگ قربانی گردند.^{۹۳}

هم‌چنین عبدالبهاء معلمی اطفال را «اشرف‌ترین حرف و صنایع و اشغال»^{۹۴} دانسته. فرزندان را به نهایت همّت تعلیم و تربیت نمودن «امر اجباری» و وظیفه روحانی می‌داند و قصور در این خصوص را گناهی نابخشودنی به شمار می‌آورد، یعنی طفل را اگر بکشند بهتر از این است که جاهل بگذارند.^{۹۵} در جایی دیگر می‌نویسد:

تعلیم اطفال و پرورش کودکان اعظم مناقب [صفات پسندیده] عالم انسان و جاذب الطاف و عنایت حضرت رحمان زیرا اسّ اساس [پایه‌های محکم] فضائل عالم انسانی است و سبب تدرّج به اوج عزّت جاودانی.^{۹۶}

اما برای تکمیل تعلیم و تربیت اطفال، باید کوشید تا دامنه دانش خود را گسترش داد. به این ترتیب هر فردی «چه صغیر و چه کبیر، چه ذکور و چه اناث، هر یک بقدر امکان در تحصیل علوم و معارف و فنون متعارف چه روحانی چه امکانی بکوشند».^{۹۷}

بنابراین تعلیم و تربیت و مرّی در عالی‌ترین سطح برای بهائیان بسیار حائز اهمیت است. اعتقاد آن‌ها به تعلیم و تربیت و اهمیت زیادی که بهاء‌الله و عبدالبهاء - و البته بعداً شوقی افندی و بیت عدل - برای این مسئله قائل شده‌اند موجب گردید که بهائیان این موضوع را یک وظیفه دینی بدانند یعنی آن را از قول به عمل درآورند. همان‌طور که بهاء‌الله اشاره نموده: «هر ذی بصر و سمعی [صاحب چشم و گوش] باید جهد نماید تا اسباب آنچه ذکر شد از عالم الفاظ و اقوال به عرصه شهود و ظهور آید».^{۹۸} بدین ترتیب بهائیان نه فقط در باره اهمیت‌ی که آیین‌شان به آموزش و پرورش می‌دهد مطالعه می‌کردند، بلکه الهام می‌گرفتند که در ایران (مانند سایر نقاط) مدارس بهائی باز کنند. در واقع بهاء‌الله اشاره می‌کند که این «جهد و کوشش در عمل» جزئی از فرایند درک، بینش و فراگیری از طریق تأمل است. به زبان ساده‌تر، همان‌طور که ویلیام دیل William Diehl [نویسنده و روزنامه نگار آمریکایی] می‌گوید «از طریق درک، عمل را می‌آموزیم و با عمل بهتر درک می‌کنیم».^{۹۹}

در جای دیگر بهاء‌الله شرح می‌دهد که چگونه پیشرفت فرد او را به صورت عضو مفیدی از اجتماع در می‌آورد و قادر به ایفای سهم خود در همبستگی با عموم می‌نماید:

علم بمنزله جناح [بال] است از برای وجود و مرقات [نردبام] است از برای صعود [بالا رفتن]، تحصیلش بر کلّ لازم و لکن علومی که اهل ارض از آن منتفع [بهره‌مند] شوند نه علومی که از حرف ابتدا شود و به حرف منتهی گردد.^{۱۰۰}

بدون چنین علم و مهارتی، انسان «شجر بی ثمر [درخت بی بار]»^{۱۱} است. بنابراین «سدره وجود [درخت حیات]» باید «به اثمار [میوه‌های] علم و عرفان و معانی و بیان»^{۱۲} مزین باشد.

عبدالبهاء توصیفی جالب در مورد اهمیت تعلیم و تربیت از دیدگاه بهائی ارائه می‌دهد و بیانی به این مضمون دارد که بزرگترین علت ظلم و ستم و بی‌عدالتی و حق‌کشی و درهم ریختگی امور از عدم پای‌بندی به حقیقت دین و از فقر فرهنگی و بی‌سوادی بین مردم است. به نظر عبدالبهاء اگر مردم دین‌آگاه و درخواندن و نوشتن ماهر باشند در صورت بروز مشکل، ابتدا به حکومت محلی شکایت می‌برند. اگر رفتاری را که با ایشان می‌شود مخالف رضای خداوند و عدل شاه ببینند آنگاه داوری به مجالس بالاتر می‌برند و سرپیچی حکومت محلی را از روشی که با اصول دیانت همراه نیست نمودار می‌سازند. آنگاه مجالس بالاتر با پرسش و جستجو از مقامات محلی می‌توانند حقوق آن شخص را ادا نمایند. ولی اکنون بیشتر مردم از شدت بی‌سوادی و عدم فرهنگ، حتی زبان و گفتاری که بتوانند درد خود را بیان نمایند ندارند.^{۱۳}

بنابراین از دید عبدالبهاء «توسیع دائره معارف [گسترش دائره فرهنگ]» از «الزم امور و اقدم تشبثات [لازم‌ترین کارها و سرلوحه کوشش‌ها]» است.^{۱۴} این عبارات را عبدالبهاء در سال ۱۸۷۵ م. در فلسطین در رساله معروف خود به نام *رساله مدنیّه* (سرار الغیبیه لاسباب المدنیّه)^{۱۵} بیان نمود. این رساله هر چند به عنوان متنی بدون نام^{۱۶} در مورد تئوری اجتماعی-سیاسی نوشته شده بود، ولی خطاب به شیعیان ایران، شاه، مردم، روحانیون، مأمورین دولتی، روشنفکران سکولار و غیره - و پاسخی به مشکلات و شرایط خاص جامعه ایرانی در قرن نوزدهم بود. این رساله معرفی دیدگاه‌های آیین بهائی درباره مسائل ایران بود ولی در عین حال به خوبی در چارچوب گفتمان روشنفکران ایرانی در باره تجدد، اصلاحات و توسعه اجتماعی-اقتصادی، جای می‌گرفت. برای بهاءالله این مسئله بسیار اهمیت داشت که نشان دهد تنها اصلاح‌طلبان برجسته و روشنفکران سکولار نبودند که می‌توانستند در باره موضوع‌هایی مانند اصلاحات، تجدد، پیشرفت، علم و غیره اظهار نظر کنند، بلکه چنین مسائلی در حوزه اهداف آنان که از الهام الهی بهره‌ور هستند نیز

می‌باشد. به همین دلیل بود که از عبدالبهاء خواست کتاب دیگری در باره «علم سیاست» بنویسد.^{۱۰۷}

رساله مدنیّه در ترویج رویکرد تازه‌ای نسبت به مسئله تجدد اثر بی‌ظیری است، رویکردی که از سنت‌گرایی و تحوّل، از محافظه‌کاری و تجدد و از مذهبی و سکولار جانبداری نمی‌کند، بلکه سعی در هم‌آهنگ نمودن علم و ارزش‌های معنوی دارد. به عبارت دیگر همان‌طور که نادر سعیدی اشاره می‌کند: «تجدد واقعی نه فقط مستلزم عقلانیّت علمی، صنعتی و ابزاری می‌باشد، بلکه عقلانیّت روحانی، فرهنگی و اخلاقی را نیز ایجاب می‌نماید».^{۱۰۸} عبدالبهاء معتقد بود که این امر تنها اختصاص به آیین بهائی ندارد، اسلام نیز دارای رویکرد پویایی به دین و اجتماع می‌باشد. به عنوان مثال عبدالبهاء استدلال می‌کند که پیامبر اسلام به مسلمانان توصیه می‌نمود که علم را از هر نقطه‌ای از جهان و حتی از سرزمین‌های دور و غیرمسلمانی مانند چین،^{۱۰۹} فراگیرند و اشاره می‌نماید که علم و دانایی در قرآن و فلسفه یونانی-اسلامی، بسیار ارج نهاده شده است. مشابه این افکار را می‌توان در آثار بعضی از روشنفکران غربی مانند هابز Hobbes و لاک Locke نیز ملاحظه نمود که عقل و الهام را اصولی توأمان می‌دانستند.

اسلام در ابتدا برای قبایل شبه جزیره عربستان نیرویی تمدن‌ساز بود. فلسفه که مدّت‌ها بود در ایران شکوفا شده بود، در قرون شانزدهم و هفدهم در مکتب اصفهان متمرکز گردید. مکتب شیخی که در نیمه دوم قرن هیجدهم ظاهر شد (و از آن آیین بابی و بهائی ظهور نمود) عقل و خرد را می‌ستود، در عین حال سنن فلاسفه ایران مانند بوعلی سینا، شهاب‌الدین سهروردی و ملاصدرا خود نمایانگر پیشرفت مدنیّت ایران می‌باشد.^{۱۱۰}

عبدالبهاء در رساله مدنیّه به سبکی مشابه بعضی از روشنفکران سکولار ایران مانند آخوندزاده،^{۱۱۱} عظمت ایران قبل از اسلام را با وضع اسفبار این کشور در قرن نوزدهم، بخصوص در مقایسه با پیشرفتی که غرب از قرن پانزدهم به بعد حاصل کرده بود، می‌سنجد. وی این پیشرفت را عمدتاً نتیجه ارج نهادن به دانش و تشویق دانشمندان می‌داند و همانند روشنفکران سکولار ایرانی، کسانی را که پیروی از تعلیم و تربیت، علوم و تکنولوژی غرب را به عنوان «بدعت» ممنوع می‌دانستند،

محکوم می‌نماید.^{۱۱۲}

آثار بهائی به نحو جدی تراشاره دارد که افراد باید با سعی و کوشش از گهواره تا گور در پی کسب دانش باشند: «[خداوند] حقیقت انسانیه را به دانش و هوش که نیرین اعظمین عالم کون و امکان [دو ستاره بزرگ جهان آفرینش] است مفتخر و ممتاز فرمود». ^{۱۱۳} این دو از جمله «ارکانی [پایه‌هایی]» هستند که «اساس متین دین‌الله» را تشکیل می‌دهند که «رکن اعظم [آن] علم و دانائیت و عقل و هوشیاری و اطلاع بر حقایق کونیّه [عالم هستی] و اسرار الهی»، بنابراین «ترویج علم و عرفان فرض و واجب بر هر یک از یاران است». ^{۱۱۴}

اصلاحات آموزشی عبدالبهاء عناصر جدیدی داشت که عبارت بود از تعلیم و تربیت عمومی، اصلاح موادّ درسی در مدارس (به نحوی که به جای الهیات و علوم مابعدالطبیعه بیشتر به موضوع‌های عملی توجه شود)، امکان دادن به روشنفکران برای نشر کتب و مقالاتی که شامل پیشنهاداتی برای بهبود رفاه عمومی باشد و اجتناب از مجادلات مکتبی که به هم‌آهنگی و اتحاد اجتماعی و کارآیی علمی لطمه وارد می‌سازد. هم‌چنین وی استدلال می‌نمود که تحقق مؤثر عدالت اجتماعی بسته به وجود مردم روشنفکر و تحصیل‌کرده است. ^{۱۱۵}

رساله مدنیّه تنها در باره آموزش و پرورش نبود. مانند سایر رسالات آن دوران در ایران و امپراطوری عثمانی، ^{۱۱۶} این رساله در باره اصلاحات وسیعی بود که نه فقط شامل آموزش و پرورش (از جمله تأسیس مدارس نوین) می‌شد، بلکه مسائل سیاسی (یعنی بحث حاکمیت قانون، محدود نمودن قدرت مطلقه حکومت و تأسیس مجلس نمایندگان منتخب)، دیدگاه‌های اقتصادی (مانند برطرف کردن فقر توده‌ها از طریق تعیین مالیات کمتر برای فقرا و افزایش سرمایه‌گذاری دولت در رفاه اجتماعی و اصلاح امور زیربنایی مملکت)، مسائل اجتماعی (از جمله آزادی بیشتر برای زنان و اقلیت‌های مذهبی) و مطالب قانونی (مانند تنظیم قوانین سکولار و مذهبی ایران) را نیز در بر می‌گرفت. ^{۱۱۷}

به طور خلاصه، در طی قرن نوزدهم، هم‌زمان با تحولات سریع در تجارت، صنعت و ارتباطات در اروپا و افزایش نفوذ قدرت‌های اروپایی در سرزمین‌های

شرق، ایران هم مانند بسیاری از کشورهای دیگر در معرض تغییرات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زیادی قرار گرفت که در نتیجه تغییرات فرهنگی نیز به دنبال داشت. تماس‌های روزافزون سیاسی، تجاری و فرهنگی با کشورهای همسایه و جوامع بزرگ مسلمان (مانند امپراطوری عثمانی، مصر و هند) که چنین اصلاحاتی از پیش در آنجا پا گرفته بود، امر اصلاحات را برای ایرانیان واقع بینانه‌تر نمود. آمد و رفت روزافزون دیپلمات‌ها، مستشارها، تجار و مسافران غربی به ایران از یک سو، و از سوی دیگر سفر دیپلمات‌ها، بازرگانان، کارمندان، دانش‌آموزان و مسافران ایرانی به اروپا، وقوع انقلاب در حوزه‌های اطلاعات و تکنولوژی، ترجمه ادبیات غربی به فارسی و غیره، همه عواملی بود که به کوتاه ساختن فاصله بین جامعه سنتی ایران و جهان مدرن کمک نمود.

عقاید اصلاح‌طلبانه از چنین مجراهایی در جامعه ایرانی نفوذ می‌نمود و فشار در جهت تغییر و تحول را افزایش می‌داد. اما برای ایجاد تغییرات لازم و استقرار و تداوم آن می‌بایستی زیربنای مناسبی مهیا گردد. به عبارت دیگر می‌بایست برای تربیت افرادی که از موازین نوین تربیتی بهره‌مند باشند، چارچوب آموزشی جدیدی تأسیس شود. این امر مستلزم آموزش و پرورش نوین و مدارس مدرن بود که هر دو نقش اصلی در جنبش اصلاحات و آیین بهائی داشتند.

روشنفکران سکولار ایرانی و رهبران آیین بهائی هر دو آموزش و پرورش را از ارکان اساسی پیشرفت می‌دانستند، ولی اکثراً در مسئله ارتباط بین آموزش و پرورش و دین دید متفاوتی داشتند. در حالی که روشنفکران سکولار آموزش و پرورش و تجدد را مسائلی سکولار و مخالف با دین می‌دانستند، رهبران آیین بهائی آموزش و پرورش را در کنار تجدد، تحقیق، و حیات روشنفکرانه، جزئی ضروری و جدانشدنی از تعالیم این آیین و لازمه بهائی بودن می‌دانستند. بر طبق تعالیم بهائی، «کلام الهی» و رابطه بین آن و تکامل دانش و بصیرت بشری دارای کاربردی بی‌انتهاست. فرد بهائی برای آن که نقش خود را در جهت پیشبرد «تمدنی که همواره رو به جلو می‌رود»^{۱۱۸} ایفا نماید، نیاز اساسی به کسب دانش و خرد و بصیرتی دقیق و نافذ دارد. شور و اشتیاق روشنفکرانه جزئی از حیات روحانی است، حال آن که ضدیت با روشنفکری، بنیادگرایی و تعصب اصولاً قوایی منفی و ضد

ارزش‌های اخلاقی است و جایی در جهانی مطلوب و آرمان‌گرا ندارد. مشکل است بتوان مشخص نمود که در ایران چه عواملی بیش از همه در پیشرفت اصلاحات به طور کلی، و بخصوص در آموزش و پرورش موثرتر بود. شاید صحیح‌تر باشد بگوییم در قرن نوزدهم، در زمینه اصلاحات افکار و اندیشه‌ها از جهات و منابع مختلف و از مجاری گوناگون می‌رسید. یکی از این منابع غرب بود، دیگری جوامعی در منطقه بود که در مسیر اصلاحات در مرحله جلوتری از ایران قرار داشتند، منابع دیگر روشنفکران سکولار و آیین و جوامع بابی- بهائی بودند. همه این عوامل در فرایند اصلاحات سهمیم بودند و جوی از اصلاحات و گرایشی قوی برای تحوّل به وجود آوردند. می‌توان گفت در حالی که نفوذ سه عامل اول بیشتر در بین طبقات بالای جامعه بود، عملکرد پدیده آخر، یعنی عامل بابی- بهائی، در سراسر جامعه ایرانی و در تمام سطوح احساس می‌شد. علت اصلی این بود که در مورد بهائیان اندیشه اصلاحات یک عقیده دینی بود و در واقع این ایمان آنان بود که موجب می‌گشت بهائیان از نخبگان گرفته تا طبقه متوسط و طبقات پایین جامعه، آنچه را که از نظر معنوی و دینی باور داشتند به مرحله اجرا درآورند. بنابراین بهائیان، به خاطر تأکید زیادی که در تعالیم آیین‌شان به تعلیم و تربیت شده بود، شروع به تأسیس مدارس و تعلیم و تربیت کودکان نمودند، شوراهای منتخب محلی را (که دموکراسی را در سطح محلی و توده مردم عملی می‌نمود) تشکیل دادند و با تبلیغ آیین خود به گسترش پیام اصلاحات و اهمیت دانش و آموزش و پرورش کمک کردند.

تعالیم بهاء‌الله و عبدالبهاء ابتدا به بهائیان آموخته می‌شد و سپس توسط مبلغین بهائی منتشر می‌گردید. از اواخر دهه ۱۸۷۰ م، نسخ دست‌نویس کتاب احکام بهاء‌الله یعنی کتاب *اقدس* (که در سال ۱۸۷۳ م. نوشته شده بود) به جوامع بهائی ایران رسید و تا اواخر دهه ۱۸۸۰ م، نسخه‌های چاپ بمبئی کتاب *ایقان* در باره عقاید نظری وی و *رساله مدتیّه* عبدالبهاء در سطح وسیعی در ایران منتشر شد.^{۱۱۹} تعداد روزافزونی از پیروان آیین بهائی که این نوشته‌ها را مطالعه و از حفظ می‌کردند، به تدریج شروع به عملی نمودن مفاد آن نمودند، مانند تأسیس بیوت عدل خصوصی [محافل شور = محافل روحانی] (ابتدا به طور مخفیانه)، در تهران

(۱۸۷۸ م.) و سپس (در طی دهه ۱۸۸۰ م.) در سایر شهرهایی که جوامع بزرگ بهائی داشت در استان‌های خراسان، مازندران، فارس و کاشان.^{۱۲۰} از طریق این آثار، اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه و اصول اجتماعی پیشرفته آیین بهائی به دست عده زیادی می‌رسید. علیرغم مخالفت‌های مداوم، این عقاید و اندیشه‌ها سهمی قطعی در آماده نمودن مردم ایران برای اصلاحات اجتماعی نوین داشت و هم‌چنین موجب ایمان افراد جدیدی از همه طبقات جامعه ایرانی به این آیین می‌گردید.^{۱۲۱} مثلاً انتقاد بهاء‌الله از نظام حکومت استبدادی به اندازه کافی رادیکال و بنیادین بود که هر دو گروه صنعتگران و روشنفکران ناراضی را جذب کند، در حالی که نوشته‌های انتقادآمیزی از برخی از جنبه‌های تجدّد آنچنان لیبرال بود که توجه تجار بزرگ را جلب می‌نمود. یک ناظر غربی که در مقام ارزیابی تأثیر جنبش بابی- بهائی در پیشرفت ایران بوده می‌نویسد: «شکوفایی این جنبش در ایران در لحظه‌ای به جا و به موقع رخ داد، و توانست تعصبات روزافزون شیعه را، که مطمئناً در آن زمان مانعی در راه تعلیم و تربیت و پیشرفت بود، (تا حدی) متوقف نماید».^{۱۲۲}

در واقع جنبش بابی- بهائی با محکوم شمردن تعصّب و خرافات و در عین حال تأکید بر آموختن علم و فناوری، بجای تکیه بر عوامل ماوراءالطبیعه، ایرانیان را برای پذیرفتن روح علمی غرب آماده‌تر ساخت. این معنا را مجتهدی شیعه نیز تأیید نموده است:

نمی‌توان نادیده گرفت که ظهور بهاء‌الله و افکارش در باره تکامل اجتماعی، انکار معجزات، و سیر تکاملی ادیان، تأثیر مهمی بر ایران داشت. در واقع می‌توان گفت که بعد از بهاء‌الله، بنیان دین سنتی در ایران سست گردید.^{۱۲۳}

اعتقادات بهائی در ایران قرن نوزدهم برآستی نو و انقلابی بود. گرچه بنظر می‌رسید که این افکار از غرب سرچشمه گرفته، ولی باید در نظر داشت که عقاید بهائی در واقع پاسخی به تجدّد غرب بود،^{۱۲۴} زیرا در دورانی شکل گرفت و اعلان گردید که در غرب نیز به همان اندازه نو و رادیکال شمرده می‌شد.^{۱۲۵} در پاسخ این ادعا که عقایدی چون حقوق زنان، صلح جهانی، خلع سلاح عمومی، جهانی شدن و غیره

در واقع توسط عبدالبهاء در طی مسافرتش به غرب ابراز گردید، باید گفت که اصل و منشأ نظریات عبدالبهاء آثار بهاء‌الله بود و او فقط آنچه را که قبلاً پدرش ابراز داشته بود با لحن و زبان متفاوتی بیان می‌کرد.^{۱۲۶}

ایران شیعه مذهب قطعاً جهان مطلوب و دلخواهی برای بهائیان نبود، ولی با توجه به سختی‌هایی که بهائیان ایران به طور کلی، و بخصوص برای تعلیم و تربیت فرزندان‌شان با آن روبرو بودند، می‌توان اشتیاق آنان را برای کسب اجازه تأسیس مدرسه (و از این طریق تا حدی به رسمیت شناخته شدن) تا اندازه‌ای تصور کرد. آن‌ها حاضر بودند برای تعلیم و تربیت فرزندان‌شان به هرکاری دست زنند، از جمله آنچه که بعداً (از سال ۱۹۰۸ به بعد) در این آیین ممنوع شمرده شد، یعنی دخالت در سیاست.^{۱۲۷} از جمله در مورد کمک‌های مالی بهائیان مازندران به جنبش مشروطیت، عبدالبهاء آن را نه دخالت در سیاست بلکه در واقع به هدف ترویج آموزش و پرورش دانسته است.^{۱۲۸}

به این ترتیب شرایط داخل ایران به همراه جنبش‌های داخلی و منطقه‌ای در جهت اصلاحات، وضعیت بسیار مطلوبی برای روشنفکران سکولار ایرانی و نیز رهبران آیین بهائی و جامعه بهائی در ایران و بسیاری از اصلاح‌طلبان دیگر و مردم طرفدار اصلاحات به وجود آورد که بتوانند به عنوان بخشی از برنامه عمومی اصلاحات، به صورتی جدی‌تر و وسیع‌تر در زمینه اصلاح نظام آموزشی سنتی ایران گام بردارند.

از آموزش و پرورش سنتی تا مدرن: وضع آموزش و پرورش در ایران تا پایان قرن نوزدهم

مقدمه

در دوران هخامنشی (۵۵۰-۳۳۰ ق.م.) اصطلاح «آموزش و پرورش» معنایی کاملاً متفاوت با آنچه که امروز تصوّر می‌شود داشت. یک کودک تحصیل کرده معمولاً پسری بود که اسب سواری، تیراندازی، شکار، شنا و راستگویی تعلیم گرفته بود. به فرزندان نجیب‌زادگان، عدالت، اطاعت، پایداری و کفّ نفس نیز آموخته می‌شد. نتیجه این آموزش آن بود که حتی نجیب‌زادگان و مأمورین عالی‌رتبه کشور در واقع بی‌سواد بودند، چون در آموزش و پرورش متداول دوران هخامنشی خواندن و نوشتن نقشی نداشت. به غیر از راهنمایی‌های اخلاقی، هدف آموزش و پرورش تربیت سربازان لایق بود. این برنامه آموزشی نمایانگر آسیب‌پذیری جامعه ایرانی در مقابل تهدیدهای عناصر دشمن و احترام این جامعه به عقاید مذهبی بود.^۱ اما در دیگر قسمت‌های امپراطوری هخامنشی مانند بابل و مصر، نظام‌های آموزشی سنتی رایج بود و موادّی مانند خواندن، نوشتن، تا حدّی دستور زبان، ریاضیات و ستاره‌شناسی در مدارس آموخته می‌شد. به این ترتیب سواد و سوادآموزی در واقع در بین جمعیت غیرایرانی امپراطوری گسترش داشت و از میان خانواده‌های چوپانان، ماهیگیران و بافندگان بابلی و گروه‌های مشابه، کاتبان و نسخه‌برداران متعدّدی برخاستند.^۲

تأکید بر تربیت بدنی و نظامی برای پسران خانواده‌های نجباء در زمان اشکانیان

(۲۲۶م. - ۲۳۸ ق.م.) ادامه یافت و در دوران ساسانیان (۶۵۰ - ۲۲۶م.) نیز همان روش دنبال شد. خواندن و نوشتن نیز تا حدی، اغلب به هدف مطالعه متون دینی زردشتی (مانند اوستا)، آموزش داده می‌شد. علاوه بر آن، آموزش نجباء شامل علم آداب معاشرت، تشریفات رسمی مذهبی، نحوه رفتار در جشن‌ها و ایراد خطابه نیز می‌گردید. سرودخوانی و نواختن آلات موسیقی، هم‌چنین بازی‌هایی مانند شطرنج و تخته نرد و اطلاعات عمومی در باره شراب‌ها، گل‌ها، زنان و سواری نیز جزء آموزش نجباء بود.^۳

با آنکه به تربیت بدنی و نظامی اولویت داده می‌شد، تدریس موادی مانند پزشکی، ریاضیات، جغرافی، موسیقی و ستاره‌شناسی در اواخر دوران قبل از اسلام در ایران رایج شد. به علاوه آموزش عالی نیز اصولاً در دانشگاه جندی شاپور^۴ ارائه می‌گردید. در این دانشگاه ادبیات، فلسفه (فلسفه زردشتی، یونانی و هندی)، ستاره‌شناسی (برای مطالعه اجرام سماوی)، حقوق و مملکت‌داری، امور مالی، اخلاقیات و الهیات (آیین زردشت)، دین، داروسازی و پزشکی تدریس می‌شد و بر آن تأکید فراوان می‌گشت.^۵ در زمان فرمانروایی خسرو انوشیروان معروف به انوشیروان عادل (۵۷۹ - ۵۳۱م.)، پژوهشگرانی از سوریه، اسکندریه و نیز یهودیانی که از سلطه مسیحیت ارتدکس امپراطوری بیزانس فراری می‌شدند در ایران پناه جستند. انوشیروان تأسیس دانشگاه‌ها را ترویج نمود به طوری که در زمان او دانشمندانی از هند، یونان و آسیای صغیر به تحقیق در علوم پزشکی، کشاورزی و دیگر رشته‌ها در ایران مشغول بودند. این نهادهای آموزشی توسعه یافت، بر دامنه علوم آن افزوده گشت و ایران تبدیل به مرکزی برای حفظ و حمایت آموزش و پرورش کلاسیک شد. این علوم بعدها از طریق حکما و محققین اسلامی به اروپا انتقال یافت.^۶

فتح ایران توسط اعراب (۶۴۲م.) برای ایرانیان دورانی طلایی از آموزش و فراگیری دنبال آورد. از طریق نظام آموزشی ایرانیان، اعراب مسلمان جذب فرهنگ ایران شدند و بهترین فرهنگ‌های باستانی مانند فرهنگ‌های هندی، ایرانی، سریانی، یونانی و علوم کلاسیک مانند فلسفه، پزشکی، ریاضیات و نیز ادبیات را با هم وفق داده توسعه بخشیدند. اسلام بود که عناصر دینی، ادبی و علمی را

وارد برنامه آموزشی ایرانیان نمود. اعراب نه تنها دین اسلام، بلکه تحقیقات و پژوهش‌های علمی را نیز به ایران آوردند. اعراب در حالی که تحقیقات آزاد را ترویج می‌نمودند به مطالعه و بررسی همه رشته‌های دانش انسانی مانند فلسفه، تاریخ و تاریخ نویسی، حقوق، جامعه‌شناسی، ادبیات، اخلاق، الهیات، پزشکی، ریاضیات، منطق، فقه، هنر، معماری و کاشی‌سازی پرداختند.^۷

هم‌چنین اعراب ایرانیان را با مکتب که مدارس برای خواندن و نوشتن بود و در جهان عرب حتی قبل از اسلام وجود داشت آشنا نمودند. مکتب‌ها مدارس دینی بود که از طرف منابع خصوصی و بنیادهای مذهبی حمایت می‌شد و غالباً با یک مسجد ارتباط داشت. در ایران این مکتب‌خانه‌ها یا در خانه معلم، یا در بازار و یا یک نهاد عمومی (مانند مسجد، تکیه یا حسینیه)^۸ تشکیل می‌گردید. خواندن و نوشتن خط فارسی و عربی و مطالعه قرآن و متون مذهبی و هم‌چنین متون کلاسیک ایرانی - مانند گلستان و بوستان سعدی و اشعار حافظ - جزء مواد درسی آن‌ها بود. مکتب‌ها به طور سنتی مراکز آموزش ابتدایی بود که در آنجا نوجوانان و کودکان ملاکین، مأمورین حکومتی، بازاریان از طبقات بالا و متوسط شهری تحصیل می‌کردند. مردم ثروتمند از قبیل تجار بزرگ و بازاریان غالباً مکتب‌های خصوصی خانوادگی داشتند که در آن‌ها فرزندان خود و بستگانشان زیر نظر یک معلم سرخانه یا «میرزا» که شخص تحصیل کرده‌ای بود- در مقایسه با ملا (معلم دینی مرد) - بیشتر مطالب غیر دینی می‌آموختند. تأسیس مکتب‌های خصوصی سرخانه بدان جهت بود که ثروتمندان فرزندان خود را از معاشرت با فرزندان دیگران (مثلاً فقرا) و تأثیر به نظر خودشان منفی چنین معاشرت‌هایی حفظ نمایند.^۹

اکثر دانش‌آموزان پسر بودند. دخترانی که به مکتب می‌رفتند معمولاً سنشان بین پنج و شش و یا نه و ده سال بود و با پسران درس می‌خواندند، ولی دختران معدودی نیز در مکتب مخصوص دختران، و جدا از پسران، به تحصیل خود ادامه می‌دادند. مکتب‌دار (معلم یا مربی)^{۱۰} که اغلب به تنهایی و گاهی اوقات با یکی دو دستیار (خلیفه) انجام وظیفه می‌نمود، دستمزد خود را به صورت پول نقد و یا کالا و خدمات، بر حسب توان مالی والدین دریافت می‌نمود و معمولاً همراه این دستمزد هدایایی نیز می‌گرفت. مکتب‌داران غالباً نیمه‌سوادی بیش نداشتند،

برحسب عادت تدریس می‌کردند و با بکارگرفتن تنبیه بدنی، انضباطی شدید در مکتب برقرار می‌ساختند. در مکتب‌خانه هیچ‌گونه فعالیت بدنی مرسوم نبود. دانش‌آموزان تمام روز چهارزانو می‌نشستند، و آخوند یا ملا با چوبی در دست در بین آن‌ها می‌نشست و انضباط مکتب را حفظ می‌نمود تا تمام توجهشان به کتاب و نوشتن و از برکردن آیات قرآن باشد. دانش‌آموزان برحسب سن و پیشرفت درسی طبقه‌بندی نمی‌شدند و در تدریس هیچ‌گونه درجه‌بندی رعایت نمی‌شد. دانش‌آموزان با استعداد تحصیل خود را در «مدرسه» ادامه می‌دادند.^{۱۱}

«مدرسه» نوع دیگری از تأسیسات اسلامی بود.^{۱۲} در واقع این مؤسسات نوعی دانشکده برای تحصیلات عالی به شمار می‌رفت که در آن علوم اسلامی - بخصوص فقه، قرآن و حدیث - به همراه دروس فرعی (مانند دستور زبان عربی و علم بیان) و «علوم خارجی» (مانند فلسفه و پزشکی) در سطح پیشرفته و حرفه‌ای تدریس می‌شد.^{۱۳} قبل از صفویه چند مدرسه شیعه در ایران تأسیس شده بود، ولی بعد از قدرت یافتن آن‌ها (۱۵۰۱ م.) و استقرار مذهب شیعه به عنوان دین رسمی، تعداد این مدارس بسرعت رو به افزایش نهاد. این مدارس معمولاً در حوزه علمیه قرار داشت و از آنجا که هزینه آن با اوقاف خصوصی تأمین می‌شد لذا از اختیار و نفوذ دولت خارج بود.^{۱۴}

در طی دوران طلایی اسلام، برنامه درسی عمومی این مدارس عبارت بود از: ریاضیات (جبر، مثلثات و هندسه)، علوم (شیمی، فیزیک و ستاره‌شناسی)، پزشکی (کالبدشناسی، جراحی و داروسازی)، فلسفه (منطق، اخلاق و فلسفه مابعد طبیعت)، ادبیات (علم بیان، دستور زبان، شعر و علم عروض) علوم اجتماعی (تاریخ، جغرافی، انضباط سیاسی، حقوق، جامعه‌شناسی و روانشناسی)، فقه و الهیات (مطالعات تطبیقی ادیان، تاریخ مطالعات دینی قرآن، سنن مذهبی و سایر موضوع‌های دینی). هرچند در ابتدا، همه مواد درسی اسلامی به آموزش و پرورش ایران راه پیدا نکرد، ولی ایران عموماً با کمک در حفظ و توسعه این رشته‌ها، کانونی برای این علوم گردید.^{۱۵}

در ایران آموزش و پرورش اجباری وجود نداشت و دولت هیچ کوششی برای ترویج آموزش ابتدایی نمی‌کرد. دولت دخالتی نیز در مکتب‌ها و مدرسه‌ها نداشت و

وظیفه آموزش و پرورش کودکان تماماً بر عهده والدین بود.^{۱۶} آموزش و پرورش اجباری فقط از ابتدای قرن بیستم متداول گردید.

مراجع دیگری نیز برای آموزش و یادگیری وجود داشت. یک کودک می‌توانست به عنوان شاگرد در بازار حرفه‌های مختلفی را که در آنجا وجود داشت بیاموزد. زورخانه محلی برای ارائه ورزش به نوجوانان و دیگر افراد بود. در دهکده‌ها و یا در قبایل، کودکان آموزش حرفه‌ای و آداب را در خانه و مزرعه فرا می‌گرفتند.^{۱۷} حمله مغول در قرن سیزدهم، فاجعه بزرگی برای سیستم آموزشی مسلمانان، و به طور کلی نشانه‌ای از آغاز زوال آموزش و پرورش اسلامی به شمار می‌رود.^{۱۸} در ایران این فاجعه آغازگر دورانی از خاموشی و رکود در مساعی آموزشی بود که تقریباً از سال ۱۳۵۰ میلادی تا پایان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ادامه یافت، و تنها در این زمان بود که گام‌های جدی‌تری در جهت معرفی آموزش و پرورش نوین و مدارس جدید برداشته شد.^{۱۹} در طی این مدت طولانی مکتب‌ها متداول بود و مدرسه‌ها دوام آورد ولی آموزش و پرورش حرکت بسیار کندی داشت. از آنجا که آموزش و پرورش عمومی نبود و اکثراً محتوای مذهبی داشت و در مدارس دینی تعلیم داده می‌شد، لذا بیشتر مجتهد تربیت می‌نمود و این امر به انتشار دین و تحکیم موقعیت طبقه دینی به عنوان تنها طبقه تحصیل‌کرده در جامعه ایرانی کمک می‌کرد.^{۲۰}

سی. جی. ویلز C. J. Wills (۱۹۱۲-۱۸۴۲ م.)، مأمور پزشکی بریتانیا که در بخش ایرانی اداره تلگراف هند و اروپایی (۸۱-۱۸۶۶ م.) خدمت می‌کرد شرح دقیقی از وضع آموزش و پرورش عمومی در ایران در زمان خدمتش ارائه می‌دهد. توقف طولانی وی در کشور و تماس مکرر او با افراد متنفد و هم‌چنین مردم معمولی از طبقات مختلف، تجربه و اطلاعات فراوانی در اختیار او قرار داد که این توصیف وی از وضع تحصیل در ایران را تا حد ممکن به واقعیت نزدیک می‌سازد:

در مورد آموزش و پرورش در ایران، خواندن، نوشتن و ریاضیات ابتدایی در بین تجار و طبقه بازاری عمومیت دارد و در هر دهکده کوچک یک مکتب هست که معمولاً در مسجد تشکیل می‌گردد. دستمزدی که معمولاً برای تعلیم به معلم یا مدیر مدرسه پرداخت می‌شود از ۶ پنی تا یک شلینگ در ماه می‌باشد. ابتدا حروف

القباء و سپس قرائت قرآن تعلیم داده می‌شود. البته پسر بچه‌ها معنی آنچه را که می‌خوانند نمی‌فهمند و چون همه هم‌صدا می‌خوانند همه بسیار بلند است. مقررات انضباطی شدید می‌باشد و پسر بچه‌های تنبل و یا آن‌ها که والدینشان در پرداخت شهریه کوتاهی نمایند، دچار سختگیری‌های زیادی می‌شوند. چوب و فلک در مقیاسی کوچک همیشه در گوشهٔ مکتب آماده است. ... غیر از خواندن، نوشتن و حساب، هیچ موضوع دیگری آموزش داده نمی‌شود. توجه زیادی به خطاطی می‌شود، زیرا یک خطاط خوب، حتی در مقام یک کارمند ساده می‌تواند از تأمین زندگی خود مطمئن باشد. آن‌ها که آرزوی پست‌های بالاتری مانند میرزایی و یا منشی‌گری را دارند معمولاً در انشاء و صنایع ادبی و خواندن بعضی از آثار شعرا نیز مهارتی کسب می‌نمایند. چنین دانشی پیچیدگی‌ها و جزئیات بسیار دارد و در واقع خود علمی به شمار می‌رود.

حکایاتی از سعدی و معلوماتی سطحی در زمینهٔ زبان عربی جزء عالی‌ترین مطالبی است که در مدرسه آموخته می‌شود. در بسیاری از مدارس دهات، فقط چند پسر خواندن و نوشتن را یاد می‌گیرند. ولی این توانایی خواندن را به زودی از دست می‌دهند، زیرا یک روستایی امکانات زیادی برای خواندن و مطالعه ندارد، تکرار چند دعا و آیاتی از قرآن و بعضی اشعار به کمک حافظهٔ عموماً تنها چیزی است که برای یک روستایی از تحصیلاتش باقی می‌ماند. نقل شعری از شعراء در ایران عمومیت دارد و این اشعار ورد زبان همه از شریف و وضع است...

تعداد کمی از پسران بعد از اتمام مکتب، به مدرسه وارد می‌شوند، این مدرسه‌ها برای رشته‌های اجتهاد، شرع و احکام شرعی و پزشکی است. هیچ‌گونه دورهٔ منظمی در آن‌ها منظور نشده است. دانش‌آموزان با جدیت زبان عربی را مطالعه می‌کنند و مطالب زیادی را در بارهٔ این زبان بدون نظم و قاعده فرامی‌گیرند و وقت زیادی صرف شعر و ادبیات و تفسیر قرآن می‌نمایند...

یک طلبهٔ جوان پس از چند سال جدیت و پشتکار در تقلید از یک روحانی با نفوذ (مرجع تقلید از مهم‌ترین شخصیت‌های دینی شیعیان) احتمالاً به دهکدهٔ کوچکی اعزام می‌گردد تا معلم یا ملای دهکده شود، یا اینکه تصمیم می‌گیرد به عنوان منشی بدون مزد، اما با امکان مداخل (درآمد حاصل از طریق نامشروع و غیرقانونی مانند رشوه و باجگیری و غیره)، به خدمت بعضی از اعیان درآمده از دارایی‌ها و امکانات آن‌ها بهره‌ور گردد. یا اگر خود فرزند یا خویشاوند یک پزشک باشد،

داروهایی برای یک سال آماده می‌سازد و با استقرار در شهری دور دست، به عنوان یک حکیم کامل یا پزشک با درآمد خوب زندگی راحتی خواهد داشت. ... زنان تحصیل کرده را تنها در میان دختران ثروتمندان و فضلا می‌توان یافت. بعضی از آن‌ها به خوبی کتاب و اشعار می‌خوانند و حتی خودشان شعر می‌گویند، ولی بیشتر زنان تحصیل کرده می‌توانند فقط نامه بنویسند و قرآن و یا کتاب‌های داستان فارسی بخوانند که البته قرآن را چون به عربی است معنای آن را درک نمی‌کنند. قسمت اعظم وقتشان صرف شعر می‌شود و همه آن‌ها بسیار احساساتی هستند. تقریباً در مقابل هر پنجاه مرد باسواد، یک زن باسواد وجود دارد. سیاست اسلام این است که «چشمان یک زن را نباید زیاد باز کرد زیرا در بین طبقه تحصیل کرده بسیاری کافر هستند...»^{۲۱}.

تا هنگامی که ایرانیان در جهانی غیرصنعتی که با بی‌سوادی اکثر ایشان همراه بود از پیشرفت‌های غرب به دور و بی‌اطلاع بودند، شکوه‌ای از زندگی کشاورزی و روستایی خود با پیوندهای دینی و خانوادگی آن نداشتند. سلطه سنت‌ها و معتقدات دینی‌شان آنان را از شرکت در توسعه استعداد‌های مملکت و بالا بردن توانمندی‌های درونی خود محروم می‌داشت.^{۲۲} این وضع بدون تغییر مهمی تا آغاز قرن نوزدهم ادامه یافت. تنها در آن هنگام بود که رویارویی‌های خشونت‌بار با غرب، فرایند طولانی آموزش و پرورش و تأسیس مدارس نوین را در ایران ایجاد کرد.^{۲۳}

هرچند اولین بانیان تأسیس آموزش و پرورش نوین ایرانیان افرادی مانند عباس میرزا و وزیرش قائم‌مقام دوم بودند که با اعزام دانش‌آموز به خارج و آوردن مربیان نظامی برای تعلیم سربازان ایرانی به این امر پرداختند، اما اولین گام در جهت تأسیس مدارس نوین در ایران توسط خارجی‌ها برداشته شد. از دهه ۱۸۳۰ تا آخر قرن نوزدهم مراکز اصلی آموزش و پرورش مدارس آمریکایی، فرانسوی، انگلیسی، آلمانی و روسی بودند که از طریق آن‌ها، ابتدا اقلیت‌های قومی و سپس ایرانیان طبقه بالا و متوسط به آموزش نوین ابتدایی و متوسطه دسترسی پیدا می‌کردند.

نخستین مدارس خارجی در ایران از دهه ۱۸۳۰ تا دهه ۱۸۵۰ م.:
مدارس میسیونرهای آمریکایی و فرانسوی^{۲۴}

دوران فعالیت آشکار: دهه‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰

مدارس کلیسای پرستی‌ترین آمریکایی *American Presbyterian Church*

اولین مدرسه نوین در ایران توسط چند مبلغ مذهبی آلمانی از هیئت تبلیغی بازل Basel Mission در حدود ۱۸۳۰ م. در تبریز تأسیس شد.^{۲۵} اما این مدرسه دوام نیاورد و سه سال بعد به علت کمبود دانش‌آموز بسته شد.^{۲۶} در سال ۱۸۳۶ م. میسیونرهای کلیسای پرستی‌ترین آمریکا در ارومیه مدرسه‌ای به سرپرستی عالیجناب جستین پرکینز Reverend Justin Perkins که دو سال قبل از آن به این شهر وارد شده بود دائر نمودند.^{۲۷} وظیفه مقدماتی این هیئت میسنوری احیاء کلیسای دیرینه نسطوری شرق بود. برای این منظور مدارس و بیمارستان‌هایی تأسیس نمودند و به آموزش مسیحیان و ترویج مسیحیت مشغول شدند. اولین گروهی که هدف فعالیت‌های آن‌ها قرار گرفت کودکان مسیحیان نسطوری آذربایجان بودند زیرا قصد دیگر میسیونرهای آمریکایی این بود که آن‌ها را به مذهب پروتستان وارد کنند، ولی ظاهراً تبلیغ سکنه مسلمان به مسیحیت برای آنان مهم‌تر بود.^{۲۸} از آنجا که پرکینز مایل نبود آموزش مذهبی را از برنامه درسی حذف کند در ابتدا کودکان مسلمان از شرکت در مدارس میسنوری ممنوع بودند.^{۲۹} اما در طول سالیان بعد علیرغم وجود آموزش مذهبی، کودکان مسلمان اجازه داشتند در مدارس کلیسایی شرکت نمایند. هم‌چنین در سال ۱۸۳۶ م. میسیونرهای آمریکایی سه مدرسه ابتدایی در دهکده‌های اطراف ارومیه تأسیس نمودند و دو سال بعد، علیرغم مخالفت‌های محلی، دست به تأسیس یک مدرسه دخترانه در همان شهر زدند.^{۳۰} در سال ۱۸۴۰ م. اساهل گرانت Asahel Grant، پزشک هیئت میسنوری، یک مدرسه پزشکی تأسیس نمود که هفت مسلمان برای مدت دو تا سه سال در آنجا تحصیل می‌کردند.^{۳۱} در همان سال این هیئت جهت تهیه مواد درسی برای استفاده در مدرسه، یک چاپخانه نیز تأسیس نمود.^{۳۲}

اولین مدرسه (پسرانه) پرکینز با ۷ دانش‌آموز پسر آغاز شد و تا سال ۱۸۴۸ م.

تعداد دانش‌آموزان آن به ۵۰ نفر رسید. دانش‌آموزان علاوه بر الفبای سریانی، ادبیات و علوم، قالبیافی و آهنگری نیز یاد می‌گرفتند. به دانش‌آموزان پیشرفته‌تر انگلیسی نیز آموخته می‌شد. تا سال ۱۸۷۹م. این مدرسه ۱۲۲ فارغ‌التحصیل داشت.^{۳۳} به دانش‌آموزان مدارس دهات خواندن مقدماتی و دروس مذهبی آموخته می‌شد و حدّ میانگین تعداد کلّ دانش‌آموزان در طی دوره ۴۷-۱۸۳۷م. تقریباً ۵۳۰ نفر بود.^{۳۴} در مدارس دخترانه خواندن، خانه‌داری و نیز مطالعات دینی تعلیم داده می‌شد.^{۳۵}

فرمان‌های شاهزاده حاکم آذربایجان و خود شاه نشان می‌دهد که حکومت ایران به کار میسیونرهای آمریکایی با نظر موافق می‌نگریست و حفاظت آن‌ها را تضمین می‌نمود. در یکی از فرامین شاه، پرکینز تشویق شده بود که مساعی خود را افزایش دهد و «علوم تاریخ، جغرافی، هندسه و ریاضیات را در بین سایر دروس» حتی با کوشش بیشتری تدریس کند. در همان حال کسانی که می‌خواستند برای هیئت‌های مذهبی مزاحمت فراهم آورده و یا در کارشان مداخله نمایند (از قبیل مأمورین و افراد برجسته ایرانی که نسبت به آن‌ها حسد می‌ورزیدند) به دستور خانواده سلطنتی محاکمه و مجازات می‌شدند.^{۳۶}

مدارس فرقه لازاریست فرانسه *French Lazarist Order*

موفقیت میسیونرهای پروتستان آمریکا در ایران، کلیسای انگلیکن و کلیساهای کاتولیک فرانسه و ارتدکس روسی را تشویق نمود که میسیونرهای خود را به ایران بفرستند، ولی به دلایلی میسیونرهای فرقه کاتولیک لازاریست فرانسه بودند که به صورت رقبای واقعی آمریکاییان درآمدند. روابط ایران با بریتانیا در سال ۱۸۳۸م. بر سر بحران اول هرات دچار تنش بود و روابط با روسیه نیز به خاطر ایجاد ساختمان و تجهیزات در بندر انزلی، و احتمالاً به سبب خودداری آن کشور از کمک نظامی به ارتش ایران در مقابل افغان‌ها و انگلیس‌ها در بحران اول هرات، چندان خوب نبود. شاید به این دلایل حکومت ایران از ورود فلیکس ادوارد کنت دو سرسی *Félix Édouard Comte de Sercey*، سفیر فرانسه در دربار شاه در سال ۱۸۳۹م. استقبال نمود و به این وسیله امتیازی بی‌سابقه برای لازاریست‌ها فراهم آمد.^{۳۷}

در سال ۱۸۳۷ م. کشیشی لازاریست به نام یوجین بوره Eugène Boré به عنوان نماینده آکادمی ادبیات و علوم انسانی فرانسه و با حمایت وزیر امور خارجه فرانسه، فرانسوا گیزوت François Guizot با هدف باز کردن مدارس که در آن‌ها زبان فرانسه و علوم جدید آموزش داده شود، به ایران آمد. وی در ۶ نوامبر ۱۸۳۸ م. وارد تبریز شد و در سال ۱۸۳۹ م. با بدست آوردن فرمان لازم، یک مدرسه ابتدایی در آن شهر باز نمود. این دبستان نخستین مدرسه‌ای در ایران بود که در آن دانش‌آموزان از مذاهب مختلف (مسلمانان شیعه و ارامنه مسیحی) در کنار هم تحصیل می‌کردند.^{۳۸} وی ظاهراً تشخیص داده بود که وجود آموزش مذهبی موجب محرومیت دانش‌آموزان مسلمان از حضور در مدارس هیئت‌های مذهبی می‌شود.^{۳۹} بنابراین تصمیم گرفت که آموزش مذهبی را از برنامه درسی مدرسه حذف کند و برنامه درسی مدارس فرانسه را که شامل زبان و ادبیات فرانسه، فلسفه و علوم جدید بود جایگزین آن سازد. بوره معتقد بود که برای جذب دانش‌آموزان مسلمان به مذهب کاتولیک کافی است که شک و شبهه در ذهن آن‌ها ایجاد شود و این هدف با مدارس غیرمذهبی حاصل می‌شد. در واقع به دلایل مختلف ثابت شد که این استراتژی در جذب دانش‌آموزان مسلمان موفق بود: اول آنکه وقتی مدرسه باز شد از ۱۴ دانش‌آموز مدرسه فقط سه نفر آن‌ها ارمنی و بقیه مسلمان بودند، دوم آنکه ۲۰ عضو دربار سلطنتی قاجار به طور مجانی در آنجا تحصیل می‌کردند که یکی از آن‌ها ناصرالدین میرزا ولیعهد بود و سوم آنکه بوره تا اواخر سال ۱۸۳۹ م. پنج مدرسه دیگر در آن ناحیه دائر کرد. هم‌چنین وی توانست که در سال ۱۹۴۰ م. یک مدرسه با ۳۱ دانش‌آموز در اصفهان باز کند^{۴۰} که ۵ نفر از شاگردان آن مسلمان بودند و در همان سال دو کشیش به نام‌های کلوزل Cluzel و دارنیس Darnis یک مدرسه پسرانه در خسرو آباد که دهکده‌ای در نزدیکی سلماس است تأسیس نمودند.^{۴۱}

محبوبیت و موفقیت اقدامات آموزشی بوره در بین میسیونرهای آمریکایی که رقیب آن‌ها بودند و جامعه ارامنه در جلفای جدید در حومه اصفهان و در آذربایجان موجب نگرانی و رشک و حسادت شد. هرچند که مدرسه جلفا بعد از آنکه بوره آن شهر را ترک کرد و مدرسه تبریز بعد از آنکه او از ایران رفت تعطیل شد، ولی فعالیت

میسوینرهای فرانسوی در زمینه آموزش و پرورش به پایان نرسید، بلکه تازه آغاز آن بود. بوره قبل از ترک کشور، کشیش‌های لازاریست فرانسوی را تشویق به اعزام هیئت‌های میسیونری به ایران کرد.^{۴۲} بدرفتاری با لازاریست‌ها و مدارس آن‌ها دولت فرانسه را بر آن داشت که خواهان صدور احکامی جهت حفاظت مدارس لازاریست گردد و همین‌که این احکام را کسب نمود، مدارس شکوفا گردید. تا سال ۱۸۴۸ م. لازاریست‌های فرانسوی ۲۶ مدرسه پسرانه با مجموع ۴۰۰ دانش‌آموز و ۶ مدرسه دخترانه داشتند.^{۴۳}

دوران فعالیت محدود: دهه ۱۸۵۰ م.

عواملی چند باعث شد که شدت فعالیت‌های آموزشی هیئت‌های مذهبی در دهه ۱۸۵۰ م. کاهش یابد. جنبش بابی که در سال ۱۸۴۴ م. آغاز شد تهدید بزرگی برای علمای شیعه بود. برای جلوگیری از آن، علمای شیعه حکومت را تحت فشار قرار دادند که به این جنبش خاتمه دهد، در عین حال سعی کردند محافظه‌کاری مذهبی را تقویت نمایند که یکی از عناصر آن مخالفت شدیدتر با خارجیان و عدم تحمّل حضور آن‌ها در ایران بود. برخوردهای بین بابیان و حکومت قاجار (۵۰ - ۱۸۴۸ م.) و بخصوص سوءقصد نافرجام به جان ناصرالدین‌شاه (۱۸۵۲ م.)، احتمالاً شاه جوان را کاملاً عصبانی، حسّاس و (از نظر سیاسی) محتاط نموده بود، بخصوص در ارتباط با اقلیت‌های مذهبی که فکر می‌کرد زیر کنترل حکومت نخواهند بود. پرکینز در سال ۱۸۵۳ م. این تغییر روش را احساس کرد و گزارش نمود که از طرف حکومت محدودیت‌هایی بر هیئت‌های مذهبی و فعالیت‌های آموزشی اعمال می‌شود.^{۴۴}

از نظر وقایع داخلی، سال ۱۸۵۳ م. سال آزار و اذیت شدید بابیان بود، در حالی که از نظر روابط خارجی، در همان سال ارتش ایران خود را برای گرفتن هرات در افغانستان آماده می‌نمود. برخلاف تلاش ناکام قبلی (در طی دهه ۱۸۳۰ م.) که سعی ارتش ایران در تصرف هرات با شکست روبرو شد، این بار (سال ۱۸۵۶ م.) ایرانیان موفق به فتح هرات شدند، ولی بر اثر تهدید بریتانیا مجبور

به ترک آن شهرگردیدند. این وضع نهایتاً در سال‌های ۷-۱۸۵۶ م. منجر به جنگ ایران- انگلیس گردید. در واقع پرکینز تصدیق نموده است که مقررات علیه آن‌ها در طول آن جنگ شدت یافته بود.^{۴۵} به این ترتیب فعالیت هیئت‌های میسیونری در طی دهه ۱۸۵۰ م. با مخالفت حکومت مواجه شد و این امر بر فعالیت‌های آموزشی این هیئت‌ها نیز اثر گذاشت. سیاست‌های سختگیرانه نسبت به میسیونرهای مسیحی از سال ۱۸۶۰ م. به تدریج رو به بهبود نهاد. در این فاصله حکومت خود به چند تلاش مهم در جهت اصلاحات آموزشی در ایران دست زد.

دارالفنون تهران و تبریز:

دهه ۱۸۵۰ م. و اولین مدارس دولتی نوین در ایران

دارالفنون تهران

تأسیس دارالفنون پاسخ ایران به نیازهای جامعه‌ای بود که خود را با جهان مدرن رو در رو می‌دید. این جامعه نیاز به تغییرات فرهنگی را درک می‌کرد و بیش از هر زمان دیگری در تاریخ، از طریق وسائل جدیدی مانند روزنامه‌ها، به ضعف خود در مقایسه با قوا و توانایی‌های غرب آگاهی یافته بود. این جامعه مدارس خارجی (مدارس آمریکایی و اروپایی) را تجربه کرده و به این نتیجه رسیده بود که در چارچوب اصلاحات، نیاز به بنیان‌گذاری یک مدرسه نوین دارد.

در سال ۱۸۴۸ م.، هنگامی که ولیعهد ناصرالدین میرزا برای تاجگذاری در مقام شاه جدید از تبریز به تهران آمد، مساعی ایران در زمینه ترویج آموزش و پرورش نوین در کشور اساساً منحصر بود به اعزام حدود ۲۴ دانش‌آموز به خارج، یعنی ۱۱ نفر در زمان فتحعلی شاه و ۱۳ نفر در زمان محمدشاه.^{۴۶} به علاوه از چند گروه نظامی دعوت شده بود که بخش‌هایی از ارتش ایران (اکثراً ارتش ایالتی آذربایجان) را تعلیم دهند. اما تأکید اصلی بر آموزش نظامی بود و هیچ کوششی برای پایه‌گذاری زیربنایی آموزش و پرورش نوین به عمل نیامده بود. تنها گام بادوام در این جهت، همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد، اجازه‌گشودن مدارس به هیئت‌های میسیونری بود.

اما از آنجا که این مدارس منحصر به دو محل مهم (ارومیه و تبریز) و اکثراً در خدمت مسیحیان قرار داشت، تنها گزینه‌ای که برای اکثریت وسیع ایرانیان شیعه باقی می‌ماند مکتب‌ها و مدرسه‌های سنتی بود که اغلب مردم حتی توان مالی آن را فاقد بودند. برای بنای شالوده‌ای بادوام جهت ارائه آموزش و پرورش نوین در ایران نیاز به اقدامات جدی‌تری بود و صدراعظم توانا، باکفایت، مصمم و اصلاح‌طلبی چون میرزا تقی خان فراهانی امیرکبیر در این جهت پیش‌گام گردید.

بلافاصله بعد از انتصاب به صدارت از طرف ناصرالدین‌شاه، امیرکبیر دست به یک سلسله اصلاحاتی زد که با دوام‌ترین آن‌ها تأسیس دارالفنون - یعنی اولین مؤسسه معتبر آموزشی دولتی در ایران نوین به منظور تدریس دروس جدید (علوم و تکنولوژی غربی) بود.^{۴۷} آشنایی امیرکبیر با آموزش و پرورش مدرن و مدارس نوین ریشه در مشاهدات او در کشورهای همسایه داشت. در اواخر دهه ۱۸۲۰ م. مدتی در روسیه گذراند و در دهه ۱۸۴۰ م. در مقام یکی از اعضای گروه مذاکره‌کننده ایران در ارزروم، حدود چهار سال در امپراطوری عثمانی بسر برد. به علاوه هنگامی که در دستگاه‌های اداری ایالتی آذربایجان دارای مقامات نظامی و اداری بود، احتمالاً با مدارس میسیونری که توسط ارامنه و فرانسویان تأسیس شده بود نیز آشنایی پیدا کرد.

این مشاهدات، و تماس او با آموزش و پرورش و مدارس نوین احتمالاً موجب شد که امیرکبیر معتقد شود ادامه سیاست‌های قبلی در مورد اعزام دانش‌آموز به خارج و استخدام مشاورین نظامی خارجی، سوای هزینه زیادی که در بردارد، برای پاسخگویی به تربیت تعداد روزافزونی که نیازهای اصلاحات را در کشور تأمین نماید کافی نخواهد بود.^{۴۸} به تشخیص او با تأسیس مدرسه جدیدی در داخل ایران، دانش‌آموزان بسیار بیشتری با هزینه کمتر آموزش می‌دیدند. به علاوه، به این طریق دانش‌آموزان در معرض نفوذ ناخواسته خارجی که او در مورد آن بسیار سوءظن داشت، قرار نمی‌گرفتند. امیرکبیر کاملاً از این واقعیت آگاه بود که ایران فاقد معلمین مناسب برای تدریس در مدرسه جدید است و کشور تا مدت‌ها نیازمند به استخدام معلمین اروپایی خواهد بود. در این مورد ترجیح داد از کشورهای اروپایی که از نظر سیاسی با ایران درگیر نبودند مانند اتریش، ایتالیا، فرانسه و آلمان

معلمینی استخدام نماید.^{۴۹} به عبارت دیگر، امیرکبیر به این نتیجه رسید که حضور بعضی از خارجیان در ایران می‌تواند مفید و سودمند واقع گردد.

دارالفنون در ۵ ربیع الاول ۱۲۶۸ ه. ق. مطابق با ۲۹ دسامبر ۱۸۵۱ م. رسماً در تهران افتتاح گردید. برای سال اول ۱۰۵ دانش‌آموز بین سنین ۱۴ و ۱۵ سال انتخاب گردیدند که اکثراً از اشراف‌زادگان ایران و دارای پیشینه‌های تحصیلی مختلفی بودند. دانش‌آموزان در هفت رشته اصلی ثبت نام می‌شدند که عبارت بود از: پیاده‌نظام (۳۰ نفر)، سواره‌نظام (۵ نفر)، توپخانه (۲۶ نفر)، مهندسی (۱۲ نفر)، پزشکی (۲۰ نفر)، داروسازی (۷ نفر) و استخراج معدن (۵ نفر). موادّ درسی شامل موضوع‌هایی مانند زبان‌های خارجی (فرانسه، انگلیسی و روسی)، ریاضیات، زیست‌شناسی، شیمی، فیزیک، نقاشی و موسیقی نیز می‌شد. اکثر این رشته‌ها قبلاً هرگز در ایران تدریس نشده بود. استادان همه خارجی بودند و برای ترجمه از ایرانیانی که در خارج تحصیل کرده بودند استفاده می‌شد.^{۵۰} دوره تحصیل شش سال بود و بدین ترتیب اولین دانش‌آموزان در سال ۱۸۵۸ م. فارغ التحصیل گردیدند.

به مرور زمان ثبت نام دانش‌آموزان افزایش یافت و به ۲۰۰ نفر در سال ۱۸۷۱ م. و ۲۵۵ نفر در سال ۱۸۸۹ م. رسید. طی همین مدت، درصد دانش‌آموزان رشته‌های علوم نظامی کاهش یافت و از ۷۰ درصد در سال ۱۸۵۱ م. به زیر ۳۰ درصد در اواخر دهه ۱۸۸۰ م. رسید و در عین حال تعداد کسانی که پزشکی، فیزیک، شیمی و زبان‌های خارجی می‌خواندند افزایش پذیرفت.^{۵۱} در طول چهل سال اول فعالیت این مؤسسه، جمعاً حدود ۱۱۰۰ دانش‌آموز از دارالفنون فارغ التحصیل شدند.^{۵۲}

دارالفنون تبریز

در سال ۱۸۵۸-۹ م. یک مؤسسه پلی‌تکنیک^{۵۳} که دارالفنون (یا مدرسه دولتی) نیز خوانده می‌شد و به سبک دارالفنون تهران طرح‌ریزی شده بود به دستور ناصرالدین شاه در تبریز تأسیس گردید. از آنجا که در زمان قاجاریه، تبریز مقر ولیعهد

بود و در آن موقع مظفرالدین میرزا مقام ولیعهدی داشت، این مدرسه به مظفری یا مظفریه نیز معروف گردید.^{۵۴} دانش‌آموزان اصولاً از فرزندان کادر مأمورین عالی‌رتبه حکومتی و درباریان بودند و اکثر معلمین آن را فارغ‌التحصیلان دارالفنون تهران تشکیل می‌دادند. موادّ درسی شامل همان رشته‌هایی بود که در دارالفنون تهران تدریس می‌شد یعنی چند رشته صرفاً نظامی مانند پیاده‌نظام و توپخانه در کنار پزشکی، هندسه، فرانسه و فارسی.^{۵۵} اولین هیئت دانش‌آموزان^{۵۶} مرکب بود از ۲۱ دانش‌آموز دولتی و ۵۰ دانش‌آموز غیردولتی. منظور از دانش‌آموزان دولتی کسانی بودند که هزینه خوراک و پوشاک‌شان را دولت می‌پرداخت.^{۵۷} این مدرسه مانند همتای خود در تهران تحت نظارت وزارت معارف اداره می‌شد و سرپرست تلگراف‌خانه تبریز، که معمولاً یکی از مأمورین عالی‌رتبه بود، سرپرستی این مدرسه را نیز بر عهده داشت. اولین سرپرست آن میرزا جوادخان سرهنگ سعدالدوله بود.^{۵۸}

در ماه می ۱۸۸۱م. روزنامه/اختر بیستن این مدرسه را به علت مشکلاتی که در تأمین هزینه‌های آن به وجود آمده بود گزارش نمود. این روزنامه در سلسله گزارشاتی درباره وضع آموزش و پرورش در ایران و سایر مناطق خاورمیانه، با توصیف وضع نامناسب آموزشی در ایران، وضع آموزش و پرورش مصر را مورد ستایش قرار داد. در تضاد آشکار با ایران، ۲۲۷,۵۰۰ دانش‌آموز در ۵۳۷۰ مدرسه (مکتب) در مصر ثبت نام کرده بودند و بیش از ۳۰۰۰ نفر از دانش‌آموزان به طور رایگان تحصیل می‌کردند.^{۵۹} ظاهراً انتقاد روزنامه/اختر مؤثر واقع شد، چه که چند ماه بعد، در اوت ۱۸۸۱م. این روزنامه گشایش مجدد مدرسه را گزارش نمود. به نظر می‌رسد این توفیق با کمک‌های مالی مردم خیر و نیک‌اندیش محلی حاصل شد.^{۶۰} سرانجام مدرسه در نیمه سال ۱۸۹۷م. به کلی تعطیل گردید.^{۶۱}

سایر فعالیت‌های دولت در زمینه آموزش و پرورش نوین عبارت بود از بنیان‌گذاری وزارت معارف در سال ۷-۱۸۵۶م. و انتصاب علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه در مقام اولین وزیر معارف. در سال ۱۸۵۹م. اعتضادالسلطنه گروهی مرکب از ۴۲ نفر دانش‌آموز را که بیشتر آن‌ها فارغ‌التحصیلان اخیر دارالفنون بودند برای ادامه تحصیلات عالی به پاریس اعزام داشت. بسیاری از آنان - مانند میرزا محمود احتشام‌السلطنه و علی‌خان نظام‌العلماء توانستند نقش مهمی در بنیان‌گذاری

و توسعه مدارس نوین در زمان مظفرالدین شاه ایفاء نمایند.^{۶۲} همه این فعالیت‌ها از طلوع عصر جدیدی برای آموزش و پرورش نوین در ایران و مشارکت دولت در آن حکایت می‌کرد. اصلاحات آموزشی پیشنهادی از طرف اعتضادالسلطنه، در اوایل سال ۱۸۶۰ م، به طور روشن در جهت گسترش زمینه‌ها و کارگاه‌های دارالفنون و افزایش تعداد دانش‌آموزان و کادر آموزشی بود که به طور کلی تربیت تعداد بیشتری برای کادر اداری و خدمت در ادارات دولتی را هدف داشت.^{۶۳} اما این اصلاحات به تحقق نپیوست.

دارالفنون (در تهران و تبریز) علاوه بر پایه‌گذاری زیربنای آموزش و علوم جدید زیر نظر دولت در ایران، ابزاری برای ترویج فرهنگ مدرن و تمدن اروپایی در سراسر جامعه بود. با ارائه نمونه‌هایی از اندیشه‌ها و نهادهای اروپایی، دارالفنون نسل جدیدی از جوانان ایرانی پرورش داد، در عین حال پایه‌گذار دیدگاهی جهانی و بین‌المللی در بین پژوهشگران، نویسندگان و روشنفکران شد.

گرایش‌های گوناگون در فعالیت‌های آموزشی در ایران:

از دهه ۱۸۶۰ تا اواخر دهه ۱۸۹۰ م.

حکومت قاجار: دوران فعالیت‌های محدود

عوامل گوناگونی دست بدست هم داد و موجب کاهش علاقه اولیه ناصرالدین شاه به تأسیس مدارس جدید شد. این عوامل عبارت بودند از مخالفان دارالفنون از عناصر داخل دربار، افراد متنفذی مانند نخست‌وزیر، میرزا آقاخان نوری؛ و خارج از این دایره (اکثراً روحانیون شیعه) و هم‌چنین از دایره دیپلماتیک و مأموران سیاسی (عمدتاً انگلیسی‌ها). سوءظن ناصرالدین شاه نسبت به «فراموش‌خانه» - جمعیت وابسته به فراماسون که در سال ۱۸۵۸ م. توسط میرزا ملکم‌خان تأسیس شد - به خاطر آن که به نظر او ماهیت ضدسلطنت و توطئه‌گر داشت و آن را به بابیان نسبت می‌دادند،^{۶۴} کافی بود که شاه در سال ۱۸۶۱ م. دستور بستن آن را نیز بدهد.^{۶۵} این واقعتی که اکثریت اعضای این جمعیت را کادر آموزشی و دانش‌آموزان دارالفنون

تشکیل می‌دادند شاه را قانع نکرد که مؤسسه پلی‌تکنیک را ببندد، ولی انگیزه‌ای شد تا آهنگ توسعه آموزش و مدارس نوین را (آموزشی که مردم مسلمان را هدف قرار می‌داد) کند نماید.^{۶۶} اعتماد ناصرالدین شاه به نحو روزافزونی از دانش‌آموزانی که در سیستم اروپایی تحصیل کرده بودند سلب می‌شد و بخصوص نگران بود که مبدا افکار اروپایی درباره عدالت و حکومت عادلانه در بین مردم رواج یابد. علاوه بر هراسی که از انگلستان و روسیه (که منافعشان ایجاب می‌کرد ایران عقب افتاده باقی بماند) داشت، از مخالفت روحانیون با تغییرات کلی و بخصوص تغییر نظام آموزشی - که پایه قدرت آنان بود- فوق العاده آگاه و بیمناک بود.^{۶۷} در نتیجه این بیم‌ها و سوءظن‌ها، پیشرفت آموزش و مدارس نوین در ایران دچار وقفه گردید.^{۶۸}

بدین ترتیب در طی دهه بعدی - که شاخصه‌اش تصمیم شاه مبنی بر الغای سمت نخست‌وزیری از سال ۱۸۵۸ تا سال ۱۸۷۱ م. بود - حکومت هیچ گام مهمی در جهت آموزش و پرورش برنداشت، هیچ دانشجویی به خارج اعزام نشد،^{۶۹} و دارالفنون نهایتاً تنزل نموده به صورت یک دبیرستان درآمد.^{۷۰} این واقعیت، که دولت در سال ۱۸۵۸ م. تصمیم گرفته بود هیچ‌گونه بودجه‌ای برای آموزش و پرورش نوین اختصاص ندهد، و این نتیجه‌گیری که تعداد دانش‌آموزانی که در آن موقع در دو مؤسسه دارالفنون تحصیل می‌کردند و بزودی به اروپا فرستاده می‌شدند برای خدمات حکومتی کافی بود، نمایاگر آشکار کوتاه‌بینی حکومت و عدم توجه آن به لزوم اصلاحات در کشور بود.^{۷۱} اما با انتخاب فردی اصلاح‌طلب به پست نخست‌وزیری این وضع اندکی تغییر یافت.

در سال ۱۸۷۱ م.، ناصرالدین شاه تصمیم گرفت میرزا حسین خان قزوینی را که سفیر او در باب عالی [دربار عثمانی] (۷۰-۱۸۵۸ م.) و وزیر جدید اوقاف و عدلیه (۱۸۷۰ م.) بود، با اعطای لقب مشیرالدوله به مقام نخست‌وزیری منصوب نماید. میرزا حسین خان مانند امیرکبیر خواهان اصلاحات در جهت بهبود وضع اداری و نظامی مملکت و موقعیت بین‌المللی آن بود.^{۷۲} برای رسیدن به این هدف به کادر تحصیل‌کرده نیاز بود و حصول این امر به نوبه خود نیازمند اصلاحات آموزشی و نیز تأسیس مدارس جدید و اصلاح مدارس موجود بود.

در طی دهه قبل از آن (۷۱ - ۱۸۶۱ م.)، کیفیت دارالفنون تهران رو به تنزل

نهاده بود تا جایی که برطبق گفته یکی از دانش‌آموزان، کیفیتی در سطح آموزش ابتدایی داشت.^{۷۳} دارالفنون تبریز نیز که همیشه از هر نظر از تهران عقب‌تر بود وضع بهتری نداشت. این شرایط نامطلوب موجب کاهش تعداد دانش‌آموزان گردید و دارالفنون تبریز در سال ۱۸۹۷ م. بسته شد.^{۷۴}

میرزا حسین خان در دوران کوتاه نخست‌وزیری خود (۳- ۱۸۷۱ م.) به خاطر مخالفت‌های روزافزونی که به مانند امیر کبیر با او شد و علیرغم حسن نیتی که داشت، قادر به انجام تغییر قابل ملاحظه‌ای در زمینه آموزش و پرورش نشد. با این حال توانست سه مدرسه تأسیس نماید که هر یک از آن‌ها برای تربیت کادر لازم در یکی از سه رشته اصلی اداری، روابط سیاسی و امور نظامی آمادگی داشت. مکتب مشیریّه (که بعداً به مدرسه ناصری معروف شد)^{۷۵} برای تعلیم کارمندان اداری مناسب بود و دارالترجمه و مدرسه نظام تربیت کادر تحصیل کرده برای هیئت‌های دیپلماتیک و ارتش را برعهده داشت.^{۷۶}

جز این اقدامات، حکومت نتوانست در جهت آموزش و پرورش مدرن در ایران گامی بردارد. تأسیس دو مدرسه نظامی - یعنی مدرسه همایونی در اصفهان در سال ۱۸۸۲-۳ م. و مدرسه نظام در تهران^{۷۷} در سال ۵- ۱۸۸۴ م.، بیشترین استثناء بود تا یک اقدام هدفمند، و بیش از آن که در جهت آموزش نوین عمومی باشد تقویت ارتش و تمرکز قوای حکومتی را در نظر داشت. ظاهراً دلیل اصلی سستی حکومت در تأسیس مدارس نوین در ایران مستقیماً به سیاست‌گذاری‌هایی که توسط خود ناصرالدین‌شاه دیکته می‌شد مربوط می‌گردید. مأمورین عالی‌رتبه دولتی در خاطرات خود به نگرانی ناصرالدین‌شاه در باره اثرات منفی آموزش بر مردم (رعایای مسلمان خود) اشاره می‌کنند.

برطبق گفته میرزا علی‌خان امین‌الدوله منشی خصوصی شاه (۹۶- ۱۸۷۳ م.)، ناصرالدین‌شاه معتقد بود که مردم بی‌سواد خطری برای تاج و تخت او ایجاد نمی‌کردند و مایل بود که علم و توجه مردم مملکت صرفاً متوجه ایران باشد و اطلاعی در باره سایر کشورها نداشته باشند. به همین دلیل توصیه‌های امین‌الدوله، و فرد فعال دیگری در زمینه تعلیم و تربیت، احتشام‌السلطنه را در مورد تأسیس مدارس نوین دولتی یا ملی نادیده می‌گرفت. آنطور که از قراین بر می‌آید شاه

نظریات خود را دربارهٔ این موضوع برای همه روشن ساخته بود، زیرا حتی کسانی که دربارهٔ کشورهای اروپایی مطلع بودند از بیم آن که مورد غضب همایونی واقع شوند جرأت اظهار نظر نداشتند.^{۷۸} علاوه بر این، روحانیون شیعه نیز که مدارس نوین را چالشی در مقابل امتیازات و برتری خود در عرصهٔ آموزش و پرورش می‌دیدند، احتمالاً در این مورد به شاه فشار می‌آوردند. مخالفت‌هایی که علیه امتیاز رومیتر پیاخاست (۲- ۱۸۷۰ م.) ممکن است در حساسیت بیشتر ناصرالدین‌شاه در مقابل فشارهای علمای شیعه، که رهبری این مخالفت را داشتند، تأثیرگذار باشد. در این قیام علما قدرت خود را نشان دادند و با کمک سایر گروه‌های فشار شاه را مجبور به لغو این امتیاز نمودند.

ظاهراً برخی از اروپاییانی که به ناصرالدین‌شاه نزدیک بودند نیز به تقویت این بیم کمک می‌کردند. مثلاً در طی جنبش تنباکو، شاه تابلویی در یکی از خیابان‌های تهران دید که روی آن نوشته شده بود «مدرسهٔ فرانسوی». وقتی از کنت دو مونت فورت Comte de Montfort، رئیس پلیس اطریشی خود دربارهٔ آن سؤال نمود، مونت فورت که احتمالاً از فرانسویان کینه‌ای در دل داشت، به شاه گفت که تابلو متعلق به انجمن «آلیانس فرانسه»^{۷۹} است که در واقع «مانند فراماسون ... انجمنی برای تبلیغات انقلابی و دینی است» و کسانی که پشت سر آن هستند «باندازهٔ بایان خطرناک می‌باشند».^{۸۰} این مطلب چنان باعث وحشت شاه گردید که دستور بستن آن مدرسه و «آلیانس فرانسه» را صادر کرد. به عقیدهٔ رابرت جان کندی Robert John Kennedy، کاردار سفارت بریتانیا در ایران در آن زمان، شاه آماده بود همهٔ مدارس خارجی را در ایران ببندد چون آن‌ها را مروج افکار انقلابی می‌دانست.^{۸۱}

به علاوه چنین به نظر می‌رسد که هرچند ناصرالدین‌شاه ابتدا از اصلاحات حمایت می‌کرد، ولی به نحو روزافزونی فوائد بالقوهٔ آن را در مقایسه با بازتاب‌های منفی آن، بخصوص نسبت به خودش و پایداری سلطنتش زیر سؤال می‌برد. ظاهراً شاه مایل بود از مزایای اصلاحات برخوردار شود و ضررهای آن را دفع نماید، ولی واقعیت به او ثابت کرده بود که امکان نداشت ایران مدرنیزه شود و پیشرفت نماید و در عین حال او به عنوان پادشاهی با قدرت مطلق بر مسند باقی بماند.

ناصرالدین شاه تأسیس دارالفنون را اجازه داد و در مقام یک شاه جوان حتی در این مورد بسیار اشتیاق نشان داد، اما با سالخورده تر شدن بتدریج تغییر فکر داد و با ملاحظه قدرت مبارزات ضد اصلاحات در دربار و جامعه، بتدریج محتاط تر شد و در زمینه اصلاحات و از جمله حضور و فعالیت حکومت در ایجاد آموزش نوین عقب نشینی نمود. بعد از آنکه شاه با شورش‌ها و جنبش‌های مردمی مانند مخالفت علیه امتیاز رویتر در اوایل دهه ۱۹۷۰ م. و واقعه رژی و امتیاز تنباکو در اوایل دهه ۱۸۹۰ م. روبرو شد، وضع وخیم تر گردید.

این طرز تفکر و رویه مخالفت‌آمیز شاه، افراد اصلاح طلب را به این نتیجه رساند که تا زمانی که ناصرالدین شاه بر سر قدرت است هر گونه تلاش در جهت اصلاحات بیهوده و بی ثمر خواهد بود. چنین نتیجه‌گیری نمی‌توانست مشوق ابتکارات اصلاح طلبان باشد، و به این ترتیب فعالیت اصلاح طلبی در دهه‌های آخر سلطنت ناصرالدین شاه اکثراً به حوزه تئوری یعنی صرفاً ازدیاد افکار اصلاح طلبی محدود گردید. برغم این وضع، به نظر می‌رسد که ناصرالدین شاه در عین حال وقفه‌ای را که در مدرنیزه کردن آموزش و پرورش ایجاد شده بود اندکی بر طرف نمود. وی اجازه داد فعالیت‌های آموزشی غیراسلامی اعم از ایرانی یا خارجی، تا جایی که مراجعین آن‌ها صرفاً ایرانیان غیرمسلمان باشند ادامه یابد. برطبق احکام شیعه این اشخاص «نجس» و نهایتاً شهروند درجه دوم محسوب می‌شدند و هرگز تهدید سیاسی به شمار نمی‌رفتند.^{۸۲} از دهه ۱۸۶۰ م. و بخصوص در دهه ۱۸۷۰ م.، این وضع همراه با رشد روزافزون منافع اروپاییان در ایران، مجدداً راه را برای فعالیت‌های آموزشی نوین آشکار غیرمسلمانان باز کرد.

هیئت‌های مذهبی غیرمسلمان، اقلیت‌ها و انجمن‌های فرهنگی: فعالیت‌های آشکار

در طی دهه ۱۸۶۰ م. و به نحو فزاینده‌ای از دهه ۱۸۷۰ م. به بعد، ایران شاهد افزایش قابل ملاحظه فعالیت‌های آموزشی در بین هیئت‌های مذهبی خارجی و انجمن‌های فرهنگی و نیز اقلیت‌های به رسمیت شناخته شده مذهبی، بخصوص

در جهت تأسیس مدارس نوین بود.^{۸۳} هرچند که بر اساس برداشت اولیه بین دولت و این گروه‌ها هدف این فعالیت‌ها و مدارس مردم غیرمسلمان محلی بودند، اما فقدان مدارس مدرن برای مسلمانان از یک سو، و حسن شهرت و جذابیت روافزون آموزش و پرورش جدید از سوی دیگر، تعداد زیادی از مردم مسلمان را به سوی مدارس خارجی‌ان و اقلیت‌ها جذب نمود و به این ترتیب بر نیاز به مدارس نوین تأکید بیشتری شد. تأسیس مدارس خارجی‌ان و اقلیت‌ها در ایران مورد حمایت بعضی از دولت‌های خارجی که منافع سیاسی یا اقتصادی در ایران داشتند نیز قرار گرفت. این دولت‌ها چنین مدرسی را وسیله دیگری در خدمت اهداف سیاست خارجی خود در ایران تلقی نمودند.

فعالیت‌های میسیونرهای خارجی

میسیونرهای خارجی در مقایسه با دوران قبلی فعالیت آموزشی خود در ایران (در طی دهه ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ م.)، اکنون: (۱) از نظر تعداد رو به افزایش گذارده بودند، (۲) فعالیت‌هایشان در زمینه مسیحیت شدت یافته بود، (۳) به شهرها و قصباتی می‌رفتند که اکثریت سکنه آن مسیحی نبودند و (۴) دانش‌آموزانی از سایر ادیان (بخصوص از مسلمانان) می‌پذیرفتند.

میسیونرهای کلیسای پرستی‌ترین آمریکا

کلیسای پرستی‌ترین آمریکا در حالی که فعالیت‌های آموزشی خود را در ارومیه و سلماس شدت می‌بخشید، هیئت‌های مذهبی و مدارس جدیدی را در ایران به شرح ذیل گشود: در تبریز (برای دختران در سال ۱۸۷۳ م. و برای پسران در سال ۱۸۸۰ م.)، در تهران (برای پسران در سال ۱۸۷۲ م. که بعداً تبدیل به کالج معروف البرزگردید،^{۸۴} برای آمریکاییان در سال ۱۸۷۳ م.)، برای دختران در سال ۱۸۷۴ م. به نام مدرسه بتل ایران Iran Bethel School و برای یهودیان در سال ۱۸۷۵ م.)، در همدان (سال ۱۸۸۰ م.)، در رشت (۱۹۰۶ م.) و در قزوین (۱۹۰۶ م.)^{۸۵} فرمان قبلی

محمدشاه مبنی بر ممنوعیت حضور دختران مسلمان در مدارس هیئت‌های مذهبی ظاهراً در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه بنا به درخواست سفیر آمریکا در تهران ساموئل بنیامین، Samuel G. W. Benjamin لغو گردید و دختران اجازه یافتند که به مدرسه میسیونرهای آمریکایی بروند.^{۸۶}

در سال ۱۸۹۵-۶م. خانم جین دولیتل Jane Dolittle یک مدرسه دخترانه آمریکایی به نام دبیرستان نوربخش در تهران باز کرد.^{۸۷} تا آن زمان یکی از مهم‌ترین مدارس دخترانه تهران مدرسه متوسطه فرانسوی- ایرانی بود که توسط یوسف‌خان ریچارد، مؤدب‌الملک، معلم فرانسوی دارالفنون تأسیس شده بود. این مدرسه ابتدا با یک کلاس خصوصی به کار آغاز کرد ولی بعداً با مجهز شدن به امکانات آزمایشگاه و وسائل سمعی و بصری، تبدیل به یکی از بهترین مدارس دخترانه تهران گردید.^{۸۸}

میسونرهای کلیسای کاتولیک فرانسه

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، لازاریست‌های فرانسه در زمینه آموزش و پرورش از میسیونرهای آمریکایی فعال‌تر بودند. از سال ۱۸۵۶م. فرقه دیگری به نام «هیئت دختران نیکوکار» که مانند لازاریست‌ها در قرن هفدهم توسط سنت ونسان دوپل St Vincent de Paul بنیان‌گذاری شده بود به آن‌ها پیوست. این دو گروه میسیونری با همکاری یکدیگر مدرسی برای پسران و دختران تأسیس نمودند.^{۸۹} تا سال ۱۸۷۵م. تعداد این مدارس در ارومیه به ۲۶ مدرسه پسرانه و ۱۰ مدرسه دخترانه رسید (که به ترتیب ۴۰۰ و ۴۱۸ دانش‌آموز داشت)، در عین حال مدارس آن‌ها در روستاهای اطراف بیش از ۷۰۰ دانش‌آموز به خود جذب نمود. بعدها تعداد مدارس لازاریست‌ها و تعداد دانش‌آموزان آن‌ها در ارومیه رو بکاهش نهاد، ولی روستاهای اطراف شاهد افزایش این مدارس بود و بدین ترتیب تعداد دانش‌آموزان آن‌ها تغییری نکرد.^{۹۰} علت کاهش دانش‌آموزان در ارومیه رقابت گروه‌های دیگر مانند مدارس میسیونرهای آمریکایی و اقلیت‌های محلی بود، حال آنکه در روستاها لازاریست‌ها با چنین رقابتی روبرو نبودند و بنابراین در آنجا مدارسشان رونق بیشتری یافت.

دو شهر بزرگ دیگر که قبلاً لازاریست‌ها در آن‌ها مدارس پسرانه و دخترانه دایر کرده بودند تبریز و اصفهان بود. در تبریز، این دو فرقه مذهبی فرانسوی سه مدرسه پسرانه (در سال‌های ۱۸۶۳، ۱۸۸۴ و ۱۹۰۱ م.) و دو مدرسه دخترانه (در سال‌های ۱۸۶۳ و ۱۸۶۵ م.) و در اصفهان دو مدرسه پسرانه (در سال‌های ۱۸۷۵ و ۱۹۰۴ م.) و سه مدرسه دخترانه (در سال‌های ۱۸۶۳، ۱۸۷۵ و ۱۹۰۴ م.) تأسیس نمودند. مسعود میرزا ظل‌السلطان، حاکم قدرتمند اصفهان، از این مدارس حمایت می‌نمود و حتی آن‌ها را از کمک مالی سالیانه نیز بهره‌مند می‌داشت.^{۹۱} پس از استقرار لازاریست‌ها در سال ۱۸۶۱ م. در تهران، مدرسه پسرانه سنت لوئی St Louis را که نخستین مدرسه کاتولیک در تهران بود، افتتاح نمودند (۱۸۶۲ م.).

نیمی از ۱۵ دانش‌آموز این مدرسه مسلمان بودند و در طی پنج سال تحصیل، دروس عمومی که در مدارس فرانسه تدریس می‌شد (مانند زبان و ادبیات فرانسه، تاریخ و جغرافیای جهان، ریاضیات و نقاشی)، هم‌چنین دروس مربوط به ایران یا آنهایی که به طور سنتی در ایران تدریس می‌شد (مثلاً تاریخ و جغرافیای ایران و خطاطی) را می‌آموختند. تعلیمات اسلامی در خارج از مدرسه تدریس می‌شد. در سال ۱۹۰۹ م. تعداد دانش‌آموزان این مدرسه به ۱۴۰ نفر بالغ گردید.^{۹۲}

مدرسه سنت جوزف St. Joseph اولین مدرسه دخترانه بود که توسط فرانسویان در تهران افتتاح شد. این مدرسه توسط هیئت «دختران نیکوکار» در سال ۱۸۷۵ م. تأسیس گردید. در این مدرسه به غیر از خواندن و نوشتن فرانسه و تا حدی تاریخ و جغرافی، به دانش‌آموزان تدبیر منزل مانند خیاطی و اطو کشی نیز تعلیم داده می‌شد. تعداد عمده دانش‌آموزان از خانواده‌های اروپایی ساکن تهران و جامعه آرامنه پایتخت بودند، ولی از دختران مسلمان هم تعداد کمی در بین آن‌ها دیده می‌شد.^{۹۳} در سال ۱۸۹۹ م. انجمن دیگری از میسیونرهای کاتولیک مدرسه خواهران سنت زیتا (شیل) Saint Zita [Sheil] را افتتاح کردند، و هیئت «دختران نیکوکار» در سال ۱۹۰۰ م. مدرسه ژاندارک را پایه‌گذاری نمودند.^{۹۴} در این مدارس انگلیسی و فرانسه به عنوان زبان‌های خارجی تدریس می‌شد. علاوه بر این، لازاریست‌ها چهار مدرسه دیگر (یکی در سال ۱۸۸۱ و سه مدرسه در سال ۱۸۹۴ م.) گشودند. هم‌چنین در سال ۱۸۹۶ م. «مدرسه عالی» را تأسیس نمودند که

اکثر دانش‌آموزان آن را مسیحیان تشکیل می‌دادند و در آن زبان‌های فرانسه، لاتین، فارسی، ارمنی و آسوری، تاریخ، جغرافی و علوم و نیز دروس دینی تدریس می‌گردید.^{۹۵}

میسوینری پروتستان انگلیس

انگلیسی‌ها دومین گروهی بودند که بعد از آمریکایی‌ها به فعالیت‌های تبلیغی مذهبی در ایران دست زدند. مطالعات آنان در این زمینه از اوایل دهه ۱۸۴۰م. شروع شد^{۹۶} ولی به نظر می‌رسد نفوذ و حضور آن‌ها، بخصوص در مورد فعالیت‌های آموزشی، بسیار دیرتر از میسوینرهای آمریکایی و فرانسوی شکل گرفت. در نیمه دوم قرن نوزدهم، چند سال بعد از جنگ ایران-انگلیس در سال ۱۸۵۶-۷م.، شرایط برای تقویت جنبه آموزشی فعالیت‌های عمومی مذهبی آن‌ها مناسب‌تر بود.

انجمن میسوینری کلیسای لندن

در سال ۱۸۶۹م.، دو تن از اعضای انجمن میسوینری کلیسای لندن (CMS) رابرت بروس Robert Bruce، مبلغ مسیحی و همسرش امیلی Emily در سرراه خود به هندوستان به منظور فراگیری زبان فارسی در ایران توقف نمودند و در جلفای اصفهان مستقر شدند. در سال ۱۸۷۲م.، با کمک‌های مالی که از آلمان برای کمک به مردم قحطی‌زده آن ناحیه ارسال شده بود، یک یتیم‌خانه کوچک و یک مدرسه حرفه‌ای دایر نمودند که به مسلمانان و ارامنه کمک می‌نمود. تا سال ۱۸۸۲م.، این مدرسه به زنان مهارت‌های شغلی از قبیل بافندگی، کفش‌دوزی و خیاطی می‌آموخت،^{۹۷} هم‌چنین به آن‌ها کمک می‌کرد تا قسمت‌های طولانی از متون کتاب مقدس را حفظ کنند و انجیل قدیمی ارامنه را بخوانند.^{۹۸} فعالیت‌های بروس و همسرش مخالفت کلیسای ارامنه و نیز مخالفت علمای شیعه را برانگیخت، حال آن‌که اکثر دانش‌آموزان مدرسه اعضای کلیسای ارامنه بودند و مسلمانان حدود ۲۵ درصد دانش‌آموزان را تشکیل می‌دادند. با این حال چون این مدرسه کاملاً مورد حمایت ظل‌السلطان بود موفق به تعطیل آن نگشتند.^{۹۹}

تقریباً در همان زمان و بنا به درخواست جامعه آرامنه، خانواده بروس دو مدرسه دیگر تأسیس نمودند: یک مدرسه پسرانه (که توسط جامعه آرامنه اداره می‌شد) و یک مدرسه دخترانه (که امیلی بروس اداره آن را به عهده داشت).^{۱۰۰} مدرسه پسرانه علیرغم تحریکات و مزاحمت دائمی که مخّل کار آن بود، به رشد، نفوذ و کسب اعتبار خود ادامه داد.^{۱۰۱} سی جی ویلز C. J. Wills در تحسین از اقدامات آموزشی «انجمن میسیونری کلیسا CMS» از خدمات و کفایت آقای یوهانس Juhannes، معلم جوان و تحصیل کرده انگلیس که قبلاً رئیس مدرسه «ناسیک Nassick» در هندوستان بود شرحی می‌نگارد که وی بسیار مؤثر عمل می‌کرد زیرا «پسران از تحصیلات بسیار خوبی برخوردار می‌شدند و در حدود سن هفده سالگی به هندوستان می‌رفتند و قادر بودند مسئولیت زندگی خود را بر عهده بگیرند».^{۱۰۲}

دانش‌آموزان مدرسه پسرانه آنچه که یک شاگرد مدرسه طبقه متوسط در انگلستان می‌آموخت، فرامی‌گرفتند، «در حالی که در مراحل بالاتر چهار کتاب هندسه اقلیدس، جبر، لاتین و فرانسه تدریس می‌شد و در این دروس... آموزش کامل ارائه می‌گردید».^{۱۰۳}

تا سال ۱۸۷۷ م.، خانواده بروس به تأسیس کلاس انگلیسی برای پسران و نیز کلاسی برای دختران موفق شدند، ولی پسران مسلمان به دستور علمای محلی از ثبت نام در این کلاس‌ها ممنوع گردیدند. تعداد دانش‌آموزان در این کلاس‌ها تا سال ۱۸۹۵ م. محدود و پراکنده بود، ولی بعداً ۳۵ دانش‌آموز پسر برای تمام سال بدون وقفه در آن شرکت کردند.^{۱۰۴}

در سال ۱۸۷۷ م. یعنی حدود شش سال بعد از ورود خانواده بروس بود که «انجمن میسیونری کلیسا» کار خود را به طور رسمی در ایران آغاز کرد. برطبق توافقی که بین «انجمن میسیونری کلیسا» و میسیونرهای آمریکایی در سال ۱۸۹۵ م. به عمل آمد، کشور از نظر فعالیت‌های تبلیغی این گروه‌ها به دو قسمت تقسیم شد. قسمت شمال (شامل تهران) به عنوان «منطقه آمریکایی» و قسمت جنوب (از اصفهان به طرف جنوب) در زیر پوشش «انجمن میسیونری کلیسا» قرار گرفت.^{۱۰۵}

بنابراین مدارس «انجمن میسیونری کلیسا» در اصفهان^{۱۰۶} و سایر شهرهای مهم جنوب مانند کرمان، شیراز و یزد افتتاح گردید. این انجمن دو مدرسه در کرمان افتتاح

نمود، یکی برای پسران (۱۸۹۷ م.) و یک مدرسه برای دختران که سال‌ها بعد (۱۹۲۱ م.) گشوده شد. همین‌الگو در شیراز عملی شد که سال‌ها بعد از افتتاح مدرسه پسرانه (۱۹۰۰ م.)، مدرسه دخترانه (۱۹۲۶ م.) تأسیس گردید. فقط در یزد مدرسه پسرانه و دخترانه در یک سال (۱۹۰۰ م.) با دانش‌آموزان مسلمان وزردشتی گشوده شد. مشهورترین مدرسه «انجمن میسیونری کلیسا» مدرسه بهشت‌آیین در اصفهان (تأسیس سال ۱۹۰۰ م.) و مدارس مهرآیین در یزد و شیراز بود.^{۱۰۷}

«انجمن میسیونری کلیسا» تنها انجمن میسیونری انگلیس در ایران نبود، بلکه از حدود سال ۱۸۷۵ م. سایر گروه‌های دیگر میسیونری انگلیسی نیز در این کشور شروع به فعالیت نمودند.

The Church of England کلیسای انگلیس

در بین سال‌های ۶-۱۸۸۵ م. هیئت میسیونری کوچکی با منابع محدود از طرف اسقف اعظم کانتربری در بین مسیحیان آسوری در شمال غرب ایران مستقر شد. در طی دو سال اول، این هیئت یک مجموعه کوچک آموزشی مرکب از چهار مدرسه پسرانه که اکثر آن‌ها شبانه روزی بود دایر کرد. دو مدرسه در ارومیه بود و دو مدرسه در نواحی اطراف. یکی از این مدارس انحصاراً به تربیت کشیش اختصاص داشت. این هیئت با تهیه یک ماشین چاپ دستی توانست کتب درسی، بخشی از کتاب مقدس، تعالیم و دستورات دینی، کتاب دعا و یک کتاب دستور زبان فارسی-آسوری را (برای آنان که فارسی نمی‌دانستند)، چاپ و در دسترس دانش‌آموزان قرار دهد.^{۱۰۸} در سال ۱۸۹۰ م. چهار راهبه از کلیسای انگلیکن Anglican Church انگلیس به این طرح آموزشی پیوستند و یک مدرسه شبانه روزی برای دختران آسوری بنیان نهادند. اما فعالیت‌های این هیئت در آغاز جنگ جهانی اول بکلی متوقف گردید.^{۱۰۹}

میسوینری کلیسا برای یهودیان

از دیگر تشکیلات مهم مذهبی انگلیس «میسوینری کلیسا برای یهودیان (CMJ)» و یا «انجمن لندن برای ترویج مسیحیت در بین یهودیان» بود که جامعه یهودی ایران را به طور خاص هدف قرار می داد. این هیئت فعالیت های خود را از اواسط دهه ۱۸۲۰ م. با سفر اولین مبلغ آن، جوزف وولف Joseph Wolff از بوشهر تا تبریز آغاز کرد و بار دیگر در سال ۱۸۴۴ م.^{۱۱۰} با اعزام یک هیئت سه نفره به این مناطق با عنوان «میسوینری برای یهودیان کلد و ایران» به گسترش فعالیت خود پرداخت.^{۱۱۱} چند سال بعد یک هیئت دائم در اصفهان تأسیس شد، ولی فعالیت های آموزشی آنان سال ها بعد، یعنی از سال ۱۸۹۰ م. زیر نظر میرزا نورالله و عالی جناب جیمز گارلند James Garland، ابتدا در تهران و بعد در اصفهان (در جلفا و جوپاره) آغاز گردید. به غیر از مدرسه سفارت انگلیس (که مخصوص فرزندان انگلیسی های شاغل در ایران بود)، تنها مدارس انگلیسی در تهران (برای پسران و دختران) به کوشش «میسوینری کلیسا برای یهودیان» تأسیس شد. تا سال ۱۸۹۶ م.، هنگامی که وظائف و امور «میسوینری کلیسا برای یهودیان» تماماً و رسماً در وظائف «کلیسای اسقفی انگلستان» در ایران ادغام شد، این مدارس به کار خود ادامه داد، در حالی که مدارس که در اصفهان بود نهایتاً در سال ۱۹۲۸ م. اکثراً به علت سیاست های غیر مساعد دولت ایران تعطیل گردید.^{۱۱۲}

هیئت های میسوینری مسیحی (که نفوذ تدریجی آنها در ایران بیشتر در طی نیمه دوم قرن نوزدهم شکل گرفت) به غیر از ارائه آموزش و پرورش مدرن، کانال ارتباطی مهمی را تشکیل می دادند که از طریق آن ایرانیان - ابتدا اکثراً مسیحیان - ولی سپس مسلمانان نیز می توانستند خود را با دیدگاه ها و گرایش های سایر فرهنگ ها و گروه های زبانی داخل و خارج از ایران آشنا سازند. هرچند هیئت های اصلی که در ایران فعالیت می کردند آمریکایی، فرانسوی و انگلیسی بودند، تعداد دیگری از جمله هیئت میسوینری آلمانی (زیر نظر کلیسای لوتران آلمان Lutheran Church of Germany)، هیئت سوئدی (زیر نظر میسوینری دوستان سوئد Mission

Friends of Sweden) و هیئت روسی (زیر نظر کلیسای کاتولیک یونانی روسیه)^{۱۱۳} نیز در ایران فعال بودند. این هیئت‌ها در زمینه آموزش و پرورش فعالیت بسیار کمی داشتند، ولی فعالیت‌های تبلیغی آن‌ها در داخل مملکت رقابتی که از قبل بین هیئت‌های مذهبی متعدّد وجود داشت تشدید نمود.

فعالیت‌های سازمان‌های فرهنگی خارجی

آلیانس فرانسه *Alliance Française*

آلیانس فرانسه «انجمن ملی ترویج زبان فرانسه در مستعمرات و خارج» بود که در سال ۱۸۸۳ م. با هدف روشن ترویج زبان و فرهنگ فرانسه در خارج، در مستعمرات فرانسه و سایر کشورها تأسیس گردید و هیئت مدیره آن در پاریس با عضویت شخصیت‌های برجسته‌ای چون، فردیناند دولسپس Ferdinand de Lesseps (رجل سیاسی و طراح کانال سوئز)، لوئی پاستور Louis Pasteur (شیمی‌دان و زیست‌شناس)، ارنست رنان Ernest Renan (نویسنده) و ژول ورن Jules Verne (رمان نویس) در تاریخ ۱۰ مارچ ۱۸۸۴ م. برگزیده شد.^{۱۱۴}

این انجمن تصمیم گرفت اهداف خود را، تا حدّی با حمایت از مدارسی که قبلاً در آن‌ها فرانسه تدریس می‌شد، و بیشتر با گشایش مدارس فرانسوی جدید در خارج دنبال کند. آلیانس فرانسه به زودی توسعه جهانی خود را آغاز کرد (۱۸۸۴ م.) و اولین شهر اروپایی که از آن استقبال نمود بارسلونا بود که از آنجا این انجمن در سراسر اسپانیا و بقیه اروپا گسترش یافت. هم‌چنین این انجمن در سال ۱۸۸۴ م. فعالیت‌های خود را در سنگال، جزیره موریس و مکزیک آغاز نمود. در سال ۱۸۸۹ م. وارد آسیا شد و هندوستان را به عنوان اولین کشور آسیایی برای فعالیت فرهنگی‌اش انتخاب کرد.^{۱۱۵} در سال ۱۸۸۹ م. آلیانس فرانسه اولین شعبه‌های خود را در ایران، یکی در تهران و دیگری در شیراز، گشود. درحالی‌که روابط ایران و فرانسه فراز و نشیب خود را، معمولاً تحت تأثیر توازن قدرت در اروپا، طی می‌کرد، نفوذ فرهنگ فرانسه در ایران همیشه قوی باقی ماند.^{۱۱۶} کمیسیون ایرانی آلیانس

فرانسه در سال‌های ۹۰-۱۸۸۹م. تشکیل شد و مأمورین متنفذ و عالی‌رتبه ایرانی را مانند کامران میرزا (نایب‌السلطنه)، میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان (نخست‌وزیر)، میرزا علی‌خان امین‌الدوله (سیاستمدار اصلاح‌طلب) و جعفرقلی‌خان نیرالملک (مدیر دارالفنون تهران) را در کنار سفیر فرانسه، دکتر فوریه Dr Feuvrier که به عنوان مدیرانجمن انتخاب شده بود، جزء اعضای خود داشت.^{۱۱۷}

آلیانس فرانسه فعالیت‌های خود را در ایران با اقدامات هدفمندی برای گسترش آموزش فرانسه آغاز کرد و اولین مدرسه خود را در تهران در سال ۱۸۹۰م. با پنج دانش‌آموز افتتاح نمود.^{۱۱۸} اما کمبود شدید بودجه، عدم مدیریت مؤثر و بیم و بدبینی ناصرالدین‌شاه در باره مؤسسات آزادی‌خواه غربی (مخصوصاً نهادهای مربوط به انقلاب فرانسه) و نیز رقابت و دسیسه‌های اروپاییان علیه منافع فرانسه در ایران، فرایند تأسیس مدارس آلیانس فرانسه را در ایران کند نمود. تنها در سال ۱۸۹۹م. بود که تحت حکمرانی شاه جدید و با تعیین مدیر جدیدی این سازمان فرهنگی در ایران شروع به شکوفایی نمود. ثبت نام دانش‌آموزان در این مدارس (هنوز فقط در تهران) با ۸۵ دانش‌آموز در سال ۱۸۹۹م. آغاز شد و به ۱۳۰ نفر در سال ۱۹۰۴م. و به ۲۱۵ نفر در سال ۱۹۱۰م. بالغ گردید که اکثریت دانش‌آموزان مسلمان بودند. مدرسه آلیانس فرانسه در تهران موادّ درسی شش ساله مدارس ابتدایی فرانسه را که به غیر از زبان فرانسه شامل انگلیسی، ریاضیات، جغرافی، فیزیک و شیمی بود تدریس می‌کرد.^{۱۱۹}

علاوه بر مدرسه‌ای در تهران، آلیانس فرانسه مدرسی در رشت (سال ۱۸۹۷م.)، بروجرد (۱۹۰۱م.)، تبریز (۱۹۰۲م.) و شیراز (تاریخ آن مشخص نیست) تأسیس نمود. هم‌چنین این انجمن کمک هزینه مالی و منابع آموزشی به مدارس که در ایران زبان فرانسه تدریس می‌کردند، اعمّ از خارجی (مانند مدارس لازاریست) یا محلی (مانند مدارس رشدیّه و لقمانیه در تبریز) ارائه می‌داد.^{۱۲۰}

فعالیت‌های فرهنگی آلیانس فرانسه نیز با روشی شبیه هیئت میسیونری فرانسوی یا فعالیت‌های فراماسون، در خدمت منافع سیاسی و اقتصادی فرانسه بود و تبدیل به وسیله‌ای برای ترویج این منافع گردید.^{۱۲۱}

آلیانس (اتحاد) جهانی یهود *Alliance Israelite Universelle*

«آلیانس (اتحاد) جهانی یهود (AIU)» اولین سازمان جهانی یهودی بود که در سال ۱۸۶۰م. با هدف دفاع از یهودیان در سراسر جهان، مبارزه برای حقوق مذهبی، اجتماعی و سیاسی آن‌ها در مناطقی که مورد آزار و سرکوبی یا تبعیض قرار می‌گرفتند و ترویج انتشاراتی که این هدف را دنبال می‌کرد، در پاریس بنیان‌گذاری شده. از اینرو مسائل مربوط به مخالفت با یهود و همبستگی یهودیان اساساً جزء برنامه کارش بود.^{۱۲۲} این بنیاد بر اساس ایدئولوژی آزادی، به این نتیجه رسیده بود که یهودیان، بخصوص آنان که در جوامع عقب افتاده زندگانی می‌کردند، فقط در صورتی می‌توانستند با دست‌یافتن به آزادی از پیشرفت‌های عصر بهره‌مند گردند، که دستخوش تغییر و تحول شده حیات جدید یابند. این درک و توجه بود که فعالیت‌های آموزشی «آلیانس (اتحاد) جهانی یهود» را تشدید بخشید و آن را موفق ساخت تا شبکه وسیعی از مدارس در خاورمیانه و شمال آفریقا تأسیس نماید.^{۱۲۳} هر چند که این بنیاد برای کمک به توسعه نفوذ فرهنگ فرانسه در جهان تأسیس نشده بود، اما امتیازی که برای آموزش زبان فرانسه قائل می‌شد و شوق و اشتیاقی که به غربی شدن داشت (که در این مورد منظور بیشتر فرانسوی‌مآب شدن بود) آن را به نحو اجتناب‌ناپذیری به همگرایی با اهداف سیاست خارجی فرانسه سوق داد. نتیجه عملی این واقعیت، بنیاد «آلیانس (اتحاد) جهانی یهود» را در خارج به عمد یا غفلت، در خدمت منافع فرانسه قرار داد.^{۱۲۴}

«آلیانس (اتحاد) جهانی یهود (AIU)» اولین مدرسه خود را در سال ۱۸۶۲م. در تتوان Tetouan مراکش باز کرد و دو سال بعد مدرسی در دمشق و بغداد گشود.^{۱۲۵} از طریق مدرسه بغداد بود که یهودیان همدان و تهران با اداره مرکزی این اتحادیه در پاریس تماس گرفتند. اما تلاش‌های این نهاد جهت تأسیس چنین مدرسی در ایران در طی سال‌های بعد مؤثر واقع نشد.^{۱۲۶} سرانجام ضمن اولین دیدار ناصرالدین‌شاه از اروپا فرصتی برای پیشرفت در این زمینه پیش آمد. در ۱۲ جولای ۱۸۷۳م.، اعضای کمیته مرکزی «آلیانس (اتحاد) جهانی یهود» به ریاست آدلف کرمیو Adolphe Cremieux با ناصرالدین‌شاه در پاریس ملاقات نمودند و این

ملاقات منجر به امضای توافقی گردید که بر طبق آن شاه رضایت خود را برای گشودن مدارس نهاد «آلیانس (اتحاد) جهانی یهود» در تهران اعلام داشت.^{۱۲۷} علیرغم تأیید رسمی همایونی، بیست و پنج سال طول کشید تا اولین مدرسه مربوط به این اتحادیه در تهران افتتاح شود. ظاهراً دلیل اصلی این تأخیر پیش‌شرطی بود که این بنیاد برای جلب حمایت‌های مالی و اقتصادی جامعه یهودی ایران گذارده بود. از آنجا که این جوامع مجبور بودند با بودجه محدودی سر کنند موافقت ایشان با چنین شرایطی غیرممکن به نظر می‌رسید.^{۱۲۸} البته احساسات ضد یهود و مخالفت با تأسیس مدارس یهودی نیز کاملاً نقشی در این میان داشت.

سرانجام در سال ۱۸۹۸ م. این اتحادیه موفق به گشایش اولین مدرسه در ایران شد که مدرسه پسرانه‌ای در تهران با مدیریت جوزف کازه Joseph Cazès بود. این مدرسه می‌بایست نیازهای آموزشی یک جامعه یهودی ۶۰۰۰ نفره را برآورد. تعداد دانش‌آموزان آن در اولین سال ۳۵۰ نفر بود. در طی سال دانش‌آموزان دیگری نیز در آن ثبت نام نمودند به طوری که مدرسه در پایان سال ۴۲۱ دانش‌آموز داشت. مظفرالدین شاه ۲۰۰ تومان به مدرسه اهدا نمود و میرزا محسن‌خان مشیرالدوله که برای صد نفر از دانش‌آموزان مدرسه صحبت کرد ۵۰۰ تومان دیگر اهدا نمود.^{۱۲۹}

در سال ۱۸۹۹ م. این بنیاد یک مدرسه دخترانه و کلاس‌های شبانه برای بزرگسالان دایر نمود. تا سال تحصیلی ۶-۱۹۰۵ م. تعداد دانش‌آموزان در مدارس پسرانه و دخترانه به ترتیب ۷۵۰ و ۴۰۰ نفر بود و تا سال تحصیلی ۱۴-۱۹۱۳ م. این رقم ۴۵۵ و ۱۹۰ بود که دانش‌آموزان مسلمان از خانواده‌های ثروتمند را نیز شامل می‌شد. شهریه رسماً بایستی پرداخت می‌شد، ولی اکثریت از پرداخت آن معاف بودند و دانش‌آموزان فقیر و یتیم از تغذیه رایگان نیز استفاده می‌نمودند.^{۱۳۰}

بنیاد «آلیانس (اتحاد) جهانی یهود» سوای تهران مدارس در شهرهای دیگر نیز باز کرد: در همدان (در سال ۱۹۰۰ م. با ۳۵۰ دانش‌آموز پسر و ۲۵۰ دختر که در سال ۱۹۰۵ م. به ۶۰۰ پسر و ۳۰۰ دختر افزایش یافت)، اصفهان (در سال ۱۹۰۱ م. با ۲۲۰ دانش‌آموز پسر و ۷۵ دختر که بعد از سه سال، به ترتیب به ۴۰۰ و ۲۷۰ نفر افزایش یافت)، شیراز (در سال ۱۹۰۳ م. با ۶۰۰ دانش‌آموز، شامل ۱۵۰ دختر یهودی و غیر یهودی)، سنندج (در سال ۱۹۰۳ م.) و کرمانشاه (در سال

۱۹۰۴م. با حدود ۲۵۰ دانش‌آموز پسر و ۱۵۰ دختر). هم‌چنین این بنیاد به تأسیس مدارس نوین برای جوامع یهودی در توپسرکان و نهاوند (سال ۱۹۰۶م.)، کاشان (۱۹۱۱م.) و گلپایگان (۱۹۱۴م.) کمک نمود.^{۱۳۱}

این بنیاد شاهد بزرگ‌ترین رقابت‌ها از ناحیه همکاران خود در هیئت‌های میسیونری بود، زیرا این هیئت‌ها شرایط بهتری برای دانش‌آموزان و خانواده‌هایشان، بخصوص مستمندان، ارائه می‌دادند. با این حال و علیرغم انتقاد جامعه محلی یهودی،^{۱۳۲} این بنیاد از منافع یهودیان ایران دفاع نمود و سهم قابل ملاحظه‌ای در جلوگیری از شرکت عده بیشتری از یهودیان در مدارس میسیونری مسیحیان داشت. گذشته از این، آموزش نوینی را که به دانش‌آموزان یهودی، بخصوص در زمینه زبان‌های خارجی، ارائه می‌داد راه‌گشای تجارت، امور اداری و بازرگانی شد و هم‌چنین ارتباط با سایر جوامع یهودی در خارج از ایران، بخصوص در اروپا را میسر ساخت. این امر بنوبه خود موجب گردید تا یهودیان در سایر کشورها علاقه بیشتری به سرنوشت برادران خود در ایران و رسیدگی به امور آنان نشان دهند. تا آنجایی که به دختران مربوط می‌شد، آموزشی که دختران در مدارس بنیاد می‌دیدند موفقشان می‌نمود که پس از سطح ابتدایی به تحصیلات خود ادامه دهند.^{۱۳۳}

چنانچه که در بالا اشاره شد، به غیر از هیئت‌های مذهبی آمریکایی، فرانسوی و انگلیسی، سایر میسیونرهای مسیحی نیز در ایران در زمینه آموزشی فعالیت داشتند، ولی این نوع فعالیت‌های آن‌ها بی‌ثمر باقی ماند. مثلاً میسیونرهای روسی در سال ۱۸۸۶م. مدارس در ارومیه تأسیس نمودند ولی با همان مشکلاتی روبرو شدند که در مدارس تبریز داشتند: یعنی ایرانیانی که با فرهنگ و آداب روسی آشنا نبودند علاقه‌ای به ثبت نام فرزندانشان در این مدارس نشان نمی‌دادند.^{۱۳۴} هم‌چنین با توجه به سوابق درگیری‌های تاریخی بین دو کشور، ایرانیان حالتی کاملاً خصومت‌آمیز نسبت به روس‌ها داشتند. این مشکلات به همراه این واقعیت که تمامی ادبیات خارجی که در ایران ترجمه شده بود از زبان فرانسه بود، موجب شد که میسیونرهای روسی در ازای تدریس زبان روسی، مدارس فرانسوی را از نظر مالی حمایت کنند و بدین ترتیب زبان روسی در مواد درسی این مدارس گنجانده شد.^{۱۳۵}

تا آنجایی که به مدارس خارجی غیرمذهبی مربوط می‌شد، کشورهای دیگر نیز سعی کردند وارد حوزه آموزش و پرورش در ایران شوند، ولی در مقایسه با مدارس آمریکایی، انگلیسی و فرانسوی فقط توانستند رد پای خفیفی از خود به جای گذارند. با وجود این بعضی از مدارس خارجی جدید توانستند در زمینه‌های خاص آموزشی درجات بالایی احراز نمایند. مثلاً اولین مدرسه آلمانی در تهران در ماه می ۱۹۰۷ م. با توافق فرهنگی بین امپراطوری آلمان و ایران تأسیس شد. دولت ایران ۸۰ درصد بودجه ۱۵۰۰۰ تومانی مدرسه را تأمین نمود، در حالی که آلمان فقط ۲۰ درصد آن را پرداخت. از آغاز، دانش‌آموزان کلاس اول ۹ ساعت در هفته آلمانی می‌خواندند. مدرسه با آزمایشگاه‌ها و تسهیلات ورزشی خوبی مجهز بود و شهرت مطلوبی کسب نمود. میزان ثبت نام به طور پیوسته افزایش یافت و این مدرسه بیشتر در ارائه کادر متخصصین فنی کمک نمود.^{۱۳۶}

فعالیت مدارس خارجی در ایران در سال‌های ۳-۱۹۰۲ م. بواسطه سیاست‌گذاری‌های دولت متوقف گردید، ولی بسیاری از مدارس بعد از مدت کوتاهی بار دیگر فعالیت خود را از سر گرفتند.^{۱۳۷} چنین به نظر می‌رسد که تنها آموزش و مدارس نوین نبود که برای کشور ایران به نحو روزافزونی از ضروریات محسوب می‌شد، به زودی زمینه‌های دیگری نیز به وجود آمد که رقابت‌های اروپاییان را به خود جلب نمود.

فعالیت‌های اقلیت‌های مذهبی بومی

شدت یافتن فعالیت آموزشی میسیونرها در ایران که منجر به تأسیس تعداد زیادی مدرسه گردید در بین رهبری اقلیت‌های مختلف مذهبی ایران نگرانی‌های بوجود آورد و عاملی برای رها کردن مدارس شبیه مکتب‌خانه‌ها و ایجاد مدارس نوین شد.^{۱۳۸} از مهم‌ترین این اقلیت‌ها آرامنه و آسوریان بودند. هیئت‌های مذهبی آمریکایی و فرانسوی مدارس در بین گروه‌های مسیحی که آن‌ها را مراجعین طبیعی خود می‌دانستند افتتاح نمودند. بسیاری از مسیحیان ایرانی که مدارس مدرنی برای خود نداشتند با آگاهی از فوائد آموزش نوین برای خود و فرزندانشان، ترجیح دادند

فرزندان خود را به مدارس میسیونرهای مذهبی بفرستند. این مسئله موجب نگرانی زیادی در بین رهبران و فعالان مذهبی و ملی گردید که دریافتند تنها راه جلوگیری از خروج وسیع کودکان از جوامع خود و تحصیل در مدارس میسیونرهای مذهبی (که خطر دوری ایشان از مذهب اصلی و حتی از دست دادن هویت ملی داشت) این بود که خود مدارس نوینی تأسیس نمایند.

ارامنه

در بین اقلیت‌های مختلف مذهبی ایران، ارامنه در ارائه آموزش نوین به سبک غربی به جامعه خود پیش‌گام بودند. مدارس سنتی ارامنه که اصولاً امور مذهبی را آموزش می‌داد و آمادگی داشت تا کودکان را در جهت کشیش شدن تربیت نماید، از دهه ۱۶۳۰ م. دایر بود. اما حرکت به سوی افتتاح مدارس غیرمذهبی به سبک غربی تا حدی راهی برای رویارویی با مدارس میسیونرهای مذهبی خارجی بود که برای جامعه ارمنی تهدیدی به شمار می‌رفت، چه که بسیاری از کودکان ارمنی به شاخه‌های دیگر مسیحیت که گروه‌های مذهبی ترویج می‌کردند می‌گرویدند.^{۱۳۹} این حرکت تا حدودی نیز بر اثر نگرانی کلیسا و ملیت‌گرایان ارمنی در مورد خطر اختلاط فرهنگی ارامنه با دیگر اقلیت‌های مذهبی و قومی بود که در محله‌های آن‌ها در کنارشان می‌زیستند.^{۱۴۰}

مراکز اصلی ارامنه در آذربایجان در تبریز، خوی و سلماس قرار داشت و در خارج از آن استان مراکز ارمنیان در اصفهان (جلفای جدید)، تهران و همدان بود. ارامنه نخست در سال ۱۸۵۴ م. سعی نمودند مدرسه نوینی در تبریز دایر نمایند،^{۱۴۱} ولی کوششی جدی‌تر از سوی کلیسای ارامنه برای تأسیس مدارس نوین در سال ۱۸۷۵ م. آغاز شد.

به جای درس پایه‌ای که در مدارس سنتی ارامنه تدریس می‌شد و شامل سوادآموزی، تعلیمات دینی و زبان ارمنی بود، درس مدرسه نوین عبارت بود از فارسی، زبان‌های خارجی (فرانسه و روسی)، جغرافی، ریاضیات، هم‌چنین دروسی به منظور حفظ هویت ارمنی دانش‌آموزان (مانند زبان ارمنی، تاریخ و اعتقادات

دینی). معلمین اکثراً از ارامنه بودند که از بین جوامع ارمنی در قفقاز (بخصوص تفلیس) و ارمنستان در قلمرو عثمانی استخدام می‌شدند. معلمین و مدیران مدارس و معاونین آن‌ها فارغ‌التحصیل کالج گیورگیان در اچمیادزین Echmiadzin ارمنستان یا مؤسّسات مشابه بودند.

هزینه این مدارس تا حدّی از مالیاتی که برای این منظور توسط اسقف‌نشین جامعه ارمنی وضع شد تأمین می‌گردید. باز در اقدامی، که به نظر می‌رسد روال کار شاهان بعدی قاجار (و حکام ایالتی) گردید، مدارس ارامنه مانند بیشتر مدارس نوینی که در آن زمان در ایران تأسیس می‌شد، شهریه‌ای از ناصرالدین‌شاه و پس از او از مظفرالدین‌شاه دریافت می‌نمودند.^{۱۴۲} جامعه ارامنه تبریز در مجموع یک مدرسه ابتدایی و یک کودکستان در هر یک از دو ناحیه ارمنی نشین شهر (گالا و لیلاوا) داشت که دارای کتابخانه‌های مخصوص به خود بود. بعد مدرسه لیلاوا توسعه یافت و دارای نه کلاس شد و سپس یک کودکستان خصوصی در همان ناحیه به آن اضافه گردید. در سال ۱۹۰۹ م. یک مدرسه متوسطه به نام دبیرستان مرکزی ارامنه آذربایجان در تبریز تأسیس شد.^{۱۴۳}

پس از آن مدارس نوین ارمنی دیگری - اکثراً ابتدایی و نیز چند مدرسه متوسطه - در سایر نقاط که جوامع بزرگ ارامنه داشتند تأسیس گردید. اولین تلاش برای تأسیس یک مدرسه نوین ارمنی در اصفهان در سال ۱۸۴۳ م. به عمل آمد،^{۱۴۴} اما کوشش جدی‌تر در این زمینه در دهه ۱۸۷۰ م. صورت پذیرفت. مجموعاً سه مدرسه ابتدایی، یک کودکستان و یک مدرسه متوسطه تأسیس گردید که مدرسه متوسطه با همکاری گروه مدارس ارامنه گریگوری، شامل یک مدرسه ابتدایی و یک کودکستان با مجموعاً ۸۵۰ دانش‌آموز و هم‌چنین کتابخانه بود.^{۱۴۵} ارامنه پروتستان نیز در سال ۱۸۷۳ م. یک مدرسه مشترک ابتدایی که بیش از ۱۰۰ دانش‌آموز داشت با یک کلیسای کوچک در داخل مدرسه تأسیس نمودند. سومین مدرسه ابتدایی مدرسه دخترانه بود که به ارامنه کاتولیک تعلق داشت. این مدرسه ۵۰ دانش‌آموز دختر داشت.^{۱۴۶} علاوه بر این، یک زن ارمنی نیز کلاس‌های خصوصی داشت که در آن‌ها علاوه بر فارسی، قالیبافی و خیاطی نیز آموزش داده می‌شد.^{۱۴۷} جامعه ۱۵۰۰ نفری ارامنه تهران فقط یک مدرسه داشتند،^{۱۴۸} زیرا لااقل تا

حدی نیازهای آموزشی جامعه با مدارس نوین بسیاری که در پایتخت بود برآورده می‌شد. مدارس نوین توسط ارمنه در همدان نیز تأسیس گردید.^{۱۴۹}

هم‌چنین جامعهٔ ارمنی مدارس برای دختران تأسیس نمود که اولین آن در سال ۱۸۷۹ م. در تبریز با ۴۵ دانش‌آموز افتتاح شد.^{۱۵۰} بسیاری از انجمن‌ها و جوامع زنان ارمنی شدیداً به این فعالیت‌ها اشتغال داشتند. مثلاً «انجمن زنان ارمنی نیک‌اندیش تبریز» که در سال ۱۸۹۱ م. تأسیس شد، نه تنها به دانش‌آموزان بی‌بضاعت کمک مالی می‌داد، بلکه تأسیس مدارس بیشتر دخترانه در آن ناحیه را ترویج می‌نمود. انجمن‌های زنان مشابهی بعداً در اصفهان (۱۸۹۲ م.) و تبریز (۱۸۹۵ م.) تأسیس شد. تا سال‌های ۵-۱۹۰۴ م.، تعداد دانش‌آموزان در درون جامعهٔ ارمنی ۶۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شد.^{۱۵۱}

آسوریان و نسطوریان

آسوریان احتمالاً اولین اقلیت مذهبی بودند که از آموزش نوین در ایران برخوردار شدند. تقریباً همهٔ میسیونری‌های مسیحی که در کشور فعالیت داشتند (که با کلیسای پرستی‌ترین آمریکا در دههٔ ۱۸۳۰ م. آغاز شد) در شهرهایی چون ارومیه و سلماس و دهکده‌های اطراف آن که جمعیت آسوری فراوان داشت مدارس دایر نمودند. به زودی بعد از ورود اولین هیئت میسیونری به ارومیه، آسوریان نه تنها دارای یک مدرسه شدند، بلکه از داشتن چاپخانه (که کتاب و نشریات به زبان آن‌ها چاپ می‌کرد)، یک بیمارستان و حتی یک کالج دانشگاهی نیز برخوردار گردیدند. در این کالج از سال ۱۸۸۵ م. تا پایان جنگ جهانی اول، علوم، الهیات، فلسفه و پزشکی تدریس می‌شد.^{۱۵۲} این فعالیت شدید و فشرده از طرف میسیونرها، بخصوص با تأسیس مدارس و نشریاتی که بین آسوریان رواج یافت، به بیداری و خودآگاهی ملی مردمی که از زمان حملهٔ مغول دچار بی‌سوادی و ضعف و سستی بودند، نیز کمک نمود.^{۱۵۳}

اگرچه اکثر پیشرفتی که در زمینهٔ آموزش نوین در بین آسوریان حاصل شد نتیجهٔ فعالیت میسیونرهای غربی بود، آسوریان محلی نیز در این مورد سهمی داشتند. یکی

از آن‌ها مرادخان کنانیشو Moratkhan Knanishu بود که از دهه ۱۸۷۰ م. به مدت ۲۵ سال به امور آموزشی در بین مسیحیان نسطوری اشتغال داشت. این شخص در آنجا سه مدرسه تأسیس و اداره نمود و به پاس خدمات او در مقام یک مربی در سال ۱۸۹۲ م. ناصرالدین شاه به او لقب «ملت باشی» اعطاء کرد.^{۱۵۴}

زردشتیان

در نیمه قرن نوزدهم، وضع مادی نامطلوب جامعه زردشتی ایران، برادران مرفه آنان، پارسیان هند را برانگیخت که «انجمن بهبود شرایط زندگی زردشتیان» را تأسیس نمایند، این مؤسسه در ایران به «انجمن اکابر پارسیان» معروف شد. به همت این انجمن کمک‌های مالی به جامعه زردشتی ایران به صورتی سازمان یافته‌تر و مؤثرتر درآمد. در ماه مارچ ۱۸۵۴ م.، یکی از تجار پارسی هند به نام «مانکجی لیمجی هاتاریا Hataria Limji Maneckji» (که در ایران به «مانکجی صاحب» معروف شد) تصمیم گرفت برای امور شخصی خود، به ایران سفر کند. این انجمن با اطلاع از این سفر، مبلغی پول در اختیار او گذارد و از او خواست که آن را به جامعه زردشتیان یزد بدهد تا صرف تعمیر «دخمه» (یا برج خاموشان، جایی که زردشتیان مردگان خود را قرار می‌دادند) نمایند.^{۱۵۵} مانکجی اولین نماینده‌ای بود که این انجمن به ایران می‌فرستاد.^{۱۵۶}

مانکجی در مقام یک شهروند انگلیسی و به خاطر حسن رابطه‌ای که با مأمورین انگلیسی در هند داشت توانست نامه‌های رسمی برای مقامات کنسولی انگلیس در بوشهر، بغداد، استانبول و تهران بگیرد و در مواقع لزوم کمک ایشان را کسب نماید. او در سفر خود به ایران، در کشتی با میرزا حسین خان قزوینی (بعدها ملقب به مشیرالدوله) که از مأموریت خود به عنوان کنسول ایران در بمبئی باز می‌گشت آشنا و دوست شد. این روابط برای پیشرفت و بهبود مقاصد بعدی مانکجی در ایران بسیار مؤثر واقع گردید.^{۱۵۷}

مانکجی بعد از ورود به بوشهر در آوریل ۱۸۵۴ م.، ابتدا به یزد - بزرگ‌ترین جامعه زردشتی در ایران - و سپس به کرمان و بعد به تهران رفت و در آنجا برای

مدّت پنج سال و نیم اقامت گزید. وی با مردم متنفّد محلی طرح دوستی ریخت و پس از مطالعه مشکلات جامعه زردشتی با استفاده از آشنایی‌های جدید خود و پولی که از هند دریافت می‌کرد و نیز منابع مالی خود، به رسیدگی و رفع نیازهای زردشتیان پرداخت.^{۱۵۸} مانکجی به درستی تشخیص داد که مهم‌ترین عامل عقب‌افتادگی جامعه زردشتی ایران مشکل گسترده بی‌سوادی بود که به قول خودش: «در آن جامعه از هر صد نفر به سختی دو نفر حرفه و یا شغل مفیدی داشتند».^{۱۵۹}

تا قبل از ورود مانکجی هیچ‌گونه اقدامی در زمینه آموزش از طرف جامعه زردشتی به عمل نیامده بود، زیرا شرایط مشکل مادی آن‌ها را مجبور می‌ساخت که فرزندان خود را به جای مدرسه به کار بفرستند.^{۱۶۰} اما به زودی بعد از ورود او به ایران، وضع رو به تغییر گذاشت. تا سال ۱۸۵۷ م. - سه سال بعد از ورود او به ایران - دو مدرسه کوچک ابتدایی در کرمان و یزد دایر گردید و هنگامی که او در سال ۱۸۶۵ م. برای بار دوم به ایران آمد، یک مدرسه متوسطه با دو نوبت تدریس در روز در تهران تأسیس شده بود. علیرغم مخالفت‌های شدید از طرف مسلمانان، ناصرالدین شاه طی فرمانی «جزیه» [مالیات دینی اقلیت‌های مذهبی] را برای زردشتیان لغو نمود^{۱۶۱} و نیز ممنوعیت رسمی تأسیس مدارس زردشتی در سال ۱۸۷۰ م. منتفی گردید. تا سال ۱۸۸۲ م. این جامعه قادر شد تا با بهره‌مندی از مقررات جدید یک سیستم آموزشی مرکب از ۱۲ مدرسه شامل مدارس در روستاها و یک مدرسه شبانه روزی در تهران تأسیس نماید. مانکجی برای تدریس فارسی در این مدرسه، میرزا ابوالفضل گلپایگانی را که یک محقق و مبلغ بهائی بود استخدام نمود که در ضمن مقام منشی او را نیز داشت.^{۱۶۲} وی تعهد کرد نه فقط هزینه پنج سال تحصیل کودکان زردشتی را که پدر و مادرشان حاضر بودند آن‌ها را برای تحصیل به مدرسه تهران بفرستند بپردازد، بلکه حاضر شد معادل درآمدی که خانواده بر اثر کار نکردن کودکان از دست می‌داد به پدر و مادر آن‌ها پرداخت نماید. این مدارس با معلمین زردشتی پارسی تحصیل‌کرده از هند و نیز فارغ‌التحصیلان خود جامعه اداره می‌شد و آموزشی سکولار مبنی بر خواندن و نوشتن، حساب و هندسه، جغرافی و مطالعات دینی زردشتی ارائه می‌داد. بعدها

زبان انگلیسی نیز به موادّ درسی اضافه گردید.^{۱۶۳} موفقیت‌های آموزشی را که بیشتر بر اثر فعالیت‌های مانکجی و سایر نمایندگان «انجمن اکابر پارسیان» (مانند خسروخان صاحب و اردشیرجی ریپورتر) حاصل شد می‌توان در ارقام زیر مربوط به سال‌های ۵- ۱۹۳۴ م. ملاحظه نمود: از ۸۱۸ زردشتی که در تهران زندگی می‌کردند، ۲۱۱ مرد (از ۲۴۱ نفر)، ۵۴ زن (از ۱۷۰ نفر)، ۱۶۵ پسر (از ۲۳۱ نفر) و ۴۹ دختر (از ۱۷۶ نفر) با سواد بودند.^{۱۶۴}

یهودیان

قبل از آغاز فعالیت‌های آموزشی بنیاد «آلیانس (اتحاد) جهانی یهود (AIU)» در ایران، و پیش از تأسیس مدارس نوین در بین جوامع یهودی، کودکان در مکتب‌خانه یهودی یا «خانه ملا»^{۱۶۵} درس می‌خواندند که در اصل مساوی بود با «خدر» یهودی، یعنی یک مدرسه مذهبی یک کلاسه که معمولاً در کنیسه یا منزل خاخام^{۱۶۶} تشکیل می‌شد. در چنین مدرسی دانش‌آموزان روی زمین به شکل نیم دایره در مقابل معلم (که ملا، خاخام یا خلیفه خوانده می‌شد) می‌نشستند.^{۱۶۷} تنها هدف از تدریس در این مکتب‌خانه‌ها آموزش دین یهود به دانش‌آموزان بود، به این ترتیب دروس آن عبارت بود از: آموختن الفبای عبری- زبان تورات- به منظور آن که دانش‌آموزان بتوانند آیاتی از تورات و کتاب‌های دعا بخوانند و از بر نمایند، ترجمه تورات به فارسی یا فارسی یهودی (تفسیر)، احکام یهود (دینیم) و دعا‌های یهود (تفیلوت) و تاریخ عهد عتیق. هم‌چنین دروس فردی نیز وجود داشت مانند آماده کردن پسری برای خواندن تورات در مقابل حضار در کنیسه برای انجام تشریفات بار میتزوا Bar mitzvah. فارسی یا حتی ادبیات فارسی- یهودی از موادّ درسی نبود.^{۱۶۸}

مکتب‌خانه‌های یهودی از نظر خصوصیات اصلی، ولی نه از نظر محتوا، شبیه مکتب‌خانه‌های اسلامی بود. صرف‌نظر از محل تشکیل (که معمولاً در کنیسه یا مسجد یا خانه ملای یهودی یا ملای شیعه بود) و کیفیت کلاس (نشستن روی زمین به صورت نیم دایره در مقابل معلم)، مدارس یهودی و اسلامی از نظر موادّ درسی

(تماماً مذهبی)، روش آموزش (تکرار بلند آنچه دانش‌آموزان از معلم خود می‌شنیدند و از برکردن آن‌ها، بدون هیچ‌گونه بحث عقلانی، اصولاً به لحاظ آن که مآلی یهودی یا مسلمان قادر به هدایت چنین بحثی‌هایی نبود)، نحوهٔ تنبیه (معمولاً تنبیه بدنی) و دستمزد معلم (که اکثراً به وضع مالی خانوادهٔ دانش‌آموز بستگی داشت)، نیز با هم شبیه بود.^{۱۶۹}

مکتب‌خانه‌های یهودی، اعم از بزرگ یا کوچک، در همهٔ جوامع یهودی وجود داشت. اکثر دانش‌آموزان پسرانی بین ۴ تا ۱۳ ساله بودند، ولی در بعضی جوامع دختران نیز در مکتب حضور می‌یافتند. کلاس‌ها غیرمتجانس ولی با رعایت سن دانش‌آموزان بود.^{۱۷۰} از آنجایی که در ایران یشیوا (مرکز آموزش دینی یهود) وجود نداشت، برای دانش‌آموزان یهودی فارغ‌التحصیل مکتب‌خانه هیچ امکانی برای ادامه تحصیلات عالی در مطالعات دین یهود وجود نداشت. نزدیک‌ترین مرکز چنین آموزشی در بغداد بود.^{۱۷۱}

این وضع بعد از ظهور آموزش و پرورش نوین که توسط خارجی‌ان آغاز شد، رو به تغییر نهاد. اولین گروهی که آموزش جدید را در بین یهودیان ارائه داد هیئت‌های میسیونری مسیحی بودند. فعال‌ترین این گروه‌ها «میسونری کلیسا برای یهودیان (CMJ)» بود که اکثر فعالان آن مبلغین مسیحی آلمانی با پیشینهٔ یهودی بودند. اولین آن‌ها همان‌طور که اشاره گردید جوزف وولف بود. مدارسی که توسط این هیئت میسیونری (هم‌چنین سایر میسیونرهای مسیحی) در شهرهایی با جوامع بزرگ یهودی مانند اصفهان، تهران و همدان تأسیس شد فرزندان بسیاری از خانواده‌های یهودی را به خود جذب نمود، زیرا مواد درسی ارائه شده شامل فارسی و انگلیسی و دروس غیردینی و حتی زبان عبری بود و آموزش حرفه‌ای نیز برای دختران ارائه می‌گردید. دانش‌آموزان بی‌بضاعت سوای معافیت از پرداخت شهریه از تغذیه رایگان نیز بهره‌مند بودند و لباس و لوازم تحریر مجانی دریافت می‌داشتند. اغلب به والدین آنان نیز کمک مالی می‌شد. علاوه بر این، امکان ادامهٔ تحصیل در تهران یا خارج برای کسانی که در مدرسه ابتدایی شاگرد ممتاز بودند وجود داشت. حتی با این حال، تا پایان قرن نوزدهم از جامعهٔ پنجاه هزار نفری یهودی، تعدادی کمتر از ۵۰۰ دانش‌آموز یهودی در مدارس میسیونری تحصیل می‌کردند.^{۱۷۲}

این وضع بار دیگر با تأسیس مدارس توسط «آلیانس (اتحاد) جهانی یهود» تغییر کرد. در حالی که بعضی از خانواده‌های یهودی هم‌چنان فرزندان خود را به خاطر تنگدستی، یا فقط برای تحصیلات متوسطه به مدارس میسیونری می‌فرستادند، فرزندان خانواده‌هایی که خواهان آموزش مدرن بودند به مدارس «آلیانس (اتحاد) جهانی یهود» می‌رفتند. به این ترتیب مکتب‌خانه‌های یهودی به تدریج جای خود را به مدارس نوین داد و موادّ درسی و روش‌های آموزشی فرانسوی جایگزین دروس و روش‌های سنتی گردید. با کاستن آموزش دروس دینی، به تدریس موادی که دانش‌آموزان را برای یک زندگی مفید در جامعه غیر یهودی آماده می‌ساخت تأکید فراوان گردید. فرانسه زبان آموزشی بود، و موادّ درسی شبیه دروسی بود که در مدارس فرانسه تدریس می‌شد. با تقلیل تدریس فارسی و عبری طبعاً آگاهی جوانان یهودی از این زبان‌ها و فرهنگ‌ها کاستی می‌گرفت. این مسئله موجب مخالفت عناصر سنتی در بین یهودیان ایران گردید.

این وضع در سال ۱۹۲۱ م.، بخصوص با تأسیس سازمان‌های صهیونیست در ایران و سیاست‌گذاری‌های ملیت‌گرایانه رضاشاه تغییر کرد. در نتیجه در مدارس «آلیانس (اتحاد) جهانی یهود» تأکید بیشتری بر هر دو زبان شد، هرچند که به زبان فارسی بیشتر از عبری اهمیت داده می‌شد. شرایط جدید و نیز نارضایتی از سیاست‌گذاری‌های آموزشی «آلیانس (اتحاد) جهانی یهود» احتمالاً تا حدّی علت تأسیس مدارس نوینی مانند مدارس کورش در رشت (سال ۱۹۲۲ م.) و تهران (۱۹۳۱ م.) توسط جوامع یهودی محلی گردید.^{۱۷۳}

بهائیان

شرایط نامطلوب و محدودیت‌های شدیدی که بهائیان در ایران دچار آن بودند به همراه تعصب و نفوذ روحانیون شیعه و نیز نفرت و سوءظنّ ناصرالدین‌شاه نسبت به آن‌ها^{۱۷۴} زندگی را برای بهائیان در ایران فوق‌العاده مشکل نمود. کودکان بهائی اجازه حضور در مکتب‌خانه‌ها یا مدارس دیگر را نداشتند و به طور مداوم در معرض مزاحمت، لعن و طعن، آزار و اذیت و حمله از ناحیه غیربهائیان بودند. به این ترتیب

تنها راه بهائیان برای آموزش فرزندان خود آن بود که یا معلّم خصوصی استخدام کنند (که فقط عدّه کمی توانایی آن را داشتند) و یا اعضای خانواده و بستگان، عهده‌دار تعلیم کودکان شوند (که فقط در خانواده‌هایی که اعضای تحصیل‌کرده داشت امکان پذیر بود)، در عین حال اکثریت بزرگی بی‌سواد باقی می‌ماندند و قادر به یادگیری و بهره‌مندی از تعلیم و تربیت اجباری، اعتقاد دینی ایشان، نبودند.^{۱۷۵}

در یک چنین شرایط سخت و دشواری، بعضی از افراد یا جوامع محلی بهائی ابتکار عمل را خود در دست گرفتند. مثلاً بعضی از جوامع بهائی برای آموزش کودکان خود برای مدّتی طولانی اقدام به استخدام معلّمین خصوصی سیّار (که از محلی به محلّ دیگر می‌رفتند) نمودند. راه دیگر مبارزه با بی‌سوادی در بین بهائیان، اعزام جوانان بهائی تحصیل‌کرده از تهران و سایر شهرهای بزرگ به نقاط دورافتاده فاقد مدرسه بود. کلاس‌هایی که به این ترتیب تشکیل می‌شد به روی همه اعمّ از بهائی و غیربهائی باز بود.^{۱۷۶}

وجود این وضع نامطلوب و ظالمانه بود که عبدالبهاء - پس از آنکه رهبری و هدایت جامعه بهائی را بعد از بهاء‌الله در سال ۱۸۹۲ م. عهده‌دار گردید^{۱۷۷} - بر آن شد تا به جامعه بهائی توصیه نماید که مدارس بهائی و کلاس‌های دینی و اخلاقی بهائی برای اطفال (محفل درس اخلاق) تأسیس نمایند.^{۱۷۸} در آن زمان (پایان قرن نوزدهم) امکانات بیشتری وجود داشت که جامعه بهائی بتواند مدارس نیمه‌رسمی بهائی دایر نماید، زیرا شدّت سرکوب‌ها و قتل و کشتار بهائیان فروکش کرده بود. اکثر این مدارس بتدریج از طرف حکومت به رسمیت شناخته شد.^{۱۷۹}

انگیزه بسیاری از بهائیان اولیه برای تأسیس مدارس نوین در ایران از ایمانشان سرچشمه می‌گرفت که ریشه در تأکید بر تعلیم و تربیت در آیین‌شان و راهنمایی‌های عبدالبهاء در این زمینه داشت. یکی از پیشگامان آموزش و پرورش کودکان بهائی سیّد حسن هاشمی‌زاده (۱۹۵۷-۱۸۸۲ م.) بود که به «متوجه»^{۱۸۰} و «سیّد حسن معلّم» نیز شهرت داشت.^{۱۸۱} پس از آنکه در کودکی علاقه و استعداد و پشتکار زیادی در یادگیری الفبای فارسی و خواندن و نوشتن و انشاء از خود نشان داد، مادر و عموی او را نزد نعیم شاعر معروف، که او نیز در آن زمان به کار تعلیم و تربیت

کودکان بهائی اشتغال داشت^{۱۸۲} فرستادند تا عربی بیاموزد. نعیم که تحت تأثیر استعداد استثنایی حسن قرار گرفته بود آموزش او را مشروط بر آن نمود که حسن نیز سایر کودکان بهائی را در محله دروازه شاهزاده عبدالعظیم در تهران تعلیم دهد.^{۱۸۳} تعداد کودکان بهائی که نزد «متوجه» تعلیم می‌دیدند بتدریج افزایش یافت و در سال‌های ۸-۱۸۹۷ م. «محفصل درس اخلاق»^{۱۸۴} رسماً تأسیس شد.

ابتدا این کلاس‌ها در عصرهای پنجشنبه، هر بار در یک خانه تشکیل می‌شد، ولی به زودی وقت آن به صبح‌های جمعه تغییر داده شد و محل مشخصی برای هر کلاس تعیین گردید و بهائیان دیگری نیز برای آموزش کودکان به «متوجه» پیوستند.^{۱۸۵} چندی نگذشت که کلاس‌های بیشتری، ابتدا در نقاط مختلف تهران و سپس در سایر شهرها و نیز روستاها افتتاح شد، کتب درسی به چاپ رسید و کمیسیون‌های تربیتی و اداری تشکیل شد.^{۱۸۶} به این ترتیب این کلاس‌ها که در آن به کودکان بهائی آموزش عمومی اولیه و نیز تعلیم دینی داده می‌شد اولین ساختاری بود که قبل از توسعه بعدی مدارس بهائی، کودکان بهائی در چارچوب آن، آموزش و پرورش اولیه خود را فرا می‌گرفتند.^{۱۸۷}

چنین فعالیت‌های آموزشی بهائی مقدماتی و ماقبل مدرن در سایر نقاط ایران نیز شکل گرفت. مثلاً در اوایل دهه ۱۸۸۰ م. یک زن و شوهر بهائی - ملا علی جان و همسرش علویه خانم، از دهکده ماهفروزک مازندران - تصمیم گرفتند که تعلیم بهاءالله را به کودکان بهائی محل بیاموزند. آن‌ها دو مدرسه یکی پسرانه و دیگری دخترانه تأسیس نمودند. هم‌چنین مدارس بهائی در روستای سیسان در آذربایجان که اکثر اهالی آن بهائی بودند، و در روستای درغوک (نزدیک آباده) افتتاح گردید. مدارس مشابهی در شهرهایی که جمعیت بهائی داشت مانند قزوین و آباده نیز باز شد.^{۱۸۸} همه این مدارس اولیه بهائی سه ویژگی اصلی داشتند: اول اینکه آن‌ها اصولاً مکتب‌خانه‌های بهائی بودند، نه مدارس نوین؛ دوم آنکه همه این مدارس بر اثر ابتکارات شخصی افراد محلی به طور پراکنده شکل گرفت؛ و سوم اینکه این مدارس به رسمیت شناخته نشد. با رسیدن مظفرالدین‌شاه به سلطنت (در سال ۱۸۹۶ م.) و انتصاب فرد اصلاح‌طلبی چون امین‌الدوله به نخست‌وزیری (۱۸۹۷ م.)، اوضاع تغییر کرد.

اقلیت‌های مذهبی در ایران، مدت‌ها قبل از مردم شیعه مذهب این کشور از مواهب آموزش و مدارس نوین برخوردار شدند. یکی به این دلیل که هم‌مسلمانان آن‌ها در خارج از ایران در این زمینه به کمک برادران دینی خود آمدند. واقعیت دیگر آنکه علیرغم تمایل میسیونرهای مسیحی به فعالیت و تبلیغ در بین جمعیت مسلمان ایران، حکومت اجازه این فعالیت‌ها را نمی‌داد و وقتی هم که اجازه داده شد ارتباط‌ها محدود و کنترل شده بود. در نتیجه آسوریان، آرامنه و بعداً زردشتیان و نیز یهودیان از امکانات بیشتری برای تحصیلات نوین بهره‌مند گردیدند، حال آنکه اکثریت بزرگ مردم شیعه مذهب ایران تا پایان قرن نوزدهم از چنین شرایطی محروم بودند.

به دنبال تأسیس دارالفنون در سال ۱۸۵۱ م، چند مدرسه به طور متناوب در طی نیم قرن توسط دولت افتتاح شد و فرزندان بعضی از طبقات اشراف از آن برخوردار شدند، ولی تعداد آن‌ها نیز اندک بود. دولت هیچ علاقه‌ای به آموزش توده وسیعی از مردم نداشت زیرا از تأثیرات سیاسی آموزش و نفوذ عقاید نوین بر شهروندان که اکثراً شیعه بودند بیم داشت. در مقام مقایسه، اقلیت‌های مذهبی از نظر تعداد، کمتر و منزوی‌تر از آن بودند که بتوانند تهدیدی به شمار روند، و تأمین آموزش نوین برای آن‌ها تنها می‌توانست وجهه حکومت قاجار را در نظر هم‌مسلمانان این اقلیت‌ها در خارج و کشورهای غربی که حافظ منافع آن‌ها بودند بهبود بخشد. اما فعالیت‌های روزافزون سازمان‌های مذهبی و فرهنگی خارجی و نظام آموزشی مدارس نوین که به وسیله اقلیت‌های مذهبی مختلف محلی شکل می‌گرفت، همراه با بی‌توجهی حکومت در این زمینه، و نیاز و تقاضای فزاینده مردم مسلمان شیعه که خواستار آموزش نوین برای اطفالشان بودند، راه را برای ابتکارات فردی مسلمانان هموار ساخت.

تلاش‌های اولیه افراد مسلمان در جهت تأسیس مدارس عمومی و خصوصی

فعالیت محدود

بعد از تأسیس دو دارالفنون، هیچ‌گونه اقدام دیگری از سوی دولت در زمینه

تأسیس مدارس نوین در ایران به عمل نیامد. جز چند مدرسه‌ای که در بالا از آن نام رفت و منحصر به فرزندان طبقه اشراف و مأمورین عالی رتبه بود، دولت در این زمینه بسیار محدود عمل می‌کرد.^{۱۸۹} می‌توان گفت مخالفت «علما» و سایر عناصر سنت‌گرا با آموزش نوین و نیز هراس ناصرالدین‌شاه در مورد احتمال بازتاب‌های منفی که آموزش نوین ممکن بود بر شهروندان مسلمان و در نتیجه بر حکومت او داشته باشد، از علل بزرگی بود که هر فرد مسلمان را از مبادرت به تأسیس مدارس نوین در ایران باز می‌داشت.

یک استثناء در این مورد حاج میرزا حسن معروف به رشیدیّه (۱۹۴۳-۱۸۵۰ م.) بود که اولین مدرسه نوین ابتدایی را در تبریز در سال‌های ۸-۱۸۸۷ م. بنیان نهاد و این تنها مدرسه‌ای بود که در ایران توسط یک فرد مسلمان تأسیس شد. به طوری که فخرالدین رشیدیّه در شرح زندگی او می‌نویسد آنچه رشیدیّه را از دنبال کردن مطالعات مذهبی خود در حوزه علمیه نجف بازداشت خواندن مقاله‌ای در روزنامه / اختر بود که ضمن آن گزارش شده بود در حالی که در غرب فقط ده نفر از هر هزار نفر بی‌سواد هستند، در ایران فقط ده نفر از هر هزار نفر باسوادند، و روزنامه دلیل اصلی مشکل یادگیری را الفبای فارسی دانسته بود.^{۱۹۰} این مقاله تأثیر عمیقی بر او بجای گذاشت به طوری که تصمیم گرفت به جای مطالعات مذهبی به دنبال مطالعات نوین سکولار برود و مدارس ابتدایی برای توده‌های مردم تأسیس نماید.^{۱۹۱} در سال ۱۸۸۱ م. به بیروت رفت و مدت دو سال در مدرسه سنت جوزف که توسط ژرژوئیت‌های فرانسوی اداره می‌شد تحصیل کرد. سپس به استانبول و بعد به قاهره رفت تا نظام آموزشی مدارس رشیدیّه و اعدادیه را مطالعه کند. در سال ۱۸۸۴ م. اولین مدرسه ایرانی را برای مردم مسلمان ایروان تأسیس نمود و در این مدرسه الفبای صوتی را که خود اختراع کرده بود آموزش داد. با این ابتکار، او توانست خواندن و نوشتن را در ۶۰ ساعت به دانش‌آموزان بیاموزد.^{۱۹۲}

این مدرسه و الفبای جدید در نیل به هدف موقّق شد. در سال ۱۸۸۹ م. ناصرالدین‌شاه که از سفر سوم خود به اروپا از طریق قفقاز به ایران بازمی‌گشت، درباره رشیدیّه و مدرسه‌اش اطلاع یافت. رشیدیّه برای شاه که در این مورد کنجکاو شده بود بازدید از مدرسه ترتیب داد و با استفاده از این فرصت سعی نمود شاه را

قانع سازد که مدارس مشابهی در ایران تأسیس نماید. اما بعضی از درباریان و مشاورین شاه که وی را همراهی می‌کردند با گشودن مدارس نوین در ایران مخالف بودند و به شاه قبولاندند که هدف پنهانی رشدیه آن است که از طریق مدارس نوین، قوانین اروپایی را در ایران رواج دهد. این سخنان باعث شد که شاه نه تنها رشدیه را از آمدن به تهران باز دارد، بلکه به کنسولگری ایران در ایروان دستور دهد که مانع کار مدرسه رشدیه در آنجا شود. رشدیه مجبور شد آن محل را ترک کند و به زادگاه خود تبریز بازگردد.^{۱۹۳}

وی در سال‌های ۸-۱۸۸۷ م. یک مدرسه ابتدایی تأسیس نمود که در آن خود و چند نفر از بستگان تحصیل کرده‌اش به دانش آموزان خواندن و نوشتن می‌آموختند. این اقدام بسیار مورد استقبال مردم محل، روشنفکران و حامیان آموزش و پرورش نوین واقع شد، اما موجب برانگیختن تعصب «مکتب‌داران» که مدرسه رشدیه و محبوبیت روزافزون آن را تهدیدی برای منافع خود می‌دانستند گردید. با صدور فتوای تکفیر رشدیه از سوی رئیس السادات، یکی از علمای محل، اراذل و اوباش در مسجدهای که محل تشکیل مدرسه بود به معلمین و دانش‌آموزان حمله کردند و رشدیه مجبور شد به مشهد فرار کند.^{۱۹۴}

شش ماه بعد، پس از مرگ رئیس السادات، رشدیه به تبریز بازگشت و این بار مدرسه دیگری در بازار باز کرد. اما بار دیگر با همان روش، خود او و مدرسه‌اش مورد تهدید قرار گرفتند، مدرسه بسته شد و رشدیه بار دیگر به مشهد فرار کرد. وقایع مشابهی با فاصله چند ماه برای بار سوم، چهارم و پنجم اتفاق افتاد.^{۱۹۵}

قبل از آنکه برای بار ششم به تبریز بازگردد رشدیه سعی کرد مدرسه‌ای در مشهد تأسیس نماید، ولی مکتب‌داران آن شهر حتی مصمم‌تر و شرورتر از تبریزی‌ها، به رشدیه حمله کرده دست او را شکستند و مدرسه را غارت کردند.^{۱۹۶}

در بازگشت ششم خود به تبریز، مدرسه دیگری با نام خودش «رشدیه» باز کرد که این بار سه سال دوام آورد. تلاش‌های خستگی ناپذیر وی برای ترویج مدارس نوین، و مشاهده پیشرفت کودکانی که در این مدارس تحصیل می‌کردند حمایت مردم محلی را جلب کرد و تا حدی موفقیت او را تضمین نمود. رشدیه در این مدرسه از تخته سیاه استفاده می‌کرد، فارسی تدریس می‌نمود، روش‌های ساده‌ای

برای یاد دادن الفبا به کار می‌برد، علم بهداشت را آموزش می‌داد و تابلویی با نام مدرسه در بالای در ورودی ساختمان نصب نموده بود.^{۱۹۷} هم‌چنین برای بزرگسالان نیز کلاس (اکابر) دایر نمود که به آن‌ها خواندن و نوشتن را در دوره نسبتاً کوتاهی (۹۰ ساعت) می‌آموخت. این اقدام رشدیّه موجب شد که بیشتر مردم تبریز از او و آموزش نوین او حمایت نمایند و به این ترتیب برای اولین بار مکتب‌داران محلی در اقلیت قرار بگیرند. اما رشدیّه در فکر مقابله با دشمنان خود نبود، او می‌خواست آموزش نوین را ترویج دهد و برای این کار نیاز به معلّمین بیشتری داشت. لذا کلاس دیگری، این بار برای آموزش روش‌های آموزشی نوین به مکتب‌داران سنتی دایر نمود ولی برای مدّتی هیچکس جرأت ثبت نام در این کلاس را نیافت.^{۱۹۸}

مخالفان رشدیّه که هیچ راه دیگری برای توقّف فعالیت‌های آموزشی او نداشتند سعی در ترور او کردند، ولی گلوله فقط او را زخمی کرد. این عمل موجب شد که مردم از اجاره خانه به او برای تأسیس مدرسه جدید خودداری نمایند. با این حال رشدیّه از تلاش خود دست برنداشت و بعد از فروش قطعه زمینی که داشت و کسب اجازه از علمای نجف، به تعمیر مسجد شیخ‌الاسلام که مسجد ویرانه‌ای روبروی دارالفنون تبریز بود پرداخت و آن محلّ را که به صورت زباله‌دانی برای بازاریان و مردم محلّ درآمده بود تبدیل به مدرسه نمود. این هفتمین مدرسه او این بار مجهّز به میز و نیمکت و تخته سیاه و با قرار دادن زنگ تفریح در بین ساعات درس بود. این اقدامات همراه با اراده قوی و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر او حمایت قابل ملاحظه‌ای را اکثراً از ناحیه حامیان اصلاحات و آموزش و پرورش نوین به خود جلب نمود. به علاوه مظفرالدین میرزا، نایب‌السلطنه قاجار و حاکم آذربایجان، یک روز هنگام عبور از جلوی مدرسه از اینکه به جای مسجد ویرانه قبلی مدرسه‌ای در آنجا می‌دید متحیر شد و وقتی متوجّه سطح عالی و پیشرفته آموزش در آن مدرسه شد برحیرتش افزوده گشت. در نتیجه از رشدیّه کاملاً حمایت نمود و به او ردای افتخار (خلعت) بخشید.^{۱۹۹}

دارالفنون تبریز از این تحوّل استقبال کرد و حتّی موافقت نمود که سه معلّم (برای فارسی، فرانسه و حساب و هندسه) از کارمندان خود به این مدرسه بفرستد و همه هزینه آن‌ها را بپردازد تا برای چند روز در هفته به دانش‌آموزان مسلمان در

مدرسه رشدیّه درس بدهند. علاوه بر این، با چاپ کتاب درسی «وطن دیلی» (زبان وطنی) به ترکی در چاپخانه دارالفنون نیز به رشدیّه کمک نمود. ۲۰۰ ظاهراً آقا میرزا محمد ندیم‌باشی، مدیر دارالفنون، تأسیس یک مدرسه ابتدایی نوین را وسیله‌ای برای آماده نمودن دانش‌آموزان بیشتری برای ورود به دارالفنون محلی تبریز می‌دانست. این اقدام به بالا بردن سطح تحصیل در دانشکده صنعتی (دارالفنون) نیز کمک می‌نمود. میرزا حسن رشدیّه که خود در دارالفنون تبریز درس می‌داد هر یک از روزهای تدریس خود را بین دو مدرسه تقسیم نمود.

اما بار دیگر مخالفت با مدرسه رشدیّه باعث تعطیل آن گردید. ۲۰۱ مخالفین رشدیّه این بار نیز توانستند یکی از علمای شیعه را به کمک بگیرند که او در جلسه نظارت بر امتحانات نهایی مدرسه شرکت کرد و مدرسه را غیرشرعی خواند. وقتی از او سؤال شد بر چه اساسی چنین حکمی صادر نموده است، توضیح داد «نویاوگانی که به این آسانی و سرعت در باره مسائل پیچیده (مانند تفسیر و معنی نماز) بیاموزند بدیهی است بعداً از مذهب خود بر می‌گردند». ۲۰۲ گروهی از متعصبین مذهبی که از قبل آماده شده بودند برای اجرای فتوا شتافتند. رشدیّه توانست ترتیبی دهد که دانش‌آموزان جان سالم از محل بدربرند، ولی مدرسه ویران شد. سرانجام رشدیّه بعد از نه سال تلاش خستگی‌ناپذیر به این نتیجه رسید که باید ایران را ترک کند تا زمان مناسب‌تری برای تأسیس مدارس نوین توسط مسلمانان و برای مسلمانان فرا رسد. ۲۰۳ به این ترتیب، این اقدام خصوصی که پیشگام آموزش و پرورش نوین در ایران بود به طور موقت به پایان رسید، گرچه با به سلطنت رسیدن شاه جدید کوشش برای ایجاد مدارس با قدرت کامل از سر گرفته شد.

گشوده شدن درها: مظفرالدین شاه قاجار و ظهور مدارس بهائی در ایران

مقدمه: جنبش اصلاحات آموزشی در پایان قرن نوزدهم

به دنبال ترور ناصرالدین شاه در ۸ ژوئن ۱۸۹۶ م.، پسرش مظفرالدین میرزا ولیعهد برای تاجگذاری به عنوان مظفرالدین شاه از تبریز به تهران آمد. او مملکتی را با ناآرامی‌ها و نارضایتی‌های اجتماعی به ارث برد که اقتصاد آن در زیر بار سنگین وام‌های خارجی ضعیف و فلج گشته بود. مظفرالدین شاه برخلاف پدرش، فردی علیل و دارای شخصیتی ضعیف ولی قلبی مهربان بود. اوضاع ایران نیز در زمان سلطنت او با اوضاع زمان پدرش فرق داشت. دخالت و نفوذ خارجی‌ان در کشور و نیز نارضایتی‌های اجتماعی و سیاسی و نیاز به اصلاحات رو به افزایش بود. انتصاب فرد اصلاح‌طلبی چون میرزا علیخان امین‌الدوله به عنوان نخست‌وزیر در ماه اوت ۱۸۹۷ م. لاقلاً تاحدی تلاشی برای مقابله با این اوضاع به شمار می‌آید.

دوران تصدی امین‌الدوله (۸-۱۸۹۷ م.) نیز مانند دیگر نخست‌وزیران اصلاح‌طلب قبل از او، چون امیرکبیر و مشیرالدوله، کوتاه بود و علت آن را هم تاحدّ زیادی باید همان توطئه رقبا برای برکناری او دانست. او حتی نسبت به نخست‌وزیران قبلی قدرت کمتری داشت و از این رو موفقیت کمتری نیز حاصل نمود. تلاش‌های اصلاح‌طلبانه وی در زمینه قوانین، اداره امور مالی و آموزش و پرورش چنان مخالفتی در بین علما، درباریان و دیگر عناصر متنفذ محافظه‌کار برانگیخت که مظفرالدین شاه مجبور شد او را از کار برکنار سازد و میرزا علی

اصغرخان امین‌السلطان را به صدارت منصوب نماید.^۱ اما علیرغم دوران کوتاه تصدی امین‌الدوله در مقام نخست‌وزیری، او توانست در زمینه آموزش و پرورش، بخصوص آموزش ابتدایی، دست‌آوردهای مهمی حاصل کند.^۲ هرچند که او بانی جنبش اصلاحات آموزشی نبود، اما حمایتش از مدارس نوین ابتدایی جنبش اصلاحات را تقویت کرد و گسترش و دوام آن را ضمانت نمود. او را هم‌چنین نمی‌توان تنها پشتیبان آموزش و پرورش و ایجاد مدارس نوین در ایران دانست زیرا ندای اصلاحات از هر سو بلند شده بود و بسیاری خواستار ترویج آموزش و مدارس نوین در ایران بودند.

روشنفکران ایرانی از قبیل عبدالرحیم طالبوف تبریزی، میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله و سایرین از طرفداران باز شدن مدارس نوین در ایران بودند.^۳ به باور آنان نظام آموزشی سنتی مکتب‌خانه‌ها و مدارس قدیمی دیگر نمی‌توانست پاسخگوی نیازهای جهان نو باشد. افتتاح چند مدرسه نوین مانند دارالفنون تهران و تبریز^۴ گامی در مسیر درست به شمار می‌رفت، ولی برای ایجاد تغییرات لازم و پاسخ به نیازهای روزافزون کافی نبود.

در طی دهه ۱۸۹۰ م.، از ناحیه گروه غیرمنتظره‌ای، یعنی روحانیون شیعه حمایت تازه‌ای نیز برای ایجاد مدارس آغاز شد. در بین روحانیون برجسته چند فرد روشنفکر مانند شیخ هادی نجم‌آبادی و میرزا سید محمد طباطبایی از پیروان خود خواستند که از مدارس نوین پشتیبانی نمایند. در نیمه سال ۱۸۹۹ م.، طباطبایی حتی یک مدرسه نوین به نام «مدرسه اسلام» با مدیریت پسرش، میرزا سید محمد صادق طباطبایی که او نیز یک روحانی بود تأسیس نمود. این اقدام گامی با اهمیت و یکی از مهم‌ترین اقداماتی بود که از طرف مسلمانان ایران در جهت ظهور مدارس نوین برداشته شد. به دعوت محمد طباطبایی (پدر)، نخست‌وزیر و سایر مقامات منتقد، شاهزادگان و علمای اعلام در مراسم افتتاح مدرسه حضور یافتند و او برای آنان درباره مزایای آموزش و پرورش و گسترش آن، صحبت کرد:^۵

باید سعی کرد افراد ملت عالم شوند چه پس از آن که عموم ملت عالم شدند آن وقت حقوق ملی خود را می‌دانند، حقوق دولت را بر خود و ملت و حقوق ملت را

بر خود و دولت که آگاه شدند دیگر هرگز زیر بار ظلم و جور و استبداد نخواهند رفت. آن وقت کارها راجع به صاحبان کفایت و درایت خواهد شد. پس بر شما باد به اصلاح معارف و تأسیس و تکثیر مکاتب و احداث مدارس ابتداییه و علمیّه و صناعیّه و غیره.^۶

امین الدوله، رشدیّه و انجمن معارف

افتتاح «مدرسه اسلام» جزئی از تحوّل عظیم تری در جهت ظهور مدارس نوین توسط مسلمانان در ایران بود که پیشرو آن دوفرد لایق یعنی حاج میرزا حسن رشدیّه و میرزا علیخان امین الدوله بودند. امین الدوله پس از انتصابش به مقام نخست وزیری و کسب موافقت شاه، از رشدیّه دعوت نمود که در تهران، پایتخت کشور، مدرسه نوینی باز کند.^۷

همان گونه که در فصل قبل آمد، رشدیّه پس از شکست های پیاپی در تلاش های خود برای گشودن مدارس نوین ابتدایی، که اصولاً به خاطر مخالفت شدید روحانیون ضد اصلاحات بود، ایران را به قصد قفقاز و مصر ترک نمود. وی در قفقاز با دو دوست ایرانی آذری ملاقات نمود که هر دو از حامیان وفادار آموزش نوین بودند و او با آنها از قبل، زمانی که اولین مدرسه خود را در ایروان تأسیس نمود طرح دوستی ریخته بود. این دو نفر عبارت بودند از حاج زین العابدین تقی اف و حاج میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی.^۸ در همان احوال، وقتی میرزا علی خان امین الدوله که افکار اصلاح طلبانه داشت به عنوان حاکم آذربایجان منصوب گردید، رشدیّه را به تبریز فراخواند و از او خواست که مدرسه خود را در آنجا مجدداً باز کند. امین الدوله نه تنها ساختمان مجللی برای مدرسه در اختیار رشدیّه قرار داد، بلکه حمایت و حفاظت کامل خود و کمک های مالی را نیز تعهد نمود. مخالفان رشدیّه شایع نمودند که او بابی است و تنها هدف مدرسه اش تبلیغ مکتب بابی (که آن ها آن را بی دینی می شمردند) می باشد. ولی به زودی بر اثر حمایت بی دریغ امین الدوله از رشدیّه و مدرسه اش، صدای مخالفان خاموش شد.^۹

با دعوت رشدیّه به تهران، وی اداره مدرسه تبریز را به برادر بزرگتر خود سپرد و برای گشودن مدرسه نوینی عازم پایتخت گردید. مدرسه تبریز، محروم از کمک های

مالی امین‌الدوله و هدف مداوم تبلیغات ضد بابی، نهایتاً بسته شد.^{۱۰} اما این تلاش نتیجه مثبتی هم داشت. برخی از معلمینی که با تدریس در این مدرسه اصول اداره مدارس نوین را از رشدیّه آموخته بودند بعداً خود مدارس جدیدی در تبریز باز کردند که هر یک از آنها به نوبه خود سهمی در گسترش آموزش نوین در ایران داشت.^{۱۱} هنگامی که رشدیّه در ماه رمضان سال ۱۳۱۵ ه. ق. (اواخر ژانویه ۱۸۹۸ م.)^{۱۲} مدرسه ابتدایی خود را در تهران گشود، ۴۰۰ دانش‌آموز در مدرسه ثبت نام نمودند. پنجاه تن از ایشان از خانواده‌های بی‌بضاعت بودند که شهریه، ناهار و هزینه لباسشان را دولت پرداخت می‌کرد، در حالی که ۲۵۰ نفر از دانش‌آموزان از خانواده‌های طبقه مرفه و طبقه متوسط بودند. آن‌هایی که از خانواده‌های طبقه بالا بودند سه تومان ورودیه به اضافه هر ماه سه تومان بابت شهریه می‌پرداختند و آن‌هایی که از طبقه متوسط بودند از ۱۵ قران تا ۲ تومان بر حسب توانایی خود می‌پرداختند و بقیه دانش‌آموزان بکلی از پرداخت شهریه معاف بودند. هزینه ناهار هر سه ماه یک‌بار، از خانواده‌های طبقه مرفه و متوسط اخذ می‌شد و ناهار مجانی برای دیگران را نیز تأمین می‌نمود. هم‌چنین کسانی که تحصیلات خود را تمام می‌کردند و علاقمند به افتتاح مدارس نوین بودند مبلغ ۲۵ قران می‌پرداختند.^{۱۳}

جهت نظارت بر درآمد و هزینه‌های مدرسه، و به منظور تأسیس مدارس نوین دیگر، رشدیّه کمیسیونی مرکب از افراد مهم و متفکدی که به تأسیس مدارس و آموزش نوین علاقه نشان داده و از آن حمایت کرده بودند و یا فرزندانشان در مدرسه درس می‌خواندند تشکیل داد. عنوان اولیه این کمیسیون «انجمن امنای مدرسه رشدیّه و تأسیس مکاتب» بود، که به زودی به «انجمن معارف» معروف گردید. اعضای آن افراد سرشناسی بودند که چند تن از آنها خود بعدها بانی تأسیس مدارس نوینی شدند، مانند: جعفرقلی خان هدایت نیرالملک (وزیر علوم)، میرزا محمود خان مفتّح‌الملک (بنیان‌گذار مدرسه افتتاحیه)، میرزا محمود خان احتشام‌السلطنه (بنیان‌گذار مدرسه علمیه)، علی‌خان ناظم‌الدوله، مهدی خان ممتحن‌الدوله، میرزا یحیی دولت‌آبادی (بنیان‌گذار مدارس ادب و سادات)، میرزا کریم‌خان منتظم‌الدوله فیروزکوهی سردار مکرّم (بنیان‌گذار مدرسه خیریه) و علی‌خان

نظام العلماء (فارغ التحصیل دارالفنون پاریس).^{۱۴}

انجمن معارف مورد تأیید و حمایت امین الدوله قرار گرفت و در اولین جلسه آن در ماه مارس ۱۸۹۸ م. که نیرالملک نظامت جلسه را به عهده داشت، رشدیّه گزارشی از جزئیات خدمات قبلی خود و هم‌چنین برنامه‌هایی که برای توسعه مدارس نوین در سراسر مملکت در آینده داشت ارائه داد. انجمن در جلسه بعد یک سند ۲۰ ماده‌ای در باره جزئیات اهداف و فعالیت‌هایش تصویب نمود که شامل امور زیر بود: انتشار «روزنامه معارف»، بنیان‌گذاری کتابخانه ملی و اهدای کتاب به آن و تأسیس شرکت طبع کتاب برای چاپ کتاب‌های درسی مدارس.^{۱۵}

در جلسه دیگری تصمیم گرفته شد که جهت جمع‌آوری وجوهی که برای ایجاد مدارس جدید مورد نیاز بود یک گاردن پارتنی ترتیب دهند. تعدادی از اشخاص مهم برای کمک در ترتیب دادن و مشارکت در مهمانی جمع‌آوری اعانه دعوت شدند از جمله: امین الدوله، نیرالملک، حاج میرزا حسن رشدیّه، میرزا نصرالله خان نایینی مشیرالدوله (وزیر امور خارجه)، میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه، محمد باقرخان اعتمادالسلطنه (وزیر انتشارات و مطبوعات در اداره ترجمه)، حاج مهدی قلی‌خان مخیرالسلطنه، میرزا سید محمد طباطبایی (معروف به سنگلجی)، میرزا محمودخان مفتّح‌الملک، میرزا علی‌اکبر خان نظام‌الاطباء، حاج حسین آقا اصفهانی امین‌الضرب (تاجر مشهور و حامی اصلاحات)، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، میرزا سید حسین خان ناظم‌الحکما، میرزا کریم‌خان منتظم‌الدوله، میرزا اسماعیل خان (فرمانده تویخانه)، سردار فیروز (رئیس تسلیحات)، شیخ مهدی کاشانی (معروف به مظفری، بنیان‌گذار مدرسه مظفری) و دکتر عنایت‌الله.^{۱۶}

به علاوه به دستور امین‌الدوله انجمن معارف کتابچه‌ای تهیه نمود که به اعیان، شاهزادگان و تجّار تهران ارائه می‌شد تا مبلغی را که مایل بودند اهداء نمایند در آن درج نمایند. این کتابچه ابتدا به شاه تقدیم شد که ۲۰۰۰ تومان تعهد نمود، سپس به امین‌الدوله ارائه شد که ۱۲۰۰۰ تومان تقبل کرد و به همین ترتیب به دیگر وزراء، تجّار و سایر مردمی که موقعیت مالی خوبی داشتند ارائه گردید.^{۱۷} از این طریق انجمن معارف توانست بودجه کافی برای تأسیس چندین مدرسه عمومی در تهران فراهم سازد.^{۱۸} سایر ایرانیان ثروتمند و طرفدار اصلاحات به زودی به حمایت از این

اقدام رشديه و انجمن معارف پرداختند.^{۱۹} دولت ايران نيز که از زمان تأسيس دارالفنون فقط تعداد کمی مدرسه نوين تأسيس نموده بود به آنها تاسی جست و با حمايت از اين طرح، بعداً حتی موافقت کرد که به مدارس جديد از نظر مالی تاحدی کمک نماید.^{۲۰}

امين الدوله در تاريخ ۱۵ محرم سال ۱۳۱۶ ه. ق. (مطابق با ۵ ژوئن ۱۸۹۸ م.) استعفا داد. در طول مدت کوتاه نخست وزيريش که کمتر از دو سال بود، ۱۷ مدرسه نوين بنیان گذاری شد - که ۱۱ مدرسه در تهران و ۶ مدرسه در ساير شهرهای بزرگ مانند رشت، مشهد، تبريز و بوشهر^{۲۱} بود و در طی دوران بين سال های ۱۸۹۷ و ۱۹۰۷ م. ۴۹ مدرسه جديد گشوده شد.^{۲۲} همه این مدارس توسط افراد خصوصی تأسيس شد و تأمین هزینه های مالی و اداره آنها با بخش خصوصی بود و بر خلاف مدارسى که به خارجیان و یا اقلیت های مذهبی تعلق داشت، این مدارس عموماً در خدمت مردم مسلمان قرار داشت.^{۲۳}

جو تازه حمايت از آموزش و مدارس نوين به زودی منجر به افزايش تعداد روزنامه ها و نيز خوانندگان آنها شد. قبل از مظفرالدین شاه، روزنامه های معدودی که در ايران چاپ می شد رسمی بود. به غير از آن، سه روزنامه فارسی اصلی در خارج از ايران چاپ می شد که عبارت بودند از/ختر(در استانبول)، حکمت (در قاهره) و *قانون* (در لندن). اما پس از رسيدن مظفرالدین شاه به سلطنت، روزنامه های بیشتری به چاپ رسيد مانند *تربيت* (در تهران)، *الحديد و عدالت* (در تبريز)، *حبل المتين* (در کلکته) و *پرورش* (در قاهره). به نظر می رسد که مفهوم تجدد و بخصوص آموزش و پرورش نوين، با میهن پرستی، ملیت گرایی و اشتیاق به عدالت، آزادی خواهی و مخالفت با استبداد، که در پایان قرن نوزدهم سراسر ايران را در بر گرفته بود مترادف شده و یا جزئی از این حرکت به شمار می آمد.

همه این تحولات خشم بعضی از بخش های سنت گرای اجتماع بخصوص روحانیون را برانگیخت. روحانیون محافظه کاری مانند شيخ فضل الله نوری مخالف مدارس نوين بودند و کسانی را که از تأسيس این مدارس حمايت می کردند بدعت گذار و بابی می شمردند که هدفشان از باز کردن این مدارس بابی کردن کودکان است.^{۲۴} این دسته از روحانیون امین السلطان را که جانشین امین الدوله بود

(حدّ اقل در آن زمان و در این جنبه از امور) با خود هم‌پیمان یافتند. امین‌السلطان معتقد بود که رشدیّه مسبب اصلی تحریکات علیه او و مقامش می‌باشد^{۲۵} و به این ترتیب دشمنی او با انجمن معارف به همراه رقابت‌هایی که در بین بعضی از اعضای آن وجود داشت،^{۲۶} فعالیت‌های این انجمن را محدود نمود و تا حدودی آن را از تحرک باز داشت. اما این دشمنی نتوانست فعالیت‌های آن را به کلی متوقف سازد، زیرا این انجمن نه تنها مورد حمایت قوی افراد اصلاح‌طلب برجسته ورده‌های بالای جامعه از جمله علمای اعلام بود، بلکه تعداد فزاینده‌ای از مردم طبقات پایین جامعه نیز از آن پشتیبانی می‌کردند، چه که مدارس جدید به روی همه باز بود و به طبقه اشراف منحصر نمی‌شد. در حقیقت این حمایت وسیع و گسترده بود که انجمن معارف را قادر ساخت که نه فقط مدارس ابتدایی، بلکه مدارس متوسطه نیز تأسیس نماید.^{۲۷}

امین‌السلطان که سیاستمدار زیرکی بود دریافت که مخالفت با «انجمن معارف» به نفع او نیست. بنابراین تصمیم گرفت که با ایجاد یک «شورای عالی معارف» که شأن و مقام برتری به آن داده شد و با دعوت تعدادی از اعضای «انجمن معارف» به عضویت آن، به تدریج «شورای عالی معارف» را جایگزین «انجمن معارف» نماید.^{۲۸} اما این اقدامات نمی‌توانست موجب توقف فعالیت‌های رشدیّه و انجمن معارف گردد، زیرا اینک گروه‌های دیگری نیز شروع به مشارکت در آن و تأسیس مدارس نوین نموده بودند.^{۲۹}

شواهد نشان می‌دهد که ایجاد «انجمن معارف» در سال ۱۸۹۷ م. و حمایت آن از آموزش و مدارس نوین، در آماده نمودن زمینه برای گشایش تعداد بیشتری مدارس نوین مؤثر بود. در واقع پس از تأسیس این انجمن بود که به زودی مدارس نوین زیادی به همّت ایرانیان مسلمان و غیرمسلمان و نیز سازمان‌های خارجی باز شد.

مدارس دخترانه

ایجاد مدارس نوین، چه آن‌ها که از پیش توسط خارجیان باز شده بود و چه آن‌ها که بعداً توسط ایرانیان و دولت ایران و مسلمانان ایرانی تأسیس گردید، شور و

هیجانی در اجتماع ایجاد کرد و افکار سنتی را در مقابل اندیشه‌های نوین قرار داد. در زمانی که تصوّر خارج شدن دختر از خانه برای اکثر مردم ایران غیرعادی و غیرقابل قبول بود، مسئله آموزش و تحصیل آن‌ها باور نکردنی و حیرت‌انگیز می‌نمود. اما بسیاری از روشنفکران با الهام از غرب و تجارب موفق مدارس اروپایی در ایران، شروع به حمایت از آموزش و تعلیم دختران نمودند و آن را لازم شمرده حتی عاملی اساسی برای رشد و شکوفایی مملکت دانستند.^{۳۰} بنابراین کسانی که با تحصیل دختران مخالف بودند و کسانی که از آن حمایت می‌کردند به این موضوع از دیدگاه‌های مختلف نگرستند و بر سر این مسئله نیز مانند اصلاحات در سایر زمینه‌ها به دو موضع متضاد گرایش پیدا کردند. در سال ۴-۱۹۰۳ م، طوبی رشدیه مدرسه دخترانه «پرورش» را در تهران تأسیس کرد که فقط چهار روز دوام آورد و با مخالفت شدید و صدور فتوایی که این مدرسه «برخلاف اصول شیعه اسلام است» تعطیل گردید.^{۳۱} سه سال بعد، در سال‌های ۷-۱۹۰۶ م. بی‌بی‌خانم وزیراف اسدآبادی یک مدرسه خصوصی در تهران به نام «مدرسه دخترانه ملی دوشیزگان» (یا با نام کوتاه «دوشیزگان») تأسیس کرد. این مدرسه با چنان مقاومت خشم‌آلودی مواجه شد که بعضی مردم حتی تصمیم گرفتند ساختمان مدرسه را خراب کنند. با توجه به این اوضاع، وزارت معارف به او توصیه نمود که مدرسه را ببندد.^{۳۲}

تا آغاز انقلاب مشروطیت (در دسامبر ۱۹۰۵ م.)، مدارس دخترانه در تهران صرفاً مدارس خارجی بود و تا پایان سلطنت مظفرالدین‌شاه (۷ ژانویه ۱۹۰۷ م.)، به غیر از ۵ مدرسه آمریکایی و فرانسوی و ۱۴ مدرسه خصوصی، هنوز فقط ۳ مدرسه دخترانه دولتی در پایتخت وجود داشت.^{۳۳} در سال ۱۹۰۸ م. مدرسه دخترانه «ناموس» باز شد و کارش ادامه یافت به خاطر آنکه محل تشکیل آن در یک خانه شخصی بود. تنها بعد از کودتای ۱۹۰۹ م.، و شکست مخالفان مشروطیت بود که افتتاح مدارس دخترانه عمومی امکان‌پذیر گردید.

«مدرسه تأییدیه دوشیزگان وطن» دومین مدرسه دخترانه‌ای بود که در اوایل سال ۱۹۱۱ م. توسط یک خانم ایرانی بهائی، منیره ایادی، تأسیس گردید.^{۳۴} بعد از آن در می ۱۹۱۱ م. یک مدرسه دخترانه بهائی به نام «مدرسه تربیت بنات» باز شد. تأسیس این مدارس را می‌توان از نخستین نشانه‌های اهمیتی که در آیین بهائی به

حقوق و آموزش زنان داده شد و نقشی که جامعه بهائی ایران در این زمینه ایفاء کرد دانست.

مظفرالدین شاه و فشار برای تأسیس مدارس نوین

با آنکه جنبش اصلاحات آموزشی از درون جامعه و با پشتیبانی بسیاری از مردم اصلاح طلب و متنفذ شکل گرفت، حمایت مظفرالدین شاه بود که این جنبش را تقویت کرد و به آن تحرک بخشید. ظاهراً امین الدوله شاه را قانع ساخته بود که حمایت از جنبش اصلاحات به نفع خود او است، زیرا در واقع تنها راهی که می توانست افکار و احساسات تجدیدطلبانه، و آرمان های ملی را از بلند پروازی های سیاسی منصرف نماید، درگیر نمودن و هدایت آن ها به سوی اصلاحات آموزشی بود.^{۳۵} مظفرالدین شاه، یا بر اثر این استدلال و یا به لحاظ اینکه خود به لزوم گسترش مدارس نوین باور داشت، از تأسیس این مدارس در ایران پشتیبانی نمود.^{۳۶} نیاز به آموزش و مدارس نوین و نظریاتی در باره مقررات، ساختار و برنامه های آن ها و مسائلی از این قبیل تقریباً در همه روزنامه ها و شب نامه های آن زمان، و نیز در جلساتی که برای ترویج و پیشبرد مشروطیت تشکیل می شد مورد بحث قرار می گرفت.^{۳۷} هم چنین توجه به آموزش و پرورش بخشی از جنبش اصلاح طلبانه ای بود که قبلاً توسط دستگاه سلطنت و اعضاء و وابستگان سلسله قاجار- مانند عباس میرزا، قائم مقام دوم، امیرکبیر و مشیرالدوله - مطرح و از سوی روشنفکرانی مانند ملکم خان، طالبوف و بسیاری دیگر ترویج شده بود.

قبلاً اشاره شد که فشار برای اصلاحات آموزشی فقط از دستگاه های بالای مملکت نبود بلکه از ناحیه طبقات پایین جامعه نیز احساس می شد. هزینه معلمین خصوصی بیش از شهریه مدارس مدرن و کیفیت تدریس خصوصی در سطح بسیار پایین تری بود، سوای آن که آموزش خصوصی پاسخ نیازهای دوران جدید را نمی داد. این مسائل باعث شد که خانواده های بیشتری فرزندان خود را به مدارس نوین بفرستند. تقاضای روزافزون برای گشایش چنین مدرسی، آن را تبدیل به کسبی سودمند هم نموده بود.^{۳۸}

با افزایش تعداد مدارس - ابتدایی، متوسطه و حرفه‌ای - کمبود معلمان و مربیان واجد شرایط احساس می‌گردد و نیاز به کادر آموزشی تعلیم‌دیده بیشتر می‌شد.^{۳۹} در عین حال، نفوذ و دخالت سیاسی و اقتصادی قدرت‌های اروپایی، بخصوص بریتانیا و روسیه، در اعمال فشار برای توسعه آموزش نوین در ایران سهمی داشت. سفارتخانه‌های خارجی، هیئت‌های مذهبی و کنسولگری‌ها، هم‌چنین شرکت‌ها و مؤسسات بازرگانی خارجی نیاز روزافزونی به ایرانیان تحصیل‌کرده داشتند که تعدادشان کم بود.

به این ترتیب از نیمه قرن نوزدهم به بعد، تقاضا برای اصلاحات آموزشی از هر طرف شنیده می‌شد و نیاز به افرادی که دارای تحصیلات نوین بوده یکی دوزبان خارجی بدانند در حال افزایش بود. به تدریج داشتن تحصیلات نوین وسیله‌ای برای پیشرفت‌های اجتماعی و اقتصادی شمرده شد و این عامل کافی بود که تعداد روزافزونی از خانواده‌هایی که از طبقه اعیان و اشراف نبودند، سعی کنند با توسل به هر وسیله‌ای فرزندان‌شان را به تحصیل در مدارس نوین موفق سازند. تحصیلات نوین نوعی سرمایه‌گذاری برای زندگی بهتر به شمار می‌آمد.

اقلیت‌های مذهبی ایران که مدارس سنتی خود را داشتند نیز همین احساس را نسبت به آموزش نوین پیدا کرده بودند. آن‌ها با کمک جامعه محلی و نیز هم‌دینان خود در خارج، موادّ درسی تازه‌ای در مدارسشان ارائه نمودند، ولی به زودی خود را در رقابت شدید با مدارس که توسط خارجیان، اعم از سازمان‌های مذهبی و فرهنگی مختلف تأسیس شده بود، یافتند. در این میان جامعه بهائی مستثنی بود و وضع متفاوتی داشت. این جامعه هرگز به رسمیت شناخته نشد و از ابتدای تاریخ خود در نیمه قرن نوزدهم، یا از سوی حکومت و یا روحانیونی که مردم عوام را تحریک می‌کردند و یا از جانب هر دو تحت آزار و اذیت بود. برای بهائیان باز کردن مدارس نوین تنها به خاطر پیشرفت اجتماعی و یا وسیله درآمد بهتر نبود، بلکه این اقدام وظیفه دینی آن‌ها نیز به شمار می‌رفت.

اولین مدارس نوین بهائی در ایران و دلایل تأسیس آن

اولین مدرسه نوین بهائی در ایران «مدرسه تربیت بنین»^{۴۰} (مدرسه تربیت پسران) بود که در سال ۱۸۹۹ م. در تهران افتتاح شد و به دنبال آن در طی ۳۵ سال بعد، دهها مدرسه نوین بهائی در دیگر شهرها و روستاهایی که دارای جوامع بزرگ بهائی بودند تأسیس گردید.

در مورد تاریخ دقیق افتتاح مدارس نوین بهائی منابع مختلف تاریخ‌های متفاوتی را ارائه می‌دهند و اطلاعات دقیقی در دست نیست. فاضل مازندرانی، عبدالحمید اشراق خاوری، علی‌اکبر فروتن، فرج‌الله بخشایش، محمدعلی فیضی و علی‌اصغر حکمت همه اظهار می‌دارند که مدرسه بهائی «تربیت بنین» در سال تحصیلی ۱۹۰۰-۱۸۹۹ م. باز شد. ولی وحید رأفتی بر این باور است که این مدرسه دو سال قبل از آن تاریخ، در سال ۸-۱۸۹۷ م. افتتاح گردید و در سال ۱۹۰۰-۱۸۹۹ م. از طرف دولت به رسمیت شناخته شد. از سوی دیگر، آواره سال تأسیس این مدرسه را ۱۹۰۳ م. می‌داند، سالی که محمدعلی فیضی معتقد است مدرسه از طرف دولت به رسمیت شناخته شد.^{۴۱}

اظهار نظرهای گوناگون در باره تاریخ افتتاح مدارس بهائی بدین سبب است که افراد مختلف به مراحل متفاوتی از شکل‌گیری و تأسیس مدرسه تربیت اشاره می‌کنند و آن را تاریخ صحیح افتتاح مدرسه می‌دانند. به این ترتیب، رأفتی با اشاره به سال ۸-۱۸۹۷ م. احتمالاً بنیان‌گذاری مدرسه تربیت را به زمان تأسیس مکتب‌خانه کوچکی که در آن میرزا بابا معلم نیریزی تدریس می‌کرد نسبت می‌دهد. کسان دیگری که اظهار داشته‌اند مدرسه تربیت در سال ۱۹۰۰-۱۸۹۹ م. تأسیس شد، احتمالاً به سالی که مکتب‌خانه زیر نظر آصف‌الحکما به مدرسه کامل تبدیل گشت اشاره می‌کنند. آنان که افتتاح مدرسه را حتی دیرتر (سال ۱۹۰۳ م.) می‌دانند ممکن است زمانی را که مدرسه در محل دیگری در شمال شهر مستقر شد در نظر دارند. هم‌چنین در آن سال بود که مدرسه از طرف دولت (یعنی وزارت معارف) به رسمیت شناخته شد.^{۴۲}

در مورد تاریخ تأسیس سایر مدارس بهائی نیز وضع مشابهی وجود دارد. مثلاً در

حالی که وحید رأفتی برطبق گفته اشراق خاوری مدعی است که دو مدرسه بهائی در همدان (تأیید برای پسران و موهبت برای دختران) در سال ۱۹۰۹ م. افتتاح شد، بر طبق نظر یکی از دانش‌آموزان مدرسه، واثقی سال ۱۸-۱۹۱۷ م. را سال صحیح افتتاح آن‌ها می‌داند.^{۴۳} باز در اینجا این تفاوت می‌تواند نتیجه توجه به مراحل مختلف شکل‌گیری مدرسه (مثلاً قبل یا بعد از شناسایی رسمی یا نقل مکان مدرسه به محل‌های مختلف) باشد، گرچه نارسایی حافظه افراد را نیز نباید از نظر دور داشت.

بزودی پس از تأسیس مدرسه «تربیت بنین»، مدارس بهائی دیگری در شهرها، مراکز استان‌ها و روستاهایی که ساکنین بهائی آن زیاد بودند افتتاح شد (به پیوست ۱ مراجعه شود). با به رسمیت شناختن مدارس بهائی، هر مدرسه موادّ درسی را که توسط وزارت معارف تعیین شده بود پذیرفت و با تصویب «قانون اساسی فرهنگ» (۱ نوامبر ۱۹۱۱ م.)^{۴۴} که برنامه مدارس نوین را در ایران مشخص می‌نمود، این قانون از طرف همه مدارس بهائی مورد پذیرش و پیروی قرار گرفت.^{۴۵} اما علاوه بر موادّ درسی که توسط وزارت معارف تعیین شده بود، این مدارس موضوع‌های دیگری را نیز تدریس می‌کردند (به فصل سوم و پیوست ۱ مراجعه شود) که به دانش‌آموزان اطلاعات بیشتر و مهارت‌های مفیدی می‌بخشید.

فعالیت آموزشی بهائیان، که نقش مهمی بر جامعه بهائی ایران و نیز پیشرفت آموزش نوین در ایران داشت، با فعالیت مشابهی از ناحیه سایر عناصر غیر مسلمان محلی و خارجی هم‌زمان گردید. اما در ایران شیعه دادن اجازه برای تأسیس مدارس به اقلیت‌های مذهبی شناخته شده (مسیحیان، یهودیان و زردشتیان) و هیئت‌های میسیونری مسیحی مختلف (عمدتاً هیئت‌های آمریکایی، فرانسوی و انگلیسی) و سازمان‌های فرهنگی سکولار (مانند آلیانس فرانسه و آلیانس اتحاد) جهانی یهود)، با دادن چنین اجازه‌ای به بهائیان کاملاً فوق داشت. باید توجه داشت که مسیحیان و یهودیان به عنوان «اهل کتاب» و زردشتیان «اهل ذمه» شناخته شده و تحت حمایت قانون بودند. اما بهائیان «مرتد» به شمار می‌آمدند، از حمایت قانون محروم، قتلشان مجاز (مهدور الدم) و فاقد هرگونه حقی (مسلوب الحقوق) بودند. اموالشان نیز مباح بود (منهوب المال) و در نتیجه در معرض غارت

و چپاول قرار داشتند.^{۴۶} سؤال اینجا است که چرا مظفرالدین شاه و حکومتش چنین تصمیم سخاوتمندانه‌ای در مورد بهائیان، که مورد نفرت و دشمنی بودند، اتخاذ نمودند و خطر خشم و دشمنی علما و محافظه‌کاران جامعه را پذیرفتند؟ نباید فراموش نمود که در زمان قاجار علمای شیعه در ایران صاحب قدرت و مقام و نفوذ فراوانی بودند. حاج سیاح محلاتی^{۴۷} موقعیت روحانیون شیعه در ایران و نگرش آن‌ها نسبت به بابیان و بهائیان و نحوه استفاده شاه و حکومتش از این نگرش را چنین توصیف می‌کند:

در هیچ مملکتی یک قسمت مردم به این درجه آزاد مطلق و فعال مایشاء و یک قسمت به این درجه محبوس مطلق و بنده و اسیر نیستند. ابداً هیچ پادشاه بزرگ روس و آلمان و انگلیس و دول بزرگ عالم... به قدر شاه و وزیر و امیر و فراشباشی و داروغه و کدخدا و سید و ملا و روضه خوان و... در ایران، آزاد از هر تکلیف و مختار در هر کار و ایمن از هر مؤاخذه نیست. این علماء یک شمشیر تکفیر و یک تیر تفسیق و تلعین [نسبت فسق دادن و لعنت کردن] دارند که از هر کس که مرادشان بر نیاید یا دلشان بخواهد مال و جان و آبروی او را تلف می‌کنند. حلال و حرام و بهشت و جهنم و پاکی و ناپاکی و مرجوسی [پلیدی و زشتکاری] و ملعونی بسته به لب و قلم ایشان است. خود را مالک دنیا و آخرت، و شاه و وزیر را و امیر و حاکم را مأمور اجرای دلخواه خود می‌دانند و در دلخواه به حدی قناعت ندارند... هر کس را گفتند بایی است دچار هزاران [تهمت] خیانت، و حتی قتل گردید. بسیار مآلها از کسانی توقع داشتند که بر نیامد، بدون هراس بیچاره را به تهمت بایی بودن نابود کردند... شاه اگر خواست کسی یا دودمانی را نابود کند این اسم^{۴۸} را به سر آن‌ها گذاشت. حکام در ولایات بدین وسیله دخل‌ها کردند و آدم‌ها کشتند و خانواده‌ها برچیدند. تهمت بس بود. تحقیق و استنطاق و شاهد و دلیل در کار نبود...^{۴۹}

به این نکته باید کاملاً توجه شود که هرگز هیچ‌گونه اجازه کتبی، به صورت فرمان شاه یا تصمیم دولت که به جامعه بهائی اجازه دهد که به طور جمعی مدارس باز کنند صادر نشده است، بلکه این اجازه فقط به افرادی بهائی که برای تأسیس مدارس درخواست می‌کردند داده شد، بدون اینکه دین ایشان در مدارک رسمی

ذکر گردد. در واقع در سوابق مربوط به وزارت آموزش و پرورش ایران و آرشیو حداقل بعضی از مدارس بهائی مربوط به اوایل قرن بیستم به بعد، مدارکی وجود دارد که نمایانگر اجازه رسمی به تعدادی افراد بهائی در سراسر ایران برای تأسیس مدرسه است، بدون اینکه آن‌ها را به عنوان بهائی مشخص نموده باشد.^{۵۰}

اما این بدان معنا نیست که شاه، وزراء یا دولتیان از هویت دینی و گرایش‌های آن افراد و معلمان آن و چگونگی تأسیس مدارس آگاه نبودند. در واقع بنیانگذاران، مدیران و معلمان آن مدارس تقریباً همه بهائی بودند و غیرممکن بود که بتوان هویت دینی ایشان را از بسیاری از دانش‌آموزان غیربهائی آن مدارس، خانواده‌های آن‌ها و از چشم بازرسان وزارت معارف پنهان نگاه داشت. اما فرق بود بین زمانی که بهائیان کودکان خود را در مدارس سنتی آموزش می‌دادند تا هنگامی که مدارس نوینی باز کردند که بیشتر دانش‌آموزان آن از خانواده‌های مسلمان شیعه و نیز سایر اقلیت‌های مذهبی (اکثراً یهودیان و زردشتیان) بودند. به علاوه، آیین بهائی به بهائیان اجازه فریبکاری یا «تقیه» را نمی‌دهد و هویت خود و مدارسشان می‌بایستی برای بسیاری روشن بوده باشد. به این ترتیب این سؤال هم‌چنان بر جای خود باقی است که چرا دولت اجازه باز کردن مدرسه به بهائیان داد؟ از مجموع منابع دست اول و دست دوم که در دست است چند دلیل احتمالی که به زمان تأسیس مدارس، شخص شاه و افکار و نظریات او مربوط می‌گردد قابل ملاحظه است.

اولین و محتمل‌ترین دلیل ممکن است به فرایند اصلاحات و بخصوص اصلاحات آموزشی و هم‌چنین به حمایت خود مظفرالدین‌شاه از اصلاحات مرتبط باشد. شاه زبان فرانسه می‌دانست و با افکار و عقاید غربی و موادی که در مدارس غرب تدریس می‌شد آشنایی داشت، هم‌چنین از پیشرفت‌های علمی و صنعتی غرب آگاه بود و می‌خواست برخی از آن‌ها را در ایران ارائه دهد.^{۵۱} برای مدتی، و بخصوص بعد از اولین سفر ناصرالدین‌شاه به اروپا (۱۸۷۳ م.)، ایران گام‌های بزرگ‌تری به سوی اروپایی شدن برداشت. در مقایسه با سال‌های قبل از آن، تغییراتی که در آخرین ربع قرن نوزدهم در ایران دیده می‌شود کاملاً نمایان است. ایگناتیف Ignatiev (۱۸۵۳-۱۹۰۲ م.)، یکی از مأمورین وزارت امور خارجه روسیه

که در بین سال‌های ۸۳-۱۸۷۹م. در ایران خدمت می‌کرد و این کشور را به خوبی می‌شناخت در سال ۱۸۸۳م. می‌نویسد «تهران روز به روز بیشتر شبیه شهرهای اروپایی می‌شود. همه چیز را می‌توان از مغازه‌های اروپایی خرید و هتل و تاکسی می‌توان یافت و حتی گروه نوازندگانی هستند که هر روز قبل از غروب [در باغ ملی] موسیقی اروپایی می‌نوازند».^{۵۲} قبول فعالیت‌های مؤسّسات و نهادهای اروپایی نیز مطمئناً جزئی از این فرایند اروپایی شدن یا غربی شدن و تجدد بود.

مظفرالدین‌شاه از یک سو با نیاز و تقاضای روزافزون برای آموزش نوین روبرو بود، و از سوی دیگر نیاز به تربیت کادر تعلیم دیده‌ای داشت که بتواند اصلاحات را اجرا کند. کاملاً ممکن است وی اجازه گشودن مدارس بهائی را یکی از عوامل پاسخگویی به این نیازها دانسته باشد. مگر نه این است که اجازه مشابهی به سایر اقلیت‌های مذهبی (مسیحیان، زردشتیان و یهودیان) و حتی بعضی هیئت‌های مذهبی و فرهنگی غیرمسلمان اعطاء شده بود. به علاوه مدرسه پسرانه تربیت دو سال بعد از آنکه دایر بود و کار می‌کرد به رسمیت شناخته شد - یعنی وقت زیادی بود تا موازین آموزشی آن ارزیابی شود و احتمالاً تأسیس مدارس بهائی دیگری که بتوانند از نمونه مدرسه تربیت پیروی نمایند توجیه گردد. مدیر این مدرسه، عزیزالله مصباح، شهرت خوبی به خصوص به عنوان متخصص در زبان و ادبیات فارسی، عربی و فرانسه داشت^{۵۳} که خود عاملی قوی برای به رسمیت شناختن مدرسه به شمار می‌رفت.

تحولات دیگری که در زمینه آموزش و پرورش پیش آمد در جهت گسترش مدارس نوین در ایران بود و مدارس بهائی و سایر مدارس نوین با این تحولات کاملاً هم‌آهنگی داشتند. مثلاً بعد از سال ۱۹۰۶م.، وزارت معارف مسئولیت تأسیس مدارس ابتدایی نوین را در سراسر مملکت به عهده گرفت. هم‌چنین شروع به نظارت بر مدارس سنتی (مکتب‌خانه‌ها و مدارس علمیه) نموده آن‌ها را به اصلاح موادّ درسی خود در جهت مدارس نوین تشویق می‌کرد. به این ترتیب دولت به تدریج شروع به کنترل آموزش و پرورش نموده ارجحیت را کاملاً به آموزش نوین می‌داد - فرایندی که دو دهه بعد در زمان سلطنت پهلوی اول به اوج خود رسید. دوّم آنکه ممکن است مظفرالدین‌شاه با توجه به وضع وخیم مالی ایران و

هزینه‌های زیاد دربار، تصور می‌کرد با اجازه باز کردن مدرسه تربیت می‌توانست از کمک مالی جامعه بهائی یا نوع دیگری کمک بهره‌مند شود.^{۵۴} در واقع پرداخت پول و اهدای هدایا و انجام کارهایی در مقابل خدمات ارائه شده در ایران در زمان قاجار پدیده‌ای کاملاً متداول بود. این رسم از رأس مملکت شروع می‌شد، به این ترتیب که شاهان قاجار از اشخاص ثروتمند (که مثلاً خواهان تصدی حکومت یک محل بودند) و یا خارجیان (از قبیل دارندگان امتیازات و شرکت‌هایی که در ایران کار می‌کردند) پول و هدایایی دریافت می‌نمودند و این رسم به نحو گسترده‌ای در بین مردم از طبقه اشراف گرفته تا طبقات پایین معمول شده بود.^{۵۵}

آیا ممکن است بهائیان برای کسب فرمان سلطنتی از مظفرالدین شاه جهت باز کردن مدارس خود در ایران از این رسم، که شکل‌های مختلف آن به نحو گسترده‌ای مرسوم بود و «مداخل» (درآمد)، «پیشکش» (هدیه) و «رشوه» خوانده می‌شد استفاده کرده باشند؟ این امر بعید به نظر می‌رسد، زیرا عبدالبهاء (که آن زمان هنوز یک زندانی و تبعیدی در فلسطین بود) و از سال ۱۸۹۲ م. تا هنگام وفاتش در سال ۱۹۲۱ م. رهبری جامعه جهانی بهائی را به عهده داشت، شدیداً با رشوه‌خواری مخالف بود و رشوه را جزئی از فساد شایع در جامعه ایران که شدیداً نیازمند اصلاحات بود می‌دانست. گسترش این فساد همان‌طور که وی اشاره نموده به حدی بود که بسیاری افراد در ایران زمان قاجار می‌توانستند از راه رشوه به خواست‌های خود برسند.^{۵۶} اتخاذی و باجگیری از بهائیان (و از بعضی دیگر که بهائی نبودند) و آن را مانند غرامت جنگی دانستن از پیش کار پردرآمدی بود. دیپلمات روسی ایگناتیف اشاره می‌کند که «حکام ایران توانسته بودند که از وجود این فرقه نیز برای خودشان بهره‌برداری نمایند، هر وقت به پول احتیاج داشتند فوراً فرد پولداری را به بهائی بودن متهم می‌کردند، بنابراین او مجبور بود که باج بدهد و یا در انتظار اعدام بماند».^{۵۷} مطمئناً عبدالبهاء از ضعف شخصیت مظفرالدین شاه آگاهی داشت و آن را سبب کم شدن نسبی آزار و اذیت بهائیان از طرف دولت می‌دانست.^{۵۸} اما ضعف مظفرالدین شاه به معنای عدم هرگونه آزار و کشتاری علیه بهائیان نبود بلکه چنین دشمنی‌هایی مکرر رخ می‌داد.^{۵۹} تفاوت در آن بود که در مقایسه با دوران ناصرالدین شاه، دولت خود بسیار کمتر به آزار و اذیت بهائیان می‌پرداخت، ولی مردم

و روحانیون در همین دوران نیز^{۶۰} کماکان به این کار ادامه می دادند.^{۶۱} به این ترتیب ممکن است ضعف حکومت مرکزی به بهائیان جرأت بیشتری داده باشد که اولین مدرسه خود را در تهران بگشایند، بخصوص آنکه سایر اقلیت‌های مذهبی در آن زمان مدارس جدیدی باز می کردند، مانند مدارس جدید و نوین یهودی وابسته به آلیانس (اتحاد) جهانی یهود AIU (از سال ۱۸۹۸ م. به بعد). بزرگ امید می نویسد «در دوران مظفرالدین شاه هر کس می توانست هرکاری می خواست انجام دهد».^{۶۲} با توجه به ضعف شاه که او را تبدیل به شخصی نفوذپذیر کرده بود،^{۶۳} ممکن است عبدالبهاء و بهائیان برجسته از ارتباطی که با کشورهای خارجی و نیز دوایر دولتی ایران داشتند استفاده نموده سعی کرده باشند مظفرالدین شاه را از این طریق به صدور اجازه تأسیس مدارس به بهائیان تشویق نمایند. برداشت عمومی این بود که عبدالبهاء با انگلیس که به طور کلی دارای نفوذ زیادی در ایران و در دربار سلطنتی و بخصوص در بین روحانیون شیعه و تجار بود، روابط خوبی داشت و بسیاری از بابی- بهائی‌ها تحت‌الحمایه انگلیس بودند.^{۶۴}

سوم آنکه تعداد زیادی از مأمورین و کارکنان حکومت، روحانیون،^{۶۵} تجار، روشنفکران و سایر مردم منتقد یا به آیین بهائی پیوسته بودند و یا با این آیین و تعالیم مدرن و اصلاح طلبانه آن سر همراهی داشتند و همین عاملی برای حمایت و علاقمندی آنان به کسب چنین اجازه‌ای بود.^{۶۶} مثلاً عقاید اصلاح طلبانه ملک‌خان و آیین بابی- بهائی چنان به هم نزدیک بود که در اواخر زندگی ملک‌خان، در جمع بابیان در استانبول عقاید او مورد تأیید قرار می گرفت و رهبر بابیان انتشار روزنامه قانون را به او تبریک گفت.^{۶۷}

با آن که تعداد بهائیان در میان گروه نخبگان ایران (یا به طور کلی تعداد بهائیان ایران) معلوم و مشخص نیست،^{۶۸} ولی مطمئناً تعدادشان کم نبود. فاضل مازندرانی در کتاب خود *ظهور الحق* چند تن از این نخبگان را نام می برد،^{۶۹} اشخاص معروف و منتقدی مانند: محمدرضا مؤتمن السلطنه،^{۷۰} ابتهاج الملک،^{۷۱} میرزا سید عبدالله تفرشی انتظام السلطنه،^{۷۲} معیرالممالک،^{۷۳} شاهزاده محمدحسین میرزا مؤید السلطنه (قبلاً مؤیدالدوله)،^{۷۴} میرزا علی اکبر خان روحانی میلانی (محب السلطان)،^{۷۵} حاج ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس قاجار،^{۷۶} حاج سید میرزا محمد تقی شیرازی (افنان)

وکیل الدوله،^{۷۷} میرزا علیقلی خان (نبیل الدوله)،^{۷۸} سید نصرالله باقراف،^{۷۹} و بسیاری دیگر. تا اواخر دهه ۱۸۸۰ و اوایل دهه ۱۸۹۰ م. بهائیان مقام‌های بالایی در حکومت قاجار کسب کرده بودند که از آن جمله بود سمت‌هایی در فرمانداری بوشهر (بندر جنوبی ایران) و شهرداری طبس (شهر مهم استان یزد) و همچنین مقامات ایالتی در تبریز (مقر نایب السلطنه قاجار و تا سال ۱۸۹۶ مقرر مظفرالدین میرزا و نیز مهم‌ترین شهر شمال غرب ایران) و در شیراز (مرکز استان فارس و شهر مهم تجارته). به طور کلی در دوران قاجار، تقریباً از همه گروه‌های اجتماعی جامعه ایرانی، از بالاترین تا پایین‌ترین طبقات، در جامعه بهائی حضور داشتند.^{۸۰} ایگناتیف در سال ۱۸۸۳ م. اشاره می‌کند: «فرقه بابی [بهائی] همچنان وجود دارد» و اضافه می‌نماید «علیرغم سرکوب آنان، تعداد زیادی... در قزوین و همچنین سایر شهرها زندگی می‌کنند».^{۸۱} یک دهه بعد، ایگناتیف که در آن زمان از مقرش در عشق آباد در مقام مأمور اداری امور مربوط به منطقه ماوراء دریای خزر انجام وظیفه می‌کرد، با اطلاعات وسیع‌تر و عمیق‌تری درباره بهائیان و آیین بهائی اشاره می‌کند که بهائیان «نمی‌دانند چقدر قوی هستند... (یا) چه تعدادی هستند»، ولی از مشاهدات ایگناتیف که ذیلاً نقل می‌گردد به نظر می‌رسد که وی (و شاید بعضی از سیاستمداران ایرانی غیربهائی) کاملاً از قدرت بهائیان در ایران آگاه بودند:

در مورد تشنجات احتمالی در ارتباط با تاج و تخت ایران [مثلاً رقابت بر سر جانشینی شاه] که بعد از مرگ شاه (ناصرالدین شاه) پیش می‌آید، ممکن است یکی از مدعیان تاج و تخت به همکاری با بابیان [بهائیان] متوسل شود و خود را محافظ آن‌ها اعلام کند. یک چنین اقدامی را می‌توان از ظل السلطان که درآمدش اکنون کاهش یافته است انتظار داشت، [اما] وی احتمالاً فقط در حالت فوق العاده اضطراری یعنی هنگامی که همه مردم از رقیب او حمایت نمایند تصمیم به این کار خواهد گرفت. البته در چنین موردی بابیان [بهائیان] به او کمک نخواهند کرد.^{۸۲}

ایگناتیف تنها فرد روسی نبود که به توانایی بهائیان ایران وقوف داشت. پرفسور روزن V. R. Rozen که در آن موقع استاد زبان عربی در دانشکده زبان‌های شرقی

دانشگاه پترزبورگ بود و به مأمورین روسی زیادی (که بعضی از آنها بعداً به سمت‌هایی در ایران و آن منطقه منصوب شدند) درس داده بود نظر مشابهی راجع به بهائیان ابراز می‌دارد. او ارتباط خوبی با ادوارد براون داشت و مانند او در باره آیین بهائی و تاریخ آن مطالعه کرده بود. به علاوه به عنوان یک اشراف‌زاده و عضو فرهنگستان روسیه آشنایان بسیاری داشت و با منابع اطلاعاتی در ارتباط بود. ظاهراً او بر این عقیده بود که دیپلمات‌های روسی می‌بایست با «ترساندن شاه ... و تهدید به حمایت بیشتر ما از بابیان [بهائیان] او را به انجام تقاضاهای ما [روس‌ها]، وادارند».^{۸۳} به این ترتیب به نظر می‌رسد که حدّ اقل بعضی از روس‌ها، اعمّ از مأمورینی که سمتی در ایران یا کشورهای همسایه ایران داشتند، یا دانشگاهیان و اشراف‌زادگان متنفّذ، معتقد بودند که قدرت بهائیان به آن حدّ هست که بتوان در رقابت‌های سیاسی داخلی ایران و یا به عنوان وسیله‌ای برای اعمال فشار بر حکومت این کشور، به منظور کسب امتیازات، از آنها استفاده نمود.

در سال ۱۸۹۵ م.، کاپیتان الکساندر تومانسکی Alexander Tumanski (متوفی به سال ۱۹۲۰ م.) یکی دیگر از مأمورین روسی در عشق‌آباد که مانند ایگناتیف اطلاعاتی در باره بهائیان جمع آوری کرده بود، بعد از یک سفر طولانی به ایران^{۸۴} گزارش می‌دهد که با بهائیان زیادی در شهرهای مختلف مانند رشت، قزوین، تهران، همدان، اصفهان، شیراز، نیریز، یزد، کاشان، ملایر، نجف‌آباد، سده، آباءه، زنجان، سروستان، کرمان، سیرجان و رفسنجان^{۸۵} روبرو شده که اکثر آنها در استان‌های اصفهان، فارس، مازندران و خراسان زندگی می‌کردند.^{۸۶} وی گرچه در مورد تخمینی که در مورد تعداد زیاد بهائیان ایران زده می‌شود تردید داشته،^{۸۷} اما سخت تحت تأثیر تعداد بهائیان در تهران قرار گرفته بود^{۸۸} که در بین آنها نه فقط تعداد فراوانی «تجّار و مأمورین پایین‌رتبه»، بلکه مأمورین عالی‌رتبه دولتی و افراد با نفوذ در سطح بالای مملکت را نیز یافته بود که بسیاری از آنها علیرغم آنکه «عضویت خود را در فرقه فوق پنهان می‌نمودند با این حال... با اعضای این فرقه رفتار خوبی داشتند...».^{۸۹}

از دید تومانسکی «بایّت [یعنی آیین بهائی] مانند پرچمی است که همه عناصر ناراضی از رژیم موجود [قاجار] دور آن جمع می‌شوند» و در بین آنها، او «خوانین و

رهبران منتقدی از ایلات و عشایر را دیده بود. از سه نفر رهبران عشایر که بهائی شده بودند و تومانسکی شخصاً آن‌ها را می‌شناخت، دو نفرشان از ایل بختیاری بودند و نفر سوم یک شیخ عرب از قبیله بنی شیبان از منطقه فارس بود.^{۹۰} اما این‌ها کسانی بودند که تنها تومانسکی شخصاً آن‌ها را می‌شناخت. او در گزارش محرمانه‌ای به ژنرال الکسی نیکولاویچ کروپتکین Alexei Nicolaevich Kuropatkin (۱۹۲۱-۱۸۴۸ م.)، فرمانده سراسر منطقه ماوراء دریاى خزر (۸-۱۸۹۰ م.) می‌نویسد این واقعیت که «بسیاری از خوانین و شیوخ ایلات و عشایر به این فرقه [یعنی بهائی] تعلق دارند به آن اهمیت خاصی می‌بخشد»، وی قادر بود «چندین نفر از پسران مرحوم ایلخانی از ایل بختیاری، حسینقلی خان و نیز کلانتر پیشین ایلات عرب-ترک از منطقه فارس»^{۹۱} را نام ببرد. هم‌چنین در بین روحانیون شیعه - که تومانسکی آن‌ها را دشمن‌ترین عناصر نسبت به بهائیان و «محرک اکثر سرکوب‌های ضد بهائی در ایران» می‌دانست - نیز بهائی وجود داشت. علاوه بر این، تومانسکی حتی در میان مجتهدین بهائیان یافته بود، تا جایی که می‌گوید «می‌توان چندین فرد منتقد را نام برد که شدیداً مجذوب تعالیم بهاء‌الله و آیین بهائی شده‌اند».^{۹۲}

در سال ۱۸۹۷ م.، یوگینی کارلوویچ بوتزو Yevgenii Karlovich Butzow وزیر مختار روسیه در تهران (۸-۱۸۹۰ م.) احتمالاً با اتکاء به ارقام و مطالعات قبلی، در باره بهائیان ایران می‌نویسد:

[بابیان] از ترس آزار و اذیت از ناحیه روحانیون شیعه، که از هر فرصتی برای تحریک مردم علیه آن‌ها استفاده می‌کنند، علناً تعالیم خود را ابراز نمی‌نمایند. تعالیم بابیان [بهائیان] در ایران بسیار گسترده است و می‌توان باور داشت که تعداد پیروان آن باید از یک میلیون متجاوز باشد که در بین آنها، البته به طور محرمانه، بر اساس گفته کسانی که با این فرقه‌ها تماس دارند، حتی روحانیون طراز اول شیعه حضور دارند.^{۹۳}

از مهم‌ترین چهره‌های غیربهائی ایرانی که بی‌علاقه به این دین نبود باید میرزا

علی اصغرخان امین السلطان، اتابک اعظم را نام برد که برای سال‌ها در طی دوران ناصرالدین‌شاه، مظفرالدین‌شاه و محمد علی‌شاه متناوباً نخست‌وزیر بود.^{۹۴} بزرگ‌ترین خدمتش به جامعه بهائی ایران ممانعت فرّاشان از کشتن میرزا رضا کرمانی قاتل ناصرالدین‌شاه و نیز ارسال تلگرافی به سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های خارجی و سایر نهادها در تهران و شهرستان‌ها بود که قاتل بهائی نیست بلکه یک «جمهوری‌خواه و ملحد» و از پیروان جمال‌الدین افغانی است.^{۹۵} این اقدام امین‌السلطان از قتل محتمل بسیاری از بهائیان بیگناه بدست مردم یا مأمورین دولتی جلوگیری نمود. در لوحی که بعد از این واقعه عبداله‌آباد خطاب به امین‌السلطان صادر نمود آمده است: «همتی در حق اسیران نمودی و معاونت شایان و رایگان کردی، این خدمت فراموش نشود و یقین بدان سبب عزّت و برکت در جمیع شئون گردد».^{۹۶}

در واقع این تنها موردی نبود که بعضی از مأمورین عالی‌رتبه حکومتی سعی در حفظ بهائیان نمودند. موارد دیگری نیز مانند مسئله رفسنجان در سال ۱۹۰۳ وجود دارد. در واقعه کشتار بهائیان در اصفهان و یزد، با رسیدن خبر به کرمان، شاهزاده ظفرالسلطنه، حاکم ایالت کرمان تلگرافی به حاکم رفسنجان، علینقی‌خان رفعت‌السلطنه فرستاد و ضمن آگاه نمودن او از این وقایع، سؤال نمود که آیا به محافظت از جامعه بزرگ بهائی رفسنجان قادر هست یا نه؟ و نوشت که اگر علینقی قادر به انجام این کار نیست خود مأمور مخصوصی اعزام خواهد داشت.^{۹۷}

لوئی آلفونس دانیل نیکولا Louis Alphonse Daniel Nicolas، شرق شناس فرانسوی که در تاریخ ۷ ژوئن ۱۹۰۷ م. به مقام کنسول فرانسه در تبریز منصوب شد نقل می‌کند که محمد ولی‌خان ناصرالسلطنه،^{۹۸} حاکم تبریز، در تاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۱۲ به ملاقات او رفته بود: «گفتگو تماماً راجع به باب بود که گویا مهمان من با تعالیم او موافقت داشت».^{۹۹}

گرایش مثبت بعضی از مأمورین عالی‌رتبه ایرانی نسبت به تعالیم بهائی، حتی در دهه‌های پیشین نیز وجود داشته است. یک مورد باید صدراعظم اصلاح‌طلب ایران، میرزا حسین‌خان قزوینی مشیرالدوله را نام برد. وی در مقام سفیر ایران در استانبول (۷۰-۱۸۵۸ م.) خصومت زیادی نسبت به بهائیان از خود نشان داد. اما

بعد از مراجعت به ایران و انتصابش به چند سمت وزارتی که بالاترین آن‌ها مقام صدراعظمی بود، دیدگاه او تغییر کرد. علت آن بود که در ایران جامعه بهائی بزرگی وجود داشت و او اغلب در تماس با بهائیان و عقاید اطلاق طلبانه آیین‌شان قرار می‌گرفت. به علاوه این واقعیت که یکی از بستگان نزدیکش، میرزا محمد علی کدخدا، بهائی شده بود به احتمال در تغییر نظر او در مورد آیین بهائی مؤثر بود تا جایی که بنا به گزارشی در نیمه دهه ۱۸۷۰ م. او حتی این آیین را ستود.^{۱۰۰} این تغییر رفتار میرزا حسین‌خان مورد توجه بهاء‌الله نیز قرار گرفت به طوری که ستم‌های قبلی این مأمور عالی‌رتبه را نسبت به بهائیان، مورد چشم‌پوشی قرار داد.^{۱۰۱}

رهبران جامعه بهائی نه فقط با بعضی از مأمورین رسمی ایران، بلکه به واسطه گسترش جهانی آیین بهائی، بخصوص در جهان غرب، با دولت‌های خارجی نیز روابط نزدیک و خوبی داشتند. بر طبق آماری که توسط شوقی افندی به مناسبت صدمین سال ظهور آیین بابی-بهائی منتشر گردید، در دوران عبدالبهاء، در تعدادی از کشورهای غربی جوامع جدید بهائی تشکیل گردید که بعضی از آن‌ها مانند استرالیا، فرانسه، آلمان، انگلستان، ایتالیا و ایالات متحده آمریکا پیوند نزدیکی با بهائیان ایران داشتند.^{۱۰۲} با این حال تا جایی که به جامعه بهائی ایران مربوط می‌گردد، روابط آن‌ها با انگلستان و روسیه، به خاطر نفوذ این دو کشور در ایران و در دربار قاجار، نهایت اهمیت را داشت.

هنگام ظهور باب در ایران، انگلستان یکی از سه کشوری بود که دارای نمایندگی سیاسی دیپلماتیک در ایران بود (دو کشور دیگر عثمانی و روسیه بودند). انگلیسی‌ها از طریق شبکه‌ای از هیئت‌های دیپلماتیک و کنسولی، و بعداً کارمندان و کارکنان دولت انگلستان و شرکت‌های خصوصی که در ایران کار می‌کردند (مانند اداره تلگراف هند و اروپایی، در وزارت امور هند در دولت انگلیس از اوایل دهه ۱۸۶۰ م. و یا بخش خصوصی مانند «بانک سلطنتی پرشیا» یا بانک شاهی، از اواخر دهه ۱۸۸۰ م.) قادر بودند که تحولات ایران و افراد متنفذ کشور را تحت نظر بگیرند. به این ترتیب ظهور باب و جنبش بابی توجه آن‌ها را به خود جلب نمود و با علاقه زیاد تحولات مذاهب و جوامع بابی و بهائی را در ایران و دیگر نقاط منطقه دنبال می‌کردند.^{۱۰۳} در اواخر دهه ۱۸۶۰ م.، بهاء‌الله الواحی خطاب به رهبران

بزرگ جهان، از جمله ملکه ویکتوریا فرستاد و آیین خود را به آنان ابلاغ نمود. در لوح ملکه ویکتوریا او را به خاطر منع تجارت برده و نیز پیش برد دموکراسی در کشورش ستود. برخلاف اکثر رهبرانی که این الواح را دریافت نمودند، ملکه ویکتوریا جواب مؤدبانه‌ای ارسال داشت. در آوریل سال ۱۸۹۰ م، ادوارد براون E. G. Browne، پروفیسور دانشگاه کمبریج، بهاء‌الله را در فلسطین ملاقات نمود و توصیفی مؤثر و تکان‌دهنده از این ملاقات و شخصیت و بیانات بهاء‌الله از خود به جای گذاشت. ۱۰۴ علاوه بر این، بهائینی که در ایران تحت ظلم و ستم بودند اغلب به نمایندگی‌های دولت انگلستان در سراسر ایران پناه می‌بردند و سعی می‌کردند، آنطور که رسم بود، با بست نشستن در کنسولگری‌های این کشور که از تعرض محفوظ بود از آزار و اذیت‌هایی یابند.

روسیه از آغاز به آیین بابی و بهائی علاقه نشان داد. بعد از اواسط دهه ۱۸۸۰ م. با مهاجرت بهائیان ایرانی به قلمرو تازه فتح شده روسیه در ماوراء دریای خزر و شکل گرفتن یک جامعه بهائی در حال رشد در آنجا، بخصوص در عشق‌آباد در نزدیک مرز ایران، این علاقه و توجه افزایش یافت. مأمورین روسی در آن منطقه نظر موافقی نسبت به مهاجرین بهائی داشتند و بهائیان نیز، در امان از ظلم و ستم هم‌میهنان خود، در این قلمرو جدید روسیه که در شمال ایران واقع بود، پناهگاه امنی برای خود یافته بودند. اکثریت بهائیان ایرانی مهاجر بازرگان و معمار بودند که نه فقط در شکوفایی اقتصاد محلی و توسعه مراکز زندگی شهری کمک نمودند، بلکه در منطقه‌ای که از نظر تاریخی جمعیت آن را ایلات چادر نشین ترکمن تشکیل می‌داد، پیشرو شهرنشینی و اسکان شدند. گذشته از این، در دروانی که حمایت از اقلیت‌های مذهبی راهی برای نفوذ اروپاییان در قلمرو تحت حاکمیت اسلامی بود، گسترش بهائیان، چنانچه ملاحظه می‌شد، در ایران و خاور میانه و منطقه دریای خزر - بر طبق نظریکی از مکتب‌های فکری روسیه - حداقل به عنوان عاملی بالقوه، می‌توانست وسیله‌ای باشد که از طریق آن روسیه بتواند سیاست‌گذاری‌های خود را در ایران و در منطقه، بخصوص در طی دوران «بازی بزرگ» (یا به عبارت دیگر جنگ سرد بین روسیه و انگلستان) بهتر پیش برد.

علاوه بر این، بعضی از بهائیان منتقد در تماس مستقیم با روس‌ها بودند. یکی

از آن‌ها حاج سید میرزا محمدتقی شیرازی (بعداً معروف به افنان) وکیل‌الدوله روس (عموماً معروف به وکیل‌الدوله) (۱۹۰۹-۱۸۳۰ م.) دایی‌زاده باب و یکی از تجار معروف یزد و نماینده کنسولگری روسیه در آن شهر بود. او بعداً (۱۹۰۹ م.) برای نظارت بر ساختمان اولین معبد بهائی [مشرق‌الاذکار جهان]، به عشق‌آباد رفت.^{۱۰۵} هم‌چنین در عشق‌آباد است که بهائیان دو مدرسه نوین تأسیس نمودند.^{۱۰۶} (در سال ۱۸۹۴ م. برای پسران و در سال ۱۸۹۷ م. برای دختران). هنگام ورود بنیادگرایان مسلح شیعه به عشق‌آباد، به منظور توطئه علیه بهائیان، ژنرال کرویتکین که توسط پلیس عشق‌آباد از این امر مطلع شده بود، فوراً دستور نظارت کامل بر همه مسلمانانی که به منطقه عشق‌آباد وارد می‌شدند و محافظت بایان [بهائیان] را صادر نمود.^{۱۰۷} قبل از مشروطیت، گروهی در ایران بر این باور بودند که روس‌ها طرفدار بهائیان هستند.^{۱۰۸} این تصور بر دو عامل استوار بود. یکی حمایت روس‌ها از بهاء‌الله (قبلاً در سال‌های ۳-۱۸۵۲ م.)^{۱۰۹} و نیز این که برای بهائیان ایرانی که از تهدیدهای خشونت‌بار هم‌وطنان خود فرار می‌کردند عشق‌آباد و به طور کلی قفقاز و ماوراء دریای خزر / ترکستان^{۱۱۰} به صورت محل امنی در آمده بود.^{۱۱۱} به هر صورت، چنین به نظر می‌رسد که در واقع در بعضی محافل روسی گرایش مثبتی نسبت به بهائیان وجود داشت. نظریه رایج آن بود که آیین بهائی نمایانگر نوعی جنبش اصلاحات در اسلام می‌باشد که بر اثر تماس با مسیحیت و فرهنگ اروپایی احتمالاً تحت تأثیر بعضی از عقاید آن‌ها قرار گرفته است.^{۱۱۲} این محافل آیین بهائی را به طور کلی «نسبت به مسیحیت مساعدتر» می‌دیدند.^{۱۱۳} حتی برخی تصور می‌کردند که گسترش بهائیت وسیله‌ای برای ترویج ارتدکس روسی در ایران و سایر کشورهای اسلامی خواهد شد، همان نظری که کلیسای پروتستان آمریکا در این مناطق داشت.^{۱۱۴}

بدین ترتیب، در حالی که قرن نوزدهم به پایان می‌رسید، نفوذ روسیه در ایران افزایش می‌یافت و جامعه بهائی در عشق‌آباد شکوفا می‌شد. شاید بتوان گفت با توجه به این وضع بود که عبدالبهاء تشخیص داد زمان مناسبی برای بهائیان ایران فرا رسیده که تحرکی را که در عشق‌آباد آغاز شده بود در ایران نیز تداوم بخشند. در واقع اولیای امور روسیه در منطقه دریای خزر نسبت به بهائیان محلی که بسیاری از

آن‌ها هنوز نوعی با ایران ارتباط داشتند کاملاً با مسالمت و تساهل رفتار می‌کردند. عبدالبهاء در مقام شخصیتی که در ایران طرفداران زیادی حتی در میان مقامات بالا داشت، احتمالاً نه فقط از نفوذ در حال رشد روسیه در ایران، بلکه از وجود چنین فکری در روسیه که معتقد بود می‌توان برای فشار بر حکومت ایران از وجود بهائیان استفاده نمود نیز آگاه بود. یکی از پیروان این مکتب فکری، بارون روزن، روابط نزدیک و مکرری با بعضی از دانش‌آموزان قبلی خود مانند تومانسکی و ایگناتیف داشت که هر دو اطلاعاتی در باره بهائیان جمع‌آوری می‌کردند. در این راستا این دو شخصیت روسی با بسیاری از بهائیان در تماس بودند و بعید نیست بهائیان نیز به نوبه خود تماس با افراد و سایر مأمورین روسی را به رهبر خود، عبدالبهاء گزارش می‌دادند. تا جایی که به مظفرالدین‌شاه مربوط می‌شد، ممکن است با تجزیه و تحلیل این وضع، یعنی گرایش مثبت روس‌ها نسبت به بهائیان (چنانچه در سیاست‌شان نسبت به بهائیان عشق‌آباد نشان داده می‌شد)، او لزومی نمی‌دید که بر سر مسئله بهائیان با روس‌ها اختلافی پیدا کند و احتمالاً فکر می‌کرد که با دادن امتیازی به بهائیان، مانند افتتاح مدارس، نه فقط به نیاز فزاینده وجود مدارس نوین در کشورش کمک خواهد کرد، بلکه موضع کسانی را در روسیه که به احتمال می‌خواستند از مسئله بهائیان برای فشار بر حکومت ایران استفاده کنند نیز تضعیف می‌نمود.

بر طبق اظهار شاپور راسخ، صاحب منصبان دولت ایران و عثمانی به عبدالبهاء احترام می‌گذاشتند و در باره مسائل مهم با او مشورت می‌کردند.^{۱۱۵} با توجه به اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه و پیشرفته آیین بهائی، به احتمال قوی حداقل بعضی از این مشورت‌ها به موضوع اصلاحات در این دو کشور اشاره داشته است.^{۱۱۶} به علاوه عبدالبهاء در بعضی از الواح، بهائیان را تشویق می‌نمود که دائماً با «اشخاص مهم» در ایران در تماس باشند،^{۱۱۷} و چنین به نظر می‌رسد که خود نیز حتی با مجتهد بزرگ عالم تشیع، آیت الله میرزا حسن شیرازی که ساکن سامره در عراق بود مکاتبه داشت.^{۱۱۸}

قطع نظر از داشتن روابط مثبت در درون و برون ایران، یکی از عوامل قدرت بهائیان تشکیلات آن‌ها بود که بهاء الله و سپس عبدالبهاء را قادر ساخت که از عکا،

پیروان خود را راهنمایی نمایند. ارتباط عبدالبهاء با جوامع بهائی متعدد در ایران از طریق افراد صورت می‌گرفت که تومانسکی آن‌ها را «نمایندگان پنهانی او» توصیف نموده است. اینان از سه مسیر ارتباطی اصلی یعنی دو مسیر باکو- انزلی و عشق‌آباد- مشهد در شمال و مسیر بمبئی- بنادر خلیج فارس در جنوب رفت و آمد می‌کردند. به طور کلی نقاط ارتباطی اصلی خارج از ایران برای این شبکه ارتباطی اسکندریه، استانبول، بمبئی، باکو و عشق‌آباد بود.^{۱۱۹} این شبکه بود که با گسترش، سازماندهی و ارتباطاتش در منطقه، بهائیان خارج از ایران را قادر می‌ساخت که نبض جامعه تحت ستم خود را در ایران در دست داشته باشند و مستقیماً از طریق خود و یا با استمداد از دول خارجی و حامیان آن‌ها در ایران و منطقه، به آن‌ها کمک کنند.

در واقع در سفرهای مظفرالدین‌شاه به خارج، تلاش‌هایی از سوی بهائیان غیر ایرانی برای ارتباط با او به عمل می‌آمد. مثلاً هنگامی که شاه و امین‌السلطان در سپتامبر ۱۹۰۲م. در پاریس بودند، بانویی آمریکایی به نام لوا مورگتسینگر Lua Moore Getsinger که در آثار بهائی از او به عنوان «ام‌المبلغات» [مادر مبلغین] غرب یاد شده است به حضور آن‌ها رسید. وی در هتل کاخ الیزه به نمایندگی از طرف بهائیان پاریس دادخواستی در باره وضع اسفبار بهائیان ایران به شاه تقدیم داشت و درخواست نمود که برای حفاظت بهائیان ایران اقدام نمایند و نامه‌ای را که خطاب به خواهران و برادران دینی‌اش نوشته بود به آنان برسانند.^{۱۲۰} لواگتسینگر که صرفاً فرستاده‌ای از سوی عبدالبهاء بود در دادخواست خود چنین می‌نویسد:

تا زمانی که دست ظلم علما بر سر رعایای شما دراز است در تأمین آزادی در کشور خود موفق نخواهید شد، و تا زمانی که مردم شما از امنیت محروم باشند نخواهند توانست اطاعت و محبت خود را نسبت به پادشاه اظهار و اثبات نمایند. هیچ‌یک از رعایا اطاعت از پادشاه خود را به اندازه بهائیان واجب نمی‌شمارند، چه که آنان بر حسب احکام محکم دیانت خود ملزم به اطاعت از مقام سلطنت و دولت هستند، و چون این اطاعت و انقیاد فریضه دینی آن‌ها است و چنین حکمی در ادیان دیگر بدین شکل سابقه نداشته لهذا آنان برای هر دولتی از بهترین رعایا

هستند. پس حمایتی که شما در حق رعایای بهائی خود مجری دارید در واقع حمایت از کشور خودتان است. امر دینی و وجدانی ما اطاعت از دولت و سلطنت است و اگر بهائیان به کشتن برسند ممکن نیست احکام دینی خود را اطاعت نکنند.^{۱۲۱}

به نظر می‌رسد عبدالبهاء از طریق فرستاده خود سعی داشته که شاه را متوجه سازد که ظلم و ستم علما و بدرفتاری با بهائیان (که بر طبق فرائض دینی خود ملزم به وفاداری به شاه و حکومتش بودند) نه فقط برای جامعه بهائی خطر دارد، بلکه حکومت خود شاه را نیز دچار مخاطره می‌سازد.

امین‌السلطان به خانم گتسینگر قول داد که هر چه لازم باشد انجام خواهد داد و درخواست او را قبول خواهد کرد و اضافه نمود «آسوده و راحت باشید و بدانید که اعلیحضرت همه رعایای خود را دوست دارند و همه آنها را مورد حمایت قرار می‌دهند». خانم گتسینگر اصرار داشت که این قول را از زبان خود شاه نیز بشنود از اینرو او را به سالن پذیرایی هتل که در آنجا ۱۵۰ ایرانی منتظر ورود شاه بودند راهنمایی نمودند. در آنجا شاه به او قول داد که «آنچه که درخواست شده است مورد قبول است و باید مجرا شود و هر چه در قدرت اوست انجام خواهد شد» و به خانم گتسینگر گفت که خاطرش می‌تواند آسوده باشد.^{۱۲۲}

اخذ سیاستی ملایم‌تر نسبت به باز شدن تعداد بیشتری مدارس بهائی ممکن است یکی از نشانه‌های انجام این قول باشد، که هم امتیازاتی در غرب برای ایران کسب می‌نمود و هم به نیاز ضروری و تقاضای فزاینده مدارس نوین نیز پاسخ می‌داد. بنابراین باید گفت مظفرالدین شاه با یک تیر سه نشان را هدف قرار می‌داد. این واقعیت که بعضی از منابع بهائی نشان می‌دهد که مدرسه تربیت در سال ۱۹۰۳ م. یعنی بعد از تقدیم دادخواست خانم گتسینگر به رسمیت شناخته شد^{۱۲۳} ممکن است نشانه آن باشد که شاه به قول خود وفا کرده و حداقل دو نشان از سه نشان را زده است.

یک سال بعد از اولین دادخواست، هنگامی که موج تازه‌ای از سرکوب و آزار علیه بهائیان در یزد، اصفهان و سایر نقاط آغاز شد، خانم گتسینگر دادخواست

دیگری (از طرف بهائیان پاریس) برای مظفرالدین شاه (که به تهران بازگشته بود) فرستاد و بار دیگر خواهان محافظت برادران دینی خود شد و چند ماه بعد (دسامبر ۱۹۰۳ م.) مجدداً نامه‌ای به شاه فرستاد تا «مراتب سپاس خالصانه و خاضعانه خود را به خاطر اقدام فوری اعلیحضرت در برقراری نظم و عدالت در یزد و اصفهان و به خاطر تنبیه متجاوزین و تأمین امنیت و رفاه بهائیان»^{۱۲۴} ابراز دارد. این نکته حداقل تا اندازه‌ای، یا میزان تأثیر بهائیان خارجی را بر شاه نشان می‌دهد و یا نمایانگر اهمیتی است که او برای داشتن روابط خوب با آن‌ها به عنوان عناصر خارجی قائل بود، گرچه کاملاً ممکن است که شاه برای برقراری نظم در کشورش دلایل خاص خود را داشت. در این دادخواست دوم، مظفرالدین شاه کلماتی می‌دید که ادای آن را از خارجیان انتظار نداشت:

ای شاهنشاه بزرگ! بدانید که به خاطر تعالیم مقدسه بهاءالله بهائیان سراسر عالم با قلوبی پر از عشق به ایران می‌نگرند و از روی اشتیاق با دعاها و نیایش خود و با محبت و وفاداری خود، آماده خدمت به آن سرزمین می‌باشند...^{۱۲۵}

چهارم آنکه به نظر می‌رسد که در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه و اوایل سلطنت مظفرالدین شاه، گرایش رسمی مخالفت با بهائیان تا حدی فروکش کرده و «نسیم آزادی به وزش در آمده بود» به طوری که بهائیان از فرصت استفاده کرده مقدمات تأسیس مدرسه تربیت را فراهم نمودند.^{۱۲۶} در واقع بهاءالله که در سال ۱۸۹۲ م. عالم را ترک گفت، خود نوشته بود: «مدتی است که در ایران حضرت سلطان... این مظلوم‌های عالم را از شر آن نفوس حفظ نموده و می‌نماید...».^{۱۲۷} وی به بهائیان توصیه نموده بود که «شایسته نیست نسبت به دولت حال احدی بکلمه نالایقه تکلم نماید فی الحقیقه با اعراض علما و قساوتی که آن نفوس را اخذ نموده حضرت سلطان بسیار خوب سلوک فرموده...».^{۱۲۸} هم‌چنین وقتی کشتار بهائیان یزد پیش آمد، بهاءالله آن را به ظلّ السلطان نسبت داد نه به ناصرالدین شاه.^{۱۲۹}

از نظر بهاءالله نشانه بزرگ تغییر جهت فکری ناصرالدین شاه این بود که در سال‌های ۵- ۱۸۸۴ م. بهائیان را که دو سال قبل از آن به خاطر فعالیت‌های

سیاسی سید جمال‌الدین افغانی دستگیر شده بودند آزاد نمود. در واقع وقتی که نهایتاً اوراق و مدارک مربوط به این فعالیت‌ها (که بهائیان را نیز متهم به دست داشتن در آن کرده بودند) پیدا شد، گفته شده است که ناصرالدین‌شاه خود اظهار داشته بود: «تا حال از این حزب این حرکات دیده نشده این حرکت از شخصی است که به [حرم] حضرت عبدالعظیم پناه برده بوده...».^{۱۳۰}

این نرمش نسبی، بخصوص پس از نیم قرن ظلم و ستم علیه جامعه بابی-بهائی، به بهائیان فرصتی داد تا خود را جامعه‌ای بسیار متفاوت با آنچه عموماً در باره آن‌ها گمان می‌رفت معرفی نمایند، یعنی به عنوان شهروندان وفادار و قانونمند مملکت ظاهر گردند. این بدان معنا بود که مثلاً مدارس بهائی از مقررات وزارت معارف پیروی می‌نمودند.^{۱۳۱} برای دانش‌آموزان بهائی کلاس‌های دینی جداگانه‌ای تشکیل می‌دادند (این کلاس‌ها معمولاً حتی در مدرسه تشکیل نمی‌شد)، هم‌چنین این تحوّل نمایانگر اهمیتی بود که این جامعه به اصلاحات و تجدد، علوم و معارف، دموکراسی و حقوق اولیه مدنی و انسانی می‌داد که همه این امور، هم با آیین آن‌ها، و هم با جنبش اصلاحات ایران همراهی داشت.

بدین ترتیب تا پایان قرن نوزدهم، مأمورین رسمی دولت در سمت‌های بالا و پایین مملکتی (از جمله امین‌السلطان) احتمالاً به تفاوت بین بابی-ازلی‌ها و بهائیان و اختلافات آن‌ها با یکدیگر به نحو واضح‌تری پی برده بودند. بدین معنا که بایان نافرمان و متمرد بودند، حال آنکه بهائیان مخالفتی با حکومت قاجار نداشته و شهروندانی مطیع حکومت و مملکت به شمار می‌آمدند، و اینکه بایان عناصری توطئه‌گر بودند و تظاهرات خشونت‌آمیز (مانند تظاهرات سال‌های ۲-۱۸۹۱ م.) را ترویج نموده از ترور ناصرالدین‌شاه حمایت می‌کردند،^{۱۳۲} حال آن که بهائیان صلح‌جو و وفادار بوده در شکل‌گیری تحولات اجتماعی، خواهان عدم خشونت بودند. نهایتاً از زمان ظهور جنبش بابی و سپس آیین بهائی، بین این دو گروه اختلافات و ابهامات زیادی وجود داشت و علیرغم وجود تضاد آشکار بین بابی-ازلی‌ها و بهائیان، برای بسیاری از ایرانیان که نه بابی بودند و نه بهائی مشکل بود که بین آن‌ها فرق قائل شوند. به طوری که دنیس مک اوئین Denis MacEoin اظهار می‌دارد «قسمت عمده دشمنی اصلی علیه بهائیان ریشه در ترسی داشت که بر اثر

جنگجویی بایان بین سال‌های ۱۸۴۸ و ۱۸۵۳ م. ایجاد شده بود.^{۱۳۳} ابهام بین این دو گروه برای خارجیان نیز وجود داشت.^{۱۳۴} بدین ترتیب این امکان وجود دارد که بعد از چندین دهه عدم تشخیص تفاوت بین روش بایان و بهائیان، تعداد روزافزونی از مأمورین شیعه‌مذهب و نیز احتمالاً بخش خاصی از مردم فرق بین این دو گروه را دریافته و در نتیجه روش میانه‌روتری نسبت به بهائیان در پیش گرفته باشند. بوتزو Butzow به وضوح به این نکته اشاره نموده در آغاز سال ۱۸۹۷ م. وضع بهائیان ایران را چنین توصیف می‌نماید:

پیروان تعالیم باب هدف‌های سیاسی را دنبال نمی‌کنند و اگر در زمان ناصرالدین‌شاه از طرف حکومت ایران مورد آزار و اذیت واقع شده‌اند، در حال حاضر [دوران سلطنت مظفرالدین‌شاه] از آزادی برخوردارند...^{۱۳۵}

تا آنجایی که به مظفرالدین‌شاه مربوط می‌شد، او حتی در زمانی که پدرش زنده بود کینه زیادی نسبت به بایان یا بهائیان نداشت. این معنا از رفتاری که وی با حاج میرزا نصرالله بهشتی اصفهانی ملک‌المتکلمین، روضه‌خوان و خطیب مشهور و صاحب قریحه داشت روشن می‌گردد. میرزا نصرالله بعداً یکی از سران جنبش مشروطیت در ایران شد. این شخص بعد از آنکه به آیین بابی - بهائی گروید، از طرف علمای محلّ از اصفهان اخراج شد. مظفرالدین میرزا که در آن موقع ولیعهد و حاکم آذربایجان بود نه فقط او را در تبریز مرکز ایالت خود پناه داد، بلکه حتی لقب «ملک‌المتکلمین» به او بخشید.^{۱۳۶} اما میرزا نصرالله تنها بهائی نزدیک به اطرافیان ولیعهد نبود. کسان دیگری مانند حاج میرزا عبدالله‌خان نوری فراشباشی^{۱۳۷} و میرزا عنایت علی‌آبادی مازندرانی^{۱۳۸} نیز بودند که هر دو در دایره اطرافیان نزدیک مظفرالدین میرزا قرار داشتند،^{۱۳۹} سوای آن که هیچ‌گونه عملیات ضدّ بهائی در جنوب آذربایجان در طی حکومت امیرنظام حسنعلی‌خان گروسی گزارش نشده است.^{۱۴۰}

از طرف دیگر ممکن است که در پایان قرن نوزدهم و بعد از ۵۰ سال تحمّل آزار و اذیت، بعضی از افراد جامعه بهائی کم کم توانایی بهائیان را برای استقامت

در مقابل ادامهٔ ظلم و ستم بیشتر زیر سؤال برده کاهش موقت بدرفتاری علیه جامعه را فرصتی برای شناساندن اهداف اساسی آیین خود شمردند که با تأسیس مدرسه پسرانه تربیت آغاز گردید.^{۱۴۱}

پنجم آنکه مدرسهٔ تربیت و سایر مدارس بهائی که در سراسر ایران باز شد زیر نام افراد به ثبت رسیده بود به طوری که نه در جواز تأسیس آن‌ها و نه در تابلوی مدرسه هیچ‌گونه نشانی از اینکه این مدارس به جامعهٔ بهائی تعلق داشته باشد دیده نمی‌شد. مثلاً اجازهٔ تأسیس مدرسهٔ پسرانهٔ تربیت تهران از طرف وزارت معارف به نام میرزا حسن ادیب طالقانی (ادیب‌العلماء)^{۱۴۲} صادر شد، مدرسهٔ پسرانهٔ تأیید در همدان در وزارت معارف زیر نام حاج موسی مبین^{۱۴۳} به ثبت رسید و جواز گشایش مدرسهٔ پسرانهٔ توفیق در یزد در سال ۱۹۲۷ م. به نام خسرو حق‌پژوه صادر گردید که پس از پایان تحصیلات خود در هند به ایران بازگشته آن مدرسه را تأسیس نمود و خود اولین مدیر آن بود.^{۱۴۴} هر جا که بنیان‌گذار این مدارس جامعهٔ بهائی محلی بود، جواز رسمی افتتاح مدرسه فقط به یک فرد اعطا می‌شد.

ثبت ساختمان‌ها و مؤسسات بهائی به نام افراد بهائی منحصر به مدارس نبود، بلکه بسیاری ساختمان‌های دیگر نیز به این طریق و بعضی از آن‌ها به نام عبدالبهاء ثبت می‌شد، چنانچه یکی از بهائیان در سال ۱۹۰۸ م. می‌نویسد:

در بیشتر شهرهای ایران، بهائیان خانه‌هایی به نام عبدالبهاء خریده‌اند و به طور خصوصی از آن محل به عنوان مرکز بهائی استفاده می‌کنند. در بسیاری از دهات و قصبات خانه‌هایی به نام سرکار آقا [عبدالبهاء] تقدیم گردیده است، مثلاً خانه‌ای برای مشرق‌الادکار [معبد بهائی]، خانه‌ای برای مسافین [مسافرخانه]، خانه‌ای برای مدرسهٔ بهائی [برای پسران] و خانه‌ای برای جلسات و تعلیم حقیقت.^{۱۴۵}

معلمین و دانش‌آموزان مدارس بهائی از لحاظ ظاهر هیچ‌گونه تفاوت قابل ملاحظه‌ای با سایر مدارس نداشتند.^{۱۴۶} این مسئله احتمالاً تا حدی به پنهان داشتن هویت واقعی این مدارس کمک نمود. هم‌چنین این واقعیت که دانش‌آموزان غیر بهائی در اکثر این مدارس ثبت نام می‌کردند نیز شاید کمک نمود که از گرایش

بهائی این مدارس کاسته شود. شاید هم استنباط بنیان‌گذاران آن بوده که اگر این مدارس آشکارا به مدارس بهائی معروف می‌شد نمی‌توانست در مقابل خصومت و تعصب مردم دوام بیاورد. این امکان هم هست که مأمورین دولتی به همین دلیل بهائیان را قانع کرده باشند که اجازه بنام افراد صادر شود و نه بنام جامعه بهائی.

ششم آنکه ممکن است حداقل بعضی از مدارس بهائی در نقاط مختلف ایران به عنوان شعبه‌هایی از مدرسه تربیت تهران که چند سال بعد از تأسیس از طرف دولت رسمیت یافته بود افتتاح شدند. در واقع بسیاری از مدارس بهائی که بعد از مدرسه تربیت تأسیس شد از آن مدرسه نام گرفت،^{۱۴۷} هر چند شواهدی وجود ندارد که نشان دهد این مدارس به نوعی تحت نظارت مدرسه تربیت تهران بوده‌اند. با این حال، این نکته نیز دلیل به رسمیت شناختن اولین مدرسه تربیت را روشن نمی‌سازد، گرچه تا اندازه‌ای رسمیت دادن به سایر مدارس را توجیه می‌نماید.

هفتم آنکه ممکن است گشایش مدارس بهائی در ایران در آخر قرن نوزدهم مستقیماً با گشایش و توسعه سایر مدارس جدید در ایران مانند مدارس سایر اقلیت‌های مذهبی (مسیحیان، زردشتیان، و یهودیان) یا مدارس متعلق به گروه‌های میسیونرهای خارجی (مسیحیان) و انجمن‌های فرهنگی (مانند آلیانس فرانسه و آلیانس (اتحاد) جهانی یهود (AIU) بی‌ارتباط نباشد. در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه و بیشتر در زمان سلطنت جانشین او، مظفرالدین‌شاه، ترویج آیین بهائی برای بهائیان آسان‌تر شده بود. ولی این اوضاع و احوال نسبتاً آرام بدون یک چارچوب کامل، بخصوص بدون وجود تسهیلات آموزشی برای کودکان، نمی‌توانست ثمری داشته باشد. گذشته از این، وجود و رشد رقابت‌آمیز تبلیغات مذهبی غیر بهائی هویت دینی کودکان بهائی را به خطر می‌انداخت، زیرا در فقدان مدرسه بهائی بسیاری از آنان (بخصوص دختران) مجبور می‌شدند که به مدارس اسلامی، مسیحی، زردشتی و یهودی بروند. این وضع سهم مهمی در تصمیم به تأسیس مدارس بهائی داشت.^{۱۴۸}

علاوه بر این، بهائیان زیادی بودند که از نظر مالی استطاعت فرستادن فرزندانشان را به هیچ‌یک از مدارس موجود، اعم از سنتی یا نوین، اسلامی، خارجی و یا مدارس اقلیت‌های مذهبی نداشتند. فقط در مدارس بهائی بود که

کودکان ایشان می‌توانستند درکی از وظایف دینی خود بیابند و از کمک‌های مالی برای تأمین هزینهٔ تعلیم و تربیت بهره‌مند گردند. هشتم آنکه یکی از دلایل احتمالی به رسمیت شناختن مدرسه تربیت با چنین تأخیری ممکن است مربوط به فشاری باشد که خانواده‌های غیربھائی بر حکومت وارد می‌آوردند (گرچه بسیار بعید به نظر می‌رسد). زیرا بدون به رسمیت شناخته شدن مدرسه از طرف وزارت معارف، مدارک تحصیلی فرزندانشان فاقد ارزش و اعتبار می‌بود.

همان‌طور که در بالا اشاره شد، مدرسهٔ تربیت بنین [پسران] اولین مدرسهٔ نوین بھائی بود که در ایران تأسیس شد. به دنبال آن، مدارس توکل در قزوین، تأیید و موهبت (دخترانه) در همدان، وحدت بشر در کاشان، تربیت بنات در تهران (دخترانه)، معرفت در آران (نزدیک کاشان)، ترقی در شهسوار (نزدیک سمنان)، میثاقیه در نی‌ریز و تعدادی مدارس مشابه در آباءه، قمرود (نزدیک کاشان)، نجف‌آباد، بهنمیر (نزدیک ساری)، مریم‌آباد و مهدی‌آباد (نزدیک یزد)، بارفروش، ساری، بشرویه (در خراسان)، اشتھارد (نزدیک کرج) و بسیاری از مدارس پسرانه و دخترانهٔ دیگر در شهرها و روستاهایی که جوامع بزرگ بھائی داشتند تأسیس گردید. ۱۴۹

تأسیس این مدارس بھائی، و هم‌چنین بسیاری از مدارس جدید غیر بھائی، حاصل تصمیمات و تدابیر دولت ایران در مورد مسئلهٔ آموزش و پرورش و نتیجهٔ فشارهای وارده بواسطهٔ نیاز کشور به مدرسه بود. به غیر از اقدام فوری در مورد اجازهٔ گشایش چندین مدرسه به افراد (کسانی مانند رشیدی و بعضی از اعضای انجمن معارف)، دولت تدابیر دراز مدتی نیز برای پیشبرد آموزش نوین در ایران اتخاذ نمود. در سال ۱۹۰۶ م. با اقدامات اولین دولت مشروطه، تغییر بزرگی در این زمینه حاصل شد. نه فقط نظارت بر ۱۲۸ مدرسهٔ غیر مذهبی که در آن موقع در کشور وجود داشت به وزارت معارف (که در آن زمان وزارت تعلیمات عامه خوانده می‌شد) واگذار گردید، بلکه تأسیس مدارس جدید ابتدایی (شش کلاسه در شهرها و قصبات، و چهار کلاسه در روستاها) و نیز نظارت بر مدارس مذهبی سنتی (هم مکتب‌خانه‌ها و هم مدارس علمیه) و تشویق مدارس علمیه به تغییر مواد درسی

خود، به نحوی که با آموزش نوین هم آهنگ باشد نیز به آن وزارت سپرده شد. این اقدام سرآغاز فرایندی بود که ضمن آن دولت به تدریج نظارت بر تمامی آموزش و پرورش ایران را بر عهده گرفت و درعین حال ارجحیت آموزش نوین بر آموزش سنتی را تشویق نمود، فرایندی که دو دهه بعد در زمان سلطنت رضاشاه پهلوی به اوج خود رسید.^{۱۵۰}

مدارس بهائی نه تنها در مقایسه با سایر مدارس محلی، بلکه نسبت به مدارس خارجی و دیگر اقلیت‌های مذهبی مزیت و تفوق پیدا کردند. این مدارس برنامه درسی وزارت معارف را اجرا می‌کردند، درعین حال دروس اضافی که منطبق با اصول آموزش نوین اروپایی بود نیز در آن‌ها تدریس می‌شد. مخالفت‌های بسیاری از سوی دو گروه علیه مدارس بهائی بروز نمود، یکی عناصر ضد تجدد و دیگر گروه‌های ضد بهائی جامعه ایرانی که پیوسته برای بستن این مدارس تلاش می‌کردند.

عواملی چند به وقوع یکی از غیرمنتظره‌ترین پدیده‌های اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در ایران، یعنی گشایش مدارس نوین بهائی، کمک نمود که کمتر در باره آن پژوهشی صورت گرفته است. هرچند که حکومت قاجار آن‌ها را به عنوان مدرسه بهائی به رسمیت نشناخته بود، ولی بسیار غیرمحمتمل است که حتی با تأسیس مدارس توسط افراد، نه دولت و نه جامعه مسلمانان از بهائی بودن این مدارس آگاه نبوده باشند. این واقعیت همراه با گشایش همزمان مدارس دیگری با گرایش‌های دینی غیراسلامی (مانند مدارس «آلیانس (اتحاد) جهانی یهود» در سال ۱۸۹۸ م.) می‌تواند نمایانگر سیاست تساهلی باشد که از طرف حکومت قاجار نسبت به اقلیت‌های مذهبی، و از جمله آن اقلیت‌هایی که به رسمیت شناخته نشده بودند، مانند بهائیان، اتخاذ گردید. به نظر می‌رسد برای دولت صدور اجازه بازکردن مدارس نوین و به رسمیت شناختن آن‌ها خالی از اشکال بود مشروط بر آنکه به طور رسمی ذکری از بهائی بودن این مدارس به میان نیاید. تا آنجایی که به دولت مربوط می‌شد این مدارس خصوصی بود و بنیان‌گذاران آن‌ها از وزارت معارف اجازه رسمی دریافت می‌کردند. آزار و سرکوب بهائیان در دوران بعد از

ناصرالدین شاه در مقایسه با سال‌های اوایل سلطنت او تاحدی تخفیف پیدا کرده بود. علاوه بر این، گویا تا آن زمان تفاوت بین بایان و بهائیان، حداقل در نزد مردم صاحب نفوذ، آشکار گردیده بود. مظفرالدین شاه، شاه جدید قاجار، خود را در دورانی از تغییرات روزافزون، تجدّد و غربی شدن می‌دید. سال‌ها بود که بعضی از روشنفکران و اصلاح‌طلبان پیشرو آموزش و پرورش نوین را راز برتری غرب بر ایران (و جهان اسلام) می‌دانستند و بنابراین در تأسیس مدارس نوین در مملکت اصرار می‌ورزیدند.

با این حال تا پایان قرن نوزدهم دست‌آوردهای دولت ایران و افراد شیعه مذهب در زمینه آموزش و پرورش بسیار ناچیز و از پاسخگویی به نیاز روزافزون و سریع آموزش نوین کاملاً به دور بود، آموزشی که برای بعضی به معنای ترقی و یافتن شغلی سودمند بود و برای دیگران نجاتی احتمالی از فقر به شمار می‌رفت. فشار این نیاز باید آنچنان زیاد بوده باشد که حکومت قاجار تأسیس مدارس نوین زیادی را نه فقط به اقلیت‌ها و تشکیلات مسیحی، زردشتی و یهودی، بلکه حتی به بهائیان که مورد بغض و دشمنی بودند نیز اجازه دهد. اما بر خلاف سه اقلیت مسیحی، زردشتی و یهودی که تحت تأمین و حفاظت دولت قرار داشتند، جامعه بهائی از این پوشش محروم بود. بنابراین احتمالاً به خاطر آنکه مخالفت شدید روحانیون شیعه و پیروانشان برانگیخته نشود، جواز تأسیس مدرسه بنام جامعه بهائی صادر نمی‌گردید، بلکه فقط به افراد بهائی با ذکر نام، بدون اینکه در مدارک رسمی اشاره‌ای به معتقدات آن‌ها گردد، اجازه اعطاء می‌شد.

این اوضاع با تحولات مهمی در درون جامعه بهائی در سراسر عالم و بخصوص در ایران مصادف بود. عبدالبهاء که در طی سال‌های آخر سلطنت ناصرالدین شاه رهبری جامعه بهائی را به عهده گرفت، احتمالاً قادر بود تخفیف سرکوب‌های بهائیان ایران و نیز تندباد جنبش اصلاحات را احساس کند. او در مقام مدیری دانا دریافته بود که زمان آن فرارسیده است که جامعه بهائی در ایران از گمنامی خارج گردد و خود را در انظار آشکار سازد. عبدالبهاء به تأسیس مدارس در ایران دل‌بستگی شدید داشت و جامعه‌های بهائی را در سراسر ایران تشویق به این کار می‌نمود. وی بود که به تقاضای بهائیان نام بسیاری از مدارس بهائی را برگزید و

اغلب با لوحی آنان را تشویق می نمود. مدرسه وحدت بشر کاشان نمونه آنست. در لوحی کوتاه خطاب به بانیان مدرسه می نویسد:^{۱۵۱}

مدرسه وحدت بشر در کاشان مظهر الطاف جلیل اکبر است این نام جام الطاف است زیرا هادم بنیان بیگانگی است. امیدم چنان است که این دبستان بنیان اتحاد و اتفاق در جهان بنهد و این دایره روز به روز اتساع یابد تا آنچه صریح تعالیم الهی است و نص قاطع اسم اعظم که همه باریک دارید و برگ یک شاخسار تحقق یابد و علیکم البهاء الابهی. عبدالبهاء عباس

عبدالبهاء در لوحی دیگر به بانیان مدرسه وحدت بشر آرزو می کند که «این مدرسه سبب ترقی عموم اهالی کاشان گردد»:

۵ ج ۱ (۵ جمادی الاول ۱۳۲۸) (۱۴ مه ۱۹۱۰)

کاشان بواسطه حضرت خواجه ربیع کلیمی علیه بهاء الله
حضرات مؤسسين مدرسه وحدت بشر عليهم بهاء الله الابهی

جناب میرزا حق نظر، جناب آقا میرزا ریحان، جناب آقا ربیع جدید، جناب آقا رحمان، جناب آقا میرزا یوسف علاقیند، جناب آقا یوسف شالم، جناب آقا حسین پهلوان، جناب آقا میرزا الیاس آشور، جناب حاجی غلامرضا، جناب آقا داود زرگر، جناب حاجی داود، جناب شرکت متحده عليهم بهاء الله الابهی

هو الله ای یاران مهربان جناب ربیع در ستایش یاران چون موسم ربیع نامه را به شقائق حقائق و معانی تزیین نموده و از ثبوت و استقامت یاران بر عهد و پیمان خبر داده که الحمد لله در کاشان محل تربیتی به جهت کودکان ترتیب شده و یاران به خدمت مشغول و به عبودیت مألوف و به ثبات و استقامت معروف. امید چنین است که عنقریب آن خطه بهشت برین گردد و نفحات قدس مشامها را مشکین نماید.

ای یاران این تأسیس بنیان عظیم است ولی باید به ثبات و استقامت کبری مقرون گردد تا تأثیر سریع نماید. روز به روز همّت را مزداد کنید و به کمال قوت قیام نمائید که این مدرسه انتظام یابد و سبب ترقی عموم اهالی کاشان گردد... ع ۱۵۲

همین شیوه در زمان شوقی افندی (۱۹۵۷-۱۸۷۹ م.) که پس از وفات عبدالبهاء در سال ۱۹۲۱ م. با عنوان «ولی امرالله» سرپرستی جامعه بهائی را بر عهده گرفت ادامه یافت و مشارالیه نیز با نامه‌های خود بهائیان ایران را به اهمیت تعلیم و تربیت و لزوم تأسیس مدارس راهنمود می‌شد.^{۱۵۳}

تأسیس مدارس با مشکلات مالی فراوان همراه بود و فقط با پایمردی و فداکاری جامعه‌های بهائی هر شهر و قریه بود که چنین مدارس احداث می‌شد و ادامه می‌یافت.^{۱۵۴}

در آخر قرن نوزدهم بهائیان در بین جامعه ایرانی از بالاترین تا پایین‌ترین اقشار اجتماعی کاملاً حضور و نمایندگی داشتند و اهمیتی که در نظام اعتقادی آن‌ها به اصلاحات، تعلیم و تربیت، علم و تجدد داده می‌شد تعداد قابل ملاحظه‌ای از غیربهائیان را ترغیب نموده بود که یا به آیین بهائی بگروند و یا از آن جانبداری نمایند. تقارن این اوضاع و احوال بود که گشایش مدارس بهائی را در اواخر دوران قاجار امکان پذیر ساخت.

مدارس نوین بهائی و سطح آموزشی آنها

دانش‌آموزان مدارس بهائی به خاطر برخورداری از بالاترین سطح آموزشی که در ایران آن زمان وجود داشت از امتیاز ویژه‌ای برخوردار بودند. این امر، یعنی سطح بالای آموزش و پرورش با تعالیم بهائی در مورد کمال، بخصوص در زمینه تعلیم و تربیت در ارتباط بود. بیانات بهاء‌الله در این زمینه گویای اهمیت این امر است: «در تحصیل کمالات ظاهره و باطنه جهد بلیغ نمائید...» و «...لذا لازم که بقدر قوه و وسع سدره [درخت] وجود را به اثمار [میوه‌های] علم و عرفان و معانی و بیان مزین نمائید».^۱ بهاء‌الله بهائیان را به این می‌خواند که از کاهلی و کسالت بپرهیزند و به کاری پردازند که نوع بشر از کوچک و بزرگ و بلندپایه و دون‌پایه از آن بهره‌مند گردند.^۲

عبدالبهاء، فرزند و جانشین بهاء‌الله نیز بر لزوم فضیلت و کمال اخلاقی تأکید می‌نماید: «باید روش و سلوکی نمائید که مانند آفتاب از سائر نفوس ممتاز شوید».^۳ و نیز:

ترویج علوم و معارف نمایید و در ترقی بدایع و صنایع کوشید... اطفال را از سن شیرخواری از ثدی [پستان] تربیت پرورش دهید و در مهد [گاهواره] فضائل بپرورید... از هر علم مفیدی بهره‌مند نمایید و از هر صنایع بدیع نصیب بخشید. پرهمت نمایید و متحمل مشقت کنید اقدام در امور مهمه بیاموزید و تشویق بر تحصیل امور مفیده بنمایید.^۴

این دستورات و تعالیم مشابه، نمونه‌هایی از تلاش در راه کسب کمالات است که از بر بهائیان فرض و واجب شده و می‌توان آن را یکی از دلایل برتری مدارس بهائی

در ایران دانست. در این راستا، بیان ذیل از عبدالبهاء کاملاً به موضوع مرتبط است: اطفال بهائی باید در تحصیل علوم و فنون از سائر اطفال ممتاز باشند... آنچه اطفال دیگر در مدّت یک سال تحصیل می نمایند... کودکان بهائی باید در مدّت یک ماه تحصیل نمایند.^۵

تعالیمی از این قبیل بود که موجب شد مدارس بهائی موادّ درسی غنی تر و کامل تری به دانش آموزان ارائه دهند. در واقع همان طور که قبلاً اشاره شد هر مدرسه بهائی موادّ درسی تعیین شده از سوی وزارت معارف را پذیرفت و پس از آن که «قانون اساسی معارف» که برنامه مدارس نوین را در ایران مشخص می نمود به تصویب رسید (۱ نوامبر ۱۹۱۱ م.)،^۶ آن را نیز با میل و آمادگی قبول کرد.^۷ اما گردانندگان این مدارس علاوه بر موادّ آموزشی تعیین شده از سوی وزارت معارف، موادّ آموزشی دیگری که دانش شاگردان را می افزود و مهارت های بیشتری به آنان می بخشید بر موادّ درسی اضافه نمودند. از جمله این درس های تازه کلاس های تعلیم آواز و موسیقی و نیز کلاس های زبان های خارجی (اکثراً فرانسه و انگلیسی)، نقاشی، خیاطی، گلدوزی، آشپزی، و بافتنی بود. به علاوه فعالیت های مختلف دیگری از جمله ورزش (از قبیل چوگان) و هنر (تئاتر) نیز معمول بود. به منظور توسعه دانش آموزان در سایر زمینه ها، کلاس های فوق برنامه ای مانند زبان اسپرانتو، آداب معاشرت و فنّ سخنرانی نیز برای آنان ترتیب داده می شد که این نوع کلاس ها حتی بعد از آنکه این مدارس از طرف اولیای امور بسته شد نیز ادامه یافت.^۸ معمولاً مدارس بهائی (و بعضی از مدارس خارجی) از اولین مدارسی بودند که مدّت ها قبل از سایر مدارس از بعضی وسایل برای تسهیلات آموزشی استفاده می کردند. این تسهیلات شامل امکاناتی مانند تخته سیاه، نقشه جغرافی، میز و نیمکت، آزمایشگاه و کتابخانه بود. البته همه مدارس بهائی چنین موادّ آموزشی غنی نداشتند و از همه این تسهیلات برخوردار نبودند. به طور کلی هر قدر مدارس بهائی بزرگ تر و از نظر محلی مرکزیت داشتند (مثلاً مدارس شهرهای بزرگی مانند تهران، همدان، کاشان، یزد و غیره)، موادّ غنی تر آموزشی و تسهیلات بیشتری ارائه می دادند.^۹ مدارس تابستانه بهائی که در آن کودکان بهائی از سراسر جهان جمع

می‌شدند (و هنوز هم تشکیل می‌شود)، برای چند روز یا چند هفته آموزش بیشتری ارائه می‌دادند.^{۱۰}

وظیفه دینی بهائیان در مورد تعلیم و تربیت فرزندان، همراه با تندباد تغییر و نوگرایی که بخصوص از پایان قرن نوزدهم به بعد در ایران به حرکت در آمده بود، بسیاری از بهائیان را بر آن داشت که برای تأمین بهترین امکانات تعلیم و تربیت برای فرزندان خود بکوشند. به این ترتیب تأسیس مدارس نوین بهائی با مواد آموزشی غنی‌تر به تنهایی کافی نبود، بلکه لازم بود که از ادامه عملکرد این مدارس اطمینان حاصل گردد. برای این منظور همه بهائیان اعم از غنی و فقیر، فرداً و جمعاً، تمامی منابع و نیروی خود را تجهیز نمودند. مثلاً جامعه بهائی همدان در سال ۱۹۱۳ م. یعنی حدود پنج سال بعد از تأسیس مدرسه تأیید، تصمیم گرفت که تمام درآمد حاصله از سهمی که در حمام عمومی و قصابی محل داشت (که با جامعه یهودی همدان شریک بود) صرف آن مدرسه نمایند.^{۱۱}

اگرچه تمجید و ستایش مدارس بهائیان از زبان خودشان قابل انتظار است،^{۱۲} ولی آنچه که باعث تعجب و شگفتی است وجود مدارک و شواهدی است که نشان می‌دهد اولیای امور و مأمورین رسمی به برتری و کمال مدارس بهائی شهادت داده‌اند، آن هم علیرغم نگرش غیردوستانه‌ای که عموماً نسبت به بهائیان در ایران وجود داشت.

مدرسه تربیت به عنوان اولین مدرسه نوین بهائی که در ایران تأسیس گردید و در تهران، پایتخت مملکت واقع بود بیشترین توجه را به خود جلب می‌نمود و از نزدیک زیر نظر دقیق حکومت مرکزی قرار داشت. مدارک مختلفی از وزارت معارف که به امضای وزیر فرهنگ و یا رئیس هیئت بازرسین این وزارتخانه رسیده و برای عطاءالله بخشایش، یکی از مدیران این مدرسه، فرستاده شده مدارس پسرانه و دخترانه تربیت را از نظر مطابقت با برنامه وزارت معارف، معلومات دانش‌آموزان، استانداردهای آموزشی و رفتاری و مدیریّت مدرسه، دارای بالاترین مقام در بین مدارس ایران معرفی می‌کند.^{۱۳} بعضی از فارغ‌التحصیلان مدرسه پسرانه تربیت تهران - که از بهترین مدارس بهائی و بلکه به طور کلی مدارس ایران شمرده می‌شد - بواسطه عمق و وسعت دانشی که در مدرسه کسب کرده بودند توانستند به مقامات

و مشاغل عالی مملکتی در دولت یا بخش خصوصی و یا در ارتش برسند.^{۱۴} در سال ۱۹۱۰ م.، یکی از معلمین بهائی آمریکایی در تهران به نام سیدنی اسپراگ Sydney Sprague در نامه‌ای که به دوستش در واشنگتن می‌نویسد برتری و محبوبیت مدرسه تربیت بنین را چنین توصیف می‌کند:

در حال حاضر ۲۷۰ شاگرد داریم که حدود ۵۰ نفر آن‌ها در طی دو ماه گذشته ثبت نام کرده‌اند زیرا این مدرسه شهرت بسیار خوبی در ایران دارد و همه معتقدند که یکی از بهترین مدرسه‌ها است. از زمان امضای قانون مشروطیت چندین مدرسه جدید اینجا تأسیس شده است و اگرچه ایرانیان ثروتمند سخاوتمندانه به آن‌ها کمک می‌کنند، هیچ‌کدام آن‌ها با مدرسه ما برابری نمی‌کند. چند روز پیش استادی از دارالفنون (دانشگاه شاه) برای امتحان پسران در حساب، جبر و هندسه به مدرسه ما آمد. این استاد که از طرف دولت برای بازدید از همه مدارس دیدن می‌کرد بعد از امتحان دقیق از هر کلاس گفت که شاگردان این مدرسه باهوش و با استعداد هستند و مدرسه ما در ریاضیات بسیار از سایر مدارس جلوتر است.^{۱۵}

اسپراگ که در مدرسه تربیت انگلیسی درس می‌داد معتقد بود: «یکی از عللی که ما پیشرفت بیشتری داریم این است که برنامه مدرسه ما بر اساس برنامه مدارس آمریکا است». دانش‌آموزان به سطوح مختلفی تقسیم می‌شدند و به جای چند روز در هفته، هر روز انگلیسی، عربی، ریاضیات و سایر دروس را فرامی‌گرفتند. این روش مدرسه تربیت را برجسته و بی‌نظیر ساخته بود. اسپراگ مراحل پیشرفت تحصیلی شاگردی را که در ۷ سالگی وارد مدرسه می‌شد تا زمان فارغ‌التحصیلی چنین توصیف می‌نماید:

دانش‌آموز در سه سال اول، فارسی، اندکی ریاضیات، جغرافی و تاریخ می‌آموزد. سپس وقتی که اصول اولیه فارسی را به خوبی فراگرفت، می‌تواند زبان‌های انگلیسی یا فرانسه را شروع کند. میرزا فرج‌الله خان معلم فرانسه است و معلم بسیار خوبی است و خود من معلم انگلیسی هستم و فریبرز که با من از عکا آمده است به من در این زمینه کمک می‌کند. در طی پنج سال دوره متوسطه، شاگردان یکی از

این دو زبان را فرامی‌گیرند، به نحوی که بعد از فراغت از تحصیل می‌توانند به این زبان صحبت کنند، بنویسند و ترجمه نمایند. در طی این سال‌ها شاگردان تاریخ قدیم و جدید ایران، زبان‌های خارجی و فارسی، ریاضیات، فیزیک، شیمی و غیره را فرامی‌گیرند. البته همه آنها باید عربی را هم بیاموزند. من تا حدی علوم طبیعی و گیاه‌شناسی نیز در کلاس‌های بالاتر به زبان انگلیسی تدریس می‌کنم. در حال حاضر یازده معلم داریم و یک مدیر مدرسه به نام دکتر عطاءالله خان [بخشایش] که بر حسب وظیفه هر روز برای یک ساعت از مدرسه دیدن نموده به هیئت مدیره مدرسه که هفته‌ای یک بار تشکیل می‌شود گزارش می‌دهد.^{۱۶}

به خاطر سطح بالای استثنایی مدرسه تربیت، دانش‌آموزان نه فقط از تهران، بلکه از سایر شهرها نیز برای تحصیل به آن روی آوردند تا جایی که اسپراگ به فکر افتاد به سبک برخی مدارس امریکایی خوابگاهی بسازد و مدرسه را تبدیل به شبانه‌روزی نماید. اسپراگ حتی انجمنی در مدرسه مخصوص پسران بزرگ‌تر تشکیل داد که هفته‌ای یک بار جلسه داشتند. وی از دوستان بهائی خود در آمریکا خواست تا برایش نسخه‌هایی از مجله Literary Digest [خلاصه (مطالب) ادبی] و مجلات دیگر آمریکا، و نیز چند نمایشنامه برای پسران با نقش‌های کوتاه و ساده که در آن دختر شرکت نداشته باشد بفرستند.^{۱۷}

صرف‌نظر از دارالفنون، مدرسه تربیت (در سال ۱۹۱۳ م.) یکی از معدود مدارس ایران بود که کلاس‌های متوسطه داشت. عطاءالله خان بخشایش معلمینی را از دارالفنون که در آن زمان از جمله معلمین و محققین طراز اول ایران بودند استخدام کرد.^{۱۸} این امر بر شهرت و اعتبار مدرسه افزود و آن را برای بسیاری از خانواده‌ها، بخصوص طبقه اشراف تهران که فرزندان خود را به این مدرسه می‌فرستادند به صورت یکی از معدود مدارس نوین درآورد. به این ترتیب این مدرسه توجه وزارت معارف - که پیوسته آن را می‌ستود - و نیز احمدشاه قاجار را (۱۹۳۰ - ۱۸۹۸ م.)، دوران سلطنت ۲۵ - ۱۹۰۹ م.) را به خود جلب نمود به طوری که شاه یکی از بالاترین مدال‌های علمی مملکتی را به بخشایش [مدیر مدرسه] اعطاء کرد.^{۱۹}

مدرسه تربیت بنات [دختران] نیز در بین دیگر مدارس دخترانه بهائی و غیر

بهائی از بالاترین سطح تدریس بهره‌مند بود. معلّمین زن آمریکایی نقش مؤثری در تبدیل این مدرسه به بهترین مدرسه دخترانه ایران داشتند.^{۲۰} نامه‌هایی که از معلّمین بهائی آمریکایی در دست است منبع مهمی از اطلاعات در باره مدارس بهائی در ایران است.^{۲۱} مثلاً از مکاتبات بین سارا کلاک Sarah Clock، یکی از مربیان بهائی در تهران و خانم اُرول پلات Orol Platt یکی از بهائیان آمریکا، می‌توان در باره فعالیت‌های آموزشی مدرسه دخترانه «تربیت بنات» کسب اطلاع نمود:

اگر مایلید به ما کمک مؤثری نمایید، لطفاً کتاب ایزابل فریزر Isabel Fraser را برای ما بفرستید.^{۲۲} این کتاب را نزد میس استیوارت Stewart دیدم که کسی از آمریکا برایش فرستاده بود، کتاب بسیار جالبی است که می‌توان به دانش‌آموزان ابتدایی نشان داد. گاه‌گاهی مجلات خود را پس از خواندن برای ما بفرستید. این مجلات برای ما بسیار ارزشمند است چون خودمان می‌توانیم آن‌ها را بخوانیم و به دانش‌آموزان مدرسه نیز نشان دهیم، عکس‌های مختلف آن‌ها هر چقدر هم کوچک باشد مفید است، این عکس‌ها را به عنوان جایزه و تشویق در مدرسه به کار می‌بریم. میس لیلیان ک. [کیس Lillian Kappes] عکس‌های کوچک آگهی‌های پشت مجلات را قیچی می‌کند و به عنوان تشویق در دفتر املائی دانش‌آموزان کوشا می‌چسباند.^{۲۳}

چنین مجلاتی^{۲۴} به خاطر تصاویرشان و نیز ایجاد «تصویری از اینکه در جهان چه می‌گذرد»^{۲۵} می‌توانست وسیله آموزشی مفیدی باشد. هم‌چنین از کارت‌پستال و عکس‌های مختلف به عنوان وسیله آموزشی استفاده می‌شد و دانش‌آموزان مدرسه از آنچه در این تصاویر می‌دیدند می‌آموختند. حتی سوزن‌های خیاطی و گلدوزی که از آمریکا به مدرسه فرستاده می‌شد برای آموختن شماره دوزی و خیاطی «لطف بزرگی» بود.^{۲۶} وسیله مهم دیگری که در تهران «بسیار گران» و «بسیار کمیاب» بود کاغذ برای نوشتن بود که میس کلاک درخواست کرده بود از آمریکا بفرستند.^{۲۷}

در بین اولویت‌های مدرسه، شکل دادن منش و شخصیت انسانی کودکان و تقویت مبانی اخلاقی آنان مقام اول را داشت. سارا کلاک در مورد منش و شخصیت مردم ایران - اعم از کودک و بزرگسال - موضع انتقادآمیزی داشت و

می‌گفت «یک نفر را نمی‌توان یافت که بتوان به حرفش اعتماد نمود، حتی یک نفر...»^{۲۸} وی معتقد بود که این مشکل حداقل در مدرسه می‌بایستی مورد رسیدگی قرارگیرد و ظاهراً معلمین آمریکایی راه حلی برای این مشکل یافته بودند: «به نظر من بعضی از دختران راستگویی را خواهند آموخت زیرا میس لیلیان ک. [کیس] اگر از آنها دروغی بشنود دهانشان را با صابون شستشو می‌دهد و این کار مؤثر واقع شده است»^{۲۹}.

نظام و برنامه آموزشی مدرسه دخترانه تربیت آن‌چنان ممتاز به نظر می‌رسد که به قول میس کلاک «در هر جا، اعم از جلسات یا سایر مجامع، همیشه می‌توان از ادب و رفتار یک دختر پی برد که او از مدرسه تربیت است»^{۳۰}. تفاوت بین روش، محتوا و کیفیت آموزش در مدرسه تربیت از یک طرف و دیگر مدارس دخترانه از طرف دیگر آنچنان وسیع بود که «به آسانی می‌شد ملاحظه نمود که بهترین دختران [در تهران] دانش‌آموزان مدرسه تربیت بودند»^{۳۱}. آن‌ها نه تنها از نظر رفتار، بلکه از نظر تحصیلات نیز بهترین بودند. مثلاً کتابی که با آن دانش‌آموزان عادی ایران جغرافی می‌آموختند «کتاب بسیار کوچکی با مطالب بسیار مختصر» بود. به علاوه «روش آموزش ایران» این بود که «آنها [دانش‌آموزان] تمامی متن را اعم از اینکه آن را بفهمند یا نه از حفظ نمایند...»^{۳۲} و به عقیده میس کلاک «تنها راهی که می‌توان به آن‌ها آموخت» بر طبق روشی بود که در مدارس خارجی یا اکثر مدارس اقلیت‌های مذهبی در ایران در آن زمان معمول بود، یعنی «با فراگرفتن زبانی دیگر و آموختن آن درس به آن زبان»^{۳۳}.

شرح زیر نمونه‌ای است که آموزش یک درس در مدرسه دخترانه تربیت به طریقی بسیار پیشرفته‌تر از روشی که همزمان در نظام آموزشی در ایران به کار می‌رفت، آموزش داده می‌شد:

داشتن نقشه [برای درس جغرافی] فکر بسیار خوبی است. اگر کتاب‌های جغرافی ایران را می‌دیدید تعجب می‌کردید. این کتاب‌ها از نظر قطع به اندازه نصف این کاغذ است [B5] و دارای نیم اینچ ضخامت با اوراق اندکی بین دو پوشش جلد می‌باشد. هدف میس کیس این بوده است که دختران دانش کافی در زبان

انگلیسی پیدا کنند تا بتوانیم به آن‌ها جغرافی را به طور کامل بیاموزیم؛ او به منظور کسب اطلاعاتی راجع به نقشه‌های جغرافی، به شرکت Rand & McNally نامه نوشته است، نوع نقشه‌ای که آن‌ها نیاز دارند نقشه‌هایی است که بتوان روی دیوار آویزان نمود و از هر یک از پنج قاره یک نقشه و یک نقشه نیز از کل جهان باشد که یک سری کامل می‌شود...^{۳۴}

در کتاب جغرافی «بسیار کوچک» ایران «هیچ اثری از تصویر و نقشه» نبود، بنابراین نقشه دیواری یکی از وسائل آموزشی بود که درخواست شده بود از آمریکا فرستاده شود.^{۳۵}

میس کیس در کلاس‌های انگلیسی «فقط بهترین کتاب‌ها و بهترین اشعار»^{۳۶} را بکار می‌برد و از دانش‌آموزان می‌خواست که آن‌ها را حفظ کنند. وی هم‌چنین برای آن‌ها سرود می‌خواند.^{۳۷}

کارکنان و معلمان آمریکایی مدرسه دخترانه تربیت با چالش‌های بزرگ و کوچک مختلفی روبرو بودند. مثلاً مشکل بود بتوان شئی ناچیزی مانند گچ ساده را در ایران پیدا کرد زیرا نوعی که در ایران ساخته می‌شد بسیار ناصاف و «تقریباً غیرقابل استفاده» بود.^{۳۸} سایر مشکلات و چالش‌ها به تفاوت‌هایی که بین کارکنان آمریکایی و ایرانی مدرسه - از نظر منش، فرهنگ، روش‌های آموزشی، اداره امور مالی و غیره - وجود داشت مربوط می‌شد. به طور خلاصه می‌توان گفت که تجدّد در مقابل سنت قرار می‌گرفت. سارا کلاک در ارتباط با نقش مهمی که میس کیس در مدرسه داشت به مشکلات شدیدی اشاره می‌کند، آن قدر شدید که: «اگر میس کیس بهائی نبود یا دست کمی از یک قدیس نداشت، نمی‌توانست همه آنچه را که با آن روبرو شده است تحمل نماید».^{۳۹} برای مدّت پنج سال کمیسیون مدیریت مدرسه که توسط ایرانیان اداره می‌شد به وی اجازه نداد «نظریات پیشرفته خود را به کار بندد»^{۴۰}، بیشتر به این خاطر که «قدرت در دست مردی بود که درایت نداشت».^{۴۱}

اما در عصر تحولات، اصلاحات و تجدّد چنین افکار و چنین افرادی (مانند میس کیس) لازم و ضروری بود. احتمالاً به این خاطر بود که کمیسیون مدرسه، که

آن «یک مرد» را مانعی در کار دید، «او را اخراج کرد» و مردی «پیشرفته» و تحصیل کرده اروپا را جایگزین وی نمود.^{۴۲}

مدرسه با بودن شخصی مناسب بر سر قدرت و با معلمین آمریکایی فعال، توانست «به صورت درخشانی جلوه نماید». به این ترتیب «چند دختر جوان دانش آموز که روش تدریس و چگونگی اداره مدرسه را آموخته بودند معلم شدند». این تحول یکی از آموزگاران آمریکایی به نام میس الیزابت استیوارت Elisabeth Sewart را قادر ساخت که تدریس در کلاس بالاتر، یعنی کلاس هفتم را به عهده بگیرد. در این کلاس به دانش آموزان «مطالب زیادی» آموخته می شد، آنها کمک های اولیه برای آسیب دیدگان و پرستاری را فرامی گرفتند، سوای آن که سارا کلاک کالبدشناسی، علوم طبیعی و مطالب دیگر نیز به دانش آموزان می آموخت. اسکلت انسانی نیز در اختیار داشتند که هر یک از دانش آموزان تشریح و استخوان بندی را نیز فرا می گرفت.^{۴۳}

در تعطیلات تابستانی سال ۱۹۱۵ م.، کمیسیون مدرسه منحل شد و کمیسیون جدیدی با پنج عضو تشکیل گردید که یکی از ایشان مردی بود که قبلاً به خاطر مخالفت با اصلاحات میس کپیس برکنار شده بود و «دو معلم دیگر که همه می دانستند قادر به تدریس نیستند». با چنین اعضای ناوارد و محافظه کاری، وضع مدرسه رو به تنزل گذاشت تا جایی که وقتی که میس کپیس در سپتامبر ۱۹۱۵ م. از مرخصی به مدرسه بازگشت «همه چیز را به وضع نامطلوبی یافت». این وضع کمیسیون را بر آن داشت که به میس کپیس پیشنهاد کند «مسئولیت کامل امور مالی، یعنی کاری را که خود از عهده آن بر نیامده بود، به عهده بگیرد». اما او این پیشنهاد را نپذیرفت زیرا آن کمیسیون هیچ گونه شهریه و حق تدریسی از بسیاری از دانش آموزانی که خانواده هایشان در واقع استطاعت پرداخت آن را داشتند دریافت نمی نمود.^{۴۴} سارا کلاک اشاره می کند که «ایرانیان اگر بتوانند نمی خواهند برای هیچ چیز پول بپردازند».^{۴۵}

علیرغم موانع، میس کلاک اشاره می کند که «دختران پیشرفت شگرفی حاصل نموده بودند» و سپس اضافه می نماید «اگر آنها از امکاناتی که می شد برایشان فراهم کرد برخوردار بودند، می توانستند بسیار بهتر از این باشند».^{۴۶} وی هم چنین

متوجه شد «بسیاری از دختران به اندازه کافی انگلیسی می‌دانستند که بتوان هر موضوعی را به انگلیسی تدریس کرد».^{۴۷} در واقع پیشرفت بعضی از دانش‌آموزان آنچنان خوب بود که چند نفر از بهائیان پیشنهاد نمودند که مدرسه دیگری باز شود که این دختران در آن «به طور مجانی تدریس نمایند».^{۴۸}

به این ترتیب مدرسه دخترانه تربیت «در تمام کشور تنها مدرسه‌ای بود که در آن این امور [مطالب جدید] به این طریق [با تجزیه و تحلیل به جای از حفظ کردن] تدریس می‌شد».^{۴۹} به گفته سارا کلاک ۲۰۰ دانش‌آموز در مدرسه تربیت دختران تحصیل می‌کردند، ولی وی اشاره می‌نماید که «این تعداد به لحاظ نقل مکان افرادی به سایر شهرها، تغییر می‌کند».^{۵۰}

روش‌ها و پیشرفت‌های زیادی که در مدرسه دخترانه تربیت ملاحظه می‌شد این مدرسه را به صورت نمونه‌ای در آورده بود که «سایر مدارس دخترانه در ایران از آن سرمشق می‌گرفتند».^{۵۱} هم‌چنین این مدرسه از این نظر بی‌نظیر بود که «در همان سطح [مدارس پسرانه] نمره داده می‌شد». برای توجیه این گونه نمره دادن، دانش‌آموزان مدرسه تربیت دخترانه «تشویق می‌شدند... که برای امتحان و گرفتن گواهینامه که از طرف دولت صادر می‌شد آماده شوند». سخت‌کوشی آن‌ها ثمربخش بود و ۲۳ دانش‌آموز مدرسه دخترانه تربیت بعد از امتحانات ژوئن ۱۹۱۶ م، گواهینامه‌ای که بسیاری آرزویش را داشتند دریافت نمودند.^{۵۲}

وجود معلمین و مربیان آمریکایی احتمالاً یکی از دلایل اصلی برتری و اعتبار مدرسه بود که غالباً مورد ستایش «ایرانیان از همه جناح‌ها» قرار داشت.^{۵۳} حبیب ثابت، بازرگان معروف دوران پهلوی که با خواهرش در مدرسه تربیت تحصیل کرده بود معتقد است، مدرسه به وسیله معلمین بسیار ماهر و مجرب که در مقابل کار خود کاملاً متعهد بودند اداره می‌شد. بر اساس خاطرات حبیب ثابت:

دو مدرسه تربیت پسران و دختران از تأسیسات بهائیان بود و از لحاظ کوشش در پیشبرد دانش و تعلیم و تربیت اطفال و جوانان شهرتی واقعی داشت. مربیان و فاضلان عالی‌قدر این دو مدرسه را اداره می‌کردند. خدمت و کار تمام وقت ایشان برای حقوق اندکی که دریافت می‌کردند نبود. بلکه آنان پرورش ابناء بشر را از هر

قوم و آیین که بودند یک خدمت بزرگ خدایی می دانستند.^{۵۴}

معلمین مدرسه هم چنین روابط خوبی با دانش آموزان خود داشتند زیرا به همان اندازه که سخت گیر بوده از دانش آموزان تکلیف می خواستند، نسبت به آنها با محبت و دلسوزی نیز رفتار می کردند. این رفتار اثر بسیار مثبتی بر دانش آموزان و موفقیت های درسی آنان داشت.^{۵۵}

دو مدرسه تربیت در تهران برای سایر مدارس بهائی و غیربهائی در ایران سرمشقی عالی ارائه نمودند. گزارش های رسمی مختلفی که توسط مأمورین عالی رتبه اداره معارف در کاشان به وزیر این وزارتخانه در تهران ارسال شده است به طور مکرر به برتری مدرسه «وحدت بشر» در کاشان و پیروی این مدرسه از برنامه و مقررات وزارت معارف گواهی می دهد و نیز نمایانگر این واقعیت است که معلمین آن در کار خود توانایی، قاطعیت و جدیت نشان داده کوشش خود را وقف تحصیل و موفقیت دانش آموزان می نمودند. این گزارش ها هم بازدیدهای رسمی و هم غیررسمی را منعکس می نمود و این مدرسه معمولاً در ردیف «یکی از بهترین مدارس ۶-۷ کلاسه تهران»^{۵۶} طبقه بندی می شد و بهترین مدرسه در بین مدارس (پسرانه و دخترانه) کاشان بود.^{۵۷}

مدارس بهائی همدان نیز مانند مدارس بهائی تهران و کاشان از سطح تحصیلی بسیار عالی برخوردار بودند. مثلاً مدرسه بهائی دخترانه «موهبت» از نقطه نظر آموزشی و علمی بهترین مدرسه دخترانه همدان شد و مورد رشک و غبطه سایر مدارس غیربهائی گردید. وقتی یکی از معلمین این مدارس از یکی از معلمین مدرسه «موهبت» در مورد دلایل برتری این مدرسه سؤال نمود، وی چنین پاسخ داد:

بین معلمین و دانش آموزان روابط مادر و فرزندی وجود دارد. معلمین از دانش آموزان فاصله نمی گیرند و به همه به یک چشم می نگرند. در حالی که دانش آموزان مدرسه موهبت برای تحصیل علم و دانش و اصول تربیتی و اخلاقی به مدرسه می آیند... دختران سایر مدارس مانند مدارس کالج آمریکایی و اتحادیهود [آلیانس (اتحاد) جهانی یهود] اکثراً برای تفنّن و وقت گذارانی به مدرسه می روند و

این است تفاوت بین مدرسه موهبت و سایر مدارس دخترانه.^{۵۸} در سال ۱۹۱۰ م.، با انتصاب مسیو آندره اتحادیه به مدیریت مدرسه تأیید تغییرات بزرگی در برنامه‌های علمی و فرهنگی مدرسه از نظر کیفیت و کمیت به وجود آمد. به موسیقی توجه بیشتری شد، انجمن‌های هنری تشکیل گردید و برنامه‌های آموزشی گسترش یافت. او معلمین تحصیل کرده و واجد شرایط استخدام نمود و توانست مدرسه تأیید را از سطح ابتدایی به متوسطه تبدیل نماید که در آن علوم جدید و نیز زبان‌های فارسی، عربی و فرانسه در پیشرفته‌ترین سطح آموزش داده می‌شد. پیشرفت مدرسه تأیید در سال‌های اولیه سریع بود و شهرت آن در همدان در سطح وسیعی منتشر گردید به طوری که بسیاری از مأمورین عالی‌رتبه دولت و مردم سرشناس شهر نیز بدون هیچ‌گونه تردید یا تصور خرافی، فرزندان خود را به این مدرسه می‌فرستادند. به این ترتیب تعداد دانش‌آموزان مدرسه تأیید به زودی از ۷۰۰ نفر متجاوز شد و «مدارس آمریکایی و اتحادیه‌ها را تحت الشعاع قرار داد...»^{۵۹}

دو مدرسه بهائی همدان کتابخانه قابل ملاحظه‌ای با ۴۰۰۰ جلد کتاب به زبان‌های فارسی، فرانسه، عربی و انگلیسی نیز داشتند که توسط دانش‌آموزان آن‌ها و بهائیان محلی به نحو مؤثری مورد استفاده قرار می‌گرفت.^{۶۰}

در شهر یزد، اولین دانش‌آموزان دختر که موفق به دریافت گواهینامه کلاس ششم ابتدایی شدند از مدرسه دخترانه محلی تربیت بودند^{۶۱} و همه دانش‌آموزان مدرسه بهائی پسرانه توفیق که در طی دو سال آخر این مدرسه در امتحانات نهائی سرتاسری کلاس ششم شرکت کردند با موفقیت امتحان را گذرانده به اخذ تصدیق نائل شدند. این موفقیت، مدرسه توفیق را در مقام بهترین مدرسه پسرانه یزد جای داد.^{۶۲}

احتمالاً در شهرهای کوچک و روستاها مشکل بود مدارس بهائی بتوانند خود را به سطح آموزشی مدرسه تربیت تهران برسانند، ولی با این حال بسیار بهتر از مدارس محلی بودند. بدین ترتیب درحالی که مدرسه دولتی آباءه فقط چهار کلاس داشت، مدرسه بهائی در آن محل شش کلاسه بود و بعداً توانست کلاس‌های هفتم و هشتم نیز دایر نماید.^{۶۳} در خوشه، گرگان، اولین گروه دانش‌آموزان از مدرسه بهائی محل که چهار کلاس را تکمیل کرده بودند موفق شدند که امتحانات کلاس پنجم

وزارت معارف را نیز بگذرانند.^{۶۴}

در سال‌های ۴- ۱۹۲۳ م.، در ایول، یکی از روستاهای دهستان چهاردانگه سورج (از منطقه شهرستان ساری در استان مازندران)، یک مدرسه بهائی توسط عبدالعلی شه میرزادی (معروف به شهاب) تأسیس گردید. ابتدا مسلمانان ده با گشایش مدرسه مخالفت کردند و ضمن خودداری از فرستادن فرزندان خود به مدرسه به مراجع محلی شکایت نمودند که قصد بهائیان از باز کردن مدرسه منحرف نمودن کودکان آنها از اسلام است. اما بعد از سه سال، وقتی متوجه شدند کودکان بهائی تحصیل کرده شده ولی فرزندان آنها در مکتب‌خانه‌های قدیمی پیشرفت چندانی در تحصیل نداشته‌اند، برای بهره‌مندی فرزندانشان از آموزش صحیح به مدرسه بهائی روی آوردند.^{۶۵} به علاوه هنگامی که شه میرزادی نمونه خط دانش‌آموزان مدرسه را نزد حاج شیخ علی ولوئی (یکی از روحانیون با نفوذی که قبلاً از گشایش مدرسه به صارم‌السلطان، حاکم محلی شکایت کرده بود) فرستاد، ولوئی نمونه خط را به شورای ده نشان داد و اعتراف کرد «این خط و علم نتیجه چهار ماه آموزش آنها است. انصافاً باید گفت که علم فرزندان ما که در طی پنج سال گذشته نزد این آخوندها درس خوانده‌اند با علمی که آنها برای چهار ماه [در مدرسه بهائی] آموخته‌اند برابری نمی‌کند...».^{۶۶}

برتری مدارس بهائی و بخصوص مدارس که در روستاهایی که از مراکز شهرنشینی به دور بودند تأسیس شده بود، برای بهائیان نکته مثبتی حتی جهت تبلیغ عقیده و آیین‌شان شد. مثلاً آقا میرزا اسماعیل خان شیرازی، یکی از بهائیان که از مدرسه ایول دیدن کرده بود به عبدالعلی شه میرزادی، بنیان‌گذار مدرسه گفت:

این مدرسه شما وسیله تبلیغ ما [بهائیان] در مازندران شده است. هر کس از ما در باره حقانیت این آیین مبارک [یا ظهور بهاء‌الله] سؤال کند می‌گوییم که بهائیان در یک دهکده کوچک در چهار دانگه مدرسه تأسیس کرده‌اند، در حالی که شما هنوز نتوانسته‌اید حتی در شهرها که همه وسائل برایتان فراهم است مدرسه باز کنید و کودکانتان در خیابان‌ها سرگردانند.^{۶۷}

حدود هفت یا هشت ماه بعد از تأسیس مدرسه بهائی در ایول، صارم‌السلطان از مدرسه دیدن کرد. وی آنچنان تحت تأثیر مدرسه و پیشرفت دانش‌آموزان قرار گرفته

بود که زبان به ستایش آن گشود، در عین حال نتوانست از سرزنش کسانی که از روی تعصب با گشودن آن مخالفت کرده بودند خودداری نماید. قبل از آنکه مدرسه را ترک کند مبلغی به مدرسه اهدا نمود و از مسئولین مدرسه خواست که اگر دچار کمبود بودجه شدند به او اطلاع دهند تا از مقامات امور استان درخواست کمک مالی نماید.^{۶۸}

ابوالقاسم فیضی که تحصیلاتش در مدرسه تربیت و خدماتش به تعلیم و تربیت بهائی به دوران بعد از بسته شدن مدارس بهائی در سال ۱۹۳۴ م. مربوط می‌گردد، مزیت و برتری مدارس بهائی در ایران را با اشاره به این مدارس در نجف‌آباد چنین توصیف می‌کند:

تنها بنای یاد بود تعلیم و تربیت و عشق به دانش و هنر مدارس بهائی بود. از آنجایی که بیشتر مؤسسات [آموزشی] دیگر توسط دولت تأسیس و اداره می‌شد، افراد با تشویق و نصیحت مجبور می‌شدند به مکتب بروند، ولی مدارس بهائی توسط توده ملت ساخته می‌شد، یعنی روستاییان و دهقانان با دست خودشان در این کار مشارکت می‌نمودند و با اراده و اشتیاق کامل پول تقدیم می‌کردند. در این مؤسسات معلمین با حقوقی ناچیزی خدمت می‌کردند و با افتخار کامل به تعلیم و تربیت کودکان بهائی و غیربهائی می‌پرداختند، دانش‌آموزان خود را از دل و جان دوست داشتند، حتی در خانه نگران حال آن‌ها بودند و آن‌ها را زیر نظر دقیق داشته با توجه به نیازهایشان آن‌ها را به بهترین ارزش‌های اخلاقی و فضائل انسانی هدایت می‌کردند...^{۶۹} [ترجمه]

مدرسه دخترانه سعادت بنات که در سال ۱۹۲۵ م. در نجف‌آباد افتتاح شد ظرف مدت کوتاهی به یکی از بهترین مؤسسات آموزشی منطقه اصفهان بدل گشت به طوری که میزان عالی تحصیلات دانش‌آموزان این مدرسه و نیز مدرسه پسرانه سعادت موجب شگفتی مأمورین وزارت معارف شد.^{۷۰}

به طور کلی می‌توان نتیجه‌گیری نمود که به شهادت بهائیان و غیربهائیان مدارس بهائی از نظر کیفیت آموزش نوین در ایران در اواخر دوران قاجار و اوایل دوران پهلوی مقام بالایی داشت. این امر موجب گردید که تعداد روزافزونی از غیربهائیان

فرزندان خود را به این مدارس بفرستند. فقط بر اساس سوابق موجود، به طوری که در پیوست شماره ۱ نشان داده شده، حدود ۴۹۱۵ دانش‌آموز در مدارس بهائی در سراسر ایران تحصیل می‌کردند. با توجه به اینکه اطلاعات کافی در باره تعداد دانش‌آموزان بسیاری از مدارس بهائی (بخصوص مدارس استان‌های فارس و گیلان) در دست نیست، قویاً می‌توان تصور نمود که تعداد واقعی باید بسیار بیشتر از این رقم باشد. این تعداد مطمئناً بسیار بیشتر از مجموع تعداد دانش‌آموزان مدارس انجمن تبلیغات کلیسای لندن (۱۰۹۰ دانش‌آموز در سال ۱۹۳۷ م.) و حتی مدارس آمریکایی میسیونرهای پروتستان (۱۱۸۵ دانش‌آموز در سال ۱۹۳۴ م. و حتی ۳۶۵۸ دانش‌آموز در اوج فعالیت آنها در سال ۱۹۲۲ م.) می‌باشد.^{۷۱} حتی وقتی این رقم با آمار موجود از دانش‌آموزان مدارس ابتدایی در سطح ملی (۷۸۰۰۰ در سال تحصیلی ۷-۱۹۲۶ م.)^{۷۲} مقایسه گردد، تعداد دانش‌آموزان ثبت نام شده در مدارس بهائی (که سوابق آن در دست است) باز هم قابل توجه و حدود ۶/۵ درصد می‌باشد. به این ترتیب باید گفت که اگر آمار مفقود شده را در نظر بگیریم، میزان درصد بسیار بالاتر از این خواهد بود و با هرگونه محاسبه، این رقم از درصد مجموع جمعیت بهائی بسیار بیشتر خواهد بود.^{۷۳}

علاوه بر این، می‌توان با اطمینان گفت که در سطح محلی و نه ملی، درصد دانش‌آموزانی که در مدارس بهائی ثبت نام می‌کردند در مقایسه با مدارس دیگر، بسیار بالاتر بود. با توجه به اولویتی که در اواخر دوران قاجار و بخصوص ابتدای دوران پهلوی، به شهرها در مقابل روستاها داده می‌شد، میزان این درصد در مورد مدارس بهائی احتمالاً حتی بالاتر خواهد بود. با کمال تأسف باید اذعان نمود که سوابق موجود در باره مدارس بهائی هنوز بسیار ناقص است.

کودکستان‌های بهائی

علاوه بر مدارس بهائی که در سراسر ایران در مناطقی که جوامع بزرگ بهائی وجود داشت دایر بود، چند کودکستان بهائی نیز در شهرهای بزرگ و کوچک از جمله تهران، همدان، کرمان، یزد، قزوین و نجف‌آباد تأسیس گردید که توسط

جوامع محلی بهائی اداره می‌شد. بعضی از این کودکانها مدتی قبل از بسته شدن مدارس بهائی و بعضی دیگر بعد از آن تأسیس شد. احتمالاً گشایش کودکانهای بهائی نتیجه اهمیت روزافزونی است که بهائیان به تعلیم و تربیت کودکان از خردسالی می‌دادند. در زمان رضاشاه جو برای گشودن چنین کودکانهایی مساعد بود، چون سیاست‌گذاری‌های دولت برای آموزش و پرورش نه فقط شامل مدارس نوین (ابتدایی و متوسطه) می‌شد بلکه جمعیت بزرگسال و کودکان قبل از دبستان را نیز در بر می‌گرفت. در واقع هرچند شروع آموزش قبل از دبستان را می‌توان به حدود سال ۱۸۹۱ م، هنگامی که آرامنه جلفا کودکانی تأسیس نمودند رساند، اولین جواز رسمی کودکانستان توسط وزارت معارف در سال ۱۹۳۱ م. صادر شد و دو سال بعد، اولین مقررات مربوط به کودکانها به تصویب «شورای عالی معارف» رسید.^{۷۴} مواد آموزشی کودکانها معمولاً از سرگرمی، کاردستی، نقاشی، موسیقی، داستان‌سرایی، فعالیت در هوای آزاد و تعلیم خواندن و نوشتن مقدماتی تشکیل می‌شد.

ظاهراً ایرانیان در آن زمان هنوز به آن اندازه که به مدرسه توجه داشتند، به کودکانستان و آموزش قبل از دبستان اهمیت نمی‌دادند. تا سال تحصیلی ۷-۱۹۳۶ م. هنوز فقط ۲۵ کودکان در تمامی کشور وجود داشت.^{۷۵} اعم از اینکه این رقم شامل کودکانهای بهائی باشد یا نه، وجود پنج کودکان بهائی (به پیوست ۲ مراجعه شود) مطمئناً نمایانگر سهم قابل توجهی در این فعالیت آموزشی در ایران می‌باشد.

کودکستانهای بهائی که قبل از بسته شدن مدارس بهائی در اواخر سال ۱۹۳۴ م. باز شده بود نیز به دستور دولت بسته شد. کودکانهای بهائی که بعد از آن باز شد اغلب به منظور ارائه تعلیم و تربیت بهائی قبل از دبستان برای کودکان بهائی بود.

در سال ۱۹۳۳ م. شهریار همتی که خود بهائی بود کودکانی در کرمان تأسیس نمود که نام خود «همتی» را بر آن نهاد و یک زن بهائی از عشق‌آباد به نام بلقیس مشکیان با تحصیلات دانشگاهی در آموزش و پرورش و تجربه در اداره کودکان مدیریت آن را به عهده گرفت. حدود ۵۰ کودک بهائی، زردشتی و مسلمان در

کودکستان «همّتی» تعلیم می‌یافتند. در این کودکستان هیچ‌گونه آموزش مذهبی داده نمی‌شد و تأکید بر رعایت نظافت و بهداشت و ادب و اخلاق بود.^{۷۶} مشاهدات یک روزنامه‌نگار انگلیسی از منچستر به نام اونرا مریت هاوکس Onera Merritt-Hawkes که در سال ۱۹۳۳ م. از کودکستان همّتی در کرمان دیدن کرده نمایانگر موادی است که در کودکستان‌های بهائی آموزش داده می‌شد:

کودکان بین دو تا شش سال داشتند و ماهیانه فقط دو ریال می‌پرداختند و جامعه بهائی محلّ بقیه هزینه‌ها را بر عهده داشت. هر کودک حوله خودش را داشت و هنگام ورود دست‌ها و ناخن‌هایش را می‌شست و ناخن‌هایش را برای اینکه کوتاه و تمیز باشد واری می‌کردند. این کار زیاد در اروپا مرسوم نیست، ولی در کرمان حیرت‌آور است. طرز رفتار محبت‌آمیز نسبت به یکدیگر و مهربانی به حیوانات و آموختن اینکه کتک زدن تنها راه تربیت نیست، در سرزمینی که تنبیه بدنی، با آن که از نظر تئوری در مدارس لغو شده، هنوز تنها راه عملی انضباطی شمرده می‌شد واقعاً اعجاب‌آور بود.^{۷۷}

تجدّد و وطن‌پرستی در کنار بهداشت و رفتار خوب برای یک شهروند به کودکستان آموخته می‌شد - و این همه خصوصیات مهمّی بود که رضاشاه در نظر داشت در کشور ترویج نماید.

کودکان می‌رقصیدند و این سرود را می‌خواندند:

ما کودکان قرن بیستمیم،

هر روز به مدرسه می‌رویم،

فارسی می‌آموزیم،

ما کودکان آینده‌ایم،

باید برای کشورمان تمیز و راستگو باشیم^{۷۸} [ترجمه]

داشتن ظاهر متجدّد و اروپایی نیز یکی از موضوع‌هایی بود که به کودکان آموخته می‌شد:

همه آن‌ها کفش به پا داشتند و اکثرشان جوراب می‌پوشیدند و به آن‌ها یاد داده

بودند برای پاک کردن بینی از دستمال استفاده کنند، نه مثل والدینشان که در صورت لزوم از هر چه بود استفاده می‌کردند. این رعایت نظافت، ایران را دلپذیرتر می‌سازد.^{۷۹}

برای اونرا مریت هاوکس به عنوان یک ناظر اروپایی، تفاوت آنچه در بیرون از کودکان می‌دید و آنچه در داخل چهار دیواری کودکان شاهد آن بود بسیار قابل ملاحظه است و به دنبال همان مطلب می‌نویسد:

نمی‌خواستم این محلّ شادی و امید را ترک کنم و به خیابان‌هایی بروم که چشم‌های کودکان پوشیده از مگس و رفتارشان خشن و منزجرکننده بود.^{۸۰}

به این ترتیب نتیجه‌گیری او از این سفر به ایران بسیار واضح بود: «ایران به مدرسی مانند این نیاز دارد...».^{۸۱} ولی این کودکان به همراه مدارس بهائی در دسامبر ۱۹۳۴ م. بسته شد. بعد از آن خانم مشکیان به یزد رفت و یک کودکستان بهائی دیگر در آنجا باز کرد.^{۸۲}

بعد از تعطیلی دو مدرسهٔ پسرانه و دخترانه تربیت، دو کودکستان بهائی به نام‌های «میثاقیه» و «تهیه» (یا آمادگی) در تهران تأسیس گردید. نقشه‌های ساختمان این دو کودکستان توسط یک ایرانی بهائی از ایالات متحده به نام «اشرف» سفارش داده شد و در ساختمان بزرگی به مساحت ۱۰۰۰ متر مربع به نحوی کاملاً مجهز ساخته شد. محلّ این کودکانها در پشت ساختمان سابق مدرسه دخترانهٔ تربیت بود، زیرا بسیاری از بهائیان هنوز در همان منطقهٔ تهران (بیشتر در اطراف خیابان‌های امیریه، منیریه و انتظام) زندگی می‌کردند.^{۸۳}

سرپرستی مدارس و کودکانها در وزارت معارف به عهده یکی از مأمورین وزارت معارف به نام عباسعلی روحانی بود که دکترای آموزش و پرورش داشت. روحانی که خود بهائی بود به یک زن بهائی (که قبلاً مدیریت مدارس دخترانهٔ بهائی را داشت) برای اخذ جواز کودکانها کمک نمود تا وی بتواند کودکانها را باز کند. معلمین آن کودکانها نیز بهائی بودند.^{۸۴} این مورد یکی دیگر از نمونه‌هایی است که نشان می‌دهد چگونه بهائیان در آن شرایط مشکل (چه در اواخر دوران قاجار و چه در اوایل دروان پهلوی) راهی برای مقابله با موانعی که بر

سراشان بود می‌یافتند.

در این مورد نیز مانند مدارس بهائی، ابتدا کودکان خانواده‌های بهائی در این کودکان پانهادند، ولی به تدریج غیربهائیان نیز کودکانشان را به آن کودکان فرستادند. حتی بعضی خانواده‌های غیربهائی با تعویض کودکان خود، آنها را به کودکان میثاقیه می‌بردند. شهرت کودکان میثاقیه بار دیگر دشمنی‌ها را برانگیخت. شکایت‌های مکرر علیه کودکان میثاقیه طرح شد و با این بهانه که در آنجا تعالیم بهائی به کودکان آموخته می‌شود، خواهان بسته شدن آنها شدند. صاحبان دیگر کودکانهای پایتخت نیز که از مشاهده رقیب جدید (و بسیار مردم‌پسند) نگران شده بودند به این شاکیان پیوستند. فشارهای زیاد مخالفان سرانجام به نتیجه رسید و کودکان بسته شد.^{۸۵}

در همدان بهائیان محلی کودکانی را به نام «آمادگی» برای کودکان قبل از دبستان اداره می‌کردند که در آن پسران و دختران پنج تا شش ساله با بازی و سرگرمی‌های آموزشی و حتی اجرای نمایشنامه پرورش می‌یافتند.^{۸۶} در یزد، کودکان بهائی توسط بلقیس مشکیان در سال ۱۹۳۴م. افتتاح شد. این کودکان برای کودکان بین ۳ تا ۵ ساله بود که روزانه از نظر نظافت بازرسی می‌شدند. تأکید بیشتر بر تشویق بود تا بر تنبیه. به کودکان جانورشناسی مقدماتی،^{۸۷} ورزش و سه چرخه سواری آموخته می‌شد، هم‌چنین بازی و غذا خوردن و یک ساعت استراحت در بعد از ظهرها جزء برنامه روزانه آنها بود. در پایان هر سال جشنی گرفته می‌شد که والدین کودکان و افراد سرشناس یزد به آن دعوت می‌شدند. در این جشن‌ها کودکان سرود و اشعار می‌خواندند و نمایشنامه اجرا می‌کردند.^{۸۸}

حتی علی‌اصغر حکمت که در آن زمان وزیر معارف بود به مزیت و برتری این کودکان شهادت داده است. وی هنگامی که از مدرسه زردشتی دخترانه مارکار که در جوار این کودکان قرار داشت دیدن می‌کرد چون در باره این کودکان شنیده بود از آن نیز بازدید نمود. سطح نظم و آموزش این کودکان آنچنان شگفتی و تحسین وی را برانگیخت که بعد از مراجعت به تهران یک مدال درجه اول طلا برای خانم مشکیان فرستاد.^{۸۹} با این حال اعطای این مدال کافی نبود تا کودکان بتواند در مقابل فشارهایی که برای بسته شدن آنها وجود داشت مقاومت

نماید. در سال ۱۹۳۸ م.، چهار سال بعد از افتتاحش، به بهانه اینکه خانم مشکیان، مدیر آن اهل عشق‌آباد بود نه یزد، کودکان را تعطیل کردند.^{۹۰} گشایش کودکان بھائی در جهت توسعه آموزش و پرورش نوین برای کودکان بھائی و غیربھائی بود. در این مورد نیز می‌توان روندی مشابه آنچه در مدارس بھائی رایج بود ملاحظه نمود، یعنی درصد کودکان بھائی بسیار بالاتر از درصد بھائیان در جمعیت عمومی کشور بود. با مقایسه اطلاعات موجود در باره مجموع تعداد کودکان در ایران (۲۵ کودکان در سال‌های ۷-۱۹۳۶ م.)،^{۹۱} وجود ۷ کودکان معروف بھائی (به جدول ۲ مراجعه شود) نمایانگر رقمی در حدود ۲۵ درصد کل است.

حضور دانش‌آموزان غیربھائی در مدارس بھائی

اعتقاد راسخ عبدالبهاء بر آن بود که تعلیم و تربیت حقّ اساسی همگان است و نه تنها کودکان بھائی، بلکه کودکان سایر مذاهب نیز باید بتوانند در مدارس بھائی تحصیل کنند.^{۹۲} این اعتقاد نمایانگر پیام بهاءالله در این مورد است:

منتھای جھد را در تربیت ناس مبذول دارید... تربیت هم دو قسم است یک قسم آن محیط بر کلّ است و کلّ را تربیت می‌فرماید و رزق می‌دهد چنانچه خود را ربّ العالمین فرموده و قسم دیگر مخصوص به نفوسی است که در ظلّ این اسم در این ظہور اعظم وارد شده‌اند.^{۹۳}

هر انگیزه‌ای که در ورای این باور تصوّر کنیم - اعم از اینکه نقش مهمّ تعلیم و تربیت در آیین بھائی باشد و یا آنکه مدارس وسیله مناسبی برای تبلیغ این آیین قرار گیرد - در این واقعیت تغییری نمی‌دهد که سبب استقبال روزافزون غیربھائیان برای فرستادن کودکانشان به مدارس بھائی صرفاً کمال و حسن شهرت مدارس بھائی و سطح بالای آموزش و پرورش آن بود. بر خلاف مدارس سایر اقلیت‌های مذهبی در ایران، مانند مدارس یهود و ارامنه

که دانش‌آموزان آنها منحصراً از جامعه خودشان بودند، مدارس بهائی (هم‌چنین مدارس زردشتی و میسیونرها) کودکانی از جامعه اکثریت مسلمان و سایر اقلیت‌های مذهبی را نیز می‌پذیرفتند.^{۹۴} با این حال، از میان این سه گروه مدرسه که می‌توان آنها را پیشگامان اصلاحات و غربی شدن در ایران دانست،^{۹۵} مدارس بهائی از محبوبیت بیشتری برخوردار بودند. مدارس زردشتی از نظر تعداد و گسترش جغرافیایی محدود بود و در آنها تعداد زیادی از پارسیان هند که با روش انگلیسی تعلیم دیده بودند تدریس می‌کردند. هم‌چنین حضور گسترده آموزگاران خارجی مسیحی در مدارس میسیونرها شرکت کودکان غیرمسیحی را در این مدارس محدود می‌نمود. برعکس مدارس بهائی سوی گسترده‌گی جغرافیایی، آموزگاران را که تقریباً به نحو انحصاری اهل محل بودند به کار می‌گرفت و در مواد درسی آنها هیچ‌گونه آموزش مذهبی بهائی گنجانده نمی‌شد. سوی آن، تأکیدی که بر کیفیت بالای خدمات آموزشی می‌شد و احترام و بردباری و مراقبتی که آموزگاران و مربیان مدارس بهائی نسبت به همه دانش‌آموزان، بدون هیچ‌گونه تبعیضی، نشان می‌دادند از عوامل مهم جذب بسیاری از کودکان غیربهائی به مدارس بهائی بود. این واقعیت که معلمان و کارکنان مدرسه تماماً ایرانی بودند (و نه خارجی مانند سایر مدارس نوین)، نیز شاید در جلب توجه بیشتر غیربهائیان به مدارس بهائی نقش مؤثری داشت.

اگر چه در بین دانش‌آموزان غیربهائی تعداد زیادی از خانواده‌های زردشتی و یهودی بودند (بخصوص در شهرهایی که جوامع بزرگ زردشتی یا یهودی وجود داشت)، اما عموماً بیشتر غیربهائینی که کودکان خود را به مدارس بهائی می‌فرستادند از خانواده‌های مسلمان و اغلب از روشنفکران، افراد صاحب‌نفوذ و مشاهیر در سطح محلی و ملی، مانند خانواده سلطنتی، وزراء و استانداران، اشراف‌زادگان، مأمورین عالی‌رتبه، تجار بزرگ و حتی روحانیون شیعه بودند. مثلاً از بین دانش‌آموزان غیربهائی که در مدرسه وحدت بشر در کاشان تحصیل می‌کردند می‌توان از پسران حسام‌السلطنه، شاهزاده قاجار، پسر رئیس‌نظم [پلیس] کاشان و پسران دکتر جهان‌شاه صالح که بعداً وزیر بهداری شد و برادرش ابراهیم‌خان صالح نام برد.^{۹۶} در یزد، دختران افراد متنفذ شهر از جمله مأمورین عالی‌رتبه دولتی و اعیان

و اشراف یزد مانند فرمانده ارتش و گودرزی رئیس ژاندارمری، در مدرسه دخترانه تربیت یزد تحصیل می‌کردند.^{۹۷} هم‌چنین در بین دانش‌آموزان دیگر مدرسه بهائی در این شهر یعنی مدرسه پسرانه توفیق، پسران خانواده‌های منتقد و ثروتمند یزد مانند خاندان هراتی دیده می‌شدند.^{۹۸}

در نجف‌آباد پسران عباسعلی کارشناس که رئیس اداره معارف نجف‌آباد بود و نیز فرزندان دیگر خانواده‌های برجسته محلی مانند خانواده‌های آذری، ایزدی، راستی، صادقی، دوستی، بهمن‌پور و تدین جملگی شاگردان مدرسه پسرانه «سعادت ملی بنین» نجف‌آباد بودند.^{۹۹} بعضی از این خانواده‌ها (مانند آذری و صادقی) و دیگران (از جمله خانواده‌های نجف‌آبادی، یزدانی، مهرپور و مهدوی) و نیز پیش‌نماز نجف‌آباد دختران خود را به مدرسه دخترانه «سعادت ملی بنات» می‌فرستادند.^{۱۰۰} اینکه یک روحانی شیعه دختر خود را به مدرسه بهائی بفرستد پدیده بی‌سابقه‌ای نبود. در سنگسر از شهرهای استان سمنان، روضه‌خوان شهر دختر خود را به مدرسه بهائی می‌فرستاد و می‌گفت که به مدرسه بهائیان بیشتر [از مدارس دولتی] اعتماد دارد.^{۱۰۱} در ساری، شیخ باقر، یکی از روحانیون مهم و منتقد محلی که امام جمعه شهر نیز بود، پسر خود، مهدی امامی را به مدرسه بهائی شهر می‌فرستاد.^{۱۰۲}

سواى برتری سطح تحصیلات و شهرت اخلاقی مدارس بهائی دخترانه و پسرانه تربیت در تهران که موجب می‌شد خانواده‌های معروف و منتقد، از همه سطوح، پسران و دختران خود را به آن‌ها بفرستند، قرار داشتن ساختمان مدارس در محله باغشاه نیز در این زمینه مؤثر بود. باغشاه در آن زمان محلی بود که خانواده سلطنتی قاجار و بعداً پهلوی، وزرای کابینه، دیپلمات‌ها، و مأمورین عالی‌رتبه لشکری و کشوری در آن سکونت داشتند.^{۱۰۳} ستاره فرمانفرمائی‌ان در خاطرات خود می‌نویسد «شازده [پدرش، شاهزاده عبدالحسین فرمانفرما^{۱۰۴}] ... ما را به مدرسه تربیت می‌فرستاد» چون نزدیک خانه آن‌ها درخیا بان سپه در باغشاه واقع شده بود. ستاره فرمانفرمائی‌ان نیز در این محل زندگی می‌کرد.^{۱۰۵} به این ترتیب علیرغم اینکه مدرسه تربیت یک گزینه غیرمعمول برای اشراف‌زادگان بود، در بین دانش‌آموزان آن شخصیت‌هایی مانند محمدرضا پهلوی [در سنین کودکی] و خواهرانش شمس و

اشرف، فرزندان سپهبد جهانبانی و احمد آقاخان (که بعداً به امیر احمدی معروف شد)، بعضی از فرزندان فرمانفرما و فرزندان جمعی از دوستان مسلمان او به همراه بسیاری دیگر دیده می‌شدند.^{۱۰۶} (برای جزئیات به پیوست شماره ۳ مراجعه شود.) در شهرستان‌ها به خاطر کوچکی شهرها در هر حال مدارس بهائی به خاطر کیفیت تحصیلی و اخلاقی خود گزینه بدیهی برای همه طبقات بود.

ابوالقاسم فیضی در خاطرات خود می‌نویسد چند هفته پیش از پایان دوران خدمت وظیفه او، فرمانده هنگی که در آن خدمت می‌کرد به او گفته بود: «شنیده‌ام می‌خواهی در مدرسه تربیت معلم بشوی، من نیز تصمیم دارم فرزندان خود را به آنجا بفرستم و از تو می‌خواهم در حدی که شایسته می‌دانی آنها را تربیت کنی...».^{۱۰۷} در واقع بهائیان مدارس تربیت را در پایتخت موجب افتخار خود می‌دانستند چه که به خاطر سطح بالای تعلیم و تربیت، بعضی از معتبرترین و بانفوذترین خانواده‌های ثروتمند تهران فرزندانشان را به آن مدارس می‌فرستند.^{۱۰۸}

یکی دیگر از نشانه‌های برتری سطح آموزش و پرورش در مدارس تربیت (هم از نظر معلمین و هم دانش‌آموزان) آن بود که پس از دستور تعطیلی آن مدارس دولت بلافاصله آموزگاران آن را در وزارت معارف برای تدریس در مدارس دولتی استخدام نمود و اجازه داد دانش‌آموزان آن در مدارس دیگر ثبت نام کنند.^{۱۰۹} علاوه بر آن، بسیاری از غیربهائیان نیز بودند که با حیرت از تصمیم غیرمنتظره دولت تصمیم گرفتند فرزندان خود را به مدارس دیگر نفرستند تا شاید بار دیگر وسایل بازشدن مدارس تربیت فراهم آید. تأسف آنان از تعطیلی این مدارس چنان بود که همراه با بعضی از شخصیت‌های متنفذ تهران در باره این اقدام به طور غیررسمی به هیئت آموزش و پرورش شکایت کردند.^{۱۱۰}

از دید فعالین نهضت آزادی زنان ایران مدرسه دخترانه تربیت یکی از عوامل رشد این نهضت نیز به شمار می‌رفت. فروغ ظفر بختیاری، رئیس کمیسیون مرکزی زنان (هیئت مرکزی کل بانوان)، در سال ۱۹۳۲ م.، در مقاله‌ای تحت عنوان «راه علاج»، دستیابی به دانش، تعلیم و تربیت و اخلاق را تنها راه ریشه‌کن ساختن بی‌سوادی، خرافات و فساد اخلاق می‌شناسد و پیشنهاد می‌کند که به این منظور لازم است مدرسه تربیت توسعه یابد، زیرا در کلاس‌های ابتدایی «تربیت صحیح،

اخلاق نیک، حس رأفت، وطن پرستی، شاه دوستی و وظائف نوع پرستی» آموزش داده می شود و بر این اساس است که، صنعت، کشاورزی و پیشرفت ایجاد می گردد.^{۱۱۱}

سوی تحصیل دانش آموزان غیربهای در مدارس بهائی، در این مدارس مریان و کارمندان غیربهای اعم از آموزگاران، کارمندان اداری و فرآشان مسلمان نیز به خدمت مشغول بودند. مثلاً در مدرسه دخترانه تربیت در یزد، معلم عربی و زبان های خارجی زنی مسلمان به نام بتول فتاحی خواهر فرماندار یزد بود.^{۱۱۲} این واقعیت که مسلمانان حاضر می شدند در مدارس بهائی کارکنند، به دانش آموزان بهائی درس بدهند و یا حتی به آنها خدمت کنند و در نظافت مدرسه کمک نمایند، صرف نظر از علل مالی و نیازهای شغلی گواه محیطی دوستانه و بی تعصب در این مدارس بود و بر شهرت و اعتبار آن در جامعه ایران می افزود.

علیرغم تحصیل درصد قابل ملاحظه ای از سایر اقلیت های مذهبی در این مدارس، سوابقی در دست نیست که نشان دهد از آنان کسانی به عنوان آموزگار یا کارمند در این مدارس به کار اشتغال داشته باشند.^{۱۱۳}

کودکستان ها و مؤسسات پیش دبستانی و مدارس بهائی در طی دوران عملکردشان به خاطر دارا بودن موازین عالی تعلیم و تربیت از حسن شهرت و اعتبار قابل ملاحظه ای برخوردار بودند و همین امر سبب گردید که تعداد روزافزونی از مسلمانان و غیرمسلمانان فرزندان شان را به این مدارس بفرستند. برای بهائیان، گرایش به سوی کمال و خدمت به دیگران دارای بُعد قوی مذهبی است که می تواند فداکاری ایشان و نیز بهائیان را که از کشورهای دوردست برای خدمت در این مدارس می آمدند توجیه نماید. اینان با دریافت حد اقل دستمزد و تحمّل مشقات فراوان، جهت پیشبرد تعلیم و تربیت عمومی به بهائیان و دیگران خدمت می کردند.

اطلاعات موجود در باره مؤسسات آموزشی بهائی در ایران نشان می دهد که تعداد این مؤسسات و دانش آموزان آن بسیار بالاتر از درصد بهائیان در بین تمامی جمعیت ایران بود. هم چنین بر اساس اطلاعات موجود کاملاً روشن است عاملی که

موجب می‌گردید برخی از اشراف، متنفذین و خانواده‌های مهم غیربهائی فرزندان خود را به این مدارس بفرستند عشق و علاقه به بهائیان نبود، بلکه اهمیت شدیدی بود که در این مدارس به موازین بالای اخلاقی و تربیتی و درسی داده می‌شد. باید توجه داشت که گزینه‌های دیگری نیز برای تحصیلات فرزندان این افراد، وجود داشت، اما این گروه‌ها علیرغم این گزینه‌ها و به رغم احساسات ضدبهائی وسیعی که بر جوّ ایران حاکم بود، به این کار اقدام می‌کردند. این واقعیت خود نشانه‌ای قوی از سطح بالای تعلیم و تربیت و موازین تحصیلی برتر در بسیاری از مدارس بهائی و نیز نشانه بهبود وجهه مطلوب آن نیز در نزد توده مردم می‌باشد.

مخالفت با مدارس بهائی

مدارس بهائی علیرغم (یا شاید به خاطر) موازین عالی آموزشی که فرزندان مردم عادی و نیز خانواده‌های ثروتمند و متمنّفد را به خود جذب می‌نمود، همواره با مخالفت‌های شدیدی از ناحیه عناصر سنتی‌تر و محافظه‌کارتر جامعه و بخصوص روحانیون شیعه روبرو بود.

به نظر شوقی افندی، شاهان و امرای قاجار بودند که به خاطر کسب حمایت روحانیون از سیاست‌های خود، دست آنان را در این مخالفت‌ها و در نتیجه در آزارها و سرکوب‌ها باز گذاردند.^۱ اما تا جایی که به ناصرالدین‌شاه مربوط می‌گردد، وی برای سرکوبی بابیان و بهائیان (که بین آن‌ها فرقی نمی‌گذاشت) دلیل خود را داشت. در سال ۱۸۵۲ م.، چند بابی تندرو سوءقصد نافرجامی به جان او نمودند،^۲ که از آن پس تعقیب بابیان را یکی از اهداف اصلی سیاست داخلی‌اش قرار داد. این سرکوبی‌ها هم‌چنین میدان رقابتی بین شاهزادگان قاجار - یعنی ظلّ‌السلطان (حاکم اصفهان و یزد) و کامران میرزا (حاکم گیلان و مازندران) شد. با آگاهی از کینه پدر خود نسبت به بابیان و بهائیان و برای جلب نظر موافق او، این شاهزادگان، با کمک علمای محلی، نهایت کوشش خود را در سرکوب بابیان و بهائیان به کار می‌بردند.^۳ تبعیض علیه بهائیان نه تنها مورد حمایت مجتهدین عمده‌ای مانند ملا علی کنی و صادق طباطبایی در تهران و شیخ محمدباقر اصفهانی، میر سید محمدحسین و آقا شیخ محمد تقی نجفی در اصفهان، و نیز ازلی‌های برجسته‌ای مانند میرزا مرتضی صدرالعلماء بود، بلکه در واقع توسط آنان عملاً شعله‌ور و راهبری می‌شد.^۴ صدرالعلماء در نامه‌ای خطاب به حکومت از برگزاری گستاخانه جلساتی با حضور ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ نفر از طرف بهائیان و موعظه نمودن در مورد

آیین‌شان و «تمایلشان به مداخله در سیاست» به طور آشکار، شکایت نمود و از حکومت خواست تا اجازه دهد «مانند گذشته» آنان را به قتل برسانند.^۵ آقا شیخ محمدتقی نجفی در تحریک حکومت محلی و به حرکت در آوردن توده‌های مردم عوام علیه بهائیان بسیار فعال بود. او پس از تحریک به چنین اقداماتی در اصفهان، در سال‌های ۱۸۸۹ و ۱۸۹۲ م.^۶ اقدامات مشابهی در سطح ملی شروع نمود. در تابستان سال ۱۹۰۳ م. جمعیتی حدود چند هزار نفر را علیه بهائیان تحریک کرد و به این ترتیب دورانی از ظلم و ستم علیه بهائیان را نه فقط در اصفهان بلکه در یزد و اطراف آن نیز موجب گردید. در یزد حدود صد بهائی از مرد و زن و کودک با شکنجه و عذاب به قتل رسیدند، خانه‌های آن‌ها غارت گردید و به آتش کشیده شد و درختان باغ‌های ایشان ریشه کن و مزارع آنان نابود و محصولات آنان پایمال گشت.^۷ بنا به گفته ظل السلطان که پسرش محمود میرزا جلال‌الدوله حاکم یزد بود، آقا نجفی «سعی نمود کشتار مشابهی در بسیاری شهرهای دیگر ایران به راه اندازد و برای این منظور مأمورین سری به سلطان‌آباد، قزوین و تهران اعزام داشته بود».^۸ آزار و سرکوب بهائیان توسط مجتهدین عمده شیعه که ساکن عراق بودند نیز قویاً حمایت می‌شد. بر اساس گفته امین السلطان بعد از سرکوبی‌های سال ۱۹۰۳ در یزد و اصفهان، مظفرالدین‌شاه تلگرافی از چهار نفر از مجتهدین عمده کربلا و نجف دریافت کرد که «کشتار بایان [بهائیان] مرتد را در اصفهان و یزد تأیید می‌نمودند و اظهار امیدواری می‌کردند که حکومت ایران تکرار آن را در شهرهای دیگر تشویق نماید».^۹

با چنین حمایت شدید مذهبی و سیاسی از سرکوب بهائیان، سایر طبقات اجتماعی در سراسر ایران (به‌خصوص توده‌های مردم عوام که به آسانی تحریک می‌شدند) به این آزار و اذیت‌ها پیوستند.^{۱۰} به این طریق، عناصر سنتی و مرتجع جامعه قربانیان تازه‌ای پیدا کرده بودند که همه جنایات و مشکلات بزرگ مانند قتل ناصرالدین‌شاه (در سال ۱۸۹۶ م.) و یا ظهور جنبش مشروطیت را در ایران به آن‌ها نسبت دهند.^{۱۱} این کینه نسبت به بهائیان تا دوران پهلوی اول (۴۱-۱۹۲۵ م.) و حتی بعد از آن ادامه پیدا کرد.^{۱۲}

با توجه به چنین کینه و نفرتی که در جامعه ایرانی نسبت به بهائیان وجود

داشت، مقاومت و مخالفت شدید نسبت به گشایش و اداره مدارس بهائی کاملاً طبیعی بود و کوشش‌های فوق‌العاده‌ای برای خدشه‌دار کردن چهره بهائیان در مدارس (بخصوص مدارس مختلط) و بستن این مدارس به عمل آمد.

اصولاً آنچه موجب می‌گردید تا روحانیون شیعه و پیروانشان با بهائیان و بخصوص با گشایش مدارس آن‌ها مخالفت ورزند دلائل مذهبی بود. اما مسائل دیگر نیز در این گرایش تأثیر داشت. اول آنکه مقاومت روحانیون در مقابل گشایش مدارس بهائی بخشی از مخالفت وسیع‌تر آنان با نوآوری و مدارس نوین بود. دوم آنکه رقابت‌های شخصی بین علمای روشنفکر و آزادی‌خواه و رقبای محافظه‌کار آنان موجب شده بود که علمای محافظه‌کار با آنچه که مورد حمایت دسته اول بود مخالفت ورزند. و سوم آنکه روحانیون درجه پایین‌تر که مکتب‌خانه‌های سنتی را اداره می‌کردند، با ظهور مدارس نوین، درآمد و منافع خود را در خطر می‌دیدند. اینان آموزش و تدریس را حق مخصوص خود می‌دانستند و بنابراین در مقابل واگذاری آن به مردم عادی مقاومت به خرج می‌دادند.^{۱۳} علاوه بر آن، هر چه دانش‌آموزان بیشتر به مدارس نوین می‌رفتند احتمال حضور آن‌ها در مدارس علوم دینی کمتر می‌شد و کم شدن طلاب برای روحانیون عالی‌رتبه‌تر به معنای کاهش نفوذ و درآمد بود. به این ترتیب، آن‌ها حتی غیربهائیان را که می‌خواستند مدارس نوین باز کنند به بابی و بهائی بودن متهم کرده شایع می‌نمودند که هدف از باز کردن این مدارس «بابی کردن بچه‌های مردم است».^{۱۴}

در آغاز دوران مشروطیت جنگ‌های سنگینی در تبریز اتفاق افتاد. با بازگشت آرامش به شهر گروهی از معلمین محلی ادعا کردند که بهائیان از وزارت معارف اجازه تأسیس یک مدرسه ابتدایی در محلی به نام «باغ شاهزاده» گرفته‌اند و می‌خواهند عقاید کاذب خود را از طریق آموزش و پرورش ترویج نمایند. در این نامه هم‌چنین هشدار داده بودند که این بهائیان تصمیم دارند مدارس دیگری نیز باز کنند. دادخواستی نیز تقدیم حکومت مشروطه نمودند مبنی بر اینکه چنین اقدامات غیرقانونی باید ممنوع شود زیرا «در قانون اساسی تصریح شده که انجمن‌هایی که به مذهب [رسمی] لطمه می‌زنند اجازه فعالیت ندارند و این فرقه [یعنی بهائی] به رسمیت شناخته نشده است».^{۱۵} حاج میرزا یوسف یکی از علمای عمده تبریز،

خشمگین از اوضاع جاری که در آن «روشنفکران غرب زده» کم و بیش با جداساختن «مشروعیت» (احکام دینی) از «مشروطه» چنین وضعی را موجب شده بودند، همراه با جمعی علمای محلی در مقابل اداره معارف دست به اعتراض زد و در نتیجه مدرسه مزبور بسته شد.

اما هنگامی که روحانیون معترض متوجه شدند که تابلوی نام مدرسه برداشته نشده است سوءظن بردند که چون ماه محرم است و مردم محل به سهولت برای اعتراض تحریک می شوند، بستن مدرسه امری موقت است. برای آنکه مدرسه برای همیشه بسته شود، یکی از روحانیون در صدد برآمد دریابد که حاکم تبریز در مجلس روضه خوانی کدام یک از روحانیون حضور می یابد. همین که متوجه شد که حاکم در جلسات روضه خوانی حاج میرزا محسن آقا، مجتهد عمده شهر شرکت می کند، او و جمعی از روحانیون به مسجد حاج میرزا محسن رفته موضوع را با وی در میان گذاشتند و از او خواستند که حاکم را تشویق به برداشتن تابلوی مدرسه و بستن دائم آن نماید. سرانجام حاج میرزا محسن توانست موافقت حاکم را جلب کند و به این ترتیب مدرسه بهائی تبریز برای همیشه بسته شد.^{۱۶}

در حدود دهه ۱۹۲۰ م، هنگامی که مدرسه پسرانه وحدت بشر در کاشان به خوبی پیشرفت می کرد و به تدریج یکی از بهترین مدارس ایران می شد، شخصی به نام مهدی عبدالرسول که یکی از سرورترین مخالفان بهائیان و آیین بهائی بود به سرپرستی اداره معارف کاشان منصوب گردید. او سیدی معمم بود که خود را «مصباح» می نامید. این شخص قبلاً موجب برانگیختن احساسات ضدبهائی در کرمانشاه شده بود و اکنون از مقام جدید خود سوءاستفاده کرده تصمیم داشت همان وضع را در کاشان ایجاد نماید. گزارشاتی دروغین علیه این مدرسه به تهران فرستاد و چهره موحشی از مدرسه ترسیم کرد تا توانست در سال ۱۹۲۱ م. فرمان بستن مدرسه را از تهران بگیرد و آن را با خوشحالی زیاد اجرا نماید.

اما برخلاف بستن بعدی مدارس بهائی در سال ۱۹۳۴ م، این بار بسته شدن این مدرسه زیاد دوام نیاورد، عبدالبهاء تلگرافی به نخست وزیر، قوام السلطنه فرستاد و در باره این موضوع از وی کمک خواست. قوام به محض وصول تلگراف فوراً به کاشان تلگراف زد و دستور داد که مدرسه مجدداً باز شود. نه تنها این فرمان به اجرا

درآمد، بلکه حتی اولیای امور محلی گروهی ژاندارم به مدت بیست روز برای محافظت مدرسه گماشتند. این مورد نه فقط نمایانگر کینه و تنفر رایج نسبت به بهائیان بود، بلکه گواهی زنده بر تغییر سیاست‌گذاری‌های دولت و نیز مقام و احترامی بود که عبدالبهاء در بین بعضی از عالی‌رتبه‌ترین سیاستمداران ایران داشت^{۱۷} (نگاه کنید به پیوست ۴).

هنگامی که علمای شهر مقدس مشهد خبر پیشرفت مدرسه بهائی در فاران (در استان خراسان) را شنیدند، فوراً از علمای فاران خواستند که با تعطیل مدرسه جلوی تهوّر و گستاخی بهائیان را بگیرند. یکی از خواسته‌های آنان برکناری میرزا قدرت‌الله‌خان، مدیر مدرسه، از سمت خود بود. اما روحانیون فاران که روابط خوبی با شیخ خلیل‌الله رحمانی، مؤسس مدرسه بهائی فاران داشتند توجهی به این درخواست‌های مکرر نمودند.^{۱۸}

چنین روابط دوستانه‌ای بین روحانیون محلی و بهائیان از موارد بسیار استثنایی بود. در سنگسر (در استان سمنان) مانند دیگر شهرها، مردم محلی مدرسه بهائی را نه فقط از نظر سطح تعلیم و تربیت، بلکه به خاطر نظافت و تمیزی آن بهترین مدرسه آن منطقه می‌دانستند. این واقعیت دلیل محکمی برای بعضی غیربهائیان بود که علیرغم وجود مدارس دیگر در آن ناحیه، فرزندان خود را به این مدرسه بفرستند. اما این موضوع خشم عناصر ضدبهائی را برانگیخت تا با ارسال شکایات مکرر علیه این مدرسه به اداره معارف سمنان توانستند در سال ۱۹۲۲م. موجبات بسته شدن این مدرسه را فراهم آورند. در نتیجه ساختمان مدرسه و ساختمان محفل محلی بهائی (محفل روحانی) توسط جمعیتی که از طرف روحانیون سنگسر و سایر نقاط سمنان تحریک شده بودند ویران گردید.^{۱۹} در سال تحصیلی ۹-۱۹۰۸م. بعد از کودتای محمدعلی‌شاه وضع مشابهی برای مدرسه بهائی ساری پیش آمد. جمعیتی بیش از هزار نفر به مدرسه حمله کردند و تمام تجهیزات آن را شکستند.^{۲۰} با ملاحظه این وقایع، نباید گمان رود که بهائیان همیشه در مقابل این مخالفت‌ها و حملات به مدارسشان، بی‌کار می‌نشستند. طبعاً ترجیح می‌دادند، در صورت امکان، به اولیای امور محلی شکایت کنند و از آشنایان ذی‌نفوذ در حکومت محلی و مرکزی برای جلوگیری از بسته شدن مدارسشان کمک بگیرند، اما وقتی این

شکایات به نتیجه‌ای نمی‌رسید، اقدام به دفاع می‌نمودند. مثلاً در طی دو سال متوالی (۱۹۱۰ و ۱۹۱۱ م.)، بهائیان نجف‌آباد (نزدیک اصفهان) مجبور شدند سنگربندی نمایند تا جمعیتی را که با پتک و کلنگ برای ویران کردن مدرسه بهائی تجهیز شده بودند از این اقدام باز دارند.^{۲۱}

در دوران سلطنت مقتدرانه رضاشاه پهلوی، اقدامات عناصر ضدبهائی غیرآشکار و با احتیاط شد. حتی با وجود این، راه‌های کینه‌توزانه‌ای برای آزار و اذیت بهائیان می‌یافتند. مثلاً وقتی که بهائیان همدان کتابخانه‌ای در مدرسه پسرانه تأیید باز کردند، یکی از افسران ارتش به نام سروان محمد صالحی به کتابخانه مراجعه نمود و با اصرار کتاب منحصر به فرد و ارزشمندی را به امانت گرفت، و بجای بازگرداندن کتاب آن را به قیمت گزافی به موزه لوور فروخت.^{۲۲} هر چند این واقعه مورد دیگری از احساسات ضدبهائی در ایران را نشان می‌دهد، نمونه‌ای از تغییر سیاست‌گذاری رسمی نسبت به بهائیان نیز می‌باشد. با شکایت متصدی کتابخانه آقای لاله‌زار لاله‌زاری همدانی به سپهد امیراحمدی فرمانده ارتش همدان، وی فوراً صالحی را فراخواند و در حضور لاله‌زاری از او خواستار استرداد کتاب شد. ولی صالحی در آن موقع کتاب را فروخته بود و فقط حاضر شد پول آن را بپردازد.^{۲۳}

معمولاً در شهرهایی که جوامع بزرگ بهائی داشت (مانند تهران و کاشان)، در روزهای تعطیل بهائی و یا به مناسبت‌های مختلف (مانند مراسم فارغ‌التحصیلی) جشن‌هایی برگزار می‌شد که مأمورین عالی‌رتبه محلی (مانند رئیس انتظامات و رئیس اداره معارف) به آن دعوت می‌شدند. برنامه‌های این جشن‌ها شامل سرود، موسیقی، تئاتر، نمایشات ورزشی و غیره بود و بلیط نه فقط به بهائیان بلکه به غیربهائیان نیز فروخته می‌شد. این جشن‌ها معمولاً دشمنی عناصر ضد بهائی را بر می‌انگیخت. در یکی از این جشن‌ها در مدرسه بهائی تأیید همدان که در اوایل دهه ۱۹۲۰ م. در عید رضوان [بزرگترین عید دینی بهائیان] برگزار می‌شد،^{۲۴} گروهی از افراد ضدبهائی شروع به سرو صدا نموده قصد داشتند با تهدید مردمی که در جشن شرکت کرده بودند برنامه جشن را برهم زده و آن را متوقف سازند. در آن زمان ارتش زیر نظر رضاخان در مناطق غرب ایران به ایجاد نظم و امنیت مشغول

بود. با رسیدن خبر این مزاحمت به گوش یک افسر بهائی به نام سرگرد جلال‌خان که در پادگان همدان واقع در قلعهٔ بهمن‌میرزا خدمت می‌کرد، وی از فرمانده خود (همان سپهبد امیراحمدی یاد شده در بالا) اجازه خواست که برای برقراری نظم و امنیت به آن مدرسه برود. با صدور اجازه، جلال‌خان گروهی از مردان را به همراه دستهٔ موزیک پادگان همراه خود به مدرسه برد. دستهٔ موزیک در تمام طول راه می‌نواختند و وقتی هم به مدرسه رسیدند به نواختن موزیک ادامه دادند. صحنهٔ بی‌نظیری بود که جمع زیادی را به خود جلب نمود که بیشتر آن‌ها نیز مایل بودند در جشن مدرسهٔ تأیید شرکت نمایند. به زودی بلیط‌های دوریالی در بازار سیاه با سود بیشتری، به قیمت پنج ریال به فروش رفت و جشن که قرار بود فقط سه روز ادامه داشته باشد تا حدود دو هفته ادامه یافت.^{۲۵}

وصف فعالیت‌های نمایشی و تئاتر مدرسهٔ تأیید به زودی از حدود شهر همدان فراتر رفت. در سال ۱۹۲۲ م، فرج‌الله‌خان، فرمانده واحد نظامی منطقه پیشنهاد کرد که مدرسهٔ تأیید یک نمایش کم‌دی اجرا کند. کمیتهٔ تأثیر مدرسه با این پیشنهاد موافقت نمود و یک نمایش کم‌دی ترتیب داده شد. با کمک و مساعدت فرج‌الله‌خان و احمد آقا خان [امیراحمدی] امیر لشکر غرب، بلیط زیادی به فروش رسید و در یک شب بالغ بر ۷۰۰ تومان شد. این موفقیت مدرسهٔ بهائی و استقبال از فعالیت‌های نمایشی آن از سوی افسران عالی‌رتبهٔ ارتش و مردم عادی بار دیگر خشم عناصر ضدبهائی را برانگیخت. دیدار چند نفر از علمای نجف و کربلا را در همدان فرصتی شمرده از آن‌ها خواستند این مدرسه بسته شود. هنگامی که وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه، دکتر محمد حسن خان حکیم‌الدوله برای ملاقات با این افراد به همدان آمد، این موضوع مطرح شد و سیدابوالحسن اصفهانی که در آن زمان از علمای عمده و مرجع تقلید بود از وزیر خواست که مدرسه را ببندد. حکیم‌الدوله که نمی‌توانست با درخواست این روحانی مهم مخالفت کند به سید کاظم‌خان، رئیس فرهنگ همدان دستور داد که مدرسه را ببندد و خود به تهران بازگشت.^{۲۶}

در آن روزها همدان مرکز لشکر غرب بود. بسیاری از بهائیان مانند حبیب‌الله‌خان مدبر و دیگران که در آن زمان در ارتش خدمت می‌کردند در بسیاری از ادارات

صاحب نفوذ بودند و توانستند مانع بستن مدرسه شوند. مدتی بعد، هنگامی که احمدشاه قاجار در بازگشت خود از زیارت عتبات در عراق، از همدان دیدن می‌کرد با آگاهی از خواست علما و به قصد خشنودی ایشان به فرمانده ارتش دستور داد مدرسه را ببندد. اما پیشنهاد فرمانده ارتش مبنی بر این که به جای بستن مدرسه معلمین را عوض کنند مورد موافقت قرار گرفت. میرزا محمدخان درخشان، رئیس معارف همدان، با عجله چندین نام به عنوان کاندیدای معلمی مدرسه پیشنهاد نمود. هیئت مدیره مدرسه در مقابل این پیشنهاد هیچ‌گونه مقاومتی نشان نداد، فقط اشاره نمود که از آنجایی که انتخاب معلمین با وزارت معارف است، بنابراین پرداخت حقوق آنان نیز باید با آن وزارتخانه باشد. این موضوع بحث و گفتگوی زیادی در وزارت معارف برپا کرد، چرا که احتمالاً آن وزارتخانه مایل نبود پرداخت حقوق چندین معلم را بر عهده گیرد. بدین ترتیب با این پیشنهاد که فقط یک معلم از طرف مدرسه استخدام گردد موافقت شد. هیئت مدیره مدرسه با این پیشنهاد موافقت کرد مشروط بر آنکه از سید عباس دعوت اسلامی، معلم پیشنهادی جدید امتحانی به عمل آید. در این امتحان که شامل چند سؤال در باره فقه اسلامی و موضوع‌های دیگر بود این شخص از عهده برنیامد و استخدام نشد. به این ترتیب مدرسه بار دیگر از تعطیلی نجات یافت.^{۲۷}

با این حال، موفقیت، پیشرفت و شهرت مدرسه تأیید همچنان باعث برانگیختن تعصب بسیاری از مخالفان آیین بهائی شد. آنان با نومیادی از تلاش خود برای تعطیل مدرسه با تبانی با شخصی ضدبهائی در اداره معارف همدان (یک روحانی به نام حاج شیخ باقر) توانستند دروس قرآنی را به مواد درسی مدرسه اضافه نمایند.^{۲۸}

تلاش دیگری برای بستن مدرسه تأیید به سال‌ها قبل از آن، یعنی به آغاز جنگ جهانی اول برمی‌گردد، زمانی که حزب دموکرات در آن منطقه دارای شهرت و قدرت بود. میرزا محمدخان درخشان، رئیس معارف همدان که عضو این حزب بود با شخصی به نام سید حاجی آقا از اهالی سنقر و با حمایت شیخ باقر بهاری تبانی نموده مدعی شدند که چون مدرسه تأیید آیین بهائی را ترویج می‌کند، باید سرپرستی از طرف وزارت معارف بر آن نظارت داشته باشد. از اینرو سید حاجی آقا به

عنوان سرپرست به مدرسه فرستاده شد با حقوق ماهیانه ۱۲ تومان که بایستی مدرسه، که در آن زمان به وسیله مسیو آندره اداره می‌شد، آن را بپردازد.^{۲۹}

سرپرست جدید به جای آنکه به وظائف سرپرستی و تدریس خود بپردازد، اکثراً به فعالیت‌های ضدبهائی و «نجات» دانش‌آموزان مسلمان از نفوذ آیین بهائی می‌پرداخت. مثلاً دانش‌آموزان مسلمان را مجبور می‌نمود که به بهائیان و آیین‌شان توهین کنند و در روزهای جمعه دانش‌آموزان مسلمان را به خانه خود می‌برد. از آنجایی که معاشرت آموزگاران با دانش‌آموزان در خارج از محیط مدرسه ممنوع بود، مسیو آندره سید حاجی آقا را اخراج کرد. در قبال این اقدام، سید حاجی آقا نامه‌ای که سراسر فحاشی و اهانت به او و آیین بهائی بود به مدیر مدرسه تأیید نوشت. حاجی یوحنا خان حافظی، یکی از اعضای هیئت مدیره مدرسه، این نامه را نزد شاه‌بندری، سفیر دولت عثمانی در تهران فرستاده دادخواهی نمود (زیرا سید حاجی آقا مدعی بود که شهروند عثمانی است). کاردار سفارت عثمانی علیه سید به وزارت معارف شکایت نمود. وزارت معارف در پاسخ با ابراز مخالفت نسبت به رفتار مأمور خود، از کاردار سفارت خواست که مشکل را هر طور خود صلاح می‌داند حل نماید و کاردار سفارت به نوبه خود از حاجی حافظی خواست که سید را مورد بخشش قرار دهد. این پی‌آمد برای عناصر ضدبهائی قابل قبول نبود و آن‌ها به علی احسان بیک فرمانده نیروهای عثمانی در ایران،^{۳۰} متوسل شدند و از بی‌عدالتی بهائیان شکایت نمودند. نه تنها این تلاش نتیجه‌ای نبخشید، بلکه مدرسه تأیید به همراه مدرسه دولتی نصرت در جشن‌های عثمانی که برای فتوحات و پیشرفت متحدین آلمانی آن‌ها در جنگ برگزار می‌شد شرکت نمودند. این وضع عناصر ضدبهائی را بیشتر خشمگین نمود. سید حاجی آقا از مدرسه اخراج شد و امور مدرسه به وضع عادی بازگشت.^{۳۱}

علیرغم فعالیت‌های ضدبهائی، قضیه مدرسه تأیید نمونه دیگری از میزان گسترش نفوذ بهائیان در درون و برون جامعه ایرانی و تغییر برخوردها و سیاست‌گذاری‌های رسمی نسبت به بهائیان در دوران قبل از مشروطیت و سال‌های بعد از آن بود. در واقع یکی از کارمندان محلی وزارت معارف که در سال ۱۹۲۱م. مأمور رسیدگی به شکایت علیه مدرسه دخترانه وحدت بشر در کاشان شده بود به

مقامات مافوق خود در تهران می‌نویسد که «از آنجا که اوضاع مملکت عوض شده و حکومت این منطقه [کاشان و نطنز] نیز نظامی شده است [یکی از خصوصیات اوایل دهه ۱۹۲۰ م.] قیل و قال قبلی [علیه بهائیان] از بین رفته است...»^{۳۲} یک چنین تغییری را حتی روحانیون هم حس می‌کردند که احتمالاً از ترس رضاخان ترجیح می‌دادند که تقصیر را برگردن ملایان رده پایین بیاندازند تا از خشم فرمانده جدید و مقتدر ارتش در امان باشند. مدیر مدرسه وحدت بشر به اطلاع وزارت معارف رساند که:

آیت‌الله آقا ملا حبیب‌الله ... و بقیه روحانیون [حجت الاسلام] [در آن منطقه] ... رسماً اظهار داشته‌اند که ... تحریک علیه مدرسه [بهائی] هرگز از طرف آنها نبوده، بلکه چند نفر مانند آقا سید احمد دارولانی و سید آقامحمد روضه‌خوان و دیگران که با انگیزه‌های مختلف در پی فتنه‌انگیزی هستند به این کارها می‌پردازند...^{۳۳}

به رغم هرگونه رقابتی که به احتمال بین این دو گروه روحانی وجود داشته، باز هم کاملاً باعث تعجب است که یکی از آن‌ها ترجیح دهد غیرمستقیم علیه دیگری از بهائیان جانبداری نماید.^{۳۴}

همان‌طور که در پیش اشاره شد، طرز برخورد مأمورین محلی نسبت به بهائیان و مدارس بهائی متغیر و تابع شرایط گوناگون بود. بعضی از مأمورین صرفاً ضد بهائی و همواره دنبال بهانه‌ای برای بستن مدارس بهائی بودند، در حالی که دیگران - گرچه لزوماً طرفدار بهائیان نبودند - با مدارس بهائی مخالفتی نداشتند زیرا با واقع بینی، به مزایای حضور این مدارس در ایران آگاه بودند و در مقام مقایسه، آن‌ها را ممتازتر از مکتب‌خانه‌ها، یا حتی بعضی از دیگر مدارس نوین کشور می‌دانستند.^{۳۵}

خشمی که نسبت به مدارس بهائی وجود داشت فقط به خاطر تعلق آن‌ها به جامعه بهائی نبود، بلکه بدان خاطر بود که در این مدارس آموزش دختران نیز ترویج می‌شد.^{۳۶} مدارس دخترانه بهائی در مقایسه با مدارس پسرانه، با چالش‌های بزرگ‌تری روبرو بود. به رغم این واقعیت که بهاء‌الله و عبدالبهاء هر دو تعلیم و تربیت

دختران را بر پسران مرجح دانسته‌اند،^{۳۷} - عقیده‌ای که طرفدارانی در بین روشنفکران غیر بهائی و جنبش اصلاحات ایران نیز داشت - می‌بایست تقریباً یک دهه از گشایش مدارس پسرانه بهائی بگذرد تا نخستین مدارس دخترانه بهائی افتتاح شود. بدین ترتیب مدرسه دخترانه موهبت در سال ۱۹۰۹ م. در همدان، مدرسه توکل بنات در سال ۱۹۰۹ م. در قزوین و مدرسه تربیت بنات در سال ۱۹۱۱ م. در تهران گشایش یافت.^{۳۸} افتتاح مدرسه اخیر تا حد فراوانی با کمک‌های جامعه بهائی ایالات متحده حاصل شد که در سال ۱۹۰۹ م. انجمن آموزشی ایران - آمریکا را فقط برای کمک به مدارس بهائی ایران بنیان نهادند.^{۳۹}

آنچه موجب شد مدارس دخترانه بهائی دیرتر افتتاح شود وجود ارزش‌های سنتی قوی در جامعه ایران در آن زمان بود. هم‌چنین نباید تضاد فرهنگی بین مردان بهائی ایرانی (مانند دکتر محمدخان منجم، دکتر عطاءالله بخشایش، دکتر ارسطوخان حکیم و چند نفر دیگر که عضو کمیته مدرسه تربیت بودند) و زنان بهائی آمریکایی (از جمله دکتر سوزان مودی Susan Moody، دکتر سارا کلاک، خانم الیزابت استیوارت و خانم لیلیان کیس که اداره مدرسه دخترانه تربیت بنات را به عهده داشتند) از یاد برد. همین تضاد بود که مشکل اداره مدرسه دخترانه را تشدید می‌نمود. خانم عشرت مدحت یکی از معلمان مدرسه تربیت بنات در این مورد می‌گوید:

این خانم مدیره جوان [خانم لیلیان کیس] می‌خواست مدرسه را مطابق مدارس آمریکایی درست نماید و از هر جهت نمونه باشد، ولی کمیته مدارس تربیت غالباً با کارهای این مدیره جوان مخالفت می‌نمود و مانع افکار تازه او می‌شد و شاید هم کمیته حق داشت زیرا در آن موقع، اوضاع مناسب تجدید نبود.^{۴۰}

بنابراین به نظر می‌رسد در اوایل قرن بیستم اکثریت ایرانیان بهائی مانند بیشتر هموطنانشان، هنوز برای پذیرفتن چنین تغییرات اساسی، بخصوص در مورد مسائلی که بنا به باورهای سنتی بی جهت به ناموس (عفت و عصمت زنان) ربط داده می‌شد آمادگی نداشتند. ممکن است که بخشی‌هایی از جامعه بهائی در ایران

آماده چنین تغییراتی بودند اما معتقد بودند باید همگام با حرکت عمومی آموزش نوین دختران در مملکت پیش روند تا موقعیت کسب شده را به خطر نیاندازند. این نکته که مدارس دخترانه بهائی در هر جا معمولاً از اولین مدارس دخترانه در آن نقاط بود، برای آن که مخالفت‌های شدید عناصر سنتی را برانگیزد کافی به نظر می‌رسید. مثلاً مدرسه دخترانه توکل در قزوین که در سال ۱۹۰۹ م. افتتاح شد اولین مدرسه دخترانه در آن شهر بود و بلافاصله اعتراض‌های بسیاری را برانگیخت. بارها چند نفر از روحانیون شهر عده‌ای از مردم را تحریک کردند که به ساختمان مدرسه حمله و برده آن را ویران نمایند. در نتیجه این مدرسه مجبور شد چندین بار محل خود را تغییر دهد. با این حال، سرانجام آنچه موجب بستن این مدرسه شد مخالفت‌های مردم محلی نبود، بلکه حمله نیروهای روسیه به آن منطقه در آغاز جنگ جهانی اول بود. این حمله آنچنان بی‌نظمی و ناامنی ایجاد نمود که مدرسه به طور موقت بسته شد و گرچه بعدها شروع به کار نمود ولی در دسامبر ۱۹۳۴ م. به همراه سایر مدارس بهائی برای همیشه تعطیل گردید.^{۴۱} اولین مدرسه دخترانه بهائی در آباد (تأسیس سال ۱۹۰۸ م.) نیز مورد مخالفت علمای محلی قرار گرفت. در سال ۱۹۱۳ م. هنگامی که حاجی مهدی قلی‌خان هدایت مخبرالسلطنه، حاکم جدید فارس از آباد دیدن می‌کرد، علما به عنوان اینکه وجود این مدرسه مخالف شریعت است نزد وی شکایت بردند. مخبرالسلطنه بنیان‌گذار مدرسه، حاجی علی‌خان را احضار نمود و به وی گفت تصمیم دارد مدرسه را ببندد، نه به لحاظ مذهبی، بلکه به خاطر آنکه داشتن مدرسه دخترانه در آباد، هنگامی که شیراز، مرکز استان، مدرسه دخترانه نداشت کاری بی‌موقع بود.^{۴۲} ظاهراً مخبرالسلطنه بیشتر به فکر شهرت و اعتبار خود بود تا خواست علما، گرچه نهایتاً تصمیم او خواست علما را نیز تأمین نمود.

هم‌چنین هنگامی که مدرسه دخترانه تربیت - اولین مدرسه دخترانه در یزد - در سال تحصیلی ۲۰-۱۹۱۹ م. گشایش یافت از طرف علمای شهر مورد مخالفت قرار گرفت. اینان از روی منابر با حمله به مؤسس آن فریاد می‌کشیدند «دختران نباید قلم به دست بگیرند، زیرا عرش خداوند [با مشاهده این‌که دختران به مدرسه می‌روند] به لرزه در می‌آید».^{۴۳}

معمولاً احساسات ضدبهائی در شهرهای کوچک و روستاها، که بهائیان کمتر از هم‌مسلمانان خود در شهرهای بزرگ از امنیت برخوردار بودند، قوی‌تر و آشکارتر بود، گرچه استثناء نیز وجود داشت. مثلاً در آران (نزدیک کاشان)، مسلمانان احساسات ضدبهائی خود را پنهان می‌داشتند، چون وضع مالی جامعه بهائی محلی بسیار خوب بود و این بنوبه خود نفوذ و اعتباری به بهائیان می‌بخشید. برای مثال بسیاری از بازرگانان مسلمان (احتمالاً تجار فرش) متکی به پول و تجهیزات فرش‌فروشان بهائی محلی بودند. این وابستگی‌ها بود که مانع می‌شد دشمنی نسبت به بهائیان به خشونت بیانجامد.^{۴۴}

مورد مشابهی در ایول، یکی از روستاهای نزدیک ساری (در استان مازندران) دیده می‌شود. در سال ۴-۱۹۲۳ م. سردار جلیل، یکی از مالکین بهائی محلی، توانست تمامی دهکده را برای مدت پنج سال اجاره نماید. این موضوع به او (و جامعه بهائی محل) چنان قدرت و نفوذی بخشید که به رغم مخالفت روحانیون متنفذ محلی مانند حاجی سید شفیع ارائی و سید علی اصغر ولویی، بهائیان موفق شدند کدخدای بهائی منصوب نمایند و یک مدرسه بهائی تأسیس کنند. دو روحانی مذکور سعی کردند حمایت حاکم محلی را برای جلوگیری از باز کردن مدرسه بهائی جلب نمایند، ولی از آنجا که حاکم خود تحت تأثیر خدمات آموزشی بهائیان محل قرار داشت، به این کار موفق نشدند.^{۴۵} هم‌چنین همین سردار جلیل در خنثی کردن یک توطئه ضدبهائی در بابل (بارفروش سابق) موفق گردید. سردار جلیل همین‌که اطلاع پیدا کرد که آصف‌السلطان، حاکم محلی با کمک آصف همایون، رئیس نظمیه محل مشغول طرح توطئه‌ای برای کشتن میرزا مصطفی خان نوری (یکی از بنیان‌گذاران دو مدرسه بهائی) و بعضی از تجار بهائی شهر می‌باشد، فوراً در پیشاپیش سواران خود از ساری حرکت کرد و توانست توطئه را خنثی نماید.^{۴۶} نوری که زندگیش نجات یافته بود با دو سوار مسلح از شعبه خزانه‌داری بابل به حفظ حیات بهائیان محلی شتافت.^{۴۷}

مخالفت با مدارس بهائی در بین سایر اقلیت‌های مذهبی نیز دیده می‌شد. این مخالفت‌ها اکثراً یا بواسطه حسادت و رقابت‌های آموزشی و یا بر اثر دشمنی مذهبی بود. در همدان که یک جامعه بزرگ یهودی در کنار جامعه بهائی وجود داشت، دو

معلم زن مدرسه «آلیانس (اتحاد) جهانی یهود» از مدرسه بهائی تأیید به حاکم محلی شکایت کرده معلمین و کارکنان مدرسه را متهم نمودند که همکاران یهودی خود را مورد اهانت و تحقیر قرار داده‌اند. تقاضای آن‌ها از حاکم آن بود که کارکنان مدرسه بهائی تنبیه شده، دستور تعطیل مدرسه برای ده روز صادر گردد و با برداشتن تابلوی مدرسه به جای آن نوشته شود که این تنبیه به خاطر بی‌احترامی نسبت به مدرسه «آلیانس (اتحاد) جهانی یهود» است.^{۴۸} این مورد یکی از نمونه‌های بارز نفوذ یهودیان در همدان می‌باشد. اما بهائیان از قبول این حکم امتناع ورزیده برای دفاع از خود سه نماینده به تهران فرستادند. خنثی نمودن این شکایت برای بهائیان شش ماه تلاش و کوشش مداوم در بر داشت. در موقعیتی دیگر در همدان، یک دانش‌آموز بهائی که در مدرسه «آلیانس (اتحاد) جهانی یهود» درس می‌خواند، به خاطر آنکه در روز تعطیل بهائی به مدرسه نرفته بود تنبیه شد.^{۴۹}

بدون تردید بین مدارس مختلف خارجی و اقلیت‌های مذهبی در ایران رقابت و حسادت وجود داشته است. چنین رقابتی بخصوص در شهرهای بزرگی (مانند همدان) که این مدرسه‌ها هم‌زمان و در کنار هم فعالیت داشته و کوشش می‌کردند بر تعداد دانش‌آموزان خود بیفزایند بیشتر چشمگیر بود. اما مانند مسئله خاص همدان و مدرسه «آلیانس (اتحاد) جهانی یهود»، احساسات ضدبهائی و مخالفت با مدارس بهائی ابعاد وسیع‌تری داشت. همدان و کاشان دو شهر عمده با جوامع بزرگ یهودی بودند که بسیاری از اعضای آن به آیین بهائی گرویده بودند. این مسئله خانواده‌هایی را که قبلاً یهودی بودند، یا لاقلاً بعضی از این خانواده‌ها را، به دو جناح یهودی و بهائی تقسیم می‌کرد که اغلب بین آن‌ها دشمنی و عداوت وجود داشت.^{۵۰} بدیهی است بعضی از این دشمنی‌ها به قبل از گرویدن آن‌ها به دیانت بهائی برمی‌گشت و محدود در زمینه آموزش و پرورش نبود.^{۵۱}

بنابراین احساسات ضدبهائی در سراسر ایران در اواخر دوران قاجار و اوایل دوران پهلوی به طور کلی شایع بود و فقط منحصر به مسلمانان شیعه نمی‌شد. اما در حالی که تحت حکومت قاجار، دولت یا مستقیماً خود در آزار و اذیت بهائیان دست داشت و یا برای ممانعت از آن اقدامی نمی‌نمود، تغییر سیاست در این مورد در دوران سلطنت پهلوی اول قابل ملاحظه بود. اینک دولت به عنوان بخشی از

سیاست کلی تمرکز قوا، ملیت‌گرایی و تأمین امنیت و برقراری حاکمیت قانون در سراسر مملکت، امنیت بهائیان را نیز تأمین می‌نمود. به علاوه در حالی که جان و مال بایبان و بهائیان در مراحل اولیه این دین (در نیمه قرن نوزدهم)، در سطح وسیعی در معرض حمله و تاراج بود، با آغاز قرن بیستم این حملات کم‌تر دیده می‌شد. یکی از دلایل مهم این تحوّل آن بود که تا آن زمان، آیین بهائی در بین تمام طبقات، از بالا تا پایین جامعه ایرانی، گسترش یافته بود. بهائیان طراز اول جامعه - مانند مأمورین عالی‌رتبه، روشنفکران، ملاکین، تجّار و حتّی روحانیون- می‌توانستند بیش از پیش حرکت توطئه‌های ضدبهائی را تحت نظرگیرند.

دلیل دوم می‌تواند آن باشد که تا پایان قرن نوزدهم، تعداد زیادی از مردم به تدریج به تفاوت بین بایبان و بهائیان پی برده بودند. با توجّه به شواهدی که در این کتاب گرد آمده، کاملاً می‌توان تصوّر نمود که دلیل سوم کاهش اقدامات ضدبهائی در ایران از پایان قرن نوزدهم به بعد، در واقع گشایش مدارس بهائی و موازین عالی آموزشی آن بود، چه که وجود این مدارس خود مزیت مهمّی به شمار می‌رفت که نه فقط دولت، بلکه تعداد روزافزونی از مردم از همه طبقات اجتماع به آن نیاز داشتند و آن ارائه آموزش و پرورش نوین بود. حتّی با این حال، بهبود نسبی وضع بهائیان فقط می‌توانست تا زمانی که حکومت تجدّدخواه پهلوی احساس می‌کرد که به مدارس بهائی نیاز دارد و یا تا زمانی که بهائیان را شهروندانی وفادار و مطیع قانون می‌دانست دوام داشته باشد. این آرامش هنگامی به پایان رسید که دولت معتقد شد که یکی از این دو عامل و یا هر دو منتفی شده است.

گشایش ده‌ها مدرسه بهائی بین سال‌های ۱۸۹۹ و ۱۹۳۴ م. در سراسر ایران، مخالفت‌ها و دشمنی‌های زیادی را به خود جلب نمود و این مخالفت‌ها همواره در زمان فعالیت مدارس ادامه داشت. شدیدترین مخالفت‌ها انگیزه مذهبی داشت و از عناصر محافظه‌کار جامعه به رهبری «علما» ناشی می‌شد. مخالفت آن‌ها ریشه در این واقعیت داشت که آن‌ها بهائیان و آیین‌شان را تهدیدی برای موجودیت اسلام می‌دانستند، زیرا بهائیان به اصول تازه و جدیدی (مانند اصلاحات اجتماعی، تجدّد و مساوات) ایمان داشتند و این اصول و ترویج آن برای علمای محافظه‌کار به

طور کلی غیرقابل قبول بود. به این ترتیب برای عناصر محافظه‌کار مخالفت با مدارس بهائی، بخشی از موضع کلی آنها نسبت به بهائیان و آیین و تشکیلات بهائی بود.

با این حال، مدارس بهائی به عنوان بخشی از مدارس مدرن در ایران، تهدیدی برای منبع درآمد بسیاری از روحانیون که معلم مکتب‌خانه‌ها بودند نیز بشمار می‌رفت. البته مدارس دیگری نیز که وابسته به اقلیت‌های مذهبی و یا خارجیان بود برای تحصیلات دختران و پسران وجود داشت، اما مدارس بهائی در مقایسه با آنها، برای مسلمانان جاذبه بیشتری داشت. یکی به این خاطر که بهائیان بیشتر با جامعه ایرانی یکسان بوده در تمام سطوح جامعه حضور داشتند. دیگر آن که ویژگی‌های ترقی‌خواهانه و نوگرایی آیین‌شان این مدارس را برای طبقات آزادی‌خواه، غیرمذهبی و تحصیل‌کرده پذیرفتنی‌تر می‌نمود. گذشته از این، نبودن دستورات مذهبی در مواد درسی مدارس بهائی وجهه مدرسه را به عنوان آزادی‌خواه، غیرمذهبی و متجدد تقویت می‌کرد (تعالیم دینی به کودکان بهائی به طور جداگانه در کلاس‌های درس اخلاق در روزهای جمعه آموخته می‌شد). این موفقیت‌ها بود که نه فقط تعصب شیعیان محافظه‌کار، بلکه حسادت مدارس خارجی و اقلیت‌های مذهبی در ایران را نیز نسبت به مدارس بهائی برمی‌انگیخت.

بستن درها: رضا شاه پهلوی و بستن مدارس بهائی در ایران

مقدمه

در دوران پادشاهی آخرین شاهان قاجار، یعنی مظفرالدین شاه (۱۹۰۷-۱۸۹۶ م.) محمدعلی شاه (۱۹۰۷-۹ م.) و احمد شاه (۲۵-۱۹۰۹ م.)، بر اثر سال‌ها انقلاب، جنگ، فساد، بی‌عدالتی، ناامنی و مداخله و اشغال خارجی که هزینه سنگینی را بر مردم تحمیل می‌کرد، کشور ایران روز به روز ضعیف‌تر گشته دچار هرج و مرج شده بود. پس از مشروطیتی که به سختی بدست آمد، بواسطه بی‌لیاقتی کابینه‌های پی‌درپی، بی‌کفایتی شاهان قاجار و فساد دستگاه اداری، کشور در وضعی کاملاً نومیدکننده قرار داشت. ادامه مداخله قدرت‌های خارجی در امور ایران، بخصوص از سوی انگلیس و روسیه، همراه با حقوق کنسولی فزون از حد آن‌ها (که توافق‌نامه‌های سال‌های ۱۹۰۷، ۱۹۱۵ و ۱۹۱۹ م. نمایانگر آن است) سرچشمه دائمی حقارت ملی و دسته‌بندی‌ها و اختلافات فلج‌کننده‌ای شد که اعتراضات ملی پرشوری را در سراسر مملکت در سال ۱۹۲۱ م. به همراه آورد.

مردم خواهان حکومتی با قدرت بودند که بتواند بر تمامی این ضعف و سستی‌ها چیره شود، و بسیاری تنها راه رسیدن به چنین حکومتی را ظهور رهبری مقتدرمی دانستند که ممکن بود رضاخان سوادکوهی (بعدها رضا شاه پهلوی) باشد. ترقی چشمگیر و درخشان او که توانست در مدت چهار سال از رتبه سرهنگی در تیب قزاق ایران به مقام سلطنت ایران برسد، از زمان انتصابش به فرماندهی تیب قزاق (اواخر سال ۱۹۲۰ م.) آغاز شد. پس از شرکت در کودتای فوریه ۱۹۲۱ م. به مقام فرماندهی لشکر (۱۹۲۱ م.) و سپس نخست‌وزیری (۱۹۲۳ م.) رسید و سرانجام

با انقراض سلسله قاجار (اواخر سال ۱۹۲۵ م.) بر تخت سلطنت ایران تکیه زد. در این میان، همان‌طور که تقریباً همه اقشار جامعه ایرانی و نیز قدرت‌های ذینفع اروپایی (مانند انگلیس و روسیه) از او انتظار داشتند، توانست یک حکومت مقتدر مرکزی ایجاد کند، امنیت داخلی را برقرار سازد، و به خاطر همین اقدامات حمایت همگان را به خود جلب نماید.^۱

رضاشاه بسیار ملیت‌گرا و در پی اصلاحات عمیق بود تا کشور فقیر، عقب افتاده و بی‌نظم خود را به صورت کشوری مدرن، با اقتصاد و صنعتی نوین درآورد که جوامع غربی و اروپایی نمونه نهایی آن، و کشور همسایه ترکیه سرمشق آن به شمار می‌رفتند. بنابراین با عزمی قوی و راسخ، اجرای اصلاحات در زمینه‌های مختلف مانند ارتش، امور اداری، آموزش و پرورش و سازمان قضایی را آغاز نمود. شخصیت پرقدرت، تجارب نظامی و سرشت سختگیر و مقتدر او شیوه معرفی و اجرای آن اصلاحات را تعیین و دیکته می‌نمود.

آموزش و پرورش یکی از مهم‌ترین جنبه‌های اصلاحات به شمار می‌رفت. علیرغم اقدامات اصلاح طلبانه‌ای که در طی اواخر دوران قاجار به عمل آمد، تا سال ۱۹۲۱ م. نظام آموزشی هنوز تا حد زیادی زیر نفوذ روحانیون شیعه و بر مبنای مواد آموزشی سنتی بود. با ضرورتی که به اصلاحات جدی در نظام مدارس و مؤسسات آموزشی برای تجدد و سکولار شدن مملکت احساس می‌شد، رضاشاه حتی قبل از رسیدن به سلطنت، تغییرات آموزشی گسترده‌ای را ارائه داد و این اقدامات را بعد از آن با قدرت بیشتری دنبال نمود. وی اصلاحات آموزشی را شالوده‌ای برای تربیت یک نسل جدید، ملیت‌گرا و سکولار می‌دانست که مقدر بود عظمت کشور را بار دیگر تجدید نماید. این اصلاحات هم‌چنین به نظر او مؤثرترین وسیله برای کاهش و تدریجاً پایان بخشیدن به قدرت روحانیون شیعه در ایران به طور کلی، و خصوصاً نفوذشان در نظام آموزشی بود. سایر اقداماتی که در جهت محدود نمودن موقعیت سلطه‌آمیز روحانیون به عمل آمد عبارت بود از معرفی «گد ناپلئون» یا قوانین فرانسه، سبک جدید لباس، تقویم خورشیدی و قانون جدید اوقاف که منابع اقتصادی وسیع روحانیون را تحت نظارت دولت در می‌آورد.^۲

ابتدا بسیاری از گروه‌های اجتماعی از اصول راهبردی و قوانین اصلاح طلبانه‌ای

که توسط رضاشاه به اجرا در آمد حمایت نمودند، اما حکومت استبدادی و دیکتاتوری روزافزون وی موجب شد که بسیاری از طرفداران پیشین را از دست بدهد و در نتیجه او را با مخالفت و مقاومت روبرو نماید. بهائیان یکی از گروه‌های اجتماعی بودند که از رضاشاه طرفداری می‌کردند، گرچه آن‌ها حامی حکومت دموکراتیک و طبعاً مخالف دیکتاتوری بودند، اما قوانین اصلاح طلبانه شاه با عقاید آنان در باره نوگرایی، تحوّل، اصلاحات و تجدّد، و بخصوص آموزش و پرورش که از تعالیم اصلی آیین بهائی بود کاملاً همراهی داشت. به علاوه بهائیان به عنوان یک اقلیت مذهبی که هیچ‌گونه رسمیت قانونی نداشتند و از ابتدا در معرض آزار و اذیت مداوم بودند، در تحت حکومت یک شاه ضدّ روحانی، تجدّد طلب و سکولار که مایل بود همه شهروندان را در مقابل یک حکومت مقتدر مرکزی در یک سطح قرار دهد، طبیعتاً شرایط بسیار بهتری داشتند^۳ و طبیعی بود که آنان (و نیز سایر اقلیت‌های مذهبی) از سیاست‌های رضاشاه طرفداری نمایند. همچنین باید توجه داشت که اطاعت از حکومت یکی دیگر از اعتقادات اساسی بهائیان بود.

سؤال اینجاست که با این سابقه، چگونه در دسامبر ۱۹۳۴، مدارس بهائی در زمان چنین پادشاهی بسته شد؟ رضاشاه چه دلایلی برای بستن مدارس بهائی که از جمله پیشروترین مؤسسات آموزشی در ایران بودند داشت؟ و چرا بهائیان بهانه‌ای به دست دولت دادند که مدارس بهائی را تعطیل نماید؟

مدارس بهائی و دلایل بسته شدن آن‌ها

ابلاغ شماره ۸۳۱ - ۴۲۵۲۱ مؤرخ شنبه ۸ دسامبر ۱۹۳۴ م. که از سوی نخست‌وزیر وقت، محمّدعلی فروغی ذکاءالملک (۱۹۴۲ - ۱۸۷۷ م.) به کفیل وزارت معارف، علی‌اصغر حکمت (۱۹۸۰ - ۱۸۹۳ م.) صادر شده مبنی بر دستور بستن دو مدرسه تربیت و تعدادی دیگر از مدارس بهائی است زیرا در روز قبل از آن تاریخ، بهائیان بعضی از مدارس خود را در روزی که جزء تعطیلات رسمی کشور نبود تعطیل کرده بودند.^۴ بر اساس این ابلاغ، علی‌اصغر حکمت فوراً دستوری صادر نمود که در آن گفته می‌شد چون مدرسه تربیت بنین [پسران] در تاریخ ۶

دسامبر ۱۹۳۴ م. «بدون هیچ دلیلی» و برخلاف آیین نامه مقررات مدارس مصوب سال ۱۳۰۸ [۳۰-۱۹۲۹ م.] و ماده ۸۳ آیین نامه مصوب ۲۶-۸-۱۳۱۳ [۱۷ نوامبر ۱۹۳۴ م.] بسته بود لذا این عمل «تخطی از مقررات محسوب می شود... علیهذا وزارت معارف امتیاز آن مدرسه را لغو می نماید».^۵ به دنبال این اعلامیه رسمی، دستوراتی برای بستن سایر مدارس بهائی که در تاریخ فوق تعطیل کرده بودند به سایر نقاط فرستاده شد.

روز ۶ دسامبر ۱۹۳۴ م. تعطیل عمومی نبود، بلکه سال روز به شهادت رسیدن باب [با تیرباران او به تاریخ میلادی ۹ ژوئیه ۱۸۵۰ در شهر تبریز] و یکی از نه روز تعطیل سالیانه بهائی بود و این تعطیلی حتی قبل از سال ۱۹۳۴ م. از طرف همه بهائیان ایران (و سایر کشورها) به عنوان یک وظیفه دینی رعایت می شد.^۶

کارمندان اداره معارف محل به همراه مأمورین انتظامی جهت اجرای این دستور به مدارس مختلف بهائی اعزام شدند. تابلوی های مدارس پایین آورده شد و به دانش آموزان و معلمان دستور دادند محل را ترک نمایند. برای چندین روز مأمورینی برای مراقبت از محل و جلوگیری از دخول مردم به آن گماشتند و به این ترتیب دانش آموزان، معلمان و جامعه بهائی را غرق اندوه ساختند.^۷ بستن مدارس بهائی بسیاری از مسلمانان و سایر غیربهائیان که در این مدارس تحصیل می کردند و حتی بعضی از مأمورین دولتی را نیز اندوهگین نمود. مثلاً دانش آموزان مسلمان و سایر دانش آموزان غیربهائی مدرسه دخترانه تربیت و پسرانه توفیق در یزد نیز مانند دانش آموزان بهائی، هنگامی که از بستن دائم مدرسه خود آگاه شدند گریستند.^۸ رئیس نظمی [پلیس] یزد که برای اجرای دستور نخست وزیر آمده بود (و دختران خودش در آن مدرسه تحصیل می کردند) چنان از انجام این وظیفه آکراه داشت که به جای آنکه خود دستور پایین آوردن تابلوی مدرسه را صادر کند، از حاجیه خانم، مدیره مدرسه خواست که این دستور را بدهد.^۹ سلطان حسین خان رئیس نظمی بخش یک تهران که پسرش در مدرسه تربیت تحصیل می کرد نیز از این فرمان حیران شده بود.^{۱۰} در همدان، شیخ موسی ناصری که رئیس معارف آن شهر بود وقتی فرمان بستن مدرسه «تأیید» را دریافت کرد، چنان عصبانی شد که با لحنی طعنه آمیز گفت «مدرسه را بسته و طویله باز کرده اند».^{۱۱}

بسته شدن مدرسه تربیت واقعه چنان مهمی بود که بسیاری مردم از اقبال مختلف را برای یافتن دلیل واقعی آن به حدس و گمان واداشت. مثلاً نرگس دایه ستاره فرمانفرمائی‌ان که در مجموعه خانوادگی نزدیک مدرسه تربیت (و قصر رضاشاه) زندگی می‌کرد، واقعه را این طور توجیه می‌کرد که: «شاه مدرسه را بست زیرا صدای مناجات بهائیان گوش‌هایش را می‌آزد».^{۱۲} هم‌چنین خود ستاره که نمی‌توانست بفهمد «چگونه کسی می‌تواند از مناجات‌های زیبای بهائی که هر روز در مدرسه تربیت خوانده می‌شد متنفر باشد»، دلیل واقعی این فرمان را به شخصیت و سیاست‌های خود رضاشاه مربوط می‌دانست:

شاه که در کار کردن خارق‌العاده بود، هیچ روزی کار را تعطیل نمی‌کرد و از آنجایی که هیچکس نمی‌توانست تعطیلی داشته باشد، مگر آنکه او خود کار را تعطیل کند، تصمیم گرفته بود که به متخلف تعطیل همیشگی بدهد... این عیناً شخصیت رضاشاه بود... در واقع بستن مدرسه تربیت توسط رضاشاه برای آن نبود که بهائیان یک روز تعطیل کرده بودند و یا احتمالاً نه به خاطر آنکه رضاشاه از بهائیان خوشش نمی‌آمد. شاه صرفاً به بازسازی ایران به صورت یک کشور پیشرفته گرایش شدید داشت و برای رسیدن به این هدف قصد داشت نفوذ مذهب و در واقع همه مذاهب را در کشور کاهش دهد.^{۱۳}

نظر بهائیان آن زمان این بود که دلیل رسمی عنوان شده صرفاً بهانه‌ای بیش نبود بلکه آخرین بهانه از سلسله دستاویزهایی بود که قبلاً برای تعطیلی مدارس بهائی به کار گرفته می‌شد. مثلاً در یک مورد یکی از بازرسان وزارت معارف از مسئولین مدرسه خواسته بود که متن دعاها و مناجات‌های بهائی را که معمولاً هر روز صبح سر صف خوانده می‌شد ببیند. پس از آنکه این متون به او ارائه شد پس از نگاهی استفاده از آن‌ها را ممنوع کرد، و البته اولیای مدرسه می‌دانستند که کوتاهی در اطاعت از آن‌ها در این دستور بهانه‌ای برای بستن مدارس بهائی برای دولت ایجاد می‌نماید. بهانه دیگر این بود که مدارس بهائی را متهم می‌نمودند که قرآن را به درستی تعلیم نمی‌دهند، ادعایی که علی‌اکبر فروتن، مدیر مدرسه تربیت، آن را

کذب محض دانست و با این استدلال که بهائیان قرآن را قبول دارند و بنابراین انگیزه‌ای برای تحریف مطالب آن ندارند، این ادعا را رد نمود. محفل روحانی ملی بهائیان ایران (که در اوایل سال ۱۹۳۴ م. تأسیس شد و نماینده بهائیان ایران بود) به این نتیجه رسیده بود که دولت دنبال بهانه‌ای برای بستن مدارس بهائی می‌گردد، از این رو از مدارس بهائی خواست تا سعی کنند بهانه‌ای که موجب چنین واکنشی گردد به دست دولت ندهند.^{۱۴} برای بهائیان کاملاً روشن بود که دولت به نحوی در صدد یافتن دستاویزی برای تعطیل نمودن مدارس بهائی است، دستاویزی از قبیل اینکه بهائیان دستور و مقررات را رعایت نکرده و یا نسبت به دین اسلام بی‌احترامی نموده‌اند.^{۱۵}

علت بستن مدارس هر چه بود، بعضی از خارجیانی که از این عذر رسمی انتقاد می‌کردند در باره نتایج احتمالی آن نیز ابراز نگرانی می‌نمودند. لمبرت A. E. Lambert یکی از مأمورین وزارت امور خارجه بریتانیا در لندن، با دریافت گزارش از ناچبال-هیوگسن H. M. Knatchbull-Hugessen، وزیر مختار بریتانیا در تهران، می‌نویسد: «ایرانیان عذر خوبی برای بستن این مدارس انتخاب نکرده‌اند، ولی شاید نتوانسته‌اند عذر دیگری بیابند».^{۱۶} از دید رندل G. W. Rendel (یکی از مشاوران وزارت امور خارجه بریتانیا در امور شرق) این گونه اقدامات «در ایران متداول است»^{۱۷}، اما لمبرت به هر حال مانند ناچبال-هیوگسن از آن بیم داشت که این تحوّل «امکان حمله به مراجع آموزشی انگلیسی‌زبان» را نیز موجب گردد.^{۱۸} مأمورین آمریکایی به این خاطر نگران بستن دو مدرسه تربیت در تهران بودند که قسمتی از کادر آموزشی آن را آمریکاییان بهائی تشکیل می‌دادند. کردل هال Cordell Hull، وزیر امور خارجه آمریکا با شنیدن خبر بستن مدارس، از ویلیام هرنی بروک William H. Hornibrook وزیر مختار آمریکا در تهران، در باره دلیل بستن این مدارس و اینکه این امر موقت بوده یا دائم جويا شد.^{۱۹} هرنی بروک صرفاً دلیل رسمی ابراز شده از سوی دولت را عنوان کرد و اضافه نمود «بستن احتمالاً دائمی است».^{۲۰}

با توجه به این واقعیت که مدارس بهائی در سال‌های قبل هم در روزهای تعطیل بهائی بسته می‌شد،^{۲۱} این سؤال مطرح می‌گردد که آیا علت واقعی تصمیم برای

بستن مدارس بهائی چه بوده است و چرا این تصمیم در سال ۱۹۳۴م. گرفته شد و نه قبل از آن؟ به نظر می‌رسد که پاسخ این پرسش‌ها را بایستی در رویدادهای محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی بخصوص وقایع سال‌های ۴- ۱۹۳۳م. و نیز شخصیت و سیاست‌گذاری‌های خود رضاشاه جستجو نمود.

اول آنکه بهائیان ظاهراً حداقل در دو مورد، قبلاً اخطارهای رسمی را در باره عدم پیروی از مقررات در باره این مسئله نادیده گرفته بودند. بر طبق اظهار ناچبال-هیوگسن، مدرسه تربیت در تهران در سال‌روز شهادت باب در سال قبل، یعنی در تاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۳۳م. نیز بسته بود. چند روز بعد از آن، وزارت معارف از هیئت مدیره مدرسه خواست که دلیل بستن مدرسه را در آن روز کتباً اعلام دارد. هیئت مدیره این مسئله را کتباً به وزارت معارف اعلام داشت، ولی آن وزارتخانه نامه و محتویات آن را رد نمود. در ماه می ۱۹۳۴م. وزارتخانه مذکور مسئله بستن مدرسه در دسامبر ۱۹۳۳م. را بار دیگر عنوان کرد و به هیئت مدیره مدرسه اخطار نمود که اگر این امر در سال ۱۹۳۴م. تکرار گردد، مدارس قطعاً بسته خواهد شد.^{۲۲} اخطار دوّم فقط مدّت کوتاهی قبل از بستن نهایی مدرسه دریافت شد. در شعبان سال ۱۳۵۳ قمری (مطابق با نوامبر و دسامبر سال ۱۹۳۴م.) درست یک روز بعد از یک تعطیل مذهبی اسلامی، از علی اصغر حکمت خواسته شد که در کاخ مرمر واقع در خیابان کاخ به حضور رضاشاه برسد. رضاشاه از او پرسید «این مدرسه‌ای که در مجاور خانه من است چیست و چرا دیروز در روز تعطیل ملی [احتمالاً ۱۵ شعبان بوده که تولد امام دوازدهم یا امام قائم است] باز بود و دانش‌آموزان مهمه و سرو صدا می‌کردند؟»^{۲۳} حکمت توضیح می‌دهد که «این مدرسه دخترانه تربیت است و دلیل باز بودن آن این است که اولیای مدرسه تقویم و تعطیلات مخصوص به خود را دارند که با سایر مدارس ابتدایی و متوسطه مطابقت ندارد». سپس شاه با تعجب و خشم سؤال کرد: «یعنی چه؟ مگر آن‌ها از برنامه رسمی وزارت معارف تبعیت نمی‌کنند؟» حکمت پاسخ داد: «جامعه بهائی تقویم خاصی دارد که شامل تعطیلات مخصوصی می‌باشد و آن‌ها برنامه خود را دارند.» سپس رضاشاه گفت: «به آن‌ها اخطار کن که باید بر طبق برنامه رسمی و عمومی کشور رفتار کنند و اگر موافقت نکردند آن مدرسه را ببندید.» و با خشم و تعجب

پرسید: «چرا آن‌ها باید با مدارس دیگر فرق داشته باشند؟ شما باید فوراً [به آنها] اخطار کنید و اعلان نمایید. اگر اطاعت نکردند آن مدارس را ببندید».^{۲۴}

شرح مشابهی در باره مورد دیگری با پی‌آمدی شبیه این توسط سلیمان بهبودی نقل شده است که منشی رضاشاه در هنگامی بود که وی سمت فرماندهی لشکر را داشت. پس از رسیدن به سلطنت، سلیمان بهبودی منشی مخصوص شاه و سپس رئیس تشریفات دربار و متصدی ساختمان‌ها و مستغلات سلطنتی شد. بهبودی در خاطرات خود به بستن مدرسه تربیت اشاره می‌کند. برطبق اظهار وی، دفتر کار رضاشاه در طرف شرقی خیابان کاخ بود، در حالی که مدرسه تربیت که در یک ساختمان اجاره‌ای قرار داشت در طرف مقابل یعنی در طرف غربی خیابان واقع شده بود. به این ترتیب آنچه در مدرسه تربیت می‌گذشت رضاشاه می‌توانست از دفتر کار خود بشنود. بنا به گفته بهبودی:

وقتی زنگ تنفس مدرسه زده می‌شد، بچه‌ها از کلاس‌ها بیرون می‌آمدند و در حیاط مدرسه بازی و سر و صدا می‌کردند. اعلیحضرت به این سر و صداها عادت کرده بودند و در روزهایی که مدرسه بسته بود و سر و صدایی نبود، واقعاً ناراحت بودند. تصادفاً در یکی از روزها که صدایی از بچه‌های مدرسه شنیده نمی‌شد، مرا به حضور خواستند و پرسیدند: امروز چه روزی است؟ وقتی عرض شد که چه روزی بود، از اینکه صدای بچه‌ها شنیده نمی‌شد ناراحت شده گفتند: برو به مدرسه و ببین چرا امروز بچه‌ها سر و صدا نمی‌کنند. وقتی به مدرسه رفتم دیدم فراش مدرسه روی چارپایه‌ای جلوی در مدرسه نشسته است. موضوع را از او جویا شدم و روشن شد که مدرسه بواسطه فوت شخصی تعطیل است. موضوع را به اعلیحضرت گزارش کردم. ایشان بسیار عصبانی و ناراحت شدند و علی‌اصغر حکمت، وزیر فرهنگ را به حضور طلبیده از او خواستند توضیح دهد چرا یک مدرسه باید به خاطر فوت شخصی تعطیل شود و گفتند: باید یک کشور، یک آموزش و پرورش و یک برنامه باشد، دانش‌آموزان را بین سایر مدارس [غیربھائی] تقسیم کنید و این مدرسه را ببندید، من مدارس خارجی را که محل تبلیغات شده بود بستم، حالا آن‌ها برنامه جداگانه‌ای پشت سر من آماده کرده‌اند! مسئله این بود که مدرسه مرتبط به یک فرقه خاص بود و شخص فوت شده یکی از سران این فرقه بود.^{۲۵}

اظهارات علی اصغر حکمت و سلیمان بهودی این ادعا را تأیید می‌کند که آنچه خشم رضاشاه را برانگیخت اقدامات سرپرستان مدارس تربیت در باز کردن و بستن مدرسه بر طبق برنامه خودشان بود. از نقطه نظر رضاشاه اینگونه عملیات و تصمیمات نشانه ناموافق بودن و استقلال‌طلبی بهائیان بود و این وضع در کشور وحدت‌گرایی که رضاشاه می‌خواست ایجاد کند قابل پذیرش نبود.

مسئله عملکرد متفاوت با مقررات کشور و نادیده گرفتن اختطارهای مخصوص این پرسش را مطرح می‌سازد که چرا بهائیان اصولاً به این طریق عمل نمودند. چرا شوقی افندی (۱۹۵۷-۱۸۹۷ م.)، ولی امر جامعه جهانی بهائی (۱۹۲۱-۵۷ م.)، به همه بهائیان دستور می‌دهد که در ایام تعطیلات بهائی، همه مؤسسات مستقل بهائی، از جمله مدارس را ببندند و از هر نوع کاری خودداری نمایند و این موضوع را در نهایت جدیت رعایت نمایند؟^{۲۶} آیا او از خطراتی که چنین تصمیمی بخصوص برای بهائیان ایران بدنبال داشت آگاه نبود یا اینکه با آگاهی به این خطرات چنین تصمیمی اتخاذ نمود؟ دو تفسیر از دو منبع مختلف، اولی از سوی یکی از مأمورین عالی‌رتبه ایران و دیگری توسط یکی از رهبران جامعه بهائی ایران، چگونگی این مسئله را از دید هر دو طرف روشن می‌سازد.

برای تفسیر و تعبیر غیر بهائی این واقعه باید به اظهارات وزیر خارجه وقت، باقر کاظمی (مهدب‌الدوله) توجه کرد. بر اثر اعتراضات روزافزون نسبت به بستن این مدارس و درخواست گشودن مجدد آنها (که اکثراً توسط بهائیان خارج از کشور به نمایندگی‌های سیاسی ایران ارائه می‌شد)، کاظمی بخشنامه‌ای به دیپلمات‌های ایرانی در سراسر جهان فرستاد تا اطلاعات لازم را برای پاسخگویی به اظهارات عنوان شده و توضیحاتی در مورد بستن این مدارس به آنها بدهد و بدین ترتیب از انتشار اطلاعات غیرصحیح در رسانه‌ها جلوگیری نماید.^{۲۷} این بخشنامه بهائیان خارج از ایران را به نشر ادعاهای کاذب و آنهایی که در ایران بودند را به باور آنها متهم می‌نمود. بخشنامه مذکور به شرح ذیل است:

بعضی از مردم متعصب و خودخواه [منظور بهائیان در ایالات متحده و سایر کشورها

می‌باشند] چنین تصویری در بین بهائیان ایران که عموماً ناآگاه و بی‌سواد هستند به وجود آورده‌اند که همه آمریکاییان بهائی شده‌اند و حکومت آمریکا، و شاید سایر حکومت‌ها، از همه بهائیان حمایت می‌کنند و اجازه نخواهند داد دولت ایران اقدامی علیه بهائیان بنماید، و همین گروه بهائیان نادان ایران را به مردمی مغرور تبدیل کرده‌اند که تصور می‌نمایند هر عملی از آن‌ها سرزنش دولت ایران بواسطهٔ بیمی که از دولت آمریکا دارد تحمل خواهد نمود و نمی‌دانند که هیچ دولتی، نه آمریکا و نه دیگران، تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند در امور داخلی ایران مداخله نماید، و نیز دولت ایران مشکلی برای کسی به لحاظ اعتقادات مذهبی، ایجاد نمی‌کند. اما از یک طرف، دولت ایران نمی‌تواند بپذیرد که یک جامعه بر خلاف دستورات و مقررات مملکت رفتار کند، از طرف دیگر، نیازهای مردم مملکت را نمی‌توان قربانی نظریات یک اقلیت مذهبی نمود. در مقایسه با سایر مذاهب، بهائیان ایران حتی یک در هزار هم نیستند، با وجود این، آن‌ها در صدد مخالفت با مذهب عمومی مملکت هستند. در چنین موردی، چگونه دولت ایران می‌تواند چنین چیزی را تحمل کند؟ مذاهب دیگری نیز در ایران هستند که کسی کاری به آن‌ها ندارد زیرا هیچ دشمنی نسبت به مذهب رسمی مملکت ندارند. بهائیان نیز باید از همین روش پیروی کنند و ببینند که علیرغم این واقعیت که اکثر مردم کشورهای بزرگ و کوچک جهان مسیحی هستند، آیا مسیحیان ایران نظریات خود را بر حکومت آن کشورها تحمیل کرده و با اسلام مخالفت ورزیده‌اند؟ بنابراین منظور این است که بهائیان آمریکا و بهائیان سایر کشورها به جای خطاب به دولت ایران، باید به بهائیان ایران توصیه نمایند که رعایت شرایط مملکت خود را بنمایند.^{۲۸} [ترجمه]

اتهامات کاظمی که احتمالاً بازتاب موضع رسمی رضاشاه و حکومتش بود، شاید تحت تأثیر نقشی که آمریکاییان در ایران ایفاء می‌کردند و نیز پیوند نزدیک بین جامعه در حال رشد بهائی آمریکا و هم‌مسلكانشان در ایران قرار داشت. این پیوند با اعزام تعدادی از بهائیان ایران به آمریکا برای تحصیل و حتی بیشتر بواسطهٔ ورود چند آمریکایی استاد به ایران برای کمک به بهائیان در ایجاد مدارس و بیمارستان، تقویت گردیده بود. این تأسیسات [آموزشی و درمانی] در نوع خود در کیفیت بالایی قرار داشت و رشک مسلمانان را بر می‌انگیخت.

وضع به جایی رسیده بود که توده مردم هر آمریکایی را که در ایران می دیدند تصور می کردند بهائی است.^{۲۹} مثلاً مورگان شوستر سرپرست هیئت نمایندگی آمریکا که توسط دولت مشروطه ایران برای چاره اندیشی و اصلاح وضع مالی نامساعد ایران استخدام شده بود، در خاطرات هفت ماهه خود در ایران (از می تا نوامبر ۱۹۱۱ م.) می نویسد که «بیش از چند هفته نگذشته بود که شایعاتی به گوش من رسید که توده مردم فکر می کردند آمریکایی ها بهائی هستند و اینکه ما به تهران نه برای اصلاحات، بلکه برای وارد کردن مردم به این دین جدید آمده ایم».^{۳۰} وجود چنین تصویری از آمریکاییان در ذهن توده مردم ایران بود که در پشت ماجرای قتل سرگرد رابرت ایمبری، نایب کنسول آمریکا در تهران قرار داشت. در تاریخ ۸ جولای ۱۹۲۴ م. هنگامی که ایمبری به سقاخانه ای در تهران که می گفتند محل معجزه ای بوده است وارد شد، جمعیت او را به قتل رساندند، چون به عنوان یک آمریکایی وی را بهائی می پنداشتند.^{۳۱}

توضیح بهائیان در باره آنکه چرا آن ها مدارس خود را در روزی که به عنوان تعطیل رسمی کشور تعیین نشده بود تعطیل کردند توسط علی اکبر فروتن ارائه گردیده است. برای علی اکبر فروتن و احتمالاً برای بسیاری از بهائیان روشن بود که اگر دستور شوقی افندی جهت بستن مؤسسات بهائی (از جمله مدارس) اجرا شود، بدون شک بهانه لازم برای بستن همه مدارس بهائی به دست دولت ایران خواهد داد. قبل از این واقعه، یک اخطار رسمی از طرف خود رضاشاه توسط علی اصغر حکمت به آن ها داده شده بود. بنابراین علی اکبر فروتن (سرپرست مدرسه در آن زمان) به محفل روحانی ملی متوسل شد و آن ها تلگرافی برای شوقی افندی فرستادند و پی آمد احتمالی منفی این کار را برای آینده مدارس بهائی مطرح ساختند. زمان تنگ بود چون ۲۸ شعبان، سال روز شهادت باب نزدیک بود. پذیرفتن تصمیم شوقی افندی چنان مشکل بود، که محفل روحانی ملی ایران به علی اکبر فروتن گفته بود که اگر پاسخ تلگراف آن ها [به شوقی افندی] به موقع واصل نشد، مدرسه تربیت را در آن روز باز نگه دارند.^{۳۲}

سرانجام پاسخ شوقی افندی به موقع از طریق بغداد واصل شد و هرچند به طور خاص در مورد مدرسه تربیت بود، وی در واقع این تصمیم را به همه مدارس بهائی

در ایران تعمیم داده بود: «در ارتباط با مدرسه [تربیت]، اکیداً دستور مرا پیروی کنید. مدرسه باید در این روز بسته باشد. همه باید بدانند که این مدرسه به جامعه بهائی متعلق است».^{۳۳} از نظر شوقی افندی بدیهی بود که اگر به دیگر جوامع مذهبی اجازه داده می‌شود که با برخورداری از آزادی مذهبی، روزهای مخصوص خود را تجلیل نمایند، بنابراین بهائیان نیز حق دارند که از این آزادی برخوردار شوند.^{۳۴} او با دادن این دستور به بهائیان، ظاهراً با وضع پیچیده‌ای مواجه می‌شد که آن را رفتاری غیرعادلانه نسبت به بهائیان می‌دانست، در عین حال احساس می‌کرد وقت آن بود بهائیان - یکی از بزرگ‌ترین جامعه مذهبی غیر اسلامی در کشور - حق آزادی کامل مذهبی خود را مطالبه نمایند و بخواهند که ماهیت مستقل آیین‌شان به رسمیت شناخته شود.^{۳۵}

دولت ایران در سال ۱۹۳۳ م. قانونی تصویب نمود که اجازه می‌داد اقلیت‌های مذهبی شناخته شده در ارتباط با امور شخصی مانند ازدواج، طلاق و ارث،^{۳۶} احکام خود را اجرا نمایند. شاید با تصویب این قانون بود که شوقی افندی به بهائیان دستور داد که تشریفات ازدواج بهائی را انجام دهند و سعی کنند ازدواج‌های خود را به ثبت برسانند.^{۳۷} ممکن است همین قانون در دستور وی به بهائیان که مدارس خود را در تعطیلات بهائی ببندند نیز مؤثر بوده است. شوقی افندی با تکرار دستورات اکید عبدالبهاء به بهائیان که «ابدأ جزئی و کلی در امور حکومت مداخله ننمایند» و تأکید بر اینکه «اهل بها مأمور به اطاعت و انقیاد دولت متبوعه خویشند و اثبات صداقت و خیرخواهی خویش نسبت به اولیای امور»، این موضوع را روشن می‌سازد که «در امور وجدانیه از قبیل تبری و انکار و کتمان عقیده که تعلق به اصل امر و عقاید اساسیه اهل بها دارد بهائیان در کل اقطار [همه جهان] شهادت را بر اطاعت مقدم شمرند و ترجیح دهند».^{۳۸}

علی اصغر حکمت با شنیدن این خبر به فروتن توصیه نمود که مدرسه را نبندد. او گفت «کشور اسلامی است، مدرسه را به غیر از تعطیلات رسمی اسلامی تعطیل نکنید... شما حق ندارید بجز در تعطیلات رسمی مدرسه را ببندید».^{۳۹} از آنجا که دولت بهائیان را به رسمیت نشناخته بود (و بنابراین حق مخصوص به آن‌ها اعطاء نشده بود)، به نظر علی اصغر حکمت آن‌ها می‌بایستی از مقرراتی که شامل حال

مردم مسلمان کشور بود تبعیت نمایند.

اما اندیشه‌ای که در ورای دستور شوقی افندی بود برای علی‌اکبر فروتن چنان منطقی می‌نمود که او بدون آنکه این تصمیم را مورد تردید قرار دهد از صمیم قلب از آن حمایت نمود. وقتی سلطان حسین خان، رئیس نظمیة بخش یک تهران (که پسرش در مدرسه تربیت تحصیل می‌کرد) و در آن موقع به وی دستور داده شده بود که مدرسه را ببندد، در باره علت این تصمیم سؤال کرد، علی‌اکبر فروتن گفت: «پنجشنبه روز شهادت حضرت اعلی [باب] بود... این مدرسه ما است. ما بهائی هستیم. آیا از ما انتظار دارند که در این روز مدرسه را نبندیم؟ شما در عاشورا چه می‌کنید؟ آیا مدرسه را نمی‌بندید؟ ... در امور اداری ما تابع دولت هستیم. اما در امور وجدانی، اگر شما شمشیر بکشید و از من بخواهید که دین خود را انکار کنم، من شمشیر را می‌پذیرم».^{۴۰}

واقعیت این است که بهائیان تمام تعطیلات رسمی کشور را رعایت می‌کردند و مدارسشان را در آن روزها می‌بستند. علاوه بر آن، به احساسات مذهبی دانش‌آموزان مسلمان و خانواده‌های آن‌ها احترام می‌گذاشتند و مدارسشان، بخصوص مدرسه‌ای مانند تربیت که تعداد قابل ملاحظه‌ای دانش‌آموز مسلمان داشت تعطیلات اسلامی را رعایت می‌کرد.^{۴۱} این امر سواى توجه به احساسات مذهبی دانش‌آموزان مسلمان، به خاطر آن نیز بود که غیبت یک چنین تعداد زیادی از دانش‌آموزان امکان نمی‌داد که مدرسه باز نگه‌داشته شود. به علاوه، بسیار مهم بود که به خاطر امنیت خود جامعه بهائی، بخصوص در روزهای تعطیلات شیعه و حرکت دستجمعی مردم در دسته‌ها و تعزیه‌ها، این مدارس بسته باشد. از طرف دیگر، این واقعیت که اقلاً نیمی از دانش‌آموزان و اکثریت بزرگی از معلمین و کارمندان مدرسه بهائی بودند، عدم احترام به تعطیلات مذهبی‌شان را برای آن‌ها غیرممکن می‌ساخت. بنابراین راه دیگری در پیش نداشتند جز این که در این تعطیلات نیز مدارس خود را ببندند.

بهائیان به طور مکرر به ثبوت رسانده بودند که شهروندان وفادار و قانونمند مملکت هستند و این روحیه با باورهای دینی آن‌ها مطابقت داشت. مثلاً همان‌طور که قبلاً اشاره شد، مدارس بهائی از برنامه وزارت معارف پیروی می‌کرد. علاوه بر

این، قبل از تصویب قانون منع حجاب (در سال ۱۹۳۶ م.)، زنان بهائی در خارج از منزل چادر سر می‌کردند و دختران دانش‌آموز بهائی در مدرسه و امتحانات با چادر حضور می‌یافتند.^{۴۲} هرچند چادر سرکردن ممکن است برخلاف تعالیم بهائی در مورد آزادی زنان به نظر برسد، واقعیت امر این است که هنگامی که بهاء‌الله محدودیت‌ها و رسوم سنتی را لغو می‌نمود، تصمیم در مورد پوشاک را به عهده افراد واگذار کرد، ولی به بهائیان دستور داد نزاکت و تعادل را در این مورد رعایت نمایند.^{۴۳} از نظر عبدالبهاء کنار گذاشتن حجاب در یک کشور اسلامی مانند ایران که وضعی نامطمئن داشت ممکن بود موجب مشکلات و آزارهای ناخواسته بیشتری گردد. بنابراین به زنان بهائی توصیه نمود که مواظب و مراقب باشند که عملی مغایر با حکمت انجام ندهند. او با اعتقاد به آزادی تدریجی زنان به عنوان یک فرایند، بر این باور بود که نخستین مرحله آن فرایند می‌بایستی در زمینه آموزش و پرورش باشد، ولی در این که نهایتاً تساوی کامل بین مرد و زن حاصل خواهد شد هیچ‌گونه تردیدی نداشت.^{۴۴} البته خطرهایی که در اعلام دگرگونی مقام زن در جوامع سنتی مثل جامعه ایران در آن زمان وجود داشت بر بهاء‌الله و عبدالبهاء و حتی زنان بهائی پوشیده نبود. آن‌ها هم‌چنین وضع مخاطره‌آمیز بهائیان را در نظر داشتند و نمی‌خواستند با به چالش کشیدن آشکار معیارهای موجود، این وضع را وخیم‌تر سازند. اما هنگامی که دولت پهلوی اول برنامه اصلاحات، تجدّد و تحولات اساسی، از جمله در مورد مقام زن را آغاز نمود و تصمیم گرفت بی‌حجابی را ترویج نماید، دختران و زنان بهائی از اولین کسانی بودند که بی‌حجاب در اجتماع ظاهر شدند.^{۴۵} بهائیان معتقد بودند که در مسائلی که اکیداً به معتقدات آن‌ها مربوط می‌شد، باید آزادی مذهبی داشته باشند.

در مقایسه با سایر اقلیت‌های مذهبی ایران، بهائیان تحت شرایط سخت‌تری بسر می‌بردند، چون تنها اقلیت مذهبی بودند که نه به رسمیت شناخته شده بودند و نه آزادی مذهبی داشتند.^{۴۶} بیش از سه دهه حکومت مدارس بهائی را تحمّل نمود، احتمالاً به خاطر آنکه این مدارس به شدت مورد نیاز یک ملت در حال تجدّد بود. به علاوه ضعف مرمزین دولت‌های مرکزی حکومت قاجار اجرای دستورات و مقررات دولتی را مشکل‌تر و نافرمانی نسبت به آن‌ها را آسان‌تر ساخته بودند. اما رضاشاه در

ایجاد یک حکومت مقتدر مرکزی موفق گردید و با نظارت و قدرت انحصاری خود توانست قوانین و مقررات را در همه عرصه‌های زندگی به اجرا گذارد. از دید رضاشاه، سیاست‌گذاری وی در مورد «وحدت ملی» به معنای پیروی از دستورات، قوانین و مقررات حکومت بود، حتی این که چنین مقرراتی در نظر عده‌ای غیرعادلانه جلوه نماید.^{۴۷}

آموزش و پرورش به طور طبیعی در این سیاست‌گذاری بسیار اهمیت داشت، و شاید همین امر یکی از دلایلی بود که به بهائیان و سایر اقلیت‌های و سازمان‌های مذهبی و غیرمذهبی خارجی اجازه دهند که با نظارت دولت به اداره مدارس خود ادامه دهند. اما برای کسی مانند رضاشاه که در خانواده‌ای نظامی رشد کرده و بیشتر عمر خود را در ارتش خدمت کرده بود، حفظ انضباط و اطاعت از قوانین و مقررات احتمالاً از اهمیت فوق‌العاده برخوردار بود و شرط اصلی حصول وحدت ملی تلقی می‌گشت.^{۴۸} بنابراین، عدم توجه بهائیان به اخطار او برایش غیرقابل تحمل بود و قصور در تنبیه آن‌ها بهانه نامناسبی به دست دیگر گروه‌های مذهبی و قومی و نیز عموم مردم می‌داد و اجرای برنامه‌های او را به خطر می‌انداخت. بدین ترتیب کاملاً می‌توان تصور نمود که تصمیم رضاشاه به بستن مدارس بهائی از روی احساسات مذهبی ضدبهائی نبوده است. اگر او ضدبهائی بود، به محض آنکه به سلطنت رسید مقررات سرکوب‌کننده‌ای شبیه آنچه در مورد تشکیلات روحانیون شیعه به کار رفت بر ضد بهائیان اجرا می‌نمود. حال آن که او به بهائیان اجازه داد مدارس و سایر مؤسسات خود را داشته باشند (حدأقل تا دسامبر ۱۹۳۴ م.).

در واقع در زمان سلطنت رضاشاه، تعداد مراکز بهائی نشین از ۳۴۶ مرکز که به صورت ۱۷ بخش اداری بهائی در سال ۸-۱۹۲۷ م. اداره می‌شد^{۴۹} به ۴۴۰ مرکز در ۲۰ بخش اداری بهائی در سال ۴-۱۹۳۳ م. افزایش یافت.^{۵۰} این رقم بعد از بسته شدن مدارس بهائی در سال ۱۹۳۴ م. به رشد خود ادامه داد و در سال‌های ۶-۱۹۳۵ م. به ۵۶۰ مرکز در ۲۰ بخش اداری بهائی^{۵۱} و بین سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۴۴ م. به ۶۹۴ مرکز در ۲۲ بخش اداری رسید.^{۵۲} به طور کلی در دوران سلطنت رضاشاه، وقوع شورش‌های ضدبهائی، به غیر از چند استثناء، از نظر تعداد و

خشونت به مراتب کاهش یافت و رضاشاه بهائیان را به حال خود گذاشت، در واقع اگر غیر از این می‌کرد مجبور بود دخالت غیرمستقیم ملّایان را در سیاست‌گذاری‌های خود بپذیرد.^{۵۳} با این حال، رفتار و روش شاه ممکن است با گرایش بعضی از عناصر ضدبهایّی درون دولت که در پی یافتن بهانه‌ای برای بستن مدارس بهائی بودند منطبق بوده و یا مورد سوء استفاده آنان قرار گرفته باشد.

دلیل احتمالی دوم برای بستن این مدارس و زمان آن، که با دلیل اول ارتباط نزدیکی دارد، ممکن است به تحوّل مهمی در تکامل جامعه بهائی ایران، یعنی انتخاب محفل روحانی ملّی در سال ۱۹۳۴ م. مربوط باشد. برای آماده نمودن انتخابات، کشور به ۲۲ ناحیه تقسیم شد. در ۲۶ آوریل ۱۹۳۴ م. بهائیان اولین همایش [کنوانسیون] ملّی خود را در تهران برگزار نمودند که مدت هشت روز به طول انجامید. در این همایش محفل روحانی ملّی که مقرّش در پایتخت بود انتخاب شد.^{۵۴} به دستور شوقی افندی، امور اجتماعی و دینی جامعه ملّی بهائیان ایران که قبل از سال ۱۹۳۴ م. توسط محفل قبلی مرکزی تهران (تأسیس سال ۱۸۹۷ م.) هدایت می‌شد، به هیئت جدید منتقل گردید. نظام‌نامه محفل روحانی ملّی ایران ترجمه فارسی نظام‌نامه محفل روحانی ملّی آمریکا با بعضی تغییرات بود. به علاوه کمیته‌های ملّی با وظائف خاصّ برای کمک به محفل روحانی ملّی تشکیل شد.^{۵۵} علی‌اکبر فروتن که در سال ۱۹۳۴ م. مدیر مدرسه تربیت شد معتقد است که بستن مدرسه ممکن است با تشکیل این مؤسسه جدید بهائی مرتبط بوده باشد.^{۵۶}

تأسیس محفل روحانی ملّی در ایران، مانند هر کشور دیگری، جزئی از مرحله جدید توسعه تشکیلاتی جامعه بهائی بعد از درگذشت عبدالبهاء در سال ۱۹۲۱ م. بود. مسئولیت اداری جامعه بهائی به تدریج از افراد به مؤسّسات منتخب منتقل گردید. چهره‌های برجسته بهائی شروع به همکاری با مؤسّسات بهائی نمودند و فعالیت‌های تبلیغی افراد بهائی ذی‌نفوذ تحت حمایت و هدایت مؤسّسات منتخب بهائی قرار گرفت.^{۵۷} تشکیلاتی شدن جامعه بهائی در ایران یک فرایند تدریجی بود که از افراد آغاز شد و با تشکیل محافل روحانی محلی که اولین آن همان‌طور که قبلاً اشاره شد در سال ۱۸۹۷ م. در تهران تأسیس گردید و سپس با تشکیل

همایش‌های منطقه‌ای (که اولین آن در سال ۱۹۲۳ م. در آذربایجان برگزار شد)^{۵۸} ادامه پیدا کرد و نهایتاً در سال ۱۹۳۴ م. به تشکیل محفل روحانی ملی منتهی گردید. انتشار مجله «اخبار امری»، اولین خبرنامه ملی بهائی در سال ۱۹۲۲ را نیز می‌توان مرحله دیگری از این فرایند دانست. نه تنها این رویدادها مراحل برجسته‌ای در تشکیلاتی شدن جامعه بهائی ایران بود، بلکه جلوه آشکار یک فرایند دموکراتیک در درون یکی از بزرگ‌ترین جامعه‌های اقلیت دینی در کشوری بود که خود چنین فرایندی را فاقد بود. هم‌چنین این تشکیلاتی شدن در متمایز نمودن بیشتر جامعه بهائی از جامعه بزرگ ایران مؤثر بود و به تشکیل هویت مشخص بهائی کمک کرد. این عوامل نه فقط توجه رضاشاه را که مایل بود فقط یک نوع هویت (هویت ایرانی قبل از اسلام)^{۵۹} را ترویج نماید جلب کرد، بلکه احتمالاً وی را نسبت به هشدارها در مورد شهروندان بهائی خود مراقب‌تر نمود.

مساعده‌تر شدن اوضاع برای بهائیان تحت حکومت پهلوی اول^{۶۰} به همراه تحولات جدیدی که در بالا به آن اشاره شد، ممکن است موجب گردید که شوقی افندی تصمیمی سنجیده و شهادت‌آمیز اتخاذ نماید، بخصوص با این اعتقاد که اگر سایر جوامع مذهبی اجازه داشتند تعطیلات خود را مراعات نمایند و از آزادی کامل مذهبی برخوردار باشند، بنابراین بهائیان نیز می‌بایست حق برخورداری از چنین شرایطی را داشته باشند.^{۶۱} یکی از عوامل مهم در تصمیم وی وضعیت بهائیان در کشورهای اسلامی بود. بهائیان در مقام مؤمنین به دینی که بعد از اسلام ظاهر گردیده، از دید فقه اسلامی به عنوان «اهل الکتاب» شناخته نمی‌شوند، چون پیامبر آنها، بهاء الله مدّت‌ها بعد از پیامبر اسلام که مسلمانان او را خاتم الانبیاء می‌دانند ظاهر گردید. شاید از نظر بهائیان بعد از علمای ایران، روحانیون جامعه الازهر قاهره که محترم‌ترین تشکیلات مطالعات مذهبی اهل تسنن در جهان اسلام است در فشار و آزار بهائیان نقش داشته باشند. مثلاً در سال ۱۹۲۵ م. دادگاه شرع در مصر رأی داد که چون بهائیان مرتد هستند و از آنجایی که احکام اسلام ازدواج با مرتد را شرعی نمی‌داند بنابراین ازدواج بهائیان قانونی شناخته نمی‌شود.^{۶۲} اما شوقی افندی در تفسیر این حکم، به این نتیجه می‌رسد که به اعتقاد دادگاه شرع مصر:

آیین بهائی یک «دین جدید» و «کاملاً مستقل» است و بواسطه اهمیت ادعایی که دارد و کیفیت احکام، اصول و معتقدات آن، شایسته آن است که یکی از نظام‌های شناخته شده دینی جهان محسوب گردد... از این پس غیرممکن است بتوان پیروان این آیین را مسلمان شمرد، درست همانگونه که اشتباه و خطا است که یک مسلمان را مسیحی یا یهودی نامید.^{۶۳}

ظاهراً شوقی افندی که تحولات مربوط به آیین بهائی را در جهان اسلام دنبال می‌کرد، تعطیل مؤسسات بهائی (از جمله مدارس) را در تعطیلات بهائی، بخشی از تدابیر سنجیده جهت تحکیم موقعیت این آیین در مقام یک دین مستقل می‌دانست زیرا بر این باور بود که این دین نیز باید مانند سایر ادیان توحیدی به رسمیت شناخته شده و محترم باشد. وی با دستور به بهائیان که مدارس خود را در تعطیلات بهائی ببندند، در واقع با وضع نامناسبی که برای بهائیان غیرمنصفانه بود رویارویی می‌نمود. بدیهی است به نظر او زمان آن فرا رسیده بود که بهائیان حق آزادی مذهبی و نهایتاً به رسمیت شناخته شدن خود را مطالبه نمایند. رضاشاه به نوبه خود، کاملاً ممکن است که افزایش رشد تشکیلات بهائی و تصمیمات رهبران آن (مثلاً در مورد بستن مؤسسات بهائی، از جمله مدارس در تعطیلات بهائی) را چالشی برای حکومت و سیاست تمرکزگرای خود دانسته و در رویارویی با آن ابتدا با بستن مدارس بهائی و سپس با دیگر اقدامات ضدبهائی واکنش نشان داده باشد.

سوم آنکه بعضی از بهائیان یکی از علل بستن مدارس بهائی و سایر اقدامات ضدبهائی بعدی را تحریکات افرادی نه فقط در بین روحانیون شیعه، ازلی‌ها و سایرین، بلکه در بالاترین رده حکومت پهلوی می‌دانستند. یکی از این افراد محمدعلی فروغی ذکاءالملک بود که در سال ۱۹۳۳ م. به مقام نخست‌وزیری رسید.^{۶۴} بعضی از چهره‌های خارجی در ایران از جمله یکی از کارکنان کالج آمریکایی در تهران معتقد بود که فروغی قدرت واقعی در پشت مخالفت با بهائیان بوده است.^{۶۵} یکی از منابع بهائی نیز فروغی و دیگران را مسبب تحریک تدریجی رضاشاه - که سه نفر از فرزندان او در مدرسه تربیت تحصیل می‌کردند - علیه بهائیان می‌داند. بر اساس این ادعا فروغی مدارس بهائی را «سلاحی» دانست که

بوسیله آن بهائیان سعی می‌کنند دانش‌آموزان غیربهای (و خانواده‌های آنها) را مانند بهائیان نمایند تا حتی از دین آن‌ها حمایت نمایند. بنابراین باید این «سلاح» را از دست آن‌ها گرفت، به این مفهوم که باید مدارس بهائی بسته شود.^{۶۶} ظاهراً روابط رضاشاه و فروغی بر اساس احترام متقابل بود و رضاشاه به خاطر علم و تواضع فروغی توجه خاصی به او داشت و به طور مکرر در باره موضوع‌های مختلف با وی مشورت می‌نمود،^{۶۷} این بدان معنا است که فروغی نفوذی بر روی تصمیمات شاه داشته است.

اگر بعضی معتقد بودند که فروغی دشمن عمده بهائیان در دستگاه دولت بود، گروهی دیگر علی‌اصغر حکمت را نیز تقریباً به همان اندازه مخالف بهائیان می‌دانستند. حکمت مردی بسیار تحصیل‌کرده با سابقه قابل ملاحظه برای پیشبرد آموزش و پرورش و فرهنگ ایران و نیز تجدد و غیرمذهبی نمودن مملکت بود. اگر حکمت با بی‌میلی دستور بستن مدارس بهائی را صادر کرده بود، در این صورت ممکن بود گفته شود که او صرفاً در مقام یک وزیر مطیع در تحت شخصیت مقتدر و مستبد رضاشاه عمل کرده بود. اما اگر چنین نبوده و آنگونه که بعضی از پژوهشگران بهائی از قبیل راسخ و اشراق خاوری^{۶۸} سوءظن دارند در واقع حکمت غرض‌ورزی نسبت به بهائیان داشته است، در آن صورت می‌توان گفت که بعضی از سیاستمداران مهم در رده بالای رژیم رضاشاه ضدبهای بوده‌اند.

این ادعاها که از سوی جمعی از پژوهشگران بهائی عنوان شده مورد حمایت بعضی از غیربهایان نیز بوده است. فروغی و حکمت از نظر احسان طبری هر دو از گروهی بودند که تعدادی از روشنفکران، محققین و دانشگاهیان مانند بدیع الزمان فروزانفر، جلال‌الدین همایی، دکتر قاسم غنی و دکتر اعلم‌الدوله ثقفی را که در احیای صوفیگری و بخصوص عرفان و مطالعه آن فعال بودند در برمی‌گرفت. ممکن است عدم قبول برخی عقاید عرفانی^{۶۹} در تعالیم بهائی (هم‌چنین در عقاید فراماسون‌ها) سرچشمه مخالفت آن گروه با دین بهائی بوده است.

مجموع اتهامات این افراد و دیگر شخصیت‌ها و گروه‌های متنفذ ضدبهای (مانند ازلی‌ها) در ایران و بخصوص در تهران، می‌توانسته است برای مرد بدگمانی مانند رضاشاه کاملاً قانع‌کننده باشد و چون از منابع مختلف ناشی می‌شده حتی

ممکن است معتبرتر هم به نظر می‌رسیده است. مطمئناً محفل روحانی ملی ایران بر این باور بود که «بدخواهان و دشمنان دیانت بهائی در نزد شاه برضد بهائیان توطئه کرده و آنان را متهم به نافرمانی نسبت به قوانین مملکت و بی توجهی به منافع ایران و نداشتن حس وطن‌پرستی نسبت به کشورشان نموده بودند...»^{۷۰}.

دلیل چهارم بستن مدارس بهائی می‌تواند سوءظنی باشد که شاه تا سال ۱۹۳۴ م. نسبت به بهائیان پیدا کرده بود. اگر این فرض درست باشد می‌توان آن را حاصل نگرش رضاشاه نسبت به اعتقادات دیگر و آشنایی وی با بعضی از مبانی جهانگرایی بهائی دانست (مانند دین جهانی، آموزش و پرورش عمومی، وحدت نوع بشر، دادگاه بین‌المللی، زبان بین‌المللی و غیره).^{۷۱} در دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ م. فعالیت‌های کمونیستی و فاشیستی در ایران رو به افزایش بود. در اواخر دهه ۱۹۲۰ م. به دنبال اعتصاب‌های متعدد موفق، حکومت رضاشاه با کسانی که طرفدار هر نوع مرام اشتراکی (عقاید کمونیستی و سوسیالیستی) بودند به مبارزه پرداخت به طوری که اولین زندانیان سیاسی در زندان قصر از اعضای حزب کمونیست ایران بودند. حزب کمونیست، بجز در سلول‌های زندان قصر، به خاطر تبعید و زندان لاقلاً به طور موقت در ایران از بین رفت.^{۷۲} در سال ۱۹۳۴ م. با فرار دانشجویان کمونیست ایرانی از رژیم نازی آلمان و بازگشتشان به ایران فعالیت‌های کمونیستی تحت رهبری تقی ارانی بار دیگر آغاز شد.

بنابراین کاملاً ممکن است که رضاشاه به خاطر تجربه‌ای که از مکتب‌های عقیدتی کمونیسم و فاشیسم داشت، نسبت به هشدارهایی که مخالفان بهائیان زیرکانه در مورد «نقشه‌ها و دسیسه‌های» آن‌ها در ایران به او می‌دادند دستخوش بدبینی شده باشد. حتی ممکن است بهائیان ایران را دارای یک نوع عقیده، مرام و یا همبستگی بین‌المللی و فراملی که محدود به مرزهای یک کشور واحد نبوده (مانند ایدئولوژی کمونیستی و تا حد کمتری فاشیستی) دانسته و جهانگرایی آن‌ها را با برنامه‌های خود مبنی بر ایجاد یک حکومت ملی در تضاد دیده باشد.^{۷۳}

در اواخر سال ۱۹۲۸ م. کمیته مرکزی حزب کمونیست در اتحاد جماهیر شوروی تصمیم گرفت که فعالیت‌های بهائی را به خاطر خصوصیت «ضد شوروی» و «جاسوسی» آن ممنوع نماید. مدیران حزب بهترین راه مبارزه علیه بهائیان را لکه‌دار

ساختن نام این عقیده در مطبوعات (مثلاً در نشریات بزبژنیک *Bezbozhnik* [بی‌دین] و ایزوستیا *Izvestiia*) دانستند.^{۷۴} این عامل، به همراه توسعه آشکار تشکیلات بهائیان در ایران (به صورت مدارس، کلاس‌های درس اخلاق، محفل روحانی ملی، گروه‌های جوانان،^{۷۵} قبرستان‌ها،^{۷۶} بنیادهای مالی^{۷۷} و سایر مؤسّسات)، با نظم اداری^{۷۸} و مطبوعات^{۷۹} و با رهبری مخصوص به خود (بنام شوقی افندی که حتی خارج از ایران زندگی می‌کرد) کاملاً ممکن است سوءظن رهبر ایران را برانگیخته و این فکر را در رضاشاه تقویت کرده باشد که وفاداری و پیروی نهایی آن‌ها نسبت به کسی به غیر از شخص شاه است.^{۸۰} به تصوّر وی یک تشکیلات مستقل با پیوندهایی در خارج مرزهای ایران، که حتی اتحاد شوروی آن را خطرناک دانسته بود، در ایران و در زمان پادشاهی او توسط شهروندان ایرانی در حال شکل‌گیری بود. از نظر او و رژیم دیکتاتوری و مطلقه او این وضع قابل قبول نبود. سوءظن‌هایی از این قبیل بود که رضاشاه را وادار نمود که حتی بعضی از افراد مورد اعتماد خود مانند وزیر دربارش، عبدالحسین خان تیمورتاش را بازداشت کند و مرگش را در بازداشتگاه سبب شود.

هم‌چنین ممکن است که رضاشاه اهداف آموزشی بهائیان را با آنچه منظور خود او بود متفاوت می‌دید. بر طبق بیان بهاء‌الله «آنچه سبب اول است از برای تربیت خلق خشیه‌الله بوده [خدا را در همه احوال حاضر و ناظر دانستن]»،^{۸۱} و «آنچه از برای اطفال در مقام اول و رتبه اولیه واجب و لازم است تعلیم کلمه توحید و شرایع الهیه است».^{۸۲} تأکید بر جنبه دینی تعلیم و تربیت ممکن است موجب آشفتگی خاطر رضاشاه که ذهنیتی غیردینی داشت شده باشد.^{۸۳} او که مکتب‌خانه‌های قدیمی را بست و نظام مدارس دولتی غیردینی را جایگزین آن‌ها ساخت، حال با فعالیت مدارس که توسط بهائیان (یا مسیحیان به صورت دینی) اداره می‌گردید روبرو بود و به احتمال آن را برای خود و رژیم‌اش نوعی تهدید یا حتی رقابت خطرناک می‌دانست.

در دسامبر ۱۹۲۳ م.، شوقی افندی به محفل روحانی ملی ایران می‌نویسد و از آن‌ها می‌خواهد که:

در تأسیس مدارس، محض تربیت بنین و بنات [پسران و دختران] در امور روحانیه و تعلیم اصول تبلیغ و تلاوت آیات و بیانات [دلایل] و تحصیل تاریخ امر و علوم صوری و فنون متنوعه و تحصیل السن و لغات [زبان‌ها] به کلّ قوا بکوشید تا اسلوب تربیت بهائی چنان صیئتش [شهرتش] مشتهر گردد که اطفال از تمام طبقات در مدارس بهائیان تعالیم الهیه و علوم مادیّه را بیاموزند و به این واسطه اسباب ترویج امرالله را فراهم آرند.^{۸۴}

و در ماه می ۱۹۳۴ م. در موردی دیگر می نویسد:

در این برهه از زمان که مردم تا این حدّ نسبت به دین بدبین می‌باشند و با چشم حقارت به مؤسّسات و جنبش‌های مذهبی می‌نگرند، بیش از پیش لازم است که جوانان از نظر فکری مجهّز باشند تا بتوانند پیام الهی را به طریقی شایسته و به روشی ارائه دهند که هر ناظر بی‌طرفی را به قدرت و تأثیر تعالیم معتقد سازد.^{۸۵}

[ترجمه به مضمون]

چنین نظریاتی ممکن است موجب شده باشد که رضاشاه قاطعانه علیه بهائیان و بخصوص علیه برنامه‌های آموزشی و مدارس آن‌ها اقدام نماید. رضاشاه آگاه بود که وفاداری شهروندان بهائی در واقع از عقیده دینی آن‌ها ناشی می‌شد و اینکه هرچند وفاداری نسبت به مقامات مدنی یکی از اصول اعتقادی آنان بود، ولی مشروط به آن ایمان بود. از نقطه نظر رضاشاه این مسئله مخالف معیار وی در مورد وفاداری بود که بر اساس آن وفاداری به سلطنت پهلوی، کشور ایران و ملیّت‌گرایی می‌بایستی بر هر نوع وفاداری دیگری مقدّم باشد. رضاشاه با این احساس که بهائیان نسبت به حکومت کاملاً سرسپرده و وفادار نیستند به تدریج نسبت به آن‌ها حالت سوءظنّ پیدا کرد و این حالت و احساس نه تنها از سوی عناصر ضدّبهائی نزدیک به شاه، بلکه به واسطه سمت‌های بانفوذی که بهائیان در ایران و در سایر نقاط داشتند عمیق‌تر گردید.

بسیاری از بهائیان شغل‌های بالایی در ادارات دولتی و ارتش و نیز در هیئت‌های دیپلماتیک داشتند. آن‌ها هرچند به کشور خود وفادار بودند، در عین

حال نسبت به رهبران دینی خود نیز سرسپردگی داشتند. مثلاً سید حسن تقی‌زاده، روشنفکر ایرانی، در خاطرات خود اشاره می‌کند که علیقلی خان نبیل‌الدوله، کاردار سفارت ایران در ایالات متحده، عادت داشت هر هفته دو گزارش رسمی تهیه نماید، یکی برای وزارت امور خارجه در تهران و دیگری به عکا [یعنی برای عبدالبهاء].^{۸۶} بهائیان دیگری توسط سفارتخانه‌های خارجی در ایران استخدام شده بودند، بخصوص سفارت انگلیس که بهائیان روابط خوب و دوستانه‌ای با آن داشتند. بسیاری از مهم‌ترین رؤسای امور اداری انگلستان^{۸۷} برای رایزنی حکیمانه و بی‌طرفانه به عبدالبهاء روی می‌آوردند، و ایشان نیز در مورد مظالم وارده بر بهائیان چه در ایران و چه در سایر نقاط، نزد آن‌ها تظلم می‌نمود.^{۸۸} به علاوه مسائلی از قبیل آنکه عبدالبهاء در سال ۱۹۲۱ م. از طرف انگلیس لقب «سر» گرفت،^{۸۹} یا رهبران بهائی در فلسطین اقامت داشتند (که در آن زمان تحت سلطه حکومت انگلیس بود) و اینکه بعضی از کارکنان محلی سفارت انگلیس در تهران از بهائیان بودند - مثلاً عباسقلی خان نواب (مترجم و معاون منشی امور شرق و بعداً سرپرست اداره صدارت شرق)^{۹۰} و عبدالحسین خان نعیمی، دبیر ارشد و معاون منشی امور شرق^{۹۱} - همه این عوامل ممکن است در ایجاد یک چنین تصویر منفی در ذهن رضاشاه مؤثر بوده باشد. سواى آن، احتمال دارد که حضور و دخالت انگلیس در جنوب ایران و خلیج فارس و نیز نفت و سایر امتیازات انگلیس در منطقه، این احساس را تقویت نموده باشد.

بهائیان روابط خوبی با سایر کشورها نیز داشتند و این تا حدی بواسطه فعالیت‌های جوامع خودشان در آن کشورها بود که در بعضی موارد به امور جامعه بهائی ایران نیز کمک می‌کردند. از آغاز قرن بیستم، بهائیان آمریکا بیش از پیش در فعالیت‌های برادران دینی خود در ایران مشارکت نمودند و انجمن آموزشی ایران و آمریکا که آن‌ها در سال ۱۹۰۹ م. تأسیس کردند در پیشبرد آموزش نوین در بین بهائیان ایران بسیار مؤثر بود.^{۹۲} سایر جوامع بهائی نیز بخصوص با مطرح نمودن اعتراضات شدید خود نسبت به آزار و اذیت هم‌مسلمانان خود در ایران، در این جهت کمک نمودند. مثلاً بعد از کشتار بهائیان جهرم در سال ۱۹۲۶ م. و آزار و اذیت بهائیان مراغه، محافل ملی ایالات متحده و کانادا و عراق و محفل محلی

اکلند در نیوزیلند اعتراضاتی به ایران ارسال داشتند.^{۹۳} زردشتیان^{۹۴} و یهودیان^{۹۵} ایران در مقایسه با بهائیان، جوامع قدیمی کوچکی در تحت حمایت رسمی دولت بودند و بنابراین عموماً مخالفت کمتری نسبت به خود حس می‌کردند و هیچ‌گونه اعتقادی که دولت را به سوءظن وادارد و وفاداری آنان را زیر سؤال برد ترویج نمی‌نمودند. شاید به این دلیل بود که رضاشاه به مدارس یهودیان اجازه می‌داد سبت (شنبه یعنی اولین روز هفته در ایران و روز مدرسه و کار) و نیز سایر تعطیلات یهود را بر طبق تقویم عبری تعطیل کنند،^{۹۶} در حالی که چنین امتیازی را از بهائیان سلب می‌نمود. دلیل دیگر آن بود که در مدارس یهودی اکثر دانش‌آموزان یهودی بودند، حال آنکه در مدارس بهائی تعداد زیادی شاگرد مسلمان درس می‌خواندند. بنابراین اجرای مقررات متفاوت در مدارس بهائی ممکن بود برای دانش‌آموزان مسلمان و خانواده‌های آنان سوءتعبیر به وجود آورد. امکانات دیگر را نیز نباید از نظر دور داشت. یکی اینکه ممکن است رضاشاه با همه تعالیم آیین بهائی آشنا نبوده و به او اطلاعات غلط داده بودند، و یا ممکن است به اندازه کافی اطلاعات صحیح درباره بهائیت داشته ولی افرادی نیز به منظور برانگیختن سوءظن و مخالفت وی علیه بهائیان، اطلاعاتی مغرضانه به او داده‌اند. در هر صورت می‌توان تصور کرد برای رضاشاه وفاداری به کشور فراتر از هر نوع وفاداری (از جمله وفاداری مذهبی) بود و با چنین باوری نمی‌توانست بفهمد که چرا بهائیان مقررات کشور را نادیده گرفته و اخطارهایی که به آن‌ها شده بود زیر پا گذارند.

با تجدید فعالیت کمونیست‌ها در ایران از سال ۱۹۳۴ م. به بعد، این را نیز می‌توان حدس زد که رضاشاه برای خود در میان عناصر سنتی به طور کلی، و بالاخص در بین روحانیون شیعه، نوعی متحد خاص علیه کمونیست‌ها یافته بود. اما از آنجا که نظر خوبی نسبت به نهادهای مذهبی نداشت، ممکن است خواسته باشد با اعمال چنین محدودیتی علیه بهائیان روابط خود را با روحانیون ترمیم نموده و از آن‌ها علیه کمونیست‌ها استفاده کرده باشد. رفع رنجش روحانیون در آن سال‌ها از این نظر مهم بود که وی در نظر داشت اصلاحات عمیق و مخاطره‌آمیزی که مطلوب عموم نبود (مانند لایحه کشف حجاب زنان در سال ۱۹۳۶ م.) به مرحله

اجرا برساند و در این زمینه به دست آوردن دل روحانیون از اهمیت فراوان برخوردار بود. فریدون وهمن در بررسی انگیزه تعطیل مدارس بهائی رفع حجاب را علت اصلی تشخیص داده و ضمن برشمردن سال‌شمار نهضت رفع حجاب، تعطیل مدارس بهائی و به دنبال آن اخراج بهائیان از ادارات و از سرگیری آشوب‌ها و حملات علیه بهائیان را که حتی پیش از تعطیل مدارس آغاز شده بود دلیل اصلی این امر معرفی می‌کند. اگرچنین بوده، باید گفت که این اولین بار و آخرین بار نبود که بهائیان قربانی انگیزه‌های سیاسی می‌شدند،^{۹۷} و نه اولین باری بود که رضاشاه تلاش می‌کرد روحانیون را خشنود سازد و حمایتشان را به خود جلب نماید.^{۹۸} از نظر شوقی افندی این وضع نه فقط حاصل سیاستی مزورانه بود بلکه تا حد فراوانی به آن خاطر بود که با اسلام به عنوان دین رسمی کشور حتی حکومت سکولار پهلوی «از شناسایی بهائیان که از نظر علماء و مجتهدین مرتد شمرده می‌شدند امتناع می‌ورزید».^{۹۹} ناگفته پیداست که بهائیان همیشه وجه‌المصالحه بین دولت و روحانیون قرار می‌گرفتند و نقشی در تعیین سرنوشت خود نداشتند. به قول حمید الگار:

بهائیان موقعیت خاصی بین حکومت و علماء داشتند، اما نه چنان موقعیتی که بتواند موازنه‌ای بین آن دو قدرت برقرار سازد، بلکه موقعیتی که آن‌ها را در معرض ضرباتی قرار می‌داد که هر یک از این دو طرف علیه دیگری نشانه می‌گرفت. دولت که به برقراری نظم در مملکت علاقمند بود در مقابل آزار و اذیت بهائیان توسط علماء مقاومت به خرج می‌داد، اما هرگاه فرصت ایجاب می‌نمود اقدامات علیه بهائیان را جایز می‌دانست.^{۱۰۰}

به هر حال، رضاشاه اقلیت‌های مذهبی را به طور کلی، و نه فقط بهائیان را، در تلاشی برای آرام کردن منتقدین خود مورد استفاده قرار می‌داد و کشف حجاب نمونه خوبی از آن است. به طوری که پژوهشگر ایرانی هوشنگ شهابی می‌نویسد:

کشف حجاب یکی از عواملی بود که خشم و بی‌زاری جامعه سنتی را نسبت به حکومتی که به طور فزاینده در زندگی روزمره مردم، به صورت نظام وظیفه، وضع

مالیات‌های سنگین و نحوه پوشش و لباس مداخله می‌نمود تقویت می‌کرد. در این راستا حکومت برای آرام کردن منتقدین و اثبات اعتبار اسلامی خود، به حیلۀ قدیمی قربانی کردن حقوق اقلیت‌ها متوسل شد.^{۱۱}

برای اجرای قوانین شدید اصلاحات مانند کشف حجاب، رضاشاه مجبور بود محتاط باشد. او از سال ۱۹۲۸م. با قربانی نمودن بعضی از اقلیت‌های مذهبی از جمله بهائیان، تلاش‌هایی را در این زمینه آغاز کرد. در آن سال چندین معلم و بسیاری از دختران از مدارس بهائی، ارمنی و زردشتی تشویق شدند که با پوشیدن لباس‌های اروپایی در خیابان‌ها ظاهر شوند و بدین ترتیب نقش پیشگام را در راستای نهضت رفع حجاب ایفاء کنند.^{۱۲} با این تمهید، رضاشاه می‌خواست واکنش عمومی را نسبت به کشف حجاب ارزیابی کند و در صورت بروز مخالفت‌های شدید آن را متوجّه اقلیت‌های مذهبی نماید.

الیز ساناساریان یکی دیگر از پژوهشگران در امور ایران نظری مشابه دارد و مدعی است که همه محدودیت‌هایی که در دهه ۱۹۳۰م. بر بهائیان تحمیل گردید - مانند حملات در مطبوعات، تعطیل بعضی از مراکز بهائی، بستن مدارس، تنزل رتبه و یا محرومیت از مشاغل دولتی و ممنوعیت نشریات - با یک استثناء، همه شبیه اقداماتی بود که در مورد ارامنه، یهودیان و زردشتیان به عمل آمد.^{۱۳} ساناساریان حتی پدیده وسیع‌تری را شناسایی نموده می‌گوید سیاستمداران مسلمان ایران اغلب اقلیت غیرمسلمان را به نحوی ناروا و غیرمنصفانه مورد انتقاد و سرزنش قرار می‌دادند و یا به خاطر مقاصد سیاسی و شخصی، متهم به ارتباط با رقبای سیاسی می‌نمودند، کاملاً آگاه از این نکته که چنین سیاستی در برابر روحانیون و طرفدارانشان بسیار موثر خواهد بود.^{۱۴}

به رغم آنچه در مورد همه اقلیت‌های مذهبی ایران ذکر شد، به نظر می‌رسد که وضع بهائیان در بین آنها از همه سخت‌تر بود. حتی فرمانروای مقتدر، ضد روحانی و سکولاری مانند رضاشاه نمی‌توانست با به رسمیت شناختن و یا حتی همراهی و کمک به بهائیان موقعیت خود را به خطر اندازد، بخصوص هنگامی که به حمایت روحانیون و توده مردم نیاز داشت (مثلاً در دوره‌ای که می‌خواست قدرت خود را در

کشور تثبیت نماید)، یا زمانی که می‌خواست از قیام روحانیون و مخالفت عمومی در امان باشد (مانند موارد معرفی اصلاحات اساسی). عنوان «بابی» (یا «بهائی») لقب تهمت‌آمیزی بود که از سال ۱۸۴۴ م. به بعد در ایران علیه اصلاحات و اصلاح‌طلبان (اعم از حکام، وزراء، روشنفکران و دیگران) و نیز در بسیاری از موارد در درگیری‌های فردی، مثلاً در مسائل تجاری، مورد سوءاستفاده مخالفان قرار می‌گرفت. بدون شک رضاشاه از این تعصب شایع و موفقیت روحانیون شیعه - یعنی مخالفان سرسخت خویش - در استفاده از آن علیه خود آگاه بود، و آن را از نزدیک در سال ۱۹۲۴ م. در ارتباط با تلاش خود در مورد برقراری جمهوریت در ایران و نیز در ارتباط با اصلاحات رادیکال خود احساس کرد. برای رضاشاه شهره شدن به «بایگری» یا «بهائیگری» به معنای از دست دادن حمایت بخش‌هایی از جمعیت کشورش بود و او توانایی پذیرش این خطر را در خود نمی‌دید. بنابراین لازم می‌دانست با اقداماتی علیه بهائیان چنین تصور یا تهمت‌هایی را بی‌پایه و مضحک نشان دهد.

اگر این فرضیات صحیح باشد، بنابراین ممکن است رویارویی رضاشاه با بهائیان را در مسائل زیرتوجه نمود: مثلاً تصمیم وی در مورد بستن مدارس بهائی و دیگر اقدامات ضد بهائی مانند معتبر نشناختن گواهی ازدواج آن‌ها و ازدواج بهائی را صیغه فرض نمودن، بستن بعضی از مراکز محلی بهائی [حضرت‌القدس]، سلب مالکیت از تعدادی از قبرستان‌های بهائی، ممنوع نمودن چاپ و توزیع آثار بهائی، توقیف مدارک، کتب و آثار بهائی و قدغن نمودن همه جلسات، کنفرانس‌ها و همایش‌های سالیانه بهائی، اعمال سانسور شدید در مورد کلیه ارتباطات جامعه بهائی، اخراج بعضی از کارمندان بهائی دولت، تنزل درجه بعضی از بهائیان در ارتش و غیره.^{۱۰۵} این اقدامات از خصوصیات عادی زندگی بهائیان در ایران بود و به نظر می‌رسد که شدت و ضعف آن اکثراً به سیاست‌های حکومت و بخصوص به روابط حکومت و علما بستگی داشت.

از سوی دیگر، وقتی رضاشاه از قدرت خود و ثبات حکومتش اطمینان حاصل کرد، برای آزار روحانیون و اثبات اینکه شاه هر کاری بخواهد می‌تواند انجام دهد، از همان بهائیان استفاده نمود. به این ترتیب، اقدامات «مثبت» مختلف مانند

حمایت محدود از بهائیان در مقابل آزار و اذیت، اعطای اجازه به آن‌ها برای باز کردن مدرسه و سایر مؤسسات، استخدام بهائیان در ارتش و نیز پست‌های غیرنظامی که بعضی از آن‌ها مهم بود (بخصوص در آن شاخه‌هایی از دولت که به امور مالی مربوط می‌شد) و نظایر آن را می‌توان توجیه نمود.^{۱۰۶} اگر این مسائل واقعیت داشته باشد، احتمالاً می‌توان آن‌ها را نتایج فرعی بردباری مذهبی رضاشاه، چهره رسمی او به عنوان پادشاه همه ایرانیان و آگاهی او از این امر که بهائیان استعداد‌های مفیدی داشتند دانست. سوی تعالیم پیشرفته اجتماعی بهائی که بسیاری از آن‌ها شبیه خواسته‌های اجتماعی خود رضاشاه بود،^{۱۰۷} بهائیان دارای دو اصل مذهبی هستند که می‌تواند برای هر رژیم دستخوش بحرانی مطلوب باشد: وفاداری به حکومت کشور و دوری از مداخله در احزاب سیاسی.^{۱۰۸}

این رفتار ضد و نقیض شاه نسبت به بهائیان نمونه دیگری است از سیاست «تفرقه انداز و حکومت کن» که رضاشاه در آن بسیار مهارت داشت. کشتار بهائیان جهرم در سال ۱۹۲۶ م. دو هفته قبل از مراسم تاجگذاری شاه نمایانگر این سیاست یعنی رفتار دوگانه و متضاد رضاشاه نسبت به روحانیون و بهائیان است. از یک طرف، دولت با دستگیر کردن همه ملاها و طلبی که مرتکب این جنایات فجیع شده بودند موضعی در جهت حمایت از بهائیان و ضدیت با ملایان از خود نشان داد، اما از طرف دیگر با اقدامی کاملاً متناقض، همه دستگیر شدگان را بدون تعیین هیچ‌گونه مجازاتی آزاد نمود و به همه ادارات پست و تلگراف دستور داد که به هیچ‌وجه دادخواست و شکایتی از بهائیان قبول نکنند.^{۱۰۹} همانطور که محقق بهائی، داگلاس مارتین اشاره می‌کند: «هر چقدر جامعه بهائی بی‌دفاع‌تر و آسیب‌پذیرتر بود، اتکاء و امیدش به حسن نیت مراجع امور بیشتر بود، و مهم‌تر آنکه دولتمردان بیشتر وسوسه می‌شدند که اگر منافعشان ایجاب کند این جامعه را مورد آزار و اذیت قرار دهند».^{۱۱۰}

پنجمین دلیل احتمالی برای بستن مدارس بهائی و نیز زمان این اقدام ممکن است به اصلاحات آموزشی در جمهوری ترکیه و بازدید رضاشاه از این کشور در سال ۱۹۳۴ م. مربوط باشد.^{۱۱۱} در سال ۱۹۲۴ م. اندکی بعد از تأسیس جمهوری ترکیه (۱۹۲۳ م.)، حکومت ترکیه اولین قانون آموزش و پرورش یعنی «قانون تحکیم

آموزش» را به تصویب رساند که چهار روش مختلف آموزش و تدریس یعنی مدارس عمومی، مذهبی، خصوصی و خارجی را ملی اعلام نمود. تمام این مدارس زیر چتر وزارت آموزش ملی قرار گرفت و دولت یک برنامه درسی ملی ارائه داد.^{۱۱۲} کاملاً ممکن است رضاشاه با توجه به پیروی از نمونه ترکیه در سایر اصلاحات،^{۱۱۳} این روش را با سیاست‌های ملیت‌گرا، متمرکز و سلطه‌جوی ایرانی خود هم‌آهنگ یافته تصمیم گرفته باشد آن را نیز در ایران پیاده کند. در واقع تا سال ۱۹۳۲ م. احساسات ملی‌گرا و ضدخارجی (اکثراً ضد انگلیسی و ضد روسی) در ایران به همراه پافشاری روزافزون بر پیروی از خط مشی آموزشی دولت آنچنان محدودیت‌های شدیدی برای مدارس خارجی ایجاد نموده بود که آن‌ها را به بسته شدن تهدید می‌کرد. در سال ۱۹۳۳ م. کلاس‌های ابتدایی در همه مدارس خارجی اجباراً بسته شد،^{۱۱۴} و در همان سال همه مدارس «آلیانس (اتحاد) جهانی یهود (AIU)» بکار بردن زبان فرانسه را به عنوان زبان آموزشی ملغی ساخت و فرانسه فقط از سطح متوسطه به بعد تدریس می‌شد.^{۱۱۵}

بعد از بازدید رسمی شاه از ترکیه، فرایند کنترل دولت روی آموزش و پرورش شدت پیدا کرد. تلاش‌های اولیه در این جهت در ۵ سپتامبر ۱۹۲۸ م. با صدور آیین‌نامه‌ای از سوی وزارت معارف برای مدارس خارجی که دانش‌آموزان ایرانی داشتند آغاز گردید. بر طبق این آیین‌نامه به همه مدارس آمریکایی دستور داده شد که فقط مواد درسی تعیین شده از طرف وزارت معارف را تدریس کنند و در چهار سال اول مدارس ابتدایی زبان فارسی به عنوان تنها زبان آموزشی به کار رود. در کلاس‌های بالاتر، فارسی و عربی و نیز تاریخ و جغرافیای ایران جزء مواد درسی قرار گرفت و دروس مسیحی برای دانش‌آموزان مسلمان ممنوع اعلام شد.^{۱۱۶} به این طریق بسیاری از مدارس پیشرفته که توسط اقلیت‌های مذهبی اداره می‌شد و نیز مدارس خارجی به تدریج تحت نظارت و هدایت وزارت معارف قرار گرفت و مدارس بهائی اولین قربانی شد، ولی البته این مدارس تنها قربانی نبود. کم‌تر از دو سال بعد از بستن مدارس بهائی، یعنی در سال ۱۹۳۶ م. نوبت به مدارس آمریکایی رسید که با بستن آن‌ها توسط دولت ضربه شدیدی به فعالیت‌های فرهنگی آن‌ها وارد آمد.^{۱۱۷}

در سال ۱۹۳۷ م. علیرغم روابط نزدیک بین ایران و آلمان، دولت ایران مدرسه حرفه‌ای آلمان یعنی «مدرسه صنعتی» را که در سال ۱۹۲۳ م. در تهران تأسیس شده بود در اختیار گرفت.^{۱۱۸} هم‌چنین دولت مدارس معتبر انگلیسی مانند دبیرستان بهشت‌آیین در اصفهان و دبیرستان ایزد پیمان در یزد را تحت نظارت خود آورد.^{۱۱۹} ملیت‌گرایی فزاینده در دوران حکومت رضاشاه که بخصوص توسط وزارت معارف ترویج می‌شد سرانجام در سال ۱۹۴۰ م. منجر به بستن بیشتر مدارس خارجی (بخصوص مدارس میسیونری) و تبدیل آن‌ها به مدارس دولتی گردید.^{۱۲۰}

در آن نوع کشوری که رضاشاه مورد نظر داشت صرفاً جایی برای مدارس خارجی یا هر مدرسه‌ای با خودمختاری اداری و آموزشی نبود، یعنی دولت مدارس که در آن‌ها مطلقاً هیچ نقشی در اداره امور، ساعات کار، مواد درسی و یا انتصاب کارمندان نداشت تحمل نمی‌کرد. به نظر رضاشاه این وضع نوعی بی‌نظمی بشمار می‌رفت که وی در صدد تغییر آن بود با این هدف که همه ایرانیان را صرفنظر از هر گونه وابستگی قومی و مذهبی تحت اختیار و اراده حکومت مرکزی در آورد و فرهنگ، ملیت و هویت ایرانی را تقویت کند. آموزش و پرورش وسیله نیرومندی برای رسیدن به این هدف بود و به همین دلیل حکومت رضاشاه یک نظام آموزشی دولتی واحد برای دروس، کتب درسی، امتحانات و مقررات به همراه یک دستگاه نظارت شدید به منظور اجرای دقیق مقررات در همه مدارس دولتی طرح نمود. به نظر می‌رسد تا زمانی که نظام آموزش دولتی قادر نبود به نیازهای تربیت کادر مدرن سکولار پاسخ گوید، به مدارس مختلف خارجی اجازه فعالیت داده می‌شد و خودمختاری آن‌ها نیز، گرچه با بی‌میلی، مورد پذیرش دولت قرار می‌گرفت. اما همین‌که دولت قادر به پاسخگویی به این نیازها گردید، مداخله تدریجی در امور این مدارس رو به افزایش رفت و سرانجام به ملی کردن اکثر آن‌ها منتهی گشت.

ارتباط بستن مدارس بهائی با سفر رضاشاه به ترکیه، از نظر سفیر انگلستان در تهران ناچبال هوگسن H. M. Knatchbull-Hugessen، پنهان نماند. وی در توضیح دلایل بستن مدارس بهائی، به جان سیمون Sir John Simon وزیر خارجه انگلستان می‌نویسد: «به نظر من گمان می‌رود اقدام عجیبی که برای تثبیت قدرت و نفوذ دولت [در امور مدارس بهائی] صورت گرفته با سفر اعلیحضرت به ترکیه مرتبط

باشد، اگر چنین باشد به نظر من باید منتظر یک حمله عمومی به همه مؤسسات آموزشی خارجی، مشابه آنچه در ترکیه رخ داد باشیم».^{۱۲۱}

هم چنین رضاشاه مراقب آنچه در ترکیه در مورد بهائیان می گذشت نیز بود. در ۱۹ نوامبر ۱۹۲۸ م.، جیمز مورگان James Morgan، کنسول انگلستان در ازمیر، گزارش داد که مطبوعات محلی اتهامات عادی را به عنوان «کمونیسم» و اتهامات مذهبی را به عنوان «بهائیسیم» طبقه بندی می کنند. مورگان می نویسد «به مردم گفته می شود که ترکیه در جهت پیشرفت، در اوبیش را سرکوب نکرده است که راه فرقه خارجی بهائی را باز کند و در مورد وابستگی به انجمن های مخفی با اشاره خاص به فراماسون و طریقه بکتاشی هشدار داده می شود».^{۱۲۲}

انتشار چنین گزارش هایی در روزنامه ها بود که منتهی به دستگیری چندین بهائی در ازمیر و تحقیقات دقیق مأمورین انتظامی و قضایی در امور بهائیان در ترکیه گردید. چهار سال بعد، در ماه نوامبر ۱۹۳۲ م. حدود ۱۵ بهائی در آدانا دستگیر شدند و ظرف چند ماه بعدی دستگیری های بیشتری در شهرهای مرسین، غازی عینتاب و بورسا نیز ادامه پیدا کرد و تا اوایل فوریه ۱۹۳۳ م. به ۵۰ نفر رسید. این بهائیان به اتهامات ذیل متهم شده بودند: «تشکیل انجمن مخفی، ساختن مهر، جمع آوری اعانه به طور غیرقانونی، داشتن کتب و نوشتجات مربوط به بهائیسیم، مکاتبه با شوقی افندی که رهبر بهائیان در حیفا است و دولت بریتانیا به او مدال اهداء نموده است، پرداخت شهریه دانش آموزانی که در مدرسه آمریکایی بیروت تحصیل می کنند و انجام مراسم ازدواج و طلاق».^{۱۲۳}

رضاشاه به عنوان کسی که اصلاحات ترکیه را سرمشقی برای پیروی از آن و اجرایش در ایران می دانست، و در مقام کسی که حتی قبل از رسیدن به سلطنت، تحولات ترکیه را به دقت دنبال می کرد^{۱۲۴} احتمالاً به خوبی از اخبار مربوط به فعالیت بهائیان در ترکیه آگاه بود و به احتمال قوی می توانست تحت تأثیر اتهامات مطبوعات ترکیه به بهائیان به عنوان انجمن مخفی با فعالیت های پنهانی و غیرقانونی قرار گرفته باشد. از آنجا که این تبلیغات درست قبل از تجدید فعالیت های کمونیستی در ایران جریان داشت، می توانسته سوءظن رضاشاه را تشدید نموده و در بازگشت از ترکیه بر تصمیم وی در مورد اقدامات شدید علیه

بهائیان اثر گذاشته باشد. به این ترتیب، زمان بستن مدارس بهائی در ایران ممکن است تحت تأثیر تحولات ترکیه بوده، گرچه به شرایط و اوضاع و احوال روز در ایران نیز می‌توانست مرتبط باشد.

سرانجام ششمین و آخرین دلیلی که می‌توان برای بستن مدارس بهائی ارائه نمود موفقیت دولت در سال ۱۹۳۴ م. در تامین نیازهای آموزشی کشور و تأسیس مدارس نوین دولتی است که حضور مدارس غیر دولتی را غیر لازم می‌نمود. در واقع تا آن سال رضاشاه، پس از تأسیس یک نظام آموزشی با مدارس دولتی مدرن، به احتمال به این نتیجه رسیده بود که مدارس خارجی با سیاست‌های او در مورد همسانی و اتحاد و حاکمیت ملی تطبیق ندارد. ممکن است به نظر او این مدارس سهم خود را ادا نموده و اکنون باید به تدریج بسته می‌شدند، و البته برای شروع این کار مدارس بهائی آسان‌ترین هدف بود.

اولین اقدام علیه مدارس خارجی در سال ۱۹۳۲ م. صورت پذیرفت که مجلس مدارس ابتدایی خارجی را از قبول دانش‌آموزان ایرانی ممنوع داشت. چنین اقدامی که سرانجام به بستن آن‌ها منتهی شد، به قول بعضی از محققین، به منظور متوقف نمودن سریع ثبت نام روزافزون مسلمانان در این مدارس بود.^{۱۲۵} آخرین ضربه در سال ۱۹۳۹ م. وارد آمد که دولت تصمیم گرفت همه تأسیسات آموزشی خارجی باقیمانده در ایران را تحت نظارت خود گیرد.^{۱۲۶} تا سال ۱۹۴۰ م. همه مدارس مذهبی خارجی بسته و به مدارس دولتی تبدیل شده بود. در این ارتباط، بستن مدارس بهائی در سال ۱۹۳۴ م. را می‌توان مرحله‌ای از استراتژی بزرگ رضاشاه برای بستن مدارس خارجی در ایران دانست.

خبر بسته شدن مدارس تربیت، روز بعد (یکشنبه ۹ دسامبر ۱۹۳۴)،^{۱۲۷} در مطبوعات ایران و بدون آنکه ذکر گردد که این مدارس به جامعه بهائی تعلق داشته است گزارش گردید. یکی از روزنامه‌های معتبر خبری ضمن یادداشت کوتاهی نوشت:

نظر باینکه کارکنان مدارس دخترانه و پسرانه تربیت مقررات و دستورات وزارت معارف را رعایت نکرده‌اند، بر اساس دستور رسمی وزارت معارف، امتیاز این

مدارس لغوگردید و امروز درهای هر دو مدرسه بسته و تابلوهای آن برداشته شد.^{۱۲۸}

بستن دو مدرسه تربیت سر و صدا و مناظر غم‌انگیزی در پایتخت به وجود آورد. بسیاری از دانش‌آموزان مدرسه اعم از بهائی و غیر بهائی هر روز با چشم‌گریان به مدرسه می‌آمدند و در باره علت بسته بودن مدرسه جويا می‌شدند. بستن این مدارس بر ۱۵۰۰ دانش‌آموز (که بعضی سنشان تا ۲۰ سال می‌رسید) و خانواده‌های آن‌ها و معلمین مدرسه اثر گذاشت.^{۱۲۹} به زودی اقدامات مشابهی از سوی مقامات محلی علیه مدارس بهائی در همدان، قزوین، سلطان‌آباد، کاشان و یزد و سایر شهرها و قصباتی که مدارس بهائی داشت به عمل آمد.^{۱۳۰}

بستن مدارس تربیت و دلیلی که برای این اقدام رسماً اعلام گردید موجب وحشت جوامع غیرمسلمان در تهران گردید. مثلاً کارکنان کالج آمریکایی تهران با دقت و تشویش این تحولات را دنبال کرده و می‌خواستند ببینند آیا رضاشاه اصرار خواهد ورزید که مدارس آنان در روز کریسمس (۲۵ دسامبر ۱۹۳۴ م.) که به زودی فرا می‌رسید، باز باشد یا نه.^{۱۳۱}

محفل روحانی ملی تصمیم گرفت که دادخواستی نزد رضاشاه بفرستد مبنی بر این که نسبت به جامعه بهائی بی‌عدالتی شده، به این دلیل که سایر مدارس اقلیت‌ها در تهران تحت شرایط مشابه گه‌گاه مدارسشان را تعطیل می‌کردند. این دادخواست به حسین شکوه‌الملک، رئیس دفتر رضاشاه تسلیم گردید، وی اظهار داشت که به او دستور داده شده آن را قبول نکند. این دادخواست سپس به تلگراف‌خانه برده شد، ولی به دستور رئیس تلگراف‌خانه از پذیرفتن آن خودداری گردید. هنگامی که محفل ملی نماینده‌ای با این دادخواست به در ورودی کاخ سعادت‌آباد فرستاد تا شخصاً آن را به شاه تقدیم کند، نماینده فوراً دستگیر شد.^{۱۳۲} اما بستن مدارس تربیت مقدمه‌ای بود برای یک سلسله اقدامات ضدبهائی که نشانه تصمیم رضاشاه مبنی بر سختگیری بر بهائیان بود. پس از بستن مدرسه تربیت، رضاشاه ساختمان آن را نیز مصادره نمود و بعداً بهای بسیار نازلی یعنی حدود ده هزار تومان برای آن پرداخت و سرانجام آن را به قصر سلطنتی خود منضم کرد. سپس دستور بستن همه مدارس بهائی را که در آن روز تعطیل بهائی (۲۸

شعبان) بسته بودند صادر کرد و نیز دستور ممنوع کردن جلسات بهائی را در سراسر کشور (احتمالاً به استثنای تهران) صادر نمود. کار به جایی رسید که در یزد، منزل یک پیرزن بیمار که چند بهائی در آن به منظور دعاخواندن برای سلامت او گرد آمده بودند مورد حمله «امنیه»، پلیس مخفی رضاشاه، که مدعی بودند این کار غیرقانونی است قرار گرفت و بسیاری از وسائل خانه مصادره گردید. در مورد دیگری، پرونده یک بهائی که به مأمورین انتظامی مراجعه و شکایت کرده بود که دو چرخه‌اش دزدیده شده است بلافاصله به عنوان «تظاهرات» تلقی گردید و خود شاکی را به زندان انداختند و یا برای مثال در سلطان‌آباد، مدارک و اسناد جامعه محلی بهائی توقیف و به دفتر انتظامات تهران ارسال گردید.^{۱۳۳}

سپس دولت ده‌ها مدرسه بهائی را در سراسر کشور^{۱۳۴} و چند کودکستان بهائی را که تازه باز شده بود بست. در واقع اقدامات رضاشاه برضد بهائیان چنان سنگین شد که می‌گفتند «باید چراغ برداشت و در روز روشن به دنبال ناصرالدین شاه گشت» (به عبارت دیگر، اقدامات ضد بهائی رضاشاه آنچنان شدید بود که باعث شد ناصرالدین شاه با همه شدت عملش در مورد بهائیان در این مورد بهتر به نظر برسد).^{۱۳۵}

وضع آموزش و پرورش بهائیان در ایران بعد از بسته شدن مدارس بهائی

البته همه مدارس بهائی در تاریخ ۸ دسامبر ۱۹۳۴ م. و یا حتی بلافاصله بعد از آن بسته نشد. دستور وزارتخانه با جدیت فقط در شهرهای بزرگ و قصبات به اجرا درآمد، در حالی که در نقاط دورافتاده‌تر استثناهایی دیده می‌شد. مثلاً مدرسه دخترانه بهائی در سنگسر، بعد از دستور بستن مدارس در سال ۱۹۳۴ م.، به طور غیررسمی به کار خود ادامه داد و تا اواخر دهه ۱۹۴۰ یا اوایل دهه ۱۹۵۰ م. هنوز باز بود.^{۱۳۶} مدارس بهائی در عرب‌خیل، سیسان و یزد (تربیت دوشیزگان) نیز بعد از دستور بستن مدارس در سال ۱۹۳۴ م. به کار خود ادامه دادند.^{۱۳۷} این استثناها، بخصوص با توجه به سیاست‌های مطلقه و تمرکزگرای رضاشاه، نیاز به بررسی و توضیح دارد.

تا آنجایی که به مدارس بهائی یزد مربوط می‌شود، مستندات موجود بهائی توضیح روشنی در این مورد ارائه می‌دهد. همانطور که قبلاً اشاره شد بعد از دریافت چندین اخطار در باره تعطیل کردن مدارس بهائی در روزهایی که از طرف دولت رسماً به عنوان تعطیل اعلام نشده بود، محفل روحانی ملی ایران از شوقی افندی درخواست نمود که سیاست تعطیلی مدارس بهائی را در روزهای تعطیلات بهائی در چنین شرایطی مورد تجدید نظر قرار دهد. از آنجا که ۲۸ شعبان، سالروز شهادت باب نزدیک بود محفل ملی تصمیم گرفت که اگر پاسخ ولی امرالله به موقع واصل نشد، مدارس بهائی در آن روز باز نگه‌داشته شوند. پاسخ ایشان - مبنی بر بستن مدارس در آن روز- در واقع درست به موقع رسید که در تهران و سایر شهرهای بزرگ به مورد اجرا گذاشته شد، ولی به نظر می‌رسد بعضی از محافل روحانی محلی و مدارس بهائی، مانند چهار مدرسه در یزد، این دستور را تا ۲۸ شعبان دریافت نکردند و بنابراین با رعایت دستور اولیه محفل ملی، مدارس را در آن روز باز نگه‌داشتند.^{۱۳۸}

مورد یزد هم‌چنین این ادعا را که دولت و یا رضاشاه برای بستن مدارس بهائی به دنبال بهانه‌ای بودند نیز رد می‌کند، اگر چنین بود احتمالاً بعد از دسامبر ۱۹۳۴ م. به مدارس یزد نیز اجازه ادامه کار داده نمی‌شد، حال آن که تنها مدارسی که در سالروز شهادت باب تعطیل کرده بودند شامل دستور دولت شدند. این امر نمایانگر این حقیقت است که علت اصلی بستن مدارس بهائی عدم اطاعت آن‌ها از مقررات وضع شده از طرف وزارت معارف در مورد روزهای تعطیلی مدارس بود. در واقع دولت چهار مدرسه بهائی یزد را چند ماه بعد، در آغاز ماه محرم بعد از آنکه در تعطیل بهائی بعدی (شنبه ۲ محرم ۱۳۵۴ قمری، ۱۶ فروردین ۱۳۱۴ مطابق با ۶ آوریل ۱۹۳۵ م.) که سالروز تولد بهاءالله بود تعطیل کرده بودند بست. دستور بستن همه مؤسسات بهائی در آن روز توسط محفل روحانی محلی یزد صادر شده بود و همه بهائیان «به استثنای دو یا سه نفر، همه مغازه‌ها و کارگاه‌های خود را در آن روز بستند و این اقدام برای یزیدی‌ها واقعاً زحمت ایجاد نمود». بعد از این تعطیلی بود که سرانجام مدارس بهائی در یزد در تاریخ ۱۰ آوریل ۱۹۳۵ م. بسته شد.^{۱۳۹}

بستن همیشگی مدارس بهائی در یزد در هفته‌نامه محلی گزارش گردید.^{۱۴۰} این گزارش کاملاً استثنایی بود، زیرا با ذکر «مدارس بهائی» این هفته‌نامه در واقع رسماً وجود چنین مدرسی را در ایران تأیید کرد، حال آن که برای ده‌ها سال عمداً سعی می‌شد ماهیت بهائی این مدارس، هرچند که بر همه روشن بود، نادیده گرفته شود. به هر صورت، درست همانگونه که موج قبلی بستن مدارس در دسامبر ۱۹۳۴ م. جنجال و غوغایی برپا کرد، موج بعدی بستن مدارس در آوریل ۱۹۳۵ م. نیز سر و صدایی در بین بهائیان و خانواده‌های غیربهائی که فرزندانشان در مدارس بهائی یزد تحصیل می‌کردند ایجاد نمود. از طرف محفل روحانی ملی، محفل روحانی محلی یزد و مدیران مدارس بهائی در یزد دادخواست‌هایی در شکایت از این اقدام غیرعادلانه دولت به حضور شاه، مجلس، ملکه، شاهزاده شمس پهلوی،^{۱۴۱} نخست‌وزیر و وزیر معارف و اوقاف ارسال گردید.^{۱۴۲}

پاسخ رسمی مانند قبل بود: اینکه آن مدارس با تعطیل کردن در ایام تعطیلات بهائی، برخلاف مقررات دولت رفتار کرده‌اند و علی‌اصغر حکمت، وزیر معارف در تلگرافی به مهربان هدایتی، مدیر مدرسه توفیق یزد، بخصوص توضیح می‌دهد که کدام مقررات بوده است: یعنی ماده ۶۲ آیین‌نامه مدارس که بستن مدارس را در روزهای عادی مدرسه قدغن اعلام می‌نمود. به دانش‌آموزان مدارس بسته شده مانند مورد قبل توصیه شد که برای ادامه تحصیل و عقب نماندن از درس در مدارس دیگر ثبت نام کنند.^{۱۴۳} در پاسخ این تلگراف، مهربان هدایتی ادعا نمود که بستن مدارس بهائی در یزد در تاریخ ۶ آوریل مخالف هیچ یک از مواد آیین‌نامه مدارس نبوده است، زیرا هیچیک از مواد این آیین‌نامه ذکری از ممنوعیت بستن مدارس اقلیت‌های مذهبی مختلف در تعطیلات مذهبی آنها نمی‌نماید و بنابراین وی اظهار تعجب می‌کرد که چگونه سایر اقلیت‌ها - مانند یهودیان، مسیحیان و زردشتیان اجازه داشتند مدارسشان را در تعطیلات مذهبی خود ببندند و فقط بهائیان از این کار ممنوع شده بودند.^{۱۴۴} سپس هدایتی اظهار می‌دارد که بر طبق مواد ۷۳ و ۷۴ همان آیین‌نامه، اگر هم کار خلافی انجام شده است مدیر مدرسه مسئول می‌باشد نه دانش‌آموزان بیگناهی که عمل خلافی مرتکب نشده‌اند. هم چنین هدایتی می‌پرسد «آیا چه جنایتی صورت گرفته که موجب جمع‌آوری میز و

نیمکت و تسهیلات و مهر و موم آن‌ها شده است؟»^{۱۴۵}

این نیز یکی دیگر از مواردی است که نمایانگر دیدگاه متفاوت بهائیان و حکومت پهلوی می‌باشد. در حالی که بهائیان خود را اقلیت مذهبی و در موضعی مساوی با سایر اقلیت‌های مذهبی و برخوردار از حقوقی که آن‌ها داشتند می‌دانستند، حکومت پهلوی آن‌ها را چنین نمی‌شناخت، بلکه شهروندانی می‌دانست که می‌توانستند عقاید مذهبی خویش را در چهار دیواری منازل خود داشته باشند ولی اجازه ابراز آن را در اجتماع نداشتند.

توضیحی را که در مورد مدارس بهائی یزد ارائه شد ممکن است بتوان در مورد سایر مدارس بهائی که در دسامبر ۱۹۳۴ م. بسته نشد نیز صادق دانست. اما در مورد مدرسی که سال‌ها بعد بسته شدند، این توضیح از اعتبار ساقط است زیرا اطلاع‌رسانی تا این حد کند نبوده است. بنابراین باید دلیل دیگری یافت و ممکن است به گسترش مدارس دولتی در سراسر ایران مرتبط باشد. به عبارت دیگر شاید در مناطقی که مدارس دولتی وجود نداشته و یا تعداد آن‌ها کافی نبوده است به مدارس بهائی اجازه داده شد که به کار ادامه دهند. این توضیح می‌تواند روشن سازد که چرا به مدارس بهائی در مناطق روستایی مانند عرب‌خیل و سیسان به مدت طولانی‌تری اجازه فعالیت داده شد. اگر این حدس صحیح باشد، بدان معنا است که رضاشاه مدارس بهائی را بر نداشتن مدرسه ترجیح می‌داد و به همین دلیل به بعضی از مدارس بهائی برای چندین سال اجازه فعالیت داد تا آنکه دولت بتواند در آن مناطق مدرسه تأسیس نماید.

بستن مدارس بهائی اثری منفی بر بسیاری از کودکان در ایران و به ویژه کودکان بهائی گذاشت. در حالی که دانش‌آموزان غیربهائی به مدارس دولتی یا سایر مدارس خصوصی رفتند، بسیاری از دانش‌آموزان بهائی وقت گرانها را از دست دادند، بعضی از آن‌ها ترک تحصیل کردند، بعضی دیگر چندین ماه حیران و سرگردان بودند و بقیه چاره‌ای نداشتند جز اینکه در سایر مدارس ثبت نام کنند،^{۱۴۶} خاصه پس از آن که شوقی افندی نیز به ایشان چنین توصیه کرد. مدارس دولتی که تعدادشان زیاد بود گزینه واضحی برای دانش‌آموزان بهائی به شمار می‌رفت اما همه مدارس دولتی بهائیان را نمی‌پذیرفتند مگر آنکه دین خود را انکار کنند. امتناع

دانش‌آموزان بهائی از این کار بر مشکل می‌افزود.^{۱۴۷} مثلاً در کاشان، دانش‌آموزان غیر بهائی مدرسه وحدت بشر را در مدرسه دولتی محلی پذیرفتند، اما از قبول دانش‌آموزان بهائی خودداری کردند. این دانش‌آموزان مجبور شدند یک سال بدون رفتن به مدرسه صبر کنند تا آنکه مدرسه آلیانس (اتحاد) جهانی یهود آن‌ها را پذیرفت. در یزد، دانش‌آموزان بهائی اکثراً در مدرسه زردشتی یزد و بعضی در مدرسه میسیونرهای انگلیسی پذیرفته شدند.^{۱۴۸} اگر چه مدارس خارجی از نظر بالا بودن سطح تحصیلات جایگزین ارزنده‌ای برای مدارس بهائی بودند^{۱۴۹} اما این مدارس هرگز نمی‌توانست محیط راحتی که مدارس بهائی برای دانش‌آموزان بهائی فراهم می‌کرد به آنان ارائه دهد.

در مورد کارکنان مدارس بهائی، بسیاری از آن‌ها در نظام آموزشی دولتی استخدام شدند. این افراد معلمین مجرب و کارآزموده‌ای بودند که برای توسعه آموزش و پرورش ایران وجودشان بسیار مغتنم بود. مثلاً حاجیه بی‌بی صغرا طائف‌الحرمین، یکی از بنیان‌گذاران مدرسه دخترانه تربیت یزد بعد از بسته شدن مدرسه فوراً توسط وزارت معارف استخدام شد.^{۱۵۰}

دانش‌آموزان و معلمین بهائی که از آن پس در مدارس دولتی تحصیل و کار می‌کردند کماکان روزهای تعطیل بهائی کار و تحصیل را تعطیل می‌کردند، ولی این نیز مشکل را حل نکرد. مثلاً ۲۰ نفر از دانش‌آموزان مدرسه کیخسروی در یزد در طول سه روز ایام عید رضوان [سالگرد اعلام رسالت بهاء‌الله] و رحلت بهاء‌الله، به مدرسه نرفتند و حتی برای گذراندن امتحاناتی که در آن روزها برگزار شد سرکلاس حاضر نشدند. مدیر مدرسه با جلب موافقت اداره معارف یزد دانش‌آموزان مزبور را از مدرسه اخراج کرد. والدین دانش‌آموزان متفقاً تلگراف مفصلی به فروغی، نخست‌وزیر و حکمت، وزیر معارف مخابره نموده از این تصمیم دادخواهی نمودند. پاسخ که بازتابی از تصمیمات قبلی در مورد بستن مدارس بهائی بود چنین تعیین تکلیف می‌نمود: دانش‌آموزان در این مورد خاص بخشیده شوند، اما اگر چنین اعمالی تکرار شد بر طبق مقررات با آن‌ها رفتار شود. بهائیان آنگاه در باره این موضوع از شوقی افندی کسب تکلیف نمودند و راهنمایی شدند که بهائیان باید از اداره معارف محلّ و یا مدیران مدارس در مورد نفرستادن کودکانشان به مدرسه

در آن روزها اجازه بگیرند و بر طبق دستوری که از طرف اولیای مدرسه محلی به آنها داده می‌شود رفتار کنند. این دستور بود که سرانجام این مشکل حاد را حل نمود.^{۱۵۱}

بستن مدارس بهائی موجب متوقف شدن فعالیت‌های آموزشی بهائیان نشد. با آن که بعد از سال ۱۹۳۴ م. به هیچ مدرسه بهائی در ایران اجازه فعالیت رسمی و آشکار داده نشد، مدارس غیررسمی بهائی در جوامع بهائی در نقاط مختلف کشور رو به ازدیاد گذاشت. این مدارس می‌توانست در تعطیلات بهائی بسته باشد و دولت از فعالیت آنها جلوگیری نمی‌کرد.^{۱۵۲} ابوالقاسم فیضی جوان فارغ‌التحصیل دانشگاه امریکایی بیروت که قصد داشت پس از اتمام خدمت نظام وظیفه خود در دبستان تربیت پسران به تدریس پردازد به خاطر تعطیل مدارس بهائی ابتدا در شرکت نفت با حقوق مکفی استخدام شد. با تعطیل مدارس بهائی در نجف‌آباد و سرگردانی شاگردان بهائی، شوقی افندی رهبر بهائیان طی تلگرافی از محفل ملی بهائیان ایران خواست که آموزگاری به نجف‌آباد بفرستند. ابوالقاسم فیضی داوطلب این کار شد و پس از استعفا از شرکت نفت به نجف‌آباد شتافت. وی می‌نویسد:

ظرف دو هفته، بیست مدرسه و کلاس درس اخلاق در منازل بهائیان برپا گردید و مانند کارخانه بسیار کارآمدی شروع به کار نمود. دستی غیبی در کار بود و همه بیچ و مهره و چرخ‌های آن را محکم می‌کرد و این کارخانه هنوز هم کار می‌کند... [ترجمه]

در روستاها معمولاً اوضاع بسیار دشوارتر از شهرها و قصبات بود. در چنین موقعیتی در قسمت‌های مختلف ایران فقط ابتکارات محلی توسط افراد و یا جوامع بهائی می‌توانست مؤثر باشد. مثلاً ابوالقاسم فیضی در طی چهار سال و نیم اقامت خود در نجف‌آباد، برنامه‌ای طرح نمود که بر طبق آن جوانان بهائی به منظور ایجاد تحولی مفید در تعلیم و تربیت بهائیان و کودکانشان، از آن شهر به نقاط دورافتاده‌تر مهاجرت می‌کردند.^{۱۵۴} سوای آن در مناطقی که قبلاً مدارس بهائی نداشتند نیز به مدرسه نیاز بود. اوضاع در دهات اطراف سلطان‌آباد که جامعه بزرگ بهائی داشت

و نیز روستاهای شاه‌آباد، خلیج‌آباد و شازند چنین بود. محفل روحانی ملی معلمین و آموزگاران به این نقاط اعزام می‌داشت و آن‌ها کلاس‌هایی در منازل بهائیان تشکیل می‌دادند، دانش‌آموزان غیربهائی نیز در این کلاس‌ها پذیرفته می‌شدند.^{۱۵۵} با بسته شدن مدارس بهائی، بهائیان از آوردن کتب مقدسه خود به مدارس و حتی چاپ و نشر آن‌ها ممنوع شدند. کمبود این کتب برای بهائیان آن‌ها را مجبور ساخت که برای غلبه بر این مشکل تدابیر دیگری اتخاذ کنند. مثلاً در نجف‌آباد دانش‌آموزان تشویق می‌شدند که نسخه دست‌نویس از کتاب‌ها بردارند یا کتاب‌ها را به یکدیگر قرض دهند.^{۱۵۶}

بیش از سه دهه بعد از گشایش اولین مدرسه بهائی در ایران، اینک رضاشاه، یعنی شاه ملیت‌گرای طرفدار اصلاحات و تجدد و ضد آخوند بود که تصمیم گرفت همه مدارس بهائی را ببندد. تصمیم او نتیجه دلایل و عوامل مختلفی بود، از جمله چگونگی روحیه و منش او، و اوضاع و شرایط ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی. رضاشاه، مردی که در یک خانواده نظامی رشد کرده و در سنین جوانی شغلی نظامی انتخاب کرده بود، نافرمانی را تحمل نمی‌کرد. در مقام رهبری ملیت‌گرا که به دنبال ایجاد کشوری نوین با شهروندانی وفادار به کشور و رهبر آن بود، وی نمی‌توانست نوعی وفاداری فرا ملی (نسبت به دین یا عقیده) و یا وفاداری فرو ملی (نسبت به گروه‌های قومی) را تحمل نماید. بنابراین احتمالاً او وفاداری بهائیان را نسبت به شوقی افندی، رهبر جامعه بهائی در سطح جهان، یک وفاداری فرا ملی می‌دانست، درست همانگونه که در کردها، آذری‌ها، بلوچ‌ها و سایر گروه‌های قومی وفاداری فرو ملی می‌دید و با این دو دسته مبارزه می‌نمود. وی احتمالاً به این واقعیت چندان توجهی نداشت که آیین بهائی کوشش داشت خود را به عنوان یک موجودیت مستقل در ایران و سایر نقاط جهان مستقر سازد، و واقف نبود که دستور شوقی افندی به تعطیل مؤسسات و مدارس بهائی در تعطیلات مذهبی بهائی، قسمتی از استراتژی او برای استقرار آیین بهائی در موضعی مساوی با سایر ادیان توحیدی بود. هم‌چنین، این موضوع که وفاداری به حکومت از جمله وظایف دینی بهائیان می‌باشد، برای رضاشاه ظاهراً بی‌اهمیت بود، گرچه ممکن است که او

اصولاً از این موضوع آگاهی نداشت.

سوءظن رضاشاه نسبت به بهائیان احتمالاً می‌توانست از تجارب او در مورد سایر ایدئولوژی‌ها مانند فاشیسم و کمونیسم، که آن‌ها را رقیب اتحاد ملی کشور خود می‌دانست سرچشمه گرفته باشد. توطئه‌های عناصر ضد بهائی در درون حکومت پهلوی و جامعه ایرانی را نیز باید عامل دیگری در ایجاد این سوءظن دانست. هم‌چنین دستاوردهای آموزش و پرورش ملی شده ترکیه، که او سعی در پیاده کردن آن در ایران داشت، ظاهراً در تصمیم‌گیری وی در بستن مدارس بهائی بی تأثیر نبوده است.

در زمان حکومت رضاشاه، گرایش‌های ملی چنان شدت یافت که گاه به آسانی به سوی تندروی و افراط کشیده می‌شد و بی‌شبهت به تعصبات مذهبی نبود و با پوشش قومیت‌پرستی شدید سر به شوونیزم (وطن‌پرستی افراطی) می‌زد. در همان حال سیاست‌های ملیت‌گرایی، یک‌دست‌سازی و تمرکزگرایی وی در واقع امنیتی نسبی برای اقلیت‌های مذهبی ایجاد می‌نمود و آن‌ها را از ظلم و ستم متعصبین مذهبی محلی محفوظ می‌داشت. رضاشاه می‌خواست هویتی نه بر اساس گرایش‌های اسلامی (یا هر مذهب دیگری)، بلکه بر اساس ملیت‌گرایی به نحوی که در ساختار ایدئولوژی کشورداری او متصور می‌شد ارائه دهد. این تمایل موجب گردید که او در مقابل هر نوع هواخواهی و وفاداری - به جز نسبت به کشور - نایردبار باشد. بنابراین ممکن است اطاعت ایرانیان بهائی از دستور شوقی افندی برای تعطیل مدارسشان در نظر وی نوعی عدم وفاداری به کشور تلقی شده باشد، حال آن‌که برای بهائیان که ایران را حتی سرزمین «مقدس» خود می‌دانند تعطیلی مدارس، در روزی از نظر مذهبی محترم، به هیچ‌وجه ارتباطی با وفاداری یا عدم وفاداری ایشان به کشورشان نداشت. اما از هنگامی که بهائیان - و نیز سایر اقلیت‌های مذهبی و قومی که حکومت اعمالشان را به نحو مشابهی تعبیر نموده بود - به صورت عناصری غیروفادار نشانه گردیدند، اقداماتی برای گوشمالی ایشان آغاز شد. در نظر رضاشاه عدم وفاداری به کشور هر نوع امتیاز و اعتباری را که بهائیان ممکن بود داشته باشند منتفی می‌ساخت، امتیازاتی مانند اطاعت ایشان از قوانین کشور، حمایتشان از اصلاحات اجتماعی، آزادی زنان، گسترش آموزش و

پرورش و علم و صنعت و غیره حتی اگر این گرایش‌ها با خط مشی و سیاست‌های دولت او نیز هم‌آهنگی داشت.^{۱۵۷}

از سوی دیگر ضعف اقلیت‌های مذهبی و بخصوص بهائیان بود که رضاشاه و نیز سایر شاهان قبل از او و بعد از او، پسرش را وسوسه می‌نمود که از آن‌ها در مقابل روحانیون و عناصر سنتی ایران بهره‌برداری کنند و منافع و امنیت آن‌ها را قربانی پیشبرد مقاصد خود نمایند. هر چند لااقل باید پذیرفت که برای رضاشاه عقاید و فعالیت‌های اصلاح‌طلبانه و مدرن آیین و جامعه بهائی - و نیز عقاید عرفانی، غیردینی و اسلامی مدرن قابل تحمل بود زیرا در برابر شیعه محافظه‌کار سنتی که وی سعی در تضعیف آن داشت آن‌ها گزینه‌هایی مناسب به شمار می‌آمدند.

رفتار دوگانه رضاشاه نسبت به بهائیان را نه فقط از آن لحاظ که ایشان بین سیاست‌های دولت و خواسته‌های ضدبهائی نهاد‌های مذهبی شیعه قرار داشتند، بلکه با توجه به عامل مستقیم زمان نیز می‌توان توجیه نمود. بدین معنا که رضاشاه در اوایل دوران حکومتش تا اوایل دهه ۱۹۳۰ م. در اجرای اصلاحاتی که بسیاری از آن‌ها با اعتقادات شهروندان بهائی او موافقت داشت بسیار فعال بود. در طی این مدت، شاه چنان به بهائیان اعتماد داشت که نه فقط سه تن از فرزندان خود را در مدارس پسرانه و دخترانه تربیت ثبت نام کرد، بلکه حتی یک افسر بهائی، اسدالله صنیعی را به عنوان رئیس دفتر ولیعهد منصوب نمود. برطبق نوشته حسین فردوست، صنیعی بعداً در وزارت جنگ به درجه سرهنگی و سپهبدی ارتقاء پیدا کرد.^{۱۵۸} این دوران اولیه حکومت رضاشاه زمانی است که او اساس حکومت خود را محکم می‌کرد. اما رضاشاه در دوران آخر سلطنت دیکتاتوری بود که بیش از پیش منافع خود را با منافع کشوریکی می‌دانست. او بخصوص نسبت به کسانی که از عقایدی به غیر از عقاید خود او پیروی می‌کردند بسیار مظنون بود و این سوءظن‌ها حتی متوجه نزدیک‌ترین مشاورین وی نیز می‌شد. اکثراً در طی این دوران بود که بیشتر اقدامات ضدبهائی به عمل آمد، درست به همان نحو که مبارزه علیه کمونیست‌ها، فاشیست‌ها و بسیاری دیگر صورت می‌گرفت. اما هرچند او فعالیت‌های دو گروه اخیر و نیز فعالیت‌های بسیاری از مرام‌ها، جنبش‌ها و سازمان‌ها را در ایران ممنوع نمود، باید اذعان داشت که اعتقاد به آیین بهائی را در ایران منع نداشت.

نتیجه‌گیری

تحولاتی که در اواخر قرن نوزدهم در فضای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران دوره قاجار حاصل شد، نیاز به تغییر و اصلاحات در سیستم آموزشی و فرهنگی ایران را اجتناب‌ناپذیر ساخت. تجدّدخواهی و حمایت روشنفکران ایرانی از اصلاحات اجتماعی- فرهنگی، به آن‌سان که در اروپا دیده می‌شد، راه را برای حکومت و جامعه آماده ساخت تا در آن جهت گام بردارند. آموزش و پرورش به لحاظ نقش اصلی در اجرا و جذب این اصلاحات، خود یکی از زمینه‌های اصلی تجدّدگردید.

نیاز به آموزش و پرورش نوین در جامعه ایرانی و اکثراً در بین اشراف، از قبل وجود داشت. در طول زمان، این نیاز بر اثر احتیاجات فزاینده کشور و نیاز شرکت‌های خارجی به کادر تحصیل‌کرده شدت یافت. چنین فرایندی نمایانگر ماهیت نارسای اقدامات محدود ولی نسبتاً مهم آموزشی در زمان محمدشاه و ناصرالدین‌شاه بود.

در اواخر قرن نوزدهم، با رسیدن مظفرالدین‌شاه به سلطنت، دوران مناسب‌تری فرا رسید. حضور مروجین آموزش و پرورش نوین مانند نخست‌وزیری اصلاح‌طلب چون امین‌الدوله و کارشناس فعال آموزش و پرورش مانند رشیدیّه، همراه با گسترش جنبش‌های قوی‌تری برای اصلاحات و تجدّد، نوید فرارسیدن امکانات تازه‌ای برای پیشرفت آموزش و پرورش نوین می‌داد. در نتیجه اجازه تأسیس تعداد بیشتری مدارس نوین به خارجیانی که قبلاً در ایران حضور داشتند، مانند میسیونرهای مسیحی و آلیانس فرانسه AF داده شد. این اجازه نهادهای جدید اعم از خارجی (مانند آلیانس (اتحاد) جهانی یهود) یا محلی (افراد) مانند رشیدیّه و سایر اعضای انجمن معارف) را نیز که هر یک بخشی از این اصلاحات به شمار می‌آمدند شامل

گردید. اما از همه حیرت‌انگیزتر تصمیم دولت برای اجازه تأسیس مدارس به افراد بهائی بود.

تا اواخر قرن نوزدهم سرکوب و آزار دولت نسبت به بهائیان به میزان زیادی کاهش یافته بود. هم‌چنین تا آن زمان تفاوت بابیان پیکارجو و دردرساز، و بهائیان صلح دوست و قانون‌مند، لااقل نزد بعضی از مردم صاحب نفوذ آشکارتر شده بود. دوران مظفرالدین‌شاه، پادشاه رنجور، طماع و از نظر سیاسی ناتوان قاجار، دورانی از تحولات فزاینده در جهت تجدّد و غربی شدن بود. سال‌های متمادی بود که گروهی از روشنفکران و اصلاح‌طلبان برجسته، آموزش و پرورش نوین را راز برتری غرب بر ایران (و جهان اسلام) می‌دانستند و از این رو بر تأسیس مدارس نوین در کشور اصرار می‌ورزیدند. اما تا پایان قرن نوزدهم موفقیت حکومت ایران و افراد شیعه مذهب در این زمینه بسیار ناچیز بود. پاسخگویی به نیاز روزافزون به آموزش و پرورش نوین، که برای بعضی مشاغل بالاتر و پرمفعت‌تر، و برای دیگران نجات از فقر را با خود می‌آورد به آسانی میسر نمی‌شد. فشار در این مورد می‌بایستی آنچنان شدید بوده باشد که موجب شود حکومت قاجار تأسیس این همه مدرسه نوین را، نه تنها به اقلیت‌ها و سازمان‌های مسیحی، زردشتی و یهودی، بلکه به بهائیان که هدف دشمنی و بی‌مهری بودند نیز اجازه دهد.

اما برخلاف اقلیت‌های مسیحی، زردشتی و یهودی که تحت حمایت و حفاظت حکومت قرار داشتند، بهائیان از این حمایت محروم بوده (و هنوز هم هستند). بنابراین احتمالاً برای پیشگیری از اعتراض و مخالفت روحانیون شیعه و طرفدارانشان، به جامعه بهائی اجازه رسمی برای باز کردن مدارس داده نشد. این اجازه فقط برای افراد بهائی با ذکر نام و بدون اشاره به معتقداتشان صادر گردید. بهائیان در مقام مؤمنین به دینی که بعد از اسلام ظاهر شده نمی‌توانستند در ایران (و در هر کشور اسلامی دیگر) از طرف مقامات رسمی که ایشان را مرتد به شمار می‌آوردند مورد پذیرش و شناسایی قرار بگیرند. به همین خاطر، حکومت، حتی حکومت سکولاری مانند سلسله پهلوی، نمی‌توانست با به رسمیت شناختن بهائیان، مشروعیت خود را به خطر اندازد. بدین ترتیب، دادن امتیاز تأسیس مدرسه به افراد بهائی از نظر حکومت صرفاً به عنوان اعطای اجازه باز کردن مدرسه به

تعدادی از شهروندان خود بود. این روش به خوبی با فرایند اعطای چنین امتیاراتی به افراد مسلمان که با اقدامات فرهنگ‌دوستی بنام رشدیه آغاز گردید نیز هم‌آهنگی داشت. در عین حال از نظر ترویج آموزش و پرورش نوین برای عموم مردم چنین اقدامی به حکومت نوعی اعتبار می‌بخشید.

تمایل دولت به افزایش تعداد مدارس نوین در کشور با بعضی تحولات در جامعه بهائی در ایران و خارج تقارن یافت. برای بهائیان، زندگی در ایران شیعه‌مذهب، با مشکلات و سختی‌های جانکاهی که با آن درگیر بودند، بیشتر به زندگی جهنمی شبیه بود تا به زندگی در یک محیط دلخواه. ولی به نحوی طنزآمیز همین شرایط سخت که بهائیان در آن زندگی می‌کردند تلاش‌های فوق‌العاده رهبران آن‌ها را جهت ارائه روش‌های مناسب برای تعلیم و تربیت کودکان بهائی موجب گردید. سال‌ها سرکوب و آزار مداوم بهائیان و فقدان هرگونه تسهیلات آموزشی برای فرزندان‌شان، آینده را برای بهائیان ایران کاملاً تیره و تاریک ساخت. در اواخر قرن نوزدهم، این وضع، و نیز این واقعیت که تعلیم و تربیت برای بهائیان هم وظیفه دینی به شمار می‌رفت و هم تنها راه ایمان بهتر به آیین‌شان بود، رهبران جامعه بهائی را ترغیب نمود که از فرصتی که به دست آمده بود استفاده کنند و مدارس در ایران تأسیس نمایند، و جامعه را از خطر تنزل و عقب‌ماندگی برهانند.

تا پایان قرن نوزدهم، بهائیان نسبتاً در همه سطوح جامعه ایرانی حضور داشتند. اهمیتی که در عقایدشان به اصلاحات، تعلیم و تربیت، علوم و تجدد داده می‌شد موجب گردید که بسیاری از مسلمانان به این دین ایمان بیاورند و یا در موارد گوناگون از آن حمایت نمایند. بدین ترتیب، بخصوص در دوره بین سال‌های ۱۸۷۰ و ۱۹۲۰ م. تعداد زیادی از افراد جامعه ایرانی از بهائیان جانبداری می‌نمودند، ولی به طور آشکار وابستگی خود را به آیین بهائی ابراز نمی‌داشتند. این افراد از مشکلات کم‌تری رنج می‌بردند (یا اصولاً هیچ‌گونه مشکلی نداشتند) و در این که فرزندان‌شان در مدارس غیر بهائی تحصیل کنند مانعی نمی‌دیدند. ظاهراً وقت آن فرا رسیده بود که جامعه بهائی از گمنامی بدر آید. مدارس نوین بهائی نه فقط برای کودکان بهائی جو مناسبی به وجود می‌آورد تا به ابزاری برای شناسایی بهتر آیین خود مجهز شوند، بلکه گزینه‌ای نیز در مقابل تحصیل در مدارس دیگر

بود، که خطر جذب کودکانشان به سایر مذاهب و یا سستی در اعتقادات دینی‌شان را در بر داشت. مدارس بهائی در ایران نه فقط جامعه بهائی ایران را از انحطاط نجات داد، حتی عرصه‌ای نیز برای ترویج آیین‌شان ارائه نمود و از این طریق با ورود افراد تازه، منبع بزرگی برای تجدید و نو شدن این آیین گردید.

به دنبال افتتاح اولین مدرسه بهائی در ایران- یعنی مدرسه پسرانه تربیت در تهران در سال ۱۸۹۹ م- ده‌ها مدرسه بهائی دیگر در شهرها، قصبات و روستاهایی که جامعه بزرگ بهائی داشت گشوده شد. این فرآیند جزئی از گسترش وسیع آموزش ابتدایی و متوسطه در اواخر قرن نوزدهم بود که به سرعت پیشرفت نموده در قرن بیستم ادامه یافت. پدیده پیشرفت و تحصیل که در سطح توده مردم اوج گرفته بود به انحصار آموزش و پرورش نوین که در اختیار طبقات بالای جامعه بود خاتمه داد و درهای مدارس را به روی همگان گشود. بهائیان این فرصت را غنیمت شمرده به تأسیس مدارس خود اقدام نمودند و از نظر زمانی در هر محل بر تأسیس مدارس دولتی پیشی جستند.

هرچند که مدارس بهائی به بهائیان تعلق داشت و توسط آنان تأسیس و اداره می‌شد و کودکان بهائی در آن درس می‌خواندند، ولی کودکان سایر گروه‌های مذهبی نیز خواستار تحصیل در این مدارس بودند. در بسیاری مناطق دورافتاده تنها نهادهایی که آموزش نوین ارائه می‌داد این مدارس بود، و در مراکز شهرها، برتری استانداردهای آموزشی آن‌ها را ممتاز می‌ساخت. حضور غیربهائیان در این مدارس ویژگی اختلاط و درهم‌جوشی دانش‌آموزانی از جوامع گوناگون را برجسته می‌ساخت. کودکان مسلمان، یهودی و زردشتی (و شاید حتی بعضی کودکان مسیحی) در کنار کودکان بهائی در محیطی تحصیل می‌کردند که به طور آشکار مربوط به جامعه خاصی نبود. جوّی ایجاد شده بود که در آن ارتباط بین جوامع شکوفا می‌شد، شبیه چنین جوّی شاید برای قرن‌ها در سطح توده مردم در ایران وجود نداشت. از آنجا که جامعه بهائی (تا اوایل قرن بیستم) متشکل از افراد فراوانی از جوامع شیعه، یهود و زردشتی بود لذا در ایران اولین نهادی به شمار می‌آمد که مرزهای بین جوامع مختلف را در هم شکسته به صورت جامعه‌ای واحد و متشکل از جوامع گوناگون درآمد. به علاوه، برخلاف سایر اقلیت‌های مذهبی، بهائیان دقت

داشتند که مدارس ایشان تبدیل به مدارس صرفاً مذهبی با موادّ درسی مدرن نشود. بنابراین دروس دینی بهائی تنها به کودکان بهائی و فقط هنگامی که مدرسه تعطیل بود یا بطور کلی در خارج از محیط مدرسه آموخته می‌شد. موادّ درسی این مدارس مصوّب وزارت معارف بود و این مدارس خود معمولاً تعدادی موضوع‌های مفید دیگر به آن می‌افزودند و با افزودن برنامه‌ی درسی غنی، همراه با آموزش بیشتر مهارت‌های فنی، دانش‌آموزان را برای زندگی بعد از تحصیل آماده‌تر می‌ساختند.

باز در اینجا، فریضه‌ی دینی بودن تعلیم و تربیت برای بهائیان و اهمیت خاصی که این آیین به کسب کمالات، اصلاحات و تجدد می‌داد دست به دست هم داده انگیزه‌ای عالی و استثنایی در بین معلمان و دانش‌آموزان مدارس بهائی و به طور کلی جامعه‌ی بهائی به وجود آورده بود. آموزگاران بهائی علیرغم پایین بودن دستمزدشان، تلاش می‌کردند تا با ارائه موادّ درسی غنی‌تر که دروس کلاس‌های مخصوص اطفال بهائی [درس اخلاق] نیز به آن اضافه می‌شد، امکان فراگیری دانش بیشتر و تربیت بهتری را برای دانش‌آموزان فراهم سازند. جوامع بهائی محلی نیز ترغیب شده بودند که حمایت مالی لازم را فراهم نمایند، در حالی که بهائیان خارج از ایران و اکثراً بهائیان امریکا با اعزام معلم و تهیه‌ی تسهیلات آموزشی و نیز حمایت معنوی و ارائه بورس تحصیلی برای دانش‌آموزان بی‌بضاعت در این راستا به هم مسلکان خود در ایران کمک می‌نمودند. همه‌ی این عوامل در برتری مدارس بهائی و بالا بودن استانداردهای آموزشی آنها سهمی بسزا داشت. این استانداردهای عالی شهرت شایسته‌ای برای مدارس بهائی کسب نمود و این شهرت به نوبه‌ی خود- با توجه به این واقعیت که موادّ درسی آنها ابتکاری و شامل دروس دینی بهائی نبود- موجب گردید تا تعداد فراوانی از خانواده‌های غیربهائی در مراکز شهرها و روستاها و از بین طبقات بالا، متوسط و پایین، آن مدارس را تنها انتخاب مناسب برای تحصیل فرزندان خود بدانند.

اما سرانجام سطح عالی آموزش و پرورش در این مدارس و افزایش تعداد دانش‌آموزان مسلمان آن، با توجه به این واقعیت که این مدارس از تأسیسات بهائی بود و توسط آنها اداره می‌شد، خشم و مخالفت‌های زیادی در بین بخش‌های غیربهائی جامعه برانگیخت. این واقعیت که بهائیان اصلاحات و تجدد را ترویج

می‌نمودند دست‌آویزی برای عناصر محافظه‌کار شد تا به طرفداران اصلاحات، تجدد و مشروطه‌خواهان برجسب بهائی بودن بزنند. درعین حال این عناصر عقاید و باورهای بهائیان مانند تعلیم و تربیت عمومی را ارتداد و بدعت‌گذاری می‌شمردند و از این رو انزجار آن‌ها از مؤسسات این آیین شدت می‌گرفت. هر چه بر تعداد مدارس بهائی افزوده می‌شد مخالفت‌هایی که از تعصب مذهبی، خرافات، حسادت و منفعت‌طلبی سرچشمه می‌گرفت شدت بیشتری پیدا می‌کرد. با این حال، این احساسات، بخصوص با توجه به نسیم آزادی، اصلاحات، مشروطه‌خواهی و تجدد که در اواخر قرن نوزدهم و دهه‌های اول قرن بیستم در سراسر ایران به وزش در آمده بود، نمی‌توانست گشایش مدارس بهائی را متوقف یا آن‌ها را تعطیل نماید.

اولین مدارس دخترانه‌ای که در شهرها، قصبات و روستاها در سراسر مملکت توسط ایرانیان (و نه خارجی‌ان) تأسیس گردید اکثراً مدارسسی بود که توسط بهائیان محلی تأسیس شد. بسیاری از این مدارس دخترانه که توسط بهائیان اداره می‌شد آنچنان هدف دشمنی و سرکوب قرار گرفت که به زودی پس از افتتاح به اجبار تعطیل گردید. این مخالفت‌ها از ناحیه کسانی صورت می‌گرفت که مخالف آموزش و پرورش دختران بودند و وابستگی به آیین بهائی را ارتداد می‌دانستند. با وجود این، در شهرهای بزرگتر، تعداد قابل ملاحظه‌ای مدارس دخترانه که توسط بهائیان اداره می‌شد شکوفا گردید و علیرغم چنین فشارهای شدیدی، این مدارس پیشگام آموزش و پرورش دختران در ایران آن زمان شد.

به نظر می‌رسد بهائیان ایران با آگاهی کامل از دشمنی عناصر محافظه‌کار شیعه، کوشش داشتند که بهانه‌ای برای تحریک دشمنی مردم بدست ایشان ندهند. آنان به روشنی آگاه بودند که صرفنظر از گشایش ده‌ها مدرسه نوین که نشانه سهم مثبت ایشان در اجتماع بود، هم‌چنان هدف دشمنی روحانیون شیعه و متحدین سنتی آن‌ها می‌باشند. اما لااقل این امید برای ایشان وجود داشت که برخی از بخش‌های اجتماع (مانند افراد تحصیل‌کرده و آزادی‌خواه) و شاید حتی بخش عظیم‌تری از عموم مردم (مخصوصاً آنان که اهمیت آموزش جدید برای زندگی بهتر را اینک درک می‌کردند) نظر مثبتی نسبت به خدمات بهائیان به جامعه ایرانی پیدا کنند. با

توجه به این هدف، برای بهائیان لازم بود که از بخطر انداختن غیرلازم موقعیت ضعیف خود در جامعه ایرانی بپرهیزند و بهانه‌ای برای فشار و سرکوب به دست مردم ندهند. بنابراین بهائیان دقت داشتند تا آنجا که مجبور به نادیده گرفتن اصول اساسی آیین خود نشوند، بر طبق معیارهای فرهنگی متداول و پذیرفته شده رفتار کنند. مثلاً هرچند که چندین دهه قبل از آن (در سال ۱۸۴۸ م.) طاهره، یکی از چهره‌های برجسته آیین‌شان برداشتن حجاب را اعلام نموده بود،^۱ حجاب و پوشش رایج زنان را هم‌چنان رعایت می‌نمودند؛ و گرچه در آیین‌شان جلسات مختلط ممنوع نشده بود، همچنان در گردهم‌آیی‌های بهائی، جلسات زن و مرد را جدا تشکیل می‌دادند، زیرا هرگونه عدم رعایت حجاب در مجامع عمومی یا تشکیل جلسات مختلط زن و مرد می‌توانست امنیت تمامی جامعه بهائی را به خطر اندازد. اما هنگامی که احساس نمودند زمان مساعد فرا رسیده آنگاه به طور آشکار شروع به اجرای جنبه‌هایی از آیین خود نمودند. بدین ترتیب، فقط زمانی که حکومت قاجار افتتاح مدارس خصوصی را تشویق نمود، بهائیان به تأسیس مدارس نوین پرداختند و فقط وقتی حکومت پهلوی مقررات جدید لباس را به اجرا درآورد و جلسات مختلط را اجازه داد، بانوان بهائی حجاب را برداشتند و در جلسات مختلط با مردان شرکت نمودند. این رفتار نمایانگر ایمان آن‌ها به اطاعت از مقررات کشورشان بود و نشان‌دهنده احتیاط آن‌ها که بهانه‌ای برای آزار و سرکوب بدست کسی ندهند. باید توجه داشت که ترک عادات دیرینه فرهنگی حتی برای بهائیان ایران نیز آسان نبود. اما هنگامی که اطاعت از مقررات و قوانین خاص کشوری، مساوی با زیر پا گذاردن اصول اعتقادی و انکار آیین‌شان می‌شد، (مانند اجبار ایشان به عدم رعایت تعطیلات بهائی)، آنگاه از این مقررات سرپیچی می‌کردند.

ابتدا به نظر می‌رسید تغییر حاکمیت از سلسله قاجار به سلسله پهلوی تحوّل مثبت برای بهائیان باشد چه که تعداد قابل ملاحظه‌ای از آنان از حکومت پهلوی استقبال کردند. با توجه به اصول عقیدتی آن‌ها در حمایت از اصلاحات، تجدد و پیشرفت‌های اجتماعی و نیز اطاعتشان از حکومت و عدم مداخله در سیاست، بهائیان می‌توانستند در حکومت جدید از هر نظر وفادارترین شهروندان محسوب

گردند. مضافاً به این که اصول اعتقادی آن‌ها با سیاست‌های ملیت‌گرایانه و طرفدار اصلاحات، تجدد و ضد آخوند رضاشاه کاملاً هم‌آهنگی داشت. به این ترتیب اقبالاً در سال‌های اولیه سلطنت رضاشاه، حکومت قوی و مصمم او هیچ‌گونه نقشی در آزار بهائیان نداشت و حتی در جلوگیری از بسیاری از شورش‌های ضدبهائی موفق بود.

اما این موقعیت خوب دوامی نیافت. اگر ضعف حکومت مظفرالدین‌شاه قاجار جوی برای بهائیان به وجود آورد که توانستند مدارس بهائی تأسیس نمایند، قدرت رضاشاه و شخصیت خشن و انعطاف‌ناپذیر و سیاست‌های او بود که موجب بستن آن مدارس شد.

به عنوان یک مرد نظامی که نمی‌توانست نافرمانی را تحمل کند و در مقام یک ملیت‌گرا که قادر نبود هیچ‌گونه وفاداری فرا ملی را بپذیرد، رضاشاه با بهائیان برخوردی شدید نمود؛ ابتدا به خاطر امتناع از بازنگه‌داشتن مدارس خود در روزی که تعطیل رسمی کشوری نبود، و سپس به خاطر وفاداری ایشان به رهبر دینی خود، که خارج از ایران زندگی می‌کرد، به جای وفاداری مطلق نسبت به شاه یعنی رهبر ملی ایران.

در این مورد تا آنجایی که به بهائیان مربوط می‌گردد، آن‌ها خود را بین اطاعت از قوانین و مقررات حکومت (که جزء معتقداتشان بود) از یک سو، و رعایت تعطیلات دینی خود از سوی دیگر در کشمکش می‌دیدند. در بین این دو گزینه، آن‌ها دومی را انتخاب کردند، شاید به این امید که این گزینه موجبات برخورداری ایشان از حقوق مساوی با سایر اقلیت‌های مذهبی در ایران را فراهم آورد، چه که سایر اقلیت‌های دینی اجازه داشتند در تعطیلات مذهبی مؤسسات و از جمله مدارس خود را تعطیل نمایند. این اقدام با آن که به خودی خود نافرمانی و مخالفت با مقررات کشوری محسوب نمی‌شد، اما دولت از آن چنین برداشتی کرد، بخصوص آنکه حداقل در دو مورد به آن‌ها اخطار شده بود که مدرسه را در آن روزها نبندند.

باید توجه داشت که برای بهائیان مسأله، بیش از آن که مربوط به بسته یا باز بودن مدارس در یک روز تعطیلی دینی‌شان باشد، به مسایلی بس بزرگ‌تر و

اساسی تر مربوط می‌گردید. فشاری که برای باز نگاه داشتن مدارس در روز تعطیلی به آنان وارد می‌آمد کوششی برای اجبار آن‌ها به زیر پا گذاردن تعطیل دینی خود تلقی می‌شد. به عبارت دیگر از این مسأله استفاده شده بود تا بهائیان را مجبور نمایند عملاً دین خود را انکار کنند.

عامل مؤثر دیگر در بسته شدن مدارس بهائی در ایران احتمالاً ظهور نظام اداری کارآمدی در درون جامعه بهائی بود. بهائیان از طریق شوراهای منتخب خود [محفل روحانی] که بخشی از این نظام محسوب می‌شد دستورات شوقی افندی را دریافت می‌داشتند. شرایط و اوضاع و احوال کشور در آغاز دهه ۱۹۳۰ م. شکافی را که بین دولت و جامعه بهائی ایران ایجاد شده بود عمیق‌تر می‌کرد. از یک طرف سوءظن رضاشاه بر ارتباط دوستانه بین رهبران بهائی و دولت بریتانیا، و این که به نظر رضاشاه انگلیسی‌ها علیرغم میل او در جنوب ایران و خلیج فارس نفوذ داشتند؛ و نیز حضور فعالیت‌ها و توطئه‌های عناصر ضدبهائی در حلقه نزدیکان شاه، و پیدا شدن مکتب‌های عقیدتی مانند کمونیسم، همه اینها دست بدست هم داده موجب تحریک و تشدید بدگمانی رضاشاه نسبت به بهائیان شد. در عین حال، رضاشاه برای رفع نارضایتی مردم، و یا سوق دادن افکار عمومی به مسیر دیگری به دور از سیاست‌های دولت که در ضمن بتواند آخوندهای شیعه را نیز راضی نگه‌دارد، بیش از پیش به یک قربانی یا سپر بلا نیاز داشت. در زمانی که وی اصلاحات بنیادین و رادیکال خود را آغاز نمود بهائیان در مقام اقلیتی بدون هیچ‌گونه موضع رسمی، آسان‌ترین و بهترین قربانی و سپر بلا برای او بودند و به بهترین وجه از سوی رضاشاه مورد بهره‌برداری قرار گرفتند.

در طی مدت نسبتاً کوتاهی که مدارس بهائی دایر بود، بسیاری از شخصیت‌های برجسته غیربهائی از این مدارس فارغ التحصیل شدند و بعد از تکمیل تحصیلات عالی خود مقامات مهم و معتبری را در بخش‌های دولتی و خصوصی احراز نمودند. با این حال، نه تنها موجودیت این مدارس و نقش آن‌ها در پیشرفت کلی ایران و بخصوص سهمی که در پیشرفت آموزش نوین داشتند از طرف دولت ایران نادیده گرفته شد، بلکه وجود چنین مدارسی نیز، با کمال شگفتی، در مطالعات و پژوهش‌هایی که در باره ایران و مخصوصاً در مورد آموزش

نویسنده در ایران تاکنون به عمل آمده به سکوت برگزار گردیده و مورد انکار واقع شده است.

مطالعه و تحقیق در باره مدارس بهائی یک مسأله تاریخی را مطرح می‌سازد که به طور کلی در مورد مطالعه دیگر جنبه‌های زندگی بهائیان در ایران صادق است، و آن این که با تلاش عمدی و منظم دولت‌ها در نادیده گرفتن بهائیان، بیش و کم چیزی به اسم دیانت بهائی رسماً در ایران وجود نداشته است. به طوری که این مطالعه نشان می‌دهد اجازه تأسیس مدارس بهائی صرفاً به عنوان مدارس که توسط افراد ایرانی تأسیس می‌شد و بدون ذکری از گرایش مذهبی آن افراد صادر می‌گردید.

از نظر پژوهش‌های علمی، نادیده‌انگاشتن منظم و عمدی بهائیان مشکلی تاریخی به وجود آورده و آن عدم دسترسی پژوهشگران به منابع و اسناد اصلی و یا دست دوم، جهت یافتن عامل بهائی در تاریخ اجتماعی ایران است. پژوهش‌های کنونی این مشکل را به وضوح نشان می‌دهد، زیرا هیچ‌یک از تحقیقات موجود درباره آموزش نوین در ایران که صدها مدرسه را از دوران قاجار به این سو مورد مطالعه قرار داده، حتی یک مدرسه بهائی را شناسایی نمی‌نماید. این پژوهشگران که مدارس سایر اقلیت‌های مذهبی و خارجی‌ان اعم از مذهبی و فرهنگی را مورد بحث قرار داده‌اند، حضور ده‌ها مدرسه بهائی را بکلی از قلم انداخته‌اند. تردیدی نیست که این افراد به عنوان جزئی از تحقیقات خود در باره اقلیت‌های مذهبی احتمالاً تحقیق در باره مدارس بهائی را نیز در نظر داشته‌اند، ولی به خاطر نادیده گرفتن منظم و عمدی بهائیان در اسناد دولتی، و نیز ناآشنایی آن‌ها با منابع بهائی، چنین تحقیقی را بسیار مشکل یافته‌اند. نتیجه آن که حتی اگر نام چند مدرسه بهائی نیز ضمن برخی تحقیقات آمده باشد پژوهشگران موفق به شناسایی آن‌ها به عنوان مدرسه بهائی نبوده‌اند.

علاوه بر این، اگر به موضوع وسیع‌تر تجدد و مدرنیته در ایران نظر افکنیم، هیچ‌گونه اشاره‌ای به عقاید اصلاح‌طلبانه بهائی و یا خود جامعه بهائی نمی‌توان یافت. حال آنکه جامعه بهائی در واقع تنها جامعه بزرگ ایران بود که نه فقط تغییر و اصلاحات، تجدد و دموکراسی و حاکمیت قانون را دنبال می‌کرد، بلکه در

حقیقت در زندگی روزمره خود این اصول را به کار می‌برد. این جامعه سوای تلاش برای تأسیس مدارس نوین (که از این طریق شالودهٔ یک اجتماع مدرن گذاشته می‌شد)، با انجام انتخابات دموکراتیک برای محافل روحانی محلی و بعداً ملی (که یک فرایند دموکراسی را پایه‌گذاری می‌کرد) و با تأکید بر اهمیت تعلیم و تربیت دختران (که سهم مهمی در ظهور اولین نسل زنان تحصیل‌کرده و شاغل و پیشبرد آزادی زن در ایران داشت) این اصول را در عمل پیاده می‌نمود. برای بهائیان این اصول و سایر عقاید پیشرفته از باورهای دینی آن‌ها بود، در حالی که اکثریت ایرانیان از این عقاید بی‌اطلاع بودند و اقلیتی از روشنفکران غیربهای صرفاً در بارهٔ فلسفهٔ این عقاید بحث می‌کردند.

هم‌چنین با کمال تأسف حدّ اقل باید اذعان نمود که نگرش منفی روحانیون شیعه نسبت به بهائیان و نفوذ و مقام آن‌ها در اجتماع و روابطشان با حکومت هرگونه مطالعهٔ علمی را در بارهٔ جامعهٔ بهائی در ایران «ناخواستنی» ساخته است. این عامل در کمبود نسبی مطالعات دقیق دانشگاهی در بارهٔ این جامعه بخصوص از ناحیهٔ پژوهشگران غیربهای ایران نیز نقش دارد.

هنوز اطلاعات بیشتری مورد نیاز است تا بتواند مطالعات حاضر را تکمیل کند و نسبت دقیق دانش‌آموزان بهائی و غیربهای (پسر و دختر)، و نیز تعداد مدارس (در سطح ابتدایی و متوسطه در شهرهای بزرگ و مناطق روستایی) و دیگر فعالیت‌های این مدارس در طول عمر کوتاهشان را مورد بررسی قرار دهد. انتظار می‌رود و در واقع امید است که به تدریج در طول زمان با پیدا شدن منابع بیشتر و مطالعات تحقیقات علمی جامع‌تری که در بارهٔ تاریخ جامعهٔ بهائی در ایران انجام می‌شود، دسترسی به این اطلاعات و سایر موضوع‌های مهم در این ارتباط امکان پذیر گردد. تنها آن زمان است که می‌توان دربارهٔ چگونگی نقش این جامعهٔ جالب و جذّاب در پیشبرد عقاید اصلاح‌طلبانه و پیشگامی آن در اجرای این معتقدات، و به طور کلی سهم واقعی آن در پیشرفت ایران به نتایج روشن‌تر و آشکارتری رسید.

پیوست‌ها

پیوست ۱

اطلاعاتی در باره مدارس بهائی در ایران

مدارس بهائی آذربایجان

مدرسه بهائی متنق^۱

متنق در آذربایجان، سال تأسیس ۱۲-۱۹۱۱ م.، از نام بنیان‌گذار اطلاعی در دست نیست. پسرانه و دخترانه، شاگردان: بهائی و مسلمان، در مورد شهریه اطلاعی در دست نیست. محل: ساختمان حظیرة القدس متنق. کارمندان^۲: معلمین: عباس علانی پرتوی (کلاس‌های بهائی و فارسی)، میرزا محمود عطاری، حاج مردعلی، قدرت خانم، عزیز صدقی سیسانی، رحیم دامیشکی سیسانی، فیض الله روحانی سیسانی، حیدرعلی زاده. مواد درسی: اطلاعی در دست نیست. یادداشت: متنق روستایی است در منطقه بستان‌آباد تبریز. در ابتدای سلطنت مظفرالدین‌شاه، تعداد قابل ملاحظه‌ای بهائی در این روستا زندگی می‌کردند.

مدرسه دخترانه^۳ اسکو، آذربایجان

بنیان‌گذار: طرازیه سمندری با همکاری گوهرروشنی اسکویی^۴. دخترانه، ابتدایی، ۱۵-۱۰ دانش‌آموز بهائی و مسلمان، شهریه: رایگان. محل: یک سالن درس (۱۸ متر مربع) واقع در منزل بنیان‌گذار (در کوچه فخرالدین) که دارای حیاطی به وسعت ۴۰۰ مترمربع و چاه آب و دستشویی بود. کارمندان: مدیر و معلم: گوهرروشنی اسکویی. مواد درسی: دروس مصوب وزارت معارف به اضافه کلاس‌های خیاطی و سرود، برنامه روزانه: درس روزانه با خواندن سرودهای بهائی آغاز می‌شد. تسهیلات آموزشی: دانش‌آموزان روی نیمکت‌های سه نفره می‌نشستند. وسائل و ابزار آموزشی: دانش‌آموزان

برای خود (از کاغذ کاهی) دفترچه درست می‌کردند و با مداد یا قلم نی می‌نوشتند. تعطیلات: مدرسه در تعطیلات بهائی بسته بود، جشن‌ها و مراسم در تعطیلات بهائی در مدرسه برگزار می‌شد.

یادداشت: این مدرسه بعد از ۵ سال بسته شد. تمام هزینه‌های مدرسه را بنیان‌گذار تقبل نمود.

مدرسهٔ سیسان^۵

سیسان، آذربایجان، تأسیس در اواخر سال ۱۹۳۲ و اوایل ۱۹۳۳ م. توسط دکتر علی‌اکبر و عطائیه خانم فروتن.

پسرانه و دخترانه، ابتدایی، ۷۰۰ دانش‌آموز؛ اطلاعات بیشتر در دست نیست **محل:** یک ساختمان، اطلاعات بیشتر در دست نیست.

کارمندان: مدیر: دکتر علی‌اکبر فروتن؛ **معلم:** دکتر امین‌الله لامع (برای ۵ سال)؛ **مواد درسی:** اطلاعی در دست نیست.

مدرسهٔ ابتدائی تبریز (نام مدرسه معلوم نیست)^۶

تأسیس در سال ۱۹۰۷؟ (اوایل دوران مشروطیت)، در بارهٔ بنیان‌گذار اطلاعی در دست نیست (بهائیان تبریز).

شهریه: اطلاعی در دست نیست.

محل: جنب خیابان محله، نزدیک باغ شاهزاده.

کارمندان: اطلاعی در دست نیست.

مواد درسی: اطلاعی در دست نیست.

یادداشت: این مدرسه بر اثر مخالفت ملایان محل، اندکی پس از افتتاح بسته شد.

مدارس بهائی کاشان و اردستان

مدرسهٔ معرفت آران کاشان^۷

تأسیس توسط آقا میرزا محمود فروغی. (از تاریخ تأسیس اطلاعاتی در دست نیست).

پسرانه، ابتدایی، دانش‌آموزان بهائی و مسلمان، **شهریه:** ۲۰ ریال.

محل: اولین محل: در منزل بنیان‌گذار؛ **دومین محل:** در مکان دیگر؛ اطلاعات بیشتر در

دست نیست. **کارمندان:** مدیر: محمدرضا فلاح؛ **معلم:** عبدالحسین محمودی جاسبی؛ علی محمد لمیعی، ملا علی اکبر آرانی؛ **نگهبان:** یک فراش به نام مشهدی قنبر (مسلمان).^۹ وظیفه نگهبانها معمولا تمیز کردن اطاقها، پر کردن بشکه آب، روشن کردن بخاری و مواظبت از ساختمان مدرسه بود. **مواد درسی:** احکام دینی (شرعیات)، دعا و آیات (آیات مستحبت)، دستور زبان فارسی، عربی، جغرافی، هندسه، چهارصد مسئله (کتاب حساب)، نصاب الصبیان (کتاب دستور زبان عربی)؛ کلاسها مجهز به بخاری چوبی بود؛ **تنبیه و تشویق:** تنبیه بدنی اعمال می شد (چوب و فلک، کف دستی، فشردن مداد بین دو انگشت دانش آموز یا ایستادن روی یک پا).
یادداشت: دانش آموزان بهائی در نماز مسلمانان شرکت نمی کردند.

مدرسه دخترانه آران کاشان

تأسیس: (از تاریخ تأسیس اطلاعاتی در دست نیست) توسط آقا میرزا محمود فروغی.^۹ دخترانه، ابتدایی، دانش آموزان: فقط بهائی؛ اطلاعات بیشتر در دست نیست؛ **شهریه:** اطلاعاتی در دست نیست.
محل: اولین محل: کلاسی در منزل ابوطالب بحرینی؛ **دومین محل:** ساختمان حظیرةالقدس آران در محله درب مسجد قاضی.
کارمندان: مدیر: آقا سید ابوالقاسم فردوسی،^{۱۰} **معلم:** قدسی خانم مدیر.^{۱۱}
مواد درسی: اطلاعاتی در دست نیست.
یادداشت: فردوسی مبلغ اندکی به عنوان دستمزد از محفل روحانی آران دریافت می کرد.

مدرسه اردستان (نام مدرسه معلوم نیست)

تأسیس: توسط پسر میرزا آقا رفیعی.^{۱۲} (از تاریخ تأسیس اطلاعاتی در دست نیست).
پسرانه، ابتدایی، اطلاعی در دست نیست، **شهریه:** اطلاعی در دست نیست
محل: باب الراهی (محله بهائیان اردستان).
کارمندان: مدیر و معلم: عبدالحسین آواره تفتی (معروف به حاجی شیخ) (برای مدت ۳ سال)، محمدعلی ناطق اردستانی (متخلص به خالص)،^{۱۳} اطلاعات بیشتر در دست نیست.
مواد درسی: اطلاعی در دست نیست.

مدرسه مبارکه وحدت بشر بنین [پسران]^{۱۴}

کاشان، تأسیس در سال ۱۹۰۹ م. توسط خواجه ربیع، آقایان ناطق و نبیلی و میرزا مهدی اخوان الصفا (با کمک محفل روحانی کاشان).^{۱۵}

پسرانه؛ ابتدایی و متوسطه؛ ۲۲۰ دانش‌آموز، بهائی، مسلمان، یهودی و زردشتی (۷۰ درصد غیر بهائی بودند)؛ شهریه: ۵-۳ ریال هر ماه (دانش‌آموزان کلاس‌های بالاتر اندکی بیشتر از کلاس‌های پایین می‌پرداختند)، دانش‌آموزان خانواده‌های فقیر از شهریه معاف بودند.

محل: اولین محل در قسمت بیرونی منزل خواجه ربیع، دومین محل: کوچه رنگرزان در محله سرسنگ و سرپله، یک ساختمان قدیمی، ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ متر مربع با سه زیرزمین (که یکی از آن‌ها آب انبار بود)، یک بالاخانه (برای فراش و خانواده‌اش)، ۸ اتاق (۶ اتاق برای کلاس‌ها، ۱ اتاق برای کلاس عبری و ۱ اتاق برای اقامت فاضل یزدی، این دو اتاق اخیراً بعداً برای کلاس‌های اول و دوم متوسطه استفاده می‌شد).

کارمندان: مدیر و ناظم: میرزا محمد ناطق اردستانی (مدیر و معلم)، عباس محمودی (و معلم)، آقا سید ابراهیم اجتهد (و معلم)، آقا سید محمد تقی اجتهد (و معلم)، علی محمد نبیلی، احمد صادق‌زاده میلانی، حسن فزادی بشروئی، شاهزاده موزون، محمد دستانی (و معلم)، آقای شائق (و معلم)، عطاءالله ناطق، آقای ناطقی، ابراهیم شیروانی، مسیو شفیع خان، (دو نفر اول مدرسه را برای بیش از ۲۰ سال اداره کردند، دونفر بعدی مدیر بودند).^{۱۶} **معلمین:** فاضل یزدی (عربی)، عبدالحمید موزون، آقا سید حسن حیاتی، روح‌الله کاشی، عباس اکرمی، حسین علی اکرمی، آقا سید عباس قمصری (شیمیائی)، آقا سید مهدی اجتهد (قرآن)، علی محمد لمیعی، سهراب و شهاب ابصری، آقای مشتعل، آقای خوزینی، عبدالحسین محمودی، میرزا هاشم‌خان یارشاطر، ملا متیطا [شاید متیطیه] (یک معلم یهودی که برای ۵ سال تورات را به بهائیان کلیمی تبار می‌آموخت)، **نگهبانان:** آقا سید مهدی شیمیائی (برای ۱۵ سال)، ماشاءالله نعمتی (برای ۵ سال)، امان‌الله مختاریان (برای ۵ سال) فراشان مدرسه بودند.^{۱۷}

مواد درسی: فارسی، حساب، خوش‌نویسی، قرآن، صرف و نحو عربی، گلستان سعدی، علوم (علم‌الاشیاء)، اخلاق مصور،^{۱۸} انشاء، هندسه، انگلیسی، فرانسه، تاریخ، جغرافی، فیزیک، شیمی، نصاب (معمولاً نصاب‌النصاب (حسابداری به خصوص در مسائل مالیاتی)، کلاس‌های آواز و نقاشی (بعضی از این کلاس‌ها جزء مواد درسی مصوب وزارت معارف بود)؛ سایر فعالیت‌ها: ورزش، پیک نیک و تئاتر؛ **برنامه روزانه:** دانش‌آموزان روزانه

دو بار به مدرسه می‌رفتند، در دو نوبت از ۸ تا ۱۲ صبح و از ۲ تا ۴ بعد از ظهر، دانش‌آموزان مدرسه را دسته‌جمعی ترک می‌کردند و با نظم به صورت صف تا منزل می‌رفتند، صبح‌ها سر صف سرود خوانده می‌شد، دانش‌آموزان مسلمان در یکی از سالن‌های مفروش زیرزمین روزانه نماز جماعت خود را می‌خواندند،^{۱۹} تسهیلات آموزشی: تخته سیاه، نقشه جغرافیا، کتب، نیمکت‌های چوبی؛ وسائل و ابزار آموزشی: کاغذ نیم ورقی، قلم نی، دوات و جوهر، دفترچه، کلاس‌ها دارای بخاری چوبی بود؛ امتحانات: سالانه در پایان سال تحصیلی یا دو بار در سال (در وسط و در آخر سال) یا سه بار در سال برگزار می‌شد، امتحانات و گواهینامه‌های تحصیلی از طرف وزارت معارف به رسمیت شناخته شده بود. امتحانات نهایی کلاس ششم با حضور ممتحنینی از مدرسه و از وزارت معارف برگزار می‌شد. جشن‌ها و تشریفات: جشن فارغ‌التحصیلی ششم ابتدایی که در طی آن دانش‌آموزان گواهینامه فارغ‌التحصیلی خود را دریافت می‌کردند. مجازات و تشویق: تنبیه بدنی اعمال می‌شد (چوب و فلک، زدن با خط‌کش یا شلاق و حتی یک ساعت بازداشت)؛^{۲۰} اعطای جایزه و کارت امتیاز وسیله تشویق دانش‌آموزان بود.

هیئت مدیره: هیئت مدیره مدرسه سالانه انتخاب می‌شد. اعضای آن اکثراً افراد زیر بودند: خواجه ربیع، متحده (رئیس هیئت)، ماشاءالله لقائی، شیخ محمد مشتعل، آقای خازن، اسماعیل بغدادی، عبدالمیثاق میثاقیه (مسئول بودجه)، محمد فروغی، آقای یوسفیان^{۲۱} و آقای شایانی.^{۲۲} فوتبال برای اولین مرتبه در این مدرسه بازی شد. معلمین ورزش بین چند مدرسه مشترک بودند. ابتدا هیچ‌گونه یونینفورم رسمی وجود نداشت ولی بعداً در زمان رضاشاه یونینفورم الزامی شد (که شامل کلاه پهلوی با نشان مدرسه روی کلاه بود). جامعه بهائی هزینه تحصیلی دانش‌آموزان بی‌بضاعت را می‌پرداخت. هزینه مدرسه با اخذ شهریه و تقبلی تأمین می‌گردید.

یادداشت: آقای موسی امانت مؤلف کتاب *بهایان کاشان* در بیان روح فداکاری و همکاری که بین کارمندان این مدرسه بود چنین می‌نویسد:

وقتی مرحوم ناطق مدیر مدرسه بود از نظر تأمین کسر بودجه به کمیته نوشت که «چون بودجه مدرسه کفاف مخارج آن را نمی‌کند حقوق مرا از ماهی پانزده تومان به دوازده تومان تقلیل دهید، زیرا عیالم (همسرم) با قالی بافی و داشتن یک بچه می‌تواند امور زندگی را اداره کند». این در حالی بود که جناب ناطق مدت سه سال ریاست مدرسه را به عهده داشت و ضمناً عضو محفل روحانی و کمیته مدرسه و معلم دروس عربی و فارسی بود. علاوه بر آن در کلاس‌های امری و دروس اخلاقی

و محافل تبلیغی و ملاقاتی خدمت می نمود. سایر کارمندان و معلمان نیز به حدّ اقل حقوق قانع بودند، حتی فراش مدرسه به نام سید مهدی از احبای مازگان با علاقه وافر کار کرده به تنظیف مدرسه و وضع شاگردان و کلاس ها رسیدگی می نمود و محبوب القلوب همه بود. (امانت، موسی ۱۶۱).

برای جزئیات بیشتر نک: پیوست ۴.

مدرسه وحدت بشر بنات [دختران]^{۲۳}

کاشان، تأسیس: (از تاریخ تأسیس اطلاعی در دست نیست) توسط ماشاءالله لقائی، فائزه خانم و قدسیه خانم.

دخترانه، ابتدایی، ۳۰-۲۰ دانش آموز بهائی، شهریه: ۵ تا ۱۰ ریال هر ماه،^{۲۴} دانش آموزان خانواده های بی بضاعت از پرداخت شهریه معاف بودند.

محل: یک خانه قدیمی، ۲۰۰ متر مربع واقع در کوچه رنگرزان در محله سرفیله که بعداً خراب کردند و ساختمان جدیدی به جای آن ساختند که از ۱۲ اتاق آن ۴ اتاق به مدرسه دخترانه اختصاص داده شد (سه اتاق برای کلاس و یک اتاق برای دفتر).

کارمندان: مدیر و معلم: ثریا محمودی (نبیلی) (همسر عباس محمودی و خواهر علی محمد نبیلی) ناظم: اطلاعی در دست نیست؛^{۲۵} معلمان: بدیع لامع قزوینی، تاجمه آواره (نیک بخت) (کلاس های اول و دوم)، طاهره اکرمی (کلاس های سوم و چهارم)، ملک السلطان، طاهره فرید؛ نگهبان: حمیده خانم زواره ای.

موادّ درسی: موادّ مصوّب وزارت معارف (فارسی، حساب؛ نوشتن، قرآن، علم الاشیاء [فیزیک]، تاریخ و جغرافی)؛ سایر فعالیت ها: نمایشنامه؛ برنامه روزانه: دانش آموزان روزانه دو بار به مدرسه می رفتند، در دو نوبت از ۸ تا ۱۲ صبح و از ۲ تا ۴ بعد از ظهر، صبح ها قبل از ورود به کلاس مناجات های بهائی خوانده می شد، وسائل آموزش: تخته سیاه، نقشه های جغرافیا، دانش آموزان روی ۴۰ صندلی تکی و یا سه نیمکت چوبی می نشستند، بخاری چوبی وجود داشت؛ جشن ها و مراسم: بیشتر به منظور تشویق پدر و مادرها که دختران خود را به مدرسه بفرستند برگزار می شد؛^{۲۶} تنبیه و تشویق: به ندرت از تنبیه بدنی استفاده می شد،^{۲۷} دانش آموزان مناجات می خواندند.

یادداشت: هم دانش آموزان و هم معلمان در مدرسه یونیفورم می پوشیدند (ولی در رفت و آمد به مدرسه چادر سر می کردند)، هیئت مدیره مدرسه (به بالا مراجعه شود)^{۲۸} مسئولیت بودجه را به عهده داشت.^{۲۹}

مدارس بهائی نجف‌آباد

مدرسهٔ پسرانهٔ سعادت ملی نجف‌آباد (یا سعادت ملی بنین)^{۳۰}
 نجف‌آباد، اصفهان؛ تأسیس: در سال ۲۱-۱۹۲۰ (یا ۲-۱۹۲۱ یا ۳-۱۹۲۲ م.)،^{۳۱} توسط
 محفل روحانی نجف‌آباد (رئیس محفل: فتح‌الله مدرّس) و بخصوص علی حاجی باقر،
 اسدالله حاجی باقر، اسدالله‌خان حاجی کلبعلی شهید، اسدالله گلشنی.
 پسرانه، ابتدایی؛ دانش‌آموزان ۱۵۰-۱۰۰،^{۳۲} بهائی و غیر بهائی؛ شهریه: ۱ تا ۶ ریال هر
 ماه.^{۳۳}

محل: اولین محل: در خیابان فردوسی، کوچهٔ گلشنی در محلهٔ پنج چوبه، ۱۰۰۰ متر
 مربع،^{۳۴} دومین محل: در خیابان سعادت، دارای ۶ کلاس درس (بین ۲۴ تا ۳۲ مترمربع)،
 ۱ دفتر، ۱ اتاق فراش، ۱ اتاق انتظار، ۱ سالن بزرگ (برای گردهم‌آیی و جلسات)؛ حیاط
 مدرسه دارای باغچه و درختان سرو و کاج و چاه آب و دستشویی و انبار هیزم (برای سوخت
 زمستان) بود.

کارمندان: مدیر:^{۳۵} احمد شهیدی (۳۴-۱۹۲۳ م.)، فتح‌الله مدرّس، اسدالله شهیدی و فاضل
 یزدی؛ معلمان:^{۳۶} یدالله کیوانی (ورزش)، اسدالله روحانی، غلامحسین صمیمی، فتح‌الله (یا
 لطفعلی) گلشنی، عزیزالله صمیمی، آقای فصیح، بدیع‌الله درخشان، عزیزالله عرفانی،
 فرج‌الله گلشنی، حسین‌علی غزالی، فتح‌الله فروهر، فاضل یزدی (عربی)، محمدعلی شایق
 (ناطق) اردستانی، محمدصادق نبیره، فضل‌الله نوری (۱۹-۱۹۱۸ م.)، فتح‌الله مدرّس (از
 ۱۹۲۲ م. تا سه سال بعد از بستن مدرسه)؛ نگهبان: کربلایی دواشی، نصرالله شوقی.^{۳۷}

موادّ درسی: موادّ مصوّب وزارت معارف؛ سایر فعالیت‌ها: ورزش،^{۳۸} فوتبال و بازی‌های
 محلی (بعد از ظهرهای پنجشنبه، کلاس‌های ۳ تا ۶)؛ کلاس‌های درس اخلاق،^{۳۹}
 تسهیلات آموزشی: تختهٔ سیاه، نقشه‌های جغرافیا، میز و نیمکت‌های سه نفره، کتب؛^{۴۰}
 وسائل و ابزار آموزشی: قلم نی، دوات و جوهر و بعداً مداد نیز به کار برده می‌شد؛
 امتحانات: دانش‌آموزان در حضور والدین و معلمان خود مورد امتحان و سنجش قرار
 می‌گرفتند. دانش‌آموزان کلاس ششم در امتحانات سراسری ملی شرکت می‌کردند، ولی نه
 در زیر نام مدرسه؛^{۴۱} برنامهٔ روزانه: ۵ بار در روز زنگ مدرسه به صدا در می‌آمد، هر روز
 صبح دانش‌آموزان به صف می‌ایستادند و این دعا را می‌خواندند: «خداوندا به ما برکت
 عطا نما تا ترا بهتر شناسیم و بندگان تو باشیم»؛ نماز ظهر نیز خوانده می‌شد؛ تعطیلات:
 مدرسه از ساعت ۸ تا ۱۲ صبح و مجدداً از ۲ تا ۶ بعد از ظهر برای ۱۱ ماه باز بود و فقط

یک ماه تعطیلی داشت. **مجازات و تشویق**: تنبیه بدنی متداول بود. **یادداشت**: ۱۹ عضو کمیته مدرسه اکثراً از افراد ذیل بودند: اسدالله گلشنی، عطاءالله فروتن، یدالله وفائی، فرج الله جانمی، علی خان شاهرضایی، دکتر علی خان مدرک، محمدحسین اشراقی، اسدالله خان و احمدآقا شهیدی، جلال صادقی، عباس علی و فتح الله بهرامی، عباس علی مقرب، علی و رضاقلی حقیقی، عباس و شکرالله و امین الله روحانی، حسن علی گلشنی، نعمت الله وجدانی، نصرالله فردوسیان و عنایت الله جانمی. پوشیدن یونیفورم ابتدا معمول نبود. دانش آموزان یک شال گردن و یک جامه بلند (قبا) می پوشیدند و کلاه نمدی به سر می گذاشتند. بعداً کت و شلوار و کلاه پهلوی که روی آن نشانی تاج مانند نصب شده بود معمول شد گرچه یونیفورم نبود. به دانش آموزان تأکید می شد که به یکدیگر احترام بگذارند و کسانی که به دیگر دانش آموزان توهین می کردند به شدت مجازات می شدند. هر چند روز یک بار سرپرست اداره فرهنگ از مدرسه دیدن می کرد.^{۴۲}

مدرسه سعادت ملی بنات^{۴۳}

نجف آباد، اصفهان، تأسیس: در سال ۶-۱۹۲۵ توسط محفل روحانی نجف آباد.^{۴۴} دخترانه، ابتدایی، ۴۰۰ تا ۴۶۰ دانش آموز، بهائی (۳۸۰-۳۲۰) و مسلمان (۸۰)؛ شهریه: دانش آموزان بی بضاعت از پرداخت شهریه معاف بودند، در این مورد اطلاعات بیشتری در دست نیست.

محلّ: اولین محلّ: (بنیان گذاری در سال ۶-۱۹۲۵ م. و تا سه سال در این محلّ دایر بود):^{۴۵} نزدیک قبرستان عمومی، بین ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ متر مربع؛ ۷ کلاس درس، ۱ دفتر، یک اتاق برای اقامت مدیر و یک اتاق برای اقامت فراش، حیاط مدرسه بایر و بدون گل و درخت و دارای دستشویی و یک چاه آب بود. **دومین محلّ**: (بنیان گذاری ۱۹۲۸):^{۴۶} جنب مدرسه پسرانه در خیابان سعادت، ۶ کلاس درس، ۱ دفتر، ۲ اتاق (برای سکونت مدیر یا ناظم و فراش)، یک حیاط بزرگ، چاه آب، دستشویی، دوش (برای استفاده مدیر یا ناظم) و انبار هیزم (برای سوخت زمستانی).

کارمندان: مدیر (و معلم کلاس ششم): ثابته خانم صادقیان (یا صادقی)، ناظم (و معلم کلاس های خیاطی، نقاشی و گلدوزی):^{۴۷} سنیّه خانم صادقیان (یا صادقی)؛ **معلمین**: قدسیّه خانم خادم (صبحی)، شاه بیگم غزالی، نیره فروتن (جانمی)، عزت طیبی، مهرانگیز اشراقی، محترم راستی، خانم گلشنی، ربابه زارعی، اشراقیه خانم (دختر ثابت مراغه ای)؛^{۴۸} **نگهبان**: غلامعلی مشهد (با همسرش ماه سلطان در مدرسه زندگی می کردند).

موادّ درسی: موادّ مصوّب وزارت معارف و فقه اسلامی (شرعیات)، فیزیک (علم الاشیاء)، سلامت و بهداشت (حفظ الصّحه)، قرآن، ادبیات عربی (فرائد الادب)، فارسی، تاریخ و جغرافی، نقاشی، حساب و هندسه، صرف و نحو، خطّ، خیاطی، گل‌دوزی و برودری دوزی؛ **سایر فعالیت‌ها:** ورزش سبک (نرمش)، سرودهای بهائی (گاه‌گاهی)؛ **وسائل و ابزار آموزشی:** قلم نی، دوات و جوهر، دفترچه (که از ورق‌های کاغذ توسط دانش‌آموزان آماده می‌شد)؛ **امتحانات:** دو یا سه بار در سال؛ به دانش‌آموزان گواهی تحصیلی اعطاء می‌شد؛^{۴۹} **برنامه روزانه:** هر صبح قبل از کلاس مناجات خوانده می‌شد که دانش‌آموزان باید در طول آن ساکت و دست به سینه بایستند؛ دانش‌آموزان در روز دو بار (دو نوبت) به مدرسه می‌آمدند؛ **تعطیلات:** مدرسه در سال ۱۱ ماه باز بود و ۱ ماه تعطیل می‌شد؛ **مجازات و تشویق:** تنبیه بدنی اعمال می‌شد، هم‌چنین دانش‌آموزان به عنوان تنبیه بعد از ساعات مدرسه در مدرسه نگه‌داشته می‌شدند و با حضور پدر و مادرشان آن‌ها را آزاد می‌کردند. شاگردان ممتاز از پرداخت شهریه معاف می‌شدند، **اکابو:** یک کلاس دو بار در هفته، ابتدا برای ۶ زن خانه دار در ساعات بعد از مدرسه در دفتر تشکیل می‌شد، بعداً وقتی که تعداد افزایش یافت، کلاس به منزل دکتر مجاز که یکی از بهائیان برجسته محلّ بود منتقل شد، دانش‌آموزان این کلاس میزان کافی خواندن و نوشتن (از جمله نامه نویسی) یاد می‌گرفتند.

یادداشت: کمیته ۱۹ نفره مدرسه پسرانه سعادت ملی نجف‌آباد مسؤل مدرسه سعادت ملی بنات نیز بود. پوشیدن یونیفورم نیز رعایت می‌شد (دانش‌آموزان با چادر به مدرسه رفت و آمد می‌کردند).^{۵۰} بین ۱۵ تا ۲۰ نفر دانش‌آموز مسن‌تر نیز بودند که در کلاس‌های عادی تحصیل می‌کردند. علیرغم بی‌سوادی آنها، به خاطر سنشان در کلاس دوم قرار گرفته بودند، ولی دروس کلاس اول نیز به آن‌ها آموخته می‌شد و ساعات فوق‌العاده آموزش برایشان منظور می‌شد. دانش‌آموزان مسلمان هر روز ظهر نماز جماعت می‌خواندند و در طول ماه رمضان قرآن به طور مرتب تلاوت می‌شد. از آنجایی که مدرسه به رسمیت شناخته نشده بود هیچ‌گونه کمک و حمایتی از وزارت معارف دریافت نمی‌کرد.^{۵۱}

مدرسه بهائی فاران (فردوس) خراسان

مدرسه فاران^{۵۲} (فردوس) خراسان (نام مدرسه معلوم نیست)
تأسیس توسط شاه‌خلیل‌الله رحمانی (از سال تأسیس اطلاعاتی در دست نیست).

اولیه و ابتدایی؛ ابتدا ۲۰ نفر دانش‌آموز داشت ولی بعداً تعداد به ۵۰ نفر افزایش یافت؛ دانش‌آموزان بهائی و غیر بهائی و حتی از فرزندان طبقه علماء بودند؛ شهریه: ماهی ۵ قران.^{۵۳}

محل: منزلی از بهائیان نزدیک منزل شاه خلیل‌الله رحمانی.

کارمندان: مدیر و معلم: میرزا قدرت‌الله خان (مهرآیین)، و دو برادر ایشان میرزا محمد خان و میرزا شمس‌الدین خان.

مواد درسی: اطلاعاتی در دست نیست.

توضیح: این مدرسه زیر نظر محفل روحانی فاران بود. با آن که گروهی مرتباً علیه مدرسه توطئه می‌کردند ولی با پشتیبانی سردار مکرم که خود ماهانه ۵ تومان به بودجه مدرسه کمک می‌کرد، کسی نتوانست مانع کار مدرسه شود. بعدها که وزارت معارف تصمیم به ایجاد مدرسه دولتی گرفت همان مدرسه تبدیل به مدرسه دولتی شد ولی اساس سابق حفظ گردید. نک: رأفتی^b، ۱۴-۴۱۱

مدارس بهائی قزوین

مدرسه توکل بنین

قزوین، تأسیس: در سال ۱۹۰۶ توسط میرزا عبدالله و میرزا محمد خان تسلیمی و میرزا طراز الله سمندری.^{۵۴}

ابتدایی، در باره سایر جزئیات اطلاعاتی در دست نیست.^{۵۵}

محل: اطلاعاتی در دست نیست.

کارمندان: مدیر و معلمین: میرزا عبدالله تسلیمی، سلطان جلال خاضع، محمد سهائی، سلطان حبیب‌الله مصلح، محمد لیب، میرزا احمدخان فرزانه، میرزا عبدالحسین سمندری، میرزا نصرالله خان جهرمی، حاجی سیف‌الذاکرین، علم‌الهدی رضوی، عبدالعلی خان علائی، وحید کشفی (لسان‌الحضور)، میرزا عطاءالله سمندری، میرزا محمد سمندری و دیگران.^{۵۶}

مواد درسی: انگلیسی، اسپرانتو، عکاسی و کلاس‌های درس اخلاق بهائی.^{۵۷}

یادداشت: شعبه‌ای از شرکت سهامی نونهالان در قزوین افتتاح شد.^{۵۸}

برای اطلاعات بیشتر به پیوست ۴ مراجعه شود.

مدرسه توکل بنات

قزوین، تاریخ تأسیس ۳۰ ژوئن ۱۹۰۹ م. توسط مدیر و معلمین مدرسه توکل بنین^{۵۹} و محفل شورای [روحانی] قزوین.^{۶۰} پس از مدتی، به خاطر اشغال قزوین توسط قوای روسیه در آغاز جنگ جهانی اول و هرج و مرج شدید شهر، مدرسه به صلاحدید محفل روحانی تعطیل شد و بار دیگر روز پنجشنبه ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۳۲ ه.ق. [۷ آوریل ۱۹۱۴ م.] به مدیریت خانم طرازیه سمندری افتتاح گردید. از مدت تعطیل اطلاعی در دست نیست. نک: پیوست ۴.

دخترانه؛ اطلاعات بیشتر در دست نیست؛^{۶۱} شهریه: اطلاعاتی در دست نیست. محل: اولین محل: در محل مشرق الاذکار قزوین؛ دومین محل: به محله بزرگ تری منتقل شد.^{۶۲}

کارمندان: مدیر و معلمین: طرازیه سمندری (فرهادی، همسر طرازالله سمندری) (برای ۱۹ تا ۲۰ سال تا نوامبر سال ۱۹۲۷ به این خدمت ادامه داد)؛ ناظم: ورقائیه تسلیمی؛ کارکنان و معلمین در آغاز تأسیس عبارت بودند از: طرازیه خانم فرهادی سمندری، مدیر مدرسه، عزیه خانم صبیّه آقاچواد فرهادی به عنوان معاونت، والده مرحوم کربلائی جوادعلاقه بند مدرس قرآن، صاحبه خانم همسایه همجوار مدرسه به سمت قرآش و مراقب از اطفال. پس افتتاح مجدد مدرسه در سال ۱۹۱۴ م. معلمین عبارت بودند از: طرازیه خانم سمندری (فرهادی) مدیر و معلم، ضیائیه خانم سبحانی (صمدانی) معاون و رقیه خانم یوسفی که هردو از شاگردان قبلی همان مدرسه بودند، ورقائیه خانم تسلیمی، قدسیه خانم نعیمی، ادبیه خانم جانفشان، بهیه خانم، نوریه خانم، که آنان نیز دانش آموز پیشین مدرسه توکل بنات بودند مفتوح گردید.

معلمین در دوران پایانی مدرسه، چنانچه در یادداشت‌های آقای طرازالله سمندری آمده است عبارت بودند از:

طرازیه خانم فرهادی سمندری مدیر، ورقائیه خانم تسلیمی ناظم، روحا خانم فانی، ملیحه خانم بهار، رقیه خانم یوسفی، منیره خانم متحده، زیبا خانم متحده (همرنگ)، سرور خانم حدائقی، سیاره خانم ربّانی، بدعیه خانم فرزانه، تدریس قرآن، صاحبه خانم، قرآش مدرسه. (سمندری، طرازالله. ج. ۲، ۳۰)

موادّ درسی: اطلاعاتی در دست نیست.

یادداشت: طرازیه خانم سمندری دختر آقا محمد جواد فرهادی از خاندان قدیمی قزوین بود. ایشان سواد و خط فارسی خوب می دانست و پس از ازدواج با طرازالله سمندری نزد

ایشان صرف و نحو عربی آموخت و بدین ترتیب همه شرایط را برای ایجاد و تدریس مدرسه دخترانه حائز بود. معلمین دستمزد بسیار کمی دریافت می‌کردند. طرازیه سمندری کلاس‌های آموزشی برای زنان نیز تشکیل می‌داد (کلاس اکابر نسوان). وی هم‌چنین زنان بهائی را تشویق می‌نمود که قلیان را ترک کنند که در آن زمان هنوز در بین بهائیان مرسوم بود.^{۶۳} برای آگاهی بیشتر نک: پیوست ۴.

مدارس بهائی سنگسر

مدرسه پسرانه حسینیّه سنگسر،^{۶۴}

تأسیس:^{۶۵} در سال ۱۲- ۱۹۱۱ یا ۱۸- ۱۹۱۷ م. توسط ملا یوسف^{۶۶} و محفل روحانی سنگسر.

پسرانه، ابتدایی،^{۶۷} دانش‌آموزان بهائی و غیر بهائی،^{۶۸} شهریه: دانش‌آموزان از خانواده‌های بی‌بضاعت از شهریه معاف بودند.

محلّ: **اولین محلّ**: محله بهائیان، تپه‌سر، دارای دو کلاس و حیاط وسیع و دستشویی بود،^{۶۹} **دومین محلّ**: در منزل محمد سبحانی،^{۷۰} محلّ مدرسه حداقل سه بار تغییر کرد و بیشتر محلّ‌ها اجاره‌ای بود.^{۷۱}

کارمندان: **مدیر (و معلم)**: ملا عبدالعلی معلم، الله‌قلی سبحانی (مدیر و معلم)، بدیع‌الله پارسا، آقا میرزا حسین عسکری بشرویه‌ای و ورقا وحدت (بین سال‌های ۴- ۱۹۳۳)،^{۷۲} سلیمان سلیمی و علی سهیلیان (برای ۵ سال آخر مدرسه قبل از بسته شدن)، **معلمین**: آواز محمد جذبانی،^{۷۳} مسیح‌الله فنائیان (کلاس اول)،^{۷۴} محمد رضا رحمانیان (کلاس دوم)، شهید سعید علی اکبر معینی (کلاس سوم)، آقای عباسی (کلاس چهارم)^{۷۵} و آقای سلیمی (کلاس پنجم و ششم)،^{۷۶} آقا میرزا حسین گلستانی.^{۷۷}

موادّ درسی: در ابتدا موادّ درسی شامل دروس ذیل بود: حساب (چهار عمل اصلی)، دیکته، نامه‌نگاری (مراسلات)، قرآن، الفبای ابجد، خطّ، انشاء و غیره، بعداً از موادّ مصوّب وزارت معارف پیروی شد،^{۷۸} **سایر فعالیت‌ها**: نمایشنامه (بیشتر در طی تعطیلات بهائی)، **تسهیلات آموزشی**: تختّه سیاه، میز و نیمکت سه نفره، **وسائل و ابزار آموزشی**: مداد، قلم نی و دفترچه،^{۷۹} کلاس‌ها دارای بخاری بود (با چوب یا نفت)؛ **برنامه روزانه**: هر روز صبح سر صف و قبل از رفتن به کلاس مناجات (از عبداله‌ها) و سرود ملی خوانده می‌شد، **تعطیلات**: تشریفات دینی اسلامی در مدرسه انجام نمی‌شد ولی در تعطیلات

اسلامی مدرسه بسته بود، گه‌گاهی در تعطیلات بهائی مدرسه مهمانی می‌داد؛ **مجازات و تشویق**: تنبیه بدنی اعمال می‌شد،^{۸۰} برای تشویق به دانش‌آموزان جایزه (مداد و دفترچه و غیره) داده می‌شد.

یادداشت: دو دوره شش کلاسه زیر نظر سبحانی و جذبانی وجود داشت و دانش‌آموزان ممتاز کلاس‌های بالا در تدریس به آن‌ها کمک می‌کردند.^{۸۱} این مدرسه در سال ۸-۱۹۲۷ م. با تأسیس مدرسه دولتی در سنگسر بسته شد (و احتمالاً در همان سال آتش زده شد یا خراب گردید).^{۸۲} همهٔ وسائل و تجهیزات مدرسه بهائی مصادره شد و به مدرسه دولتی شاه‌پسند منتقل گردید.^{۸۳} هنگامی که مدارس بهائی در سراسر ایران در دسامبر ۱۹۳۴ م. بسته شد، جامعه بهائی محلّ به اداره مدرسه خود به طور غیررسمی ادامه داد.^{۸۴}

مدرسه دخترانه تربیت سنگسر

سنگسر، سمنان؛ **تأسیس**: در سال ۸-۱۹۲۷ م. (در اولین محلّ)^{۸۵} و سال ۷-۱۹۴۶ یا ۸-۱۹۴۷ م. (در محلّ دوم) توسط آقاعلی محمد رحمانیان و محفل روحانی سنگسر. دخترانه، ابتدایی، ۱۸۰ دانش‌آموز بهائی و غیربهائی؛ **شهریه**: بین ۱۵ تا ۳۰ ریال برحسب کلاس. **محلّ**: تا سال ۸-۱۹۲۷ م. (که مدرسه پسرانه بهائی سنگسر بسته شد) هر سال تغییر می‌کرد و در خانه‌های بهائیان تشکیل می‌شد، در سال ۸-۱۹۲۷ م. به **اولین محلّ** رسمی خود یعنی ساختمان مدرسه پسرانه (واقع در محله بهائیان، تپه‌سر) منتقل شد که یک حیاط بزرگ و دو کلاس (۳ در ۴ متر) داشت که دانش‌آموزان در این کلاس‌ها در سه ردیف می‌نشستند و هر ردیف یک موضوع را فرامی‌گرفتند (به این ترتیب ۶ کلاس در دو اتاق تشکیل می‌شد)،^{۸۶} **محلّ دوم**: در محله پاپالو، یک مدرسه دو طبقه در زمینی که توسط یکی از بهائیان به نام علی محمد رحمانیان اهداء شده بود ساخته شد که ۶ کلاس داشت (۱۸۰ تا ۲۰۰ متر مربع، شامل یک دفتر، یک محلّ سکونت برای یکی از معلمان و ۴ کلاس درس) و دارای حیاط (۱۰۰ متر مربع با دستشویی و انبار برای هیزم و اتاق فراش) بود.^{۸۷}

کارمندان: قبل از سال ۸-۱۹۲۷ م. مکتب‌داران مختلف مکتب‌های خود را اداره می‌کردند و به دانش‌آموزان خود درس می‌دادند؛^{۸۸} بعد از سال ۸-۱۹۲۷ م.: **مدیر**: زینت عسکری (تا سال ۷-۱۹۴۶ م.)، **طاهره خانم کیانی** (تا سال ۹-۱۹۴۸ م.)، **عطیه حقیقی** (تا ۲-۱۹۵۱/۳-۱۹۵۲ م.)، **روحانیه خشنودیان** (تا ۵-۱۹۵۴/۶-۱۹۵۵ م.)، **منیره پارسا** (برای یک سال) و **عطاریه گلستانی** (برای یک سال)، **ناظم**: هرمدیر یک معلم را به عنوان ناظم انتخاب می‌کرد، خانم‌های پارسا و گلستانی نقش عوض می‌کردند، وقتی یکی از آن‌ها

مدیر بود، دیگری ناظم می‌شد؛^{۸۹} **معلمین**: معلمه خانم سبحانی (کلاس‌های اول و دوم)، ورقائیه سبحانی (کلاس‌های سوم و چهارم) و وجدانیه، رحمانیه، رضوانیه و منیره پارسا،^{۹۰} نساعرب و عطائیه ایقانی (هر دو یک سال)، عطاریه گلستانی، طیبه لقائی، **معلمین موقت**: روحانیه رحمانیان، طاهره روشنی، رخشنده رحمانیان و شرف ممتازی.^{۹۱}

مواد درسی: در ابتدا برنامه مدرسه بر طبق مواد مصوب وزارت معارف نبود و شامل حروف و اعداد (کلاس اول)، جمع و تفریق (کلاس دوم) و غیره بود؛ هنگامی که مدرسه رسمی شد، برنامه درسی بر طبق مواد مصوب وزارت معارف شد (تاریخ، جغرافیا، شرعیات، ادبیات، فیزیک و غیره)، علاوه بر آن مواد ذیل نیز تعلیم داده می‌شد: گلدوزی، قلابدوزی، بافتنی، خیاطی، آشپزی و تور بافی؛ **سایر فعالیت‌ها**: رسم الخط، نقاشی، ورزش، نرمش و مسابقه ورزشی (دو فعالیت آخر گاه‌گاه بود)، کلاس کلمات مکتوبه^{۹۲} ابتدا دائر بود ولی بعد از آنکه کلاس‌های درس اخلاق ارائه شد، این کلاس (و همه کلاس‌های مذهبی بهائی) متوقف شد، سرودهای بهائی و غیربهائی؛ **تسهیلات آموزشی**: در اولین محل، مدرسه دارای نیمکت (بدون میز) بود، در محل دوم میز و نیمکت و تخته سیاه داشت؛ **امتحانات**: دو یا سه بار در سال؛^{۹۳} در پایان سال، دانش‌آموزان گواهی نامه دریافت می‌کردند و دانش‌آموزان ممتاز جایزه (مداد، کتاب و غیره) می‌گرفتند؛^{۹۴} **برنامه روزانه**: دعای صبحگاهی و مناجات سر صف و قبل از رفتن به کلاس خوانده می‌شد و در سال‌های بعد (احتمالاً از زمان رضاشاه به بعد) سرود ملی نیز خوانده می‌شد؛ **تنبیه و تشویق**: تنبیه بدنی در ابتدا اعمال می‌شد ولی به تدریج کاهش یافت، دانش‌آموزان تنبل در مدرسه نگه‌داشته می‌شدند تا تکالیف خود را انجام دهند.^{۹۵}

یادداشت: محفل روحانی سنگسر مسئول امور و بودجه مدرسه بود. دانش‌آموزان و کارمندان مدرسه یونیفورم می‌پوشیدند. گاه‌گاهی در تعطیلات مدرسه، دانش‌آموزان نهار آماده نموده از معلمین دعوت می‌کردند با آن‌ها غذا صرف کنند. در جشن‌های آخر سال مدرسه، والدین دانش‌آموزان، اعضای محفل روحانی و کارمندان مدرسه شرکت می‌کردند. به دانش‌آموزان ممتاز جایزه اعطاء می‌شد. برخلاف سایر مدارس بهائی این مدرسه در سال ۱۹۳۴ م. بسته نشد، بلکه به همراه مدرسه پسرانه تا ۲۰ سال بعد به طور غیر رسمی توسط جامعه بهائی اداره می‌شد تا اینکه سرانجام در سال ۶-۱۹۵۵ م. بسته شد.^{۹۶}

مدارس بهائی تهران

مدرسهٔ پسرانهٔ تربیت (معروف به مدرسهٔ تربیت بنین)

تهران، تأسیس در سال ۱۹۰۰-۱۸۹۹ م. توسط گروهی از بهائیان مشهور از جمله دکتر محمدخان منجم تفرشی، سید محمد ناظم الاطباء پدر تیمسار شعاع الله علانی، دکتر عطاء الله بخشایش، میرزا حسن ادیب، میرزا محمد تقی ابن ابهر و آصف الحکما. پسرانه، آمادگی - ابتدایی - متوسطه - دبیرستان؛^{۹۷} تعداد دانش‌آموزان بین ۷۵۰ تا ۱۲۰۰^{۹۸} بهائی و غیربهائی؛ شهریه: ۷/۵ تا ۱۲ ریال، دانش‌آموزان بی‌بضاعت از شهریه معاف بودند.^{۹۹}

محل: اولین محل: جنوب تهران، دومین محل: (۱۹۱۱ م.) به شمال تهران (خیابان سپه^{۱۰۰} مقابل کاخ سلطنتی) منتقل شد، ۱۰۰۰ متر مربع مرکب از دو حیاط با اندازه تقریباً مساوی، دبیرخانه و دفتر مدیر؛ حیاط اول: شامل کلاس‌ها، یک استخر بزرگ کم‌عمق، اتاق ناهارخوری، دستشویی، انبار و یک «تختهٔ معذرت خواهی» که برای تنبیه دانش‌آموزان به کار برده می‌شد؛ حیاط دوم: شامل کلاس‌هایی برای دانش‌آموزان ممتاز و ویژه،^{۱۰۱} یک انبار، دستشویی. کلاس‌ها هر یک بین ۴۰ تا ۵۰ دانش‌آموز داشت.

کارمندان: مدیر: دکتر محمدخان منجم تفرشی (برای ۶ سال اول)، دکتر عطاء الله بخشایش (از ۱۹۰۶ تا احتمالاً بعد از جنگ جهانی اول)، عزیزالله مصباح (تا آغاز سال ۱۹۳۴، سه یا چهار ماه قبل از بستن مدارس بهائی)،^{۱۰۲} دکتر علی اکبر فروتن (از آغاز سال ۱۹۳۴ تا هنگام بستن مدرسه) و احمد یزدانی،^{۱۰۳} ناظم: میرزا محمد علی خان بهائی، میرزا فرج‌الله خان پیرزاده، میرزا فتح‌الله خان،^{۱۰۴} آقای نیلی، علی اکبر فروتن و میرزا یوسف‌خان وجدانی،^{۱۰۵} معلمین: عزیزالله مصباح (عربی و فرانسه)، لیلیان کیپس (انگلیسی)، فاضل شیرازی^{۱۰۶} (عربی)، عبدالحسین شهیدزاده (ریاضیات)،^{۱۰۷} آقا شیخ حیدر معلم، میرزا محمد ناطق اردستانی (برای ۲ ماه در سال ۵-۱۹۳۴ م.)، آقای وحدت (کلاس اول)، آقای افصحی (کلاس دوم)، آقای جهانبخش و آقای بصیری (کلاس چهارم)؛ علی اصغر فروتن (کلاس پنجم)، نیرسینا و آقا میرزا جمال‌الدین (کلاس ششم)، علی محمد ورقا (تاریخ و جغرافی، کلاس هفتم)، آقا سید عباس علوی، مسیح فرهنگی، شیخ محسن نائینی، میرزا نعمت‌الله بیضائی، ذکرالله خادم، نصرالله مؤدت، دکتر مرتضی دانش اردکانی، احمد یزدانی، نصرالله رستگار طالقانی، حاجی شیخ زین‌العابدین ابراری، میرزا عطاءالله سمندری، یوسف وحید کشفی، امور اداری و نگهبانی: میرزا یوسف وجدانی (حسابدار)،

آقا شکرالله (مسئول نظافت و رابط بین کارمندان مدرسه و والدین دانش‌آموزان).
مواد درسی: مواد مصوب وزارت معارف به علاوه خط و خوش‌نویسی، نقاشی، ورزش،^{۱۰۸}
 عربی، فرانسه،^{۱۰۹} **تسهیلات آموزشی:** میز و نیمکت مدرسه، میز و صندلی جدا برای معلم،
 تخته سیاه، نقشه‌های جغرافیا، یک آزمایشگاه (برای دانش‌آموزان متوسطه و دبیرستان)؛^{۱۱۰}
وسایل و ابزار آموزشی: کتاب، دفترچه، مداد، قلم نی؛ کلاس‌ها مجهز به بخاری بود؛^{۱۱۱}
امتحانات: دانش‌آموزان در هنگام امتحان جدا از هم و روی صندلی‌های جداگانه
 می‌نشستند؛ **برنامه روزانه:** دعای صبحگاهی (معمولاً دانش‌آموزان بهائی مناجات
 می‌خواندند)؛ **تنبیه و مجازات:** تنبیه بدنی اعمال نمی‌شد یا بسیار نادر بود؛^{۱۱۲} تنبیهات
 شامل ایستادن در مقابل تخته «معذرت‌خواهی» که در حیات مدرسه قرار داشت و خواندن
 یک مقاله عذرخواهی و یا نگه‌داشتن یک توپ فوتبال روی سر بود؛ دانش‌آموزان مؤدب و
 درس‌خوان تشویق‌نامه دریافت می‌کردند که با میزان آفرین از ۱، ۱۰، ۱۰۰ و ۱۰۰۰
 مشخص بود. در سال ۱۹۳۳-۴ م. از یک سیرک خارجی دعوت شد که در مقابل
 دانش‌آموزان مدرسه برنامه اجرا کند.^{۱۱۳}

یادداشت: یک هیئت مدیره مرکب از بنیان‌گذاران و نیز سایر بهائیان (مانند میر امین‌الله
 باقراف، جلال ذبیح کاشانی، محمدعلی خان بهائی، میرزا یوسف‌خان وجدانی و دیگران)
 مسئول امور مدرسه بود. دانش‌آموزان یونیفورم می‌پوشیدند.^{۱۱۴} معلمین دستمزد بسیار اندکی
 دریافت می‌کردند.^{۱۱۵}

مکتب‌خانه معلمه خانم

تهران، تأسیس قبل از سال ۱۹۱۲ م.، اطلاعات بیشتر در دست نیست، توسط سید بیگم
 (معروف به معلمه خانم).

دخترانه، بهائی، در مورد تعداد دانش‌آموزان و شهریه اطلاعاتی در دست نیست.
محل: باغ فردوس.

کارمندان: مدیر و معلم: بنیان‌گذار.

مواد درسی: اطلاعاتی در دست نیست.

یادداشت: این مکتب پس از آغاز فعالیت مدرسه تربیت و مدرسه دخترانه تربیت بسته شد و
 بنیان‌گذار آن به تدریس در آن مدارس پرداخت.

مدرسه تربیت دوشیزگان وطن

تهران، تأسیس قبل از سال ۱۹۱۲ م. توسط منیره خانم ایادی (صبیح).^{۱۱۶}

دخترانه، ابتدایی؛ با دانش‌آموزان بهائی و غیربهائی.
محل: محله سرقبر آقا، اطلاعات بیشتر در دست نیست.
کارمندان: مدیر: بنیان‌گذار، **ناظم و معلم:** قدسیه خانم، **معلمین:** خواهران بنیان‌گذار، دختر شیخ‌الرئیس،^{۱۱۷} خانم حجازی، بهاریه خانم و معلمه خانم (عربی).
مواد درسی: اطلاعاتی در دست نیست.
یادداشت: بر اثر بیماری شوهر بنیان‌گذار مدرسه بسته شد.

مدرسه تربیت دخترانه (معروف به مدرسه تربیت بنات)

تهران، تأسیس: در سال ۱۹۱۲ توسط دکتر عطاءالله بخشایش.^{۱۱۸}
 دخترانه، ابتدایی و متوسطه (تا کلاس نهم)؛ تعداد دانش‌آموز: ۷۵۰ نفر،^{۱۱۹} اکثراً بهائی و مسلمان،^{۱۲۰} ولی از پیروان ادیان دیگر نیز شاگردانی بودند؛ **شهریه:** بین ۸ تا ۱۵ قران (برحسب کلاس)، دانش‌آموزان بی‌بضاعت از شهریه معاف بودند.^{۱۲۱}
محل: واقع در محله بازار آقا شیخ هادی. تمام زمین مدرسه ۱۰۰۰ متر مربع بود، در حالی که ساختمان دو طبقه خود ۲۵۰ متر مربع بود؛ مدرسه دارای دو حیاط بود: یک حیاط بزرگ در جلوی ساختمان مدرسه و یک حیاط کوچک در پشت ساختمان که کودکانی در آنجا قرار داشت، بشکه‌های پراز آب آشامیدنی در نقاط مختلف حیاط گذاشته می‌شد، انباری برای هیزم (سوخت بخاری) وجود داشت، کلاس‌ها در حیاط و در ساختمان واقع شده بود و یک سالن بزرگ و یک میز بزرگ ناهارخوری نیز موجود بود.
کارمندان: مدیر: دکتر محمد خان منجم تفرشی؛^{۱۲۲} دکتر عطاءالله بخشایش (برای مدت ۱۰ سال)،^{۱۲۳} لیلیان کپیس (مدیر و معلم ۲۰-۱۹۱۲ م.)،^{۱۲۴} قدسیه اشرف (۱-۱۹۲۰ م.)،^{۱۲۵} دکتر ژنویو کوی Genevieve Coy (۳-۱۹۲۱ م.)،^{۱۲۶} آدلید شارپ Adelaide Sharp (۳۵-۱۹۲۸ م.)،^{۱۲۷} **ناظم:** خانم بزرگ، روح‌انگیز فتح اعظم (ناظم و معلم)؛ **معلمین:**^{۱۲۸} عشرت خانم (شیمی و فیزیک)، عفت خانم (جغرافی و تاریخ) و ملوک خانم،^{۱۲۹} کمالیه صحیحی (کلاس پنجم و خیاطی)، نسرین صحیحی (دیکته، فارسی و انشاء)،^{۱۳۰} ملوک و ملیحه ذبیح (کلاس‌های پایین‌تر)، شمسی خانم (کلاس چهارم)، روح‌انگیز فتح اعظم، لیلیان کپیس و آدلید شارپ (آموزش انگلیسی به سه کلاس اخیر)، وفائیه مدحت (هندسه، حساب، فیزیک و شیمی برای دبیرستان)، معلمه خانم (عربی)، مستوره خانم حقیقی، دکتر سارا کلاک Sarah Clock الیزابت استیوارت Elisabeth Stewart؛ **نگهبان:** یک مرد (مسئول نگهبانی و بخاری و بشکه‌های آب آشامیدنی و غیره) و

یک زن (اکثراً برای نظافت).^{۱۳۱}

مواد درسی: مواد مصوب وزارت معارف مانند حساب، هندسه، جبر، فیزیک، شیمی، عربی، مدارج القرائه و غیره به علاوه انگلیسی، خیاطی و آشپزی (دو موضوع اخیر یک بار در هفته)، ورزش (بازی‌های معمول در آن زمان مانند توپ بازی یا طناب بازی)؛ **سایر فعالیت‌ها:** دانش‌آموزان برای گردش علمی به بیرون از مدرسه برده می‌شدند (مثلاً به مزارع کشاورزی برای مشاهده ماشین آلات کشاورزی و باغ‌های بزرگ)؛^{۱۳۲} **تسهیلات آموزشی:** همه کلاس‌ها تخته سیاه و نقشه جغرافیا و نیمکت‌های سه نفره داشتند؛^{۱۳۳} **وسایل و ابزار آموزشی:** مداد، قلم نی، قلم فرانسه،^{۱۳۴} جوهر و دفترچه؛^{۱۳۵} کلاس‌ها مجهز به بخاری چوب سوز بود؛ **امتحانات:** هر شش ماه یک‌بار، دانش‌آموزان کلاس‌های بالاتر مسئول امتحانات شفاهی دانش‌آموزان کلاس‌های پایین‌تر بودند؛ محلّ و محتوای امتحانات نهایی توسط وزارت معارف تعیین می‌شد؛ دانش‌آموزان گواهینامه دریافت می‌کردند؛ **برنامه روزانه:** در ساعت ۷/۵ بامداد همه دانش‌آموزان در حیاط مدرسه صف می‌بستند و سرودهای بهائی می‌خواندند^{۱۳۶} (در ایام زمستان این مراسم در سالن بزرگ مدرسه انجام می‌شد)؛ **تنبیه و تشویق:** دانش‌آموزان بد رفتار سر صف نامشان اعلام می‌شد و در همان موقع با خط کش به کف دستشان زده می‌شد؛ شاگردان اول، دوم و سوم هر کلاس جایزه دریافت می‌کردند

یادداشت: مدرسه توسط جامعه بهائی اداره می‌شد ولی تحت نظارت وزارت معارف قرار داشت.

مدارس بهائی فارس

مدرسه تربیت بنین آباءه فارس

تأسیس در سال ۱۶- ۱۹۱۵ م. (در محلّ اول) در سال ۱۹۱۹ م. (در محلّ دوم) توسط حاجی علی خان (محلّ اول)، دکتر بدیع الله آگاه، دکتر حسین آگاه (ضیاء الحکماء)، طلعت خانم وفائی^{۱۳۷} (محلّ دوم)، دکتر بدیع الله آگاه^{۱۳۸} (محلّ سوم و چهارم). پسرانه، ابتدایی و متوسطه؛^{۱۳۹} **شاگردان:** بهائی (۶۰ درصد) و مسلمان (۴۰ درصد)؛ **شهریه:** (ماهانه) هیچ رقم مشخصی تعیین نشده بود و هر خانواده برحسب استطاعت خود می‌پرداخت و خانواده‌های بی‌بضاعت معاف بودند.

محلّ: اولین محلّ: در ساختمانی که توسط حاجی علی خان ساخته شده بود واقع در نیمه

راه آباده و همت آباد؛ دارای ۶ کلاس کوچک (۲ در ۳ متر) و یک اتاق بزرگتر (۷ در ۳ متر) (برای امتحانات)، یک حیاط خاکی ۱۰۰۰ متر مربع (اغلب برای زمین بازی استفاده می‌شد)، یک انبار برای هیزم (سوخت زمستان)، **دومین محل**:^{۱۴۰} خارج از آباده در محلی به نام قریه نصرالله‌خان، بیشتر از محل اول اتاق داشت (اطلاعات بیشتر در دست نیست)، حیاط وسیع و چاه آب؛ **سومین محل**:^{۱۴۱} محلی به نام حدیقه‌الرحمان یا باغ حکیم که قبلاً زیارتگاه بود،^{۱۴۲} اطلاعات بیشتر در دست نیست؛ **چهارمین محل**: نزدیک حمام عمومی حسن خانی.

کارمندان: مدیر: دکتر بدیع‌الله آگاه (در محل دوم)، صدرالدین درخشان، دکتر مسیح آگاه، میرزا اسدالله فاطمی؛ **ناظم:** دکتر امانت‌الله روشن؛ **معلمین:** عنایت‌الله سهراب، سید مهدی دانا (کلاس‌های دینی، قرآن و خط)، صدرالدین درخشان،^{۱۴۳} عبدالحسین بهمنی، امانت‌الله روشن، عنایت‌الله صفا، میرزا حسین اشرف، ذبیح قربان؛ **نگهبان:** کاکا حسین فراش.

مواد درسی: مواد مصوب وزارت معارف؛ **سایر فعالیت‌ها:** جمعه‌ها برای دانش‌آموزان بهائی کلاس‌های درس اخلاق تشکیل می‌شد، **تسهیلات آموزشی:** همه مدارس در همه محل‌ها دارای تخته سیاه، نیمکت‌های چوبی سه نفره و نقشه‌های جغرافیا بودند؛ **برنامه روزانه:** صبح‌ها سرودهای بهائی خوانده می‌شد، حضور در مدرسه دو بار در روز از ۸ تا ۱۱ صبح و از ۲ تا ۴ بعد از ظهر بود. **تنبیه و تشویق:** تنبیه بدنی اعمال می‌شد، عصرها قبل از رفتن به منزل، دانش‌آموزان تنبل را از صف خارج می‌کردند و به کمک فراش مدرسه تنبیه می‌نمودند. در دروان مدیریت مسیح آگاه، تنبیه بدنی بسیار کاهش یافت.^{۱۴۴}

یادداشت: مدرسه یونیفورم نداشت.^{۱۴۵}

مدرسه تربیت بنات آباده فارس

تأسیس: در سال ۱۹۲۰^{۱۴۶} توسط طلعت خانم وفا^{۱۴۷} و دکتر بدیع‌الله آگاه. دخترانه، ابتدایی؛ اطلاعاتی در دست نیست، دانش‌آموزان اکثراً بهائی و چند مسلمان؛ **شهریه:** اطلاعاتی در دست نیست. **محل:** قلعه حاجی علی‌خان.

کارمندان: مدیر: طلعت خانم (با همکاری دکتر حسین‌خان آگاه، ضیاء‌الحکمت، روحا فروزان و روح‌انگیز ضرغام)؛ **معلمین:**^{۱۴۸} روح‌انگیز ضرغام، بهیة صفائی، روح‌انگیز سلمان‌پور، جمیله حمیدی (وجدانی)، قمرآغا درخشان، فخری ایران ذبیحی، اقدس

درآگاهی

موادّ درسی: موادّ مصوّب وزارت معارف.

مدرسه نویناد منصوری

نی‌ریز، فارس؛ تأسیس در زمان انقلاب مشروطیت^{۱۴۹} سال‌های ۶- ۱۹۰۵ م. توسط منصورالسلطنه.^{۱۵۰}

از نوع و کیفیت و محلّ مدرسه اطلاعی در دست نیست، (با توجّه به اینکه نی‌ریز جمعیت بهائی زیاد داشت، احتمالاً دانش‌آموزان اکثراً بهائی بودند)؛ شهریه: اطلاعی در دست نیست (احتمالاً مجانی بود زیرا این مدرسه دولتی بود هر چند که بهائیان آن را تأسیس نموده اداره می‌کردند).

کارمندان: مدیر: میرزا عبدالحسین بازاریار،^{۱۵۱} معلّمین: آقامحمد هاشم (شیخ آقا) معروف به فاضل قصردشتی (معلّم عربی) و بعداً امیرحسام،^{۱۵۲} اطلاعات بیشتر در دست نیست.

موادّ درسی: موادّ مصوّب وزارت معارف.

یادداشت: این مدرسه بهترین مدرسه استان فارس شناخته شد.^{۱۵۳}

مدرسه شیراز (نام مدرسه معلوم نیست).

شیراز، فارس؛ تأسیس: توسط میرزا آقاخان بشیرالسلطان.^{۱۵۴} (از سال تأسیس اطلاعی در دست نیست).

از نوع و کیفیت مدرسه اطلاعی در دست نیست، دانش‌آموزان بهائی، شهریه، محلّ، کارمندان، موادّ درسی اطلاعی در دست نیست.

یادداشت: این مدرسه اولین مدرسه‌ای بود که در شیراز باز شد.

مدارس بهائی گیلان و مازندران

مدرسه سنگر کهومت

گیلان تأسیس: در سال ۱۹۱۵ م. توسط آقا سید اشرف هروی.

مدرسه ابتدائی از شهریه، محلّ و موادّ درسی اطلاعی در دست نیست.

کارمندان: مدیر و معلّم: بنیان‌گذار (که به سید معلّم معروف شد)

یادداشت: این مدرسه ابتدا مکتب‌خانه بهائی بود.

مدرسه عرب خیل

عرب خیل، ۱۵۵ مازندران؛ تأسیس: در سال ۱۹۱۹ م. توسط ملک جهان و شوهرش، علی داداش (معروف به گیلک)، با کمک و حمایت محفل روحانی عرب خیل.^{۱۵۶} پسرانه و دخترانه (تا سال ۴-۱۹۳۳ م.)،^{۱۵۷} ابتدایی (فقط کلاس اول تا چهارم)،^{۱۵۸} تعداد دانش آموز ۲۰-۱۵، بهائی (اکثراً) و مسلمان (تعداد کمی)؛ شهریه: ابتدا شهریه نداشت، اما بعد از چند سال شهریه ۱ تا ۳ ریال معمول شد.^{۱۵۹}

محل: مدرسه در یک سالن ۴ در ۹ متر در یک ساختمان که ۱۰۰۰ متر مربع بود قرار داشت (با ۳۰۰۰ متر مربع حیاط در جلوی آن).^{۱۶۰}

کارمندان: مدیر و ناظم و معلم: ۱۶۱ میرزا هدایت الله غضنفری، سید ابراهیم عدالتی، میرزا فروغ الله بصری، شیخ عبدالکریم شریعتمدار، میرزا وجیه الله خان مؤدب یزدی (۲-۱۹۲۱/۳-۱۹۲۲ م.)، محمد تقی رئوف (۳-۱۹۳۲/۴-۱۹۳۳ م.)، عبدالله قدوسی (۵-۱۹۳۴/۶-۱۹۳۵ م.)، حبیب الله اسدیان (۷-۱۹۳۶/۸-۱۹۳۷ م.)، میرزا رحمت الله کثیری (نوه بنیانگذار مدرسه)، میرزا مجتبی و آقا ابراهیم فرهنگ پور،^{۱۶۲} نگهبان: یک فراش که مسئول نظافت و سایر امور بود.

مواد درسی: مانند اکثر مدارس ابتدایی آن زمان بعد از ۲ تا ۳ سال آموختن خواندن و نوشتن و چهار عمل اصلی حساب، دانش آموزان مواد درسی وزارت معارف را فرامی گرفتند که عبارت بود از: فارسی، تاریخ، فیزیک، جغرافی، حساب و هندسه، سیاق و خط؛ سایر فعالیتها: کلاس های درس اخلاق برای کودکان بهائی در روزهای جمعه توسط مبلغین بهائی که بین ۳ تا ۶ ماه در منطقه بودند تشکیل می شد؛ وسائل و ابزار آموزشی: قلم نی، مداد و کاغذ کلفت در ابتدا، ولی سال های بعد از دفترچه و قلم پهلوی نیز استفاده می شد؛^{۱۶۳} امتحانات: فقط در پایان سال بود و نمایندگان محفل روحانی محلی و والدین دانش آموزان بر جلسات امتحان نظارت می کردند، هم چنین یک معلم به عنوان ممتحن از مشهدسر (بابلسر) یا بارفروش (بابل) می آمد، هر روز یک یا دو کلاس امتحان می شد و امتحانات هم شفاهی و هم کتبی بود؛ برنامه روزانه: دانش آموزان دوبار در روز به مدرسه می آمدند: از صبح تا ظهر و بعد از نهار تا غروب، وقتی به مدرسه وارد می شدند صف می بستند و بعد بدون هیچ گونه تشریفاتی (مانند خواندن سرود و غیره) به کلاس های خود می رفتند، هر روز چهار زنگ تفریح ۳۰ دقیقه ای داشتند، دو بار در صبح و دو بار در بعد از ظهر؛ تنبیه و تشویق: تنبیه بدنی و نیز تنبیهات نوشتنی اعمال می شد؛ تعطیلات: مدرسه در تعطیلات بهائی و اسلامی تعطیل بود.^{۱۶۴}

یادداشت: یونیفورم معمول نبود. دستمزد معلمان ابتدا ۹ تومان بود و در سال ۸-۱۹۳۷ م. به ۳۰ تومان رسید؛ محفل روحانی عرب‌خیل دستمزد معلمان و کسر بودجه مدرسه را می‌پرداخت. ۱۶۵

مدرسه سعادت عمومی بارفروش^{۱۶۶}

بابل (بارفروش سابق)، مازندران؛ تأسیس: ۱۲-۱۹۱۱^{۱۶۷} توسط میرزا مصطفی خان نوری (پسر محمودخان مفتخرالملک).^{۱۶۸}

پسرانه، ابتدایی (کلاس ۱ تا ۴)؛^{۱۶۹} تعداد دانش‌آموز ۳۰ نفر، بهائی، مسلمان، یهودی، مسیحی و زردشتی؛^{۱۷۰} شهریه: شهریه گرفته نمی‌شد.

محل: در ساختمان حظیرةالقدس بابل (در محله لور)، یک سالن کوچک برای کلاس استفاده می‌شد و یک اتاق برای فراش.^{۱۷۱}

کارمندان: مدیر: آقا روح‌الله تهرانی (معروف به خادم)، شیخ زین‌العابدین ابراری،^{۱۷۲} محمدعلی پیروان، علی سهیلیان؛^{۱۷۳} **ناظم:** چنین پستی در مدرسه وجود نداشت؛^{۱۷۴} **معلمان:** آقا روح‌الله تهرانی، آقای دیلمقانی، شیخ زین‌العابدین ابراری، علی سهیلیان؛^{۱۷۵} **نگهبان:** اولین فراش آقای جلیلی (مسلمان) بود که مسئول نظافت بود و در اتاقی در جوار کلاس زندگی می‌کرد

مواد درسی: ابتدا خواندن و نوشتن بود و بعد دروسی مانند فارسی (کلیله و دمنه)، حساب و هندسه، عربی، جغرافی، تاریخ، بهداشت، فیزیک و خط؛^{۱۷۶} **وسایل و ابزار آموزشی:** قلم نی ریز و درشت، مداد و کاغذ ضخیم که کاغذ ۱۶ لایه خوانده می‌شد، که بعداً دفترچه معمولی جایگزین آن گردید.^{۱۷۷}

یادداشت: هیچ‌گونه یونیفورم وجود نداشت ولی بر نظافت و تمیز بودن لباس تأکید زیاد می‌شد. هزینه مدرسه از طریق کمک‌های افراد و محفل روحانی محلی تأمین می‌گردید.^{۱۷۸}

مدرسه دخترانه بابل/بارفروش مازندران

از تاریخ تأسیس و نام مؤسس اطلاعی در دست نیست.

دخترانه، ابتدایی (شاید مانند مدرسه فوق)؛ از تعداد دانش‌آموزان و دین آن‌ها شهریه و مواد درسی اطلاعی در دست نیست.

محل: احتمالاً در ساختمان حظیرةالقدس بابل.

کارمندان: معلم: قمرخانم ممتازی.^{۱۷۹}

مدرسه بهنمیر

بهنمیر،^{۱۸۰} مازندران،^{۱۸۱} تأسیس: در سال ۱۷- ۱۹۱۶ توسط سید محمد رضا شه میرزادی،^{۱۸۲} سید محمد باقر و سید سمیع^{۱۸۳} پسرانه (فقط در ابتدا، ولی بعد از ۱۰ تا ۱۵ سال دختران نیز به این مدرسه می‌آمدند)،^{۱۸۴} ابتدایی؛ تعداد دانش‌آموز بین ۲۰ تا ۳۰ نفر، بهائی و مسلمان؛ **شهریه:** شهریه دریافت می‌شد، ولی دانش‌آموزان بی‌بضاعت (اعم از بهائی و مسلمان) از پرداخت معاف بودند.

کارمندان: مدیر و ناظم و معلم:^{۱۸۵} سید سمیع کنوجالی (مدیر و ابتدا برای چند ماه معلم)، منوچهرخان، فتح‌الله مظلومی، آقا فیض‌الله ثابتیان، محمد تقی رئوف (از بارفروش/بابل)، شیخ عبدالکریم شریعتمدار (پسر شریعتمدار کبیر بابل)، آقا قدرت‌الله یوسف‌زاده، علی‌جان کاظم‌زاده، اشراقیه همایونی، محمد رضا تیرگری، آقا حبیب‌الله اسدیان، آقا گل‌آقا تقوایی، آقا حشمت‌الله اسدیان و آقا رحمت‌الله مهرباخانی،^{۱۸۶} **نگهبان:** دانش‌آموزان در تمیز کردن مدرسه کمک می‌کردند.

محل: در حظیرة القدس بهنمیر، واقع در ناحیه داراب‌دین منطقه بهنمیر، دانش‌آموزان در سه اتاق این ساختمان درس می‌خواندند.^{۱۸۷}

مواد درسی: بعد از فراگیری خواندن و نوشتن و چهار عمل اصلی حساب، به دانش‌آموزان موضوع‌های زیر آموخته می‌شد: خط، فارسی، تاریخ، جغرافی، حساب، سیاق، املاء، حفظ‌الصحة، علم‌الاشیاء و کلاس‌های درس اخلاق؛^{۱۸۸} **تسهیلات آموزشی:** نیمکت‌های چوبی؛ **وسایل و ابزار آموزشی:** جوهر سیاه، قلم نی، مداد و کاغذ ضخیم که به تدریج دفترچه جایگزین آن گردید؛ **امتحانات:** دانش‌آموزان هر ۶ ماه یک‌بار در حضور اعضای محفل روحانی محل و والدینشان و گروهی از افراد تحصیل‌کرده در امتحانات کتبی و شفاهی شرکت می‌کردند؛ **برنامه روزانه:** دانش‌آموزان تمام روزهای هفته به غیر از جمعه‌ها درس می‌خواندند، دانش‌آموزان در روز دو بار به مدرسه می‌آمدند: از صبح تا ظهر، برای ناهار به خانه می‌رفتند و در حدود ۲ بعد از ظهر به مدرسه باز می‌گشتند و تا عصر آنجا بودند؛^{۱۸۹} هر روز صبح دانش‌آموزان صف می‌بستند و سرود می‌خواندند؛^{۱۹۰} **تعطیلات:** مدرسه همیشه در تعطیلات بهائی بسته بود.^{۱۹۱}

یادداشت: یونیفورم معمول نبود. محفل روحانی بهنمیر همه کسر بودجه را پرداخت می‌کرد.^{۱۹۲} این مدرسه در سال ۱۹۳۴ م. با سایر مدارس بهائی بسته نشد چون بهائیان بهنمیر آن را به عنوان مکتب‌خانه ارائه می‌دادند.^{۱۹۳}

مدرسه همت ارطه^{۱۹۴}

بورخیل ارطه،^{۱۹۵} مازندران، تأسیس: در ۱۰ اکتبر ۱۹۲۵^{۱۹۶} توسط میرزا لطفعلی خان مجدالاطباء.^{۱۹۷}

پسرانه (و دخترانه^۴)، ابتدایی (کلاس ۱ تا ۳ یا ۴)^{۱۹۸}؛ از تعداد دانش‌آموزان اطلاعی در دست نیست، بهائی و مسلمان؛ **شهریه:** ۳ ریال در ماه.

محل: اولین محل (تا اولین بسته شدن مدرسه): یک خانه با سه اتاق و یک آشپزخانه که تعمیر شده و با فرش مفروش شده بود؛ **دومین محل** (از باز شدن مجدد مدرسه): در خانه آقا عبدالناصر،^{۱۹۹} **سومین محل:** در خانه میرقاسم ایقانی.^{۲۰۰}

کارمندان: مدیر و ناظم: چنین سمت‌هایی وجود نداشت و معلمین علاوه بر تدریس آن وظائف را نیز انجام می‌دادند؛ **معلمین:** میرزا عبدالعلی شهاب شه میرزادی (برای ۵ سال)، آقا عبدالمیثاق (معروف به ضیاءالدین) (برای ۲ سال)،^{۲۰۱} میرزا احمد (برای ۱ سال)،^{۲۰۲} آقا حاجی ایزدپناه (برای ۵ سال)،^{۲۰۳} میرقاسم ایقانی (برای ۴ سال)؛^{۲۰۴} **نگهبان:** فراش بخصوصی وجود نداشت و دانش‌آموزان و همسران معلمین مسئولیت نظافت را به عهده داشتند.

مواد درسی: بعد از آنکه دانش‌آموزان خواندن و نوشتن را می‌آموختند (تقریباً در ۲ تا ۳ سال اول مدرسه)، شروع به آموختن دروس دیگری مانند جغرافی، تاریخ، حساب، هندسه، فیزیک و درس اخلاق می‌نمودند؛^{۲۰۵} **وسایل و ابزار آموزشی:** قلم نی (ریزو درشت)، مداد و دفترچه؛ **برنامه روزانه:** صبح وقتی زنگ زده می‌شد، دانش‌آموزان صف می‌بستند و معلمین آنان را از نظر نظافت واری می‌کردند و دعای صبحگاهی خوانده می‌شد؛^{۲۰۶} بعد دانش‌آموزان وارد کلاس شده به ردیف روی فرش می‌نشستند و هر ردیف نمایانگر یک کلاس بود، معلمین از همه دانش‌آموزان درس می‌پرسیدند و به آن‌ها تمرین می‌دادند، مدرسه برای ناهار بسته می‌شد و مجدداً در ساعت ۱/۳۰ یا ۲ باز می‌شد و دانش‌آموزان به مدرسه آمده تا عصر در مدرسه می‌ماندند، مدرسه در طول چهار فصل و تمام روزهای هفته به غیر از جمعه و تعطیلات بهائی باز بود.

یادداشت: یونیفورم معمول نبود. برای حضور در مدرسه محدودیت سنی وجود نداشت. کسر بودجه مدرسه توسط بنیان‌گذار، مجدالاطباء تأمین می‌شد. حقوق معلمین بین ۱۲ تا ۱۵ تومان در ماه بود.^{۲۰۷}

مدرسه چاله‌زمین و ساروکلا،^{۲۰۸} مازندران

تأسیس: در سال ۸-۱۹۲۷ م. توسط محفل روحانی چاله‌زمین.^{۲۰۹}

پسرانه و دخترانه، ابتدایی (کلاس ۱ تا ۴)،^{۲۱۰} تعداد دانش‌آموز ۲۰-۱۶ بهائی و بیشتر مسلمان؛ شهریه: شهریه گرفته نمی‌شد.

محلّ: اوّلین محلّ (۵ سال اوّل): در خانه سیّد محمد رضا (از بازماندگان [بقیة السیف] واقعه شیخ طبرسی)، واقع در چاله‌زمین با یک اتاق ۳ در ۴ و یک آشپزخانه، **دومین محلّ (۵ سال بعدی)** ابتدا در تکیه ساروکلا و بعد در منزل آقای احمدزادگان که یکی از اتاق‌های خانه تبدیل به کلاس شد؛ **سومین محلّ (۵ سال بعدی):** در منزل آقای عنایت‌الله و داد واقع در چاله‌زمین.^{۲۱۱}

کارمندان: مدیر و ناظم: چنین سمت‌هایی وجود نداشت و معلمان علاوه بر تدریس آن وظائف را نیز عهده دار بودند؛ **معلمین:** احسان‌الله ایزدپناه (برای ۵ سال)، ضیاء‌الدین مظلومی (برای ۱ سال) و بعد ملک‌نساء میثاقی شه‌میرزادی با احسان‌الله ایزدپناه (ظاهراً برای ۴ سال بعدی که مدرسه در ساروکلا بود)، عطاء‌الله عطاریان (برای اوّلین سال بعد از انتقال مجدّد مدرسه به چاله‌زمین در حدود سال ۹-۱۹۳۸ و بعد از سال ۱۹۴۱ پس از آغاز جنگ جهانی دوم برای ۴ سال و تا ملی شدن مدارس)؛^{۲۱۲} **نگهبان:** مدرسه فراش نداشت و وظیفه نظافت مدرسه با دانش‌آموزان بود.

موادّ درسی: خطّ، فارسی، دیکته، جغرافی، تاریخ، حساب و هندسه؛ **وسائل و ابزار آموزشی:** برای کلاس‌های اوّل و دوم از کتابی تحت عنوان «تهیه» و برای کلاس‌های سوم و چهارم از کتابی به نام «صد درس» استفاده می‌شد، کتاب اوّل شامل موضوع‌هایی برای آموزش ابتدایی (احتمالاً خواندن و نوشتن و ۴ عمل اصلی حساب) بود و کتاب دوم شامل تمام موادّ درسی به استثناء خطّ بود؛ ابتدا دانش‌آموزان روی فرش می‌نشستند، ولی بعد (در دوران معلمی عطاء‌الله عطاریان) نیمکت‌های چوبی ساخته شد^{۲۱۳} **وسائل و ابزار آموزشی:** قلم نی (ریز و درشت)، جوهر، مداد و دفترچه و دفترچه خطّ،^{۲۱۴} **برنامه روزانه:** مدرسه هر روز به غیر از روزهای جمعه در تمام طول سال باز بود، دانش‌آموزان هر روز دو بار صبح و بعد از ظهر به مدرسه می‌آمدند.

یادداشت: یونیفورم معمول نبود. محافل روحانی چاله‌زمین، ساروکلا و شاهی همه هزینه مدرسه از جمله دستمزد معلمان را می‌پرداختند. در طول معلمی ملک‌نساء میثاقی در ساروکلا دانش‌آموزان بهائی و مسلمان قبل از نماز در رودخانه وضوء می‌گرفتند و بعد نماز اسلامی می‌خواندند.^{۲۱۵}

مدرسه ایول

ایول، ۲۱۶ مازندران؛ **تأسیس**: در سال ۴-۱۹۲۳ توسط عبدالعلی شه میرزادی (معروف به شهاب)، با همکاری محافل روحانی ایول و ساری^{۲۱۷} پسرانه، ابتدایی (کلاس ۱ تا ۴)؛ تعداد دانش آموز ۱۹ نفر،^{۲۱۸} بهائی (در ابتدا همه بهائی بودند، ولی ۳ سال بعد از تأسیس، دانش آموزان مسلمان نیز داشت)؛^{۲۱۹} **شهریه**: اطلاعی در دست نیست.

محل: در یک خانه غیرمسکونی که در آن همه دانش آموزان در یک اتاق به ردیف می نشستند و هر ردیف یک کلاس جداگانه بود.

کارمندان: مدیر و ناظم: سمت جداگانه ای برای مدیر و ناظم وجود نداشت و معلمین همه وظائف آن ها را عهده دار بودند؛ **معلمین**: عبدالعلی (شهاب) شه میرزادی (برای ۲ سال اول)، میرزا آواز محمد جاسبی (برای ۱ سال)، فرج الله نعیمی (برای چند سال)، لطف الله فارسیان (برای ۱ سال)، ذوالفقار نعیمی (در سال ۱- ۱۹۳۰ برای دو سال)، ناشناس (۴- ۱۹۳۳-۸/۱۹۳۷)، فضل الله ثابتیان (۸- ۲/۱۹۳۷- ۱۹۴۱) و محمد موفقی (۲- ۱۹۴۱/۷- ۱۹۴۶)؛^{۲۲۰} **نگهبان**: مدرسه فراش نداشت و دانش آموزان موظف به نظافت مدرسه بودند.

مواد درسی: خواندن و نوشتن، حساب، سیاق، تاریخ، انشاء، ترجمه (عربی به فارسی)، نگارش، سایر **فعالیت ها**: آواز خواندن و سخنرانی در مقابل بزرگان محل مرسوم بود؛^{۲۲۱} **تسهیلات آموزشی**: نیمکت چوبی، میز، تخته سیاه؛^{۲۲۲} **وسایل و ابزار آموزشی**: قلم نی، جوهر، کاغذ ضخیم، کتب؛^{۲۲۳} **امتحانات**: بخشدار و فرماندار (که هر دو مسلمان بودند) از دانش آموزان امتحان می کردند؛ **برنامه روزانه**: مدرسه در سراسر سال هر روز به غیر از جمعه ها باز بود، دانش آموزان هر روز دو بار به مدرسه می رفتند: از صبح تا ظهر و بعد از نهار تا عصر، دانش آموزان قبل از رفتن به کلاس به صف می ایستادند و سرود می خواندند و بعد معلمین آن ها را از نظر نظافت و بهداشت (کوتاه بودن ناخن ها و اینکه حمام رفته بودند و غیره) بازرسی می کردند.

یادداشت: دستمزد معلمین در سال ۱۰۰ تومان بود^{۲۲۴} (برای اولین معلم و بعداً احتمالاً بیشتر بود). کسر بودجه مدرسه را محفل روحانی محلی با کمک محفل روحانی ساری پرداخت می کرد.^{۲۲۵}

مدرسه معلوم خوشه گرگان، ۲۲۶ مازندران

تأسیس: ۸-۱۹۲۷^{۲۲۷} توسط قدسیه اشرف.

پسرانه و دخترانه، ابتدایی (کلاس ۱ تا ۵)؛ تعداد دانش آموز ۵۰ نفر، بهائی و مسلمان؛
شهریه: اطلاعی در دست نیست.

کارمندان: مدیر و معلم: بنیان گذار.^{۲۲۸}

محل: در حظیره القدس خوشه.

مواد درسی: مواد مصوب وزارت معارف؛ سایر فعالیت ها: به دانش آموزان آداب معاشرت
آموخته می شد^{۲۲۹}، دارای کلاس های درس اخلاق؛ تسهیلات آموزشی: کتابخانه.

یادداشت: دانش آموزان بر حسب کار خود در مزارع و غیره در نوبت های مختلف تحصیل
می کردند.^{۲۳۰}

مدرسه کفشگرکلا

کفشگرکلا،^{۲۳۱} مازندران؛ تأسیس: ۲۰-۱۹۱۹ م. توسط محفل روحانی کفشگرکلا (و به
ویژه ناظم محفل، علی محمد درخشانیان).

در مورد پسرانه یا دخترانه بودن مدرسه اطلاعی در دست نیست؛ ابتدایی (کلاس ۱ تا ۴)،
تعداد دانش آموز ۵۰ تا ۶۰ نفر، بهائی و مسلمان؛ شهریه: ۴ ریال در ماه، دانش آموزان
بی بضاعت از پرداخت شهریه معاف بودند.

محل: در یک تکیه که اتاق وسیعی داشت (که در آن دانش آموزان هر کلاس در ردیف های
مختلف می نشستند)^{۲۳۲} کارمندان: مدیر و ناظم: چنین سمت هایی وجود نداشت و معلمین
علاوه بر تدریس، آن وظائف را نیز عهده دار بودند؛ معلمین: علی محمد درخشانیان (برای
۲ سال)، محمد باقر درخشان (منشی محفل، برای ۲ سال)، محمد علی پیروان (از ۴-
۱۹۲۳ برای ۳ سال)، رحمت الله درخشانیان (پسر بنیان گذار)، احسان الله یزدان پناه (معروف
به حاج آقا مدیر)، و یک دوران نامعلوم که مدرسه معلم نداشت، معلمین: مسیح
درخشانیان، نعمت الله عبدی، حمید صمیمی (فقط برای ۳ سال و قبل از بستن
مدرسه)،^{۲۳۳} نگهبان: مدرسه فراش نداشت، دانش آموزان خود وظیفه نظافت را عهده دار
می شدند.

مواد درسی: مواد مصوب وزارت معارف؛ مانند اکثر مدارس آن دوران، دانش آموزان ۲ یا ۳
سال اول را صرف فراگیری خواندن و نوشتن و ۴ عمل اصلی می نمودند، فقط در کلاس
چهارم یا پنجم موضوع های دیگر مانند خطاطی، دیکته، حساب و هندسه، تاریخ،

جغرافی، بهداشت و علوم را فرامی‌گرفتند؛ سایر فعالیت‌ها: ورزش و بعضی از فعالیت‌های تجربی؛^{۲۳۴} امتحانات: دانش‌آموزان در حضور معلمین، اعضای محفل روحانی محلی، والدین خود و اولیا امور محلی امتحان می‌شدند، امتحان در حیاط وسیع مدرسه انجام می‌شد؛^{۲۳۵} برنامه روزانه: دانش‌آموزان قبل از ورود به کلاس، نماز اسلامی به جای می‌آوردند،^{۲۳۶} هیچ‌گونه تشریفات دیگری در صبح یا عصر انجام نمی‌شد؛ دانش‌آموزان دو بار در روز در مدرسه حاضر می‌شدند (صبح و بعد از ظهر)، برای ناهار به خانه می‌رفتند. یادداشت: از یونفورم استفاده می‌شد، دستمزد معلمین در زمان خدمت محمد علی پروان، هر ماه ۱۰ تومان بود، ولی به تدریج افزایش یافت. کسر بودجه مدرسه توسط محفل روحانی محلی پرداخت می‌شد.

مدرسه ماهفروزک مازندران^{۲۳۷}

ماهفروزک (یا ماه فروجک)، مازندران؛ تأسیس: در سال ۴-۱۹۲۳ م. توسط آقا میرزا علی محمد.^{۲۳۸}

پسرانه و دخترانه، ابتدایی؛ تعداد دانش‌آموز ۲۰ نفر،^{۲۳۹} بهائی و دیگران؛^{۲۴۰} شهریه: ۳ ریال در ماه.

محل: اولین محل: برای ۵ ماه اول، مدرسه در منزل ملاعلی جان شهید و علویه خانم (معروف به امة‌البهاء) بود؛ دومین محل: ساختمان میرمعصوم که خانه متروکی با ۴ یا ۵ اتاق بود.

کارمندان: مدیر و ناظم: آقا میرزا علی محمد،^{۲۴۱} معلمین: وجیه‌الله خان مؤدب یزدی (برای ۳ سال)،^{۲۴۲} آقا میرزا قاسم ایقانی (برای ۶ سال)،^{۲۴۳} قدسیه خانم علویان؛^{۲۴۴} نگهبان: فراش استخدام نشده بود و نظافت مدرسه به عهده دانش‌آموزان بود.

مواد درسی: در ابتدا دانش‌آموزان خواندن و نوشتن را یاد می‌گرفتند و بعد از آن موضوع‌های مختلفی مانند فارسی، دیکته، علوم، بهداشت، جغرافی، تاریخ، حساب و هندسه می‌آموختند؛ سایر فعالیت‌ها: درس اخلاق (چند ساعت در هفته و فقط برای دانش‌آموزان بهائی)؛ وسائل و ابزار آموزش: قلم نی (ریز و درشت) و دفترچه؛ امتحانات: فقط در پایان سال تحصیلی انجام می‌شد، با دعوت محفل روحانی ماهفروزک، اعضای محفل روحانی ساری نیز به عنوان ناظر در امتحانات حضور پیدا می‌کردند؛ برنامه روزانه: با صدای درآمدن زنگ، دانش‌آموزان از دختر و پسر صف می‌بستند، بعد معلمین از دو نفر از دانش‌آموزان می‌خواستند که مناجات بخوانند و بعد از آن معلمین نظافت دانش‌آموزان

(سر، صورت، دست‌ها و ناخن‌ها) را بازرسی می‌کردند و بعد به آن‌ها یادآور می‌شدند که رفتار کودکان بهائی چگونه باید باشد و بعد آن‌ها به کلاس می‌رفتند؛ در کلاس دانش‌آموزانی که با هم درس می‌خواندند پهلوی هم می‌نشستند، آن‌ها روی فرش می‌نشستند و کتاب‌هایشان را باز می‌کردند و وقتی معلم وارد می‌شد همه برمی‌خاستند، معلم ابتدا از دانش‌آموزان بزرگ‌تر سؤال می‌کرد و تکالیف آن‌ها را بررسی می‌نمود و بعد به سراغ بقیه دانش‌آموزان می‌رفت، از دانش‌آموزان کلاس‌های بالاتر خواسته می‌شد که دانش‌آموزان ضعیف را کمک کنند و به این ترتیب دانش‌آموزان یکدیگر را به خوبی می‌شناختند، در زنگ تفریح معلمین رفتار دانش‌آموزان را با دقت زیر نظر می‌گرفتند، مدرسه ظهر برای ناهار تعطیل می‌شد، بعد از ظهرها معلمین به کلاس‌های پایین‌تر سرمشق و تمرین برای شب می‌دادند؛ **تعطیلات**: مدرسه در تمام طول سال همه روزها به غیر از جمعه‌ها باز بود، مدرسه در تعطیلات بهائی تعطیل بود. **جشن‌ها و مراسم**: در تعطیلات بهائی، جشن‌ها در مدرسه برگزار می‌شد؛ **تنبيه و تشويق**: تنبيه بدنی اعمال نمی‌شد. **یادداشت**: سردار جلیل از ساری کسر بودجه مدرسه را پرداخت می‌کرد.^{۲۴۵} یونیفورم معمول نبود. برای آمدن به مدرسه شرط سنی وجود نداشت.

مدرسه ملی بهائیان روشن‌کوه

روشن‌کوه،^{۲۴۶} مازندران؛ تأسیس: در سال ۶-۱۹۳۵ توسط محفل روحانی روشن‌کوه. پسرانه، ابتدایی (کلاس ۱ تا ۴)؛ تعداد ۶ نفر^{۲۴۷} بهائی (اکثراً) و مسلمان؛ **شهریه**: ۵ قران هر ماه.

محل: اولین محل: در منزل یک بهائی محلی؛ **دومین محل**: یک اتاق در ساختمان حظیرةالقدس محل.

کارمندان: **مدیر و ناظم**: چنین سمت‌هایی وجود نداشت و معلمین علاوه بر تدریس وظائف آن‌ها را نیز انجام می‌دادند؛ **معلمین**: آقا میرزا قنبری (برای ۴ سال اول)،^{۲۴۸} شکرالله خاظمی (۶ ماه بعد از بستن مدرسه و برای ۳ سال)، آقای حائری (برای ۲ سال)، هوشنگ فرهنگی (یک مسلمان کرد، برای ۲ سال)، حسین جلالی (مسلمان، برای ۱ سال)، **نگهبان**: فراش استخدام نشده بود، نظافت مدرسه ابتدا با دانش‌آموزان بود و بعد زنان محل انجام می‌دادند

مواد درسی: برای ۲ تا ۳ سال اول، دانش‌آموزان خواندن و نوشتن یاد می‌گرفتند و بعد از آن دروس ذیل را فرا می‌گرفتند: حساب و شمارش، فارسی، دیکته، مشق خط، تاریخ و

جغرافی؛ تسهیلات آموزشی: ابتدا دانش‌آموزان روی نم‌ها نشستند، ولی به تدریج از نیمکت‌های چوبی استفاده می‌شد؛ وسایل و ابزار آموزشی: قلم نی، جوهر، مداد و دفترچه؛^{۲۴۹} امتحانات: هیچ‌گونه امتحانی برگزار نمی‌شد و دانش‌آموزان برحسب ارزیابی معلم به کلاس بالاتر ارتقاء پیدا می‌کردند؛ برنامه روزانه: دانش‌آموزان در تمام طول سال هر روز (به غیر از روزهای جمعه) به مدرسه می‌آمدند، دو بار در روز، صبح و بعد از ظهر؛ تعطیلات: مدرسه در روزهای تعطیل دولتی و تعطیل بهائی باز بود (لااقل ابتدا چنین بود).^{۲۵۰}

یادداشت: یونیفورم معمول نبود. مردم محل به معلمین به عنوان هدیه برنج و حبوبات و سبزیجات و مرغ می‌دادند. کسر بودجه مدرسه را محفل روحانی محل تأمین می‌نمود.

مدرسه سالاریه^{۲۵۱} ساری

ساری، مازندران؛ تأسیس: در اواخر سال ۱۹۰۶ م. توسط آقا لطفعلی خان میرینجه سالار مکرم (بعدها به سردار جلیل معروف شد).^{۲۵۲} پسرانه، ابتدایی؛ تعداد دانش‌آموز ۷۰ نفر،^{۲۵۳} بهائی و غیر بهائی؛ شهریه: ۴۰ دانش‌آموز شهریه نمی‌پرداختند، زیرا یا خیلی خردسال بودند و یا از خانواده‌های بی‌بضاعت بودند. محل: اطلاعی در دست نیست.

کارمندان: مدیر (و معلم عربی): ابوالقاسم گروسی، ناظم (و معلم حساب و تاریخ): میرزا سلیمان خان (معروف به حشمت)^{۲۵۴} معلمین: میرزا (مسیو) احسان‌الله خان (فرانسه)، میرزا فروغ (روسی و سیاق)، آقا سید محمد و علی بهروزی؛^{۲۵۵} نگهبان: سه فراش (نام آنها معلوم نیست).^{۲۵۶}

مواد درسی: تسهیلات آموزشی و وسایل و ابزار آموزشی: بنیان‌گذار مدرسه همه را تأمین می‌نمود،^{۲۵۷} اطلاعات بیشتر در دست نیست.

یادداشت: مدرسه در سال ۱۹۰۷ م. با حمله یک گروه بسته شد به علت آنکه سردار جلیل، بنیان‌گذار مدرسه بهائی بود. کسر بودجه مدرسه توسط سردار جلیل تأمین می‌شد که ماهی ۵۰ تومان می‌پرداخت.

تعدادی از دانش‌آموزان به انجمن حقیقت پیوستند.^{۲۵۸} میزان حقوق: ۴۰ تومان (مدیر)، ۲۰ تومان (معلم زبان) و ۱۵ تومان (سایر معلمین).^{۲۵۹}

مدرسه حقیقت ساری (هم‌چنین معروف به معلم خانه حقیقت)

تأسیس: ۱۹۰۷ م. توسط آقا سید حسین مقدس^{۲۶۱}

پسرانه، ابتدایی؛ از تعداد دانش‌آموزان بهائی و غیربهائی؛^{۲۶۲} از تعداد آنان اطلاعی در دست نیست. شهریه: دانش‌آموزان شهریه نمی‌پرداختند، زیرا یا خیلی خردسال بودند و یا از خانواده‌های بی‌بضاعت بودند.

محل: اولین محل: در یک ساختمان نیمه خراب در قسمت غربی باغ شاه، دومین محل:

در محل مدرسه قبلی (مدرسه قدیمی)^{۲۶۳}

کارمندان و مواد درسی: اطلاعی در دست نیست.^{۲۶۴}

یادداشت: این مدرسه به عنوان جایگزینی برای مدرسه سالاریه ساری، زیر نام‌های مختلف باز شد. بعد از آنکه در سال ۱۹۰۸ م. یک گروه ۱۰۰۰ نفره یا بیشتر به مدرسه حمله‌ور شده دانش‌آموزان را متواری نموده وسائل و میز و نیمکت‌ها را شکستند مدرسه تعطیل شد. دومین محل چند ماه بعد با کمک سید میرزا علی عمادی مجتهد و میرزا غلامحسین ایران‌پور باز شد و در سال ۱۹۱۱ بعد از ورود محمد علی شاه به ساری بسته شد.^{۲۶۵}

کسر بودجه مدرسه توسط آقا سید حسین مقدس تأمین می‌شد. میزان حقوق: اطلاعی در دست نیست (ولی می‌بایستی شبیه مدرسه سالاریه باشد).^{۲۶۶}

مدرسه تأیید ساری (در اولین محل) یا مدرسه تأیید احمدی (در دومین محل)^{۲۶۷}

تأسیس: در سال ۱۹۰۸ م. (اولین محل)، اطلاعات بیشتر در دست نیست (اما مطمئناً قبل از سال ۲۰-۱۹۱۹ م.) در دومین محل مستقر شد، بنیان‌گذار: آقا سید حسین مقدس و سردار جلیل (با حمایت اسماعیل خان باوند امیر مؤید).

پسرانه، آموزش قبل از دبستان (یا کلاس نیم) + ابتدایی،^{۲۶۸} از تعداد دانش‌آموزان اطلاعی در دست نیست،^{۲۶۹} بهائی و غیر بهائی؛ شهریه: (احتمالاً مانند مدرسه حقیقت و مدرسه سالاریه).

محل: اولین محل: در یکی از خانه‌های سید حسین مقدس در ناحیه چراغ برق؛ دومین محل: در خانه دیگر سید حسین مقدس (نزدیک خیابان شاه جنب تکیه محمد تقی خان) شامل یک ساختمان دو طبقه، ۴ اتاق در هر طبقه، یک حیاط با درخت و گلکاری و ۲ استخر.

کارمندان: مدیر: مسیو احسان‌الله خان (اولین محل)، آقا شیخ زین‌العابدین ابراری (دومین محل)؛ ناظم: میرزا محمدخان مجدزاده (اولین محل)، آقا شیخ علی‌جان بهروزی (دومین محل).

محلّ؛ **معلمین**: (دومین محلّ): میرزا ابوالقاسم گروسی (بهائی، کلاس اول)، غلامحسین خالقی (کلاس دوم)، اسدالله مشیرزاده و بعد آقای مهجوری (کلاس سوم)، احمد مقدّسی (بهائی، کلاس چهارم، حساب و خطاطی)، محمّد غیبی (بهائی، کلاس پنجم)، زین العابدین ابراری و آقا علی جان بهروزی (کلاس ششم).

نگهبان: حدّ اقل یک فراش (مسلمان) به نام علی رضا خان مسئول نظافت و اجرای دستورات مدیر و ناظم و معلمین.^{۲۷۰}

موادّ درسی: آموزش قبل از دبستان: مراحل مقدّماتی خواندن و نوشتن؛ **کلاس ۱-۳**: خواندن و نوشتن، خوش نویسی و ریاضیات؛ **کلاس ۴-۶**: عربی، ریاضیات (جبر و هندسه)، تاریخ، فرانسه، روسی، سیاق، شرعیات، بهداشت (حفظ الصحه)، علوم (علم الاشیاء)، مالیات (نصاب)، جغرافی، انشاء و املاء؛ **تسهیلات آموزشی**: میز و نیمکت چوبی، تخته سیاه (در دومین محلّ)؛ **برنامه روزانه**: دانش آموزان در سراسر سال هر روز به غیر از روزها جمعه درس می خواندند، از ساعت ۷/۵ تا ۱۲ صبح و از ۳ بعد از ظهر تا غروب؛ روز را با صف بستن و خواندن سرودهایی در وصف شاه (ابتدا احمدشاه قاجار و بعد رضاشاه پهلوی) آغاز می کردند؛^{۲۷۱} **امتحانات**: یک بار در آخر هر سال، امتحانات کلاس ششم اعم از کتبی و شفاهی در اداره اوقاف برگزار می شد؛ **جشن ها و تشریفات**: در پایان امتحانات کلاس ششم برای دانش آموزانی که امتحان را گذارنده بودند جشن گرفته می شد.^{۲۷۲}

یادداشت: مدرسه در سال ۱۹۱۳ م. در اولین محلّ خود پس از آنکه مورد حمله سالارالدوله و سربازانش که با دستوری از گرگان آمده بودند^{۲۷۳} قرار گرفت بسته شد. سربازان بعضی از تجهیزات مدرسه را شکستند و بقیه را غارت نمودند. در دومین محلّ، مدرسه در نیمه دهه ۱۹۳۰ م. هم زمان با تعطیل همه مدارس بهائی به دستور رضاشاه بسته شد.

کسر بودجه مدرسه توسط بهائیان مانند آقا سیّد حسین مقدّس، سردار جلیل و هژبر عبدالملکی تأمین می شد.^{۲۷۴} **میزان حقوق**: اطلاعی در دست نیست (ولی می بایستی شبیه مدرسه سالاریه باشد).^{۲۷۵}

مدرسه دخترانه ساری (نام مدرسه معلوم نیست)

ساری، مازندران؛ از سال تأسیس و بنیان گذار اطلاعی در دست نیست. دخترانه؛ از نوع مدرسه و تعداد دانش آموزان اطلاعی در دست نیست (احتمالاً بهائی و غیربهائی).

شهریه و محلّ: اطلاعی در دست نیست.

کارمندان: مدیر: نیره ابراری، سلطنت خانم وارثه،^{۲۷۶} معلمان و مواد درسی: اطلاعی در دست نیست.

مدرسه شه میرزاد مازندران

از سال تأسیس و بنیان‌گذار، شهریه، محل و نوع مدرسه اطلاعی در دست نیست.
محل: اطلاعی در دست نیست.

کارمندان: معلمان: معلم زهرا، اطلاعات بیشتر در دست نیست.^{۲۷۷}

مدرسه نوری مدرسه تاکر

تاکر،^{۲۷۸} نور، مازندران؛ تأسیس: اولین محل: ۱۴-۱۹۱۳ م.؛ دومین محل: ۲۰-۱۹۱۹ م.
^{۲۷۹} توسط میرزا فضل‌الله خان اورنگی نظام‌الممالک.

پسرانه، ابتدایی (کلاس ۴-۱)،^{۲۸۰} تعداد دانش‌آموزان ۳۰ نفر، بهائی^{۲۸۱} و مسلمان؛
شهریه: شهریه گرفته نمی‌شد.^{۲۸۲}

محل: اولین محل: در منزل میرزا بزرگ‌خان نوری؛^{۲۸۳} دومین محل: ساختمانی جداگانه که
در شمال محل قبلی ساخته شده بود.^{۲۸۴}

کارمندان: مدیر و ناظم و معلم:^{۲۸۵} آقای منصوری، آقای فولاد، عبدالعلی شهاب
شه میرزادی، آقای پیشنهادی،^{۲۸۶} نگهبان: موسی محسنی، حسن اورنگیان و ابراهیم
اورنگیان.^{۲۸۷}

مواد درسی: دانش‌آموزان بعد از فراگیری خواندن و نوشتن، موضوع‌های زیر را فرامی‌گرفتند:
خطاطی، علوم، بهداشت، حساب و هندسه، تاریخ، جغرافی، فارسی و فرانسه.^{۲۸۸}
یادداشت: یونیفورم معمول نبود. بنیان‌گذار همه هزینه‌های مدرسه را تا ۲۰ سال شخصاً
پرداخت می‌کرد. وی هزینه لباس دانش‌آموزان و وسائل تحصیل و تسهیلات مدرسه را نیز
می‌پرداخت.^{۲۸۹}

مدارس بهائی همدان

مدرسه پسرانه تأیید همدان (هم‌چنین شامل مدرسه متوسطه تأیید بود)^{۲۹۰}

همدان؛ تأسیس: ۱۹۰۸ م. توسط محفل روحانی همدان.^{۲۹۱}

پسرانه، آموزش قبل از دبستان + ابتدایی + متوسطه (کلاس ۹-۷)، بیش از ۲۳۰

دانش‌آموز اکثراً بهائی و مسلمان؛ **شهریه:** ۴ ریال در ماه (به طور مساوی از خانواده‌های همه دانش‌آموزان از آموزش قبل از دبستان تا متوسطه گرفته می‌شد).

محل: مرکز شهر، در محله قاشق‌تراشان،^{۲۹۲} مدرسه ۱۵۰۰ متر مربع بود^{۲۹۳} که در آن یک ساختمان دو طبقه با یک سالن بزرگ وجود داشت،^{۲۹۴} حیاط (۴۰۰ متر مربع) با دستشویی و شیر آب آشامیدنی؛^{۲۹۵} به غیر از سالن، ساختمان ۱۲ اتاق داشت (هریک با ظرفیت ۲۰ دانش‌آموز)، یک اتاق برای مدیر و ناظم و یک اتاق برای فرآش.

کارمندان: مدیر: عبدالله اتحادیه (معروف به مسیو آندره) (۱۸- ۱/۱۹۱۷ - ۱۹۲۰ م.)، نورالدین مختاری (۱- ۹/۱۹۲۰ - ۱۹۲۸ م.)، عبدالحمید موزون (معروف به میرزاسلطان) (یک سال، ۹- ۳۰/۱۹۲۸ - ۱۹۲۹ م.)، احمد رازی (۹- ۱۹۲۸/۱۹۳۵ م.)؛^{۲۹۶} **ناظم:** عبدالحمید موزون (سه سال اول)، سعید افندی (یک بهائی از عراق برای دو سال بعد) اسحاق عمائی، نورالدین ممتازی، یوسف صدیق عمائی (برای ۱۲ سال بعدی)، عطاءالله جاویدان، ابوالقاسم مشکور (برای بقیه مدت، این شخص بهائی نبود)؛ **معلمین:** عبدالحمید اشراق‌خاوری،^{۲۹۷} حبیب‌الله درخشانی، ادیب مجرد (موسی)، میرزا مهدی جناب، سعید رضوی (فارسی و عربی)، حبیب‌الله گرامی، حبیب‌الله پرنیان (ورزش)، سیف‌الله موزون، حبیب نوریان (حساب و موسیقی)، ذبیح‌الله ودود (ریاضیات)، عبدالله و مهدی میثاقی، آقای سعیدی، یوسف صدیق عمائی (فرانسه)، موسی ادیب آهاری^{۲۹۸} (عربی و خط)، هدایت‌الله فروهر (انگلیسی)، لطف‌الله وحید (جبر و مثلثات)، نورالله هوشیدر (فیزیک، شیمی و نقاشی)، آقای هوشیدری (تاریخ و ریاضیات)، محمود تاکستانی (دستور زبان انگلیسی)، میرزا محمد ناطق اردستانی (ادبیات فارسی و شعر)، فرج‌الله شاکری و سید عباس شوقی (مسلمان، معلم کلاس‌های ابتدایی)، میرزا اسدالله فاضل شیرازی (دستور زبان عربی)، میرزا محمدعلی شائق ناطق (مشق خط)، دکتر عطاءالله جاویدان (انگلیسی و فرانسه)، میرزا حسن نوبهار (فارسی و دستور)، مسعود معرفه، وجیه‌الله لایزالی، عبدالله پیروز، سید عباس علوی، ایوب رأفت، داود قلی نامی و میرزا محسن دبیرمؤید (برای مدتی نیز مدیر بود)، نورالله منیری، ابراهیم حکیم، حسامی، حبیب‌الله سراج، عطاءالله جاویدان، حبیب‌الله ناصر، دکتر جلال بهی‌زاد، عنایت‌الله شکیباپور، خلیل انوری، حبیب‌الله پرنیان، دکتر عبدالله جاوید، دکتر عزیزالله ثابتی، ابراهیم جاویدان، مهدی رازی، میرزا سلطان موزون، سعید افندی بغدادی (انگلیسی)،^{۲۹۹} **نگهبان:** علی آقا (یا علی صبح‌خیر معروف به آخوند علی) و عبدالحمید امزج‌ردیان.^{۳۰۰}

مواد درسی: مواد مصوب وزارت معارف + ورزش، خطاطی و نقاشی؛ **سایر فعالیت‌ها:**

ژیمناستیک، چوگان یا چوب و چاپاته، موسیقی (احتمالاً تعلیم ویولن)، انگلیسی و فرانسه؛^{۳۰۱} در روزهای پنجشنبه دانش‌آموزان در حظیره القدس (سالن بزرگ مدرسه) جمع می‌شدند و به سخنرانی‌هایی در باره حسن رفتار و شرح وظائف خود و معلمین و غیره گوش می‌دادند.^{۳۰۲} **برنامه روزانه:** در دوره‌های بعدی (زمان رضاشاه) صبح‌ها قبل از رفتن به کلاس دانش‌آموزان به صف ایستاده سرود ملی را می‌خواندند. دانش‌آموزان هر روز دو بار در دو نوبت به مدرسه می‌رفتند؛ **تسهیلات آموزشی:** نیمکت چوبی سه نفره، تخته سیاه، نقشه‌های جغرافیا و فیزیولوژی، کتابخانه^{۳۰۳} و آزمایشگاه (فیزیک و شیمی)؛^{۳۰۴} وسایل ورزشی شامل میله‌های پارالل و سایر وسایل ژیمناستیک و طناب و غیره؛ **وسایل و ابزار آموزشی:** قلم نی، مداد، قلم فرانسه، جوهر و دوات، بخاری چوب سوز؛ **امتحانات:** سه بار در سال انجام می‌شد و وزارت معارف نتیجه امتحانات آن‌ها را می‌پذیرفت، برخلاف سایر مدارس، دانش‌آموزان زیر نام مدرسه در امتحانات سراسری ملی ثبت نام می‌کردند؛ **تنبیه و تشویق:** تنبیه بدنی (فلک) ابتدا معمول بود ولی در سال‌های بعد ملغی شد، برای تشویق گواهی موفقیت (صد و هزار آفرین) به دانش‌آموزان ممتاز داده می‌شد؛ **جشن‌ها و تشریفات:** جشن‌ها و تشریفات اسلامی اجرا نمی‌شد ولی جشن‌های بهائی با شکوه برگزار می‌گردید؛ هزاره فردوسی جشن گرفته شد.

یادداشت: یک کمیته برای مدرسه مرکب از چند نفر از بهائیان سرشناس محلی که همه توسط محفل روحانی محلی انتخاب شده بودند تشکیل گردید.^{۳۰۵} یونیفورم فقط بعد از به سلطنت رسیدن رضاشاه معمول شد.^{۳۰۶} کسر بودجه مدرسه از طریق در آمد حاصله از اجرای نمایش،^{۳۰۷} برنامه‌های آواز و موسیقی و ورزش و سخنرانی که توسط کارمندان و دانش‌آموزان مدرسه و بهائیان محلی ترتیب داده می‌شد و معمولاً در تعطیلات و جشن‌های بهائی به اجرا در می‌آمد و برای آن بلیط فروخته می‌شد تأمین می‌گردید. مدتی بعد از تأسیس مدرسه تأیید و مدرسه موهبت، محلی در نزدیک مدرسه تأیید تبدیل به کتابخانه گردید و به نام «قرائت خانه تأیید» خوانده شد. این کتابخانه دارای ۴۰۰۰ کتاب علمی به زبان‌های فارسی، فرانسه، عربی و انگلیسی و نیز کتب بهائی بود. افرادی مانند یوسف صدیق عمائی و داود منصوری وقت زیادی صرف اداره امور کتابخانه و غنی نمودن محتوای آن نمودند. مراجعین به کتابخانه اکثراً بهائیان و یا دانش‌آموزان دو مدرسه پسرانه و دخترانه بودند. بعد از بسته شدن مدارس بهائی، کتاب‌های بهائی به محفل روحانی همدمان تحویل داده شد و سایر کتب مفقود گردید.^{۳۰۸}

مدرسه دخترانه موهبت^{۳۰۹} همدان

همدان؛ تأسیس: ۱۹۰۹ م. توسط محفل روحانی همدان.^{۳۱۰}

دخترانه، ابتدایی؛ تعداد دانش‌آموز ۳۰۰-۲۰۰، بهائی + مسلمان + مسیحی + یهودی + زردشتی؛ شهریه: بر حسب کلاس تغییر می‌کرد (حد اکثر ۱۵ ریال)؛ دانش‌آموزان بی‌بضاعت از پرداخت شهریه معاف بودند

محل: اولین محل: محله قاشق‌تراشان (جنب مدرسه پسرانه تأیید که سالن حظیره القدس این محل را از مدرسه تأیید جدا می‌ساخت)؛ ۱۰۰۰ متر مربع، مدرسه دارای یک حیاط (کوچک‌تر از حیاط مدرسه پسرانه)، یک ساختمان دو طبقه، دستشویی، چاه آب، ۷ اتاق (۳ در ۴ متر) بود که در یکی از اتاق‌ها فراش زندگی می‌کرد؛ **دومین محل:** محله کبابیان؛ ۱۵۰۰-۱۰۰۰ یا ۸۰۰-۷۰۰ مترمربع،^{۳۱۱} حیاط و یک ساختمان دو طبقه (جدیدتر از محل اول) که شامل ۹ کلاس بود.

کارمندان: مدیر:^{۳۱۲} محبوبه خانم،^{۳۱۳} شهلا خانم رأفت، مستوره خانم حقیقی، اشراقیه خانم ذبیح، بهجت شاداب، فرح‌انگیز مشکین‌نفس، طاهره اتحادیه و فاضل شیرازی؛ **ناظم:** مستوره خانم حقیقی، شهلا رأفت، سعادت، صغرا عمائی، ماهی خانم احتیاطی، ملوک خانم خادم، میمنت خانم نامی؛ **معلمین:** طوبا خانم نامی، زرین مشهور، فرح‌انگیز سراج، طلعت محبوبی، طوبا ساعی، شوکت صابران، بهجت متحدین (محبوبی) (معلم کلاس پنجم و ششم)، طوبا مطهری (یا مظهری)، ملوک نیکونام، عزت و منیره آزاد، ملوک فرهومند، عزت خانم وحید، شوکت خانم و قمر خانم انور، میمنت نامی، روح‌الله موزون، ملوک علی‌زاده، صدرالملوک موزون (اشراق‌خاوری)، شمس‌الملوک موزون،^{۳۱۴} اختراالملوک خانم موزون، مسعود جاوید، امه‌الله طاووس، امه‌الله منور، صدیقه نوروزی (مسلمان) و یک زن آشوری (انگلیسی)؛^{۳۱۵} **نگهبان:** علی آقا یا آقا فتحعلی یا سلطان علی امجدی.^{۳۱۶}

مواد درسی: مواد مصوب وزارت معارف (تاریخ، جغرافی، علوم [علم‌الاشیاء]، شرعیات، انگلیسی) + نقاشی، خطاطی؛ **سایر فعالیت‌ها:** ورزش و نرمش،^{۳۱۷} هم‌چنین معلم هر کلاس به دانش‌آموزان خود هنری را که خود در آن مهارت داشت (مانند بافتنی، خیاطی و آواز می‌آموخت)؛ **برنامه روزانه:** دانش‌آموزان روزانه دو نوبت به مدرسه می‌رفتند؛ **امتحانات:** یک یا دو یا سه بار در سال برگزار می‌شد، دانش‌آموزان برای امتحانات کلاس ششم و نهم تحت نام مدرسه ثبت نام می‌کردند، در پایان هر سال به دانش‌آموزان گواهینامه اعطاء می‌شد؛ **تنبیه و تشویق:** تنبیه بدنی اعمال می‌شد (به وسیله فراش به اجرا در می‌آمد)،

دانش‌آموزان تنبل مجبور می‌شدند که کلاه کاغذی به سر بگذارند و یا در حضور دیگران نامشان اعلام می‌شد و خط‌کش کف دستشان زده می‌شد، در مراحل بعدی، تنبیه بدنی لغو گردید، دانش‌آموزان موفق گواهینامه صد و هزار آفرین دریافت می‌کردند؛ جشن‌ها و تشریفات: جشن‌های فارغ‌التحصیلی که در آن والدین دانش‌آموزان دعوت می‌شدند و به دانش‌آموزان ممتاز جایزه می‌دادند برگزار می‌شد؛ هم‌چنین به مدرسه پسرانه تأیید مراجعه شود.

یادداشت: یونیفورم معمول نبود هرچند که اکثر دانش‌آموزان لباس‌های یقه سفید یا یقه خاکستری با جوراب سفید می‌پوشیدند و رویان به سر می‌زدند (خارج از مدرسه، دانش‌آموزان چادر سر می‌کردند). علاوه بر شهریه، کسر بودجه با تقدیم تبرعات (مانند تبرعات لجنة ترقی نسوان) و یا فعالیت‌های سرگرم‌کننده تأمین می‌شد (به شرح مدرسه تأیید مراجعه شود).

مدارس بهائی یزد

مدرسه دخترانه تربیت یزد^{۳۱۸}

یزد، ۳۱۹ تأسیس: ۲۰-۱۹۱۹ م. ۳۲۰ توسط حاجیه بی بی صغرا طائف‌الحرمین^{۳۲۱} (معروف به حاجیه خانم).

دخترانه، ابتدایی + متوسطه؛^{۳۲۲} دانش‌آموزان اکثراً غیربهائی و بعضی نیز بهائی بودند،^{۳۲۳} شهریه: ۳-۲ ریال هر ماه، دانش‌آموزان بی بضاعت از پرداخت شهریه معاف بودند. محل: محله کازرگاه یا گازرگاه (یک محله مسلمان‌نشین)؛ دارای دو حیاط، یک دفتر، یک سالن و سه کلاس (با اندازه‌های مختلف).

کارمندان: مدیر (و نیز ناظم و معلم): بنیان‌گذار؛ معلمین: حاجیه خانم (معلم کلاس ششم و حساب کلاس پنجم)، بی بی رضوان شهیدزاده (قرآن و شریعات)، سلطان منجدب، نورسته سمعیان، نصرت مصلح،^{۳۲۴} بی بی خاور محمدی (خواهر بنیان‌گذار، ناظم و معلم علوم و بهداشت)، سکینه چرخ‌چی (کاردستی)، رضوانیه نیکبخت (خطاطی) و بتول فتاحی (عربی و زبان‌های خارجه برای فقط ۱ سال)^{۳۲۵} **نگهبان:** یک زن که مسئول نظافت و پی‌گیری علل غیبت دانش‌آموزان از مدرسه بود.

مواد درسی: مواد مصوب وزارت معارف. برای حساب، دانش‌آموزان کتاب‌های پانصد مسئله و هزار مسئله را می‌خواندند،^{۳۲۶} علاوه بر آن به دانش‌آموزان سیاق آموخته می‌شد،^{۳۲۷}

تأکید زیادی بر خطاطی می‌شد؛ **سایر فعالیت‌ها:** ورزش در آغاز سال ۳- ۴/۱۹۳۲- ۱۹۳۳ م. معمول شد^{۳۲۸} که برای تعلیم آن شخص مخصوصی هفته‌ای یک بار به مدرسه می‌آمد،^{۳۲۹} هم‌چنین به دانش‌آموزان کارهای دستی مانند خیاطی، بافتنی، گلدوزی و قالی‌بافی سه بار در هفته آموخته می‌شد،^{۳۳۰} **برنامه روزانه:** نماز اسلامی خوانده می‌شد که در وسط حیاط فرش گسترده می‌شد و دانش‌آموزان به صف به نماز می‌ایستادند؛ **تسهیلات آموزشی:** میز و نیمکت چوبی سه نفره، تخته سیاه و نقشه‌های جغرافی (از کشورهای مختلف)؛ **وسایل و ابزار آموزشی:** دانش‌آموزان کتاب‌های خود را از تنها کتاب‌فروشی یزد خریداری می‌کردند، قلم نی (ریز و درشت)، دوات، جوهر، مداد، دفترچه؛^{۳۳۱} **امتحانات:** حاجیه‌خانم برای آماده نمودن دانش‌آموزان برای امتحانات معمولاً قبل از امتحانات شب‌ها هم به دانش‌آموزان درس می‌داد؛ **جشن‌ها و تشریفات:** فقط جشن فارغ‌التحصیلی برگزار می‌شد، در نوروز، معمولاً دانش‌آموزان با لباس نو عید در سالن مدرسه برای تبریک عید به دیدن حاجیه‌خانم می‌رفتند، گاهی دانش‌آموزان خانواده‌های ثروتمند هدایایی مانند کله قند روسی، چای و بلوز در سینی می‌گذاشتند و به حاجیه‌خانم تقدیم می‌کردند، در ماه رمضان هر روز ساعت ۱۰ صبح کلاس قرآن توسط خانم ملابزرگ، مادر نابینای حاجیه‌خانم تشکیل می‌شد.

یادداشت: یونیفورم معمول نبود، دانش‌آموزان در ایاب و ذهاب به مدرسه چادر سر می‌کردند و در مدرسه چادر را بر می‌داشتند و روسری به سر داشتند. در طی سال‌های ۱- ۵/۱۹۳۰- ۱۹۳۴ م. دانش‌آموزان موی کوتاه داشتند.

مدرسه پسرانه توفیق یزد^{۳۳۲}

تأسیس: ۱۹۳۰ م. توسط محفل روحانی یزد^{۳۳۳}.

پسرانه، ابتدایی؛ تعداد دانش‌آموز ۳۰ (در ابتدا) تا ۱۵۰- ۱۳۰ (در طی سال‌های بعد)، بهائی و مسلمان؛ **شهریه:** اطلاعاتی در دست نیست.

محل: اولین محل: محله گازرگاه در یک ساختمان قدیمی با ۳۰۰ متر مربع که بعداً بر اثر سیل ویران گردید؛ **دومین محل (موقت):** ساختمان ۳۰۰ متری دیگری در جنوب محله گازرگاه، اجاره‌ای با چند کلاس؛^{۳۳۴} **سومین محل (برای ۲ تا ۳ سال):**^{۳۳۵} نزدیک میرچخماق جنب حمام عمومی گل مشکی و بین دو بازار (شهید باز و حاجی قنبر)، ۱۰۰۰ متر مربع با حیاط وسیع، استخر و درخت کاری، یک ساختمان دو طبقه با سالن بزرگ و اتاق‌های متعدد که از یک مسلمان اجازه شده بود؛ **چهارمین محل:** بین ۱۵۰۰ تا ۴۰۰۰

متر مربع مساحت داشت،^{۳۳۶} واقع در پشت حظیرةالقدس که قبلاً محلّ مدرسه زردشتی مارکار بود، یک ساختمان دو طبقه با حیاط وسیع، چاه آب و استخر، دو باغچه کوچک، از یک قطعه زمین بزرگ واقع در پشت مدرسه برای فعالیت‌های ورزشی (مانند فوتبال) استفاده می‌شد، یک سالن ۴ در ۱۰ متر برای کلاس‌های سوم تا ششم و گردهم‌آیی‌های بزرگ، کلاس‌های اول و دوم خارج از سالن تشکیل می‌شد و یک دفتر.

کارمندان: مدیر و ناظم و معلم: خسرو حق‌پژوه (برای ۴ سال)، مهربان هدایتی؛ **معلمین:** غلامرضا آزادمنش (کلاس اول)، استاد مهربان راستی (کلاس‌های پنجم و ششم) (برای ۲ سال)، غلام‌عباس درخشان (کلاس‌های دوم و سوم) (برای ۳ سال)، محمد دانش (مسلمان، کلاس‌های دوم و سوم)، حاجی علی ستون‌زاده (کلاس‌های دوم و سوم)، شهریار اخترخاوری (برای ۲ سال)، غلامعلی درخشان، عطاءالله محسنیان، **نگهبان:** مهدی سراساز. **موادّ درسی:** فقط موادّ مصوّب وزارت معارف تدریس می‌شد، تأکید زیاد بر خطاطی بود؛ **سایر فعالیت‌ها:** سرود ملی توسط یک مأمور دولت تعلیم داده می‌شد؛ **برنامه روزانه:** دانش‌آموزان در روز دویار به مدرسه می‌آمدند (در دو نوبت: ۸ تا ۱۲ و ۲ تا ۴/۵)،^{۳۳۷} هر روز سه زنگ تفریح داشتند، هر روز صبح پرچم ایران افراشته و سرود ملی خوانده می‌شد؛ در پایان روز دانش‌آموزان (برحسب محلّ زندگی خود) صف می‌بستند و با هم حرکت می‌کردند، هر صف یک مبصر داشت و دانش‌آموزان یک به یک با رسیدن به خانه خود صف را ترک می‌کردند؛ **تسهیلات آموزشی:** نیمیکت‌های چوبی سه نفره، تخته سیاه، نقشه‌های جغرافی؛ **وسایل و ابزار آموزشی:** کتاب (از کتاب‌فروشی خریده می‌شد)، قلم نی، مداد، دفترچه معمولی؛ **امتحانات:** سه بار در سال (در پایان هر دوره سه ماهه) انجام می‌شد، معمولاً مدیر و شخصی که از خارج از مدرسه دعوت شده بود از دانش‌آموزان امتحان می‌گرفتند و به آن‌ها گواهی‌نامه می‌دادند؛ ولی برای امتحانات تصدیق کلاس ششم، دانش‌آموزان باید در امتحانات سراسری شرکت می‌کردند؛ **تنبیه و تشویق:** تنبیه بدنی سبک اعمال می‌شد (معمولاً با خط‌کش کف دست دانش‌آموزان تنبل یا آنهایی که رفتار ناشایست داشتند زده می‌شد)؛ **جشن‌ها و تشریفات:** جشن پایان سال برگزار می‌گردید که در طی آن جوایز به دانش‌آموزان ممتاز اهداء می‌شد؛ در طی تعطیلات بهائی جشن گرفته می‌شد که ضمن آن ازدانش‌آموزان با شیرینی پذیرایی می‌شد.

یادداشت: کمیته‌ای که از طرف محفل روحانی محلی تعیین شده بود امور مدرسه را اداره می‌کرد. نشان رسمی مدرسه به کلاه دانش‌آموزان نصب شده بود. هزینه‌های مدرسه علاوه بر شهریه از صندوق خیریه تأمین می‌شد و یک‌بار نیز برای نمایشی که مدرسه ترتیب داده بود

بلیط فروخته شد.

مدرسه دخترانه تهذیب یزد

تأسیس: ۱- ۱۹۳۰ توسط سلطان نیک آیین،^{۳۳۸} محمد علی تهذیب و جامعه بهائی محل.

دخترانه، ابتدایی، از تعداد دانش‌آموزان اطلاعی در دست نیست، بهائی و مسلمان و سایر مذاهب؛^{۳۳۹} شهریه: اطلاعی در دست نیست.

محل: منزل میرزا یحیی رافتی واقع در محله «وقت و ساعت»، در محله بازار نو، محله فهادان.

کارمندان: مدیر (و معلم): روح‌انگیز خانم یزدانیان، معلم: وفا خانم یزدانیان^{۳۴۰}

مواد درسی: مواد مصوب وزارت معارف؛ اطلاعات بیشتری در دست نیست.

یادداشت: هزینه‌های مدرسه علاوه بر شهریه از صندوق خیریه تأمین می‌گردید. دانش‌آموزان با چادر به مدرسه رفت و آمد می‌کردند.^{۳۴۱}

مدرسه دخترانه هوشنگی یزد

تأسیس: ۵- ۱۹۲۴ م. توسط هوشنگ هوشنگی.^{۳۴۳}

دخترانه؛ ابتدایی، تعداد دانش‌آموزان بین ۶۰ تا ۱۰۰ نفر، بهائی، مسلمان و زردشتی؛ شهریه: معمول نبود.

محل: اولین محل: منزل یکی از بهائیان به نام خاله سرور شهزادی؛ دومین محل: محله علی (یا پشت خانه علی) و ابتدای محله لورد آسیاب که یک محله زردشتی نشین بود؛^{۳۴۴} برای راحتی دانش‌آموزان، مدرسه در مرکز محله قرار داشت و منازل خانواده‌های سرشناس در اطراف آن واقع شده و محل رفت و آمد بود (تا دختران نسبتاً به خانه خود نزدیک باشند و در ایاب و ذهاب دچار زحمت نشوند)؛ محل زمینی بود بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ متر مربع با یک ساختمان دو طبقه که شامل ۸ تا ۱۰ اتاق بود (۴ یا ۵ اتاق در هر طبقه)؛^{۳۴۵} یک دفتر، یک سالن و یک انبار، یک حیاط کوچک (۲۵ در ۱۰ متر)،^{۳۴۶} یک استخر یک باغچه، دستشویی و چاه آب.

کارمندان: مدیر (و معلم کلاس‌های بالاتر): گلچهره خانم فریدنی؛ ناظم (و معلم کلاس اول): خداپرست خانم شاهزاده؛ معلمین:^{۳۴۷} رباب خانم متحده، ثریا خانم نافذی، روح‌انگیز هدایتی، مروارید هوشنگ (خیاطی)، مروارید خانم و دولت خانم،^{۳۴۸} نگهبان:

خورشید خانم (زردشتی، مسئول نظافت).

موادّ درسی: موادّ مصوّب وزارت معارف؛ از آنجایی که مدرسه در منطقه زردشتی نشین قرار داشت، توجه زیادی به کلاس شرعیات نمی‌شد؛ **فعالیت‌های دیگر:** خیاطی، ورزش،^{۳۴۹} و سایر کلاس‌های تکمیلی، دروس دینی بهائی جزء موادّ درسی نبود، هرچند گاهی کلاس‌های دینی شیخ محمد علی قائنی تشکیل می‌شد و دانش‌آموزان بسیار از آن استقبال می‌کردند؛ **برنامه روزانه:** خواندن سرود ملی و سرودهای بهائی صبح‌ها (یا در حیاط مدرسه یا سالن، برحسب فصل)؛ **تسهیلات آموزشی:** تخته سیاه، نقشه‌های جغرافی (آسیا، اروپا و قارات آمریکا)، نیمکت چوبی سه نفره، به علت هوای گرم منطقه نیازی به بخاری نبود؛ **وسائل و ابزار آموزشی:** قلم نی ریز و درشت، قلم فرانسه، مداد، دفترچه معمولی و کتاب (که از کتاب‌فروشی خریداری می‌شد)؛ **امتحانات:** سه بار در سال برگزار می‌شد و از طرف وزارت معارف رسمیت داشت، برای تصدیق کلاس ششم دانش‌آموزان می‌بایستی در امتحانات ملی سراسری شرکت کنند؛ **تنبیه و تشویق:** تنبیه بدنی اعمال می‌شد (فلک)؛ **جشن‌ها و تشریفات:** جشن پایان سال هر ساله برگزار می‌شد، ولی نه در مدرسه بلکه در منزل خانواده هوشنگی (که محلّ بزرگ‌تری بود)، از والدین دانش‌آموزان دعوت به عمل می‌آمد و از آن‌ها پذیرایی می‌شد و سخنرانی، سرود و عملیات ورزشی اجرا می‌شد و دانش‌آموزان ممتاز جایزه می‌گرفتند.

یادداشت: یونیفورم معمول نبود. دانش‌آموزان مسلمان در رفت و آمد به مدرسه چادر سر می‌کردند ولی بقیه دانش‌آموزان با لباس معمولی بودند (احتمالاً در دوران رضاشاه). همه هزینه‌های مدرسه توسط هوشنگی پرداخت می‌شد ولی بهائیان دیگر نیز می‌توانستند کمک کنند.

مدرسه دخترانه رستمی مریم آباد یزد^{۳۵۰}

از سال تأسیس اطلاعاتی در دست نیست، تأسیس توسط مهربان دین‌یار (یک بهائی زردشتی تبار).

دخترانه، ابتدایی (کلاس ۱ تا ۵)؛^{۳۵۱} از تعداد دانش‌آموزان اطلاعاتی در دست نیست، زردشتی و بهائیان زردشتی تبار؛ **شهریه:** اطلاعاتی در دست نیست (احتمالاً شهریه گرفته نمی‌شد).

محلّ: ساختمانی دارای یک سالن، تعدادی اتاق بزرگ و یک حیاط و دستشویی.

کارمندان: مدیر و ناظم و معلّم: یک نفر وظیفه همه این افراد را انجام می‌داد و همه

کلاس‌ها را تدریس می‌کرد، دانش‌آموزان به ردیف روی فرش می‌نشستند و هر ردیف نمایانگر یک کلاس بود و دانش‌آموزان درس مربوط به خود را می‌آموختند؛ اولین معلم مهربان راستی بود و بعد از او دخترش مروارید راستی و بعد از او بانو مذکور. استاد خدیجه معلم خیاطی بود؛ **نگهبان**: مدرسه فراش نداشت و وظیفه فراش را معلم و دانش‌آموزان انجام می‌دادند.

مواد درسی: مواد مصوب وزارت معارف؛ **سایر فعالیت‌ها**: خیاطی؛ **تسهیلات آموزشی**: تخته سیاه و میز و نیمکت وجود نداشت، دانش‌آموزان روی زیلو می‌نشستند؛ **وسائل و ابزار آموزشی**: قلم نی ریز و درشت؛ **امتحانات**: امتحان نهایی در پایان هر سال برگزار می‌شد؛ **جشن‌ها و تشریفات**: هیچ‌گونه جشن و تشریفات مذهبی در مدرسه انجام نمی‌شد. **یادداشت**: مدرسه در سراسر سال باز بود (تعطیلات تابستان وجود نداشت). دانش‌آموزان با لباس معمولی به مدرسه می‌آمدند و لباس یکسان (یونیفورم) مرسوم نبود. هزینه مدرسه با پرداخت به صندوق خیریه توسط افراد بهائی تأمین می‌شد.

مدرسه دخترانه مهدی آباد یزد ۳۵۲

از سال تأسیس اطلاعاتی در دست نیست، تأسیس توسط جامعه بهائی مهدی آباد. دخترانه، ابتدایی (کلاس ۱ تا ۵)؛ تعداد دانش‌آموزان ۲۰ نفر، بهائی و زردشتی؛ **شهریه**: اطلاعاتی در دست نیست (احتمالاً شهریه گرفته نمی‌شد). **محل**: ساختمانی دارای ۳ اتاق و یک سالن در زمینی به مساحت ۶۰۰ متر مربع با حیاط، استخر و دستشویی.

کارمندان: **مدیر و ناظم و معلم**: معلمین وظیفه مدیر و ناظم را نیز انجام می‌دادند، رستم کیومرث اخترخاوری (معلم زبان اسپرانتو و درس اخلاق)، پورخرسند، میمنت سروش، مهربان راستی؛ **نگهبان**: مدرسه فراش نداشت **مواد درسی**: مواد مصوب وزارت معارف؛ **سایر فعالیت‌ها**: اطلاعاتی در دست نیست؛ **تسهیلات آموزشی**: تخته سیاه موجود بود ولی نیمکت وجود نداشت (دانش‌آموزان روی زیلو می‌نشستند)؛ **وسائل و ابزار آموزشی**: دفترچه، قلم نی، کاغذ کاهی؛ **امتحانات**: یک‌بار در پایان سال تحصیلی؛ **۳۵۳ تنبیه و تشویق**: تنبیه بدنی اعمال می‌شد.

یادداشت: دانش‌آموزان با لباس معمولی به مدرسه می‌آمدند و یونیفورم مرسوم نبود. جامعه بهائی محلی همه هزینه‌های مدرسه را می‌پرداخت.

پیوست ۲

کودکستان‌های بهائی و آموزش پیش‌دبستانی در ایران

تهران: کودکستان میثاقیه^۱

نوع: کودکستان؛ سال تأسیس: بعد از بستن مدرسه تربیت (۵- ۱۹۳۴ م.)، بنیان‌گذار: عبدالمیثاق میثاقیه؛ محل: ساختمانی با ۱۰۰۰ متر مربع؛ کارمندان: همه کارمندان زنان بهائی بودند؛ تعداد کودکان، سن و مذهب آنها: بهائی و سایر مذاهب؛ شهریه: اطلاعی در دست نیست.

تهران: تربیت یا آمادگی تربیت^۲

نوع: آموزش پیش از دبستان؛ سال تأسیس: اطلاعی در دست نیست؛ بنیان‌گذار: اطلاعی در دست نیست؛ محل: پشت مدرسه دخترانه تربیت؛ کارمندان: بتول خانم، خانم بزرگ، روح‌الله خادم؛^۳ تعداد کودکان، سن و مذهب آنها: بهائی؛ شهریه: اطلاعی در دست نیست.

قزوین: کودکستان قزوین^۴

سال تأسیس: اطلاعی در دست نیست؛ بنیان‌گذار: حاجی اسماعیل خلیلی؛ محل: منزل بنیان‌گذار؛ کارمندان: اطلاعی در دست نیست؛ تعداد کودکان، سن و مذهب آنها: اطلاعی در دست نیست؛ شهریه: اطلاعی در دست نیست.

کرمان: کودکستان همتی کرمان^۵

سال تأسیس: ۳- ۱۹۳۲ م.؛ بنیان‌گذار: بلقیس مشکیان و محفل روحانی کرمان^۶ محل: محله زری‌صف، کوچه برزو عمیقی واقع در شرق میدان مشتاق؛ کارمندان: بلقیس مشکیان با کمک زکیه فخر خراسانی؛ تعداد کودکان، سن و مذهب آنها: حدود ۵۰ کودک^۷ بین ۲

تا ۶ سال، بهائی، زردشتی، مسلمان؛ **شهریه:** دو ریال در ماه.
یادداشت: هیچ نوع موضوع دینی آموزش داده نمی‌شد. ادب، نظم و ترتیب، نظافت، بهداشت، محبت به یکدیگر و به حیوانات و سرود^۸ و غیره به کودکان تعلیم داده می‌شد. امور پزشکی مسئولیت دکتر صادق‌خان حکیمان بود. محفل روحانی کرمان تمام کسر بودجه کودکان را می‌پرداخت. هر کودکی برای خود یک حوله داشت و به محض ورود دست‌ها و ناخن‌های خود را می‌شست و سر و موهای او بازرسی می‌شد. تنبیه بدنی جایز نبود و کودکانی که به طور مکرر رفتار نامناسب داشتند به منزل فرستاده می‌شدند. همه کودکان کنش می‌پوشیدند و اغلب آن‌ها جوراب داشتند و به آن‌ها آموخته شده بود که از دستمال استفاده کنند.

مشهد: کودکان مشهد

سال تأسیس: اطلاعاتی در دست نیست. **بنیان‌گذار:** خانم درّی، مادر دکتر جهانگیر درّی ایران شناس ساکن روسیه. اطلاعات دیگری در دست نیست جز آن که این کودکان در یکی از سفرهای رضاشاه به مشهد مورد بازدید او قرار گرفت و او که ظاهراً نخستین بار بود کودکانی را می‌دید که به شاگردان باله نیز می‌آموختند خانم درّی را مورد تقدیر قرار داد.^۹

نجف‌آباد: کودکان نجف‌آباد^{۱۰}

سال تأسیس: اطلاعاتی در دست نیست؛ **بنیان‌گذار:** استاد حاجیه‌خانم رحمانی (۱۹۶۷-۱۸۷۷ م.)؛ **محل:** منزل بنیان‌گذار؛ **کارمندان:** اطلاعاتی در دست نیست؛ **تعداد کودکان، سن و مذهب آن‌ها:** اطلاعاتی در دست نیست؛ **شهریه:** اطلاعاتی در دست نیست.

همدان: تهیه یا آمادگی تأیید^{۱۱}

نوع: آموزش پیش از دبستان؛^{۱۲} **سال تأسیس:** اطلاعاتی در دست نیست؛ **بنیان‌گذار:** اطلاعاتی در دست نیست؛ **محل:** اطلاعاتی در دست نیست؛ **کارمندان:** مستوره حقیقی و دختر خواهرش و یک خانم ارمنی به نام ماری؛ **تعداد کودکان، سن و مذهب:** بهائی؛ **شهریه:** اطلاعاتی در دست نیست.
یادداشت: کودکان این کودکان نماینده‌ای به نام «گل‌های رنگارنگ» در سالن تئاتر شاداب در همدان اجرا کردند.

یزد: کودکانستان یزد^{۱۳}

سال تأسیس: ۵- ۱۹۳۴ م.؛ بنیان‌گذار: بلقیس مشکیان؛ محل: ساختمانی با یک سالن بزرگ، سه اتاق (در طبقه فوقانی)، یک خوابگاه،^{۱۴} آب آشامیدنی،^{۱۵} دستشویی، حیاط بزرگ و میدان بازی^{۱۶} (همه در طبقه هم‌کف)؛ کارمندان: بلقیس مشکیان برای ۴ سال مدیر بود (تا سال ۹- ۱۹۳۸ م.)^{۱۷} تعداد کودکان، سن و مذهب آن‌ها: ۳ تا ۵ سال سن؛ شهریه: اطلاعی در دست نیست.

یادداشت: هر روز صبح کودکان در حیاط مدرسه در سه ردیف برحسب سن و کلاس خود (۳-۵) صف می‌بستند و بعد برای بازرسی نظافت^{۱۸} وارد سالن می‌شدند. سپس کودکان وارد کلاس‌های خود شده درس را شروع می‌کردند. در مورد تنبیه و تشویق، بیشتر توجه به تشویق و جایزه بود و به تنبیه توجه کم‌تری می‌شد.^{۱۹} قسمتی از آموزش کودکان آن بود که حیوانات و حشرات مختلف را به آن‌ها نشان می‌دادند.^{۲۰} کودکان روی صندلی‌های جداگانه بر سر میزها می‌نشستند و ناهار خود را که از خانه می‌آوردند نیز همانجا صرف می‌نمودند و به آن‌ها آداب غذا خوردن تعلیم داده می‌شد.^{۲۱} در پایان هر سال تحصیلی، جشنی برگزار می‌شد که از اولیای امور محلی^{۲۲} و والدین کودکان دعوت به عمل می‌آمد و در طول جشن، کودکان فعالیت‌های مختلفی را از قبیل سرود، نمایشنامه، شعر و دکلمه اجرا می‌کردند.^{۲۳}

پیوست ۳

فهرست مختصری از نام ایرانیان برجسته غیربھائی که در مدارس تربیت تهران تحصیل کردند

امیرانی، علی اصغر

مقام و موقعیت اجتماعی: بنیان‌گذار مجله خواندنی‌ها؛ یکی از معتبرترین سردبیران نشریات ایران در زمان خود بود.

پهلوی، اشرف

مقام و موقعیت اجتماعی: خواهر توأمان محمدرضاشاه؛ یادداشت: یکی از دانش‌آموزان مدرسه تربیت بنات بود که به نظر می‌رسد در مدرسه حاضر نمی‌شد بلکه معلمین تحت سرپرستی فرخ‌انگیز مشکین‌نفس برای تدریس و کمک به تحصیل او و انجام امتحاناتش به کاخ سلطنتی می‌رفتند.

پهلوی، شمس

مقام و موقعیت اجتماعی: خواهر محمد رضاشاه؛ یادداشت: یکی از دانش‌آموزان مدرسه تربیت بنات بود ولی در مدرسه حاضر نمی‌شد بلکه معلمین تحت سرپرستی فرخ‌انگیز مشکین‌نفس برای تدریس و کمک به تحصیل او و انجام امتحاناتش به کاخ سلطنتی می‌رفتند.

پهلوی، محمدرضاشاه

مقام و موقعیت اجتماعی: دومین پادشاه خاندان پهلوی (۷۹-۱۹۴۱)؛ یادداشت: چون مدرسه تربیت نزدیک محل اقامت رضاشاه بود، محمد رضا برای مدت کوتاهی در این مدرسه تحصیل کرد و بعداً پس از آنکه مدرسه نظام افتتاح شد به آن مدرسه منتقل گردید.

دیبا، امیر ناصر

مقام و موقعیت اجتماعی: فرزند ناصرالسلطنه (طباطبایی) دیبا از خانواده‌های اشراف تهران.

از بستگان فرح پهلوی ملکه ایران، آجودان شاه و مشاور حقوقی و مدیرکل دربار.

دیبا، فریده خانم

مقام و موقعیت اجتماعی: مادر فرح پهلوی شهبانو.

یادداشت: خانم فریده دیبا به عنوان قدرشناسی برای تحصیل خود در مدرسه تربیت بنات، بعد از ازدواج دخترش با محمد رضاشاه (۱۹۵۹ م.)، معمولاً آموزگاران سابق خود خانم‌های ملاحظه، فرح انگیز خانم مشکین نفس و روح انگیز خانم فتح اعظم را به دربار دعوت می‌کرد.

دیبا، معزالدین

مقام و موقعیت اجتماعی: فرزند ناصرالسلطنه (طباطبایی) دیبا از خانواده‌های اشراف تهران. از بستگان فرح پهلوی ملکه ایران. رئیس بیمارستان کاتولیکی Notre Dam du Fatima در تهران.

سنجری، حشمت (۱۹۹۵-۱۹۱۸)

مقام و موقعیت اجتماعی: موسیقیدان و ویولونیست معروف و رهبر ارکستر سمفونیک تهران.

صالح، جهانشاه

مقام و موقعیت اجتماعی: طبیب معروف و وزیر بهداری، یکی از هفت فرزند میرزا حسن خان مبصرالممالک. برادر دکتر اللهیار صالح یکی از رهبران جبهه ملی؛ استاد و رئیس دانشکده پزشکی تهران (۱۹۵۵-۱۹۴۷ و ۱۹۶۳)؛ رئیس دانشگاه تهران (۱۹۶۳).
یادداشت: آقای موسی امانت در کتاب خود بهائیان کاشان (ص. ۱۵۷) چنین می‌نویسد: [در مدرسه وحدت بشر کاشان] افرادی درس می‌خواندند که بعداً به مقامات عالی‌نوازل شده مصدر خدمات بزرگی شدند. از جمله، دکتر جهانشاه صالح بود که در مقام وزارت بهداری روزی در صحبت با جناب نعیم ریحانی در بیمارستان میثاقیه طهران تمجید بسیار از مدرسه مذکور نموده فرموده بود که نظیر آن را در خارج از ایران هم ندیدم. هم چنین نک به: پانوش ۱۵۳ از فصل ۲.

غنی، قاسم

مقام و موقعیت اجتماعی: شخصیت برجسته ادبی و سیاسی ایران در دوران رضاشاه و

محمد رضاشاه. طبیب مشهور، نماینده مجلس از مشهد، وزیربهداری، سفیر ایران در مصر و ترکیه، مؤلف بحث در آثار و افکار حافظ.

فرمانفرمائیان، علی داد

پسر عبدالحسین میرزا فرمانفرما، نصرت الدوله دوم، سالار لشکر، امیرتومان (۱۹۳۹-۱۸۵۹ م.) (نوه عباس میرزا نایب السلطنه و داماد مظفرالدین شاه)، علی داد فرمانفرمائیان مدت کوتاهی قبل از بسته شدن مدرسه در این مدرسه تحصیل می کرد.

فرمانفرمائیان، علینقی

پسر عبدالحسین میرزا فرمانفرما، مانند نفر فوق مدت کوتاهی قبل از بسته شدن مدرسه در این مدرسه تحصیل می کرد. سوای مشاغل مهم دیگر مدتی نیز ریاست بانک صنایع را داشت.

فرمانفرمائیان، ابوالبشر

مقام و موقعیت اجتماعی: حقوقدان بین المللی که در مسائل حقوقی در ایران کار می کرد. پسر عبدالحسین میرزا فرمانفرما، تحصیل کرده رشته حقوق در دانشگاه های شیکاگو و کلمبیا، یکی از رؤسای شرکت نفت پارس.

فرمانفرمائیان، ستاره

مقام و موقعیت اجتماعی: دختر عبدالحسین میرزا فرمانفرما، نویسنده کتاب *Daughter of Persia* (انتشارات کراون Crown، نیویورک، ۱۹۹۲ م.). بنیان گذار و مدیر مدرسه مددکار اجتماعی در تهران (۱۹۵۷-۷۹ م.).

فرمانفرمائیان، صبار

مقام و موقعیت اجتماعی: فرزند عبدالحسین میرزا فرمانفرما که بعد از ترک مدرسه تربیت، در زانو رشته پزشکی خواند و برای دوره تخصصی به انگلستان رفت. از مشاغل او می توان ریاست انستیتو پاستور ایران، مأمور سازمان ملل در مصر برای نظارت بر امور پزشکی و بهداشت را نام برد.

فرمانفرمائیان، فاروق

مقام و موقعیت اجتماعی: به اتفاق برادر خود، رشید شرکت مشاوره ساختمانی فرمانفرما را تأسیس نمود. این شرکت در زمان محمد رضاشاه در بزرگترین و گرانترین پروژه های ساختمانی (مانند سدها و غیره) مشاور سازمان برنامه و بودجه ایران بود و بسیاری از پروژه ها

را خود پیاده نمود. مدتی نیز مدیر امور مالی شرکت نفت پارس بود.

فرمانفرمایان، منوچهر

مقام و موقعیت اجتماعی: دارای یکی از بالاترین مقامات در شرکت ملی نفت ایران و در وزارت دارایی بود.

یادداشت: مانند افراد فوق، فرزند عبدالحسین میرزا فرمانفرما بود. رشته مهندسی شیمی را در انگلستان گذراند، نویسنده کتاب «*خون و نفت: خاطرات یک شاهزاده ایرانی*» (به زبان انگلیسی، چاپ راندوم هاوس Random House، نیویورک، ۱۹۹۷ م.). وقتی که دستور تعطیلی مدرسه تربیت داده شد (دسامبر ۱۹۳۴ م.)، پدرش [عبدالحسین فرمانفرما] از مدرسه خواست که یک نفر را از مدرسه تربیت به او معرفی نمایند که بر تحصیل پسرانش نظارت کند. محمد دستانی کاشانی به او معرفی و در این سمت به کار مشغول شد. پس از آنکه پسران فرمانفرما به مقامات بالایی در ایران رسیدند آقای دستانی کاشانی را به آمریکا فرستادند تا در آنجا زندگی کند و هر سال همه هزینه مسافرتش را به ایران می‌پرداختند تا بتواند با دوستان و اقوام خود ملاقات نماید.

فروغی، محمود

مقام و موقعیت اجتماعی: پسر ذکاءالملک فروغی، نخست‌وزیر ایران در اواخر دوره رضاشاه و اوایل دوران محمد رضاشاه و یکی از مأموران عالی‌رتبه شرکت ملی نفت ایران. وی قبل از انقلاب ۱۹۷۹ م.، سفیر ایران در آمریکا بود..

کاویانی، محمود

مقام و موقعیت اجتماعی: مدیر کل راه آهن ایران در زمان رضاشاه؛ **یادداشت:** پسریکی از تجار معروف بازار تهران. وی بعد از ترک مدرسه تربیت، تحصیلات خود را در آلمان ادامه داد و موفق به اخذ مدرک مهندسی مکانیک شد و سپس به ایران بازگشت و در راه آهن ایران به خدمت پرداخت. در طی جنگ جهانی دوم توسط نیروی اشغالگر متفقین به همراه سایر ایرانیانی که در آلمان درس خوانده بودند (مانند جعفر شریف امامی که بعداً سناتور و نخست‌وزیر ایران شد) دستگیر و برای چندی در اردوگاه اراک بازداشت بودند.

مزینی،

مقام و موقعیت اجتماعی: مدیر کل وزارت آموزش و پرورش .

مقتدر، عبدالحسین

مقام و موقعیت اجتماعی: مدیر کل وزارت دارایی.

محو، سپهبد ایرج

مقام و موقعیت اجتماعی: فرمانده لشکر جنوب ارتش ایران در زمان رضاشاه

ناتل خانلری، پرویز

مقام و موقعیت اجتماعی: پس از گذراندن دوران دبستان در مدرسه تربیت تحصیلات دانشگاهی را در دانشگاه تهران تکمیل نمود و به اخذ درجه دکترا نائل آمد. وی از پژوهشگران فرهیخته ایران در زمان سلطنت محمدرضاشاه و سناتور انتصابی شاه در مجلس سنا بود.

منابع: از خانم ستاره فرمانفرمایان، لس آنجلس کالیفرنیا، و آقای اشرف ازونکوور، کانادا که بیشتر اطلاعات این پیوست را در اختیارم قرار دادند سپاسگزارم.

پیوست ۴

چند روایت دست اول از مدرسه وحدت بشرکاشان و مدرسه دخترانه توکل قزوین

انتشار کتاب بهائیان کاشان، اثر مرحوم موسی امانت که هم‌زمان با آماده ساختن این کتاب برای چاپ بود فرصتی فراهم آورد که دو روایت دست اول از بنیان‌گذاران مدرسه وحدت بشرکاشان از آن کتاب از بخش مربوط به «مدرسه وحدت بشر»^۱ نقل نماییم. این دو روایت ما را با کیفیت تأسیس مدرسه و مشکلات آن در سال‌های اول آشنا می‌سازد. در اینجا سپاس خود را از خانم نورا امانت (صمیمی) ویراستار آن کتاب که اجازه نشر این بخش مزبور را دادند ابراز می‌داریم.

هم‌چنین به لطف آقای روح‌الله سمندری، نسخه خطی بخشی از خاطرات خانم طرازیه سمندری (فرهادی) معلم و مسئول اصلی مدرسه دخترانه توکل قزوین و عکسی از ایشان در اختیار ما قرار گرفت که در این بخش می‌آوریم. این خاطرات گویای چگونگی تأسیس این مدرسه، دشواری‌های کار، تعداد و نام معلمان، کتاب‌هایی که تدریس می‌شد و دیگر جزئیات می‌باشد. آقای سمندری به لطف اطلاعات دقیق‌تری از افراد و محل‌های یاد شده در این خاطرات بر آن افزودند که در بخش یادداشت‌ها آمده است. بدین‌وسیله امتنان و سپاس خود را از این لطف و بزرگواری ایشان تقدیم می‌داریم.

ویراستار

مدرسه وحدت بشرکاشان

۱ - مقدمات تأسیس مدرسه، از یادداشت‌های میرزا مهدی اخوان صفا،

نقل از کتاب بهائیان کاشان (۱۵۵-۵۷).

«مشوق بزرگ تأسیس مدرسه میرزا مهدی اخوان صفا، مبلغ مشهور بود، که در آن سال‌ها همراه با میرزا حبیب‌الله صمیمی قمصری مأموریت تبلیغ در کاشان و توابع آن را

داشت. این دو بزرگوار ضمناً کوشش فراوانی در گردآوری اعانه از بهائیان برای خرید محل و ملک مدرسه و مخارج جاری آن نمودند. یادداشت‌های روزانه جناب اخوان صفا که قسمتی از آن ذیلاً نقل می‌شود، گواه این مساعی است:

سه شنبه هفده محرم ۱۳۲۷ در جلسه محفل در ترتیب معلم خانه خیلی مذاکره شد امید است بجایی برسد.

یکشنبه بیست و دو محرم ۱۳۲۷ در منزل جناب خواجه ربیع جلسه محفل اقدام برای جمع‌آوری وجوه شد که شهریه بدهند و یک نفر ناظم برای مدرسه بیاورند.

شنبه شش صفر در منزل جناب آقا میرزا یوسف علاقبند (وحدت) و جناب اسماعیل بغدادی مذاکره در باب تربیت و ترقی اطفال و تنظیم مدرسه بهائی به عمل آمد و بالاخره قرار شد سه نفر مستقیم در این کار باشند یکی خواجه ربیع، یکی میرزا یوسف علاقبند و یکی فانی. تدبیری که به نظر رسید چند نفر از اشخاصی را که بالنسبه وسعی دارند در محلی جمع نموده عنوان شور شود. شاید مبلغی وجه جمع شود که اصل آن به خودشان راجع باشد و فرع از حال تا پنج سال دیگر صرف مدرسه شود.

یکشنبه هفت صفر بعد از ظهر عقب کار مدرسه و عصر در منزل جناب خواجه مجلس عمومی و شب در منزل آقا میرزا یوسف علاقبند محفل اتحاد، عمده مذاکره در تأسیس مدرسه بود به قدر ششصد هفتصد تومان در بین چند نفر اعضاء اقدام شد.

دوشنبه هشت صفر بعد از محفل در منزل جناب خواجه ربیع برای انجام کار مدرسه، دو نفر یکی ارباب هرمز و یکی جناب آقا رحمان روحانی دعوت شدند و درباره تأسیس مدرسه مذاکره شد. جناب آقا رحمان نقداً صد تومان حاضر شدند و جناب هرمز فردا جواب می‌دهند.

سه شنبه نه صفر صبح بعد از حرکت از منزل جناب میرزا احمد حکیم به منزل جناب خواجه جهت مذاکره مدرسه و قبل از ظهر مجدد خدمت جناب خواجه جهت کار مدرسه شرح مفصل است.

چهارشنبه ده صفر صبح به منزل جناب خواجه ربیع جهت کار مدرسه، دیدن آقای سرتیپ و تشویق جهت اعانه مدرسه به عهده جناب خواجه شد.

شنبه سیزده صفر، اول آفتاب الی ظهر به منزل جناب خواجه ربیع با پنج نفر مؤسّسین مدرسه مذاکره شد و برای مدرسه دویست سیصد تومان دیگر وجه اقدام شد.

دوشنبه پانزده صفر، صبح قبل از آفتاب به منزل جناب خواجه، جهت استقرار و اطلاع از کارهای دیشب و مقداری بر اعانه مدرسه افزوده شد.

سه شنبه شانزده صفر بعد از ظهر به منزل جناب حکیم یعقوب برجیس به اتفاق جناب خواجه ربیع و جناب ارباب میرزا محمد علی نوش آبادی جهت اعانه مدرسه و عضویت در مجلس شب‌های دوشنبه؛ قرار شد راجع به اعانه مدرسه بیابند منزل جناب خواجه ربیع مذاکره شود و عضویت مجلس را نیز قبول کردند. شب در منزل جناب خواجه جناب حکیم یعقوب صد تومان برای مدرسه حاضر شدند. جناب ارباب آقا میرزا نیز پنجاه تومان قبول فرمودند.

پنجشنبه هجدهم صفر، شب در منزل آقا میرزا یوسف علاقبند تمام اشخاصی که در تأسیس مدرسه اقدام نموده بودند جمع و در اخذ وجه و تأسیس مذاکره شد بعضی‌ها وجه را حاضر نموده و بعضی هم قرار شد تا اول عید بپردازند.

شنبه بیست صفر، اول آفتاب به اتفاق حضرت ارباب در منزل آقا میرزا ریحان بعد در منزل آقا میرزا اسحق متحده شریک جناب خواجه برای مذاکره مدرسه با قائمین مؤسّسین قدری مذاکره شد. بنا بود امروز به اتفاق آقا مشهدی مصطفی قلی قمرودی برای طهران حرکت بکنیم. احبّاء به چند ملاحظه که عمده آن عمل مدرسه است ممانعت نموده خواهش کردند چند یوم دیگر توقّف شود. اعضای محفل روحانی کاشان به محفل طهران عرض حال و طلب تأخیر حرکت فانیان را نمودند. بعد از ظهر منزل جناب آقا میرزا اسحق متحده مجلس اطفال امروز تأسیس شد و جناب میرزا فتح‌الله عطار قرار شد مشوّق و مربّی باشند.

پنجشنبه سوّم ربیع الأوّل، در قمصر این فانی با میرزا زین العابدین کدخدای مازگان تا نزدیک ظهر در خصوص معلم خانه مذاکره و قرار شد مدرسه مازگان را اقدام بفرمایند.

شنبه پنجم ربیع الأوّل، صبح در منزل جناب میرزا ریحان مذاکره با ارباب محمّد اسماعیل معلّم، بعد از ظهر منزل جناب موسی خان ابن جناب خواجه مجلس اطفال، مابقی اوقات درباره معلّم خانه مذاکره شد و دو سه کار آن صورت گرفت و قرار شد ماهی دو تومان از طرف محفل اعانه به معلّم خانه بدهند و از طهران در صد یک معلّم زبان خارجه باشیم.^۲

۲ - تلخیصی از نوشته محمد ناطق، نخستین رئیس مدرسه، از کتاب تاریخ امری کاشان [نسخه منتشر نشده]، نقل از کتاب بهائیان کاشان (۵۷-۱۵۳).

مدرسه مبارکه وحدت بشر در سال ۱۳۲۶ هجری قمری (۱۹۰۸ م.) بر اثر تشویقات حضرت آقا میرزا مهدی اخوان صفا در منزل شخصی مرحوم خواجه ربیع به صورت مکتبی مختصر تأسیس شد، و عده‌ای از اطفال احباب جمع شدند. جناب آقا محمد اسماعیل معروف به ارباب، که از محترمین سلسله شیخیه بود و بر اثر تصدیق امر مبارک دارایی او متدرجاً از دست رفته بود، متصدی امر تعلیم و تربیت اطفال شد و هر روز به درس و مشق ایشان رسیدگی می‌نمود تا آنکه در سال ۱۳۲۷ قمری (۱۹۰۹ م.) جناب آقا میرزا روح‌الله خادم که اصلاً مازگانی ولی مقیم طهران بود برای تکفل و مدیریت به کاشان آمد و مدرسه به فراخور و مناسبت آن ایام کلاس‌بندی شده دارای چند کلاس و عده زیادی از اطفال یهودی و بهائی و معلم و فراش گردید.

جناب خادم تا سال ۱۳۲۸ (۱۹۱۰ م.) مشغول تعلیم و تنظیم امور و ضمناً در محافل و مجالس به خدمات تبلیغی و تشویقی و تأسیس کلاس‌های درس اخلاقی اطفال به کمال اشتغال داشت. در خلال این احوال خبر تأسیس مدرسه حضور مبارک حضرت عبدالبهاء عرض شد و لوح عنایت‌آمیزی در تشویق مؤسّسین و امر به استقامت در استحکام مبانی آن نازل و نام مدرسه از قلم حضرت عبدالبهاء "مدرسه وحدت بشر" معین شد. نصب تابلوی آن، که آیت بزرگ امر اقدس بهائی بود، جالب انظار یار و اغیار شده برکت قلم میثاق در همه حال حافظ و ناصر بود.

در اواخر جمادی الثانی ۱۳۲۸ (ژوئن ۱۹۱۰ م.) نگارنده میرزا محمد ناطق اردستانی که آن روز به شیخ محمد معروف و به عبا و عمامه کوچکی ملبّس بود و بر اثر تصدیق و اقبال به امر مبارک مجبور به مهاجرت از ولایت خود بلکه از شهر اصفهان شده عازم طهران بود وارد کاشان شد. پس از ورود مؤسّسین مدرسه به جهت معلومات عربی و ادبی صلاح مرا در توقف در کاشان و تصدی خدمات مدرسه دیدند. تا ربیع الاول ۱۳۲۹ (مارس ۱۹۱۱ م.) در خدمت آقا میرزا روح‌الله به تعلیم مشغول و در آن تاریخ میرزا روح‌الله به طهران مراجعت کرد و تصدی امور مدرسه به تمامه بر عهده فانی قرار گرفت و تا ده سال متوالی صرفنظر از وظایف نطق و تحریر امری و محفلی متصدی مدیریت مدرسه بلکه نظامت و تدریس عربی و جغرافی و ریاضی در کلاس‌ها اشتغال داشت، زیرا بودجه مدرسه اقتضای توسعه و تفکیک مشاغل نداشت.

مدرسه وحدت بشر در همان سال ۱۳۲۹ (۱۹۱۱ م.) از خانه مرحوم خواجه ربیع نقل به عمارت حالیه شد که ملک امری بود و همواره دارای شش کلاس ابتدائی و شش معلم بود و نظیر پروگرام حالیه معارف ایران بعضی از مواد سیکل اول متوسطه نیز در آن تدریس می‌شد. در سال ۱۳۳۱ (۱۹۱۳ م.) معاندین مدرسه یک کتاب دروس الدّیانه از شاگردان بهائی مدرسه توسط یکی از شاگردان که آخوندزاده مفسدی بود بدست آوردند و حکم صادر کردند که این کتاب در مدرسه تدریس می‌شود و باید توقیف گردد، در صورتی که کتاب منحصر بفرد بود و ربطی به مدرسه نداشت. حاکم وقت سردار ارشد بختیاری بود و معاونش شخصی انقلابی ملقب به محاسب‌الملک که سعایت مغرضین را تقویت می‌کرد. بالاخره بر اثر اقدام احباء حکم رسمی از وزارت جلیله معارف در باب رسمیت مدرسه وحدت بشر صادر شد و توصیه‌ای نیز از سردار اسعد حاجی علی قلیخان بختیاری به حاکم رسید و معاون او به مرکز احضار شد و مدرسه استحکام و رسمیت یافت.

بعد از ده سال تمام فانی برای رفع خستگی به تکفل محفل تهذیب همدان به سمت اصفهان و شیراز مسافرت نمودم و مدیریت مدرسه به شاهزاده سلطان عبدالحمید میرزای موزون محول گشت و من پس از یک سال و نیم به کاشان مراجعت و موقتاً به تعلیم عربی و دروس دیگر در مدرسه پرداختم.

در همان اوقات در سال ۱۳۴۰ هجری قمری (۱۹۲۱ م.) هیجان عظیمی بر ضد مدرسه و احبای کاشان پیش آمد. شخصی به نام آقا سید احمد دارولانی که آقازاده‌ای کم سواد و ریاست طلب و کم تجربه بود و قبلاً با میرزا عبدالله مطلق مناظره نموده محکوم و منکوب شده بود، طریق مخالفت و معاندت با امر و احباب پیش گرفت. حاکم وقت هم که شخصی ضعیف و جبان بود با وی همداستان شد و روز یازدهم محرم قصد تعرض به احباب و تخریب مدرسه را نمودند. ولی ملا حبیب‌الله مجتهد وقت آن آشوب را تسکین داد. در عین حال تعرض به مدرسه به تحریک علماء و سیاسیون باقی بود، و احباء هر روزه کتباً و تلگرافی به مقامات مربوط تظلم می‌نمودند. تا آنکه از وزارت داخله حکمی مبنی بر تغییر نام و هیئت عامل مدرسه صادر شد و به این ترتیب مدرسه در معرض تعطیل قرار گرفت.

رئیس معارف سید حسن قمی با مخالفان همراه بود. تعطیل موقت یک هفته طول کشید و همان روز اول که دوشنبه بود، محفل روحانی کاشان و کمیته مدرسه تلگرافی به حضور حضرت عبدالبهاء در تأثر از واقعه عرض کردند. روز بعد از جناب سلطان عبدالحمید میرزای موزون مدیر مدرسه شنیدم که وی رؤیایی دیده است و در آن حضرت عبدالبهاء به او فرموده‌اند یک هفته صبر کنید. همانا این رؤیای صادقه بود، چه که روز دوشنبه دیگر

تلگرافی از مقام ریاست احمد قوام السلطنه به حکومت کاشان به این مضمون صادر شد: «مدرسه وحدت بشر به همان رسم و همان اعضاء مفتوح شود نهایت آنکه مطابق پروگرام معارف دایر باشد مذاکرات دیگر خارج از موضوع است و در موقع لزوم از رئیس قسمت قشونی مساعدت بخواهید».

در نتیجه همان روز توسط معاون حکومت شریف الممالک کاشانی و همان رئیس معارف تابلو مدرسه نصب و مدرسه مفتوح شد و عده‌ای از قشونی‌ها تا یک ماه مراقب بودند و بعد به خواهش مدیر مدرسه برخاستند. این موضوع چنان به مظفریت این حزب مظلوم خاتمه یافت که نظیر آن دیده نشده بود و بعد معلوم شد که علت صدور این حکم تلگراف حضرت عبدالبهاء به رئیس الوزراء بوده. صورت تلگراف این است: «حضرت قوام السلطنه ریاست وزرا خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: "هل یتوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون" [آیا برابرنند کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند؟] تعمیم معارف روح ملت است لذا مساعدت شما را در باب مدرسه وحدت بشر کاشان تمنّا دارم عباس»
(پایان نوشته جناب ناطق).^۳

مدرسه دخترانه توکل قزوین

خاطرات خانم طرازیه سمندری

توضیح: خانم طرازیه سمندری که از بانیان و مدیران و معلمان مدرسه دخترانه توکل قزوین بود در سالهای میانی دهه ۱۹۴۰ م. در سن حدود هفتاد سالگی خاطرات زندگانی خود را به خواهش فرزندش دکتر مهدی سمندری بر روی کاغذ آورد. این خاطرات که هنوز منتشر نشده نشان از نثری استوار و شیوا دارد و چیرگی نویسنده در دو زبان فارسی و عربی در آن نمایان است. بخشی از این خاطرات مربوط به تاسیس مجدد مدرسه دخترانه توکل است.

مدرسه دخترانه توکل [توکل بنات] برای نخستین بار در تاریخ اول شوال ۱۳۲۷ ه.ق. [۱۶ اکتبر ۱۹۰۹ م.] در منزل جد پدری طرازیه خانم، جناب آقا محمد جواد فرهادی تأسیس شد. این محل از قبل به مشرق الادکار معروف بود زیرا نامبرده آن را به جامعه بهائی تقدیم نمود و به همین نام از سوی بهاءالله مورد قبول و تأیید قرار گرفت. این مدرسه به خاطر اشغال قزوین توسط قوای روس در جنگ جهانی اول مدتی تعطیل شد. در متن کنونی سخن از افتتاح مجدد این مدرسه در آن محل

است که از آن گاه به «منزل باباجان مرحوم» و گاه به «مشرق‌الاذکار» نام برده می‌شود. خاطرات از جایی آغاز می‌گردد که نویسنده که همراه همسر خود برای زیارت عبدالبهاء به حیفا رفته بود به قزوین بازگشته است:

...جناب آقای میرزا محمد خان تسلیمی توسط آقای سمندری پیغام کردند تا غبار آستان مبارک از روی و مویتان پاک نشده است باید مدرسه را دایر نمائید. کمیته قول داده بودم... آرزویی جز این نداشتم ولی ملاحظه می‌نمودم طفل کوچک دارم دست گیرست. قصد و نیت من این است مدرسه در منزل باباجان مرحوم [جناب آقا محمد جواد فرهادی] علیه غفران الله مجدداً مفتوح گردد. با بودن حضرت سمندری^۴ در قزوین و اداره نمودن مهمان زنانه و مردانه و مسافرتین این کار خیلی مشکل است. به صاحبی میرزا طراز الله عرض کردم با حالت حالیه می‌ترسم امورات منزلی شما معطل و معوق بماند. ایشان فرمودند چون زمینه خالی است، کسی نیست، مبادا گمان بکنند خیال شما طفره است. عرض کردم من خودم قول دادم حرفی ندارم نهایت آرزو و آمال من این است که به خدمتی موفق بشوم... بنابراین حاضر شدم به امید حق در تاریخ یوم پنجشنبه ۱۲ جمادی الاول سنه ۱۳۳۲ هجری [۹ آوریل ۱۹۱۴ م.] مدرسه در مشرق‌الاذکار^۵ مفتوح شد در تحت مدیریت جناب آقا میرزا محمد خان تسلیمی.

پس از چهل روز بواسطه دوری راه و داشتن طفل سه ساله و کارهای منزل لذا حضرت سمندر^۶ چنین صلاح دیدند که مدرسه را بیاورند منزل اخوی زاده خودشان که قُرب منزل خودمان بود... در این تاریخ مدرسه دارای پنج کلاس بود. طولی نکشید عده تلامذه [شاگردان] قریب به صد رسید با سه معلمه، اول طرازیه فرهادی [سمندری] معلم همه دروس، دویم معلم قرآن والدۀ کربلائی جواد علاقه بند، سیم رقیه خانم صبیّه حاجی یوسف مرحوم، چهارم ضیائیه خانم صبیّه آقا میرزا عبدالعلی سبحانی. اما این معاونه‌ها [کمک‌ها، منظور معلمین است] بایست اول تعلیم بگیرند بعد تدریس نمایند. و دیگر صاحب خانم عیال درویش رجب مرحوم که قبلاً باباجان مرحوم برای فراشی مدرسه معرفی فرموده بود باز به این سمت انتخاب کردیم.

اما مقدار حقوق کارکنان مدرسه مطابق صورت ذیل بود: والدۀ کربلائی جواد ۳ تومان، رقیه خانم ۱۵ قران، ضیائیه خانم ۱۵ قران، صاحب خانم ۱۶ قران. تا دو ماه به این منوال بود. پس از دو ماه حقوق کمیته شد ۹ تومان آن دو نفر ۲ تومان. اما امورات داخلی مدرسه کلیتاً در عهده کمیته بود. صدور قبوض در عهده آقای تسلیمی بود. بعد از مهر و امضا

می‌فرستادند مدرسه برای من، بایست توسط فراش وصول نمایم حقوق کارکنان مدرسه را پردازم، به حضرت مدیر حساب بدهم و از طرف دیگر مسئول نظامت و دفترداری و کتابخانه مدرسه بودم. کتب به اطفال بدهم وجه بگیرم، همیشه صورت حساب منظم داشته باشم هر ساعت خواستند تقدیم نمایم. پرگرام بنویسم.

کتب معموله آن روز از این قرار بود: دستور زبان با تجزیه و ترکیب، خلاصه الصّرف، مدارج القرائه، حساب، قرائت فارسی، علوم طبیعی، جغرافیا حفظی، حفظ الصّحّه برزک، رساله لکه‌گیری، تاریخ انبیا، تعلیمات مدنی، تاریخ عمومی. همه روزه دو صفحه مشق یکی درشت و دیگری ریز. آن زمان کتب چاپی نبود خیلی کم پیدا می‌شد. یک دوره من داشتم مال فرزند عزیزم میرزا محمد بود. تماماً بایست جزوه بگویم بنویسند بعد جدا جدا تصحیح نمایم و حساب در خارج بخوانم در مدرسه تدریس نمایم. در منزل به امورات از جزئی و کلی رسیدگی نمایم. اداره کردن این امورات نامبرده عمر نوح و صبر ایوب لازم داشت بر خودم مشبه است.

به اختصار معروض می‌دارم، مختصر اینست با سوزن چاه کندم تا به چشمه ضعیفی رسیدم. برای تدریس حساب چون جمع و تفریق سیاق را می‌دانستم عدد نویسی جمع و تفریق و ضرب را تعلیم نگرفته تدریس نمودم. در قسمت تقسیم فروماندم مجبور شدم تعلیم بگیرم. شکر خدا را به فضل حق از تدریس سایر کتب عاجز نشدم بخوبی از پیش بردم. جناب آقا میرزا طرازالله فرمودند من از اخلاق آقا میرزا اسدالله صمدانی از هر حیث اطمینان دارم. مشارالیه را می‌بینیم هفته‌ای سه روز صبح‌های زود تشریف بیاورند برای تدریس شما. مدت هفت ماه بطریق مذکور مداومت نمودم یک دوره حساب خواندم تا توانستم کلاس شش را تدریس نمایم. الحق و الانصاف این شخص دارای اخلاق حمیده و صفات پسندیده بود. بعداً به هر کتبی رجوع نمودم خودم را تا اندازه‌ای آگاه مشاهده نمودم. در این بین‌ها چشم و قلبم ضعف پیدا کرد. چشم خیلی نزدیک بین شد تخم چشم درد گرفت تا عاقبت مجبور شدم در سنه ۱۳۳۵ [۱۹۱۶] به صواب دید حضرت سمندر برای معالجه مسافرت به طهران نمایم. با پرگرام و سفارش نامه مخصوص از طرف حضرت سمندر عازم طهران شدم. مدت ۲۲ روز توقف نمودم. بعد از معاینه و امتحان تجویز عینک نمودند. در ضمن هم به زیارت دوستان عزیز فائز شدم با پرگرامی که داشتم فیض موفور بردم از هر حیث، و در بعضی از مجالس حریت آن زمان با دعوت حاضر شدم بجز تنزیه و تقدیس چیز دیگری ندیدم. در این مدت قلیل ملتفت شدم طهران دریا است همه نوع نفوس دارد و برای مزید اطلاعات به بعضی مدارس مهمه رفتم در پرگرام آنها دقت نمودم. در آن

زمان قزوین اداره معارف و اوقاف نداشت. یعنی مدرسه‌ای نبود، امتحانات مدرسه توکل بنات داخلی بود.

در این سنوات اخیر اداره معارف و اوقاف تأسیس شد. مفتشین دولتی از طهران آمدند برای اطلاعات از وضع دروس و ترتیبات و تنظیمات داخلی مدرسه‌ها و وضع پروگرام. اول مفتشی که از طرف وزارت معارف به مدرسه بنین و بنات بهائی آمد آقای حایری بودند. شخصی معمم و موقر و قدردان. تمام دفاتر مدرسه را خواست بعد از ملاحظه و امعان، بی نهایت خوشوقت شد تعریف و تحسین فرمود، در تمام کلاس‌ها گردش کرد. بعضی سئوالات نمود از شاگردها، هنری‌دی اطفال را خواست. آنچه حاضر بود نمایاندم. از حضرت آقا میرزا عبدالحسین [سمندر زاده]^۷ پرسید این خانم حقوق چه می‌گیرد؟ فرمودند این شخص برای حقوق کار نمی‌کند. فرمود باید هم همین طور باشد. این عمل چیزی نیست کسی بتواند در خور این زحمات حقوق بدهد. با کمال مسرت شهادت داد که این نظم و ترتیبی که من در این مدرسه مشاهده نمودم شاید در بعضی از مدارس بنین ندیده‌ام. بعد فرمود رئیس معارف را شما به مدرسه‌تان راه نمی‌دهید یا این که آنها با شما رابطه ندارند. جواب عرض شد، چرا راه نمی‌دهیم؟ ما با همه موافقیم و مطیع قوانین مملکتی. با نهایت خوشحالی از مدرسه خارج شد.

بعد آقای میرزا مهدی خان ایرانی رئیس معارف قزوین شد. بعد از ورود متحدالمالی صادر فرمود به جمیع مدارس فرستاد. در موقع امتحانات دستور داد در روز معهود با جمعی از اشخاص محترم تشریف آوردند برای امتحان کلاس ششم، من جمله آقای غلام‌رضا خان شمس مدیر مدارس دولتی و آقای آقا میرزا علی خان پارسا رئیس محاسبات نظمیه و آقای ماشاءالله خان رئیس مدرسه متوسطه دولتی و آقای کیوان یعنی واعظ قزوینی. جلسات امتحانات به سرافرازی خاتمه یافت. بی نهایت از زحمات این مدرسه محقر تشکر و قدردانی فرمودند، تعریف و تحسین فوق‌العاده فرمودند. حتی رضایت خود را روزنامه شهر اعلان نمودند. آقای غلام‌رضا خان علناً شهادت داد که بعضی از دروس کلاس ششم این مدرسه مطابق با کلاس هشت متوسطه است، بسیار خوب کار کرده‌اند آفرین. مخفی نماند بیشتر از همه خودم کیف کردم و لذت بردم برای این که این مدرسه به اسم ملت بهائی شهرت داشت سرافراز شد. من بعد تا مدرسه باز بود از طرف اداره [معارف] ممتحنین حاضر می‌شدند برای امتحان کردن.

مخفی نماند این دفعه پرگرام خیلی سنگین‌تر و تدریس صد چندان مشکل‌تر. به این معنی کتبی که به مدرسه آوردند بایست تدریس بشود. فرمودند مخصوص خود تست باید

جزوه بگویی همه بنویسند. عرض کردم من مدرسه امروزه را ندیدم، اسم این کتب را نشنیده‌ام چگونه می‌توانم اینها را تدریس نمایم، ابدأً سابقه ندارم. فرمودند خیر شما می‌توانید... بناچار کتاب‌ها را آوردم منزل برای مطالعه به امید اینکه از حضرت سمندر استفاده نمایم. ایشان فرمودند از مشکلات دروس عربی هر چه از من بپرسی حاضرم بگویم اما سایر کتب را نه نزد من بیاور و نه از من سؤال نما حوصله اینها را ندارم. کس دیگری هم نبود تا کمک و همراهی نماید. مجبور بودم شبها و صبح‌های زود کاملاً دروسی [را] که روز بایست در سر کلاس تدریس نمایم مکرر مطالعه و دقت نمایم، خودم حاضر بشوم برای توضیح و بیان. ولی مخفی نماند موفقیت کمینه در تدریس کتب جدید از برکت همان یک مقدار عربیت بود که داشتم اگر از این فیض محروم بودم کارم خیلی سخت بود که چگونه از عهده برمی‌آمدم.

سالی یک مرتبه مریض می‌شدم، تب‌های شدید، چندین شبانه روز فریاد می‌زد، فشار قلب، بعد از مداوی و زحمات بسیار تا مدت یکماه بلکه بیشتر طول می‌کشید تا رفع شود. اما میزان معلومات [معلمین]: دو نفر معلم حساب هیچ نمی‌دانستند، خط خوش نداشتند، از تدریس الفبای جدید عاجز داشتند یعنی بکلی محروم بودند، فارسیشان چندان خوب نبود. با وجود این تدریس کلاس تهیه و اول در عهده آن‌ها بود. مسئول سه کلاس دیگر کمینه بودم. روزی هیجده زنگ درس داشتم در هر کلاس ۶ زنگ. با وجود این صبح و عصر قریب یک ساعت متجاوز می‌رفتم کلاس تهیه برای تدریس الفبای جدید. حضرات [معلمین] می‌نشستند تماشا می‌کردند تا بیاموزند. یکسال نیم بلکه دو سال وضعیات کمینه با حضرات این بود. در ضمن حساب هم درسشان می‌دادم. اما فی الحقیقه حضرت رضا زاده تسلیمی [آقا میرزا محمد] با تمام قوا جداً وسایل ترقیات مدرستین [منظور دو مدرسه بهائی پسرانه و دخترانه توکل] را از هر حیث فراهم می‌نمودند و مدیریت مدرستین با ایشان بود. اشهد بالله این عمل مبرور براننده شخص مذکور بود. فعالیت و جدیت مشارالیه برای ترقیات و جمع‌آوری اعانات از هر طبقه‌ای از طبقات اهالی شهر قزوین و چه از نفوسی که مسافرت می‌کردند از قزوین عبور و مرور می‌نمودند، و از نواب عرض راه^۸ از طهران الی رشت و قس علی‌هذا. جناب معظم‌له حتی از مرحوم حاجی سید جمال مجتهد قزوین نیز پنجهزار دینار برسم تبرک و تبرع گرفتند و در نتیجه این عمل و اقدامات معظم‌له در غره جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴ [۵ آوریل ۱۹۱۶] صندوق مدرستین دارای پانصد و پنجاه تومان وجه بود.

و بعداً بواسطه بعضی اذکار داخله و خارجه و کثرت مشاغل حضرت تسلیمی در ماه

ذیقعه ۱۳۳۵ [اگست- سپتامبر ۱۹۱۷] مستعفی شدند. کمینه هم ملاحظه نمودم بار سنگینی بدوش من گذاشته شد در این خیال بودم من هم استعفا بدهم متذکر شدم به این نکته: روزی که من حاضر شدم برای این خدمت آیا برای خاطر حضرت تسلیمی بود یا لِأَجْلِ [برای] رضایت جمال مبارک [بهاءالله]. دیدم نظرم به شخصی نبود. این بود که چشم از همه پوشیدم، به جِدِّ تمام بیش از پیش استقامت و جدیت کردم در اداره کردن مدرسه بنات ولی پس از استعفای آقای تسلیمی عمل مدیریت مدرستین مختل شد. مدت چهار ماه جناب آقا سید عبدالله میانچی بسمت مدیریت معرفی شدند مقداری هم بر زحمت کمینه افزود. چندی هم آقای آقا میرزا علی خان رضا زاده^۹ وصول قبوض مدرسه بنات را تقبل فرمودند.

مدرسه از حیث دروس و نظامات داخلی در نهایت رونق و دوران بود ولی از حیث مالی در نهایت درجه سختی و فشار بود. در صورتی که عایدات مدرسه بنات چندان کسری نداشت. این مدیران متفاوت الاخلاق فقط برای صدور قبوض مدرسه بنات و وصول وجه بودند. در این مدت ابداً به کارکنان مدرسه حقوق نرسید مگر فرآشش. مدرسه بقدری تحت فشار بود که در زمستان همان سنه بواسطه نداشتن سوخت چند کلاس را در یک اطاق ترتیب دادم. به هر نحوی بود نگذاشتم شیرازه مدرسه از هم بریزد. بعد از این سختی‌ها از محفل مقدس روحانی تقاضا نمودم امر بفرمایند که قبوض مدرسه بنات را به خود مدرسه برگذار نمایند. تصویب و مقرر گردید بخود مدرسه راجع نمایند. بعداً با بعضی از محصلات کلاس پنجم مذاکراتی نمودم، کمک گرفتم، قراردادی گذاردم. در همان سال اعلان کلاس شش دادیم. با مشورت یکدیگر قرار دادیم از عایدات مدرسه لوازمات واجبه را در اول قرار بدهیم یعنی کرایه منزل و سوخت، مواجب فرآش و دربان و اصلاح طبقه‌ها و گچ. باقیمانده را در مابین خودمان تقسیم نمائیم. مدرسه به همین منوال تا دوسال دایر بود. به هیچ وجه من الوجوه عایدات خارجی به هیچ اسم و رسمی نداشت. حتی پول سوخت از احدی گرفته نمی‌شد. همیشه ۳۰، ۴۰ نفر از هر طبقه شاگرد مجانی داشت و چون در این مدت مدیده کسی برای امتحان تلامذه از خارج اقدامی نکرده خودم کتباً از محفل مقدس روحانی تقاضا نمودم چند سنه است که شاگردان مدرسه بنات امتحان خارجی نشده‌اند از هر قانونی خارج است. چون که حضرت تسلیمی چندی در این مدرسه مدیر بودند و از اوضاع مدرسه و ترتیبات تحصیلی هم بخوبی مطلع هستند در تحت سرپرستی ایشان و جمعی دیگر امتحان کاملی از شاگردان مدرسه شود. پس از کسب اجازه و تصویب محفل مقدس ایشان هم قبول فرمودند با حضور جناب حاجی عبدالکریم و حضرت حکیم آلهی

میرزا موسی خان و جناب آقا میرزا عبدالحسین ابن سمندر و جناب آقا میرزا محمد علی خان بهائی، تصادفاً حضرت آقا سید اسدالله قمی و جناب آقا شیخ محمد کاظم سمندر و جناب آقا میرزا رضا خان تسلیمی و جناب آقا میرزا طرازالله جلسات امتحانات تشکیل داده شد بخوبی و سرافرازی خاتمه یافت.

بعد از این امتحانات تسلیمی فرمود من صندوق اعانه‌ای باسم مدرسه بنات در حجره قرارداده‌ام مبلغ هفتاد تومان وجه جمع شده. شما کسری بودجه این مدرسه را هر ماهه به من حواله بدهید خودتان نه تومان بردارید به سایر معلمات ۳ تومان بدهید. خوشبختانه کسری مدرسه آن اوقات خیلی کم بود. تا چند ماه کرایه منزل را ماهی ده تومان حواله دادیم. شش ماه دیگر استعفا دادند مجدد. یکسال نیم کلیه مسئولیت مدرسه باز با خودم شد با وجود عدم بضاعت و قلت بودجه و نداشتن عایدی خارجی مدرسه همان مقدار حقوقی را که آقای تسلیمی برای معلمات بعد از امتحان قرار داده بودند به هر زحمتی بود می‌پرداختم، نهایت تعویق می‌افتاد سوخت نمی‌شد. بعد از این استقامت و پافشاری کمیته از برای اداره نمودن مدرسه، چه در دوره مسئولیت خودم و چه در اوقات مسئولیت و مدیریت چند روزه دیگران سبب خیال و تخدیش اذهان بعضی نفوس شد. به این معنی چنین تصور نمودند که این عمل عایدی بی‌شماری دارد که کمیته به این درجه استقامت می‌نمایم. تا این که مذاکرات خارج به این درجه رسید که در غیاب و حضور من اظهار نمودند که تومانی هستی از اینکه مدیر مسئول رسمی از طرف رجال، مدرسه داشته باشد. کمیته به کمال جدّ به محفل مقدّس معروض داشتم یکی از تقاضاهای دائمی و خواهشهای همیشگی من این بود که مدرسه باید یک مدیر خارجی از طرف رجال داشته باشد. این بود که جناب سلطان جلال خان^{۱۰} که یکی از جوانهای فعّال صدیق از اهل طهران ساکن قزوین در اداره انگلیس‌ها کار می‌کردند در خدمات امری هم شرکت داشتند داوطلبانه مدیریت مدرستین را متقبّل شدند. دوماه بیشتر ادامه نداشت فقط صورت بودجه جدیدی برای مدرسه نوشتند، به صحّه و امضای محفل روحانی رساندند ولیکن متأسفانه دیناری از آن مقرری عاید کارکنان مدرسه نشد. فقط خودشان ده تومان از محفل مقدّس روحانی دریافت نمودند برای سفید کردن اطاق‌ها و تعمیر ساعت مدرسه. بعد از استعفای مشارالیه ۳ تومان برای بقیه تعمیرات مدرسه از خودم دادم. در وهله اول با شنیده‌هایی که داشتند از خارج و داخل با یک جدّیت و فعّالیت خستگی‌ناپذیری این مسئولیت مهمّ را در عهده گرفتند با یک نظریات تعجب‌آوری به من ناظر بودند. کمیته هم در نهایت خضوع و صمیمیت با ایشان مواجه شدم. بعد از چند جلسه ملاقات و تحقیقات خوب ملتفت شدند آنچه از خارج در غیاب

من شنیده بودند بر عکس عقاید و افکار و سلیقه من بوده است. کمیته مانع از پیشرفت و ترقیات مدرسه نیستم بلکه مرد میدان یافت نمی‌شود با این بودجه قلیل این مسئولیت و زحمات طاقت فرسا را در عهده بگیرد. روزی که برای خداحافظی به مدرسه تشریف آوردند ترضیه خاطر از کمیته نمودند و معذرت خواستند. باز از مرداد سنه ۱۳۰۰ شمسی [اوت ۱۹۲۱] مسئول مدرسه خودم بودم از هر حیث بمثل قبل. معلّمت بودجه جدید را از من مطالبه نمودند. چون عده‌شان کم بود به هر قسمی بود رساندم. در این کره [دفعه] ملاحظه نمودم کار مهم تر و سخت تر و بار سنگین تر و مسئولیت فوق الطاقه گردید لذا از محفل مقدّس روحانی کتباً تمنّای تأسیس کمیته‌ای از بین نساء نمودم. محفل اجازه فرمود. کمیته از بین ورقات [بانوان] مهمّه تأسیس شد. افسوس آن زمان خانم‌های محترمه قزوین کم سواد و بعضی‌ها بکلی بی‌سواد و کم اطلاع بودند. هفته [ای] یک روز جلسه کمیته در مدرسه تشکیل می‌شد. مقصود این بود عایدی و مخارج مدرسه را ملاحظه نمایند. متأسفانه به عکس نیّت و خیال من نتیجه بخشید.

تا این که تصادف نمود با ورود ناشر نفحات آقا میرزا منیر نبیل زاده از شیراز. چون معظّم له یکی از محارم فامیل بودند چگونگی اوضاع را بی‌پرده برای ایشان حکایت نمودم و از سختی و تنگی بودجه و مذاکرات جگرخراش اشخاص نادان مسبوق ساختم و از اینکه هیئت کمیته منعقد از عهده انجام ترتیب امورات مدرسه نمی‌توانند برآیند، لذا ایشان بعد از زحمات بسیار و مذاکرات بی‌شمار چنین تصویب فرمودند که کمیته مدرسه باید مرکّب باشد از معلّمت مدرسه و مدیره و بعضی دیگر. لذا کمیته جدید بموجب پیشنهاد حضرت نبیل زاده منعقد گردید. در این بین‌ها برای کمیته افکاری پیش آمد که بالمره کناره‌جویی نموده استعفا بدهم و از جناب ایشان خواهش کردم یکنفر را حضرات اماء الرّحمن از بین خودشان انتخاب نمایند برای قبول مسئولیت مدرسه. از قضا هیچ کس قبول حمل این بار سنگین را ننمود و استعفای کمیته را قبول و امضاء نکردند. بعد حضرت نبیل زاده معلّمت را ملاقات نموده با حضرات مذاکرات کردند آیا حاضر هستید به مثل سابق بودجه مدرسه را خود معلّمت و مدیره عهده‌دار شوید؟ به این معنی که آنچه عایدات دارید اول مخارج مدرسه را بدهید و بقیه را آنچه باقی ماند بالسویه تقسیم نمائید؟ حضرات قبول کردند به عبارة آخری به طرز افتخاری خدمت نمایند. در همان جلسه خودشان قراردادی نوشتند به امضای معلّمت رسانیدند به من مرحمت فرمودند. نظر به خواهش و اصرار کمیته ملیحه خانم^{۱۱} را بسمت تحویل‌داری انتخاب و تصویب کردند. قبل از این تشکیلات شش ماه بود که وقاریه خانم تسلیمی بدون جهت به مدرسه نمی‌آمدند. پس از این تغییرات و تشکیلات،

مشارکت‌ها داوطلبانه در مدرسه حاضر شدند برای خدمت و دیگر مقرر شد بعضی از معلمات و چند نفر از شاگردهای برجسته و خود کمینه نطق و لائحہ در موضوع لزوم و اهمیّت تعلیم و تربیت مخصوصاً برای دختران تهیه نموده در محفل عمومی قرائت نمائیم و در اطراف آنها حضرت نبیل‌زاده توضیحات لازمه بدهند. پس از عملی نمودن این موضوع لجنه محترمه الفت به طیب خاطر حاضر شدند هر ماهه ۲۵ قران به صندوق مدرسه برسانند و ۲۵ قران دیگر سایر خانم‌ها برسم اعانه به صندوق بپردازند. قریب ۲ سال یعنی از آذر سنه ۱۳۰۰ الی آذر سنه ۱۳۰۲ شمسی [۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ تا ۲۳ نوامبر ۱۹۲۳] مدرسه به این ترتیب اداره می‌شد. سال اول و دویم بعد از ختم امتحانات مجلس جشن مفصل با شکوه منعقد گردید به معیت کمک مالی خانم‌ها. از جمله مدعوین، خانم رئیس نظمیه و اشخاص درجه اول شهر، مدیره و معلمات مدارس دولتی و مادران اطفال، عدّه مدعوین بالغ بر ۳۰۰ نفر می‌شدند. تشریفات برای حضار محترم: در اول شروع مجلس یکی از مناجات‌های عربی جمال اقدس ابھی که ذکر خاتم انبیا در آنجاست، بعد خیر مقدم و تشکر از تشریف آوردن خانم‌های مفخمه و اظهار امتنان از رئیس معارف برای حضور در جلسات امتحانات مدرسه. و بعد معلمات و شاگردها هر یک به نوبه خود از روی پرگرام معین اداء نطق و خطابه و سرود می‌نمودند. در ضمن اجرای پرگرام صرف شربت و شیرینی و چای و میوه می‌شد. سال سیّم تهیه تدارک مجلس جشن را افضل و اکمل از جشن‌های قبل فراهم و آماده نموده بودیم. متأسفانه مصادف شد با وقتی که روز قبل قونسول امریکا را در طهران کشته بودند.^{۱۲} رئیس نظمیه آکیداً نهی نمود. فرمود مبدا جشن بگیریید بیم آن است که مردمان نادان فسادی برانگیزند و خون جمعی بریزند. این بود که دعوت مدعوین را پس خواندیم، موکول به بعد نمودیم ولیکن این جشن‌ها نه تنها برای مدرسه و تشویق اطفال خوب بود بلکه برای جامعه بهائیان قزوین مفیدتر و سبب عزت امرالله و ارتفاع کلمه‌الله و علاقه‌مندی بهائی‌ها را به معارف و معارف‌پروران ثابت و مدلل می‌نمود، در انظار جلوه غریبی داشت. ذکر جشن مدرسه بهائیان چندی ورد زبان و نقل مجلس اهل شهر بود. افسوس بعد از برهم خوردن این مجلس جشن خانم‌هایی که در کمیته مدرسه عضویت داشتند سرد و افسرده شدند و اشخاصی که از دور عینک عیب‌جوئی در چشم داشتند باز مشغول بعضی مذاکرات یأس آور شدند. اذهان معلمات مدرسه را متوجه به این مطلب نمودند که خوب است مدیر مدرسه بنین آقای آقا میرزا عبدالعلی خان علائی در امورات مدرسه بنات دخالت داشته باشد یعنی مدیر مدرستین باشد. مخفی نماند این معلمات عموماً شاگردهایی بودند که در خود این مدرسه تربیت شده بودند از طهران و جاهای دیگر نیاورده بودند، اثمار زحمات چندین ساله

مدرسه بودند به نحوی که قبلاً مذکور شد. اما این مور ضعیف از روزی که برای این خدمت قیام نمودم بکلی صرف نظر از جمیع راحت و آسایش از هر حیث نمودم. از هر خوشی و تفریحی در کنار بودم. در مجالس جشن‌ها و ضیافت‌ها کمتر حاضر می‌شدم. در منزل هم همه نوع مسئولیت داشتم. شبها کارهای منزل را نظم و ترتیب می‌دادم روزها در مدرسه خدمت می‌کردم. منزل هم آن اوقات حکم مسافرخانه داشت. لاینقطع ایاب و ذهاب همه نوع نفوس بود. حقّ جَلّ جلاله هم فیض برکتی به جناب سمندری عنایت فرموده بود امورات در نهایت خوشی دوران داشت. حسنی که داشت مدرسه جنب منزل بود.

باری بگذریم بر سر اصل مطلب رویم. چند ماهی مذاکره مدیریت حضرت علانی در افواه بود کم‌کم کمیته منحلّ شد. در اول اردی‌بهشت ۱۳۰۵ شمسی [۲۲ آوریل ۱۹۲۶] حضرت علانی برای مدیریت مدرسه بنات انتخاب و به مدرسه معرفی شدند. مقارن امتحانات بود. چند روز دیگر امتحانات شروع شد. محاسبات آنچه بود از نقد و مطالبات و قبوض و دفاتر و اثاثیه تماماً تقدیم مشارالیه گردید. مشغول عملیات گردیدند برای تخفیف مخارج خواستند محلّ مدرسه را تغییر بدهند نقل به منازل حاجی غلام مرحوم نمایند که از حیث کرایه راحت باشند. به من اظهار کردند توچه می‌گویی. عرض کردم بسیار خوب است این نظریه ولی از من دیگر بکلی صرف نظر نمائید آنجا نمی‌توانم بیایم [بعثت فاصله زیاد تا محلّ سکونتشان]. به این واسطه از تغییر محلّ صرف نظر نمودند. به تعمیر طبقه‌ها و اطاق‌ها پرداختند. یک دوره تعمیرات کردند از عایدات خود مدرسه. آن زمان مدرسه تقریباً صد و پنجاه نفر شاگرد داشت و از برای هر یک [از] معلّمات حقوقی معین قرار دادند و کمیته را بسمت کفالت انتخاب و معرفی فرمودند و مقرر داشتند هر یک از کارکنان مدرسه بالسویه بدون عذر موجه در سر ساعت رسمی مدرسه حاضر نشوند دو مقابل حقوق روزانه خودشان بپردازند. به کمیته هم فرمودند شما روزی ۴ ساعت مسئول مدرسه هستید، دو ساعت صبح دو ساعت عصر. ولی من از آنجایی که یقین داشتم نبودن من در مدرسه در نظر اغیار شهر انعکاسات بدی خواهد داشت شاید اطفال خودشان را نفرستند به این واسطه ابداً در روش و سلوک خود تغییری ندادم کما فی السّابق رفتار نمودم ولی برای غیبت در سر ساعت مقرر ۴ قران از من هم جریمه گرفتند. کمیته هم با کمال روح و ریحان پرداختم. حمد خدا را موفق به خدمات شدند...

بخشی از یادداشت‌های طرازیه خانم سمندری که مربوط به مدرسه توکل بنات است در اینجا خاتمه می‌یابد. نامبرده در نوامبر سال ۱۹۲۷ م. به خاطر همراهی با همسرش جناب

طرازالله سمندری در سفر آذربایجان از معلمی و کفالت مدرسه استعفا داد و به نوشته خود در مقابل درخواست محفل روحانی قزوین که خواستار اقامت ایشان و ادامه کار بودند نوشت: «بیست سنه است به ملت خدمت نموده‌ام. مدرسه دایر با ۱۲۰ شاگرد و یک ناظمه و شش نفر معلماتی که در خود مدرسه تربیت شده‌اند تقدیم محفل مقدس روحانی می‌نمایم و اذن مسافرت می‌خواهم».

بدین ترتیب در تاریخ ۵ آذر ۱۳۰۶ شمسی [۲۷ نوامبر ۱۹۲۷] خدمات ۱۳ ساله ایشان در دوره دوم مدرسه توکل بنات به پایان می‌رسد. بر این سال‌ها باید مسئولیت و دوران تدریس ایشان در دوره اول مدرسه را از سال ۱۹۰۹ م. اضافه کرد [جمعاً ۱۹ سال].

یادداشت‌ها

۳۲۰	یادداشت‌های پیشگفتار
۳۲۴	یادداشت‌های مقدمه: آموزش و پرورش از دید اصلاح‌طلبان ایران
۳۲۷	یادداشت‌های فصل اول: از آموزش و پرورش سنتی تا مدرن
۳۵۰	یادداشت‌های فصل دوم: گشوده شدن درها
۳۶۶	یادداشت‌های فصل سوم: مدارس نوین بهائی و سطح آموزشی آنها
۳۷۲	یادداشت‌های فصل چهارم: مخالفت با مدارس بهائی
۳۷۷	یادداشت‌های فصل پنجم: رضا شاه پهلوی و بستن مدارس بهائی
۳۹۰	یادداشت‌های نتیجه‌گیری و پیوست‌ها
۳۹۰	پیوست ۱
۴۲۱	پیوست ۲
۴۲۳	پیوست ۳
۴۲۴	پیوست ۴

یادداشت‌های پیشگفتار

نک: = نگاه کنید، ش. = شماره، ج. = جلد، n.= note

- ۱ اصطلاحات «بابی- بهائی» و «بهائی» که در این تحقیق به کار رفته در اصل هر دو یک معنی می‌دهد، تنها تفاوت در این است که اولی به وضوح معرف ارتباط نزدیک و تداوم دو دوره از این آئین است یعنی از آغاز جنبش بابی (۵۲- ۱۸۴۴ م.) و دومی معرف آئین بهائی است از ۱۸۶۳ م. به بعد.
- ۲ برای بحث بیشتر در باره تفاوت بین بابی و بهائی نک: یادداشت ۱۳۴، فصل دوم.
- ۳ برای تخمین تعداد بهائیان نک: یادداشت ۸۰ در همان فصل و Smith^c, 295-301.
- ۴ نک: Arasteh.
- ۵ نک: Menasheri.
- ۶ نک: Ringer.
- ۷ نک: Ibid, 168, 174, 175, 199.
- ۸ نک: Menashri, 60-3, 91-124.
- ۹ نک: هما ناطق.^a
- ۱۰ نک: Szyliowicz, 169-78, 230-52.
- ۱۱ از جمله نک: سرداری‌نیا، موسوی ماکوئی و Ekhtiar, Maryam.
- ۱۲ از جمله Atai.
- ۱۳ از جمله Safavi-Hemami.
- ۱۴ از جمله Rezaian.
- ۱۵ نک: Education, *Elr.* 8 (1998): 178-237 (بخش‌های آموزش پیش از دبستان،

- ابتدائی و متوسطه در اواخر دوران قاجار و اوایل دوران پهلوی در ایران).
 نک: ترابی فارسانی. ۱۵
- مانند مدرسه تربیت [بنین] (فارسانی، ۶، ۵۴، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۷۰، ۸۸، ۸۹، ۱۱۶، ۱۱۷ و ۱۲۳)، مدرسه تربیت بنات (۶۹، ۷۷۰، ۸۹)، مدرسه توفیق (۶۹)، مدرسه سعادت (۶۹)، مدرسه سعادت اصفهان (۴)، مدرسه موهبت (۵۶) و مدرسه موهبت دخترانه همدان (۵۴). ۱۶
- در حقیقت بهائیان معتقدند که محمد خاتم‌الانبیاء و آخرین پیامبر است که فرارسیدن یوم‌الله را در «دور آدم» پیش‌گوئی نموده است. دور آدم اولین دور، از دو دور به هم پیوسته است که با نبوت آدم آغاز می‌گردد و با اظهار امر باب در سال ۱۸۴۴ م. به پایان می‌رسد که در طی آن پیامبرانی (که آخرین آن محمد بود) تأسیس ملکوت الهی بر روی زمین را در آینده اعلام نمودند. دور دوم «دور بهائی» است که در طی آن ملکوت الهی تأسیس خواهد شد. برای آشنائی با مفهوم خاتم‌الانبیاء و دوره‌های مختلف نک: ۱۷
- Moayyad^a 73-91; Fazel and Fananapazir, 17-40; Smith^b, 338; Hakim.
 تا جایی که نویسنده به خاطر دارد در یک سرشماری از اوایل دهه ۱۹۷۰ (شاید سال ۱۹۷۱ م.) اسمی از بهائیان برده نشده بود. ولی در همین سرشماری تعداد زردشتیان، مسیحیان و یهودیان را که اقلیت‌های بسیار کوچک‌تر از بهائیان بودند به شمار آورده بودند ۱۸
- اما تعداد کمی از پژوهشگران غیربهائی هستند که خالی از تعصب درباره بهائیان ایران پژوهش نموده‌اند. مثلاً نک: مقالات Sanasarian Tavakoli Targhi, Chehabi و Afshari در کتاب *The Baha'is of Iran* (و یا در ترجمه فارسی همین کتاب با عنوان: *بهائیان ایران*). ۱۹
- نک: Kazemzadeh^b, 26. ۲۰
- مثلاً هاشمیان، ۴۹۰ در تحقیق خود درباره دارالفنون از شعیب برجیس (برادر دکتر سلیمان برجیس شهید بهائی در کاشان)، یک محقق معروف بهائی در پزشکی، نام می‌برد با ذکر این نکته که او در مدرسه وحدت بشر در کاشان تحصیل کرده بود، بدون اشاره به این که این شخص و مدرسه مذکور هر دو بهائی بوده‌اند. ۲۱
- از منابع بهائی فقط تعداد بسیار کمی از پژوهشگران غیر بهائی استفاده کرده‌اند. ۲۲
- این مسئله در مورد آنچه توسط پیروان دیگر اقلیت‌های مذهبی نوشته شده نیز صادق ۲۳

است. این منابع بجز امور مربوط به مذهب اقلیت‌ها ممکن است شامل اطلاعات عمومی‌تری باشد که بتواند در سایر مطالعات پژوهشی ایران نیز مفید واقع گردد. اما این منابع از دو جنبه مهم با منابع بهائی فرق دارد: اول آنکه اغلب به زبان دیگری غیر زبان فارسی (ارمنی، سریانی، فارسی-یهودی و غیره) نوشته شده است، در حالی که منابع بهائی ایران اکثراً به زبان فارسی است و دوم آنکه سایر اقلیتها به اندازه بهائیان جذب جامعه ایرانی نبودند.

از جمله نک به آدرس اینترنتی زیر: <http://bahai-library.com> ۲۴

<http://reference.bahai.org>; <http://www.h-net.org/~bahai>

انتشار کتاب *The Baha'is of Iran: Socio- historical Studies* (در ترجمه فارسی): ۲۵

بهائیان ایران، پژوهش‌های جامعه‌شناختی- تاریخی) اثر مفید و مهمی برای پژوهشگران جدید ایران اعم از بهائی و غیربهائی است که نقش بهائیان را در زمینه‌های مختلف و مهمی مانند آزادی زنان، آموزش و پرورش، بهداشت و سایر جنبه‌های تاریخ بهائی در ایران (از قبیل گرویدن یهودیان و زردشتیان به آئین بهائی، سرکوبی بابیان و بهائیان در ایران، بهائی‌ستیزی اسلامی و سکولار و پایداری نمودن حقوق انسانی بهائیان در ایران) مورد مطالعه قرار دهند.

مانند سپهبد شعاع‌الله علائی (سرپرست امور مالی ارتش ایران در زمان ضاشاه)، ۲۶

حبیب ثابت و هژبر یزدانی (بازرگانان معروف بهائی)، سپهبد عبدالکریم ایادی (پزشک خصوصی محمدرضاشاه)، هوشنگ محمودی (برنامه‌ریز و مجری تلویزیون، بخصوص در برنامه‌های کودکان)، عبدالمیتاق میتاقیه (بنیان‌گذار بیمارستان میتاقیه) و بسیاری دیگر. زاهدانی در کتابش چهره‌های ذیل را بهائی معرفی کرده است: تیمسار ایادی، امیرعباس هویدا (که طولانی‌ترین دوران نخست‌وزیری ایران را در قرن بیستم داشت)، ملیحه نعیمی (همسر سپهبد پرویز خسروانی، رئیس کل ژاندارمری ایران در دهه ۱۹۶۰ م. و مدیر باشگاه ورزشی تاج)، سپهبد اسدالله صنیعی و هوشنگ نهاوندی (رئیس دانشگاه‌های شیراز و تهران). نک: زاهدانی، ۴۸-۲۳۸. شهابی چند نام دیگر نیز مانند فؤاد روحانی (اولین دبیرکل اوپک، ۴-۱۹۶۱ م.)، مهناز افخمی (اولین وزیر امور زنان در ایران)، فرخ‌رو پارسا (اولین زن عضو کابینه در ایران) و پرویز ثابتی (یک مأمور عالی‌رتبه در ساواک، سازمان پلیس مخفی) اضافه می‌کند. نک: Chehabi^۹ 184-99. کسانی که نامشان در بالا آمد، در واقع همه عضو جامعه بهائی نیستند، اما بنا به نوشته شهابی «بهائیان اصطلاح بهائی‌زاده را برای کسانی که از تبار بهائی هستند ولی خود عضو

- جامعه مذهبی بهائی نیستند به کار می‌برند» (۹- ۱۸۸). به این ترتیب به نظر می‌رسد که تفاوت است بین کسی که در خانواده بهائی به دنیا آمده (بهائی‌زاده) که ممکن است عضو فعال جامعه بهائی باشد یا نباشد و کسی که عملاً بهائی است.
- ۲۷ از جمله نک: ارباب^b؛ ثابت، ح. ۷-۸ و ۱۷-۲۱؛ و تعدادی خاطرات کوتاه در نشریه ماهانه پیام بهائی.
- ۲۸ از جمله نک: Rafati^b, 467-70؛ ثابت، ایقانی، واثقی، مومن، Moayyad^b و Momen^b 94-121
- ۲۹ نک: Howard.
- ۳۰ برای بحث در زمینه چنین تئوری‌هایی در ارتباط با ایران نک: Jahanbegloo.
- ۳۱ عمدتاً توسط شقایق ایقانی و رزیتا واثقی نک: یادداشت ۲۸ در بالا.
- ۳۲ باید گفت کتاب اخیر *The Baha'is of Iran* (در ترجمه فارسی بهائیان ایران) یک استثنای خوش‌آیند است.

یادداشت‌های مقدمه:

آموزش و پرورش از دید اصلاح‌طلبان ایران

نک: = نگاه کنید، ش. = شماره، ج. = جلد، n.= note

- | | |
|---|----|
| آصف، ۳-۱۲۱. | ۱ |
| نک: Behnam, 3-4. | ۲ |
| بهنام، ج. ۲۳. | ۳ |
| مفتون دنبلی، ۱۴۳. | ۴ |
| از جمله نک: کتاب‌های دو نفر از اولین دانش‌آموزانی که به خارج فرستاده شدند یعنی ابوطالب اصفهانی، مسیر طالبی فی بلاد افرنجی، سال ۱۷۹۹ م/۱۲۱۴ هـ. ق. و میرزا صالح شیرازی (کتابی در باره سفرها و مطالعات در انگلستان، سال ۱۸۱۹ م/۱۲۳۰ هـ. ق.) اصفهانی اولین کسی بود که در باره انقلاب فرانسه گزارش داد، در حالی که شیرازی در باره حکومت قانون، سیستم قضائی، مشورت‌خانه (پارلمان) و غیره سخن می‌گفت. نک: آصف، ۱۲۶. | ۵ |
| محبوبی اردکانی، ج. ۱: ۴۴-۲۴۳. | ۶ |
| نک: Smith ^a , 17-18; Cole ^a , 438. | ۷ |
| نک: Momen ^e , 157-83. | ۸ |
| نک: Amanat ^b , 22. | ۹ |
| نک: Smith ^a , 32. | ۱۰ |
| نک: Ibid., 37. | ۱۱ |
| نک: Ibid., 35-6. | ۱۲ |
| در سال ۱۸۵۲ به دنبال سوءقصد نافرجام به جان ناصرالدین‌شاه، در درگیری‌های | ۱۳ |

حکومت با بابیان، هزاران نفر بابی یا به قتل رسیدند یا قتل عام شدند. بر اساس یک سند از منابع بابی «حدود سی هزار نفر [بابی- بهائی] مرد... و حتی زن و کودک» قتل عام شدند. برای بحث در باره این افراد و شرح جزئیات آزار و اذیاء بابیان و بهائیان ایران نک: دادخواستی از شوستر خطاب به کنگره آمریکا به تاریخ ۱۰ ذی‌القعدة ۱۲۸۳ مطابق با ۱۶ مارس ۱۸۶۷ م. که به امضای ۵۳ نفر رسیده و به جی. آگوستوس جانسون J. Augustus Johnson (سرکنسول آمریکا در بیروت، ۷۰-۱۸۵۸ م.) تقدیم شده است، در: World Order 37, 3 (2006): 33 و Amanat^۶, 170-83.

- ۱۴ شماره ۱۹ که با کلمه واحد (وحدت خدا) و وجود (هستی مطلق الهی) مساوی است در ادیان بابی و بهائی مورد تأکید قرار دارد.
- ۱۵ نک: Smith^۴, 64-73.
- ۱۶ در مورد ایمان زردشتیان به آئین بهائی نک: Vahman, 30-48; Stiles, 67-94.
- ۱۷ برای ایمان یهودیان به دیانت بهائی نک: Amanat, M^۳, 6-29; Geula; Faii, 257-71; Netzer^۳, 234-6; Fischel, 60-3; Amanat, M^۵. زردشتیان و یهودیان نک: Stiles, 35-48.
- ۱۸ میرزا آقاخان کرمانی (۱۸۹۶-۱۸۵۴ م.): در خانواده‌ای از ملاکین کرمان که سابقه مذهبی غیرسنت‌گرا داشتند متولد شد و در مکتب حاج سید جواد شیرازی و آخوند ملا جعفر، پدر شیخ احمد روحی درس خواند؛ در سال ۱۸۸۱ م. مأمور جمع‌آوری عوارض در کرمان بود؛ در سال ۱۸۸۴ م. کرمان را به قصد اصفهان ترک کرد و در خدمت ظل‌السلطان درآمد؛ در سال ۱۸۸۶ به تهران، مشهد و سپس استانبول سفر کرد، در سال ۱۸۸۶ م. در قبرس با دختر میرزا یحیی نوری ازل، رهبر ازل-بابی ازدواج کرد؛ در بین سال‌های ۹۱-۱۸۸۶ م. در استانبول کار می‌کرد و روزنامه فارسی/اختر را منتشر می‌نمود؛ از سال ۱۸۹۱ م. با میرزا ملکم‌خان در روزنامه فارسی قانون چاپ لندن همکاری می‌کرد؛ و از سال ۱۸۹۲ م. با جمال‌الدین افغانی در پروژه‌های وحدت اسلامی همکاری داشت. در سال ۱۸۹۵ م. از طرف دولت عثمانی به طرابوزان تبعید شد؛ بعد از ترور ناصرالدین‌شاه، در سال ۱۸۹۶ م. وی را تسلیم دولت ایران کردند و در تبریز اعدام گردید نک: Bakhash^۵, 381.
- ۱۹ میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۸۷۸-۱۸۱۲ م.) در یک خانواده آذری متولد شد، پدرش ابتدا در آذربایجان کدخدا بود و بعد در قفقاز به تجارت پرداخت. دوران

کودکی را در قفقاز گذراند و در مکتب‌های مختلف درس خواند؛ در سال ۱۸۳۴ م. در تفلیس در پرسنل فرماندهی روسیه در قفقاز مترجم شد؛ در سال ۱۸۳۶ م. در تفلیس ترکی تدریس می‌کرد؛ از سال ۱۸۴۰ م. در پرسنل فرماندهی روسیه در قفقاز به مقام مترجم زبان‌های شرقی ترفیع یافت؛ در سال ۱۸۴۸ م. مترجم هیئت اعزامی روسیه در ایران شد؛ در سال ۱۸۶۳ م. ملکم‌خان را در استانبول ملاقات کرد و طرح اصلاح الفبای عربی را ارائه داد، در بین سال‌های ۷- ۱۸۵۰ م. نمایشنامه‌های طنزآمیز نوشت؛ در سال ۱۸۵۸ م. مقاله‌ای در باره اصلاح خط عربی نگاشت، و در بین سال‌های ۳- ۱۸۶۲ م. *مکتوبات کمال‌الدوله* را نوشت؛ و بین سال‌های ۷۷- ۱۸۶۲ م. مقالات مختلفی در زمینه تاریخ و ادبیات از جان استوارت میل John Stuart Mill، گابریل ریکوئتی Gabriel Riqueti و ژان چارلز لئونارد سیموند دو سیموندی Léonard, Jean Charles Simonde de Sismondi ترجمه نمود نک: Bakhsh^b, 375-6.

۲۰ میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله (متوفی به سال ۱۸۹۵ م.)، از روشنفکران و مأمورین عالی‌رتبه ایران بود. با شروع مشاغل دیپلماتیک خود، در مقام کنسول در استراخان (۶۲- ۱۸۵۴ م.) و بمبئی (۶- ۱۸۸۴ م.)، کاردار سفارت در سنت پترزبورگ (۳- ۱۸۶۲ م.) و پاریس (۷۱- ۱۸۶۷ م.)، و کارگزار وزارت امور خارجه در مشهد (۱۸۷۳ م.) و تبریز (۱۸۸۹ م.) خدمت کرد. در سال ۱۸۷۱ م. در صدارت میرزا حسین‌خان مشیرالدوله به معاونت وزیر عدلیه منصوب شد، در سال ۱۸۷۳ م. لقب «مستشارالدوله» گرفت و در طی دهه ۱۸۷۰ م. و اوایل دهه ۱۸۸۰ م. مشاور بعضی از وزرای کابینه بود. در سال ۱۸۸۲ م. به اتهام نگاشتن مقالات انتقادی در روزنامه *اختر و انتقاد* از بی‌عدالتی‌های ناشی از دیوان‌سالاری، از خدمات دولتی برکنار و برای چندین ماه زندانی گردید. در سال ۱۸۸۳ م. پس از اعاده حیثیت در مقام مأمور کنسولی سفارت ایران به بمبئی اعزام شد و بعداً (۱۸۸۹ م.) سمتی در تبریز به او محول گردید. در سال ۱- ۱۸۹۰ م. مجدداً دستگیر شد (این بار بواسطه ارتباط با میرزا ملکم‌خان که جزو منتقدین شدید و مخالف ناصرالدین‌شاه بود و به خاطر پیوندی که با روزنامه میرزا ملکم‌خان، *قانون* داشت) با زنجیر و ضرب و شتم به قزوین فرستاده شد. بعد از چند ماه آزاد شد و پنج سال بعد فوت کرد. کتاب معروف او یک کلمه است که در آن از حاکمیت قانون و حقوق اولیه انسانی که ریشه تجدد و پیشرفت است دفاع می‌کند. این کتاب او را مورد توجه اصلاح‌طلبانی مانند میرزا حسین‌خان مشیرالدوله قرار داد و در دهه ۱۸۷۰ م. و اوایل دهه ۱۸۸۰ م. مشاور

- تعدادی از وزرای کابینه بود. نک: Cole^e, 86-7. برای اطلاعات بیشتر نک: مستشارالدوله.
- ۲۱ محمّد شفیع قزوینی، فردی کلاه‌دوز و دکاندار در قزوین بود که از حاکمیت قانون طرفداری می‌کرد و رواج فساد و استبداد در بین مأمورین عالی‌رتبه را مورد انتقاد قرار می‌داد. نک: Cole^e, 87-8.
- ۲۲ برای بحث در باره افکار آن‌ها راجع به اصلاحات و نوسازی به طور کلی و بخصوص در آموزش و پرورش نک: فصل دوم این کتاب و نیز Gheissari, 29-45. Ringer, 213-38; Menshari, 29-45.
- ۲۳ از جمله نک: الواح بشارات، لوح دنیا و الواح به ملوک و سلاطین در بهاء‌الله^e، بهاء‌الله^f و عبدالبهاء^b.
- ۲۴ نک: Cole^e, 1-26؛ صادق‌زاده میلانی، ۱۴-۲۰، ۷-۹۰ و امینی^b.
- ۲۵ عباس‌میرزا نایب‌السلطنه (۱۸۳۳-۱۷۸۹ م.): سومین پسر فتحعلی‌شاه بود که در سال ۱۷۹۹ م. نایب‌السلطنه شد و به سمت والی استان آذربایجان منصوب گردید. در دو جنگ ایران علیه روسیه (۱۳-۱۸۰۴ و ۸-۱۸۲۶ م.) فرماندهی سربازان ایران را داشت. در اوایل قرن نوزدهم مسئول اصلاحات ارتش بود که مجموعاً «نظام جدید» نامیده می‌شد؛ اولین کسی بود که اقدام به اعزام دانش‌آموزان ایرانی به خارج نمود که از سال ۱۸۱۱ م. شروع شد. چندین پسر داشت که در دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه پست‌های مهمی داشتند؛ برای اطلاعات بیشتر در باره این شخصیت نک: Pakravan.
- ۲۶ میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام دوم (۱۸۳۵-۱۸۱۱ م.): پسر میرزا بزرگ قائم‌مقام اول، در فوریه ۱۸۱۱ م. در آذربایجان به خدمت عباس‌میرزا درآمد و در سال ۱۸۲۱ م. لقب قائم‌مقام گرفت. در سال ۱۸۲۳ م. از خدمت آذربایجان منصرف و به عنوان وزیر وارد همدان شد و همان سال مجدداً به خدمت در آذربایجان بازگشت و با نهمین دختر فتحعلی‌شاه ازدواج کرد. با دومین جنگ ایران و روس (۸-۱۸۲۶ م.) مخالفت ورزید؛ در زمان محمّد شاه به سمت صدراعظم منصوب شد و در سال ۱۸۳۴ م. یک برنامه وسیع اصلاحات را آغاز نمود. در سال ۱۸۳۵ م. بر اثر بدگویی و دسیسه‌های دشمنانش مورد غضب محمّد شاه واقع شد که در نتیجه او را بازداشت و خفه کردند. او به عنوان سیاستمداری دانا و شاعری توانا معروف بود. نک: بامداد، م. ۵-۶۰.

- ۲۷ میرزا تقی خان فراهانی امیرکبیر (متوفی به سال ۱۸۵۲ م.): پسر آشپز میرزا ابولقاسم قائم مقام دوم، وزیر محمد شاه بود. در سال ۱۸۲۹ م. مستوفی نظام ارتش آذربایجان و در سال ۱۸۳۵ م. وزیر آن ارتش شد. در بین سال‌های ۶-۱۸۴۴ م. در هیات نمایندگی ایران در کمیسیون ارز روم که به اختلافات مرزی ایران و عثمانی رسیدگی می‌کرد عضویت یافت. در سال ۱۸۴۳ م. وزیر استان آذربایجان گردید؛ در سال ۱۸۴۸ م. صدراعظم و فرمانده سپاه ناصرالدین شاه شد؛ در بین سال‌های ۵۱-۱۸۴۸ م. دست به اصلاحات وسیعی زد. از جمله دارالفنون - اولین دانشکده صنعتی که در ایران توسط دولت تأسیس شد مرهون کوشش او بود. در نوامبر ۱۸۵۱ م. از مقام صدراعظمی برکنار شد و در ژانویه ۱۸۵۲ م. به دستور ناصرالدین شاه در حمام فین کاشان به قتل رسید. نک: Bakhsh^b, 377-8؛ برای اطلاعات بیشتر در باره این شخصیت نک: آدمیت^۹.
- ۲۸ میرزا حسین خان قزوینی مشیرالدوله (۱۸۸۱-۱۸۲۸ م.): بعد از تحصیل کوتاهی در پاریس به خدمت وزارت امور خارجه درآمد. ترقی او را در وزارت امور خارجه تا صدارت عظمی و مقامات بعدی می‌توان چنین خلاصه کرد: ۱۸۵۱ م. کنسول ایران در بمبئی؛ ۸-۱۸۵۵ م. کنسول ایران در تفلیس؛ بین سال‌های ۷۰-۱۸۵۸ م. وزیر سپس سفیر در استانبول؛ دسامبر ۱۸۷۰ م. وزیر عدلیه و اوقاف؛ سپتامبر ۱۸۷۱ م. وزیر جنگ و سپهسالاری لشکر؛ نوامبر ۱۸۷۱ م. صدراعظم؛ تابستان سال ۱۸۷۳ م. سفر به اروپا به همراه ناصرالدین شاه؛ سپتامبر ۱۸۷۳ م. عزل از صدارت عظمی؛ دسامبر ۱۸۷۳ م. وزیر امور خارجه؛ در سال ۸-۱۸۷۷ م. با فرمان سلطنتی به صورت مسئولیت دوجانبه همه اختیارات بین او و مستوفی الممالک در این مقامات تثبیت شد؛ در سال ۱۸۷۸ م. با فرمان سلطنتی در مقامات قبلی با اختیارات سه جانبه بین او و مستوفی الممالک و کامران میرزا مجدداً تثبیت گردید؛ در سال ۱۸۸۰ م. از این سمت‌ها برکنارگشت و در همان سال مدت کوتاهی حاکم قزوین و آذربایجان شد؛ در سال ۱۸۸۱ م. رهبری هیئت اعزامی به روسیه را در هنگام به سلطنت رسیدن الکساندر سوم به عهده داشت و در سال ۱۸۸۱ م. حاکم خراسان شد. برای اطلاعات بیشتر در باره وی نک: Bakhsh^b و Karny، 383-4.
- ۲۹ میرزا علی خان امین الدوله (۱۹۰۴-۱۸۴۴ م.): پسر محمدخان مجدالملک، رئیس دفتر مادر محمدشاه و در زمان ناصرالدین شاه یکی از اعضای وزارت خارجه و وزیر اوقاف بود. در سال‌های ۹-۱۸۵۸ م. همراه پدر برای مأموریتی جهت مذاکره مسائل

بین ایران و عثمانی به بغداد رفت. در سال ۱۸۷۰ م.، بعد از خدمت در وزارت امور خارجه، به سمت منشی حضور ناصرالدین‌شاه منصوب شد و در سال ۱۸۷۳ م. منشی مخصوص شاه (وزیر رسائل خاصه) شد و لقب امین‌الملک گرفت. در سال ۱۸۷۵ م. رئیس دارالشورای کبرا (و مجلس تحقیق) شد و تا انحلال آن در اوایل دهه ۱۸۹۰ م. در این سمت باقی بود. در سال ۶- ۱۸۷۵ م. رئیس الوزراء و در سال ۹۵- ۱۸۷۶ م. وزیر مشاغل شد که سمتی نیز به پسرش واگذار نمود. در سال ۱۸۸۱ م.، وزیر اوقاف شد، مقامی که بعد به برادر خود واگذار نمود. در سال ۱۸۸۳ لقب امین‌الدوله گرفت. در سال‌های ۱۸۷۳، ۱۸۷۸ و ۱۸۸۹ م. همراه با شاه به اروپا رفت. برای اطلاعات بیشتر در باره این شخصیت و اصلاحات او نک:

Bakhash^b, 376 و نیز 14-33 Bakhash^a,

۳۰ علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه (۱۸۸۰-۱۸۲۲ م.): از شاهزادگان قاجار، در سال ۱۸۵۶ م. وزیر مهدعلیا مادر ناصرالدین‌شاه بود و در سال ۱۸۵۶ م. لقب «اعتضاد السلطنه» گرفت؛ مدیر دارالفنون و اولین وزیر فرهنگ در زمان قاجار بود و ۴۲ نفر دانش‌آموز، اکثراً از فارغ‌التحصیلان دارالفنون را در سال ۱۸۵۸ م. برای تحصیل به پاریس فرستاد؛ هم‌چنین در سال ۱۸۶۶ م. وزیر صنایع و معادن، وزیر بازرگانی و مدیر روزنامه رسمی بود؛ در سال ۱۸۷۱ م. عضو دارالشورای کبرا شد؛ در سال ۱۸۷۳ م. ناصرالدین‌شاه را در اولین سفرش به اروپا همراهی نمود؛ در سال ۱۸۷۷ م.، به تهیه نامه دانشوران، اولین دائرةالمعارف نوین ایران، نظارت نمود که اولین جلد آن در سال ۱۸۷۹ م. منتشر شد؛ در سال ۱۸۷۸ م. به وزارت عدلیه رسید.

نک: Bakhash^b, 378. برای آگاهی بیشتر نک: Amanat. A^a, 669-72.

۳۱ محمدخان مجدالملک (۱۸۰۹-۷۳ م.): یکی از اعضای کابینه در دهه ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ م. و عضو فراموش‌خانه (۱- ۱۸۶۰ م.) بود؛ از این عقیده که حکومت باید جان و مال و آزادی فکر و بیان همه ایرانیان را تضمین نماید طرفداری می‌نمود و خواهان تفکیک قوا بود. بر اهمیت آگاهی مردم تأکید می‌کرد و به روزنامه‌ها توصیه می‌نمود که نقش فعالی در ایجاد این آگاهی داشته باشند. بعضی از مأمورین قاجار را به خاطر فساد و سرکوب‌گری مورد انتقاد قرار داد. برای اطلاعات بیشتر در باره این شخصیت و عقاید اصلاح‌طلبانه او نک: مجدالملک؛ بامداد، م.، ج. ۳: ۹-۲۸۶.

۳۲ میرزا محمدحسین‌خان فراهانی دبیرالملک: یکی از مأمورین عالی‌رتبه قاجار که

- مدعی بود اصلاحات به چهار ستون از سیاست‌گذاری حکومت متکی است: زیربنای محکم اقتصادی، تأسیس یک ارتش ثابت تعلیم‌دیده، افزایش رفاه شهروندان و بستن پیمان با قدرت‌های خارجی. نک: Cole^e, 87-8. برای اطلاعات بیشتر درباره افکار او نک: دبیرالملک، ۴۸-۴۲۰.
- ۳۳ سلطان‌زاده^b، ۱۶۷، ۷۰-۱۶۹.
- ۳۴ نک: Low.
- ۳۵ برای اطلاع راجع به پیشرفت مادی در هند تحت حکومت بریتانیا، از جمله نک: Chaurasia, 35-268.
- ۳۶ برای جزئیات بیشتر در مورد فشارهای داخلی و خارجی برای تغییر، اصلاحات و تجدّد نک: Shaw and Shaw؛ Lewis؛ Davison^a؛ Davison^b؛ Findley؛ Faroghi؛ Quataert.
- ۳۷ نک: Lapidus, 493-501; Yapp, 97-120.
- ۳۸ برای اطلاع درباره اصلاحات در مصر در دوران کوتاه حکومت فرانسویان و بعد از آن نک: Vatikiotis, 30-244 و Daly, chs 5-8, 11.
- ۳۹ نک: Lapidus, 145-57.
- ۴۰ نک: Lewis, 111-16, 130-2; Shaw and Shaw, 2: 47-8, 89-90, 106-13, 249-51.
- ۴۱ نک: Hourani, 155-9, 173-5.5.
- ۴۲ شیرازی، ۱۳۰، ۹-۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۷-۳۱۶؛ افشار، م. ۷-۲۳۵، ۳۲۹، ۳۵۲، ۳۵۷. میرزا صالح شیرازی یکی از پنج دانش‌آموزی بود که در سال ۱۸۱۵ م. توسط عباس میرزا، ولیعهد و حاکم آذربایجان، به اروپا اعزام شد. میرزا مصطفی افشار منشی رسمی شاهزاده خسرو میرزا در مأموریت وی به روسیه برای معذرت‌خواهی از کشته شدن گریبایدوف وزیر مختار روس در ایران به دست جمعی از مردم بود. برای تجزیه و تحلیل دقیق این دو سفرنامه و عقاید و نظریات شیرازی و افشار نک: Ringer, 53-65.
- ۴۳ جعفر ابن اسحاق، «تحافه الملوک» (نسخه خطی، ۶-۱۸۲۵ م.) نقل در آدمیت^a و ناطق ۴۳-۳۲.
- ۴۴ برای اطلاع درباره دارالفنون نک: Ekhtiar.
- ۴۵ آدمیت^b، ۱۶.
- ۴۶ از جمله مطالعات متعددی که درباره میرزا ملک‌خان به عمل آمده است نک:

- Algar؛ نورائی؛ رائین؛ و اصلیل.
- ۴۷ این اولین انجمن اصلاح طلب ایران در زمان قاجار با هدف پیشبرد اصلاحات و نوسازی بود. ولی بر اثر مخالفت‌های زیادی که در کشور با اصلاحات می‌شد و سوءظن شاه، اندکی پس از شروع به کار، در تاریخ ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۲۷۸ مطابق با ۱۷ اکتبر ۱۸۶۱ م. به دستور ناصرالدین شاه تعطیل شد. بعداً پس از مراجعتش به ایران، انجمن جدیدی به نام «مجمع آدمیت» تأسیس کرد که در واقع همان فراموش‌خانه قدیمی زیر نام دیگری بود. برای اطلاع در باره فراموش‌خانه نک: Algar^b, 276-96.
- ۴۸ ناظم الدوله، میرزا ملکم‌خان^a، ۴-۲۳۲.
- ۴۹ نورائی، ۲۰۰.
- ۵۰ ناظم الدوله^a، اصول آدمیت، ۲۳۲. ناظم الدوله^b، ۸۰-۷۹ و ۹۱-۱۸۹، نورائی، ۴-۱۰۳.
- ۵۱ برای اطلاع از تأثیرگذاری افکار اروپائی معاصر بر روشنفکران ایرانی نک: Mansoori C., 657-74.
- ۵۲ ملک‌زاده، ۴-۱۵۲.
- ۵۳ بهنام، ج. ۲۸-۱۸.
- ۵۴ نورائی، ۷۲.
- ۵۵ ناظم الدوله^b ۱۰-۸ و ۱۹۱.
- ۵۶ ناظم الدوله^b، کتابچه غیبی (معروف به دفتر تنظیمات)، ۸-۴۵.
- ۵۷ ناظم الدوله^a شیخ و وزیر، ۱۲۴-۸۷؛ نورائی، ۱۰۱. میرزا فتحعلی آخوندزاده روشنفکر مشهور دیگری از آن دوران در باره الفبای عربی حتی نظریات افراطی تری داشت. نک: Algar^c, 116-30. ملک‌خان و آخوندزاده با منیف پاشا، محقق در دربار عثمانی، اولین سه نفری به شمار می‌آیند که برای تغییر خط عربی تلاش می‌کردند (۷۰-۱۸۶۰).
- ۵۸ آدمیت^b، ۵۳-۱۴۴، و نک: Nashat, 148; Menashri, 31.
- ۵۹ آدمیت^c، ۲۰۶؛ ۴۰ Bakhash^b.
- ۶۰ ابوطالب بهبهانی یکی از روشنفکران قرن نوزدهم ایران بود که در سال ۷-۱۸۶۶ م. ایران را ترک کرد و در مصر سکنی گزید. او که با اصلاحات در امپراطوری عثمانی و مصر آشنا شده بود از انجام اصلاحات در ایران حمایت می‌نمود. کتاب معروف

- خود «منهج العلی» (نسخه خطی، ۸- ۱۸۷۷ م.) را هنگامی که در مصر بود نوشت. ۶۱
ابوطالب بهبهانی، «منهج العلی» نقل شده در آدمیت و ناطق، ۱۱۴- ۹۹؛
Menashri, 32; Ringer, 224.
- ۶۲ علی بخش قاجار یکی از روشنفکران ایران در قرن نوزدهم بود که شهرت زیادی
نداشت. مانند بسیاری از روشنفکران آن زمان ایران، آموزش و پرورش را عامل
اصلی پیشرفت جامعه ایرانی می دانست. او به غیر از آثار خود، کتاب های خارجی
را به فارسی ترجمه کرد. یکی از این کتب Livre d'Or در باره اختراعات و کشفیات
قرن نوزدهم بود. (که در سال ۱۸۷۴ م./ ۱۲۹۱ ه. ق.، تحت عنوان اسرار وجود
ترجمه شد).
- ۶۳ آدمیت و ناطق، ۹- ۷۶؛ Menashri, 32.
- ۶۴ حاج میرزا نصرالله بهشتی اصفهانی (ملک المتکلمین) متولد اصفهان در سال
۱۲۷۷/۱۸۶۰ روضه خوان با استعدادی بود که به خاطر فصاحت نطق و بیانش
ابتدا در اصفهان و بعد در سراسر ایران معروف شد. او بعد از گرویدن به مذهب بابی-
بهائی از اصفهان رانده شد و در تبریز تحت حفاظت مظفرالدین میرزا، ولیعهد و
حاکم آذربایجان پناه گرفت که به او لقب «ملک المتکلمین» اعطاء کرد. بعداً به
همراه سید جمال الدین واعظ «انجمن مخفی» را که مجمع مهم طرفدار مشروطیت
بود تأسیس نمود. ملک المتکلمین در سال ۱۹۰۸ م. به دستور محمدعلی شاه اعدام
شد. وی دو کتاب نوشت: من الخلق الی الحق که در آن از روحانیون شیعه به خاطر
عقب افتادگی شان انتقاد کرد و در عین حال نظریات اصلاحی خود را ترویج نمود و
روایای صادقه داستانی که در آن با لحن شوخی و طنز علمای شیعه را عموماً و
بخصوص بعضی از علمای اصفهان را مورد انتقاد قرار داد.
- ۶۵ ملک زاده، ج. ۱: ۴-۱۵۲.
- ۶۶ عبدالرحیم طالبوف (طالب زاده) تبریزی (۱۹۱۰- ۱۸۳۴ م.) تاجری از آذربایجان
که از طریق ترجمه های روسی با افکار غربی آشنا شد. او از مشروطیت، آموزش و
پرورش جدید و سکولاریسم حمایت می کرد. آثار مهم وی عبارتند از کتاب احمد
(استانبول، سال ۶- ۱۸۹۵ م.)؛ مسائل حیات (تفلیس، ۹- ۱۹۰۸ م.)،
مسالک المحسنین (قاهره، ۸- ۱۹۰۷ م.)، آزادی و سیاست (چاپ اول سال ۱۲-
۱۹۱۱ م.)؛ تهران، سحر، ۹- ۱۹۷۸ م.). برای اطلاع در باره این شخصیت نک:
افشار، ا.، ۲۱-۲۱۴.

- ۶۷ طالبوف تبریزی^۳، ۴-۵.
- ۶۸ طالبوف تبریزی^۴، ۱۱۱، ۱۱۳.
- ۶۹ طالبوف تبریزی^۴، ج. ۲، ۴-۸۰ و ۸۹-۹۰ و طالبوف تبریزی^۵ ۱-۶۰ و ۷۴.
- ۷۰ آدمیت^۶، ۲۱۱-۱۸۲؛ بامداد، م. ج. ۴، ۳-۴۹۰؛ ناظم‌الاسلام کرمانی، ج. ۱: ۲۰۶-۱۱.
- ۷۱ حاج زین‌العابدین مراغه‌ای (۱۹۱۰-۱۸۳۹ م.) از آزادی‌خواهان و اصلاح‌طلبان مشهور دوران قاجار. در سن ۸ سالگی تحصیلات خود را در مکتب شروع کرد و در ۱۶ سالگی شغل تجارت را آغاز نمود. در ۲۰ سالگی به اردبیل و سپس به استانبول رفت و در آنجا اقامت گزید. او اثر معروف خود *سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ* را در خارج از ایران نوشت. این کتاب به عنوان رمان اجتماعی نوشته شده که قهرمان آن، ابراهیم بیگ، پسریک تاجر آذری است که در مصر زندگی می‌کند. او برای زیارت به شهر مقدس مشهد می‌رود و در این سفر است که شاهد وضع سخت جامعه ایرانی و نیاز آن به اصلاحات می‌شود.
- ۷۲ مراغه‌ای، ۱۶۷، ۵-۲۹۳، ۳۵۹.
- ۷۳ نک: Ringer, 238-40.
- ۷۴ استرآبادی، ۶۴. بی‌بی خانم دختر فرمانده سواره نظام استرآباد بود. پدر بزرگش در مقام رئیس گارد دربار فتحعلی‌شاه خدمت می‌کرد و مادرش دختر ملاً کاظم مجتهد مازندرانی بود. او *معایب الرجال* را در سال ۱۸۹۴ م./۱۳۱۲ هـ. ق. در پاسخ به *تادیب النسوان* نوشت. برای شرح حال بی‌بی خانم استرآبادی نک: وزیری و ملاح.
- ۷۵ یکی از خاندان‌های مهم ایران از نور مازندران بود که بعضی از اعضای آن در استان فارس زندگی می‌کردند. به غیر از میرزا حسین‌علی نوری (بهاء‌الله مؤسس آئین بهائی) و برادر ناتنی‌اش میرزا یحیی نوری ازل (رهبر ازل‌ها)، سایر اعضای برجسته خانواده از جمله عموی آن‌ها، میرزا آقاخان نوری (۸-۱۸۵۱ م.) و میرزا نعیم نوری، عموزاده وی سررشته‌دار (لشکرنویس‌باشی) ارتش استان فارس بود. در سال ۱۸۵۲ م. حاکم نیریز و در سال ۱۸۵۶ م. حاکم داراب و جهرم شد و در زمان نخست‌وزیری عموزاده‌اش قدرت و نفوذ زیادی در استان فارس داشت. وی در سال ۱۸۷۵ م. وفات یافت.
- ۷۶ بهاء‌الله^۷، ۲۰.
- ۷۷ مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت بهائی، ص ۱۲.

- ۷۸ نک: Hornby, 484.
- ۷۹ پیام آسمانی، ج. ۱: ۹۸.
- ۸۰ بهاء الله^د، ۷۵.
- ۸۱ بهاء الله^د، ش. ۱۲۲.
- ۸۲ همانجا.
- ۸۳ مجموعه آثار مبارکه در باره تربیت بهائی، ص ۱۱.
- ۸۴ عبدالبهاء^د، ۱۵۱. [قسمتی از این نقل قول از خطابه عبدالبها در آمریکا مورخ ۲ مه ۱۹۱۲ م. و ترجمه به مضمون است].
- ۸۵ نجم باختر، ش. ۹ (۱۳ جولای ۱۹۱۸ م.): ۸۵. برای اطلاع از دیدگاه‌های بهاء الله و عبدالبهاء در باره مقام زن نک: Brookshaw, 49-93 (در ترجمه فارسی: بهائیان ایران، ۶۸-۱۰۳).
- ۸۶ الطهطاوی، ج. ۱، ۲۸۲؛ جهت اطلاع در مورد میرزا تقی‌خان کاشانی نک: Najmabadi, 91-124.
- ۸۷ عبدالبهاء^د، ۱۳۵. در باره نقش زنان بهائی در آن دوران نک: Momen^د, 346-69.
- ۸۸ نک: Abdu'l-Baha^د, 134 (ترجمه مضمون) [خطابه عبدالبهاء در نیویورک مورخ ۲۰ می ۱۹۱۲ م.].
- ۸۹ عبدالبهاء^د، ج. ۱: ۲۹۱ از مثال دو بال پرنده برای توصیف روابط بین دین و علم نیز استفاده کرده است.
- ۹۰ اسلمنت، ۱۶۸.
- ۹۱ عبدالبهاء^د، ج. ۱: ۱۶۴.
- ۹۲ عبدالبهاء^د، ج. ۲: ۱۳۵.
- ۹۳ همانجا، ۱۳۶؛ Ma'ani, S. 70-1.
- ۹۴ فاضل مازندرانی^ب، ج. ۳: ۳۶۳.
- ۹۵ فاضل مازندرانی^ب، ج. ۳: ۸-۳۲۷.
- ۹۶ عبدالبهاء^د، ج. ۱: ۱۲۶.
- ۹۷ پیام آسمانی، ج. ۱: ۹۹.
- ۹۸ بهاء الله^د، ۱۵۹.
- ۹۹ نک: Diehl, 41.
- ۱۰۰ بهاء الله^د، ۲۰.
- ۱۰۱ بهاء الله^د، ۳۲.

- ۱۰۲ پیام آسمانی، ج. ۱: ۹۸.
- ۱۰۳ عبدالبهاء^b، ۲۳ و ۲۴.
- ۱۰۴ همانجا ص ۱۲۹.
- ۱۰۵ این رساله ابتدا در بمبئی توسط حاجی محمد حسین الحکیم البهائی در چاپخانه حسنی زوار در ربیع الاول سال ۱۲۹۹ قمری مطابق با ژانویه-فوریه سال ۱۸۸۲ م. به چاپ رسید. نک: Cole^e, 210, n. 12.
- ۱۰۶ عبدالبهاء این رساله را بی نام و بدون آنکه اشاره‌ای به آئین بهائی بنماید نوشت زیرا اگر هویت خود را به عنوان رهبر بهائیان آشکار می‌ساخت باعث می‌شد که علماء خود به خود آن را محکوم کنند و به این ترتیب رساله نتواند منتشر شود و به دست مردم برسد.
- ۱۰۷ فیضی^e، ۳-۴۲.
- ۱۰۸ نک: Saiedi.
- ۱۰۹ عبدالبهاء^b، ص ۳۳. هم‌چنین عبدالبهاء استدلال می‌کرد که قسمت اعظم بیداری فرهنگی غرب در قرون وسطی که منجر به رنسانس و اصلاحات گردید بر اثر قوای پیشرو فرهنگ اسلامی بود.
- ۱۱۰ نک: Cole^e, 82.
- ۱۱۱ آخوندزاده، ۲۱-۱۶.
- ۱۱۲ عبدالبهاء^b، ۱۶-۹.
- ۱۱۳ عبدالبهاء^b، ۲.
- ۱۱۴ عبدالبهاء^e، ج. ۱: ۱۲۳ ش. ۹۸.
- ۱۱۵ عبدالبهاء^b، ۳۰-۱۲۴.
- ۱۱۶ بعضی از عقاید عبدالبهاء، نه فقط با نظریات روشنفکران سکولار ایرانی، بلکه با افکار جوانان تبعیدی عثمانی در عکا، هنگامی که عبدالبهاء این اثر را می‌نوشت، هم‌سوئی و هم‌آهنگی داشت. جهت اطلاع در باره اصلاحات عثمانی و آئین بهائی نک: Alkan, 253-74.
- ۱۱۷ نک: Cole^e, 88.
- ۱۱۸ بهاء‌الله^e، ۱۴۰ ش. ۱۰۹.
- ۱۱۹ نک: Browne^b, 944.
- ۱۲۰ مه‌رایخانی^d، ش. ۲۸: ۱۱-۹ و ش. ۲۹: ۸-۹.

- ۱۲۱ مؤژان مؤمن طبقات زیر را از اجتماع قرن نوزدهم ایران در جامعه بهائی شناسائی می‌نماید: اعضای خاندان سلطنتی قاجار (شاهزادگان و امرای مهم)، اعضای خانواده‌های اشراف و درباریان، علمای طراز اول و سایر روحانیون، مأمورین عالی رتبه حکومتی، افسران عالی‌رتبه نظام و هم‌چنین سربازان و درجه‌داران، ملاکین عمده و نیز زمین‌داران خرده‌پا، تجار بزرگ، صرافان، بازاریان، کارگزاران، استادکاران و کارگران، روستائیان و زارعین، ایلات، و کسانی که از سایر اقلیت‌های مذهبی به آئین بهائی وارد شده بودند (اکثراً یهودیان و زردشتیان و نیز مسیحیان). نک: Momen^c, 501. برای ترجمه فارسی این مقاله نک: مؤمن، «بررسی مقدماتی از چگونگی شکل‌گیری جامعه بهائی ایران در قرن نوزدهم»، ترجمه رحمانی، ح.، پژوهشنامه ۷ سال ۴، ش ۱: ۳۱۳.
- ۱۲۲ نک: Philby, 182.
- ۱۲۳ محمود زرقلانی، چند سؤال از کسروی (تهران: ۱۹۴۴ م.)، نقل در Banani^b, 27, 163 . n 37
- ۱۲۴ نک: Scharbrodt, 3: 139.
- ۱۲۵ نک: Banani^b, 26.
- ۱۲۶ راسخ^b، ۳-۵۲.
- ۱۲۷ در سال ۱۹۰۸ عبدالبهاء یک خط‌مشی موقتی عدم مداخله در امور سیاسی برای بهائیان تعیین نمود که توسط نوه و جانشین او، شوقی افندی ربانی بین سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۵۷ م. بر آن تأکید بیشتری شد.
- ۱۲۸ سفیدوش، ع. ۶۱. برای بحث در مورد گفت‌وگوهای مختلف بهائی در باره انقلاب مشروطیت نک: Milani, 141-55. تعبیر کاملاً متفاوتی در باره شرکت بهائیان در جنبش مشروطیت و حمایتشان از حکومت آزاد دموکراتیک و نیز اصلاحات و تجدید توسط سید سعید زاهدانی ارائه گردیده است. بر طبق نظر زاهدانی، بهائیان با این حمایت توانستند رقبای سرسخت خود یعنی روحانیون شیعه را از موقعیت متنفد خود برکنار سازند، در حالی که زیر چتر آزادی‌خواهی آن‌ها به آسانی می‌توانستند دین خود را تبلیغ کنند. نک: زاهدانی، ۲۰-۲۱۹.

یادداشت‌های فصل اول:
از آموزش و پرورش سنتی تا مدرن

نک: = نگاه کنید، ش. = شماره، ج. = جلد، n.= note

- ۱ نک: Dandamayev, 178; Nakosteen^a, 46-7; Arasteh, 1-4.
- ۲ نک: Dandamayev, 179.
- ۳ نک: Tafazzoli, 179-80.
- ۴ در دروه ساسانیان دانشگاه جندی شاپور در خوزستان یکی از بزرگ‌ترین و مجهزترین مؤسّسات آموزش عالی در جهان بود. نک: Fatemi and Franklin, 2: 21.
- ۵ نک: Nakosteen^a, 48.
- ۶ نک: Nakosteen^a, 17.
- ۷ نک: Ibid., 37.
- ۸ محلّ سوگواری برای شهادت امام حسین و اجرای تعزیه.
- ۹ دختران تحصیل کرده به این طبقه تعلق داشتند که معلّم آن‌ها پدر، برادر، عمو یا شوهر آن‌ها و یا یک معلّم سرخانه بود. نک: ترابی فارسانی.
- ۱۰ هم چنین آخوند یا مآلا و یا معلّم نیز خوانده می شد.
- ۱۱ نک: Nakosteen^a, 46-7; Arasteh, 6; Dustkhvah and Yaghma'i, 180-1؛ همچنین نک: پولاک، ۷-۱۸۶؛ مستوفی، ج ۱: ۱-۲۲۰؛ دولت آبادی، ج ۱: ۱۸۸.
- ۱۲ هر چند قبل از دوران ابوعلی الحسن الطوسی نظام الملک (۱۰۹۲-۱۰۱۸ م.) چندین مدرسه تأسیس شده بود، ولی نظام الملک محقّق، نویسنده و وزیر معروف امپراطوری سلجوقی بود که مدارس تحت نظم و سازماندهی اداری مناسب تأسیس نمود نک: Jalali-Shirazi, 48.
- ۱۳ نک: Melchert, 182.
- ۱۴ نک: Zaryab, 184-7.

- ۱۵ نك: Nakosteen^a, 17-19.
- ۱۶ پولاك، ۱۸۶.
- ۱۷ نك: Arasteh, 6-17.
- ۱۸ نك: Nakosteen^a, 53.
- ۱۹ نك: Safavi-Hemami, 17.
- ۲۰ برای اطلاعات كامل تر در باره پیشرفت‌های آموزشی در ایران تا دوران قاجار نك: سلطان‌زاده^a ۶۷-۱۵۰.
- ۲۱ نك: Wills, 337-9.
- ۲۲ نك: Jalali-Shirazi, 62. تا پایان قرن نوزدهم در حدود ۹۵ درصد از جمعیت ایران بی‌سواد بودند.
- ۲۳ برای تاریخچه کوتاهی از تحولات مهم آموزش و پرورش در ایران از قدیم‌ترین ایام تا دوران نوین نك: الماسی.
- ۲۴ برای شرح مختصری از فعالیت‌های مسیونرهای مسیحی در ایران نك: Fisher, 251-6.
- ۲۵ نك: Arasteh, 157.
- ۲۶ نك: Curzon, vol. 1: 506; Boré, vol. 2: 347-8.
- ۲۷ نك: Joseph, 44. برطبق نظر زرینسکی Zirinsky، فعالیت مسیونرهای آمریکائی از سال ۱۸۲۹ م. و از هنگامی آغاز گردید که الی اسمیت Eli Smith و تیموتی دوایت Timothy Dwight از طرف ABCFM یا «هیئت مأمورین آمریکائی برای مأموریت‌های خارجی» (که مرکز آن در بستن امریکا بود) در آذربایجان مشغول سیاحت بودند. بنا به توصیه اسمیت و دوایت، این هیئت جستین پرکینز Justin Perkins را برای تأسیس یک پایگاه تبلیغاتی در ارومیه به منظور کار کردن با مسیحیان آسوری در منطقه منصوب نمود. نك: Zirinsky^b. مقاله زرینسکی در کنفرانسی در باره «نوع دوستی و استعمارطلبی: مسیونرهای دینی و فرهنگی غربی در خاورمیانه»، در مؤسسه خاورمیانه شهر باجیو، ایتالیا در اوت ۲۰۰۰ قرائت گردید. سایت اینترنتی زیر:
- (<http://www.ciaonet.org/conf/mei01/zim01.html>, accessed on 20 September 2006).
- ۲۸ نك: Perkins, 26.
- ۲۹ ناطق^a، ۱-۱۸۰.

- ۳۰ نک: Perkins, 10-11.
- ۳۱ نک: Laurie, 64, 75.
- ۳۲ نک: Perkins, 10-1. یک نشریه ماهانه تحت عنوان Rays of Light «اشعه‌های نور» نیز در چاپخانه هیئت به چاپ می‌رسید. این نشریه سوای مقالاتی راجع به مذهب و آموزش و پرورش، شامل مطالبی در باره علوم، مسائل جوانان، شعر و مطالب مختلف نیز بود.
- ۳۳ نک: Ringer, 112.
- 34 Board of Foreign Missions of the Presbyterian Church in the USA, A Century of Mission Work in Iran, 1834-1934 (Beirut: The American Press, 1936), 76-7, qtd. in Ringer, 112
- ۳۵ نک: Perkins, 10-11.
- ۳۶ نک: Perkins, qtd. in Joseph^b, 89.
- ۳۷ نک: Hadidi, 178.
- ۳۸ نک: Boré, vol. 2: 362; Hellot-Bellier, 132. باز کردن مدرسه به وسیله یوجین بوره Eugene Boré ممکن است نه میل شخصی او بلکه خواست ملک قاسم میرزا هفتادمین فرزند فتحعلی شاه و حاکم ارومیه بوده باشد. وی که به طور خاصی شیفته فرانسه شده بود بوره را تشویق نمود که در تبریز مدارس فرانسوی باز کند. نک: طباطبائی، م. از طرف دیگر، پیشنهاد تاسیس مدرسه توسط ملک قاسم میرزا به بوره را می‌توان در جهت حمایت فعال محمدشاه از مدارس هیئت‌های مذهبی دانست. نک: Ringer, 118. در این حمایت که تا اندازه‌ای به سبب مزایای آموزش نوین بود، ملاحظات سیاست خارجی نیز تا حدی تأثیر داشت. بعد از شکست در جنگ اول هرات، بخصوص بواسطه مخالفت‌ها و تهدیدهای بریتانیا و نیز قصور روسیه از دادن کمک نظامی به ارتش ایران، محمدشاه احتمالاً تصمیم گرفته بود که ایران را با قدرت‌های دوردست مانند آمریکا و فرانسه مرتبط سازد. اجازه باز کردن مدرسه در ایران به میسیونرهای آمریکائی و فرانسوی، می‌توانسته یکی از راه‌های نزدیکی به آنان باشد.
- ۳۹ هم‌چنین تصمیم وی بر این استراتژی می‌توانسته بر اساس توصیه ملک قاسم میرزا بوده باشد.
- ۴۰ بر طبق نظر یوجین فلاندين Eugene Flandin، تصمیم بوره Boré برای تأسیس مدرسه در اصفهان یک تصمیم استراتژیک بود. به خاطر قرار داشتن اصفهان در

- مرکز ایران بوره می‌خواست که آنجا را به مرکز فعالیت میسیونرهای فرانسوی تبدیل نماید. نک: محبوبی اردکانی، ج. ۱: ۲-۲۴۱.
- ۴۱ نک: Boré, vol. 1: 166; 2: 108-9, 121-2, 294, 308, 310-11, 363-4, 369, 434, 45, 43; Hadidi, 178 و Bode, vol. 1: 45, 43.
- ۴۲ نک: Boré, vol. 2: 362; Curzon, vol. 1: 452.
- ۴۳ نک: Hellot-Bellier, 182-3, 188.
- ۴۴ نک: Perkins, 23.
- ۴۵ همانجا. ممکن است هدف محمدشاه از اجازه فعالیت هیئت‌های مذهبی آمریکائی و فرانسوی در اواخر دهه ۱۸۳۰م. جلوگیری از نفوذ بریتانیا و روسیه در ایران از طریق تماس با سایر قدرت‌ها باشد و اجازه باز کردن مدرسه در ایران به میسیونرهای آمریکائی و فرانسوی می‌توانسته عاملی در نیل به این هدف به شمار آید.
- ۴۶ نک: Atai, 226-9, tables 1-2.
- ۴۷ در حالی‌که بعضی از محققین معتقدند که تعلیم تاکتیک‌های مدرن اروپائی به نسل جدیدی از نظامیان انگیزه اصلی امیرکبیر در تأسیس دارالفنون بود، دیگران بر این باورند که آموزش علوم نوین هدف اصلی امیرکبیر بوده است. برای مطالعه نظر اول نک: رساله (منتشر نشده) John Lorentz نقل در Atai, 72 و برای نظر دوم نک: آدمیت^۴، ۳۵۳-۴.
- ۴۸ آدمیت^۴، همانجا ۲۱۱.
- ۴۹ محبوبی اردکانی، ج. ۱: ۲۵۵، ۲۵۸؛ آدمیت^۴، ۱۹۱ و نک: Gobineau, 240؛ پولاک، ۶-۲۰۵؛ Avery, 823.
- ۵۰ صدیق^۸، ۱۸.
- ۵۱ نک: Gurney and Nabavi, 663-4, 666-7; Curzon, vol. 1: 494; Ringer, 78.
- ۵۲ بهنام، ا. ۶۰-۴۵۹ (۳-۳۶۰، ۶۴-۴۵۹، ۷-۵۳۰) و نیز نک: Elwell-Sutton, 67.
- ۵۳ در مورد سال دقیق تأسیس این مدرسه بین منابع اختلاف است. در حالی‌که محبوبی اردکانی سال ۹-۱۸۵۸م. را درست می‌داند، ثقة‌الاسلام تبریزی سال ۱۸۷۳م. را بیان می‌دارد، حسین امید سال ۱۸۷۵م. و سلیمان‌خان یکی از معلمین دارالفنون تبریز آخر سال ۱۸۷۶م. را زمان تأسیس می‌داند. به ترتیب نک: محبوبی

- اردکانی، ج. ۱: ۳۶۶؛ روزنامه/نجمش ش. ۶ سال دوم، ۱۸ رمضان ۱۳۲۵ مطابق با ۲۵ اکتبر ۱۹۰۷ م.؛ حسین امید، ج. ۱: ۴۵؛ سرداری‌نیا، ۲۳. احتمال دارد در حالی که محبوبی اردکانی زمان عقب‌تری را که این مدرسه به عنوان «مدرسه دولتی تبریز» معروف بود در نظر دارد، دو منبع دیگر به دوران بعد که مدرسه به نام «مظفری» معروف بود اشاره می‌کنند. نک: سرداری‌نیا، ۱۴. به هر حال، به نظر می‌رسد که اکثر منابع به نیمه دهه ۱۸۷۰ م. به عنوان زمان صحیح تأسیس مدرسه اشاره می‌کنند. با توجه به مخالفت با دارالفنون تهران و برکناری امیرکبیر، می‌توان گفت تأسیس یک دارالفنون دیگر (در تبریز) در زمان صدارت نخست‌وزیر اصلاح طلب دیگری به نام میرزا حسین خان مشیرالدوله امکان بیشتری داشت.
- ۵۴ سرداری‌نیا، ۱۳، ۲۳. سرداری‌نیا مدعی است که این مدرسه در سال ۴-۱۸۹۳ م. برای مدت کوتاهی بسته و مجدداً باز شد. این گشایش مجدد که او در کتابش به عنوان «دومین گشایش» یاد می‌کند ظاهراً مربوط به دورانی است که مدرسه به عنوان «مدرسه مبارکه مظفریه» معروف شد؛ این نظر مورد تأیید تعدادی از منابع معاصر است. نک: سرداری‌نیا، ۶-۶۳.
- ۵۵ محبوبی اردکانی، ج. ۱: ۳۶۶؛ امید، ج. ۱: ۴-۳۱.
- ۵۶ اشاره به نظریه تأسیس مدرسه در نیمه دهه ۱۸۷۰ است.
- ۵۷ سرداری‌نیا، ۱۵.
- ۵۸ همانجا، ۱۵ و ۳۲.
- ۵۹ روزنامه/ختر ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۲۹۸ مطابق با ۱۲ می ۱۸۸۱ م.؛ سرداری‌نیا، ۱۷-۱۸.
- ۶۰ روزنامه/ختر ۲۸ رمضان ۱۲۹۸ مطابق با ۲۴ اوت ۱۸۸۱ م.؛ ورقه (ارگان دارالفنون تبریز) اولین شماره، ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۳۱۱ مطابق با ۲۴ اکتبر ۱۸۹۳ م.، نقل در سرداری‌نیا، ۱۹-۲۰.
- ۶۱ سرداری‌نیا، ۸۵.
- ۶۲ نک: Atai, 230-3, table 3؛ صدیق^۳، ۳۵۶؛ احتشام‌السلطنه، ص ۳۱۵. هم‌چنین Atai, 190-208 یک مطالعه تطبیقی با اعزام دانش‌آموزان عثمانی و مصری به اروپا در طی دوران مشابه ارائه می‌دهد.
- ۶۳ برای شرح کامل اصلاحات آموزشی اعتضادالسلطنه نک: Ringer, 84-7.
- ۶۴ نک: Amanat^۴, 384.

- ۶۵ برای اطلاع در مورد فراموش خانه نک: Algar^b, 219-25.
- ۶۶ برای شرح کامل مخالفت با دارالفنون و سوءظن ناصرالدین شاه نک: Ringer, 94-9.
- ۶۷ محبوبی اردکانی، ج. ۱: ۲۵۵ و ۲۵۹.
- ۶۸ «آموزش و پرورش مدرن در ایران: گفتگو با علی محمد کاردان» نقل در جهاننگلو، ۵۸.
- ۶۹ اعزام پنج دانش آموز به لندن برای تحصیل در رشته نیروی دریائی (۱۸۶۱ م.) و چند کارمند دفتر تلگراف به تفلیس برای تعلیم در آن رشته (۱۸۶۷ م.) استثناء بود نک: Atai, 136-7. علیرغم فرمان سلطنتی، خانواده‌ها به اعزام فرزندانشان به خارج ادامه می دادند، همانجا، ۱۳۸.
- ۷۰ Atai، همانجا، ص ۷۴.
- ۷۱ روزنامه وقایع اتفاقیه ش. ۴۵۸، پنجشنبه، ۱۱ جمادی الثانی ۱۲۷۶ مطابق با ۵ ژانویه ۱۸۶۰.
- ۷۲ جهت اطلاع از اصلاحات مشیرالدوله نک: Nashat و Karny.
- ۷۳ احتشام السلطنه، ۳۰-۲۵؛ ناطق^a، ۵۰-۴۹.
- ۷۴ امید، ج. ۱: ۴۴-۳۴.
- ۷۵ محبوبی اردکانی، ج. ۱: ۷-۳۶۶.
- ۷۶ برای اطلاع درباره آن دو مدرسه نک: ناطق^a، ۲-۵۱؛ الماسی، ۱۶۴.
- ۷۷ محبوبی اردکانی، ج. ۱: ۷-۳۶۶. مشخص نیست این همان مدرسه‌ای است که در سال ۱۸۷۵ م. توسط مشیرالدوله تأسیس شد یا مدرسه دیگری است. اگر همان مدرسه باشد، بنابر این یا اردکانی یا ناطق اشتباه می کنند؛ اگر مدرسه دیگری است، غیرمحتمل خواهد بود که دو مدرسه در یک شهر یک نام داشته باشند. راه خروج از این مشکل آن است که بگوئیم فقط یک مدرسه بوده که در سال ۱۸۷۵ م. افتتاح و بعداً بسته شد و در سال ۵-۱۸۸۴ م. مجدداً گشایش یافت.
- ۷۸ امین الدوله، ۱۳۱، ۲۶۸؛ احتشام السلطنه، ۱۶-۳۱۵؛ عبدالله مستوفی، نقل در مقدمه م. ا. سپانلو در: مراغه‌ای، ۳.
- ۷۹ برای اطلاع درباره آن مؤسسه و مدارس آن به دنباله این فصل مراجعه شود.
- ۸۰ ناطق^a، ۹۷.
- ۸۱ کندی Kennedy به لرد سالیسبوری Lord Salisbury، تهران ۱۲ فوریه ۱۸۹۱ م.، نقل در ناطق^a، ۹۷.

- ۸۲ این ملاحظات بایان را مستثنی می‌نماید که علیرغم عدم شناسائی از سوی حکومت به عنوان یک اقلیت مذهبی، حکومت آن‌ها را تهدیدی سیاسی و مذهبی به شمار می‌آورد و در اواخر دهه ۱۸۴۰ م. و اوایل دهه ۱۸۵۰ م. به شدت سرکوب شدند.
- ۸۳ ادوارد براون تاریخ اوج‌گیری فعالیت‌های میسیونرها در مناطق نسطوریان در اطراف ارومیه را تقریباً سال ۱۸۵۶ م. تعیین می‌نماید؛ نک: Browne^d, 8 n. 2.
- ۸۴ این مدرسه در محله ارمنی‌نشین باز شد و تا سال ۱۸۹۱ م. بیش از نیمی از ۱۳۵ دانش‌آموز آن مسلمان بودند؛ برای شرح کامل تاریخ آن نک: Armajani, 822 و موسوی ماکوئی.
- ۸۵ نک: Ringer, 122-4.
- ۸۶ مجله یادگار، ش. ۳ (۶): ۶۸؛ و رباب حسینی، «مدرسه نیاوران از آغاز تا سال ۱۳۱۴»، در گنجینه اسناد ۱، ۱ (سال ۱۹۹۱-۲ م./۱۳۷۰ ه. ق.): ۸۲، هر دو نقل شده در ترابی فارسانی vi.
- ۸۷ ترابی فارسانی، xii.
- ۸۸ بامداد، ب. ۴۵. اولین کلاس‌های دارالمعلمات در آن مدرسه برگزار شد.
- ۸۹ مدارس دخترانه آن‌ها معمولاً توسط نهاد «دختران نیکوکار سنت و نسان دوپل Daughters of Charity St. Vincent de Paul» تأسیس می‌شد. نک: Waterfield, 80-2.
- ۹۰ ناطق^a، ۸-۲۰۷ و ۲۱۷؛ Hadidi, 178-9؛ صدیق^a، ۳۵۶.
- ۹۱ ناطق^a، ۹-۱۹۸، ۹-۲۰۸، ۹-۲۳۳؛ Ringer, 125؛ ۱۵۰ تومان موجب فقط به مدرسه پسرانه داده شد.
- ۹۲ صدیق^a، ۳۵۶؛ ناطق^a، ۱۹۷؛ Hadidi, 179-80؛ آرتور دو گوینو Arthur de Gobineau وزیر مختار فرانسه در ایران لازاریست‌ها را به باز کردن آن مدرسه تشویق نمود.
- ۹۳ محبوبی اردکانی، ج. ۱: ۳۶۷؛ Ringer, 125-6.
- ۹۴ ترابی فارسانی، vi. به نظر می‌رسد که اصل مدرسه ژاندارک به دو مدرسه لازاریست برمی‌گردد که یکی در سال ۱۸۶۵ م. و دیگری در سال ۱۸۸۰ م. تأسیس شد. نک: Hadidi, 180.
- ۹۵ ناطق^a، ۱۲-۲۱۱، ۲۱۷، ۲۲۰، ۳-۲۲۲ و ۲۲۴؛ Ringer, 126.

- ۹۶ Avery, 824؛ دنیس رایت Denis Wright معتقد است که فعالیت هیئت میسیونرهای انگلیسی در ایران مدت‌ها قبل از ۱۸۲۰م. آغاز شده بود، ولی این فعالیت‌ها توسط میسیونرهای فردی که برای مدتی کوتاه یا بدون تعهد و یا به عنوان نمایندگان «انجمن لندن برای ترویج مسیحیت در بین یهودیان» به ایران می‌آمدند انجام می‌شد. نک: Wright, 114.
- ۹۷ نک: Francis-Dehghani, 290. این مدرسه در سال ۱۸۹۵م. تبدیل به یک مدرسه شبانه روزی پسرانه مسیحی شد و در سال ۱۸۹۷م. کاملاً تعطیل گردید. هرچند در مقاله وی، مندرج در دانشنامه ایرانیکا مشخص نشده، ولی می‌توان استنباط نمود که این مدرسه حرفه‌ای حداقل تا سال ۱۸۹۵م. کلاس‌هایی برای پسر و دختر هر دو داشته است.
- ۹۸ نک: Wills, 163.
- ۹۹ نک: رساله دکترای هایدی والچر Heidi Walcher با عنوان *In the Shadow of the King: Politics and Society in Qajar Iran, 1874-1907* نقل شده در Ringer, 126-7.
- ۱۰۰ نک: Francis-Dehqani, 290؛ در سال ۱۸۸۴م. میس ایزابل ریڈ Miss Isabella Reed از «انجمن ترویج آموزش زنان در شرق» به امیلی بروس Emily Bruce پیوست.
- ۱۰۱ در سال ۱۹۰۴م. این مدرسه به اصفهان منتقل شد و در سال ۱۹۱۵م. به محله‌های جدید نقل مکان کرد و به یاد اسقف استوارت، اولین اسقف میسیونری در ایران، به نام Stuart Memorial College معروف شد. این مدرسه بار دیگر در جو ملت‌هت ضد انگلیسی در جنگ جهانی اول مورد حمله و غارت قرار گرفت و بسته شد، ولی در سال ۱۹۲۱م. مجدداً افتتاح گردید. در سال ۱۹۳۹م. دولت این مدرسه را در اختیار گرفت و نام دبیرستان ادب بر آن گذارد نک: Francis-Dehqani, 290-1.
- ۱۰۲ نک: Wills, 144, 163.
- ۱۰۳ همانجا، 163-4.
- ۱۰۴ نک: Francis-Dehqani, 290.
- ۱۰۵ نک: Wright, 118-19; Arasteh, 157.
- ۱۰۶ این مدرسه پسرانه در سال ۱۸۷۶م. بعد از آنکه مآلهای محل آن را به عنوان ابزار انگلیس برای از بین بردن اسلام تکفیر کردند به دستور شاهزاده حاکم اصفهان بسته شد ولی بعد از مداخله وزیر مختار بریتانیا در تهران مجدداً باز شد با این شرط که هیچ کودک مسلمان در آن پذیرفته نشود و به دانش‌آموزان ارمنی زیر ۲۱ سال نیز

- آموزش دینی داده نشود نک: Wright, 119-20.
- ۱۰۷ نک: Francis-Dehqani, 291؛ Wright, 118-19؛ یونسکو، ج. ۲: ۱۲۱۰؛
Waterfield, 149-50.
- ۱۰۸ نک: Wright, 121.
- ۱۰۹ همانجا، 122، Francis-Dehqani, 292.
- ۱۱۰ وی برای آگاهی از سرنوشت دو افسر انگلیسی به نام‌های چارلز استودارت Col. Charles Stoddart و آرتور کنولی Capt. Arthur Conolly که توسط امیر بخارا زندانی شده بودند راهی بخارا بود.
نک: Wright, 117.
- ۱۱۱ نک: Francis-Dehqani, 292.
- ۱۱۳ نک: Knanishu, 205.
- ۱۱۴ نک: AIU^a.
- ۱۱۵ همانجا.
- ۱۱۶ برای این نفوذ عمیق فرهنگ فرانسه در ایران دو دلیل مهم می‌توان ذکر نمود: عقاید مربوط به انقلاب فرانسه و روشنفکران فرانسوی (مانند مونتسکیو) که تا حد زیادی بر روشنفکران ایرانی اثر گذاشته بود، و عدم مداخله فرانسه در امور سیاسی و اقتصادی ایران در مقایسه با دخالت روزافزون انگلیس و روسیه. نک: Farnoud, 143.
- ۱۱۷ نک: Hadidi, 268-9.
- ۱۱۸ ناطق^b، ج. ۲: ۶۱.
- ۱۱۹ نک: Hadidi, 181.
- ۱۲۰ Brueziere نقل در Ringer, 132؛ ناطق^a، ۱۱۴-۱۱۵.
- ۱۲۱ ناطق^a، همانجا، ۲-۹۱، ۹۴، ۹۶ و ۹۷؛ Brueziere نقل در Ringer, 129 این مسئله منحصر به فرانسه نبود و سایر کشورهای اروپائی و غربی نیز از میسیونرها، تشکیلات خارجی مربوط به فراماسون، سازمان‌ها و انجمن‌های فرهنگی و غیره استفاده‌های مناسب می‌نمودند.
- ۱۲۲ نک: 'Appel a tous les Israelites' در AIU^b, 10-11, 22, 39. برای شرح دقیق‌تر درباره AIU «آلیانس (اتحاد) جهانی یهود» نک: Chouraqui.
- ۱۲۳ نک: Rodrigue, 8.
- ۱۲۴ همانجا، ۱۲.

- ۱۲۵ همانجا.
- ۱۲۶ نک: Netzer^c, 893. برای شرح مبسوط فعالیت‌های آموزشی «آلیانس (اتحاد) جهانی یهود» در ایران نک: Cohen^a.
- ۱۲۷ نک: Hadidi, 180. برای نکات اصلی موافقتنامه نک: Netzer^c.
- ۱۲۸ نک: Netzer^c, 893.
- ۱۲۹ همانجا؛ Hadidi, 180؛ صدیق^a، ۳۵۶.
- ۱۳۰ نک: Netzer^c, 893-4; Hadidi, 180.
- ۱۳۱ نک: Netzer^c, 894; Hadidi, 180.
- ۱۳۲ انتقادهای اکثراً از عناصر محافظه‌کارتر ناشی می‌شد که مدعی بودند «آلیانس (اتحاد) جهانی یهود» اولویت بیشتری به آموزش سکولار در مقابل آموزش مذهبی می‌داد و به اندازه کافی بر ارزش‌های یهود تأکید نمی‌کرد و نیز تعلیم عبری را به تعویق می‌انداخت. نک: زیر کتابشناسی آثار عبری 74، Kashani.
- ۱۳۳ همانجا، ۵-۷۴.
- ۱۳۴ ناطق^a، ۲۱۸.
- ۱۳۵ همانجا.
- ۱۳۶ نک: Catanzaro, 564; Bast, 570.
- ۱۳۷ یونسکو، ج. ۲: ۱۲۱۱؛ صدیق^b، ج. ۴: ۱۵۴.
- ۱۳۸ ارقام تخمینی در مورد اقلیت‌های مذهبی ایران در اواخر قرن نوزدهم اختلاف زیادی دارند. این برآورد بهائیان را در مقام اول (با تخمین بین ۱۰۰ هزار تا یک میلیون نفر)، مسیحیان را (بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار، با اکثریت ارمنی)، یهودیان را (بین ۲۰ تا ۵۰ هزار نفر) و زردشتیان را (بین ۸ تا ۱۰ هزار نفر) تخمین می‌زند. تمامی جمعیت ایران بین ۸ تا ۱۰ میلیون نفر برآورد می‌شد.
- ۱۳۹ نک: Berberian^b, 42-3.
- ۱۴۰ همانجا.
- ۱۴۱ یونسکو، ج. ۲: ۱۱۹۳.
- ۱۴۲ نک: Berberian^a, 19-22; Ringer, 127-8; Amurian and Kasheff, 478-9.
- ۱۴۳ نک: Amurian and Kasheff, 479.
- ۱۴۴ همانجا، ۴۸۱. برطبق نظر بربریان Berberian مدرسه ارمنی مدرن در جلفای جدید در سال ۱۸۳۳ تأسیس شد و بنا بر این اولین مدرسه ارمنی مدرن در ایران بود. نک: Berberian^b, 43.

- ۱۴۵ نک: Amurian and Kasheff, 481.
- ۱۴۶ همانجا. در سال ۱۹۲۳ م. مدرسه ابتدائی دیگری به نام دبستان عصر پهلوی تأسیس شد. دانش‌آموزان این مدرسه مخلوطی از پسران ارمنی و مسلمان بودند.
- ۱۴۷ همانجا. یونسکو، ج. ۲: ۱۱۹۳.
- ۱۴۸ نک: Amurian and Kasheff, 481.
- ۱۴۹ نک: Ringer, 128.
- ۱۵۰ بنا به نظر بربریان اولین مدرسه ارمنی دخترانه مدرن در سال ۱۸۵۸ م. در جلفای جدید تأسیس شده بود، نه در تبریز نک: Berberian, 44.
- ۱۵۱ نک: Ringer, 128; Amurian and Kasheff, 479.
- ۱۵۲ نک: Macuch, 818-19.
- ۱۵۳ نک: Joseph^b, 89-94; Ibid., 818.
- ۱۵۴ نک: Knanishu, 203-4.
- ۱۵۵ امینی^a، ت. ۳.
- ۱۵۶ بر طبق نظر مهرباخانی، نویسنده و یکی از بهائیان برجسته آن زمان، اولین مسافرت و مأموریت مانکجی به ایران برای کمک به برادران دینی خود در سال ۱۸۴۸ م. بود، اما وقتی به بوشهر رسید و خبر فوت محمدشاه را شنید ترجیح داد که به هند برگردد، احتمالاً به خاطر اوضاع وخیم سیاسی و رقابت بر سر تاج و تخت عمدتاً بین محمد میرزا و عمویش فرمانفرما، حاکم فارس. نک: مهرباخانی^a، ۵۹.
- ۱۵۷ همانجا، ۴-۳.
- ۱۵۸ بر طبق نظر مهرباخانی، مانکجی بواسطه سخاوتمندی و هوشیاری توانست با ناصرالدین‌شاه و وزرا و درباریان دوست شود و با هدایای خود دل آن‌ها را به دست آورد. گفته می‌شود که هنگامی که ظلّ السلطان شاه را به خشم آورد، مانکجی بود که مداخله نمود و با پرداخت مبلغ ۱۰ تا ۱۲ هزار تومان به شاه او را راضی کرد که ظلّ السلطان را ببخشد. این بخشش و گشاده‌دستی تأثیر بزرگی بر شاهزاده قاجار گذاشت و بعداً هنگامی که حاکم یزد و اصفهان شد مانکجی و جامعه زردشتی را بسیار کمک نمود. نک: مهرباخانی^a، ۶۰.
- ۱۵۹ همانجا، ۶-۵.
- ۱۶۰ همانجا، ۲۰۹.
- ۱۶۱ بر اساس نوشته مهرباخانی، همانجا ۶۰، این بزرگترین خدمتی بود که مانکجی

- برای برادران دینی خود در ایران انجام داد.
- ۱۶۲ همانجا، ۶۱. گلپایگانی یکی از مروجین برجسته آئین بهائی بود که نه فقط در ایران، بلکه در مناطقی از روسیه واقع در شرق منطقه دریای خزر که تزار روس در اوایل دهه ۱۸۸۰ م. فتح کرده بود فعالیت داشت.
- ۱۶۳ همانجا، ۸، ۲۱۰؛ Dedboo؛ همچنین نک: Boyce, 30-19.
- ۱۶۴ امینی^ا، ت. ۱۱-۲۱۰.
- ۱۶۵ جامعه یهودی مشهد یک مورد خاص بود. بعد از قتل عام ۱۸۳۹ م.، آن‌ها مجبور شدند مسلمان شوند و بنابراین به مکتب‌خانه مسلمانان می‌رفتند، هرچند که از ۱۸۶۰ م.، همزمان در مکتب‌های زیرزمینی یهودی نیز درس می‌خواندند نک: Ben-Tsion, 34.
- ۱۶۶ خانه ملا معمولاً در زیرزمین کنیسه بود نک: Mizrachi, 77.
- ۱۶۷ 454 و 895^د؛ Netzer^ع؛ برای شرحی از تعلیم و تربیت یهودیان در ایران نک: Netzer^ب، Cohen^ا، 15-44؛ 447-61.
- ۱۶۸ Netzer^ع و همچنین نک: زیر کتابشناسی آثار عبری: Cohen^ب، 69-70.
- ۱۶۹ همانجا.
- ۱۷۰ نک: زیر کتابشناسی آثار عبری: Cohen^ب، 69؛ Netzer^د، 449، 450، 459.
- ۱۷۱ Cohen^ب، همانجا.
- ۱۷۲ همانجا، ۱-۷۰. نیومارک می‌نویسد که رفتن یهودیان به مدارس میسیونرهای مسیحی موجب گرویدن آن‌ها به مسیحیت نشد. نک: Neumark, 80. طبق نظر Kashani، چند یهودی که بر اثر فعالیت میسیونرهای مسیحی به مسیحیت گرویدند، یا به دلایل اقتصادی بود یا به خاطر جلب حمایت کشورهای مسیحی که در ایران نمایندگان سیاسی در ایران داشتند؛ نک: Kashani, 66.
- ۱۷۳ نک: زیر کتابشناسی آثار عبری: Cohen^ب، 71-3؛ Netzer^ع، 894.
- ۱۷۴ این وضع عمدتاً نتیجه درگیری بابیان با حکومت و بخصوص سوء قصد نافرجام چند بابی به جان او در سال‌های اولیه سلطنتش بود.
- ۱۷۵ سلیمانی، ج. ۶: ۳۹.
- ۱۷۶ نک: Moayyad^ب، 329.
- ۱۷۷ عبدالبهاء از ۱۸۹۲ م. تا ۱۹۲۱ م. جامعه بهائی را رهبری نمود، دوره‌ای که در تاریخ بهائی به «عهد میثاق» معروف است.

- ۱۷۸ راستانی، ۳-۴.
- ۱۷۹ نک: Moayyad^b, 329-30.
- ۱۸۰ به معنای کسی که متوجه فضل الهی است.
- ۱۸۱ راستانی، ۳-۴.
- ۱۸۲ همانجا، ۵-۶.
- ۱۸۳ همانجا، ۶.
- ۱۸۴ «محفل» (یعنی انجمن) که بعداً به «کلاس» تغییر نام یافت.
- ۱۸۵ راستانی، ۷-۱۶.
- ۱۸۶ همانجا، ۱۷-۲۰.
- ۱۸۷ برای اطلاع از محتوای کلاس‌های درس اخلاق از کلاس اول تا کلاس دوازدهم (سن از ۶-۵ تا ۱۸-۱۷) نک: فروتن^b، ۷۸-۴۵.
- ۱۸۸ «بنیان مدرسه بهائی قزوین»، پیام بهائی (آوریل ۱۹۹۴)؛ فاضل مازندرانی^a، ج ۸: ۱: ۵۹۵؛ دهقان، ۲۶۳.
- ۱۸۹ محبوبی اردکانی، ج. ۱: ۳۷۵.
- ۱۹۰ رشدیّه، ۲۰.
- ۱۹۱ محبوبی اردکانی، ج. ۱: ۳۷۵-۶.
- ۱۹۲ رشدیّه، ۲۰؛ محمدعلی حسینی سال تأسیس مدرسه در ایروان را ۱۸۸۲ م. می‌داند نه ۱۸۸۴ م. نک: سرداری‌نیا، ۱۰۸.
- ۱۹۳ رشدیّه، ۲-۲۰.
- ۱۹۴ همانجا، ۲۸.
- ۱۹۵ همانجا، ۲۹-۳۰.
- ۱۹۶ همانجا، ۳۰.
- ۱۹۷ کسروی، ۲۱ و ۲۲.
- ۱۹۸ رشدیّه، ۱-۳۰.
- ۱۹۹ همانجا، ۲-۳۱.
- ۲۰۰ سرداری‌نیا، ۳-۴۱. وطن دیلی کتاب درسی برای آموزش الفبای ترکی به کودکان زیر سن ۶ سال بود.
- ۲۰۱ رشدیّه، ۲-۳۱.
- ۲۰۲ همانجا، ۳۲.

یادداشت‌های فصل دوم: گشوده شدن درها

نک: = نگاه کنید، ش. = شماره، ج. = جلد، n.= note

- ۱ نک: Keddie^b, 192- 199.
- ۲ برای اطلاع درباره اصلاحات امین الدوله نک: Bakhash^a, 14-33.
- ۳ نک: طالبوف تبریزی^a، و ناظم الدوله^b.
- ۴ مدرسه‌ای که در تبریز بود بعداً «مدرسه مظفری» خوانده شد.
- ۵ رشدیّه، ۴۶.
- ۶ ناظم الاسلام کرمانی، ۲۴۳.
- ۷ طبق نظر دولت‌آبادی، ۸۰، یکی از دلالتی که امین الدوله رشدیّه را به تهران فراخواند این بود که می‌دانست بدون حمایت او، رشدیّه در تبریز موفق نخواهد شد.
- ۸ رشدیّه، ۳۳. طالبوف ۲۰۰ جلد کتاب در باره فیزیک و ۳۰ رویل به مدرسه رشدیّه در تبریز اهداء کرد؛ نک: روزنامه ناصری ش. ۵ سال اول، ذی الحجّه ۱۳۱۱/ژوئن ۱۸۹۴ م. نقل در رشدیّه، ۳۳.
- ۹ رشدیّه، ۴-۳۳؛ کسروی تبریزی، ۲۱-۲.
- ۱۰ رشدیّه، ۳۴؛ و Keddie^b, 199.
- ۱۱ امید، ج. ۱: ۴۸؛ بعضی از آن معلّمین عبارت بودند از: آقا حسین واعظ، آقا صحافزاده (پرورش)، حاج میرزا احمد مدرّس و میرزا حسین کمال.
- ۱۲ روزنامه تربیت ش. ۵۹ سال ۴ رمضان ۱۳۱۵/۲۷ ژانویه ۱۸۹۸ م.
- ۱۳ رشدیّه، ۴۰ و ۴۳.
- ۱۴ همانجا، ۴۳؛ سعیدی، ۲۹.
- ۱۵ سعید نفیسی، «گزارشی از وضعیّت مدارس از مشروطیّت تا پهلوی»، تهران، ۲۴ خرداد ۱۳۱۳ (۱۴ می ۱۹۳۴ م.)، شماره سند: ۱/۱۳-۵۱۰۰۱ الف، در ترابی

- فارسانی، iii .
- ۱۶ رشدیه، ۴-۴۳؛ بهنام، ا. ۶۴-۴۵۹.
- ۱۷ یکی از پراهمیت‌ترین حامیان مدارس حاج زین‌العابدین بود که در سال ۱۹۰۰ م. مبلغ ۴۰۰۰ روپل به مدرسه رشدیه و ۵۰۰ روپل به مدرسه سادات اهداء نمود. علاوه بر این، او به هریک از ۲۱ مدرسه نوین که تحت حمایت «انجمن معارف» تأسیس شد یک نقشه دیواری بزرگ، چند کتاب و یک بسته دفترچه اهداء نمود. نک: رشدیه، ۹-۴۸.
- ۱۸ رشدیه، ۴۴؛ بهنام، ا. ۶۴-۴۵۹.
- ۱۹ جهانگلو، ۹-۵۸.
- ۲۰ ترابی فارسانی، iii. انجمن معارف در سال اول تأسیس خود ۵۰۰۰۰ تومان کمک مالی از خارج از ایران (مصر، استانبول، هند، قفقاز و سایر نقاط) دریافت کرد. کمک‌هایی از داخل کشور، با اعطای (سالانه) ۶۰۰۰ تومان از طرف ناصرالدین‌شاه و ۳۰۰۰۰ تومان (کلاً) از طرف امین‌الدوله، نیز دریافت نمود. نک: مجدالاسلام کرمانی، ۷-۱۶۶.
- ۲۱ بهنام، ا. ۶۴-۴۵۹؛ اطلاعات ارائه شده از طرف بهنام درباره تعداد مدرسی که در دوران تصدی امین‌الدوله باز شد با اطلاعات ارائه شده از طرف کرمانی که مدعی است حدود ۳۰ مدرسه در همان دوره باز شد اختلاف دارد، نک: کرمانی، ۱۶۷. اما بعضی از این مدارس عبارتند از: مدرسه علمیه، مدرسه شرف، مدرسه رشدیه، مدرسه سادات، مدرسه افتتاحیه، مدرسه اسلام، مدرسه اقدسیه، مدرسه مظفری و مدرسه دانش نک: Al-e Dawud, 199 و ترابی فارسانی، iii. علت اختلاف در تعداد مدرسی که در آن دوره تأسیس شد ممکن است به شمار آوردن مدارس ابتدائی با دبیرستان و یا مدرسی که مؤسسين آن مسلمان بودند با مدارس خارجی باشد. ارقامی که کسروی ارائه می‌دهد و مدعی است ۱۷ مدرسه در تهران و یک مدرسه در هر یک از چهار شهر تبریز، بوشهر، رشت و مشهد تأسیس گردید مشابه اطلاعات بهنام است، ولی این مدارس به دوران طولانی‌تری مربوط می‌گردد (۱۹۰۰-۱۸۹۶ م.). نک: کسروی تبریزی، ج ۲: ۲۸.
- ۲۲ کرمانی، ج. ۱: ۱۵-۴۱۳.
- ۲۳ نک: Arasteh. 69-70؛ برای اطلاع از نام آن مدارس، سال تأسیس و نام مؤسس نک: رشدیه، ۵۰-۴۹.

- ۲۴ آبتی (آواره)، ج. ۲: ۷۳.
- ۲۵ برای اطلاع در باره دشمنی امین‌السلطان با رشدیّه و رقابت بین این دو نک: محبوبی اردکانی، ج. ۱: ۸۰-۳۷۸.
- ۲۶ رشدیّه، ۶-۴۵.
- ۲۷ نک: Atai, 167.
- ۲۸ محبوبی اردکانی، ج. ۱: ۵-۳۷۴.
- ۲۹ همانجا، ۳۸۰.
- ۳۰ مجله عالم نسوان، (۱۳۰۵ هـ. ق. / ۱۹۲۶ م. ش. ۵ و ۶. این مجله ارگان فارغ التحصیلان مدرسه آمریکائی دخترانه در تهران بود که در سال ۲-۱۹۲۱ م. انتشار آن آغاز شد و برای ۱۳ سال ادامه داشت. صاحب امتیاز آن نوابه صفوی بود و در آن مقالاتی در مسائل مربوط به زنان مانند تربیت کودکان، خانه‌داری و غیره و هم‌چنین اخبار مربوط به پیشرفت زنان در جهان و مشارکت آن‌ها در امور جهان درج می‌گشت.
- ۳۱ ملک‌زاده، ج. ۳: ۱۸۰.
- ۳۲ ترابی فارسانی، iii-iv. مخالفت با این مدرسه را حاج شیخ فضل‌الله نوری و سید علی شوشتری، دو تن از روحانیون برجسته رهبری می‌کردند. نک: فتحی، ۵۹. چند سال بعد مدیر مدرسه از وزارت معارف درخواست کرد بار دیگر مدرسه را باز کند، ولی اجازه‌گشایش مجدد مشروط بر آن شد که کلمه «دوشیزه» از تابلوی نام مدرسه حذف شود و آموزش منحصر به دختران بین ۴ تا ۶ سال گردد نک: بامداد، ب. ۳۹-۴۱.
- ۳۳ شیخ‌الاسلامی، ۶۵.
- ۳۴ دائرةالمعارف فارسی، (تهران: ۱۳۷۴ هـ. ق. / ۱۹۹۵ م.). ج. ۲: ۲۷۱۶.
- ۳۵ دولت‌آبادی، ج. ۱: ۵-۲۲۴؛ دولت‌آبادی خود یکی از مدافعان جنبش اصلاحات آموزشی بود.
- ۳۶ محبوبی اردکانی، ج. ۱: ۳-۳۸۲؛ برای مدارس نوین که در طی سلطنت مظفرالدین‌شاه تأسیس شد، نک: ۴۰۸-۳۸۳.
- ۳۷ سعیدی، ۶-۲۵.
- ۳۸ دولت‌آبادی، ج. ۱: ۳-۱۸۲.
- ۳۹ نک: Atai, 167.

- ۴۰ «تربیت» قبل از آنکه نام مدرسه باشد، نام یک نشریه ادبی هفتگی بود که توسط محمد حسین فروغی ذکاءالملک (۱۹۰۷-۱۸۳۹ م.) در سال ۱۸۹۶ م. تأسیس گردید و تا سال ۱۹۰۷ م. ادامه داشت. این نشریه اولین روزنامه غیر دولتی بود که در ایران منتشر می‌شد با این هدف که مردم ایران را به تدریج بیدار سازد تا امور خویش را در دست گیرند. نک: Varedi, 51-2.
- ۴۱ فاضل مازندرانی^ا، ج. ۸ بخش ۱: ۳۱۹؛ اشراق‌خاوری^ع، ۱۲۵؛ فروتن^ا، ۱۰۳؛ ثابت، ع. ۳۰؛ بخشایش، نقل در ثابت، ع. ۵۳؛ فیضی^ع، ۳۱۷؛ حکمت، ۲-۲۴۱؛ نک: Rafati^b, 468؛ آیتی (آواره)، ج. ۲: ۷۳.
- ۴۲ مؤمن، محقق بهائی نظر مشابهی دارد. نک: Momen^b, 98-9.
- ۴۳ نک: Rafati^b, 468؛ واثقی، ۳۰۹. برای صورت کامل مدارس بهائی نک: جدول شماره ۱.
- ۴۴ صدیق^ا، ۴۷۰.
- ۴۵ آیتی (آواره)، ج. ۲: ۷۵.
- ۴۶ همانجا.
- ۴۷ حاج محمدعلی سیاح محلاتی یکی از روشنفکران ایران در زمان قاجار بود که مدت ۱۸ سال از بسیاری از کشورهای اروپائی دیدن کرد و حتی به ایالات متحده مسافرت نمود. وی بعد از مراجعت به ایران خاطرات خود را نوشت که در آن بسیاری از جنبه‌های جامعه ایرانی را مورد انتقاد قرار داد.
- ۴۸ مثلاً موردی در سال ۱۸۸۰ م. یک امام جمعه که مبلغ ۱۸۰۰۰ تومان به دو برادر بهائی بدهکار بود و برای نپرداختن بدهی‌های خود آن‌ها را به بایی بودن متهم نمود و باعث قتل آن‌ها گردید. نک: Wills, 153-6.
- ۴۹ سیاح محلاتی، ۴۷۴. برای تجزیه و تحلیل مشروح خاطرات سیاح نک: طباطبائی، فصل ۷. باید توجه داشت که برای سال‌ها در طی نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، اصطلاح «بابیان» در مورد «بهائیان» نیز به نحو گسترده به کار می‌رفت.
- ۵۰ از جمله نک: اسناد رسمی در ثابت، ع. ۵-۱۶۴، یادداشت ۴۳؛ ایقانی؛ ۱۱-۲۰۱؛ واثقی، ۱۰۰-۸۶.
- ۵۱ نک: Knanishu, 208.
- ۵۲ نک: Shahvar, vol. 1: 89, Ignatiev to Rozen, Tehran, 26 May 1883, نقل در

- ۵۳ شهریاری، ۲۷.
- ۵۴ نک: Keddie^b, 199.
- ۵۵ این مسئله به طور مکرر مورد اشاره بسیاری از مسافریین و مأمورین خارجی که در ایران کار می‌کردند قرار گرفته است. یکی از این مأمورین ایگناتیف بود که با ایران و ایرانیان آشنائی کاملی داشت. او در سال ۱۸۸۳ م. می‌نویسد که «کلاهدرداری و فساد اخلاق در شهرهای ایران رو به ازدیاد است» و اینکه «برای پول، اکثر ایرانیان همه چیز، حتی زنانشان را می‌فروشند.» نک: Ignatiev to Rozen, Tehran, 14 May 1883.
- ۵۶ عبدالبهاء^b ۱۶-۱۵؛ عبدالبهاء نیاز به آموزش نوین را با ریشه‌کنی فساد، از جمله رشوه‌خواری مرتبط می‌داند. هم‌چنین نک: یزدانی، ۱۸-۱۱۷.
- ۵۷ نک: Ignatiev to Rozen, Tehran, 14 May 1883. اگرچه اخذ غرامت جزء رشوه دادن به مأمور محسوب نمی‌شد، عبدالبهاء حتی بهائیان غربی را از اینکه سعی کنند با پرداخت پول به مأمورین عثمانی، موجبات آزادی او را فراهم آورند از این کار برحذر داشت نک: Balyuzi, 107.
- ۵۸ سفیدوش، س. ۶۱. شوقی افندی، جانشین عبدالبهاء، مظفرالدین‌شاه را «ضعیف‌النفس و جیون و مسرف در مورد درباریان» توصیف می‌کند که «مملکت را به جاده ویرانی کشانید» [قد ظهر یوم المعیاد، نسخه قدیمی، ۴۲]. یک سال قبل از ترور ناصرالدین‌شاه و رسیدن مظفرالدین‌شاه به سلطنت قاجار، سر‌مورتیمر دوراند Sir Mortimer Durand، وزیر مختار بریتانیا در ایران (می ۱۸۹۴ م. - اکتبر ۱۹۰۰ م.) می‌نویسد: «اینجا مردم می‌گویند که شیر پیر ایران [ناصرالدین‌شاه] بعد از خود یک پلنگ [ظل السلطان]، یک روباه [کامران میرزا نایب السطنه] و یک الاغ [مظفرالدین‌شاه] به جای می‌گذارد»، (اچ. ام. دوراند H. M. Durand به لرد کیمبرلی Kimberley [وزیر امور خارجه انگلیس]، تهران، ۱۳ ژانویه ۱۸۹۵ م. اداره امور خارجه ۶۹/۵۳۹، ش. ۲۶ [۳]). یکی دیگر از علائم ضعف شاه ممکن است این باشد که در دوران سلطنت او مطبوعات از نظارت دولت آزاد شد و تعداد زیادی روزنامه منتشر گردید. نک: صدر هاشمی، ج. ۱: ۶؛ این آزادی را باید در مقایسه با آن دوران در نظر گرفت و نه در مقایسه با موازین غرب. برای اطلاع از شخصیت مظفرالدین‌شاه و نقاط ضعف او نک: Burrell, ch. 2, 23-51.

- ۵۹ از جمله در سال ۱۹۰۳ م. سرکوبی علیه بهائیان در سطح وسیعی در سراسر ایران بخصوص در یزد و اصفهان رخ داد و اکثراً توسط علما و بخصوص شیخ محمد تقی نجفی در اصفهان رهبری می‌شد؛ نک: یزدانی، ۴۴-۲۳۹.
- ۶۰ کرمانی، ۲۲۵.
- ۶۱ از جمله جهاد ضد بهائی آقا شیخ محمد تقی نجفی، مجتهد اصفهانی، در ۱۸۸۹ م. و مجدداً ۱۸۹۲ م. نک: Martin, Vanessa, 82.
- ۶۲ بزرگ امید، ۹۵.
- ۶۳ نک: Burrell, 38.
- ۶۴ نک: Wills, 144.
- ۶۵ برای اهمیت نقشی که روحانیونی که بهائی شده بودند در ترویج آئین بهائی در ایران زمان قاجار بازی کردند نک: Cole^b, 311-45.
- ۶۶ برای بحث در باره اینکه اصول آئین بهائی تا چه حد به افکار و عقاید اصلاح‌طلبان ایران در دوران مشروطیت و قبل از آن نزدیک است نک: Cole^c, 1-26.
- ۶۷ نک: Algar^c, 59، و همچنین ۵-۲۲۱.
- ۶۸ بهاء‌الله تعداد روحانیون شیعه را که به آئین بابی گرویده بودند ۴۰۰ نفر بر آورد نموده است، کتاب/یقان، (مصر: فرج‌الله زکی)، ۱۷۴.
- ۶۹ جلد ۸ این کتاب در واقع از دو قسمت تشکیل شده است که هر یک کتاب مستقلی را تشکیل می‌دهد، بنابراین کتاب در حقیقت نه جلد است.
- ۷۰ محمدرضا مؤتمن السلطنه برای سال‌ها در استان خراسان رئیس اداره مالیّه و رئیس‌الوزراء بود. در حدود سال ۱۸۸۵ م. او حتی کاندیدای مقام نخست‌وزیری شد، ولی دشمنانش با فاش ساختن این‌که او و برادرش بهائی هستند این فرصت را از او گرفتند. اما دو سال بعد، وی مجدداً در مقام رئیس‌الوزراء خراسان تثبیت گردید نک: بامداد، م.، ج. ۳: ۴۰۵.
- ۷۱ میرزا ابراهیم خان تفرشی ابتهاج‌الملک یکی از یاران فتح‌الله خان اکبر سپهدار اعظم رشتی بود و برگمرکات شمال ایران نظارت داشت. در اوایل دوران مشروطیت نماینده مجلس و سپس وزیر و در اواخر دوران قاجار نخست‌وزیر شد. ابتهاج‌الملک به واسطه روابطش با انگلیسی‌ها و گرویدنش به آئین بهائی به دست جنگلی‌ها به قتل رسید.

- ۷۲ میرزا سید عبدالله تفرشی انتظام‌السلطنه (متوفی به سال ۱۸۹۲ م.)، در سال ۱۸۹۱ م. به جای کنت دو مونت فورت Comte de Montfort اطریشی به مقام رئیس انتظامات تهران رسید و لقب انتظام‌السلطنه گرفت. پدرش میرزا موسی و برادر بزرگ‌تر او میرزا عیسی هر دو در مقام وزیر تهران در زمان ناصرالدین‌شاه خدمت کرده بودند؛ نک: بامداد، م. ج. ۲: ۴-۲۸۳؛ Brookshaw, 51, 84 note 13.
- ۷۳ دوست‌علی‌خان معیرالممالک یکی از دامادهای ناصرالدین‌شاه بود. اشراق خاوری^ب، ۶۳.
- ۷۴ سلیمانی، در مصابیح هدایت، ج. ۲: ۲۶۶، وی را به عنوان «شاهزاده مؤیدالسلطنه و پسرش مؤیدالدوله» مشخص می‌سازد. مؤیدالسلطنه دارای مقامات متعددی در خدمات دولتی بود، از جمله حاکم اصفهان، قم و سایر نقاط، رئیس تلگرافخانه در تهران و اصفهان، رئیس شورای سلطنت در زمان سلطنت محمدعلی‌شاه و سرانجام حاکم خراسان. او در سال ۱۱- ۱۹۱۰ م. در ناصریه (نزدیک خرمشهر) فوت کرد. ظاهراً در ضمن سفرهایش به عراق و سوریه، در فلسطین با عبدالبهاء ملاقات کرد و بعد از بازگشت به ایران کتابی در باره دیانت بهائی نوشت. نک: فاضل مازندرانی^ا، ج. ۸، بخش ۱: ۴-۴۰۳.
- ۷۵ میرزا علی‌اکبر خان روحانی میلانی محب‌السلطان مدیر و ویراستار مطبوعه شاهی (چاپخانه سلطنتی) بود که توسط مظفرالدین‌شاه تأسیس شده بود، بعداً رئیس محکمه اداری شد و در سال ۱۹۱۲ م. بر اثر فشار علما و رقباء از کار برکنار شد. سمت اصلی او خارج از خدمات دولتی، منشی محفل روحانی تهران بود. در طی سال‌های اولیه سلطنت رضاشاه، او یک چاپخانه مدرن برای چاپ و نشر آثار بهائی تأسیس نمود. نک: فاضل مازندرانی^ا، ج. ۸، بخش ۱: ۳-۴۸۲.
- ۷۶ ابوالحسن میرزا قاجار، شیخ‌الرئیس (۱۹۲۰-۱۸۴۸ م.)، نوه فتحعلی‌شاه، پسر محمد تقی میرزا (حسام‌السلطنه) و عموی محمد شاه قاجار در تبریز متولد شد. توسط مادرش که بابی شده بود با نهضت بابی آشنا گردید و بعداً بهائی شد. وی در اوایل دهه ۱۸۸۰ م. در حوزه علمیه مشهد و سامره تحصیل کرد و از طرف حاجی میرزا محمد حسن شیرازی، مجتهد بزرگ وقت مقام اجتهاد یافت به واسطه عقاید مشروطه‌خواهی و شاید نیز به خاطر هویت بهائی خود با حاکم خراسان درگیری پیدا کرد و مجبور به فرار، ابتدا به قوچان و سپس به آسیای مرکزی و استانبول گردید. در سال ۱۸۸۸ م. به خراسان بازگشت و مجدداً با قدرت‌های محلی درگیر و در سال

۱۸۹۲ م. زندانی شد. بعد از آزادی از زندان، به استانبول بازگشت و در سال ۱۸۹۲ م. به جنبش اتحاد اسلام به رهبری سید جمال‌الدین افغانی پیوست و کتاب *اتحاد الاسلامی* را که یکی از آثار معروف اوست به منظور ترویج عقاید افغانی در باره اتحاد اسلام نوشت. شیخ رئیس سپس استانبول را ترک کرد، در عکا عبدالبهاء را ملاقات نمود و به هند رفت، بعداً به ایران بازگشت و نقش برجسته‌ای در انقلاب مشروطیت (۸- ۱۹۰۵ م.) ایفاء کرد و نماینده مجلس شد. وی توسط محمدعلی شاه (سلطنت: ۹- ۱۹۰۷ م.) زندانی شد، ولی بعداً آزاد گردید و پس از برکناری شاه، بار دیگر نماینده مجلس شد. مقبره او در شاه عبدالعظیم در جوار آرامگاه ناصرالدین شاه است. شیخ رئیس شاعری فاضل نیز بود و «حیرت» تخلص می نمود. نک: Cole^e, 102-3; Cole^d, 119-26.

۷۷ حاجی سید محمد تقی میرزا شیرازی (افغان) پسر سید محمد، دائی باب، تاجر برجسته‌ای در یزد بود. وی به مقام نماینده کنسولی روسیه منصوب شد و بعد از آن لقب وکیل‌الدوله روس به او اعطاء گردید. او و خانواده‌اش یکی از با نفوذترین خانواده‌های تجار در ایران بودند. نک: فیضی^a، و Rabbani.

۷۸ میرزا علی‌قلی خان (۱۹۶۶- ۱۸۷۹ م.) پسر میرزا عبدالرحیم‌خان ضرابی، کلانتر تهران بود. علی‌قلی خان در سن ۱۷ سالگی در دفتر نخست‌وزیر مترجم نشریات خارجی بود. در اواخر دهه ۱۸۹۰ م. به آئین بهائی گروید. بعداً به سمت وزیرمختار ایران در واشنگتن منصوب شد (۱۹۰۲ م.)، سپس کنسول و رئیس هیئت نمایندگی ایران و کاردار سفارت شد (۱۱- ۱۹۱۰ م.) و از طرف احمدشاه لقب نبیل‌الدوله (۱۹۱۹ م.) گرفت. علی‌قلی خان بعداً به سمت وزیر مختار تام‌الاختیار و سرپرست سفارت ایران در استانبول منصوب گردید. سپس در دربار نایب‌السلطنه در تهران رئیس‌الوزراء شد (۳- ۱۹۲۱ م.) و بعد به سمت وزیرمختار تام‌الاختیار پنج‌جمهوری قفقاز تعیین گردید. نک: آگهی درگذشت او در *Baha'i World*, vol.14: 351-3.

۷۹ سید نصرالله باقراوف (۱۹۲۵/۶ - ۱۸۵۹ م.) کوچک‌ترین پسر از هفت پسر سید باقر موسوی تولمی بود که در منطقه لاهیجان گیلان به کشاورزی اشتغال داشت. در حدود سال ۱۸۷۹ م. پنج پسر کوچک‌تر باقر بهائی شدند و دو پسر بزرگ‌تر مسلمان شیعه باقی ماندند. بهاء‌الله به این پنج برادر لقب «سادات خمس» داد. بعد از مرگ پدر (حدود سال ۱۸۹۷ م.) دو برادر بزرگ‌تر با استفاده از قانون ارث در اسلام اموال پدری را تصاحب نمودند. سید نصرالله به باکورفت و به استخدام یک تاجر

محلی که به ایران صادرات نفت داشت درآمد. بعداً موفق شد تجارت کارفرمای خود را بخرد و ثروت هنگفتی پیدا کند. سید نصرالله در باکو با سکینه خانم که بهائی و خواهر شاعر معروف آذری، میرزا عبدالخالق یعقوب‌زاده بود ازدواج کرد و با قبول تابعیت روسیه نام خانوادگی «باقر اوف» (پسر باقر) برای خود برگزید. بعد از انقلاب مشروطیت، سید نصرالله با خانواده و ثروت خود به ایران بازگشت و املاکی در گیلان و تهران خریداری نمود و به تدریج در میان نخبگان ایران مشهور شد. وی خانه‌ای با شکوهی در خیابان امیریه درست مقابل منزل کامران میرزا نایب‌السلطنه ساخت و گراند هتل و گراند سینما را در خیابان لاله‌زار تأسیس نمود که اولین هتل و سینما به سبک اروپائی در تهران بود. وی همچنین توانست امتیاز عملیات جاده پیربازار تهران- انزلی را کسب نماید. در سال‌های اول سلطنت رضاشاه پهلوی سید نصرالله تبعیت روسی خود را ترک کرد و نام خانوادگی خمسی را برای خود برگزید. او در بین نخبگان جامعه ایرانی و مقامات بالای دولتی بسیار صاحب نفوذ بود.

نک: مهرباخانی^b، ۱۵-۱۳ و ۶۱-۵۲؛ و همچنین نک: منابع زیر: Sayyid Nasrullah Baqirov to 'Abdu'l-Baha, BWCA, AA001/001/05955; Root, 173-8

راسخ^d، ۹-۱۲۸ و ۱۳۳. در باره تعداد بهائیان ایران در قرن نوزدهم تخمین‌های مختلفی وجود دارد. در حالی که اکثر منابع به رقم صد هزار اشاره دارند، کرزن Curzon معتقد بود که این رقم حداقل نیم میلیون و حداکثر یک میلیون از جمعیت ۹ تا ۱۰ میلیونی ایران را تشکیل می‌داد. نک: Curzon, vol. 1: 499. ادوارد براون که در سال ۸-۱۸۸۷م. از ایران دیدن کرد از یک جامعه بزرگ بهائی سخن گفته و حدود بیست سال بعد (۱۹۰۳م.) گزارش می‌دهد که در بین همه دواير دیپلماتیک در ایران این احساس وجود دارد که آئین بهائی به زودی دین بزرگی در آن کشور خواهد شد نک: Browne^c, xvi و Browne^a, x. در سال ۱۸۹۲م. ایگناتیف که در آن موقع به عنوان یکی از مأموران روسی از جمله وظیفه داشت اطلاعاتی نیز درباره بهائیان ایران و عشق‌آباد جمع‌آوری نماید گزارش می‌دهد که «بر اساس بعضی از نشانه‌ها می‌توان تخمین زد که تعداد پیروان باب [یعنی بهائیان] به یک میلیون رسیده است» و اضافه می‌کند که «آن‌ها در همه اقشار جمعیت از جمله طبقات بالا پراکنده هستند» نک: نامه ایگناتیف به روزن ۲۵ مارس ۱۸۹۲م. در: Shahvar, vol. 1: 97. از طرف دیگر، حدود سه سال بعد، در سال ۱۸۹۵م. تومانسکی، یکی دیگر از مأموران روسی که مانند ایگناتیف مأمور جمع‌آوری اطلاعات راجع به بهائیان بود به بارون روزن می‌نویسد که «به طور کلی تعداد کل بابیان [یعنی بهائیان]

- نمی‌تواند بیش از ۱۵۰-۱۰۰ هزار نفر باشد و رقمی که کرزن ارائه داده و براون نقل کرده است به عقیده من اغراق‌آمیز است.» نک: Tumanski to Rozen, Ashgabat, 4 January 1895, coll. 777, series 2, file 460, Shahvar vol. 1: 163. گزارش محرمانه خود که بعد از اتمام دیدار خود از ایران (از ۱۸ مارس تا ۱۵ نوامبر ۱۸۹۴ م.)، به ژنرال کروپتکین Kuropatkin نوشت، تخمین خود را افزایش داده و این رقم را «حدّ اقل ۱۰۰۰۰۰ و حدّ اکثر ۲۰۰۰۰۰» برآورد می‌کند نک: Report of Staff-Captain A. Tumanski نقل در Shahvar, vol. 2 (doc. 33): pp. 76-82؛ به عقیده تومانسکی مشکل ارائه رقم واقعی تعداد بهائیان در ایران این بود که «اکثریت آن‌ها به طور مخفیانه از تعالیم این دین پیروی می‌نمودند» نک: Report of Staff-Captain A. Tumanski؛ برای اطلاعات بیشتر در این زمینه نک: Smith^c, 295-301.
- نک: Ignatiev to Rozen, Tehran, 14 May 1883. ۸۱
- نک: Ignatiev to Rozen, 25 March 1892. ۸۲
- همانجا. اما ایگناتیف با استاد پیشین عربی خود موافق نبود و فکر می‌کرد که چنین تهدیدی می‌تواند نتیجه معکوس دهد و اکثریت جمعیت شیعه ایران را نسبت به روسیه دشمن نماید. باید توجه داشت که مهاجرت تعداد زیادی از بهائیان از ایران به باکو، عشق‌آباد و سایر مناطق شرقی دریای خزر (ترکستان از سال ۱۸۹۲ م.)، رفتار آشکار و نسبتاً آزاد آن‌ها و روش لیبرال غالباً حمایت‌کننده مأموران روسی محلی، در روابط دوجانبه ایران و روس نوعی ناراحتی و مشکل به وجود آورده بود. نک: Ignatiev to Rozen, Ashgabat, 23 April 1892, coll. 777, series 2, file 186 Shahvar, vol 1: 99. ۸۳
- تومانسکی بیش از ۳۶۰۰ «ورست» (هر ورست معادل ۱/۰۶۶۸ کیلومتر و ۰/۶۶۲۸ مایل است) سوار بر اسب ایران را سیاحت نمود؛ نک: Report of Staff-Captain A. Tumanski. ۸۴
- نک: Tumanski to Rozen, Ashgabat, 4 January 1895. ۸۵
- نک: Report of Staff-Captain A. Tumanski. ۸۶
- نک: یادداشت ش. ۸۰ بالا. ۸۷
- تومانسکی آن‌ها را حدود ۳ تا ۴ هزار نفر تخمین می‌زند؛ نک: Report of Staff-Captain A. Tumanski. ۸۸
- همانجا؛ Tumanski to Rozen, Ashgabat, 4 January 1895. ۸۹
- 90 Tumanski to Rozen, Ashgabat, 4 January 1895; 'Report of Staff-Captain A.

Tumanski.

- ۹۱ نک: Report of Staff-Captain A. Tumanski.
همانجا. ۹۲
- ۹۳ نک: «اسناد روسی دربارهٔ ایرانیان بهائی در باکو و عشق‌آباد ۱۸۹۷ م. و ۱۹۰۲ م.»
در 40, Kazemzadeh^b. همانجا. ۹۴
- ۹۵ اشراق خاوری^ع، ج. ۵: ۲۶۱.
- ۹۶ عبدالبهاء^ا، ۲۰۹ و ۲۱۱؛ ترجمهٔ تذکره‌الوفا به زبان انگلیسی تحت عنوان *Memorials of the Faithful* به چاپ رسید (ترجمهٔ مرضیه گیل، ویلمت، ایلینوی: مؤسسهٔ مطبوعات بهائی، ۱۹۷۱ م.)، ۱۳۶ و ۱۳۸. سلیمانی، ج. ۳: ۴۷۴.
- ۹۷ ایمانی، ۲-۶۱. رأفت السلطنه هرچند به مافوق خود قول محافظت از بهائیان رفسنجان را داد و از بهائیان پول گرفت که آن‌ها را محافظت کند ولی هیچ نوع حمایتی از آن‌ها ننمود.
- ۹۸ نوهٔ یکی از فرماندهان سپاه محمدشاه؛ حاکم تنکابن و در حدود سال ۱۸۸۵ م. سرتیپ هنگ تنکابن شد. در حدود سال ۱۸۸۷ م. لقب نصرالسلطنه گرفت، بین سال‌های ۱۸۹۹ و ۱۹۰۳ م. حاکم رشت بود، از رهبران جنبش مشروطیت و رهبری راه‌پیمائی معروف ژوئیه ۱۹۰۹ م. را در تهران به عهده داشت و به این طریق محمدعلی‌شاه را مجبور به استعفاء نمود، بعد از آن چندین بار به سمت نخست‌وزیری رسید، در ژانویهٔ ۱۹۲۶ م. وفات یافت.
- ۹۹ نک: Nicolas to French Foreign Ministry, no. 71, Tabriz, 19 September 1912.
نقل در Momen^a, 515. ۱۰۰
- ۱۰۰ نک: Cole^ع, 81. گفته‌اند که میرزا حسین خان یکی از برادران مسلمان بهاء‌الله را به خاطر آنکه از نسبت خویشی با او احساس شرمساری کرده مورد سرزنش قرار داد.
نک: اصفهانی، ۵۰-۱۴۳؛ و فیضی^د، نقل در Cole^ع, 210, n. 9. ۱۰۱
- ۱۰۱ فیضی^ع، ۱۰۶، نقل در Cole^ع, 210 n. 11.
- ۱۰۲ شوقی افندی^د، ۵. بر طبق این بررسی، در طول دورهٔ باب فقط دو مملکت (ایران و عراق عثمانی) به روی آئین بابی باز شدند، در دوران بهاء‌الله (۹۲-۱۸۵۳ م.)، ۱۲ کشور دیگر بر آن اضافه شد و در دوران عبدالبهاء، ۳۲ کشور (اکثراً از جهان غرب) و ۷۸ کشور دیگر بین سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۴۴ م. نیز به آن‌ها اضافه گردید.
- ۱۰۳ بعضی از ایرانیان حتی مدعی هستند که جنبش بابی و آئین بهائی از ساخته‌های

انگلیس است. بنا به ادعای آن‌ها سیاست‌گذاران انگلیس که طرح‌های استعماری خود را در ایران و منطقه با «سَدّ قوی» اسلام مواجه دیدند برای ایجاد شکاف در اسلام این دین‌ها را اختراع کرده‌اند. به نظر آن‌ها انگلیسی‌ها با سید علی محمد شیرازی (باب) تماس گرفته با استفاده از عقیده مهدویت در شیعه، او را تحریک کردند که مدعی شود مهدی و پیشرو پیامبر تازه (بهاء‌الله) و دین جدیدی (آئین بهائی) است. نک: امینی، ع. ۱۸-۱۱۷.

۱۰۴ محفل روحانی بهائیان واریک The Baha'i Centenary: 100 Years of the Baha'i Faith in Britain, A Brief History، در سایت اینترنتی زیر:

http://bahai-rary.com/file.php5?file=warwick_bahai_centenary

قابل دسترسی ۷ اکتبر ۲۰۰۷. http://bahai-rary.com/file.php5?file=warwick_bahai_centenary_britain&language=All

۱۰۵ برای تجزیه و تحلیل مشروح علاقه روس‌ها به مهاجرت بهائیان به منطقه دریای خزر و نیز دلایل مهاجرت آن‌ها به آن نواحی نک: Report of, Shahvar, vol. 1: 1-47. Captain A. Tumanski, in: Shahvar, vol. 2 (doc. 33): 76-82.

۱۰۶ نک: Smith^b, 49.

۱۰۷ نک: Kuropatkin to Butzow, Ashgabat, 30 June [July 12] 1897 نقل در Kazemzadeh^b, 39.

۱۰۸ ایرا لاپیدوس Ira Lapidus، تاریخ‌نویس آمریکائی نیز معتقد است که روس‌ها از بهائیان حمایت نمودند. وی مدعی است که حمایت روس‌ها از بهائیان یکی از دلایل مخالفت‌های بازاریان با مشروطیت در آغاز آن نهضت بود، گرچه مدرکی برای اثبات این نظریه ارائه نمی‌دهد. نک: Lapidus, 475.

۱۰۹ به دنبال سوءقصد نافرجام به جان ناصرالدین شاه (۱۸۵۲ م.)، بهاء‌الله نیز دستگیر شد ولی بعداً با مساعی مجید خان آهی شوهر خواهر خود که منشی سفارت روس بود و با کوشش‌های وزیر مختار روسیه پرنس دیمیتری ایوانویچ دالگروکف (متوفی به سال ۱۸۶۷ م.)، از زندان آزاد گردید. با تصمیم دولت ایران مبنی بر تبعید بهاء‌الله به بغداد دالگروکف پیشنهاد پناه دادن در روسیه به او نمود ولی بهاء‌الله این پیشنهاد را رد کرد. هنگام سفر بهاء‌الله و خانواده‌اش به بغداد دالگروکف مأمور محافظی همراه ایشان فرستاد. نک: Shoghi Effendi^b, 104؛ رأفتی، ۴ و همچنین BWC, History of the Baha'i Faith in the Former USSR (a statement), Haifa: BWC, 1990, 1.

۱۱۰ نک: Hassall و Ackerman.

- ۱۱۱ مانند واقعه‌ای در اصفهان در سال ۱۹۰۳ م. که گروهی از بهائیان پس از حملات خشونت‌بار جمعیتی انبوه به کنسولگری روسیه پناه بردند و از حق مرسوم بست نشینی در ساختمان یک سفارتخانه خارجی برای فرار از خطر استفاده نمودند. ام. بارونوسکی M. Baronowsky، کنسول وقت روسیه، از طرف آن‌ها نزد اولیای امور ایران دادخواهی نمود. نک: -، 376, 378-85 Momen^a.
- ۱۱۲ گزارش س. ریباکف S. Reybakof S. Mأمور اداره امور روحانی (Department of Spiritual Affairs) در باره بنیاد و گسترش [i.e., Baha'ism]، Babism، ماه مه ۱۹۱۵ م. (در آرشیو تاریخی دولت روسیه، سنت پترزبورگ)، نقل در Shahvar, vol. 2: 142-157.
- ۱۱۳ سناتور جنرال آجودان پرنس گولیتسین Golitsyn (سرپرست امور مدنی قفقاز) به د. سیپیاگین D. Sipiagin (وزیر داخله)، ۴ اوت ۱۹۰۱ م. (در آرشیو تاریخی دولت روسیه)، نقل در Shahvar, vol. 2 (doc. 43): 105-108.
- ۱۱۴ گزارشی تحت عنوان 'Babism [i.e., Baha'ism] in Islam' توسط یوتینسکی Iunitskii (یکی از روحانیون عالی‌رتبه در کلیسای ارتدکس روسی) به پوبدونوستسو Pobedonostev (سرپرست هیئت دولتی مسئول فعالیت‌های مذهبی)، باکو، ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۲ م. (در آرشیو تاریخی دولت روسیه)، نقل در Shahvar, vol. 2: 115-126.
- ۱۱۵ راسخ^a، ۴۰؛ عبدالبهاء رساله سیاسیّه را خطاب به امین‌السلطان نوشت.
- ۱۱۶ نک: Cole^c, 1-26 و Alkan, 253-74.
- ۱۱۷ عبدالبهاء^e، ج. ۱: ۱۳۹.
- ۱۱۸ فاضل مازندرانی^a، ج. ۸، بخش ۱: ۲۰۸.
- ۱۱۹ نک: Report of Staff-Captain A. Tumanski.
- ۱۲۰ نک: Metalmann, 59, 61 و ثابت، ع. ۳۱.
- ۱۲۱ نک: Metalmann, 59-60.
- ۱۲۲ همانجا، ۲-۶۱.
- ۱۲۳ همانجا، ۳۰؛ فاضل مازندرانی^a، ج. ۸، بخش ۱: ۳۱۹؛ اشراق‌خاوری^e، ۱۲۵؛ فروتن^a، ۱۰۳؛ آیتی (آواره)، ج. ۲: ۷۳.
- ۱۲۴ نک: Metalmann, 59-60.
- ۱۲۵ همانجا، ۶۴.
- ۱۲۶ ثابت، ع. ۷۰.

- ۱۲۷ بهاء‌الله،^{۳۶۶} .
- ۱۲۸ بهاء‌الله،^{۱۹۸} .
- ۱۲۹ اشراق خاوری،^۳ ج. ۴: ۱۳۳ .
- ۱۳۰ همانجا. مشخص نیست ناصرالدین‌شاه به چه کسی اشاره می‌کند، گرچه ممکن است جمال‌الدین افغانی باشد.
- ۱۳۱ مانند تعلیم زبان عربی، قرآن و اسلام، انجام امتحانات وزارت معارف، و باز کردن مدرسه تحت نظارت مأموران این وزارتخانه.
- ۱۳۲ به غیر از سوءقصد به جان ناصرالدین‌شاه در سال ۱۸۵۲م، بعضی از منابع واقعه دیگری را از ۳ آوریل ۱۸۷۸م. ثبت کرده‌اند که بر اساس نظر مأموران دولتی سوءقصد دیگری از سوی بابیان بوده است. شاه یک روز قبل از حرکتش به سفر دوم اروپا به زیارت آرامگاه شاه عبدالعظیم رفت. در راه بازگشت به تهران، ده تا دوازده سرباز به کالسکه سلطنتی نزدیک شدند و می‌خواستند دادخواستی تقدیم کنند، نگهبان سواره شاه از این کار جلوگیری کرد و سربازان به طرف نگهبان سنگ پرتاب کردند. از آنجائی که بعضی از سنگ‌ها به کالسکه سلطنتی اصابت کرد، تمامی ماجرا به عنوان حمله بابیان به شاه تعبیر شد و شاه بدون درنگ دستور کشتن همه آن سربازان را صادر نمود. برای شرح واقعه ۱۸۵۲م، نک: Amanat^d, 204-11؛ برای ماجرای ۱۸۷۸م. نک: ولایتی، ۴۰-۱۳۹. برخلاف واقعه ۱۸۵۲م، هیچ‌گونه شرحی در باره حادثه دوم در منابع بابی و بهائی وجود ندارد و به احتمال قوی این واقعه یکی دیگر از وقایع زیادی است که به اشتباه بابیان را متهم کرده‌اند.
- ۱۳۳ نک: MacEoin, 462.
- ۱۳۴ مثلاً نک: نامه هنری لانگ‌ورث Henry Longworth، کنسول انگلیس در طرابوزان، نقل در Momen^a, 362-3 که به خوبی نشان می‌دهد که این پریشانی در اذهان بسیاری از مردم وجود داشت. همچنین نک: گزارش عالیجناب دکتر رابرت بروس Rev. Dr Robert Bruce نقل در Momen^a, 244 که می‌نویسد: «... فرقه بابی که اکنون در ایران در حال افزایش است همان است که بهائی خوانده می‌شود- رئیس آن‌ها [بهاء‌الله] اکنون در زندان در عکا است.» الکساندر تومانسکی در گزارش محرمانه خود اصطلاح «بابیان جدید» را برای پیروان بهاء‌الله (بهائیان) به کار می‌برد. اما این اصطلاح را فقط یک‌بار به کار برده و در سراسر گزارش هم‌چنان از «بهائیان» به «بابیان» نام می‌برد. با وجود این تأکید می‌نماید که بابیان جدید (یعنی

- بهایان) اکنون اکثریت جامعه بانی را تشکیل می‌دهند: «بهاءالله بعد از اصلاح تعلیم باب، مؤسس فرقه بایان جدید (یعنی بهائیان) شد که قسمت اعظم بایان ایران به آن تعلق دارند. قسمت کوچک‌تر که به تعلیم قدیم وفادار ماندند رهبر دیگری دارند - برادر بهاءالله فوق‌الذکر - یعنی ازل [میرزا یحیی نوری ازل]». نک: Report of Staff-Captain A. Tumanski.
- ۱۳۵ نک: Butzow to Alexander Alexeyvich Tehran, 4 March [16 March] نقل در *Kazemzadeh^b*, 40.
- ۱۳۶ «ملک‌المتکلمین: مرد سکولار مشروطه»، در کیهان ۲۹ آذر ۱۳۸۵/۲۰ دسامبر ۲۰۰۶ م. و در سایت اینترنتی زیر:
<http://rasaneh-khabari.com/?p=510>, accessed on 10 October 2007.
- ۱۳۷ حاجی میرزا عبدالله خان نوری فراشباشی پدر میرزا علی محمد ورقا (متوفی به سال ۱۸۹۶ م.)، بهائی برجسته ایرانی است که شاعری معروف بود. علی محمد و پسر خردسالش، روح‌الله توسط یکی از درباریان قاجار در پی ترور ناصرالدین شاه کشته شدند. نک: *Smith^b*, 352؛ «فراشباشی» لقبی بود برای سرپرست خدمه خانه.
- ۱۳۸ میرزا عنایت علی‌آبادی مازندرانی مسئول اداره و بازرسی گمرکات در مناطق مختلف آذربایجان بود. نک: فاضل مازندرانی^a، ج. ۸، بخش ۱: ۵.
- ۱۳۹ همانجا، ۵-۶.
- ۱۴۰ همانجا، ۶.
- ۱۴۱ ثابت، ع. ۷۰.
- ۱۴۲ ارباب^b، ۴۲-۵۶.
- ۱۴۳ واثقی، ۳۱۱.
- ۱۴۴ سفیدوش، ع. ۱۵۴.
- ۱۴۵ نک: *Armstrong-Ingram^a*, 10, 362 n. 23. هلن گودال Helen S. Goodall یکی از بهائیان اولیه امریکایی و تقی منشادی یکی از بهائیان سرشناس یزد بود که در مصر وفات یافت و همانجا دفن شد.
- ۱۴۶ مثلاً روی تابلوی مدرسه تربیت نوشته بود «مدرسه مبارکه تربیت» بدون آنکه کلمه بهائی ذکر شود. همین مسأله در مورد سایر مدارس بهائی مانند مدارس «سعادت» و «تأیید» و غیره صادق بود.
- ۱۴۷ ثابت، ع. ۷-۸۶.

- ۱۴۸ مثلاً در مورد قضیه یزد نک: سفیدوش، ع. ۲-۱۵۱.
- ۱۴۹ نک: Rafati^b, 468.
- ۱۵۰ «آموزش و پرورش مدرن در ایران»، ص ۵۹.
- ۱۵۱ نک: امانت، موسی، ۱۴۵.
- ۱۵۲ امانت، موسی، ۱۶۷.
- ۱۵۳ در نامه‌ای خطاب به هیئت مؤسّسین مدرسه دوشیزگان تهذیب (۱۹ فوریه ۱۹۲۸ م) شوقی افندی تعلیم و تربیت را رکن اساسی ترقّی می‌داند و می‌نویسد: «میزان خیر و سعادت و رفاهیت و بزرگواری و عزت هر ملت و هیئت و جمعیتی علم و معرفت و دانائی است که بدون آن وصول به مراتب عالیه و حصول فوائد عامّه و مماشات با عصر حاضره غیر ممکن. و معلوم است که در این دور اعظم ابهی تعلیم و تربیت از جمله احکام حتمیه مفروضه است.» نک: به عکس نامه شوقی افندی در بخش تصاویر خطاب به محمد تهذیب از بانیان مدرسه دوشیزگان تهذیب.
- ۱۵۴ برای آگاهی بیشتر از چگونگی تأسیس مدرسه وحدت بشر کاشان، که گویای کوشش‌های پیگیر و مشابه بهائیان هر شهر و قریه در مورد نحوه تأسیس مدارس بهائی است نک: پیوست چهارم.

یادداشت‌های فصل سوم:

مدارس نوین بهائی و سطح آموزشی آنها

نک: = نگاه کنید، ش. = شماره، ج. = جلد، n.= note

- ۱ پیام آسمانی، ج. ۱: ۹۸.
- ۲ بهاء الله^ع، ۸۱، اصل بیان: «اجتنبوا التکاهل والتکاسل»، «تمسکوا بما ینفع به العالم من الصغیر و الکبیر و الشیوخ و الارامل ...».
- ۳ بیان عبدالبهاء نقل در: شوقی افندی^ع، ۵۴.
- ۴ عبدالبهاء^ع، ج. ۱: ۱۲۶.
- ۵ همانجا، ش. ۱۱۹.
- ۶ صدیق^ع، ۴۷۰.
- ۷ آیتی (آواره)، ج. ۲: ۷۵.
- ۸ نک: سمندری، ج. ۱: ۱۴۶ و ج. ۲: ۱۵۳ (عکس‌ها).
- ۹ برای شرح دقیق‌تر مواد درسی، تسهیلات آموزشی و سایر فعالیت‌های مدارس بهائی مختلف در ایران نک: «مواد درسی» در جدول شماره ۱.
- ۱۰ نک: Adamson and Hainsworth, 394-5.
- ۱۱ باقر اوف به عبدالبهاء، ۲۵ جمادی الثانی ۱/۱۳۳۱ ژوئن ۱۹۱۳ م.، آرشیو مرکز جهانی بهائی، شماره AA 001/001/05960. کاملاً احتمال دارد که اشاره در واقع به آن قسمت از جامعه بهائی همدان که قبلاً یهودی بودند باشد که بعد از بهائی شدن تصمیم گرفته بودند درآمد خود را از آن دو مؤسسه به مدرسه تأیید اختصاص دهند.
- ۱۲ مثلاً برای تمجید و ستایش دانش‌آموزان پیشین بهائی در مدرسه تربیت نک: ارباب^ب، ۱۶-۱۳، ۹-۲۷ و ۳۲؛ ثابت، ج. ۷، ۱۷ و ۱۸.
- ۱۳ واثقی، ۱۹۴ و ۲۰۷. عباس ثابت اظهار می‌دارد که بیش از ۲۰ نامه که از طرف وزارت معارف و «اداره تفتیش وزارت» صادر گردیده بر مزیت و برتری مدارس تربیت شهادت می‌دهد نک: ثابت، ع. ۴۴.

- ۱۴ تاریخچه مختصر مدارس تربیت بقلم علی اکبر فروتن که به انگلیسی در مجله گلوری (*Glory*, no. 2 (May-June 1976)) درج شده و ترجمه فارسی آن در ثابت، ع. ۱۴۳؛ و شهریاری، ۲۶ آمده است.
- ۱۵ اسکندر سیدنی اسپراک Eskandar Sydney Sprague به میرزا احمد سهراب (دوست او که نامه را برای اخبار امری نیز ترجمه کرد)، تهران، ۹ ژوئن ۱۹۱۰ م. نقل در نشریه نجم باختر، ش ۱، ۵ و ۷.
- ۱۶ همانجا، ۷-۶.
- ۱۷ همانجا، ۷.
- ۱۸ برای اسامی این معلمین نک: ثابت، ع. ۵۸.
- ۱۹ همانجا، ۸-۵۷.
- ۲۰ همان خانم‌های آمریکائی که نقش مهمی در موفقیت مدرسه دخترانه تربیت در تهران داشتند در پیشبرد آگاهی زنان و بخصوص کودکان بهائی نسبت به بهداشت و تندرستی نیز بسیار موفق بودند. نک: Fazel^a and Foadi, 122-140.
- ۲۱ برای شرح کامل در باره این خانم معلم بهائی آمریکائی نک: Armstrong-Ingram^b.
- ۲۲ ظاهراً اشاره سارا کلاک Sarah Clock به ایزابل فریزر چمبرلین Isabel Fraser Chamberlain معلم و روزنامه‌نگار امریکایی است که عبدالبهاء به او لقب ثریا داد. در سال ۱۹۱۶ م. فریزر کتابی با نام *Divine Common Sense: From the World's Greatest Prisoner to His Prison Friends* منتشر ساخت و دو سال بعد آن را با نام دیگری تجدید چاپ نمود نک: Chamberlain. احتمالاً اشاره کلاک به این کتاب است. در باره فریزر نک: شرحی که پس از مرگ او در *The Baha'i World*, vol. 8, 664-5, (40-1938) نوشته شده است.
- ۲۳ نامه سارا کلاک به خانم ارال پلات ۱۵ اوت ۱۹۱۶ م. ۴، در اوراق ارال پلات Oral Platt Papers (OPP)، آرشیو محفل ملی امریکا.
- ۲۴ مانند نشریات *The Christian Herald* و *Literary Digest* و *Reviews of Riviews* یا *The Passe-Partout*. نک: Clock to Platt, 20 November 1916, Oral Platt Papers. (OPP), 5.
- ۲۵ همانجا.
- ۲۶ همانجا، ۷-۶.
- ۲۷ همانجا، ۸.

- نک: Clock to Platt, 15 August 1916, 5. ۲۸
- همانجا. ۲۹
- همانجا. ۳۰
- همانجا، ۶. ۳۱
- همانجا، ۶-۷. ۳۲
- همانجا، ۷. ۳۳
- نک: Clock to Platt, 20 November 1916, 4. ۳۴
- همانجا، ۱۱. ۳۵
- همانجا، ۶. از جمله اشعاری که یاد می‌گرفتند و می‌خواندند این شعرها بود:
Twickenham Ferry و Sweet and Low و Sunrise. ۳۶
- بنا به اظهار کلاک، عبدالبهاء بدون آنکه در باره کلاس‌های سرود میس کیپس به
او اطلاعی داده باشند، لوحی خطاب به آموزگاران بهائی آمریکائی مدرسه تربیت
می‌فرستد و به آن‌ها توصیه می‌کند که به دانش‌آموزان سرود خواندن بیاموزند،
همانجا. ۳۷
- همانجا، ۵. ۳۸
- همانجا، ۱. کیپس بانوی بهائی آمریکائی ۲۲ ساله بود که در سال ۱۹۱۱م. برای
کمک به افتتاح مدرسه تربیت بنات تهران راهی ایران شد. وی نه سال با جدیت
تمام کوشید تا توانست آن مدرسه را به صورت بهترین مدرسه دخترانه تهران درآورد.
کیپس از بیماری تیفوئید در سال ۱۹۲۰م. درگذشت. نک: آیتی (آواره)، ج. ۲: ۴-۷۳.
- نک: Clock to Platt, 20 November 1916, 1. ۴۰
- همانجا، 2. Clock نام این شخص را نیاورده است. ۴۱
- همانجا. ۴۲
- همانجا، ۱۱-۱۲. ۴۳
- همانجا، ۲-۳. ۴۴
- همانجا، ۳. ۴۵
- همانجا. ۴۶
- همانجا، ۱۱. ۴۷
- همانجا، ۳. ۴۸

- ۴۹ همانجا، ۱۲.
- ۵۰ همانجا.
- ۵۱ همانجا.
- ۵۲ همانجا.
- ۵۳ مثلاً برای ستایشی که از لیلیان کیپس و جنویوگی (Genevieve Coy)، دو نفر از معلمان مدرسه تربیت به عمل آمده است نک: Gail, 211-12 and 250.
- ۵۴ ثابت، ع. ۱۸.
- ۵۵ همانجا.
- ۵۶ [نام واضح نیست] (اداره معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه کاشان و نظنز به وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه)، کاشان، ۲۵ می ۱۹۲۱ ش. ۲۴۵، نقل در واثقی، ۸۷؛ بیضائی (یکی از اعضای اداره مالیه کاشان) به امیر اعلم (وزیر فرهنگ)، کاشان ۱۲ اکتبر ۱۹۲۱ م.، نقل در واثقی، ۳-۹۲.
- ۵۷ بیضائی به امیراعلم، ۴ سپتامبر ۱۹۲۱ م.، نقل در واثقی، ۹۰. چنین به نظر می‌رسد که بعد از گزارش اولیه وی درباره مدرسه «وحدت بشر»، تغییراتی در کابینه حاصل شده و نام وزارتخانه به «وزارت معارف و اوقاف و فواید عامه» تبدیل گردید.
- ۵۸ واثقی، ۳۴۱.
- ۵۹ اشراق خاوری^d، ۳۰۴.
- ۶۰ همانجا، ۳۷۶.
- ۶۱ واثقی، ۳۶۳.
- ۶۲ واثقی، ۳۷۶.
- ۶۳ آگاه^b، ۳-۳۲.
- ۶۴ سلیمانی، ج. ۹: ۴۱۷.
- ۶۵ ایقانی، ۱۰۲.
- ۶۶ عبدالعلی مظلوم شهمیرزادی (شهاب)، «خاطرات» (نسخه خطی)، ۴۸، نقل در ایقانی، ۱۰۳.
- ۶۷ شهمیرزادی، «خاطرات»، ۴۹ نقل در ایقانی، ۱۰۷.
- ۶۸ شهمیرزادی، «خاطرات»، ۴۸ نقل در ایقانی، ۸-۱۰۷.
- ۶۹ ابوالقاسم فیضی، «چهارسال ونیم در نجف آباد» نقل در شاهرضائی، ۳-۲۲۲.
- ۷۰ فیضی، نقل در شاهرضائی، ۳۰-۲۲۹.

- ۷۱ نک: Arasteh, 157 and 164.
- ۷۲ نک: Al-e Dawud, 201.
- ۷۳ بر اساس ارقامی است که تعداد بهائیان را در آغاز قرن بیستم ۱۰۰ هزار نفر یا ۱ درصد مجموع جمعیت ایران (که در آن زمان حدود ده میلیون تخمین زده می‌شد) برآورد می‌کند.
- ۷۴ نک: Mirhadi, 197.
- ۷۵ همانجا.
- ۷۶ واثقی، ۱۹-۴۱۷.
- ۷۷ نک: Merritt Hawkes, 152.
- ۷۸ همانجا.
- ۷۹ همانجا.
- ۸۰ همانجا.
- ۸۱ همانجا، ۱۵۳.
- ۸۲ واثقی، ۴۲۰.
- ۸۳ همانجا، ۱۴-۴۱۳.
- ۸۴ همانجا، ۴۱۴. عباسعلی روحانی همان است که برای نخستین بار در ایران برای اطفال دبستانی مجله‌ای بنام کودک منتشر ساخت.
- ۸۵ همانجا، ۱۶-۴۱۴.
- ۸۶ همانجا، ۱۷-۴۱۶.
- ۸۷ جهت آشنائی کودکان با تنوع حیوانات، در سالن بزرگ کودکان، انواع حیوانات و حشرات نگاهداری می‌شد.
- ۸۸ واثقی، ۳-۴۲۱.
- ۸۹ همانجا، ۴۲۴.
- ۹۰ همانجا.
- ۹۱ نک: Mirhadi, 197.
- ۹۲ لوح عبدالبهاء خطاب به آقا مهدی و آقا حبیب‌الله دومینادی (هر دو در همدان)، آخر ژوئیه ۱۹۰۸، نقل در اشراق خاوری^d، ۳۱۳.
- ۹۳ بهاء‌الله^e، ۱۳ ش. ۵ و ۱۲۵ ش. ۹۳.
- ۹۴ نک: Banani^b, 95.

- ۹۵ همانجا.
- ۹۶ واثقی، ۴-۶۳.
- ۹۷ سفیدوش، ع. ۱۵۲؛ واثقی، ۳۶۶.
- ۹۸ واثقی، ۳۷۹.
- ۹۹ همانجا، ۱۱۵.
- ۱۰۰ همانجا، ۱۲۹.
- ۱۰۱ همانجا، ۱۸۱.
- ۱۰۲ ایقانی، ۲۹.
- ۱۰۳ نک: Farman Farmaian, 17.
- ۱۰۴ عبدالحسین میرزا فرمانفرما، نصرت‌الدوله دوم، سالار لشکر، امیرتومان (۱۹۳۹-۱۸۵۹ م.)، نوه عباس میرزا نایب‌السلطنه و داماد مظفرالدین شاه قاجار. بنا به نوشته ثابت، فرمانفرما یکی از مشاهیر ایران بود که به مراسم و جشن‌های مدرسه تربیت دعوت می‌شد؛ نک: ثابت، ع. ۵۵. چنین به نظر می‌رسد که او یکی از اعضای غیربهای هیئت اداره کننده مدرسه نیز بوده است.
- ۱۰۵ نک: Farman Farmaian, 17, 75.
- ۱۰۶ واثقی، ۱۹۰، ۲۰۲ و ۲۴۲؛ ارباب^a، ۴۰۱؛ شهریاری، ۲۷؛ Farman Farmaian, 5.
- ۱۰۷ مهرباخانی، ۴۰-۳۹.
- ۱۰۸ سفیر انگلیس در ایران ناچبال هوگسن Knatchbull-Hugessen به وزیر امور خارجه انگلیس سر جان سایمون Sir John Simon، تهران ۱۵ دسامبر ۱۹۳۴ FO 371/17917, File E7789/7789/34, no. 554؛ هم چنین نک: Momen^a, 478.
- ۱۰۹ همانجا.
- ۱۱۰ نک: *The Baha'i World*, vol. 6 (1934-6): 27.
- ۱۱۱ فروغ ظفر بختیاری، «راه علاج»، اطلاعات، سال ۷، ش. ۱۷۷۹، ۱۲ دسامبر ۱۹۳۲ م. نقل در سلامی و نجم‌آبادی، ضمیمه ۱۳، ۲۷۳.
- ۱۱۲ واثقی، ۶۵. برای اطلاع از نام مدارس بهائی که کارمندان مسلمان در استخدام داشتند نک: جدول شماره ۱.
- ۱۱۳ برای ملاحظه فهرست مدارس بهائی که غیربهایان در آن تحصیل می‌کردند نک: جدول شماره ۱.

یادداشت‌های فصل چهارم:

مخالفت با مدارس بهائی

نک: = نگاه کنید، ش. = شماره، ج. = جلد، n.= note

- ۱ شوقی افندی^۳، ج. ۱: ۷۰-۶۹.
- ۲ همانجا، ج. ۲: ۲-۳۳۱.
- ۳ همانجا، ۳۳۳. هنگامی که کامران میرزا وصف صوت زیبای یک روضه‌خوان به نام حسین‌علی اهل ایول - دهکده‌ای در مازندران - را شنید، وی را به تهران فراخواند و نزد ناصرالدین‌شاه برد. ناصرالدین‌شاه آنچنان تحت تأثیر صدای او واقع شد که به وی لقب «بلبل‌الذاکرین» داد. اما بعد از مدّت کوتاهی، وقتی که بر او فاش شد که این شخص بهائی است، لقب و نیز حقّ روضه‌خوانی را از او گرفت و همه از او فاصله گرفتند. نک: ایمانی، ۱۷-۱۴ نقل در ایقانی، ۹۳.
- ۴ شوقی افندی^۳، ج. ۲: ۴-۳۳۳ و ۴-۳۴۲؛ اشراق خاوری^۴، ج. ۸: ۱۵۰؛ Kazemzadeh^۵, 456.
- ۵ سید نصرالله باقر اوف به عبدالبهاء، تهران، جمادی‌الثانی ۱۳۳۱ مطابق با ۱ ژوئن ۱۹۱۳ م.، نک: BWCA, AA001/001/05960.
- ۶ نک: Martin, 82.
- ۷ برای شرح تزییقات بهائیان یزد نک: مالگیری.
- ۸ هاردینگ Harding (وزیر مختار انگلیس در تهران) به لرد لنزداون Lansdowne (وزیر خارجه انگلیس) (سری) قلّهک، ۹ جولای ۱۹۰۳ م.، FO 60/666, no 102. الدرد E. Eldred نماینده کنسولی انگلیس در یزد در نامه‌ای که ضمیمه سند بالا است گزارش می‌دهد که جلال‌الدوله یک بهائی را به دهانه توپ بست و شلیک نمود و به خاطر آنکه «جمعیت را خشنود سازد» سر بهائی دیگری را برید. هاردینگ به لنزداون، همانجا.

- ۹ نک: Hardinge to Lansdowne, ibid.
- ۱۰ برای شرح بیشتر سرکوبی و توصیف وحشی‌گری و شقاوت نسبت به بهائیان نک: ثابت ارابادی، ۹۴. اما ارقام در باره قتل بایان و بهائیان از سال ۱۸۴۸ م. به بعد بسیار متفاوت است. مثلاً در حالی که ثابت ارابادی مدعی است که در طی سال‌های ۵۲-۱۸۴۸ م. (عهد اعلی) حدود ۲۰ هزار بابی جان خود را از دست دادند، منابع متعدد دیگر (که در شرح نبیل زرنندی در ذیل می‌آید) تعداد کشته‌شدگان را از ۱۰ هزار تا ۳۰ هزار نفر تخمین می‌زند. ذبیحی مقدم این ارقام را اغراق‌آمیز می‌داند و معتقد است که اکثر تلفات بایان و بهائیان نتیجه درگیری دولت با بایان بوده است (وی مجموع تعداد کشته‌شدگان را در این درگیری‌ها ۲۷۰۰ برآورد می‌کند) و برای تمامی دوران قاجار رقم ۵۰۰۰ را واقع‌بینانه‌تر می‌داند. از طرف دیگر الساندر و بوزانی مدعی است که تعداد کسانی که از سال ۱۸۴۴ م. تا به امروز در سرکوبی‌های بایان و بهائیان کشته شده‌اند تقریباً ۲۰ هزار نفر است. نک: ثابت ارابادی، همانجا.
- Nabil-i A'zam, 605, n.; Zabihi-Moghaddam^a, 87-90; Bausani, 391.
- ۱۱ شوقی افندی^a، ج. ۱: ۲۵۶ و ۲۶۰-۲۵۹. مثلاً مجلس ایران به عنوان محفل بهائی و کافر متهم شد نک: Kazemzadeh^e, 513.
- ۱۲ برای شرح دقیق حرکت‌های ضد بهائی در دوران پهلوی به فصل پنجم این کتاب و منابع زیر مراجعه شود: Chehabi^a, 184-99; Tavakoli-Targhi, 200-31؛ هم‌چنین نگاه کنید به وهمن، ۴۰۰-۱۰۴؛ برای شرح عمومی تزییقات بهائی نک: MacEoin, 461-4.
- ۱۳ جمال‌زاده، ۴۰۴-۳۹۸؛ دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج. ۱: ۵-۲۲۴.
- ۱۴ آیتی (آواره)، ج. ۲: ۷۳.
- ۱۵ «نگاهی به تاریخ: پایه‌های حکومت منحوس پهلوی چگونه استوار شد (۲)»، روزنامه نبرد ملت، تهران، ۱۵ مرداد ۱۳۵۸ / ۶ اوت ۱۹۷۹ م.
- ۱۶ همانجا.
- ۱۷ در مورد مشکلاتی که مدرسه وحدت بشر با آن روبرو بود نگاه کنید به یادداشت‌های سرپرست مدرسه محمد ناطق در پیوست ۴. در لوحی به قلم عبدالبهاء به تاریخ ۲۴ صفر ۱۳۴۰ [۲۶ اکتبر ۱۹۲۱ م.] وی از جمله چنین می‌نویسد: «تلگرافی از کاشان رسید که معارف مدرسه مبارکه وحدت بشر را بست. سبحان‌الله مدنیّت بر لسان

- می‌رانند و ریشهٔ مدنیت را براندازند، مدرسه باید بازگردد نه مدارس [را] باید بست...» نک: اشراق خاوری^۱، ۸-۵۲۶، هم‌چنین نک: واثقی، ۷۲-۶۹، قوام‌السلطنه به وزیر معارف و اوقاف و فوائد عامه، تهران ۲۵ اکتبر ۱۹۲۱ م. ش. ۱۱۰۱۸، نقل در واثقی، ۹۸؛ اولیای امور در کاشان به نخست‌وزیر، کاشان، ۱۷ اکتبر ۱۹۲۱، ش. ۶۷، نقل در واثقی، ۹۸؛ فیضی^۲، ۳۲۱؛ اشراق خاوری^۳، (منتشر نشده)، ج. ۱۴: ۲۱۶۹. به این ترتیب مآلی کاشان، مصباح، که در مقام خود باقی بود از این اقدام بازداشته شد. اما او همواره از بهائیان و مدرسه آن‌ها متنفر بود. در اواخر دههٔ ۱۹۲۰ م. در جشن فارغ‌التحصیلی کلاس ششم آن مدرسه همین‌که متوجه شد که دانش‌آموزی که پیام مدیر مدرسه را برای مدعوین می‌خواند بهائی است اجازه نداد دانش‌آموز پیام را تمام کند. نک: واثقی، ۷-۶۶.
- ۱۸ آهنگ بدیع سال ۳۲ ش. ۳۴۷ (۱۹۷۸): ۳۸.
- ۱۹ فاضل مازندرانی^۴، ج. ۸، بخش ۱: ۳-۳۰۲.
- ۲۰ مهجوری، ج. ۲: ۳۳۲.
- ۲۱ مدرّس، ۹-۱۰۸.
- ۲۲ واثقی، ۱۴-۳۱۲.
- ۲۳ همانجا، ۳۱۴.
- ۲۴ جشن ۱۲ روزهٔ بهائی یادبود روزهایی که در سال ۱۸۶۳ م. بهاء‌الله در باغ نجیبیه در حالی که آمادهٔ تبعید از بغداد به استانبول بود خود را موعود کتاب بیان «من یظهره‌الله» نامید.
- ۲۵ واثقی، ۳۰-۳۲۹.
- ۲۶ اشراق خاوری^۵، ۱۶۱.
- ۲۷ همانجا، ۱۶۲.
- ۲۸ واثقی، ۳۱۸.
- ۲۹ اشراق خاوری^۶، ۳-۱۶۲. آندره پسر آقا سلیمان زرگر و نام قبلی او عبدالله بود. وی در مدرسه آلیانس درس خواند و بعد از خاتمه تحصیلات به فرانسه رفت و به تحصیلات دانشگاهی خود در رشتهٔ تعلیم و تربیت ادامه داد. در سال ۱۹۱۰ به مدیریت مدرسه «تأیید» انتخاب شد. بعد از بازگشت از فرانسه بود که او را آندره نامیدند (همانجا، ۳۰۴).
- ۳۰ باید توجه داشت که در تمام دوران جنگ جهانی اول، شمال غربی ایران در اشغال

- نیروهای عثمانی بود.
- ۳۱ اشراق خاوری^د، ۴-۱۶۲.
- ۳۲ رئیس اداره معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه کاشان و نظنز به وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه (در تهران)، کاشان، ۲۵ می ۱۹۲۱، ش. ۲۴۵ نقل در واثقی، ۸۸.
- ۳۳ مدیر مدرسه وحدت بشر در کاشان به مقام والای وزیر معارف، اکتبر ۱۹۲۱ م.، نقل در واثقی، ۹۱.
- ۳۴ به گزارش بیضائی یکی از مأموران مالیه کاشان در آن زمان، روحانیون ضدبھائی مردمانی فاسد و عضو «حوزه اسلامی» به رهبری ملا باقر مسگر و سید محمد روضه‌خوان بودند. آن‌ها مردم را تحریک می‌کردند که مدرسه را ویران کنند، بنیان‌گذاران و معلمین آن را بکشند و اموال آن‌ها و وسائل مدرسه را غارت نمایند. فریاد می‌زدند که «در عراق بابی‌ها را می‌کشند، چرا شما ساکت نشسته‌اید...» (بیضائی به امیراعلم، ۱۲ اکتبر ۱۹۲۱ م.، نقل در واثقی، ۹۳).
- ۳۵ مثلاً برای ملاحظه شرحی که یدالله کیوانی و نصرالله حقیقی (در باره مدرسه سعادت ملی بنین در نجف‌آباد) و محمدعلی پارسا (در باره مدرسه پسرانه حسینیّه در سنگسر) نگاشته‌اند نک: واثقی، ۱۱۶ و ۱۷۰-۱۶۹؛ عطاءالله بخشایش (در باره مدارس پسرانه و دخترانه تربیت در تهران) در سلیمانی، ج. ۸: ۵-۲۳؛ لاله‌زار لازاری همدانی (در باره مدرسه پسرانه تأیید همدان) در واثقی، ۱۹-۳۱۸؛ افسر محمدی (کرمانی) (در باره مدرسه دخترانه تربیت در یزد) در واثقی، ۳۶۸؛ نورالدین شفیع‌پور (در باره مدرسه سالاریه ساری) در ایقانی، ۳۱؛ و در شهمیزادی (در باره مدرسه ایول) ۳۵، ۹-۳۸، ۴۴، ۹-۴۷، نقل در ایقانی، ۹-۹۶ و ۸-۱۰۷.
- ۳۶ مثلاً توجه نمائید به حملات به مدارس دخترانه غیربھائی که در فصل سوم به آن اشاره شد.
- ۳۷ نک: بی‌نام^۳، ۳-۱۳۲.
- ۳۸ خاطرات عطاءالله بخشایش نقل در ثابت، ع. ۴۰؛ Rafati^b, 468.
- ۳۹ نجم باختر، ۱، ش. ۱ (۲۱ مارچ ۱۹۱۰): ۱۳-۱۲ و ۱ ش. ۱۰ (۸ سپتامبر ۱۹۱۰): ۵-۲.
- ۴۰ مدحت، ۱۵. این برخوردها به تفصیل در نامه دکتر سارا کلاک به پلات آمده

- است. نک: Clock to Platt, 20 November 1916, 2, OPP.
- ۴۱ سمندری، ج. ۱: ۳۹۶.
- ۴۲ «مدرسه بهائی آباده» در پیام بهائی، (سپتامبر ۱۹۹۳): ۳۳.
- ۴۳ واثقی، ۳۶۰.
- ۴۴ همانجا، ۴۶.
- ۴۵ شه میرزادی، ۳۵، ۹-۳۸، ۴۴، و ۴۷، نقل در ایقانی، ۹-۹۶.
- ۴۶ فاضل مازندرانی^۸، ج. ۸، بخش ۲: ۵-۴۳۴. بزودی بعد از آن، شیخ غلامعلی، یکی از ملایان محل، انجمنی برای کشتن بهائیان تشکیل داد، ولی خود او و حاکم بابل که در این توطئه با او همدست بود، ضمن واقعه‌ای (احتمالاً درگیری با قوای سردار جلیل) کشته شدند.
- ۴۷ فاضل مازندرانی^۹، همانجا. نوری خود رئیس اداره مالیه بابل بود.
- ۴۸ سلیمانی، ج. ۴: ۴۵۹.
- ۴۹ اشراق خاوری^{۱۰}، ۱۱۶.
- ۵۰ برای شرح کامل تر این دشمنی نک: اشراق خاوری^{۱۱}.
- ۵۱ نک: Amanat Mehrdad, 18. برای شرح علل دشمنی که بین این دو جناح و بین بهائیان و یهودیان به طور کلی وجود داشت نک: ۲۲-۱۸.

یادداشت‌های فصل پنجم:

رضا شاه پهلوی و بستن مدارس بهائی

نک: = نگاه کنید، ش. = شماره، ج. = جلد، n.= note

- ۱ برای شرح قیام رضاخان، نک: Keddie, Ghani, Katouzian.
- ۲ برای شرح کامل اصلاحات رضاشاه نک: Banani^b.
- ۳ بصیرت‌منش، ۱۵۳.
- ۴ ثابت، ع. ۱۴۶.
- ۵ علی اصغر حکمت (وزیر معارف وقت) به مدیر دبیرستان بنین، تهران، ۱۷ آذرماه ۱۳۱۳ (۸ دسامبر ۱۹۳۴ م.)، ش. ۸۳۱۵-۴۲۵۲۱ نقل در: Moayyad^b, 333. پیوست ۴.
- ۶ برای شرح تعطیلات بهائی نک: Banani^a, 446-7، در غرب تمام تعطیلات بهائی برحسب تقویم خورشیدی رعایت می‌گردد، در ایران بر روش سنتی از زمان عبدالبهاء تاریخ این روزها برحسب تقویم قمری محاسبه می‌گردد و لذا هر سال تغییر می‌یابد. به این ترتیب، در حالی که شهادت باب در غرب ۹ ژوئیه می‌باشد، در ایران این مراسم در ۲۸ شعبان برگزار می‌گردد (که در سال ۱۳۳۴ مصادف با ۶ دسامبر می‌شد).
- ۷ برای شرح بسته شدن آن مدارس به منابع زیر مراجعه شود: (برای بستن مدرسه بهائی کاشان) به سلیمانی، ج. ۹: ۳۳۱-۸؛ (برای نجف‌آباد) به واثقی، ۱۱۷ و ۴-۱۳۳؛ (برای قزوین) به پیام بهائی، ۳۴-۳۱: ۱۷۳؛ (برای تهران) به فروتن^a، ۸-۱۰۷؛ (برای آباد) به واثقی، ۲۸۰؛ (برای همدان) به سلیمانی، ج. ۴: ۴۵۹ و فروتن^a، ۱۰-۱۰۹ و واثقی، ۲-۳۳۱؛ (برای یزد) به واثقی، ۷۰-۳۶۸ و ۴-۳۸۲ و ۸-۳۹۷ و (برای آران) به واثقی، ۴۷. هم‌چنین نک: *Baha'i World*, vol. 6: 27.

- ۸ واثقی، ۳۶۹ و ۳۸۳.
- ۹ همانجا، ۳۶۹.
- ۱۰ شهریاری، ۳۲.
- ۱۱ واثقی، ۳۳۲.
- ۱۲ نک: Farman Farmaian, 76.
- ۱۳ همانجا، ۷۶، ۷۷ و ۷۸.
- ۱۴ شهریاری، ۲۸.
- ۱۵ همانجا.
- 16 Memo by A. E. Lambert (the Foreign Office), London, 2 January 1935, FO 371/17917, File E7789/7789/34 (also in Momen^a, 478-9).
- 17 Memo by G. W. Rendel (counsellor, Eastern Dept., Foreign Office), London, 9 January 1935, FO 371/17917, File E7789/7789/34 (also in Momen, *ibid.*, 479).
- 18 Memo by Lambert, 2 January 1935.
- 19 Cordell Hull to William H. Hornibrook (telegram), Washington DC, 14 December 1934, BWCA, GA019/049/003 (copy).
- 20 Hornibrook to Hull (telegram), Tehran, 15 December 1934 (copy).
- 21 See Moayyad^b, 329.
- 22 H. M. Knatchbull-Hugessen (British Ambassador, Tehran) to Sir John Simon (British Foreign Secretary, 1931-5), Tehran, 15 December 1934, FO 371/17917, File E7789/7789/34, no. 554 (also in Momen^a, 478).
- ۲۳ باز بودن مدرسه تربیت در روز تعطیل عمومی بسیار غیر عادی به نظر می‌رسد. هیچ اطلاعی نیز در این زمینه به دست نیامد. اشتباه بین باز بودن و بسته بودن ممکن است از ناحیه بهبودی باشد.
- ۲۴ حکمت، ۲-۲۴۱.
- ۲۵ بهبودی، ۷-۳۳۶ اشاره به روز شهادت باب در سال ۱۸۵۰ م. دارد.
- ۲۶ شهریاری، ۲۸؛ نامه ناچیل هوگسن به سیمون H. M. Knatchbull-

۱۹۳۴. Simon به Hugesen، تهران، ۱۵ دسامبر ۱۹۳۴.
- ۲۷ باقر کاظمی به نمایندگی‌های ایران در خارج، (احتمالاً دسامبر ۱۹۳۴ م. یا اندکی بعد)، BWCA, GA019/071/003 (رونوشت).
- ۲۸ همانجا.
- ۲۹ نک: Momen^a, 462.
- ۳۰ نک: Shuster, 61.
- ۳۱ نک: Momen^a, 462-3; Zirinsky^a, 275-92.
- ۳۲ شهریار، ۹-۲۸.
- ۳۳ همانجا، ۳۰.
- ۳۴ نک: Shoghi Effendi^a, 52.
- ۳۵ پس از آن که شوقی افندی رهبری جامعه بهائی را بر عهده گرفت در تلاش برای کسب شناسائی عمومی آئین بهائی تقیّه را که از رسوم شیعه است مردود شمرد و این رسم را از جامعه بهائی ایران کاملاً حذف نمود. برای شرح مبسوط وقایع و اقداماتی که به منظور کسب شناسائی دیانت بهائی به عمل آمده است نک: Shoghi Effendi^b, Ch. 24.
- ۳۶ نک: Paidar, 111.
- ۳۷ نک: Shoghi Effendi^b, 369-70؛ [منبع فارسی: شوقی افندی^b ج. ۲، ۳-۱۲۱]. اماً بر طبق گزارشی در جلد چهارم *عالم بهائی* (۲۰-۱۹۳۰)، ازدواج بهائی انجام می‌شد و حداقل قبل از ۱۹۳۳ م. به طور ضمنی شناخته شده بود.
- ۳۸ شوقی افندی به یکی از بهائیان (احتمالاً جدّاب)، ژانویه ۱۹۲۹ م.، نقل در شوقی افندی^b ج. ۲ (که به سال‌های ۳۹-۱۹۲۷ م. اشاره دارد): ۳-۱۳۱.
- ۳۹ شهریار، ۳۰.
- ۴۰ همانجا، ۳۲.
- ۴۱ در سال ۱۹۳۲ م. تعداد ۲۰۲ نفر از ۵۴۱ نفر دانش‌آموز مدرسه پسرانه تربیت بنین غیربهائی بودند، در حالی‌که در سال ۱۹۲۹ م. تعداد ۳۵۲ نفر از ۷۱۹ دانش‌آموز مدرسه دخترانه تربیت مسلمان بودند؛ Rafati^b, 468.
- ۴۲ ارباب^b، ۷.

- ۴۳ بهاء‌الله^a شماره^a ۱۵۹ (صص ۷-۷۶) و یادداشت شماره^a ۱۷۹ (ص ۲۴۲).
- 44 Research Department, BWC, *Women: Baha'i Writings on the Equality of Men and Women* (London: BPT, 1986), 5. For a Short account on Baha'i Women, see: Maneck^a, and Brookshaw.
- ۴۵ نک: Chehabi^b, 197; Rafati^b, 456. درباره نقش بانوان بهائی در پیشرفت بانوان ایران نک: Zabih-Moqaddam^a.
- ۴۶ اقلیت‌های مذهبی به رسمیت شناخته شده عبارت بودند از زردشتیان، مسیحیان و یهودیان که به آن‌ها آزادی عبادت داده شده بود. این نکته جالب است که روزنامه‌های ایران مانند *اطلاعات*، وقت دقیق طلوع و غروب آفتاب را برای استفاده این اقلیت‌های مذهبی بر حسب تقویم‌های آن‌ها اعلام می‌نمودند، مثلاً نک: *اطلاعات* ۱۸ آذر ۱۳۱۳ مطابق با ۹ دسامبر ۱۹۳۴ ش. ۲۳۶۰، ۶.
- ۴۷ نک: Moayyad^b, 330.
- ۴۸ «آموزش و پرورش مدرن در ایران»، ۶۱.
- 49 *The Baha'i World*, vol. 2 (1926-8): 187-90.
- 50 *The Baha'i World*, vol. 5 (1932-4): 446-9.
- 51 *The Baha'i World*, vol. 6 (1934-6): 521-4.
- 52 *The Baha'i World*, vol. 9 (1940-4): 672-5.
- 53 Shoghi Effendi^b; Roy Mottahedeh, 239.
- 54 *The Baha'i World*, vol. 6 (1934-6): 22-3.
- ۵۵ همانجا، ۹۴.
- ۵۶ شهریاری، ۲۷. در ۳ نوامبر ۱۹۵۴ م. یادداشت‌های شهریاری از یک جلسه سخنرانی علی‌اکبر فروتن در شیراز در باره تعطیل مدارس بهائی در حدود ۲۰ سال قبل از آن تاریخ.
- ۵۷ بشیری، ۳۶.
- ۵۸ اخبار امری ش. ۹، سوم جوزای ۱۳۰۲ مطابق با ۲۴ می ۱۹۲۳ م. انجمن‌های شور روحانی منطقه‌ای بهائی به منظور مشورت نمایندگان هر شهر در باره مسائل مختلف تشکیل می‌شد. در سال ۱۹۲۵ م. یک انجمن شور منطقه‌ای در خراسان تشکیل شد

و سایر بهائیان در سراسر مملکت به زودی این روش را پذیرفتند. اخبار امری ش. ۴، اول آذر ۱۳۰۴ / ۲۲ نوامبر ۱۹۲۵ م.

۵۹ هویتی که رضاشاه ترویج می‌نمود ابعاد مختلفی داشت مانند بُعد تاریخی (با ملیت‌گرایی و تجدید عظمت ایران قبل از اسلام)، نژادی (با تأکید بر نژاد آریین)، دینی (بر ارجحیت نهادن دین زردشت بر اسلام از یک طرف و تقویت روند سکولاریسم از طرف دیگر) و بُعد فرهنگی (اکثراً با تصفیه زبان فارسی از لغات خارجی بخصوص عربی). نک: آصف، ۵۳-۲۲۱.

۶۰ نک: Shoghi Effendi^b, 362.

۶۱ نک: Shoghi Effendi^a, 52.

۶۲ برای بحث و تجزیه تحلیل پایگاه بهائیان مصر نک: Pink, 409-34.

۶۳ نک: *The Baha'i World*, vol. 2 (1926-8): 32.

۶۴ شهریاری، ۸-۲۷. میرزا محمدعلی خان فروغی در کابینه حاج مخبرالسلطنه هدایت وزیر امور خارجه بود. وی اولین نخست‌وزیر رضاشاه در دسامبر ۱۹۲۵ (تا ۱۹۲۶ م.) بود و بعد سمت نماینده ایران را در «جامعه ملل» یافت و مجدداً به مقام نخست‌وزیری رسید (۵-۱۹۳۳ م.). پس از حمله متفقین به ایران (۲۵ اوت ۱۹۴۱ م.) رضاشاه فروغی را بار دیگر به مقام نخست‌وزیری منصوب نمود که تا سال ۱۹۴۲ م. در آن مقام باقی بود. فروغی مطمئناً یک روحانی نبود و به ازلی بودن نیز شهرت نداشت. واردی Varedi در زندگی‌نامه فروغی اشاره می‌کند که او عضو انجمن فراماسون، لژ بیداری ایرانیان بود که در ۲۱ آوریل ۱۹۰۸ م. تأسیس شد. سایر اعضای این لژ عبارت بودند از: سید نصرالله تقی‌اف، میرزا حسین‌خان شکوه‌الملک (بعداً معروف به حسین شکوه)، امیرخان (بعداً معروف به امیراعلم)، حکیم‌الملک (بعداً معروف به ابراهیم حکیمی)، سید حسن تقی‌زاده، وثوق‌الدوله (بعداً معروف به حسن وثوق)، مستوفی‌الممالک (بعداً معروف به حسین مستوفی)، قوام‌السلطنه (بعداً معروف به احمد قوام)، مشیرالدوله (معروف به حسن پیرنیا) و برادرش مؤتمن‌الملک (حسین پیرنیا). نک: Varedi 59-63. احتمال دارد که فروغی احساس می‌کرد که آئین بهائی و بهائیان با فعالیت‌های این لژ فراماسون که در سال ۱۹۳۳ م.، درست بعد از تأسیس محفل ملی ایران بسته شد رقابت می‌کردند.

۶۵ Knatchbull-Hugessen به Simon، تهران، ۱۵ دسامبر ۱۹۳۴ م.

- ۶۶ شهریاری، ۲۸.
- ۶۷ نک: Varedi, 76-97.
- ۶۸ دکتر شاپور راسخ می‌نویسد از او درخواست شد مطلبی در باره «آمار جمعیت ایران» برای درج در *دائرة المعارف ایران‌شهر* بنویسد. در آن مقاله به اقلیت‌های مذهبی مانند مسیحیان، یهودیان و زردشتیان و نیز بهائیان اشاره کرد. اما پس از چاپ *دائرة المعارف* ملاحظه نمود که علی‌اصغر حکمت در مقام رئیس هیئت مؤلفین *ایران‌شهر* نه تنها بدون کسب اجازه از او تغییراتی در نوشته‌اش داده بلکه نام بهائیان را از متن مقاله بکلی حذف نموده است. با این تجربه دکتر راسخ به غرض‌ورزی حکمت نسبت به بهائیان مطمئن شد. نک: راسخ^۴. هم‌چنین اشراق‌خاوری مطمئن بود که هر دو وزیر، یعنی فروغی و حکمت «توطئه تازه‌ای را طرح کردند که موجب بسته شدن بیش از ۶۰ مدرسه پسرانه و دخترانه بهائی در سراسر ایران شد بدون آنکه تا به امروز اجازه باز کردن مدرسه به جامعه بهائی داده شود». نک: اشراق‌خاوری^۵، ۲۱۶۹.
- ۶۹ طبری، ۵۱-۲۴۸. این نظر احسان طبری را نباید درست پذیرفت. گرچه ممکن است اظهارات او در باره احساسات ضدبهائی بعضی از آنان صحیح باشد، در باره دیگران می‌تواند اشتباه کرده باشد. مثلاً قاسم غنی یک بهائی‌زاده بود و بنابراین احتمالاً نمی‌توانست ضدبهائی باشد. در باره ضد بهائی بودن فروزانفر نیز تا حدی شک وجود دارد. کاملاً ممکن است در پشت اتهامات طبری دلایل سیاسی و عقیدتی وجود داشته باشد، سوای آن که از آغاز پیدایش جنبش بابی و آئین بهائی، متهم نمودن رقیب به بابی و بهائی بودن یک پدیده مرسوم بود.
- ۷۰ نک: *The Baha'i World*, vol. 6 (1934-6): 27.
- ۷۱ نک: Smith^b, 70.
- ۷۲ نک: Abrahamian, 28-9.
- ۷۳ در واقع از دهه ۱۹۳۰ م. به بعد در صدها کتابی که در ایران منتشر شد بهائیان مورد حمله قرار گرفته به فقدان حس وطن‌پرستی، توطئه با خارجی‌ان، خیانت به مملکت، ایجاد تفرقه بین مسلمانان و از این قبیل اتهامات متهم شده‌اند. نک: نیک‌اندیش، ۲۱. در سال ۱۹۳۵ م. کتابی با عنوان *زنجیر خوشبختی* چاپ شد و در سال ۱۹۴۱ م. با عنوان *اعترافات سیاسی کنیازدالگورکی* تجدید چاپ گردید. این کتاب با نویسنده مجهول خود به ظاهر به قلم دیمیتری ایوانویچ دالگروکف، سفیر روسیه در ایران در سال‌های ۱۸۴۵-۵۴ م. نوشته شده که اعتراف می‌کند برای ایجاد اختلاف در اسلام

- آئین بابی و بهائی را به وجود آورده است. نک: بی‌نام^d، برای پاسخ و تکذیب مطالب این کتاب توسط بهائیان و نیز مورّخین برجسته نک: بی‌نام^a؛ وهمن، ۵۲-۱۴۲.
- ۷۴ مذاکرات شماره ۱۰۵ کمیته ضد ادیان کمیته مرکزی حزب کمونیست ۱۴ دسامبر ۱۹۲۸ م. نک: Shahvar, (doc. 52, vol. 2: 160.
- ۷۵ در سال ۱۹۲۹ م. اولین کمیسیون جوانان بهائی در تهران تأسیس شد و به زودی بعد از آن کمیسیون‌های مشابهی در همه مراکز مهم بهائی در ایران تشکیل گردید، Rafati^a, 456.
- ۷۶ از آنجا که بهائیان در ایران (و سایر کشورهای اسلامی) به عنوان یک اقلیت مذهبی شناخته نشده‌اند، از دفن مردگان آنان در قبرستان‌های مسلمانان جلوگیری می‌شود. بدین جهت بهائیان برای تدفین اموات خود همواره قبرستان مخصوصی (که اصطلاحاً «گلستان جاوید» نامیده می‌شود) داشته‌اند، Rafati^a, 457-8.
- ۷۷ اولین صندوق بهائی (صندوق خیریه) به منظور اشاعهٔ تعلیم و تربیت (برای حمایت از معلمین بهائی، کمک به دانش‌آموزان در تحصیلات عالی و تسهیل تعلیم و تربیت کودکان بهائی) و نیز کمک به افراد ناتوان و آسیب‌پذیر جامعه (مانند یتیمان، سالخورده‌گان و افراد معلول) در سال ۱۹۰۷ م. در تهران تأسیس شد. در سال ۱۹۱۷ م. یک صندوق پس‌انداز کودکان تأسیس گردید که بعداً زیر نام «شرکت نونهالان» در قزوین به ثبت رسید. این بنیاد سپس توسعه یافت و به صورت یک بنیاد مالی بزرگ درآمد نک: Rafati^a, 478.
- ۷۸ نظم اداری بهائیان را به پای‌بندی به انضباط بهائی فرا می‌خواند. نادیده گرفتن آگاهانه و آشکار تعالیم و احکامی که موجب بدنامی جامعه شود و نیز سرپیچی از رهبری جامعه دارای برخی پی‌آمدهای انضباطی از جمله محرومیت از حق رأی خواهد بود. نک: Rafati^a, ibid. برای اطلاع از نظم اداری بهائی نک: Smith^b, 24-5.
- ۷۹ در سال ۱۹۲۱ م. جامعهٔ بهائی ایران دست به انتشار مجله‌ای به نام *اخبار امری* (اخبار بهائی) زد که ابتدا به صورت ژلاتینی و بعد به صورت استنسیلی تهیه می‌شد و تا زمان تعطیل آن در سال ۱۹۸۰ م. یکی از مهم‌ترین وسائل ارتباطی در بین اعضای جامعهٔ بهائی ایران و نیز با بهائیان خارج از کشور بود. این مجله علاوه بر قسمت‌هایی از آثار مقدسهٔ بهائی، شامل اخبار داخلی و خارجی جامعهٔ بهائی،

- اعلان‌های رسمی هیئت‌های اداری بهائی و مقالاتی درباره جنبه‌های مختلف آئین بهائی بود، Rafati^a, 458.
- ۸۰ نک: Shoghi Effendi^b, 362.
- ۸۱ بهاء الله^d، ۲۰.
- ۸۲ مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت بهائی، ۱۲.
- ۸۳ این پرسش بجا است که آیا واقعاً رضاشاه از اصول آئین بهائی به طور کلی، و بخصوص تعلیم و تربیت آگاه بود یا نه. ممکن است اطلاعات وی درباره بهائیان و آئین بهائی تا اوایل دهه ۱۹۳۰م. کاملاً مقدماتی و اولیه بوده، ولی احتمالاً وقتی توجه او به بهائیان (به خاطر بستن مدارسشان با وجود اخطار، در روزی که تعطیل رسمی مملکت نبود) جلب شد، آن‌ها را «شهروندانی نافرمان» به حساب آورد. احتمال دارد که وی پس از آن از معاونان و مشاوران و پلیس مخفی خود، خواهان کسب اطلاعات بیشتری در باره بهائیان، آداب و رسوم و رهبری آن‌ها و غیره شده باشد.
- ۸۴ شوقی افندی^b، ۱۷۴.
- ۸۵ از نامه مورخ ۵ می ۱۹۳۴م. که از طرف شوقی افندی به یکی از بهائیان نوشته شده است، نقل در *Baha'i Canada* سال ۹ ش. ۵ (۱۴۴ بدیع/زویئه ۱۹۸۷م.): ۴.
- ۸۶ تقی‌زاده، ۱۷۳.
- ۸۷ مأموران عالی‌رتبه انگلیس در فلسطین نسبت به عبدالبهاء نهایت احترام را نشان می‌دادند. اشخاصی مانند سر رونالد استورز Sir Ronald Storrs (اولین حاکم نظامی اورشلیم، و سپس اولین حاکم نظامی شمال فلسطین [حیفا] و بعداً حاکم غیرنظامی فلسطین)؛ سر هربرت ساموئل Sir Herbert Samuel (اولین مأمور عالی‌رتبه بریتانیا در فلسطین)؛ فیلد مارشال ادmond آلبنی Field Marshall Edmund Allenby (رئیس نیروی اعزامی به مصر و فاتح فلسطین در سال ۱۹۱۷م.)؛ سرلشکر آرتور مانی Sir Arthur Money (اولین رئیس امور اجرائی قلمرو اشغالی دشمن در جنوب [فلسطین])؛ سرلشکر سر هری واتسون Sir Harry Watson (جانشین مانی) و سرهنگ استنتون Stanton (حاکم نظامی حیفا)؛ 47-339. Momen^a. احتمالاً از طریق این افراد عبدالبهاء و شوقی افندی می‌توانسته‌اند به سایر مأمورین عالی‌رتبه انگلیس در ایران مانند سر پرسی کاکس Sir Percy Z. Cox و هرمان نورمن Herman C. Norman

- هر دو وزیر مختار انگلیس در تهران) برای دادخواهی دسترسی پیدا کنند. اما نباید تردید کرد که در هیچ زمانی عبدالبهاء و شوقی افندی خواستار حمایت انگلیس از بهائیان ایران نشدند بلکه می‌خواستند انگلیس‌ها از دولت ایران بخواهند به خاطر بالا رفتن حیثیت و شهرت خود بهائیان را حفظ کند و با کسانی که ایشان را مورد آزار و حمله قرار می‌دادند به عدالت رفتار نماید. نک: Momen^a, ibid.
- ۸۸ همانجا، ۳۳۹.
- ۸۹ همانجا، ۵-۳۴۳.
- ۹۰ عباسقلی خان (۱۹۳۸-۱۸۶۴ م.) از سال ۱۸۸۵ تا ۱۹۰۱ م. در سفارت انگلیس در تهران مترجم بود. وی سپس به سمت منشی شرق منصوب شد (اول آوریل ۱۹۰۱ م.) و بعداً رئیس صدارت عظمای شرق (۱۹۰۸ م.) گردید و در سال ۱۹۲۹ م. بازنشسته شد. نک: Momen^a, 489.
- ۹۱ Simon به Knatchbull-Hugessen، تهران، ۱۵ دسامبر ۱۹۳۴ م.
- 92 *Star of the West*, 1, 1 (21 March 1910): 12-13 and 1, 10 (8 September 1910): 2-5.
- ۹۳ نک: Momen^a, 469, 471.
- ۹۴ برای چگونگی نگرش حکومت پهلوی نسبت به جامعه زردشتی ایران نک: اشیدری.
- ۹۵ از سال ۱۹۳۵ م. وضع یهودیان ایران بخصوص به خاطر فعالیت‌های ضد یهودی مأمورین آلمانی در ایران رو به وخامت نهاد، ولی این روند با جنگ جهانی دوم تغییر کرد؛ نک: رهبر.
- ۹۶ نک: Cohen^b, 74.
- ۹۷ به خراب کردن خانه باب در شیراز در سال ۱۹۵۵ م. در دوران محمد رضا شاه پهلوی (۱۹۴۱-۷۹ م.) می‌توان اشاره کرد.
- ۹۸ مثلاً در سال ۱۹۲۴ م.، هنگامی که رضاخان تأسیس حکومت جمهوری در ایران را مطرح نمود، با مخالفت شدید روحانیون روبرو شد که حتی عنوان کردند که او بابی است و جمهوریت توطئه‌ای برای نابودی اسلام است. برای رویارویی با چنین اتهاماتی رضا شاه در صبح روز تاسوعا، سال روز ضربت خوردن امام حسین، در جلو دسته سپاه، بدون کلاه و با سر پوشیده از کلاه [به رسم سوگواری] راه‌پیمایی کرد و

- بعد برای زیارتِ اماکن مقدسهٔ شیعه به نجف و کربلا رفت. نهایتاً روحانیون با جایگزینی سلسلهٔ جدید پهلوی به جای قاجار مخالفتی نمودند. ولی وقتی رضاشاه قدرت را در سلطنت به دست گرفت نسبت به روحانیون سخت‌گیری نمود نک: Banani^b, 42.
- ۹۹ شوقی افندی^a، ۳-۳۶۲.
- ۱۰۰ نک: Algar^a, 151.
- ۱۰۱ شهابی بر این باور است که اخراج افسران بهائی از ارتش در اوایل سال ۱۹۳۶م. و برکناری منظم یهودیان از ادارهٔ گمرک و افسران دیگر در همان سال تلاش‌های ناموفقی در جهت نشان دادن جانبداری از اسلام و رویارویی با این تصور بود که کشف حجاب با انگیزهٔ مخالفت با اسلام بوده است؛ Chehabi^b, 203.
- ۱۰۲ همانجا، ۱۹۷.
- ۱۰۳ نک: Sanasarian^b, 52، از مواردی که بخصوص جامعهٔ بهائی را هدف قرار می‌داد به رسمیت نشناختن ازدواج بهائی بود. برای بعضی اقدامات حکومت رضاشاه علیه سایر اقلیت‌های مذهبی نک: به صفحات ۴۳، ۴۶، ۴۹ و ۵۵ همان کتاب. برای مقایسه بهائیان و سایر جوامع غیرمسلمان در ایران نک: Sanasarian^a, 156-69.
- ۱۰۴ نک: Sanasarian^b, 55.
- ۱۰۵ برای شرح کامل اقدامات ضد بهائی رژیم پهلوی نک: Shoghi Effendi^b, 363 و Knatchbull-Hugessen به Simon، تهران، ۱۵ دسامبر ۱۹۳۴م.
- ۱۰۶ نک: Banai^b, 25-7.
- ۱۰۷ در راستای حرکت‌های مشابه نوگرا و طرفدار اصلاحات، می‌توان حمایت رضاشاه را با جریان‌های روشنفکری دینی که گزینه‌ای در قبال شیعه محافظه‌کار ارائه می‌دادند توجیه نمود، مانند اسلام مدرن (آنطور که افرادی مانند شریعت سنگلجی ترویج می‌نمود)، ضد روحانیت سکولار (مانند احمد کسروی) و عرفان صوفیانه (مانند محمدعلی فروغی). نک: بصیرت‌منش، ۶۷-۱۵۹.
- ۱۰۸ نک: Martin, 16.
- ۱۰۹ در بارهٔ کشتار جهرم نک: Momen^a, 565-72. بعداً در همان سال (اکتبر ۱۹۲۶م.)، نیکلسون، سفیر انگلیس در تهران، از آزارهای دیگری علیه بهائیان از طرف حکمران محلی شیشوان نزدیک مراغه گزارش می‌دهد.

- این آزارها نیز بی‌مجازات باقی ماند نک: 3-472, Momen^a.
- ۱۱۰ نک: 18, Martin D.
- ۱۱۱ در مورد این سفر نک: 99-119, Marashi.
- ۱۱۲ نک: 201, Szyliowicz. برای اصلاحات آموزشی در دوره آتاتورک نک: همانجا ۲۳۰-۱۹۹.
- ۱۱۳ از نشانه‌های اهمیت وقایع ترکیه در زمان سلطنت رضاشاه این واقعیت است که یک روزنامهء برجسته تهران در ستونی با عنوان «وقایع اخیر در ترکیه» به این مطلب می‌پرداخت. نک: اطلاعات ۱۳ آذر ۱۳۱۳ ش. ۲۳۶۱، ص ۲.
- ۱۱۴ نک: 291, Francis-Dehqani.
- ۱۱۵ .Cohen^b, 73-4
- ۱۱۶ بصیرت‌منش، ۷۶.
- ۱۱۷ نک: 479, Amurian and Kasheff.
- ۱۱۸ نک: 564-5, Catanzaro.
- ۱۱۹ نک: 291, Francis-Dehqani.
- ۱۲۰ نک: 47, Frye؛ 96, Banani^b. فقط به مدارس فرانسوی اجازه ادامه کار در ایران داده شد. نک: صدیق^a، ۳۶۶.
- ۱۲۱ Knatchbull-Hugessen به Simon، تهران، ۱۵ دسامبر ۱۹۳۴ م.
- 122 James Morgan to George Russell Clerk (British ambassador, Ankara), Smyrna, 19 November 1928, FO 371/13089, file E5621/128/44, no. 80; (also in Momen^a, 474).
- 123 W. D. W. Matthews (British consul at Mersin and Adana) to Morgan, Adana, 22 December 1932, 6 February and 9 March 1933, FO 371/16918, files E260/260/44 (no. 36) and E1050/260/44 (no. 11) and file E1568/260/44 (no. 26); (also in Momen^a, 474-5).
- ۱۲۴ نوری اسفندیاری، ۷۷۴، ۷۵۷.
- ۱۲۵ نک: 214, 'Education. XV., *Elr* 8. (1998): 134 و Zirinsky^a.
- ۱۲۶ نک: 5-134, Mansoori, 'Education', 214.

- ۱۲۷ *اطلاعات*، شنبه ۱۸ آذر ۱۳۱۳ / ۹ دسامبر ۱۹۳۴ م.، ش. ۲۳۶۰، ص ۳؛ Knatchbull-Hugessen به Simon، تهران، ۱۵ دسامبر ۱۹۳۴ م.
- ۱۲۸ *اطلاعات*، همانجا، هیچ ذکری از این که این مدرسه بهائی بوده است بمیان نمی‌آورد.
- ۱۲۹ بعداً دولت سعی نمود که معلّمین و دانش‌آموزان قبلی مدرسه تربیت را وادار به انتقال به سایر مدارس تهران نماید. Knatchbull-Hugessen به Simon، تهران، ۱۵ دسامبر ۱۹۳۴ م.
- ۱۳۰ همانجا.
- ۱۳۱ همانجا.
- ۱۳۲ همانجا؛ شهریاری، ۴-۳۲؛ *Baha'i World*, vol. 6: 97. گزارش محفل روحانی ملی از اتفاقات متعدّدی، از جمله ضبط املاک، برکناری از شغل، اتهامات بیهوده، تعطیل جلسات بهائی در منازل، زندانی نمودن افراد و غیره نام می‌برد. در بعضی شهرها اداره آمار و ثبت احوال سعی داشت (همان‌طور که در ارتش نیز جاری شد)، بهائیان را مجبور نماید نامشان به عنوان مسلمان یا سایر اقلیت‌های مذهبی رسمی ثبت شود و اگر خود را بهائی معرفی می‌کردند مورد مجازات قرار می‌گرفتند *Baha'i World*, vol. 6: 94-106.
- ۱۳۳ Knatchbull-Hugessen به Simon، تهران، ۱۵ دسامبر ۱۹۳۴ م.
- ۱۳۴ شهریاری، ۴-۳۲.
- ۱۳۵ همانجا، ۲۷.
- ۱۳۶ حقیقی، ۳۰.
- ۱۳۷ سفیدوش، ع. ۱۵۶؛ هدایتی، ۱-۳۰.
- ۱۳۸ گزارش اسفندیار هرمزیدار مجذوب (عضو محفل روحانی یزد) در باره بستن مدارس بهائی در یزد، (احتمالاً آوریل ۱۹۳۵ م.) پیوست گزارش حبیب‌الله افنان (منشی محفل روحانی یزد) به محفل روحانی ملی در تهران، یزد ۲ شهرالجلال ۹۲ بدیع/۲۰ فروردین ۱۳۱۴/۱۰ آوریل ۱۹۳۵ م.، آرشیو مرکز جهانی بهائی GA019/048/001 (رونوشت).
- ۱۳۹ همانجا.
- ۱۴۰ «داستان دبستان‌های بهائی» نقل در *گلبهار* (یک نشریه هفتگی در یزد)، بدون

- تاریخ (احتمالاً آوریل ۱۹۳۴).
- ۱۴۱ ممکن است بهائیان به خاطر ارتباط او با مدرسه دخترانه تربیت در دوره تحصیلات ابتدائی، سعی داشتند حمایت او را جلب نمایند.
- ۱۴۲ رونوشت همه دادخواست‌ها در آرشیو مرکز جهانی بهائی، زیر شماره GA019/048/001 موجود است.
- ۱۴۳ علی اصغر حکمت به مهربان هدایتی (تلگراف)، تهران، ۳۰ فروردین ۲۰/۱۳۱۴ آوریل ۱۹۳۵ (رونوشت)، در آرشیو مرکز جهانی بهائی، زیر شماره GA019/048/001.
- ۱۴۴ هدایتی به حکمت، ۴ اردیبهشت ۲۵/۱۳۱۴ آوریل ۱۹۳۵ م.، در آرشیو مرکز جهانی بهائی، زیر شماره GA019/048/001.
- ۱۴۵ همانجا.
- ۱۴۶ واثقی، ۴-۳۸۳.
- ۱۴۷ شوقی افندی^b، ج. ۳: ۱۵۰؛ و 30: 6 *The Baha'i World*, vol. 6.
- ۱۴۸ نک: Momen^b, 116.
- ۱۴۹ نک: Farman Farmaian, 88.
- ۱۵۰ سفیدوش، ع. ۱۵۲.
- ۱۵۱ همانجا، ۱۵۵.
- ۱۵۲ همانجا، ۱۵۶.
- ۱۵۳ مهراپخانی^c، ۱-۴۰.
- ۱۵۴ مظلوم، ۷۴؛ برای شرح کامل این دهات و تعلیم و تربیت بهائی در آنها نک: همانجا، ۷۴-۸۰.
- ۱۵۵ توانگر، ۲۵.
- ۱۵۶ مظلوم، ۶۵.
- 157 Mario Monterisi, 'Iran', *Manuali di Politica Internazionale* 37 (Milan, 1941): 138-9, qtd. in Banani^b, 26 and 163, n. 36.
- ۱۵۸ فردوست، ج. ۱: ۷-۵۶ و ۳۷۴.

یادداشت‌های نتیجه‌گیری و پیوست‌ها

یادداشت‌های نتیجه‌گیری

1 Nabil-i Zarandi, 294-6.

یادداشت‌های پیوست ۱

- ۱ آقا بالائی، ۸۴.
- ۲ اسامی که زیر این طبقه در سراسر جدول ذکر شده است، اسامی شناخته شده در تمام دوران کارکرد مدرسه است.
- ۳ «از جهان فانی به سرای باقی»، اخبار امری، ۱۷-۵۱۶: ۶-۷، ۴۷.
- ۴ سمندری، ج. ۱: ۳۹۶.
- ۵ فروتن^۳، ۱۰۲، ۹۴.
- ۶ «نگاهی به تاریخ» (۲)، نبرد ملت، ۶ اوت ۱۹۷۹.
- ۷ فاضل مازندرانی^۳، ج. ۸، بخش ۲: ۶۹۰ و ۷۱۸؛ سلیمانی، ج. ۴: ۵۴.
- ۸ یکی از وظائف او اجرای تنبیه بدنی بود.
- ۹ وی از جمله کسانی بود که برای تأسیس مدرسه کمک نمود؛ فاضل مازندرانی^۳، همانجا. به احتمال قوی او با کمک سایر اعضای محفل روحانی آران مدرسه را تأسیس نمود.
- ۱۰ قبلاً یک روحانی شیعه بود که به دین بهائی ایمان آورد، واثقی، ۴۸.
- ۱۱ این خانم همسر فردوسی بود (همانجا) و شاید به این لحاظ «خانم مدیر» (همسر مدیر) خوانده می‌شد. سوای آن که مدیره هر دبستان یا دبیرستانی به احترام «خانم مدیر» خطاب می‌گردید.
- ۱۲ چنین به نظر می‌رسد که میرزا آقا رفیعی و میرزا شهاب فتح اعظم عبدالحسین آواره را تشویق کردند که در اردستان مکتب‌دار شود و هزینه او را می‌پرداختند، در حالی که

- پسر رفیعی مکتب‌خانه را تأسیس نمود؛ فاضل مازندرانی^ا، ج. ۸، بخش ۱: ۱۶۷ و بخش ۲: ۲-۹۶۱
- ۱۳ به طور مشخص ذکر نشده که او در مکتب‌خانه بهائی اردستان تدریس می‌کرد. در یکی از منابع آمده که در طی مسافرت‌های تبلیغی خود در نجف‌آباد، اردستان و رشت توقف داشته است؛ سلیمانی، ج. ۳: ۳۹۷.
- ۱۴ نام مدرسه «وحدت بشر»، توسط عبدالبهاء انتخاب گردید.
- ۱۵ سلیمانی، ج. ۳: ۳۹۶ و ج. ۴: ۵۴.
- ۱۶ برای شرح دقیق‌تری در بارهٔ مدیران مدرسه نک همانجا: ج. ۳: ۳۸۳، ۹-۳۹۶ و ج. ۴: ۱۴-۳۱۳ و ج. ۷: ۳۵۷ و ج. ۹: ۳۳۱؛ فاضل مازندرانی^ا، ج. ۸ قسمت اول، ص. ۱۴۸.
- ۱۷ وظائف آن‌ها شامل نظافت، پی‌گیری غیبت دانش‌آموزان، نامه‌رسانی و غیره بود.
- ۱۸ عنوان کتابی است در چهار جلد نوشتهٔ محمدعلی خان مظفری شامل مجموعه‌ای از داستان‌های کودکان به همراه عکس و به منظور آموختن اصول اخلاقی به کودکان.
- ۱۹ واثقی، ۶-۶۵.
- ۲۰ به نظر می‌رسد که این تنبیهات تنها در سال‌های اولیهٔ اعمال می‌شد، همانجا، ۶۵.
- ۲۱ نقشه مدرسه را او کشید، همانجا، ۵۴.
- ۲۲ /خبر/ امری، ۱۱، ۳۹ و ۷۹۷: ۱۲.
- ۲۳ تنها مدرسهٔ دخترانهٔ کاشان و زیر نام ثریا محمودی (نیلی) ثبت شده بود؛ واثقی، ۷۹ و ۸۴.
- ۲۴ بیشتر دانش‌آموزان بواسطه وضع بد مالی خود شهریه نمی‌پرداختند و اگر دولت مدرسه را در سال ۱۹۳۵ م. نمی‌بست به احتمال قوی به واسطه کسر بودجه مدرسه بناچار بسته می‌شد؛ واثقی، ۸۴.
- ۲۵ احتمال دارد که مدیران وظائف ناظمین را نیز انجام می‌دادند.
- ۲۶ در یکی از این جشن‌ها نمایشی اجرا شد که پیام آن لزوم دانش برای همه بود؛ واثقی، ۸۳.
- ۲۷ به طوری که سوابق نشان می‌دهد فقط یکی از معلمین گاه‌گاهی با ترکه دانش‌آموزان را تنبیه می‌کرد؛ همانجا، ۳-۸۲.
- ۲۸ ظاهراً هیئتی به نام «کمیتهٔ مدرسهٔ وحدت بشر» تشکیل شده بود که امور هر دو مدرسه (پسرانه و دخترانه) را بر عهده داشت. کسر بودجهٔ هر دو مدرسه برای مدتی

- توسط نودینان یهودی که تازه به آئین بهائی گرویده بودند تامین می‌شد. نامه اداره معارف و اوقاف کاشان به وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه (در تهران)، کاشان، ۲۵ می ۱۹۲۱ م.، ش. ۲۴۵، درواثقی، ۸۸.
- ۲۹ به خاطر عدم پرداخت شهریه از سوی دانش‌آموزان (احتمالاً به علت وضع بد اقتصادی خانواده‌هایشان) مدرسه همواره در خطر بسته شدن بود و بنا به اظهار خانم نیلی اگر مدرسه (در دسامبر ۱۹۳۴ م.) توسط دولت بسته نشده بود، به احتمال قوی توسط کمیته مدرسه بسته می‌شد؛ واثقی، ۸۴.
- ۳۰ به نظر می‌رسد که هر دو نام درست باشد، اما در حالی که نام دوم در زمان قاجار متداول بود، نام اولی بیشتر در دوران سلطنت رضاشاه به کار برده می‌شد.
- ۳۱ واثقی، ۱۰۷. این تاریخ با ۱۹۱۴ م.، سالی که فتح‌الله مدرس ذکر کرده است و ۱۹۱۳ م.، سالی که مهرباخانی ذکر می‌کند در تضاد قرار می‌گیرد. نک: مدرس، ۱۲۳ و مهرباخانی، ۴۰. دلیل این اختلاف تاریخ را می‌توان اشاره هر منبع به سال افتتاح و محلّ مختلفی دانست. در واقع مدرس شرح می‌دهد که چندین معلم از اصفهان استخدام شدند که هر یک برای یک یا دو سال کار کردند، اما غالباً وقتی بودجه‌ای برای پرداخت دستمزد معلمان نبود، مدرسه برای مدتی بسته می‌شد تا پول جمع‌آوری شود و معلم جدیدی استخدام گردد. بعداً، در سال ۱۹۱۴ م.، جامعه بهائی نجف‌آباد سرمایه‌ای برای باز کردن مدرسه مناسبی تهیه کردند و دو معلم (میرزا محمدعلی شایق [برادر ناطق اردستانی] و محمدصادق هائی) را استخدام نمودند تا بر اساس برنامه رسمی وزارت معارف کلاس‌های ۱ تا ۴ را تدریس نمایند. این مدرسه تا سال ۱۹۱۷ م. با موفقیت ادامه پیدا کرد تا آنکه بر اثر قحطی (بواسطه جنگ جهانی اول و اشغال ایران توسط قوای انگلیس، روسیه و عثمانی) مدرسه از کار باز ایستاد. اما به نظر می‌رسد که آقا میرزا فضل‌الله نوری که برای تعلیم و تربیت کودکان بهائی به نجف‌آباد وارد شده بود توانست مدرسه کوچکی تأسیس نماید که چند دانش‌آموز داشت. نک: مدرس، ۱۲۳. مدرس از یکی از بهائیان اولیه نجف‌آباد به نام حاجی اسدالله زینی نام می‌برد که بعد از مراجعت از دیدار عبدالبهاء مکتب‌خانه‌ای برای کودکان بهائی دایر کرد. ظاهراً این اقدام اولین کوشش در جهت آموزش کودکان در آن محلّ بوده است، چون مدرس به وضوح اظهار می‌دارد که «در نجف‌آباد [قبل از باز شدن آن مکتب‌خانه] جایی برای درس خواندن کودکان وجود نداشت». به نظر می‌رسد این اقدام در واقع در سال ۱۹۱۴ م.

به عمل آمد، حال آنکه بر اثر قحطی و ناامنی در سراسر ایران زینی و خانواده‌اش به تهران نقل مکان کردند و به این ترتیب مدرسه بهائی در نجف آباد بسته شد. این مدرسه مجدداً در سال ۱۹۲۲-۳ م. توسط محفل روحانی محلی گشوده شد. (نک: مدرّس، ۱۳۷).

۳۲ برای شش ماه اول تعداد دانش‌آموزان از ۱۵ نفر تجاوز نمی‌کرد، اما بعد از امتحان نیمه سال، توجه زیادی به مدرسه جلب شد و مردم محل شروع به ثبت نام فرزندان‌شان در مدرسه نمودند. به این ترتیب ظرف دو سال، تعداد دانش‌آموزان به ۱۲۰ نفر رسید؛ مدرّس، ۱۳۷.

۳۳ با یک ریال برای کلاس اول شروع می‌شد و برای هر کلاس بالاتر یک ریال اضافه می‌شد تا برای کلاس ششم به شش ریال می‌رسید؛ واثقی، ۱۱۶.

۳۴ مدرسه در اولین محل خود بیشتر مانند یک مکتب‌خانه بود تا یک مدرسه مدرن، این دو معلم عبارت بودند از فاضل یزدی و فتح‌الله مدرّس و به دانش‌آموزان اکثراً عربی آموخته می‌شد. با توجه به کهنه بودن ساختمان و نامناسب بودنش برای مدرسه این محل به فروش رسید و محل جدیدی خریداری شد؛ همانجا، ۱۰۸.

۳۵ مدیران مدرسه وظائف ناظم را نیز انجام می‌دادند. وظائف مدیران پاسخگوئی به پرسش‌ها، تنظیم و تکمیل پرونده‌ها و نظارت بر امتحانات و رفتار دانش‌آموزان و غیره بود؛ واثقی، ۱۱۳.

۳۶ هر معلم مسئول یک کلاس بود و همیشه شش معلم در مدرسه حضور داشتند. همه معلمین بهائی بودند و تصدیق کلاس ششم ابتدائی داشتند؛ همانجا. بعضی از معلمین فارغ‌التحصیلان همان مدرسه بودند و یا در ضمن تحصیل در کلاس‌های بالاتر (کلاس ۵ و ۶) معلم می‌شدند؛ واثقی، ۸-۱۳۷.

۳۷ وظائف سرایدار مدرسه (که در آن زمان «بابای مدرسه» نامیده می‌شد) شامل نظافت مدرسه، ثبت غایبین و اجرای تنبیهات بود؛ واثقی، ۱۱۴.

۳۸ ورزش به تدریج جزء برنامه درسی مدرسه شد؛ همانجا، ۱۱۲.

۳۹ بر طبق دستور محفل مرکزی تهران (محفل روحانی مرکزی تهران) این کلاس‌ها در سال ۱۹۲۳ م. در مدرسه آغاز شد و صبح‌های جمعه کلاس ۱ تا ۶ تشکیل می‌شد، ولی بعداً به تدریج کلاس‌های بالاتر نیز تشکیل گردید تا به کلاس ۱۲ رسید؛ مدرّس، ۱۳۹. برای شرح دقیق این کلاس‌ها، برنامه‌ها و محتوای آن (بر حسب سن کودکان) و غیره نک: فروتن^b، و راستانی. کلاس‌های درس اخلاق در عالم بهائی

- از سال ۱۸۹۸ م. شروع شد.
- ۴۰ کتاب‌ها از بازار خریداری می‌شد. دانش‌آموزانی که استطاعت خرید کتاب نداشتند یا آن‌ها را به قرض می‌گرفتند و یا از روی آن نسخه دست‌نویس تهیه می‌کردند. واثقی، ۱۲-۱۱۱.
- ۴۱ واثقی (همانجا، ۱۱۲) توضیح نداده است که دانش‌آموزان کلاس ششم زیر چه نامی در امتحانات سراسری شرکت کردند و دلیلی نیز برای آن ذکر نکرده است، گر چه می‌توان دلیل را بهائی بودن مدرسه حدس زد. به هر حال مدرسه از نظر تعلیم و تربیت درجه یک بود و همه دانش‌آموزانی که در امتحانات نهائی کلاس ششم شرکت می‌کردند امتحانات را با موفقیت می‌گذراندند. مدرّس، ۱۳۸.
- ۴۲ شاهرضائی، ۲۲۱.
- ۴۳ قبل از تأسیس این مدرسه، در نجف‌آباد مدرسه دخترانه وجود نداشت. مدرّس، ۱۴۰.
- ۴۴ در سال ۹-۱۹۲۸ به محلّ دیگری نقل مکان نمود؛ واثقی، ۱۲۲.
- ۴۵ همانجا، ۱۲۲.
- ۴۶ مدرّس، ۱۴۰.
- ۴۷ این دو خواهر تحصیل کرده مدرسه تربیت بنات تهران و برادر زاده یا خواهر زاده عبدالله مطلق بودند؛ همانجا، ۱۲۴.
- ۴۸ فروتن، غزالی، خادم، طیبی و راستی همه دانش‌آموزان مدرسه بودند که وظائف افتخاری آموزشی نیز داشتند. همه کارکنان مدرسه بهائی بودند به استثنای خانم راستی که ازلی بود؛ همانجا، ۱۲۶.
- ۴۹ برای اخذ تصدیق کلاس ششم، دانش‌آموزان بایستی در امتحانات نهائی سراسری شرکت نمایند، و نامشان را جداگانه و زیر نام مدرسه دیگری (کالج اصفهان) ثبت نمایند. واثقی، ۱۲۴.
- ۵۰ یک سنجاق سینه به شکل قلب با نشان و نام مدرسه به هر دانش‌آموز به قیمت دو ریال فروخته می‌شد؛ همانجا، ۱۲۹.
- ۵۱ شاهرضائی، ۲۳۰.
- ۵۲ به «تون» یا «فردوس» نیز معروف بود؛ واثقی، ۱۴۵.
- ۵۳ با توجه به پیشرفت زیاد دانش‌آموزان در ماه اول، شهریه در ماه دوم به ۵ تومان افزایش یافت؛ آهنگ بدیع، ۳۲، ۳۴۷ (۱۹۷۸ م.): ۲۸-۳۰. این افزایش بسیار

- غیرمحمتم است.
- ۵۴ پیام بهائی، ش. ۱۷۳ (آوریل ۱۹۹۴ م.): ۲۹-۳۰.
- ۵۵ این مدرسه (پسرانه و دخترانه) در طول ۳۰ سال عملکرد خود هزاران دانش‌آموز را تربیت کرد؛ پیام بهائی، ۱۷۳ (آوریل ۱۹۹۴ م.): ۳۳.
- ۵۶ همانجا، ۱-۳۰؛ سمندری، ج. ۱: ۴۱۲؛ سلیمانی، ۴۴؛ فاضل مازندرانی^۸، ج. ۸. بخش ۱: ۵۶۸ و ۶۰۹؛ اخبار امری، ۹، ۳۸: ۳۱۲ و ۵۱، ۲: ۵۷ هیچ فرقی بین مدیران و معلمین گذاشته نشده، هرچند به احتمال قوی بعضی از آن‌ها هر دو وظیفه را انجام می‌دادند.
- ۵۷ همه این کلاس‌ها در دورانی که رهبری مدرسه با محمد لیب بود تشکیل گردید؛ لوح عبدالبهاء به محمد لیب، آوریل ۱۹۱۹ م.، نقل شده در واثقی، ۴-۱۵۳. لیب بود که در سال ۱۹۱۷ م. شرکت سهامی نونهالان را که یک شرکت پس‌انداز برای کودکان بود در قزوین تأسیس نمود. نک: راستانی، ۸-۹۵.
- ۵۸ این امر نیز در طی دورانی که محمد لیب رهبری مدرسه را داشت انجام شد. همانجا.
- ۵۹ پیام بهائی، ش. ۱۷۳ (آوریل ۱۹۹۴ م.): ۳۴-۲۹.
- ۶۰ سمندری، ج. ۱: ۷-۳۹۳.
- ۶۱ همه معلمین و ناظمین مدرسه قبلاً دانش‌آموز آن مدرسه بودند؛ همانجا، ج. ۱: ۳۹۶ و ۳۷۱؛ پیام بهائی ش. ۱۷۳ (آوریل ۱۹۹۴ م.): ۳۱.
- ۶۲ سمندری، ج. ۱: ۵-۳۹۴.
- ۶۳ سمندری، ج. ۱: ۳۹۷. و ج. ۲: ۳۰.
- ۶۴ بعد از انقلاب سال ۱۹۷۸-۹ م. نامش به مهدی شهر تغییر یافت؛ واثقی: ۱۶۲.
- ۶۵ به احتمال قوی سال ۱۹۱۷ م. بود؛ نک: حقیقی، ۲۸؛ حقیقت‌پژوه، ۹.
- ۶۶ یکی از علمای برجسته و متدین سنگسر؛ واثقی، ۱۶۳.
- ۶۷ بعد از بستن نهائی دو مدرسه (پسرانه و دخترانه) در سنگسر و اداره کردن غیررسمی این مدارس ابتدائی، جامعه بهائی محلّ نقش مهمی در باز کردن اولین دبیرستان در سنگسر ایفاء نمود. چند نفر از اعضای جامعه بهائی محلّ مانند سیروس جوادی مولاک، ناظم محفل روحانی محلّی به همراه چند تاجر بهائی (که آن‌ها نیز اعضای محفل روحانی محلّی بودند) مانند میرزا روح الله ممتازی تاجر، آقا حسین ثابتی تاجر و میرزا چراغعلی تیبانی تاجر، با رئیس فرهنگ سمنان ملاقات نموده تعهد کردند

- که همهٔ مخارج مدرسه و از جمله حقوق کارمندان مدرسه را برای سال اوّل بپردازند؛ حقیقت پژوه، ۱۱-۱۰.
- ۶۸ ظاهراً نام اوّل بسیاری دانش‌آموزان شبیه هم بود به این دلیل آن‌ها را با شماره مشخص می‌کردند. در یک مورد هفت دانش‌آموز با نام علی‌اکبر وجود داشت؛ همانجا، ۱۶۸.
- ۶۹ برطبق اظهار عطفیه حقیقی که در سال ۹-۱۹۴۸ م. به عنوان مدیر مدرسهٔ دخترانهٔ سنگسر منصوب گردید، اوّلین محلّ مدرسه مسجد متروکه ملا یوسف - به نام یکی از روحانیون شیعه بود که به دین بهائی ایمان آورده بود. بهائیان سنگسر بعداً مسجد را تعمیر کردند و آن را تبدیل به مدرسهٔ پسرانه بنام حسینیه نمودند. مدرسه در این محلّ فقط پنج سال (تا سال ۱۹۲۱ م.) دوام داشت که بعد توسط متعصبین محلّ به تحریک مآلاها به آتش کشیده شد (به همراه مشرق‌الذکار بهائی) و سپس آب بر آن بسته همه چیز را از بین بردند. نک: حقیقی، ۲۸. یکی از دلایل آتش زدن مدرسه در آن زمان تأسیس مشرق‌الذکار در سال ۱۹۲۱ م. بود که آن نیز به آتش کشیده شد؛ حقیقت پژوه، ۹.
- ۷۰ واثقی، ۵-۱۶۴. حقیقی اظهار می‌دارد که محلّ جدید در منزل آقا میرزا آواز محمد جذبانی (یکی از معلمین) بود نه در منزل محمد سبحانی؛ نک: حقیقی، ۲۸.
- ۷۱ واثقی، ۵-۱۶۴.
- ۷۲ حقیقت پژوه، ۱۰.
- ۷۳ در اوّلین محلّ مدرسه با ملا عبدالعلی معلّم و الله‌قلی سبحانی. بعداً وقتی مدرسه به محلّ دوّم خود (منزل عزیز محمد سبحانی) نقل مکان نمود، معلّمین دیگری بودند که در جدول شماره ۱ شرح داده شده است؛ واثقی، ۷-۱۶۶.
- ۷۴ بعد واثقی در نوشتهٔ خود نام فرج‌الله فنائیان را ذکر می‌کند. مشخص نیست آیا یکی از نام‌های اوّل اشتباه تایی دارد یا این اسامی اشاره به دو فرد مختلف است. همانجا، ۷-۱۶۶.
- ۷۵ سه معلّم اخیر که نامشان ذکر شده است در آن زمان در سال اوّل دبیرستان تحصیل می‌کردند؛ همانجا، ۱۶۷.
- ۷۶ ملا یوسف نوبهائی که از علمای شیعه بود سایر علمائی را که تازه بهائی شده بودند مانند ملا علی‌محمد و ملا محمدعلی هراتی سمنانی را به سمت‌های معلّمی و مدیریت مدرسه منصوب نموده بود. بعداً ملا عبدالعلی شه میرزادی (معروف به

- مظلومی) به آن‌ها پیوست و میرزا الله‌قلی سبحانی و آواز محمد جذبانی جایگزین دو نفر قبلی شدند. حقیقت‌پژوه، ۹-۱۰.
- همانجا، ۱۰ و ۱۲. ۷۷
- علاوه بر آن، هر روز صبح (شاید در دوران سلطنت رضاشاه)، اداره معارف تعدادی از کارمندان خود را به مدرسه می‌فرستاد تا سرود ملی را به دانش‌آموزان بیاموزند؛ حقیقت‌پژوه، ۱۱. ۷۸
- ابتدا دانش‌آموزان خود دفترچه درست می‌کردند، ولی بعداً وقتی دفترچه در بازار عرضه شد، دانش‌آموزان می‌توانستند آن را خریداری نمایند؛ واثقی، ۱۷۶. ۷۹
- آن تنبیهات شامل فلک کردن و زدن با ترکه نازک بود. برای بعضی از مجازات‌های سخت، دانش‌آموزان مجبور می‌شدند با یک تکه سنگ در دست و کلاه کاغذی بر سر، روی یک پا بایستند. هم‌چنین این مجازات هنگامی که دانش‌آموزان دیر به مدرسه می‌آمدند نیز اعمال می‌شد؛ همانجا، ۱۶۹. ۸۰
- حقیقت‌پژوه، ۱۰. ۸۱
- واثقی، ۲-۱۷۱. ۸۲
- بهائیان هر از چند گاه به تلاش خود برای بازکردن مجدد مدرسه بهائی در سنگسر ادامه می‌دادند و هر بار مدرسه‌ای دایر می‌نمودند بعد از چند ماه از طرف وزارت معارف بسته می‌شد. آخرین باری که محفل روحانی محلی موفق شد با کمک محفل روحانی ملی مدرسه باز کند در مهرماه سال ۱۳۲۲ مطابق با سپتامبر-اکتبر ۱۹۴۳ م. بود؛ فاضل مازندرانی^۹، ج. ۸. بخش ۱: ۳-۳۰۲. ۸۳
- حقیقی، ۲۸. ۸۴
- مدرسه پسرانه حسینیه سنگسر پس از تعطیلی رسماً زیر نام مدرسه تربیت باز شد (حقیقی، ۸-۲۷)، اما قبل از آن به عنوان مکتب‌خانه دایر بود و هر سال در منزل یکی از بهائیان تشکیل می‌شد؛ واثقی، ۱۷۴. ۸۵
- در طول آخرین سالی که مدرسه در این محل دایر بود، اتاق دیگری به ساختمان اضافه شد و در نتیجه در هر اتاقی دو کلاس تشکیل می‌شد (جمعاً ۶ کلاس)؛ واثقی، ۱۷۴. ۸۶
- کلاس پنجم و ششم هر یک کلاس درس جداگانه داشتند، در حالی که دو اتاق دیگر در بین بقیه کلاس‌ها مشترک بود (یک اتاق برای کلاس‌های اول و دوم و یک اتاق برای کلاس‌های سوم و چهارم)؛ همانجا، ۱۷۵. ۸۷

- ۸۸ یک نمونه مکتب‌خانه‌ای است که توسط خانم سبحانی با کمک دخترش گل بانو و خواهرزاده‌اش ورقائیه خانم اداره می‌شد که در آن دانش‌آموزان بهائی و غیربهائی درس می‌خواندند. شهربانو پورجعفر و معلم‌زهره مکتب‌خانه‌های جداگانه داشتند؛ همانجا، ۸-۱۷۷. بنا به اظهار حقیقی، علیرغم این واقعیت که در زمان رضاشاه وزارت معارف به دختران اجازه می‌داد که در مدارس پسرانه درس بخوانند، هیچکس اعم از بهائی و غیربهائی آمادگی این کار را نداشت. نک: حقیقی، ۲۸. این نکته احتمالاً تحصیل دختران را در مکتب‌خانه‌ها تا سال ۸-۱۹۲۷م. که مدرسه دخترانه جداگانه‌ای در سنگسر تأسیس شد توجیه می‌کند.
- ۸۹ برای اطلاعات بیشتر و توصیف این مدیران نک: واثقی، ۹-۱۷۸؛ حقیقی، ۲۹؛ حقیقت‌پژوه، ۱۰-۱۲.
- ۹۰ هر چهار نفر خواهر و از خانواده پارسا بودند که هر یک بعد از ازدواج نقش معلم را عهده‌دار می‌شدند. به این ترتیب، وجدانیه از سال ۴-۱۹۴۳م. تا سال ۵۰-۱۹۴۹م.، رحمانیه از ۵۰-۱۹۴۹ تا ۳-۱۹۵۲م.، رضوانیه از ۳-۱۹۵۲ تا ۴-۱۹۵۳م. و منیره از ۴-۱۹۵۳ تا ۶-۱۹۵۵م. در این سمت خدمت کردند؛ واثقی، ۱۷۹.
- ۹۱ به جای آنکه یک معلم همه درس‌های یک کلاس را تدریس نماید، هر یک از معلمین و معلمین موقت درس مخصوصی را تدریس می‌کردند. برای شرح سال‌های آخر این مدرسه نک: حقیقی، ۲۸-۳۰ و حقیقت‌پژوه، ۱۱-۱۲.
- ۹۲ عنوان مجموعه آیات عربی و فارسی بهاء‌الله که در بغداد در سال‌های ۸-۱۸۵۷م نوشته شد.
- ۹۳ قبل از رسمیت یافتن مدرسه، دو بار در سال (در اواسط و اواخر سال) توسط اعضای محفل روحانی محلی از شاگردان امتحان به عمل می‌آمد. بعداً سه بار در سال، در آخر هر سه ماه؛ واثقی، ۷-۱۷۶.
- ۹۴ برای درک مشکلاتی که بر سر راه اخذ گواهینامه رسمی [تصدیق] برای دختران فارغ‌التحصیل کلاس ششم وجود داشت و در عین حال غلبه بر اعتقادات سنتی عمیق پدر و مادران‌ها، نک: حقیقی، ۲۹-۳۰.
- ۹۵ تغییر تدریجی به سوی کاهش تنبیه بدنی می‌تواند نشانه‌ای از تغییر نگرش نسبت به تعلیم و تربیت اطفال در جامعه بهائی باشد؛ واثقی، ۱۸۲.
- ۹۶ حقیقت‌پژوه، ۱۰.

- ۹۷ سلیمانی، ج. ۹: ۵۸۰ در دوره مدیریت مصباح مدرسه را دارای شش کلاس ابتدائی و یک کلاس اول متوسطه می‌داند و می‌نویسد که او [مصباح] آن را تا سوم متوسطه [کلاس نهم] توسعه داد. در مجلد دیگر همین منبع (ج. ۲: ۴۶۷) می‌نویسد [آقای مصباح]... تعداد کلاس‌ها را از ۶ به ۱۲ رساند. اگر اشاره دوم به تعداد کلاس‌ها باشد، در آن صورت این تضاد قابل توجیه است، در غیر این صورت یکی از این دو رقم اشتباه است.
- ۹۸ فروتن^۹، ۱۰۵؛ سلیمانی، ج. ۸: ۲۴. به احتمال قوی در حالی که رقم پائین‌تر (۷۵۰) نمایانگر تعداد دانش‌آموزان در مدرسه پسرانه است، رقم بالاتر در واقع تعداد دانش‌آموزان هر دو مدرسه پسرانه و دخترانه را مشخص می‌سازد؛ سلیمانی، ج. ۸: ۵-۲۴.
- ۹۹ شهریه آن‌ها توسط گروهی از بهائیان آمریکا پرداخت می‌شد که هر یک از افراد این گروه مسئولیت یک یا چند دانش‌آموز بی‌بضاعت را به عهده داشتند. فروتن^۹، ۱۰۳؛ ثابت، ج. ۸ و ۱۹. برای اطلاع از کمک‌های بهائیان آمریکا به هم‌مسلمانان خود در ایران نک: Ma'ani Rouhani.
- ۱۰۰ در حال حاضر (سال ۲۰۰۹ م.) نام این خیابان امام خمینی است.
- ۱۰۱ این کلاس‌ها به طور مخصوص برای فرزندان شاه (مانند محمد رضا)، وزراء و خانواده‌های اشراف (مانند خانواده فرمانفرمائی‌ان) هم‌چنین جمعی از دانش‌آموزان موفق طرح‌ریزی شده بود. واثقی، ۹۰-۱۸۹.
- ۱۰۲ واثقی، ۷-۱۹۵ دورانی را که مصباح مدیر مدرسه بود (حدود سال‌های جنگ جهانی اول تا آغاز سال ۱۹۳۴ م.) می‌داند. سلیمانی می‌نویسد «مصباح حدود ۳۴ سال به امور آن مدرسه رسیدگی کرد و ادبیات تدریس می‌نمود» (سلیمانی، ج. ۸، بخش ۱: ۳۹۳). منشأ این تناقض را می‌توان اشتباه در مورد دوران خدمت مصباح در مقام مدیر مدرسه و در نظر گرفتن دوران شرکت او در امور مدرسه (مثلاً در مقام یکی از اعضای کمیته اداره مدرسه) دانست.
- ۱۰۳ مشخص نیست که چه زمانی یزدانی به سمت مدیریت رسید. واثقی، ۱۹۸ می‌نویسد که وی برای چند ماه مدیر مدرسه پسرانه و دخترانه هر دو بود و به احتمال قوی این در دورانی بوده که این دو مدرسه با هم مشترک بوده یا وقتی بوده که مدرسه دخترانه مدیر نداشته است.
- ۱۰۴ این شخص بهائی نبود، ولی ظاهراً گرایش مثبتی نسبت به آئین بهائی داشت؛

- همانجا، ۱۹۹-۲۰۰.
- ۱۰۵ فرد اخیر سمت معاون ناظم را داشت؛ همانجا، ۲۰۰.
- ۱۰۶ او معمم بود؛ فاضل مازندرانی^۳، ج. ۸، بخش ۱: ۵۷۱.
- ۱۰۷ این شخص از هر دو چشم نابینا بود؛ سلیمانی، ج. ۲: ۳۴۶.
- ۱۰۸ محدود به یک یا دو ساعت در هفته بود و شامل تمرین‌های ساده ژیمناستیک می‌شد، ولی از دانش‌آموزان انتظار می‌رفت که این تمرین‌ها را خارج از مدرسه نیز انجام دهند؛ ثابت، ح. ۲۰.
- ۱۰۹ اغلب به خاطر حضور معلمین بهائی آمریکائی توجه زیادی به زبان انگلیسی می‌شد. برخلاف زبان فرانسه که بسیار فشرده‌تر و پیشرفته‌تر تدریس می‌شد، انگلیسی در یک سطح ابتدائی آموزش داده می‌شد تا جائی که دانش‌آموزان بتوانند متون ساده را بخوانند و ترجمه کنند؛ همانجا، ۲۱.
- ۱۱۰ در یکی از آزمایشات، دانش‌آموزان کلاس نهم و دهم توانستند یک دستگاه تلگراف با فرستنده و گیرنده درست کنند؛ واثقی، ۱-۱۹۰.
- ۱۱۱ برای هزینه بخاری و گرم کردن کلاس‌ها از دانش‌آموزان به اندازه شهریه دو ماه اضافه (یعنی ۱۵ قران) گرفته می‌شد. بخاری در قسمت جلوی کلاس نزدیک معلم قرار داشت و در زمستان کسانی که نمی‌توانستند هزینه گرم کردن را بپردازند در ردیف‌های عقب کلاس می‌نشستند؛ ثابت، ح. ۱۹-۲۰.
- ۱۱۲ همانجا، ۱۸.
- ۱۱۳ این سیرک ابتدا برای دختران برنامه اجرا کرد و روز بعد برای پسران؛ واثقی، ۲۰۵.
- ۱۱۴ برخی از آن‌ها که با واثقی مصاحبه داشته‌اند مدعی هستند که پوشیدن یونیفورم اجباری نبوده است؛ همانجا، ۲۰۲. واثقی توضیحی در باره این تناقض‌گویی نمی‌دهد و اظهار می‌دارد تحقیقات بیشتری لازم است.
- ۱۱۵ ثابت، ح. ۸.
- ۱۱۶ دختر آخوند ملاً علی اکبر شه‌میرزادی و همسر این ابهر؛ ارباب^۳، ۵-۳۹۴.
- ۱۱۷ هیچ نامی مشخص نشده است؛ واثقی، ۲۲۳.
- ۱۱۸ هرچند جواز باز کردن مدرسه بنام بخشایش بود، تأسیس این مدرسه اکثراً نتیجه فعالیت شدید چند نفر بهائی ایرانی (بیشتر عصمت خانم طایره) و آمریکائی (اکثراً دکتر سوزان مودی) بود که در چارچوب انجمن ارتباط شرق و غرب که به انجمن آموزشی ایران و آمریکا (تأسیس ژانویه ۱۹۱۰ م.) نیز معروف بود فعالیت می‌کردند.

- تنها پس از آنکه بودجه لازم برای باز کردن مدرسه‌ای برای حداقل پنجاه دانش‌آموز در ایالات متحده آمریکا تأمین گردید و یک معلم انگلیسی آمریکائی به نام لیلیان کپیس موافقت کرد که برای تدریس در این مدرسه به ایران بیاید، محفل روحانی تهران تأسیس رسمی مدرسه را به بخشایش واگذار نمود. فاضل مازندرانی^۸، ج. ۸، بخش ۱: ۴-۴۳۲؛ ارباب^۹، ۳۰۲-۳۳؛ Ma'ani Rouhani, 24؛ سلیمانی، ج. ۸: ۳۲؛ فروتن^{۱۰}، ۱۰۹.
- ۱۱۹ مدرسه دخترانه با ۵۰-۳۰ دانش‌آموز شروع به کار کرد، ولی هنگام بستن مدرسه در سال ۱۹۳۵ بیش از ۷۵۰ دانش‌آموز داشت. Ma'ani Rouhani, 30.
- ۱۲۰ بیش از ۵۰ درصد دانش‌آموزان مسلمان بودند؛ واتقی، ۲۴۲.
- ۱۲۱ هزینه مدرسه از طریق شهریه و کمک‌های مالی (از بهائیان ایران و ایالات متحده آمریکا) تأمین می‌شد؛ همانجا، ۵-۲۴۴. بر طبق گزارشی از مدیر اجرایی کمیته آموزشی ایران و آمریکا در سال ۱۹۱۳ م.، تعداد ۷۷ نفر دانش‌آموز (۱۸ دختر و ۵۹ پسر) بودند که شهریه آن‌ها را ۱۸ محفل روحانی محلی، سه زن و شوهر و ۶۷ نفر (۴۵ نفر زن و ۲۲ نفر مرد) از ایران و آمریکا پرداخت می‌کردند. نک: Ma'ani Rouhani, 26.
- ۱۲۲ قبل از آنکه مدرسه رسمیت پیدا کند، تفرشی سمت مدیریت مدرسه دخترانه (و نیز پسرانه) را داشت که بعد از رسمیت یافتن مدرسه این سمت به بخشایش داده شد. ارباب، همانجا، ۲۲۵.
- ۱۲۳ در طی دورانی که او مدیر مدرسه دخترانه بود، اولین گروه دانش‌آموزان شش کلاس ابتدائی فارغ‌التحصیل شدند و ۲۰ دختر امتحانات نهائی کلاس ششم را با موفقیت گذرانده از وزارت معارف تصدیق دریافت کردند. سلیمانی، ج. ۸: ۲۴.
- ۱۲۴ کپیس Kappes در اکتبر ۱۹۱۱ م. با دعوت شخصی عبدالبهاء از آمریکا به تهران وارد شد. وی شروع به تدریس انگلیسی در هر دو مدرسه پسرانه و دخترانه نمود و به نظر می‌رسد در طی مدتی که مدیریت کلی هر دو مدرسه به عهده دکتر بخشایش بود، وی مدیریت مدرسه دخترانه را به عهده داشت. کپیس در طی سال‌های اولیه کارش در مدرسه، به خاطر معرفی اصلاحاتی در روش‌ها و محتوای آموزش با سختی‌های بسیار و رنجش بهائیان محلی (بخصوص کسانی که در کمیته مدرسه بودند) روبرو گردید. اما بعد از گذراندن پنج سال سخت و دشوار، با تغییر کمیته مدرسه که اعضای جدید آن از روش‌ها و نظریات او حمایت می‌کردند، نهایتاً

- توانست به تدریج این اصلاحات را در هر دو مدرسه اجرا نماید. نک: نامه کلاک به پلات Platt، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۶م.، مکاتبات پلات، آرشیو محفل روحانی ملی آمریکا؛ Ma'ani Rouhani, 29. کپیس از بیماری حصبه درگذشت و درباره تشییع جنازه با شکوه وی گفته‌اند که «قبل از آن هرگز در ایران دیده نشده بود که در تشییع جنازه‌ای، زن و مرد با هم شرکت نمایند و برای یک زن آمریکائی سوگواری کنند، هیچکس انتظار چنین احترامی را برای یک خارجی نداشت...»؛ واثقی، ۵-۲۳۴. ۱۲۵
- اولین زن بهائی (شاید ایرانی) تحصیل کرده در آمریکا بود و به طور موقت در آن سمت منصوب گردید تا مدیر جدید معرفی گردد؛ Ma'ani Rouhani, 32. ۱۲۶
- دکترای روانشناسی داشت و از آنجا که فارسی نمی‌دانست مترجمی او را در مدرسه همراهی می‌کرد؛ همانجا. ارباب^۳، ۳۰۴ او را دارای دکترای ادبیات می‌داند. ۱۲۷
- او فارغ‌التحصیل کالج کلرادو بود و در همانجا شروع به تدریس نمود. پس از آنکه دکترگی Coy مدرسه را ترک کرد (۱۹۳۲م.)، اوضاع مدرسه رو به وخامت گذاشت تاجائی که شوقی افندی از بهائیان آمریکا خواست که شخص مناسبی را برای این شغل انتخاب کنند. میس شارپ Adelaide Sharp حاضر شد این چالش را بپذیرد. نک: Ma'ani Rouhani, 33-4؛ ارباب^۳، ۴۱۱؛ آهنگ بدیع ۲۲، ۵: ۱۵۶. شارپ بعد از بسته شدن مدارس بهائی در سال ۱۹۳۵م. بنا به توصیه شوقی افندی در ایران ماند و تا پایان حیاتش در سال ۱۹۷۶م. به تعلیم و تربیت کودکان بهائی ادامه داد. نک: Ma'ani Rouhani, 34؛ ارباب^۳، ۴۱۲. ۱۲۸
- اکثر معلمان بهائی بودند. معلمان کلاس اول تا سوم همگی همه دروس را تدریس می‌کردند، اما از کلاس چهارم به بعد برای هر درس معلم مخصوصی بود. بعضی از معلمان حقوق می‌گرفتند و بعضی دیگر داوطلبانه و افتخاری کار می‌کردند؛ واثقی، ۲۴۰. ۱۲۹
- هر سه نفر دختران خانم بزرگ بودند؛ همانجا. ۱۳۰
- احتمالاً برای کلاس چهارم. ۱۳۱
- هر دو در مدرسه ساکن و احتمالاً زن و شوهر بودند؛ واثقی، ۲۴۱. ۱۳۲
- واثقی، ۴-۲۴۳. ۱۳۳
- همه وسائل و تسهیلات آموزشی توسط مصور رحمانی اهداء شده بود؛ سلیمانی، ج. ۷: ۸۰؛ عبدالبهاء^۴، ج. ۴: ۹۳. ۱۳۴
- شبهه قلم نی می‌باشد ولی از فلز ساخته شده است.

- ۱۳۵ دانش‌آموزان آن‌ها را از ورقه‌های بزرگ کاغذ درست می‌کردند و یا از دفترچه‌های آماده استفاده می‌شد.
- ۱۳۶ این تنها فعالیت مذهبی در مدرسه بود؛ واثقی، ۲۴۳.
- ۱۳۷ دو نفر آخر برادر و خواهر نفر اول بودند؛ همانجا، ۲۶۷.
- ۱۳۸ پسر میرزا عطاءالله سراج‌الحکماء؛ همانجا، ۲۷۱.
- ۱۳۹ این تنها مدرسه شش کلاسه آباده بود، همه مدارس دیگر آباده فقط چهار کلاس داشتند و این بدان معنا بود که ادامه تحصیل پس از کلاس چهارم فقط در مدرسه تربیت میسر بود. وقتی که اولین گروه دانش‌آموزان از کلاس ششم فارغ‌التحصیل شدند، مدیریت مدرسه و بعضی از بهائیان برجسته تصمیم گرفتند اولین کلاس هفتم و بعد از آن کلاس هشتم را باز کنند؛ «مدارس بهائی آباده»، پیام بهائی، ش. ۱۶۶: ۳-۳۲.
- ۱۴۰ به خاطر تعداد روز افزون دانش‌آموزان که از ۱۰۰ نفر متجاوز بود مدرسه به محل جدیدی نقل مکان کرد؛ واثقی، ۲۷۰.
- ۱۴۱ هم‌چنین به دلیل بالا؛ همانجا، ۲۷۱.
- ۱۴۲ در واقع اینجا محل دفن سرهای شهدای بابی و میرزا علی سردار در واقعه نیریز بود. نقل شده است که بعد از پیروزی بر بابیان، سربازان سرهای شهدا را از تن جدا کرده و می‌خواستند آن‌ها را نزد ناصرالدین شاه ببرند. وقتی به آباده رسیدند دستوری از تهران رسید که سرها را دفن کنند و بدین ترتیب سرها در محل متروکه‌ای نزدیک قبرستان عمومی دفن شد. سال‌ها بعد میرزا عطاءالله سراج‌الحکماء آن زمین را خریداری کرد و در سال ۱۹۰۶م. به دستور عبدالبهاء قناتی در آنجا احداث کرد و محوطه را درختکاری و گلکاری نمود و چند اتاق در آنجا بنا نهاد. این محل از آن به بعد به باغ حکیم یا حدیقه الرحمن معروف شد. نک: فیضی، ۱-۱۲۰ و ۱۲۳.
- ۱۴۳ دو نفر اخیر معمم بودند، ولی بعد از قانون لباس جدید در زمان رضاشاه به کت و شلوار و کلاه پهلوی ملبس گردیدند؛ همانجا، ۲۷۶.
- ۱۴۴ «مدارس بهائی آباده»، پیام بهائی، ش. ۱۶۶: ۳۳.
- ۱۴۵ بعد از معرفی قانون لباس جدید توسط رضاشاه، مدارس دولتی در آباده یونیفورم خاکی‌رنگ [نظامی] را معمول نمودند، در حالی که دانش‌آموزان مدرسه تربیت با کت و شلوار غیر یونیفورم و کلاه پهلوی از دانش‌آموزان مدارس دولتی متمایز می‌شدند. واثقی، ۲۷۷.

- ۱۴۶ قبلاً در سال ۱۹۰۸ م. یک مدرسه دخترانه بهائی در آبادیه تأسیس شده بود. علیرغم شکایت‌های مکرر علیه این مدرسه توسط رهبران مذهبی (چون این مدرسه هم متعلق به بهائیان بود و هم دخترانه)، مدرسه چهار سال بعد در سال ۱۹۱۳ م. بسته شد. چنین به نظر می‌رسد که دلیل اصلی بسته شدن آن نه فشار مذهبی (گرچه احتمالاً این فشار نقشی در آن داشت)، بلکه نفوذ حاجی مخبرالسلطنه هدایت، حاکم جدید استان فارس بود. او باز کردن مدرسه دخترانه در یک دهکده (آبادیه) را قبل از آنکه چنین مدرسه‌ای در مرکز استان (شیراز) باز شود امری زودرس می‌دانست. نک: «شمه‌ای در باره مدارس بهائی آبادیه»، پیام بهائی، ش. ۳۳: ۱۶۴.
- ۱۴۷ دختر ارشد میرزا عطاءالله سراج‌الحکماء و معروف به بی بی کوچک نک: «شمه‌ای در باره مدارس بهائی آبادیه»، ۳۴.
- ۱۴۸ ابتدا همه معلمین بهائی بودند، اما با افزایش تعداد دانش‌آموزان و کلاس‌ها، چندین معلم غیربهائی و غیرمقیم در محل نیز استخدام شدند؛ واثقی، ۲۸۳.
- ۱۴۹ همایون حسامی، «یادی از یک معلم در نیریز»؛ پیام بهائی، ش. ۳۰۵: ۴۹.
- ۱۵۰ این شخص حاکم نیریز بود؛ همانجا، ۴۹.
- ۱۵۱ پسر میرزا آقا بزرگ بازیار؛ همانجا.
- ۱۵۲ این شخص در سال ۱۸۶۵ م. در قصرالدشت نزدیک شیراز متولد شد، تحصیلات عالی خود را در شیراز تکمیل کرد و به قصرالدشت بازگشت و در آنجا امام جماعت شد و به عنوان شغل دوم خود زراعت می‌کرد. به علت سئوالاتی که پیروانش در باره مذاهب بابی و بهائی از او می‌کردند، مجبور شد در باره این مذاهب مطالعه نماید و بعداً خودش بهائی شد. وی در سال ۱۹۳۱-۲ م. در نیریز وفات یافت. همانجا، ۵۰-۴۹.
- ۱۵۳ همانجا، ۴۹.
- ۱۵۴ این شخص بنیان‌گذار محفل روحانی شیراز نیز بود. واثقی، ۲۹۱.
- ۱۵۵ یکی از روستاهای دهستان بانسرا از بخش بابلسر در مازندران.
- ۱۵۶ ایقانی، تاریخچه، ۷۱.
- ۱۵۷ در آن سال دختران از پسران جدا شده به یک اتاق اجاره‌ای در منزل شخصی به نام اسماعیل ایمانیان منتقل شدند. معلم مدرسه یک ساعت صبح‌ها و یک ساعت عصرها برای تدریس دختران می‌آمد و دانش‌آموزان بزرگ‌تر در بین این ساعات

- کلاس را اداره می‌کردند؛ همانجا، ۷۳.
- ۱۵۸ فقط در سال ۹-۱۹۳۸ م. یا ۴۰-۱۹۳۹ م. بود که یک کلاس پنجم و در سال ۴-۱۹۴۰ م. یک کلاس ششم در مدرسه باز شد. در سال ۸-۱۹۳۷ م. مدرسه دولتی شده بود؛ همانجا، ۷۶.
- ۱۵۹ همانجا، ۵-۷۴.
- ۱۶۰ همانجا، ۷۲. ساختمان و حیاط محلّ اقامت منصور اسماعیلی (پسر بنیان‌گذار مدرسه) و خانواده‌اش بود. آن‌ها در یکی از دو اتاق خانه زندگی می‌کردند، در حالی که در اتاق دیگر چهار کلاس مدرسه تشکیل می‌شد.
- ۱۶۱ هیچ‌گونه سمتی برای مدیر و ناظم وجود نداشت و همهٔ معلمان و وظائف معلم و مدیر را انجام می‌دادند و ناظم نیز بودند؛ همانجا، ۷۲.
- ۱۶۲ پیام بهائی، ش. ۱۵۶ (نوامبر ۱۹۹۲ م.): ۳۸؛ ملودی صمیمی، رسالهٔ شرح احوال بعضی از معلمان بهائی مازندران (منتشر نشده، ۱۳۷ بدیع/۲-۱۹۸۱ م.): ۷۰، نقل در ایقانی، ۳-۷۲.
- ۱۶۳ ایقانی، ۷۴. ده صفحهٔ کاغذ ضخیم به قیمت ده شاهی فروخته می‌شد. قلم پهلوی در سال ۶-۱۹۳۵ وارد بازار شد و در واقع نوعی خودنویس بود.
- ۱۶۴ همانجا، ۶-۷۵.
- ۱۶۵ همانجا، ۵-۷۴.
- ۱۶۶ نام مدرسه توسط عبدالبهاء انتخاب شده بود؛ همانجا، ۴۱.
- ۱۶۷ مدرسه به طور رسمی دو سال بعد در سال ۴-۱۹۱۳ م. افتتاح شد؛ همانجا، ۳۵.
- ۱۶۸ واثقی، ۵-۲۹۴.
- ۱۶۹ ایقانی، ۳۷.
- ۱۷۰ همانجا، ۳۷.
- ۱۷۱ در زمان رضاشاه هنگامی که قطعه زمینی توسط آقا سیف‌الله بارفروشی (تاجر تنباکو) اهداء گردید، حظیرةالقدس و هم‌چنین مدرسه از نظر اندازه بزرگ‌تر شد؛ همانجا، ۶-۳۵.
- ۱۷۲ همانجا، ۲۹۵.
- ۱۷۳ احتمالاً بعد از بسته شدن رسمی مدرسه مدیر شد. فاضل مازندرانی^۹، ج. ۸ بخش اول: ۴۲۷. بعد از بسته شدن مدرسه، محفل روحانی ملی از سهیلیان خواست که مدرسه را به عنوان کلاس‌های جداگانه برای ۱۰ تا ۱۵ دانش‌آموز اداره نماید.

- صمیمی، ۱۰۷ نقل در ایقانی، ۳۷.
 ۱۷۴ ایقانی، ۳۶.
- همانجا، ۷-۳۶؛ واثقی، ۲۹۵.
 ۱۷۵
- ایقانی، ۸-۳۷. بعد از یک مرحله مقدماتی که دوره تهیه خوانده می‌شد،
 ۱۷۶ دانش‌آموزان شروع به خواندن کتابی تحت عنوان صد درس می‌کردند که همه
 دروس را دربرداشت و این کتاب را تا پایان کلاس چهارم تمام می‌کردند.
 ۱۷۷ همانجا، ۳۸.
- همانجا.
 ۱۷۸
- واثقی، ۲۹۵.
 ۱۷۹
- یکی از روستاهای دهستان بانسر در بخش بایلسر.
 ۱۸۰
- دو نفر بهائی، میرزا حسن نوش‌آبادی و میرزا مهدی اخوان‌الصفی در بین مسافرینی
 ۱۸۱ بودند که از مدارس بهائی از جمله مدرسه بهنمیر دیدن کردند. واثقی ۲۹۷.
 ۱۸۲ او از بازماندگان (بقیة السیف) واقعه شیخ طبرسی بود. ایقانی، ۶۰.
- همانجا.
 ۱۸۳
- همانجا، ۶۲.
 ۱۸۴
- هیچ سمت بخصوصی برای مدیر یا ناظم وجود نداشت و همه معلمان آن وظائف
 ۱۸۵ را نیز انجام می‌دادند؛ همانجا، ۶۱.
- همه معلمان بهائی بودند به غیر از سید سمیع (اولین معلم)؛ همانجا، ۲-۶۱.
 ۱۸۶
- همانجا؛ ۱-۶۰.
 ۱۸۷
- همانجا، ۳-۶۲. کلاس‌های درس اخلاق در روزهای جمعه (که دانش‌آموزان
 ۱۸۸ مسلمان در مدرسه نبودند) تشکیل می‌شد و فقط دانش‌آموزان بهائی شرکت
 می‌کردند.
- همانجا، ۶۲.
 ۱۸۹
- همانجا، ۴-۶۳. یکی از آن سرودها چنین بود: ما نونهالان جملگی خواهان
 ۱۹۰ عرفانیم، بهرکمال و معرفت با سرشتابانیم، می‌رویم به سوی دبستان، از فضل حق
 ما همه امیدوارانیم [ترجمه].
- همانجا، ۶۴.
 ۱۹۱
- همانجا، ۶۳.
 ۱۹۲
- همانجا، ۶۴. این مسئله عجیب است به خاطر آنکه در زمان رضاشاه همه
 ۱۹۳

- مکتب‌خانه‌ها بسته شد. به هر حال این مدرسه بعد از ۳۰ سال فعالیت و پس از باز شدن مدرسه دولتی در آنجا تعطیل گردید.
- ۱۹۴ شه میرزادی، *خاطرات*، ۷۶ نقل در ایقانی، ۱۲۶ و ۱۷۸.
- ۱۹۵ یکی از روستاهای دهستان علی‌آباد که جزء منطقه شهرستان قائم‌شهر (شاهی) واقع در ۱۰ کیلومتری شرق آن شهرستان است.
- ۱۹۶ شه میرزادی، *خاطرات*، ۷۶ نقل در ایقانی، ۱۲۶ و ۱۷۸.
- ۱۹۷ او یک بهائی و عضو محفل روحانی ساری و از مالکین بورخیل ارطه بود که با درخواست محفل روحانی ارطه برای تأسیس مدرسه‌ای در آنجا موافقت کرد. آقا عبدالناصر (ایمانی) عضو محفل روحانی ارطه به عنوان نماینده مالک برای اجرا نمودن خواست مالک و محفل روحانی انتخاب گردید؛ ایقانی، ۱۲۶.
- ۱۹۸ هرچند به وضوح مشخص نشده که دانش‌آموزان تا چه کلاسی در آن مدرسه درس می‌خواندند، ذکر شده است که «دانش‌آموزان این مدرسه که سال‌ها بعد به مدرسه دولتی آن شهر رفتند بعد از آنکه از آن‌ها امتحان به عمل آمد، مستقیماً به کلاس چهارم یا پنجم وارد شدند...»؛ ایقانی، همانجا، ۱۳۰.
- ۱۹۹ میرزا عبدالناصر که با خانواده‌اش به ساری نقل مکان کرد، خانه خالی و املاک خود را به محفل روحانی بورخیل واگذار نمود که آن محفل تصمیم گرفت مدرسه را مجدداً در منزل او باز کند؛ همانجا، ۱۲۷.
- ۲۰۰ قبل از آنکه شه میرزادی (اولین معلم) به دهکده ارطه بیاید دانش‌آموزان برای مدت دو سال به مدرسه بهائی ماهروزک می‌رفتند. ولی بعد از آغاز کار مدرسه بهائی ارطه به خاطر شرکت کودکان دهکده‌های اطراف (مانند افراکوتی، ساروکلا، برنجستانک، شیرگاه و ماهروزک) در آن مدرسه تعداد دانش‌آموزان مدرسه بهائی ارطه به ۳۵ نفر رسید. شه میرزادی، *خاطرات*، ۷۶، نقل در ایقانی، ۱۳۰.
- ۲۰۱ عبدالمیثاق پسر ارشد شهاب شه میرزادی ۱۸ یا ۱۹ ساله بود و در تدریس تجاربی از پدر خود داشت؛ ایقانی، ۱۲۸.
- ۲۰۲ این شخص پسر آقا عبدالناصر بود که ۱۷ سال داشت و بعد از آنکه عبدالمیثاق تدریس خود را متوقف ساخت برای آنکه از بسته شدن مدرسه جلوگیری شود او انتخاب گردید. یک سال بعد از آنکه میرزا احمد شروع به تدریس در مدرسه نمود، بعضی از دانش‌آموزان به منظور کمک به کشت و زرع خانواده، مدرسه را ترک کردند و بعضی دیگر برای ادامه تحصیل به شهر رفتند و مدرسه بسته شد. به این

- ترتیب مدرسه برای مدتی بسته بود؛ همانجا، ۹-۱۲۸.
- ۲۰۳ بعد از آنکه ایزدپناه به کفشگرکلا بازگشت، مدرسه دوباره بسته شد و این تعطیلی تا سه سال تا آمدن معلم جدید، میرقاسم ایقانی ادامه یافت. علاوه بر آن به واسطه نقل مکان تعداد زیادی خانواده‌های بهائی از بورخیل ارطه به شهرهای دیگر محفل روحانی اجباراً منحل گردید؛ همانجا، ۱۲۹.
- ۲۰۴ بعد از آنکه میرقاسم ارطه را ترک کرد و به ساری رفت، مدرسه بار دیگر بسته شد. چنین به نظر می‌رسد که در دوران اقامت وی در ارطه نه فقط مدرسه، بلکه محفل روحانی نیز دایر بود. صمیمی، رساله، ۶۲، نقل در ایقانی، ۱۲۹.
- ۲۰۵ احتمالاً منظور درس اخلاق است که معمولاً فقط برای دانش‌آموزان بهائی بود. ایقانی، ۱۳۰.
- ۲۰۶ شه‌میرزادی با طبع شعری که داشت، اشعاری در وصف بهاء‌الله و شاه می‌سرود که دانش‌آموزان صبح‌ها می‌خواندند؛ همانجا، ۱۳۲.
- ۲۰۷ با توجه به خانواده بزرگ شه‌میرزادی که اولین معلم مدرسه بود، محفل روحانی از والدین دانش‌آموزان خواسته بود که سعی کنند در درجه اول نیاز خانواده شه‌میرزادی را ابتدا از نظر سوخت (چوب و زغال) و سپس از نظر مواد غذایی (برنج و روغن) تأمین نمایند و بعد به امور دیگر کمک کنند. همانجا، ۱۳۱.
- ۲۰۸ دو روستا از دهستان علی‌آباد که جزء بخش شهرستان قائم‌شهر (شاهی سابق) می‌باشد، این روستاها سه کیلومتر با هم فاصله دارند.
- ۲۰۹ با کمک محفل روحانی علی‌آباد (قائم‌شهر کنونی)؛ ایقانی، ۱۴۱.
- ۲۱۰ عطاءالله عطائیان در طی اولین سال تدریسش در مدرسه بهائی چاله‌زمین (حدود سال ۹-۱۹۲۸ م.)، از وزارت معارف اجازه گرفت که مدرسه را به صورت یک مدرسه ابتدائی کامل (یعنی آموزش از کلاس ۱ تا ۶) درآورد؛ همانجا، ۱۴۳.
- ۲۱۱ بر طبق اطلاعات یکی از منابع، دلیل انتقال مدرسه از چاله‌زمین به ساروکلا نیاز محل قبلی به تعمیرات اساسی و تعداد بیشتر بهائیان ساکن ساروکلا بود. اما منبع دیگری می‌گوید وقتی محفل روحانی چاله‌زمین تصمیم گرفت زمین مدرسه بهائی را بفروشد مدرسه به ساروکلا منتقل شد؛ همانجا، ۲-۱۴۱. این دو منبع مکمل یکدیگرند، زیرا که ممکن است محفل روحانی چاله‌زمین به خاطر شرایط نامناسب ساختمان مدرسه، ترجیح داده محل را به جای تعمیر بفروشد و این تصمیم با توجه به جامعه بهائی بزرگ‌تر در ساروکلا، قابل توجیه است.

- ۲۱۲ صمیمی، رساله، ۴-۷۲ نقل در ایقانی، ۳-۱۴۲. مشخص نیست چه کسی بین سال‌های ۹-۱۹۳۸ و ۲-۱۹۴۱ م. معلم این مدرسه بود، گرچه ممکن است مدرسه در طی این سال‌ها تعطیل بوده است.
- ۲۱۳ ایقانی، ۲-۱۴۱ و ۱۴۳.
- ۲۱۴ در بالای صفحه هر یک از این کتابچه‌ها سرمشق خط بود و در زیر آن نقطه چین شده همان خط قرار داشت که دانش‌آموزان با وصل کردن آن نقطه‌ها می‌آموختند چگونه مانند آن نمونه خط بنویسند. این نوع دفترچه در طی سال‌های ۴-۱۹۳۱ م. رایج بود؛ همانجا، ۱۴۴.
- ۲۱۵ این امر ظاهراً به خاطر جلوگیری از ترس والدین دانش‌آموزان مسلمان در مورد فرستادن فرزندانشان به مدرسه بهائی بود. به هر صورت به نظر می‌رسد در آن زمان هیچ‌گونه دستور خاصی جهت بازداشتن بهائیان از شرکت در آداب مذهبی ادیان دیگر صادر نشده بود؛ همانجا، ۱۴۵.
- ۲۱۶ یکی از روستاهای دهستان چهاردانگه سورتج در بخش شهرستان ساری، واقع در ۹۰ کیلومتری جنوب شرقی ساری است. از ۶۰ خانواده‌ای که در اواخر دوران قاجار در ایول زندگی می‌کردند ۲۵ خانواده بهائی بودند؛ همانجا، ۹۳.
- ۲۱۷ علیرغم دشمنی روحانیون و مقامات محلی نسبت به جمعیت بهائی ایول، که اکثراً زارعینی شاغل در زمین‌های مالکین مسلمان بودند، سردار جلیل تمام دهکده را برای پنج سال اجاره کرد و کدخدای بهائی منصوب نمود و به این ترتیب قدرت بهائیان در ایول آنقدر افزایش یافت که قادر بودند آنجا مدرسه باز کنند. صارم‌السلطان، حاکم دهستان چهاردانگه سورتج در صدد بود شهاب را از تلاش برای باز کردن مدرسه در ایول منصرف نماید و می‌گفت کوشش‌های قبلی با شکست مواجه شده است؛ شه میرزادی، ۳۵، ۳۹ و ۴۷، نقل در ایقانی، ۹-۹۵.
- ۲۱۸ فقط در ابتدای افتتاح مدرسه، اما بعد از آنکه دانش‌آموزان مسلمان به مدرسه آمدند تعداد دانش‌آموزان افزایش یافت؛ ایقانی، ۱۰۲.
- ۲۱۹ تا پیش از شروع کار محمد جذبانی به عنوان آموزگار، فقط دانش‌آموزان بهائی در مدرسه تحصیل می‌کردند. در دوران جذبانی (سه سال بعد از افتتاح مدرسه) تا سال ۲-۱۹۴۱ م.، دانش‌آموزان مسلمان نیز در مدرسه بهائی ایول ثبت نام نمودند. اما از سال ۱۹۴۱ م. (اشغال ایران توسط متفقین، ۲۵ اوت ۱۹۴۱ م.) تا زمان بستن مدرسه در سال ۷-۱۹۴۶ م. دانش‌آموزان منحصر به بهائیان بودند. علی احمدی،

- «رساله جغرافیای تاریخی امر مبارک در قریه ایول» (منتشر نشده، شهرالجلال ۱۵۲ بدیع/آوریل - می ۱۹۹۶ م.)، ۳۷، نقل در ایقانی، ۲- ۱۰۱. به نظر می‌رسد که در هرج و مرج بعد از اشغال متفقین و بعد از دوران رضاشاه، به خاطر رخت بر بستن امنیت از بسیاری از شهرها و دهات، مسلمانان امکان یافتند که به بهائیان حمله کنند و اموال آن‌ها را غارت نمایند. در این وقایع محمد جذبانی با گلوله کشته شد و در نتیجه فضل‌الله ثابتیان از معلمی دست کشید و محمد موافقی که به عنوان معلم مدرسه بهائی ایول جایگزین او شده بود تصمیم گرفت که فقط به دانش‌آموزان بهائی درس بدهد. احمدی، ۳۷ و ۹-۴۰، نقل در ایقانی، ۱۰-۱۰۹.
- ۲۲۰ احمدی، ۳۶ و صمیمی، ۱۱۳، هر دو نقل در ایقانی، ۹۹.
- ۲۲۱ شه میرزادی، ۴۸، نقل در ایقانی، ۹۹.
- ۲۲۲ همه این تسهیلات توسط بهائیان محلّ تهیه شده بود؛ شه میرزادی، ۴۷، نقل در ایقانی، ۱۰۰.
- ۲۲۳ با توجه به وضع بد اقتصادی بسیاری از خانواده‌های بهائی آن دهکده، دانش‌آموزان خود قلم نی می‌تراشیدند، از هر ورق کاغذ ۳ تا ۴ بار استفاده می‌نمودند (با شستن و خشک کردن آن)، مرکب را خودشان با دوده چراغ نفتی درست می‌کردند و هر ۳ تا ۴ نفر دانش‌آموز در یک کتاب سهم بودند. شه میرزادی، ۴۹ نقل در ایقانی، ۱۰۴.
- ۲۲۴ شه میرزادی، ۳۵، نقل در ایقانی، ۱۰۵.
- ۲۲۵ کمک محفل ساری عبارت بود از ۵ تومان در ماه برای یک سال (سال اول). نامه سردار جلیل (ناظم محفل روحانی ساری) به محفل روحانی ایول، ساری، ۱۹ ربیع الاول تنگوزئیل [احتمالاً ۱۳۴۲] ۷ عقرب ۱۳۴۲ [۳۰ اکتبر ۱۹۲۳ م.]، شه میرزادی، ۴۹، نقل در ایقانی، ۶-۱۰۵.
- ۲۲۶ در خوشه حدود ۵۰ خانواده بهائی و مسلمان کارگر بودند؛ سلیمانی، ج. ۹: ۱۵-۴۱۴.
- ۲۲۷ واثقی، ۲۹۸ احتمالاً به اشتباه سال ۱۳۴۶ را بیان کرده که معادل آن در تقویم میلادی ۱۹۶۷-۸ م. می‌شود. به احتمال قوی منظور وی سال هجری بوده است.
- ۲۲۸ بعداً یکی از دانش‌آموزانش او را در تدریس یاری داد؛ سلیمانی، ج. ۹: ۴۱۸. بنیان‌گذار مدرسه احتفال تزئید معلومات (کردهم آئی‌هائی برای کسب معلومات در مورد آثار بهائی) نیز تشکیل می‌داد. وی یک درمانگاه تأسیس نمود، به

- خانواده‌های بهائی بهداشت تعلیم داد و بسیاری خدمات اجتماعی دیگر نیز ارائه نمود؛ همانجا، ۴۱۷.
- ۲۲۹ در چارچوب این مطالعات، در هر پنجشنبه، هر یک از دانش‌آموزان به نوبت می‌بایستی دیگران را به حظیره‌القدس دعوت نماید و برنامه‌ای برای یک سرگرمی کوتاه، از قبیل گوش دادن به موسیقی و یا سرود خواندن به طور فردی و یا همراه دیگران اجرا نماید؛ همانجا، ۱۷-۴۱۶.
- ۲۳۰ ترتیب به این صورت بود که مثلاً کسانی که باید ساعت ۶ صبح سرکار باشند می‌بایستی یک ساعت زودتر یعنی ساعت ۵ صبح در مدرسه باشند و کسانی که باید ساعت ۷ صبح به مزرعه می‌رفتند، باید ساعت ۶ صبح در مدرسه باشند. همانجا.
- ۲۳۱ یکی از روستاهای دهستان علی‌آباد که جزء شهرستان قائم‌شهر است.
- ۲۳۲ همانجا، ۸۲. تکیه توسط اجداد علی‌محمد درخشانیان بنیان‌گذاری شده بود که آن را به مدرسه بهائی تبدیل نمود.
- ۲۳۳ او یک جوان بهائی ۱۷ ساله از روستای زی‌کلا (روستائی نزدیک کفشگرکلا) و دانش‌آموز پیشین مدرسه بهائی کفشگرکلا بود. هنگامی که خبر رسید رضاشاه دستور خراب کردن مساجد و تکایا را داده است، او را با عجله انتخاب کردند. روز بعد درست قبل از رسیدن مأمورین دولتی برای خراب کردن تکیه، صمیمی در مدرسه حاضر شد. هنگام رسیدن مأمورین، دانش‌آموزان روی نیکمت‌ها نشسته و مشغول درس خواندن بودند. صمیمی به مأمورین گفت می‌بینید که اینجا مدرسه است نه تکیه. به این ترتیب مدرسه از خراب شدن نجات پیدا کرد؛ ایقانی، ۸۵.
- ۲۳۴ گفته شده که این فعالیت‌ها در دوران معلمی پیروان انجام شد؛ همانجا، ۷-۸۶. در چارچوب فعالیت‌های تجربی، دانش‌آموزان با استفاده از نخ و جعبه، تلفن‌های صحرائی می‌ساختند.
- ۲۳۵ همانجا، ۸۸.
- ۲۳۶ این کار در زمان معلمی علی‌محمد درخشانیان انجام می‌گرفت. احتمالاً انگیزه این کار (از طرف دانش‌آموزان بهائی) این بود که ترس و هراس ساکنان مسلمان دهکده را در مورد فرستادن فرزندانشان به مدرسه بهائی برطرف سازند؛ همانجا، ۸۸.
- ۲۳۷ یکی از روستاهای دهستان اسفیورد شوراب که به منطقه شهرستان ساری تعلق دارد و در ۱۰ کیلومتری غرب ساری واقع شده است.

- ۲۳۸ یکی از اعضای محفل روحانی ماهفروزک و نماینده سردار جلیل در آنجا. چنین به نظر می‌رسد که آقا میرزا علی محمد صرفاً تصمیم محفل را در مورد احداث مدرسه اجرا می‌کرد و بعد از آنکه سردار جلیل موافقت خود را اعلام کرد، این کار را انجام داد. ایقانی، ۱۱۶.
- ۲۳۹ فقط در ابتدا چنین بود؛ وقتی که دانش‌آموزان غیر بهائی از ماهفروزک و دانش‌آموزان بهائی از سایر نقاط (مانند علی‌آباد، بورخیل و ساری) شروع به ثبت نام در مدرسه ماهفروزک نمودند، تعداد دانش‌آموزان این مدرسه افزایش یافت. همانجا، ۱۲۰. بنا به اظهار یکی از آن دانش‌آموزان بهائی وی همراه با چهار دانش‌آموز بهائی دیگر پنج کیلومتر فاصله بورخیل به ماهفروزک را همه روزه صبح و بعد از ظهر پای پیاده طی می‌کردند، ناهارشان را در مدرسه می‌خوردند و در روزهای برفی و بارانی نزد اقوام خود در ماهفروزک می‌ماندند. همانجا، ۱۱۹.
- ۲۴۰ دانش‌آموزان غیر بهائی نیز ملزم بودند به مقررات مدرسه که اساساً آداب بهائی بود احترام بگذارند (مثلاً در هنگام خواندن مناجات بهائی و خواندن دعا هر روز صبح و غیره)؛ همانجا، ۱۲۱ و ۱۲۲.
- ۲۴۱ او اولین و تنها مدیر و ناظم مدرسه بود. بعد از فوت او هیچ مدیر و ناظم دیگری برای مدرسه تعیین نشد و محفل روحانی نظارت بر امور مدرسه را به عهده گرفت؛ همانجا، ۱۱۷.
- ۲۴۲ یزدی در آن مدت در عین حال در مدرسه بهائی عرب‌خیل نیز تدریس می‌کرد؛ همانجا، ۱۱۸. اما مدرسه (بعد از فوت میرزا علی محمد و بیماری یزدی) برای مدت کوتاهی بسته بود. بعد از آنکه میرزا قاسم ایقانی، دانش‌آموز ۲۲ ساله مدرسه، دعوت محفل روحانی را برای معلمی پذیرفت، مدرسه مجدداً باز شد؛ همانجا.
- ۲۴۳ میرزا قاسم بعد از شش سال خدمت به عنوان معلم آن مدرسه داوطلب شد که به روستای دیگر، بورخیل ارطه برود و جامعه بهائی آن دهکده را کمک کند. به این ترتیب مدرسه ماهفروزک دوباره برای سه سال بسته شد تا اینکه قدسیه علویان از ساری به آن روستا آمد؛ همانجا.
- ۲۴۴ قدسیه خانم علویان در هنگام ورودش به ماهفروزک در مدرسه دولتی ساری معلم بود. این خانم وقت خود را بین این دو محل تقسیم کرد یعنی عصرهای پنجشنبه از ساری به ماهفروزک می‌رفت و دانش‌آموزان بهائی را جمع می‌کرد و روزهای جمعه

- به آن‌ها درس می‌داد و صبح شنبه به ساری برمی‌گشت. هم‌چنین او تمام تعطیلات تابستان خود را وقف تعلیم و تربیت کودکان بهائی ماهفروزک نمود، سخت کوشید که آن دانش‌آموزان را تا حدی پیش ببرد که بتوانند کلاس ششم ابتدائی را تکمیل نمایند. علاوه بر پیروی از برنامه درسی وزارت معارف، به دانش‌آموزان درس‌های بهائی نیز می‌داد و در کوشش خود بسیار موفق بود. به این ترتیب مدرسه ماهفروزک هرگز به برنامه معمولی و کامل هفتگی خود باز نگشت؛ همانجا، ۱۹-۱۱۸.
- همانجا، ۱-۱۲۰. ۲۴۵
- یکی از روستاهای دهستان چهاردانگه سورج که جزء منطقه شهرستان ساری است. ۲۴۶
- تعداد دانش‌آموزان در سال اول این رقم بود، در سال دوم هفت نفر و در سال بعد چند تن دیگر به آن اضافه شدند؛ همانجا، ۱۵۲. ۲۴۷
- قنبری ۱۵ ساله بود که تدریس در مدرسه را آغاز کرد و وقتی مدرسه را ترک نمود، مدرسه برای ۶ ماه بسته شد تا اینکه معلم جدید، خطیبی وارد شد. صمیمی، ۱۰۴ نقل در ایقانی، ۱۵۱. ۲۴۸
- دفترچه در ساری ساخته می‌شد، در حالی که قلم نی در محل تهیه می‌گردید و مرکب را با دوده چراغ نفتی درست می‌کردند؛ ایقانی، ۱۵۳. ۲۴۹
- همانجا، ۱۵۴. ۲۵۰
- این اولین مدرسه مدرن در ساری بود؛ روزنامه مجدالاسلام، ش. ۳۴ (سال ۱۳۲۵/۱۹۰۷ م.)، نقل در مهجوری، ج. ۲: ۲۳۱. ۲۵۱
- در آن زمان او ناظم محفل روحانی ساری بود؛ ایقانی، ۲۳. ۲۵۲
- تعداد دانش‌آموزان به طور مرتب در افزایش بود؛ همانجا. ۲۵۳
- همانجا، ۲۷. ۲۵۴
- مهجوری، ج. ۲: ۲۳۱. ۲۵۵
- ایقانی، ۳۰. ۲۵۶
- همانجا. ۲۵۷
- مهجوری، ج. ۲: ۳-۲۳۲. ۲۵۸
- همانجا، ۲۳۲. ۲۵۹
- هنگامی که تعدادی از دانش‌آموزان مدرسه سالاریه که بسته شده بود به انجمن حقیقت پیوستند، این مدرسه باز شد؛ مهجوری، همانجا، ۲۳۱. ۲۶۰
- بنیان‌گذار و رئیس انجمن حقیقت در ساری و منشی محفل روحانی ساری؛ ۲۶۱

- مهجوری، همانجا، ۲۳۰.
- ۲۶۲ تعداد دانش‌آموزان همه مدارس بهائی که بعد از تعطیلی مدرسه سالاریه باز شد دقیقاً معلوم نیست، ولی بسیار کم‌تر از مدرسه سالاریه بود؛ ایقانی، ۲۸.
- ۲۶۳ مشخص نیست که آیا منظور نویسنده تلگرافی که در روزنامه مجله‌الاسلام چاپ شد مدرسه قدیمی (در مقابل مدرسه نوین) یا مدرسه قبلی (یعنی سالاریه و یا همان مدرسه در محل اولیه آن) و یا صرفاً مدرسه‌ای با این نام بوده است.
- ۲۶۴ شامل اکثر کارمندان مدرسه سالاریه بود؛ مهجوری، همانجا ۲۳۱.
- ۲۶۵ مهجوری، همانجا.
- ۲۶۶ ایقانی، ۳۰.
- ۲۶۷ شه میرزادی، ۷۷، نقل در ایقانی، ۲۶ و ۱۶۳.
- ۲۶۸ در حدود سال ۸-۱۹۲۷، آقای یدالله توپسرکانی، رئیس اداره معارف ساری، تصمیم گرفت کلاس ۵ و ۶ مدرسه تأیید را به مدرسه دولتی نصرت احمدیه منتقل نماید زیرا تعداد دانش‌آموزان در آن کلاس‌ها در هر دو مدرسه کم بود. به این ترتیب مدرسه تأیید چهار کلاسه شد؛ ایقانی، ۲-۳۱. بعد از بستن یا ملّی کردن آن مدرسه، نام آن به مدرسه دانش تغییر پیدا کرد.
- ۲۶۹ در سال ۶-۱۹۲۵م. تعداد دانش‌آموزان در کلاس چهارم تا ششم از هشت نفر تجاوز نمی‌کرد که فقط سه نفر آن‌ها بهائی بودند؛ همانجا، ۲۹.
- ۲۷۰ همانجا، ۳۰.
- ۲۷۱ همانجا، ۳۱.
- ۲۷۲ همانجا.
- ۲۷۳ توضیح داده نشده که آیا این فرمان سلطنتی بود یا ایالتی و چرا چنین فرمانی صادر شده بود؛ مهجوری، همانجا، ۲۳۱.
- ۲۷۴ ایقانی، ۳۰.
- ۲۷۵ همانجا.
- ۲۷۶ همانجا، ۳۲.
- ۲۷۷ فاضل مازندرانی^۹، (ج. ۸ بخش ۲: ۷۰۰-۶۹۹) ذکر می‌کند که دو نفر بهائی، میرزا حسن نوش‌آبادی و میرزا مهدی اخوان‌الصفای کسانی بودند که از مدارس بهائی مانند مدرسه شه میرزاد بازدید می‌کردند.
- ۲۷۸ یکی از روستاهای دهستان میان‌رود علیا که جزء شهرستان نور است و در قسمت

- کوهستانی آن (در جنوب شهرستان نور) قرار دارد.
- ۲۷۹ فضل‌الله بن محمد حسن تاکری نظام‌الممالک، «خاطرات نظام‌الممالک» (منتشر نشده) ۲۱، نقل در ایقانی، ۴۸.
- ۲۸۰ همانجا.
- ۲۸۱ تعداد بهائیان در تاکر آنقدر محدود بود که وقتی مدرسه باز شد تنها دانش‌آموز بهائی پسر خود میرزا فضل‌الله بود؛ ایقانی، ۴۹.
- ۲۸۲ همانجا.
- ۲۸۳ عموی بهاء‌الله. اورنگی خود نواده میرزا محمدحسن، عموزاده بهاء‌الله بود؛ فاضل مازندرانی^۹، ج. ۸. بخش ۲: ۸۸۱.
- ۲۸۴ تاکری، ۲۱ نقل در ایقانی، ۴۸.
- ۲۸۵ معلم‌ان وظیفه مدیر و ناظم را انجام می‌دادند؛ ایقانی، ۵۰.
- ۲۸۶ همانجا.
- ۲۸۷ همانجا، ۵۱.
- ۲۸۸ همانجا، ۱-۵۰.
- ۲۸۹ همانجا، ۵۱.
- ۲۹۰ مدرسه در وزارت معارف زیر نام حاجی موسی مبینی ثبت شده بود؛ واثقی، ۳۱۱.
- ۲۹۱ عمدتاً افراد زیر بودند: حاج میرزا یوحناخان حافظی، میرزا علی‌خان فیروز، میرزا یعقوب و میرزا اسحاق عهدیه، صفی شاکر، حاجی میرزا الیاهوزاده، احمد رازی، شکرالله جاوید، آقای وحدت، یعقوب مؤید، عبدالله کتیرائی، موسی احسانی، نادعلی کوثری، عزرا منجذب، آقای میثاقی، آقای فرید، حاجی یوسف منفرد، میرزا اسحاق انور، حاجی موسی مبین، حاجی یدالله مقبل، جودا [یهودا] مقبل، حکیم هارون، دکتر یدالله ارفع، آقای رأفت و آقای نویدی. همانجا ۱۰-۳۰۹.
- ۲۹۲ زمین توسط بهائیان محل خریداری و مدرسه در آن بنا گردید؛ واثقی، ۳۱۰.
- ۲۹۳ احتمالاً جمعاً با مدرسه دخترانه موهبت.
- ۲۹۴ این سالن حظیره‌القدس محلی بود که در آن بهائیان گردهم می‌آمدند؛ واثقی، همانجا.
- ۲۹۵ چندین لیوان به این شیرهای آب وصل بود تا دانش‌آموزان بهائی و مسلمانان از لیوان‌های جداگانه استفاده نمایند. مدرسه یک نهر آب نیز داشت؛ همانجا.
- ۲۹۶ اشراق‌خاوری از چند نفر مدیر دیگر نیز نام می‌برد: فاضل شیرازی، نورالدین

- ممتازی، اسحاق عمائی، هدایت‌الله فروهر، عباس مهرآئین و دکتر مسیح‌خان ارجمند. نک: اشراق‌خاوری^۴، ۳۰۷.
- ۲۹۷ او قبلاً روحانی مسلمانی اهل ملایر بود؛ واثقی، ۴-۳۲۳.
- ۲۹۸ این شخص می‌تواند ادیب مجرد (موسی) باشد که قبلاً در ضمن معلمین نامش آمد.
- ۲۹۹ معلمین دیگری از ادیان دیگر نیز در مدرسه تدریس می‌کردند؛ اشراق‌خاوری^۴، ۳۰۸.
- ۳۰۰ آن‌ها مسئول نظافت، کمک در اجرای تنبیه بدنی، بررسی غیبت دانش‌آموزان (و در صورت قابل توجه نبودن دلیل غیبت‌شان، آوردن آن‌ها به مدرسه به زور)، آماده کردن سوخت و روشن کردن بخاری‌ها در زمستان و غیره بودند؛ واثقی، ۶-۳۲۵. بعضی از آن‌ها مسلمان بودند؛ نک: اشراق‌خاوری^۴، ۳۰۸.
- ۳۰۱ دانش‌آموزان به چنان سطحی از انگلیسی و فرانسه می‌رسیدند که مثلاً می‌توانستند به آن زبان‌ها در باره تعالیم دوازده‌گانه بهائی نطق کنند، واثقی، ۳۱۶.
- ۳۰۲ ادعا شده است که سایر مدارس (غیربهائی) در همدان مانند «آلیانس (اتحاد) جهانی یهود»، مدارس مسلمان «نصرت» و «شرافت» و «کالج آمریکائی» این مقررات را که توسط احمد رازی به مدرسه «تأیید» معرفی شده بود پذیرفتند و به دانش‌آموزان خود دستور دادند که در روز مشخصی در هفته برای شنیدن چنین سخنرانی‌هایی جمع شوند؛ همانجا، ۳۱۹.
- ۳۰۳ کتابخانه سه سال بعد از باز شدن مدرسه تأسیس گردید. با اهدای کتاب و پول، این کتابخانه دارای ۱۲۰۰۰ جلد کتاب به فارسی، عربی و سایر زبان‌ها بود. غیربهائیان نیز از این کتابخانه که بر شهرت و اعتبار مدرسه می‌افزود استفاده می‌کردند. آقای لاله‌زاری مسئول کتابخانه بود. کتابخانه به عنوان یک شرکت به ثبت رسیده بود، صرفاً به خاطر آنکه در صورت بسته شدن مدرسه بهائی بتوان از بسته شدن آن جلوگیری نمود؛ همانجا، ۱۲-۳۱۱.
- ۳۰۴ تجهیزات کتابخانه عبارت بود از یک دستگاه تلگراف، یک دستگاه زنگ برقی و سایر ابزار. همانجا، ۲۰-۳۱۹.
- ۳۰۵ وظائف کمیته شامل بنیان‌گذاری مدرسه، اداره امور آن، نظارت بر بودجه مدرسه و اقدام لازم در جهت ارائه فرصت‌های آموزشی به دانش‌آموزان بود. همانجا، ۳۰۹.
- ۳۰۶ لباس متحدالشکل عبارت بود از کت و شلوار خاکستری با یقه بسته از پارچه معروف

- کازرونی، نام مدرسه روی یقه قلابدوزی شده بود و روی کلاه یک علامت فلزی سبز نُه پر قرار داشت؛ همانجا، ۳۲۶.
- ۳۰۷ قسمتی از متن نمایشنامه‌ها توسط رازی نوشته می‌شد و دانش‌آموزان و سایر بهائیان نقش‌های مختلف را بازی می‌کردند. جوانان بهائی صحنه را آماده و آراسته می‌ساختند، سیم کشی می‌کردند، فرش به دیوار می‌زدند و صندلی می‌چیدند. همه این کارها داوطلبانه انجام می‌شد. مقامات دولتی محلّ مانند مأمورین انتظامی و کارمندان وزارت معارف دعوت می‌شدند و مردم اعم از بهائی، یهودی و مسلمان برای تماشا بلیط می‌خریدند. نمایشنامه‌های زیر و دیگر نمایشنامه‌ها در جشن‌های مدرسه اجرا می‌شد: پیرمرد خسیس، بیژن و منیژه، گل‌های رنگارنگ، سیاح مستفرنگ. همانجا، ۹-۳۲۷.
- ۳۰۸ اشراق‌خاوری^d، ۳۱۰.
- ۳۰۹ نام مدرسه به انتخاب عبدالبهاء بود؛ همانجا، ۱۲۸.
- ۳۱۰ همانجا، ۹-۱۲۷.
- ۳۱۱ دو شاهد دو برآورد مختلف از محلّ دوم مدرسه ارائه داده‌اند؛ همانجا، ۹-۳۳۸.
- ۳۱۲ مدیران معمولاً از تهران می‌آمدند و فارغ‌التحصیلان مدرسه تربیت بودند؛ واثقی، ۳۰۴.
- ۳۱۳ این خانم دختر میرزا نعیم اصفهانی معروف و همسر میرزا محسن دبیر مؤید معلّم مدرسه پسرانه تأیید در همدان بود؛ نک: اشراق‌خاوری^d، ۹-۱۲۸.
- ۳۱۴ صدراالملوک و شمس‌الملوک موزون دختران شاهزاده مهدی‌قلی میرزا موزون بودند؛ همانجا، ۱۲۹.
- ۳۱۵ به غیر از دو نفر آخر، همه معلّمان بهائی بودند؛ واثقی، ۳۴۲. از نام‌های معلّمان معلوم است که بعضی از آن‌ها یهودی‌تبار بودند (بخصوص کسانی که نام «طوبی» [در عبری «تووا»] داشتند).
- ۳۱۶ آن‌ها مسئول نظافت، پی‌گیری غیبت دانش‌آموزان و آماده کردن سوخت برای بخاری‌ها بودند؛ همانجا، ۳۴۳.
- ۳۱۷ برای دانش‌آموزان دختر مسلمان ورزش نوعی رقص به شمار می‌آمد و به آن توجهی نداشتند. دختران بزرگ‌تر تمرینات سبکی انجام می‌دادند، و فقط دانش‌آموزان خردسال در مسابقات شرکت داشته و یا طناب بازی می‌کردند؛ همانجا، ۳۳۹.
- ۳۱۸ علت انتخاب نام تربیت برای این مدرسه آن بود که بنیان‌گذار آن، حاجیه

- طائف الحرمین در مدرسه تربیت تهران تحصیل کرده بود؛ همانجا، ۳۶۰.
- ۳۱۹ در مقایسه با سایر استان‌ها، یزد دارای بالاترین تعداد مدارس بهائی بود. علاوه بر چهار مدرسه در شهر یزد (سه دخترانه و یک پسرانه)، مدارس بهائی دیگری در روستاهای این استان بود و این واقعیت با توجه به تعصب مذهبی فوق‌العاده مردم محل بسیار قابل ملاحظه است؛ همانجا، ۳۵۶.
- ۳۲۰ سفیدوش، ع. ۱۵۲ تاریخ تأسیس مدرسه را زودتر از آن، در سال ۱۹۱۱ م. در منزل شخص معروفی می‌داند که شش سال بعد، در سال ۱۹۱۷ م. با جواز اداره معارف یزد تبدیل به مدرسه ابتدائی شش کلاسه شد.
- ۳۲۱ این عنوان (به معنای طواف‌کننده دور دو مکان مقدس) توسط عبدالبهاء به او داده شد زیرا او کعبه را زیارت کرده بود و وقتی به حضور عبدالبهاء رسید ارض اقدس را نیز زیارت کرد؛ واثقی، ۳۵۹.
- ۳۲۲ این مدرسه در ابتدا یک مدرسه ابتدائی بود. چند سال بعد حاجیه‌خانم توانست اجازه بگیرد که دوره متوسطه (کلاس ۷ تا ۹) را نیز تدریس نماید. ولی به علت بسته شدن مدرسه در نیمه دهه ۱۹۳۰ م. هیچ دانش‌آموزی نتوانست به کلاس نهم برسد. همانجا، ۳۶۰.
- ۳۲۳ بعضی از دانش‌آموزان از روستاهای هم‌جوار به این مدرسه می‌آمدند. این دانش‌آموزان در طول هفته در منزل حاجیه‌خانم می‌ماندند و برای تعطیل آخر هفته به منازل خود بازمی‌گشتند. همانجا، ۳۶۶.
- ۳۲۴ سه نفر آخر قبل از آنکه آنجا معلم شوند، از همان مدرسه فارغ‌التحصیل شده بودند. همانجا، ۳۶۵.
- ۳۲۵ این دروس فقط در کلاس هفتم تدریس می‌شد؛ همانجا. واثقی ذکر نکرده است که چه زمانی مدرسه اجازه گرفت که در سطح بالاتر از شش کلاس ابتدائی آموزش دهد. اینکه آن دروس فقط برای مدت یک سال تدریس شد نمایانگر آن است که آخرین سال قبل از بسته شدن مدرسه بوده است.
- ۳۲۶ «۵۰۰ مسئله» و «۱۰۰۰ مسئله» نام دو کتاب تمرین بود.
- ۳۲۷ واثقی، ۳۶۲. خط سیاق یا سیاق نوعی از خط و روش نگارش است که با آن اهل دفتر و دیوان، اعداد، مقادیر و اوزان را می‌نوشتند.
- ۳۲۸ تنها آن زمان بود که ورزش در مدارس یزد برقرار گردید؛ همانجا.
- ۳۲۹ همانجا. منظور از «شخص مخصوص» احتمالاً معلم ورزش بود که در مدارس

- مختلف تعلیم می‌داد و به طور مرتب (احتمالاً هفته‌ای یک‌بار) به هر مدرسه می‌رفت.
- ۳۳۰ همانجا، ۳۶۳. چون چرخ خیاطی در مدرسه موجود نبود، دوخت و دوز فقط با دست انجام می‌شد.
- ۳۳۱ آن دفترچه‌ها یا از کاغذ کاهی ساخته می‌شد (و بنابراین کیفیت مرغوب نداشت) و یا کاغذ معمولی را به صورت دفترچه در می‌آوردند؛ همانجا، ۳۶۲.
- ۳۳۲ تنها مدرسهٔ پسرانهٔ یزد؛ همانجا، ۳۷۱.
- ۳۳۳ برطبق نوشتهٔ سفیدوش، ع. ۱۵۴ مدرسه در سال ۱۹۲۷ م. تأسیس شد.
- ۳۳۴ برای آنکه تعداد کلاس‌ها را افزایش دهند هر اتاقی با یک پرده به دو قسمت تقسیم می‌شد؛ واتقی، ۳۷۳.
- ۳۳۵ به نظر می‌رسد که مدرسه رسماً در این محل تأسیس شد؛ همانجا، ۳۷۴.
- ۳۳۶ همانجا، ۳۷۵. این اندازه‌ها را چنین می‌توان توجیه نمود که یک شاهد اندازهٔ ساختمان را در نظر داشته، در حالی که شاهد دیگر تمام زمین مدرسه را (شامل حیاط و میدان ورزش) برآورد نموده است.
- ۳۳۷ در طول ماه رمضان این ساعات به ۱۰ تا ۳ تغییر پیدا می‌کرد. همانجا، ۳۷۹.
- ۳۳۸ سفیدوش، ع. ۱۵۳. تأسیس مدرسه را در سال ۱۹۲۷ م. می‌داند.
- ۳۳۹ یک زن مسافر غربی که در سال ۳-۱۹۳۲ م. از این مدرسه دیدن کرده می‌نویسد «دانش‌آموزان به همهٔ فرقه‌های محلی متعلق بودند، اما بیشتر آن‌ها غلافی چرمی و طلسمی به گردن داشتند...»؛ Merritt-Hawkes, 144. این احتمالاً بدان معنا است که علاوه بر بهائیان، مسلمانان، زردشتیان و یهودیان نیز در آن مدرسه تحصیل می‌کردند. در مورد طلسم احتمالاً منظور دعای حفظ بوده است که در آن زمان در ایران مرسوم بود.
- ۳۴۰ احتمالاً معلمان دیگری نیز بودند، ولی نام دیگری ذکر نشده است؛ واتقی، ۳۸۶.
- ۳۴۱ مریت هاوکس، همانجا می‌نویسد: با آمدن یک مرد به مدرسه کودکانی که بیشتر از هشت سال داشتند با سرعت دویدند تا چادرهای خود را که به طور منظم تا کرده و در قفسه‌ها گذاشته بودند بر سر نمایند. معلمین بهائی مدرسه به این مسافر گفتند که «آرزوی بهاء‌الله این بوده که حجاب از میان برود، ولی به نظر آنان مردان و زنان هنوز آمادگی این تحوّل را ندارند و ده بیست سال باید بگذرد تا زنان و مردان بتوانند با نظری خالی از هوی و هوس به یکدیگر نگاه کنند»؛ همانجا. چند سال بعد، یعنی

- در سال ۱۹۳۶ م. پوشیدن چادر در مجامع عمومی از طرف رضاشاه ممنوع گردید.
 ۳۴۲ دلیل تأسیس این مدرسه آن بود که اکثر دختران بهائی در مدرسه پروتستان تحصیل می‌کردند و بنا بر این مجبور بودند که از آداب و رسوم مسیحی پیروی کنند؛ واثقی، ۳۸۸.
- ۳۴۳ سفیدوش، ع. ۱۵۳ تاریخ تأسیس مدرسه را چند سال زودتر یعنی سال ۱۹۲۱ م. می‌داند.
- ۳۴۴ برطبق نوشته سفیدوش، این محلّ دوم متعلق به یکی از اولین بهائیان برجسته یزد ارباب هوشنگ بود که خانه اجدادی خود را برای این منظور تعمیر کرده و حتی قسمتی از زمین‌های خود را وقف این مدرسه نموده بود؛ همانجا، ۱۵۳.
- ۳۴۵ ظاهراً با توجه به گرمای شدید تابستان، دانش‌آموزان فقط در طبقه پائین درس می‌خواندند و در زمستان‌ها به طبقه دوم می‌رفتند؛ واثقی، ۳۸۹.
- ۳۴۶ بعداً خانه هم‌جوار نیز توسط هوشنگی خریداری شد و به این ترتیب مدرسه دارای دو حیاط شد؛ همانجا. دلیل تأسیس این مدرسه آن بود که اکثر دختران بهائی در مدرسه پروتستان تحصیل می‌کردند و بنا بر این مجبور بودند که از آداب و رسوم مسیحی پیروی کنند؛ واثقی، ۳۸۸.
- ۳۴۷ معلمین همه دروس کلاسی را که به آن‌ها واگذار شده بود تدریس می‌کردند؛ همانجا؛ ۳۹۲.
- ۳۴۸ به غیر از دو نفر آخر که زردشتی بودند، بقیه بهائی بودند؛ همانجا.
- ۳۴۹ توسط جوانانی که برای این کار به مدرسه می‌آمدند آموزش داده می‌شد؛ همانجا، ۳۹۰.
- ۳۵۰ این مدرسه به یادبود پسر بنیان‌گذار که رستم نام داشت و در جوانی فوت کرده بود، رستمی نامیده شد. همانجا ۴۰۴.
- ۳۵۱ کسانی که علاقمند بودند تصدیق کلاس ششم بگیرند بعد از تکمیل کلاس پنجم به یزد می‌رفتند و در مدرسه هوشنگی برای کلاس ششم ثبت نام نموده در امتحانات ملی سراسری شرکت می‌کردند. همانجا ۴۰۴-۵.
- ۳۵۲ به عنوان یک شرکت اماناء به ثبت رسید و بعد از بسته شدن مدرسه، محلّ به عنوان حظیرةالقدس مورد استفاده قرار گرفت. همانجا، ۴۰۹.
- ۳۵۳ همانجا.

یادداشت‌های پیوست ۲

- ۱ واثقی، ۱۶-۴۱۳.
- ۲ همانجا، ۱۴-۴۱۳.
- ۳ *The Baha'i World* (vol. 5):119 از کودکانی به نام «تربیت» به مدیریت اشرافیه خانم ذبیح نام می‌برد ولی مشخص نیست که آیا این یک کودکستان دیگری است یا همان «تهیه» (یا میثاقیه) است.
- ۴ نک: Momen^b, 111.
- ۵ این مدرسه به نام شهریار همّتی که در سنین نوجوانی فوت کرده بود «همّتی» خوانده شد؛ واثقی، ۴۱۷. بعد از بسته شدن مدرسه و ملی شدن آن توسط دولت همچنان مدرسه «اردشیر همّتی» خوانده می‌شد، همانجا، ۴۱۸.
- ۶ نک: *The Baha'i World* (vol. 5):119.
- ۷ واثقی، ۴۱۸ تعداد کودکان این کودکستان را ۵۰ نفر و Merritt-Hawkes, 152 آن را ۳۰ تن می‌داند.
- ۸ سرودهایی مانند، «ما کودکان قرن بیستمیم...» یا «ما بچه‌های مدرسه، مثل گل‌های تو باغچه، می‌رویم توی باغ، برای بازی و دویدن» [ترجمه]؛ Merritt-Hawkes 152-3. کتاب Merritt-Hawkes منبع اصلی اطلاعات درباره کودکستان کرمان است و تحت عنوان «افسانه و واقعیت» توسط محمدحسین نظری‌نژاد، محمد تقی اخباری و احمد غنی به فارسی ترجمه شده است (مشهد: نشر معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی).
- ۹ بر مبنای اطلاعات دکتر جهانگیر درّی به دکتر فریدون وهمن.
- ۱۰ نک: Brookshaw, 66.
- ۱۱ واثقی، ۱۷-۴۱۶.

- ۱۲ این مدرسه ابتدائی تأیید بود؛ ثابتی، ۴۳.
- ۱۳ واثقی، ۴-۴۲۱.
- ۱۴ در آنجا کودکان بعد از ظهرها یک ساعت می‌خوابیدند و بعد از آن برای بازی می‌رفتند؛ همانجا، ۴۲۳.
- ۱۵ هر کودکی یک لیوان شخصی داشت که نامش روی آن نوشته شده بود؛ همانجا ۴۲۳.
- ۱۶ در زمین بازی بچه‌ها می‌توانستند در یک محوطه شنی با بیل و سطل بازی کنند. هم‌چنین در زمین بازی به بچه‌ها سه چرخه سواری آموخته می‌شد. این سه چرخه را از بمبئی (که جامعه زردشتی بزرگی داشت) آورده بودند؛ همانجا.
- ۱۷ خانم مشکین در سال ۹-۱۹۳۸ م. از کارش برکنار شد. دلیل رسمی این بود که وی از عشق‌آباد بود، نه از یزد؛ همانجا، ۴۲۴.
- ۱۸ هر کودک یک تقویم شخصی هفتگی داشت که در آن ۶ مربع برای روزهای هفته که آن‌ها به کودکان می‌آمدند ترسیم شده بود. برای بالا بودن میزان نظافت، مربع قرمز، برای کثیف بودن، آبی و برای متوسط بودن، نصف مربع قرمز و نصف دیگر آبی رنگ می‌شد. کسانی که تمام هفته مربع قرمز داشتند یک جایزه می‌گرفتند و به دیگران به عنوان «کودک تمیز» معرفی می‌شدند. همانجا، ۴۲۲.
- ۱۹ دو عروسک در کلاس بود که در دو گوشه مختلف کلاس قرار داشت، یکی عروسک کامل با لباس‌های زیبا و دیگری عروسک شکسته. کودکان ممتاز که رفتار خوب داشتند می‌توانستند یک ساعت با عروسک کامل بازی کنند، در حالی که عروسک شکسته به کودکانی که لازم بود تنبیه شوند داده می‌شد. همانجا.
- ۲۰ در یک محفظه شیشه‌ای در سالن کودکان در معرض نمایش بودند؛ همانجا.
- ۲۱ همانجا.
- ۲۲ یک بار حتی وزیر معارف، علی اصغر حکمت خود از کودکان دیدن کرد که ظاهراً تا آن موقع کودکان ندیده بود. او چنان تحت تأثیر این کودکان بهائی قرار گرفته بود که بعد از بازگشت به تهران، برای خانم مشکین یک مدال درجه یک طلا فرستاد؛ همانجا، ۴-۴۲۳.
- ۲۳ همانجا، ۴۲۳.

یادداشت‌های پیوست ۳

- ۱ امانت، موسی ۱۵۷.
- ۲ ثابت، ع. (۲۹ و ۱۳۰) با آوردن چند عکس می‌نویسد صبار فرمانفرمائی‌ان در مدرسه تربیت درس می‌خواند. ستاره فرمانفرمائی‌ان، خواهر صبار پس از دیدن عکس‌ها اظهار می‌دارد که آن عکس‌ها از منوچهر فرمانفرمائی‌ان، برادر دیگر اوست. (مکاتبه نویسنده با ستاره فرمانفرمائی‌ان با e-mail در سپتامبر ۲۰۰۶ م.).

یادداشت‌های پیوست ۴

- ۱ نک: امانت، موسی ۱۴۵-۷۶
- ۲ همانجا، ۱۵۵-۵۷
- ۳ همانجا، ۱۵۳-۵۵
- ۴ اشاره به همسرشان طرازالله سمندری است.
- ۵ مشرق‌الاذکار در قزوین خانه‌ای بود وسیع و مشجر و دارای اطاق‌های متعدد و یک سالن و باغچه‌های مملو از لاله‌های آتشی که وسیله خانوادۀ فرهادی به جامعه بهائی قزوین تقدیم شده بود. معروف است طاهره قره‌العین و برخی قدمای بابیان و بهائیان در آن محل تردد داشته‌اند. در آن زمان جلسات بهائی قزوین در آنجا تشکیل می‌شد و برای مدرسه جایی رایگان و مناسب بود. نک: بهار، م. ۲۹، پاورقی ۱.
- ۶ منظور میرزا کاظم سمندر، پدر میرزا طرازالله و بزرگ خاندان سمندری است.
- ۷ فرزند میرزا کاظم سمندر که خط بسیار خوشی داشت و آن زمان معلم خط مدرسه بود.
- ۸ منظور مسئولین بخش‌های مختلف راه انزلی - طهران است که آن زمان در کنترات یکی از بهائیان، آقای نصرالله باقراوف بود و برخی کارمندان و نواب راه را از بین بهائیان انتخاب می‌کرد.
- ۹ پدر دکتر منوچهر تسلیمی (که در اوایل انقلاب بخاطر بهائی بودن تیرباران شد).
- ۱۰ آقای سرهنگ جلال خاضع.
- ۱۱ خانم ملیح بهار [روحانی - فرزند میرزا عبدالله معلم و خانم مهریۀ سمندری] از بانوان فرهیخته که قلمی شیرین و شیوا داشت. در سال‌های پس از انقلاب اسلامی برخی خاطرات دوران زندگی خود را با عنوان «به یاد گذشته» در مجله پیام بهائی چاپ فرانسه منتشر ساخت. وفات ایشان در تاریخ ۲۹ ژوئن ۲۰۰۳ م. در شهر ژنو در سوئیس بود.
- ۱۲ اشاره به واقعه معروف به سقاخانه و قتل ماژور ایمری کنسول امریکا در ایران است. او را که قصد گرفتن عکس از سقاخانه داشت به این خیال که بهائی است همانجا کشتند. [۱۴ ژوئیه ۱۹۲۴ م.]. برای آگاهی بیشتر نک: وهمن، ۸-۱۰۶.

آلبوم عکس‌ها

تمامی عکس‌های این مجموعه به لطف آرشیو عکس مرکز جهانی بهائی در اختیار ما قرار گرفته، مگر عکس‌هایی که ماخذ دیگری برای آن آمده باشد

دستخط شوقی ربّانی خطاب به مؤسّسین مدرسه تهذیب دوشیزگان- یزد

یزد، هیئت محترمه مؤسّسین مدرسه تهذیب دوشیزگان
علیهم بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

نفوس محترمه مبارکه، تحریر بدیع مورخه ۱۲ شهر رجب در محضر اقدس واصل و به لحاظ اطهر حضرت ولی امر الله روحی لاحیائه الفداء فائز. مضمون مشحون به عبارات حبّ و ولا و وفا و صفا و روح و ریحان دل و جان بود. الحمد لله همت بلند و مقصد ارجمند، نیّت خدمت و عبودیت آستان مقدس، و آرزو و آمال اعلاء کلمه الله و نشر نفحات الله و ایجاد روابط اتحاد و اتفاق و حصول رضای محبوب آفاق. هر یک از این نوایای جلیله دلیل بر انبعثات وجدانیه و تعلق و انجذابات و دّیه است و اعظم برهان تاسیس مدرسه تهذیب دوشیزگانست که به همت و اقدام و فعالیت و اهتمام آن هیئت جلیله محترمه انجام یافت. تربیت و تعلیم و تهذیب و تفهیم رکن قویم ترقی و نهضت است و اسّ و اقوی واسطه و وسیله شناسائی و معرفت و توانائی برای قبول و قیام بر اجرای وظایف و تکالیف شرعیّه مرعیّه مرضیه بنی نوع انسان. زیرا میزان خیر و سعادت و رفاهیت و بزرگواری و عزت هر ملت و هیئت و جمعیتی علم و معرفت و دانائی است که بدون آن وصول به مراتب عالیّه و حصول فوائد عامّه و مماشات با عصر حاضره غیر ممکن. و معلوم است که در این دور اعظم ابهی تعلیم و تربیت از جمله احکام حتمیه فروضه است. پس از صمیم قلب تهنیت و تبریک این خدمت عظمی را اظهار می داریم و تقدیر و تمجید این عمل مبرور و سعی مشکور را به حقیقت و راستی تقدیم می نمائیم و بشارت سرور و رضایت و الطاف و عنایات هیکل اقدس را ابلاغ می داریم تا مزید فرح و روحانیت خاطر آن جمع محترم شود.

حسب الامر مبارک مرقوم گردید نورالدین زین شعبان ۱۳۴۶ ۱۹ فوریه ۱۹۲۸

عزیزان حق، مژده موفقیت آن ذوات محترمه علت سرور و جهور و نشاط این عبد گردید. در این جوار پر انوار تضرّع به ملکوت رب مختار نمایم و آن خادمان صادق جانفشان را تاییدات متتابعه حضرت رحمن خواهم تا به توسعه دایره خدمات و اقدامات خویش موفق گردید و مبادی سامیه این ظهور پر عظمت را جلوه ثی شدید در آن سامان دهید. فراموش نشده و نخواهید شد. بنده آستانش شوقی

(این توقع به لطف آقای مسعود تهذیب در اختیار ما قرار گرفته است)

برخی از بانیان، مدیران و معلمان مدارس بهائی ایران



محمد تسلیمی مدیر مدرسه توکل
قزوین. عکس به لطف آقایان
شیدان و رامین تسلیمی
نوه‌های ایشان.



طرازیه سمندری مدیر و معلم
مدرسه دخترانه توکل قزوین.
عکس به لطف آقای
روح‌الله سمندری



محمد علی تهذیب یکی از
بنیانگذاران مدرسه دخترانه
بهائی تهذیب در یزد. عکس
به لطف آقای مسعود تهذیب



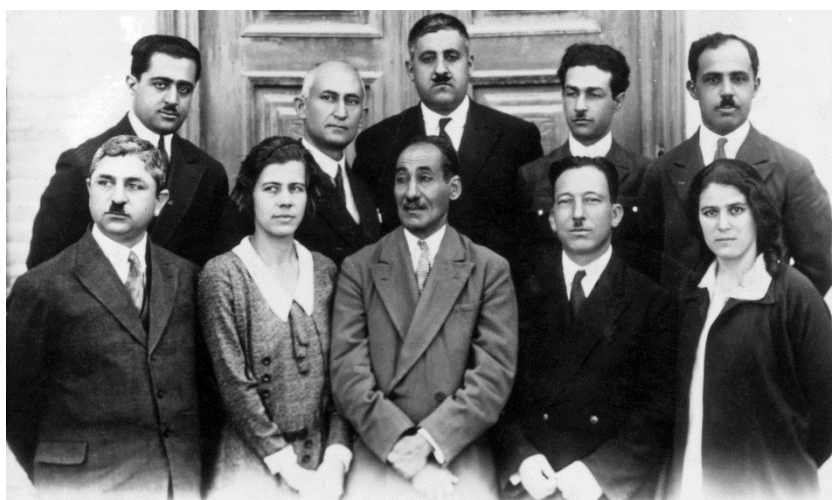
جنوبو کوی، دارای رشته دکترا در
رشته تعلیم و تربیت از دانشگاه
کلمبیا که تا زمان تعطیل مدرسه
دخترانه تربیت مدیریت آن را
بر عهده داشت.



لیلیان کپیس معلم کوشا و فداکار مدرسه
دخترانه تربیت



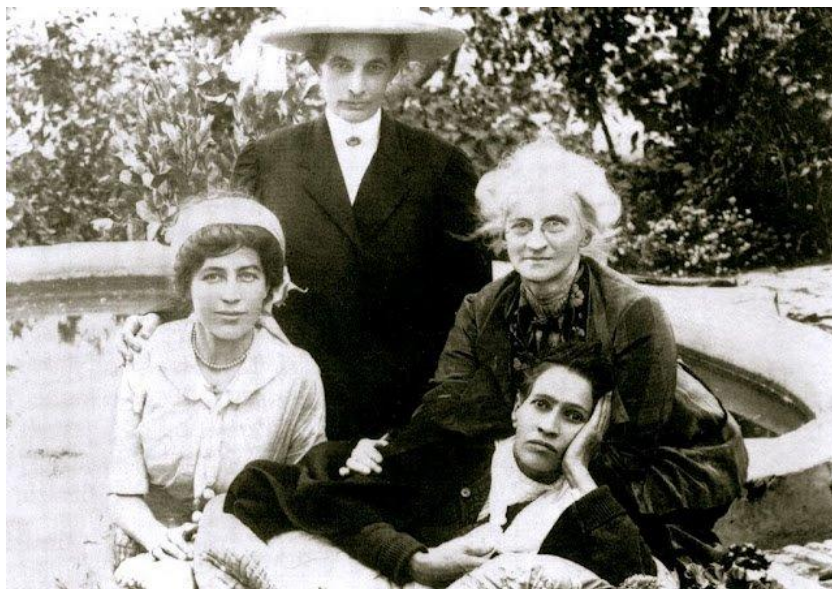
الیزابت استیوارت از معلمین مدرسه
دخترانه تربیت



هیأت مدیره مدارس دخترانه و پسرانه تربیت در تهران، سال ۸۸ بدیع، ۱۹۳۲ م.
ردیف پشت از چپ به راست: عباس طاهری، عبدالله خرسند، مرشدزاده، علائی، اشرف
اشرف. ردیف جلو از چپ: شعاع الله علائی، ادلید شارپ، عزیزالله مصباح،
باقر مهتدی، روح انگیز فتح اعظم.



برخی از بانیان و اعضای هیات مدیره مدارس تربیت تهران در این عکس دیده می‌شوند.
 ردیف جلو از راست به چپ: دکتر عطاءالله بخشایش، دکتر سوزان مودی،
 دکتر محمد خان منجم



از چپ: لیلیان کیپس، دکتر سارا کلاک، دکتر سوزان مودی معلمین مدرسه تربیت
دختران با طاهره خانم نویسنده، شاعر و فعال حقوق زنان حدود ۱۹۳۰



محمد لیب، سوزان مودی، حبیب موید، آدلید شارپ - کرمانشاه

مدرسة تربيت تهران



یکی از کلاس‌های مدرسه تربیت پسران

ردیف جلو نشسته از چپ: خلیل ارجمند (نفر دوم)، رضوان الله مصباح (نفر سوم)، فرزندان عبدالحسین میرزا فرمانفرمائیان (نفرات ششم و هفتم)، نصرت الله مصباح (نفر هشتم)، جلال اساسی (نفر یازدهم).

ردیف دوم از چپ: محمد جواد فرخ‌زاد (نفر اول)، عبدالحسین طیفوری (نفر دوم)، عزیزالله مشکین نفس (نفر چهارم)، عطاءالله ثابت (نفر هفتم)، ... اساسی (نفر دهم)، عبدالمیثاق متحده (نفر دوازدهم).

ردیف سوم از چپ: حسام‌الدین علائی (نفر اول)، شهاب‌الدین علائی (نفر سوم)، منوچهر روحانی (نفر پنجم)، فضل‌الله مدحت (نفر هفتم)، ... دانش (نفر نهم) - فضل‌الله جمالی (نفر دهم)، عزیزالله ساطعی (نفر دوازدهم)، عزیزالله سمندری (نفر سیزدهم).

ردیف چهارم از چپ: آقا شکرالله فراش مدرسه (نفر اول)، عنایت‌الله ثابت (نفر دوم)، ابوالقاسم فیضی (نفر سوم)، امان‌الله روشن ضمیر (نفر هفتم)، ... فائز (نفر دوازدهم).
ردیف پنجم از چپ: جواد رأفت (نفر اول)، محمد علی ملکزاده (نفر سوم)، محمد باهری (نفر نهم).

آخرین ردیف از چپ: ایستاده با کلاه و سبیل آقا شعبانعلی فراش مدرسه.



گروهی از دانش‌آموزان سال هشتم دبستان تربیت همراه با آموزگاران

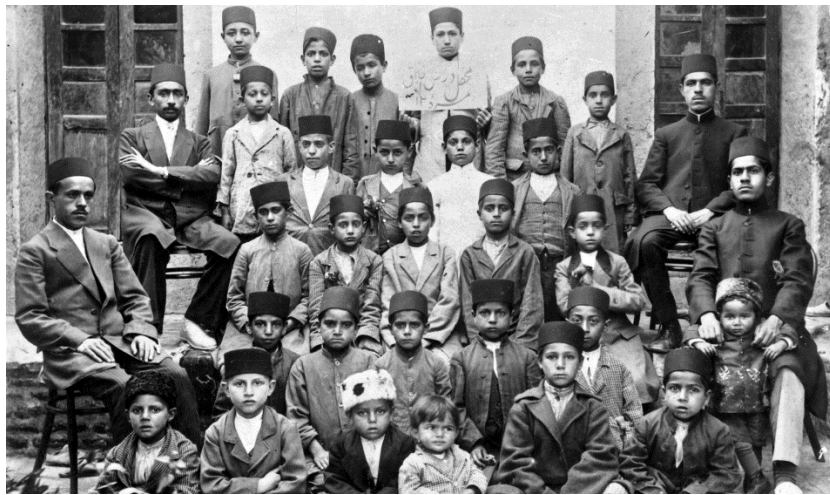


گروهی از شاگردان کلاس اول متوسطه مدرسه تربیت با برخی از معلمین خود

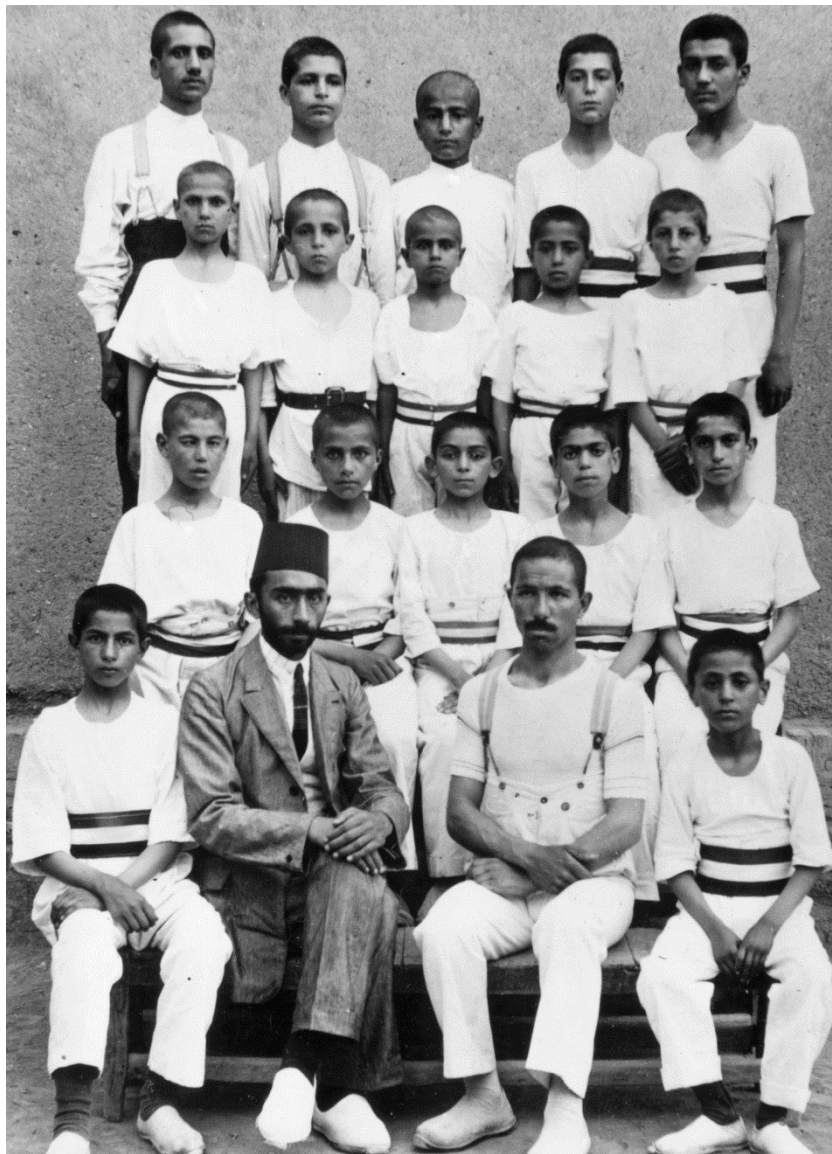
ردیف جلو معلمین بنفستہ از چپ: فؤاد اشرف، عبداللہ رحیمی، عباس فرات، ابراہیم فاضل شیرازی، سلطان الخطاطین، میرزا مہدی خان رہبر کسروی (ناظم مدرسه)، نصراللہ مودت. ردیف سوم شاگردان ایستادہ از چپ: نصرت اللہ مصباح (چهارم)، شہاب علائی (نہم). ردیف چہارم شاگردان ایستادہ از چپ: فیض اللہ جمالی (دوم)، عزیزاللہ سمندری (پنجم). بافاصلہ پشت ردیف جلو، دو فراش مدرسه آقا شکراللہ (مستہی الیہ ست راست با تابلوی کلاس متوسطہ) و آقا حسین (مستہی اللہ سمت چپ).



گروهی از دانش‌آموزان کلاس دوم مدرسه تربیت پسران تهران با ناظم و معلمان. ردیف جلو نشسته از چپ به راست: محمد دستانی کاشانی، سلطان الخطاطین، میرزا مهدی خان رهبر کسروی (ناظم مدرسه) و میرزا علی خان فرهنگد. این شاگردان شناسائی شده‌اند: ردیف دوم ایستاده از چپ: صبار یا منوچهر فرمانفرمائیان (نفر دوم)، حشمت سنجری (نفر سوم)، امیر ناصر دیبا (نفر چهارم). ردیف چهارم ایستاده از چپ: ناصر مندنی (نفر سوم)، از بستگان ابن ابهر مبلغ مشهور بهائی و ایادی امرالله



گروهی از دانش‌آموزان مدرسه پسرانه ابتدائی تربیت تهران در کلاس درس اخلاق (برای تعلیم رفتار شایسته اخلاقی و شکل دادن شخصیت اطفال) به همراه بعضی از کارکنان آموزشی و اداری مدرسه. چهار نفر مردی که در دو طرف روی صندلی نشسته‌اند عبارتند از: (از سمت راست بالا) نصرالله مؤدت، هدایت الله مؤدت (حسابدار مدرسه)، محمد دستانی و میرزا مهدی خان رهبر کسروی (ناظم مدرسه). اولین دانش‌آموز ایستاده در سمت چپ ردیف عقب، روح الله مؤدت است



دانش آموزان مدرسهٔ پسرانهٔ تربیت تهران در هنگام امتحان ورزش.

ردیف جلو (نشسته از سمت چپ): میرزا مهدی خان رهبر کسروی (ناظم مدرسه) (نفر دوم)، اسماعیل بازرگان (معلم ورزش) (نفر سوم)؛ عبدالحسین مقتدر (نفر چهارم). **ردیف دوم (از سمت چپ):**؟ طیفوری (نفر اول)، حشمت الله علائی (نفر سوم)، شهاب علائی (نفر چهارم)، حسام علائی (نفر پنجم). **ردیف سوم (از سمت چپ):** روح الله میثاقیان، سهراب دوستدار، امیرارجمند، روح الله اساسی. **ردیف چهارم (از سمت چپ):** مرتضی دانش، ؟ دانش، سیف الله قشقائی، عزیزالله سمندری، ابوالقاسم فیضی.



گروهی از دانش‌آموزان کلاس پنجم ابتدائی مدرسهٔ پسرانهٔ تربیت تهران با معلمین خود

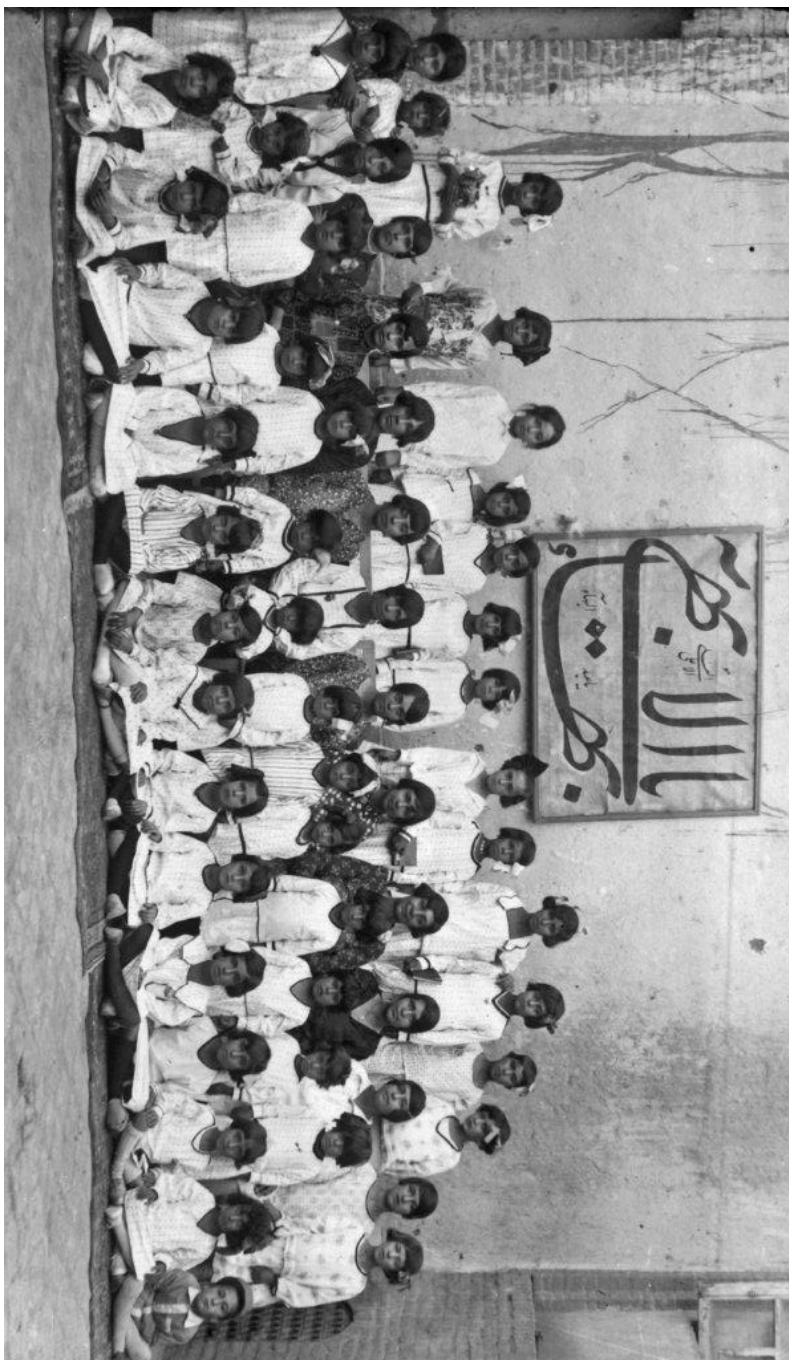
ردیف جلور (معلمین): از راست به چپ): نصرالله مودت، میرزا علی خان فرمند، فواد اشرف، عباس قوت، آقا شیخ ابراهیم فاضل شیرازی، سلطان الخطاطین، عبدالله رحیمی، میرزا مهدی خان رهبر کسروی (ناظم مدرسه). ردیف دوم ایستاده از چپ: عطاءالله حقیقی (نفر اول)، روح الله خان مودت (نفر سوم). ردیف سوم از چپ: برهان الله برتر (نفر اول)، غلامحسین فتحی (نفر ششم)، ردیف چهارم از چپ: محسن آقا امین (نفر چهارم).



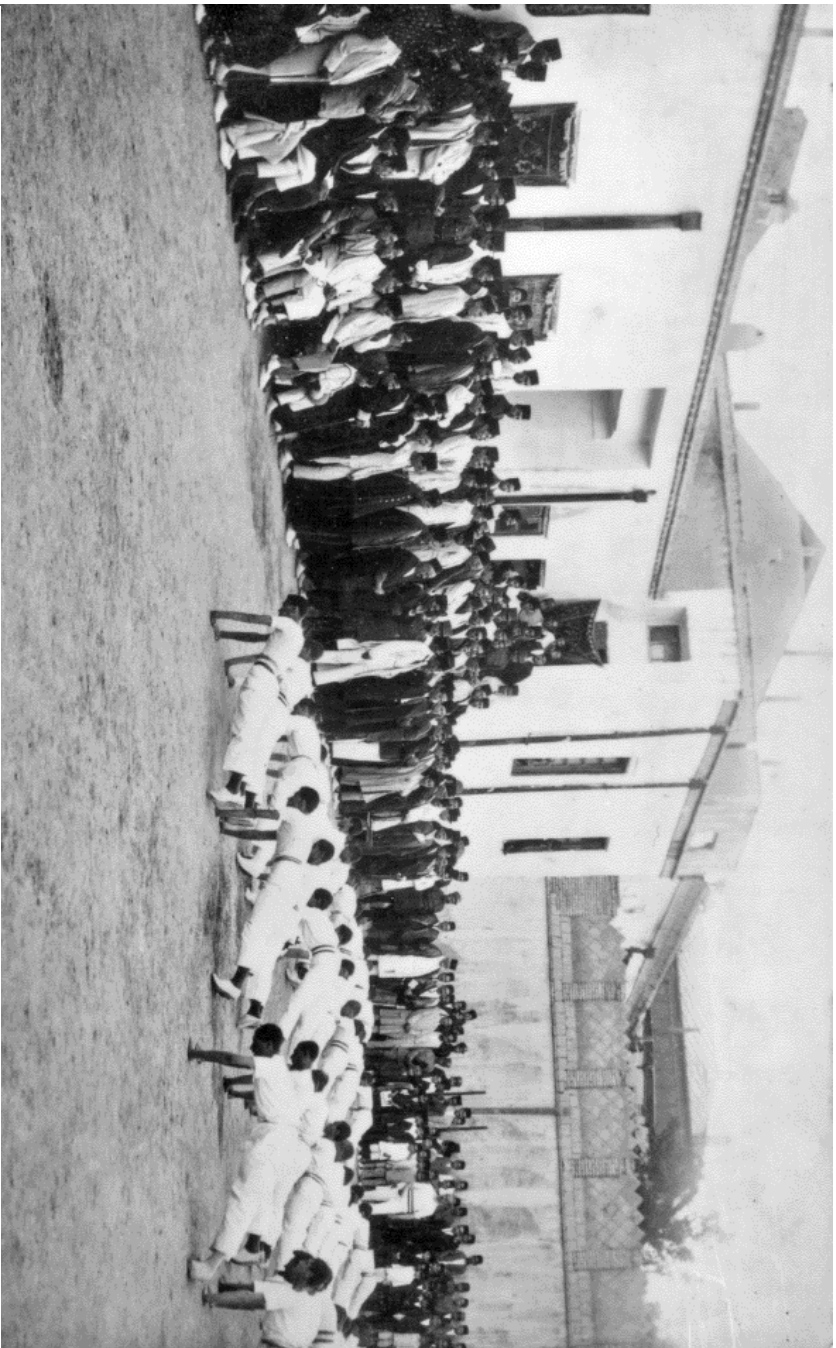
گروهی از شاگردان کلاس چهارم مدرسه تربیت همراه با معلمان



یکی از کلاس‌های ابتدایی مدرسه تربیت دختران، تهران ۱۹۳۰ م.
شاگردی که لباس تیره دارد ظاهراً یکی دختران رضا شاه است.



یکی از کلاس‌های مدرسه تربیت دختران و معلمان آنها، تقریباً ۱۹۳۰



مراسم ورزشی مدرسه تربیت در حضور نمایندگان وزارت معارف و اولیاء شاگردان



برخی از شاگردان مدرسه تربیت تهران همراه با دکتر سوزان مودی (وسط عکس).
تاریخ عکس ۱۹۱۰ یا ۱۹۱۱ م. است.



یکی از جشن‌های مدرسه تربیت در حضور روسای وزارت معارف والدین اطفال



کلاس انگلیسی در مدرسه پسرانه تربیت، تهران، ۱۹۱۰.

درود استخوان ... سالنامه

تاریخ: چهارم اردیبهشت ۱۳۳۰

شماره: ۱۵

اسم ناشر: ... آتاسیاهی

اسم ولی: ... محمد حضرت ...

کلاس: ... دهم علم

دروس	نمرات شفاهی	نمرات کتبی	دروس	نمرات شفاهی	نمرات کتبی
قرآن	۹-	۹۲	حساب	۹۲	۷۵
شریعت	۹-	۸۹	هندسه	۹۲	۹۴
فارسی	۹۲	۹۲	جغرافیا	۹۲	۸۹
عربی	۹-	۹۲	جبر و مقابله	۹۲	"
ادبیات	۹-	۶۵	فیزیک	۹۲	۹۲
تاریخ ایران	۹۲	۹۲	شیمی	۹۲	۶۵
تاریخ عمومی	۹۲	۹۱	تاریخ طبیعی	۹-	۹-
تاریخ انبیا	"	"	مشق خط	۸۶	"
تعلیمات مدنی	۹-	۹-	بیان	۹۲	"
علم الاشیاء	"	"	رسم و نقاشی	۶۴	۹-
زبان	۸۳	۸۷	ریاضیات	"	"
حیث	۳ روز	معدل نمرات امتحان	۸۶		
رفار	لبیاء و غیره	معدل نمرات امتحان	۸۵		
مراحمیت و لوازم تحصیل	مراحمیت است	معدل کل نمرات	۸۶		

* تسبیح * * سزاوار تصدیق نامردان کلاس * * در روز جمعه

فوضیح: نمره از نود و نه تا صفر است. در صورت نواقص و نواقص در این باره

* امضای ناظم * * امضای ناظم * * امضای ناظم *

درود استخوان ... سالنامه

نمونه کارنامه یک دانش آموز در دبیرستان تربیت تهران (۱۹۱۷)، به زبان فارسی

Sheet of examination
of year

Date..... No- 10

TARBIATI SCHOOL TEHERAN

Father's name.....

Pupil's name, Agha Syed Ali
Class VIII.....

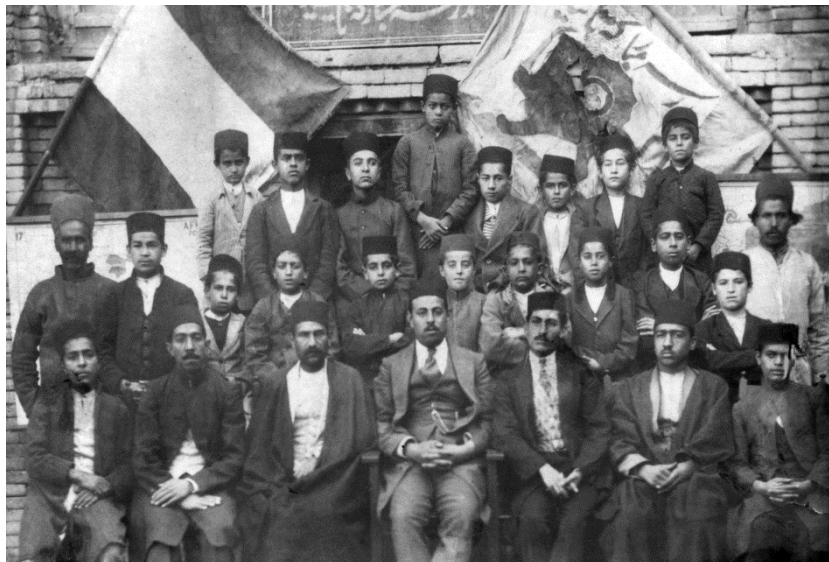
Lessons	Oral numbers	Written numbers	Lessons	Oral numbers	Written numbers
Coran	"	"	Arithmetic	9,2	7,5
Persian	9-	9,2	Geometry	8,9	9,4
Arabic	9,3	9,2	Geography	9,2	8,3
Literature	9-	6,5	Algebra	"	"
Persian history	9,4	9,4	Physic	5,5	9,2
General history	9,4	9,1	Geology	6-	9-
Prophet's history	"	"		"	8,6
	9-	9-		"	9,3
Language	8,3	9,7	Gymnastic	9-	9,4
				"	"

5

- The number from 9,5 till 7 goods, from 7 till
and from 5 to down is bad

نمونه کارنامه یک دانش آموز در دبیرستان تربیت تهران (۱۹۱۷)، به زبان انگلیسی

مدرسة تأييد همدان



شاگردان یک کلاس مدرسه تأیید همدان (مدرسه مبارکه تأیید)

این اشخاص شناسائی شده‌اند:

ردیف جلو از چپ: عباس شوقی (نفر اول)، غلامحسین پرتوی (نفر دوم)، اسحاق عمائی (نفر پنجم) و صدیق عمائی (نفر هفتم).



فارغ التحصیلان دوره متوسطه مدرسه تأیید همدان با دیپلم‌های خود.

تاریخ عکس احتمالاً ۱۹۱۹ م.

افراد زیر شناسائی شده‌اند:

ایستاده از راست به چپ: حبیب‌الله ارجمند (نفر اول)، حبیب‌الله مبین (نفر سوم).
نشسته از چپ: اسحاق عمائی (نفر اول)، موسی ادیب (نفر دوم)، عبدالله اتحادیه مشهور به مسیو آندره، سلیمان مدیر مدرسه (نفر سوم)، سعید افندی (نفر ششم).



شاگردان و معلمان یکی از کلاس‌های مدرسه پسرانه تأیید همدان [احتمالاً سال‌های ۱۸-۱۹۱۷ یا ۲۱-۱۹۲۰ م.] وقتی که عبدالله اتحادیه مشهور به مسیو آندره سلیمان مدیر مدرسه بود.



جشن فارغ‌التحصیلی مدرسه پسرانه متوسطه تأیید همدان

افراد زیر شناسائی شده‌اند:

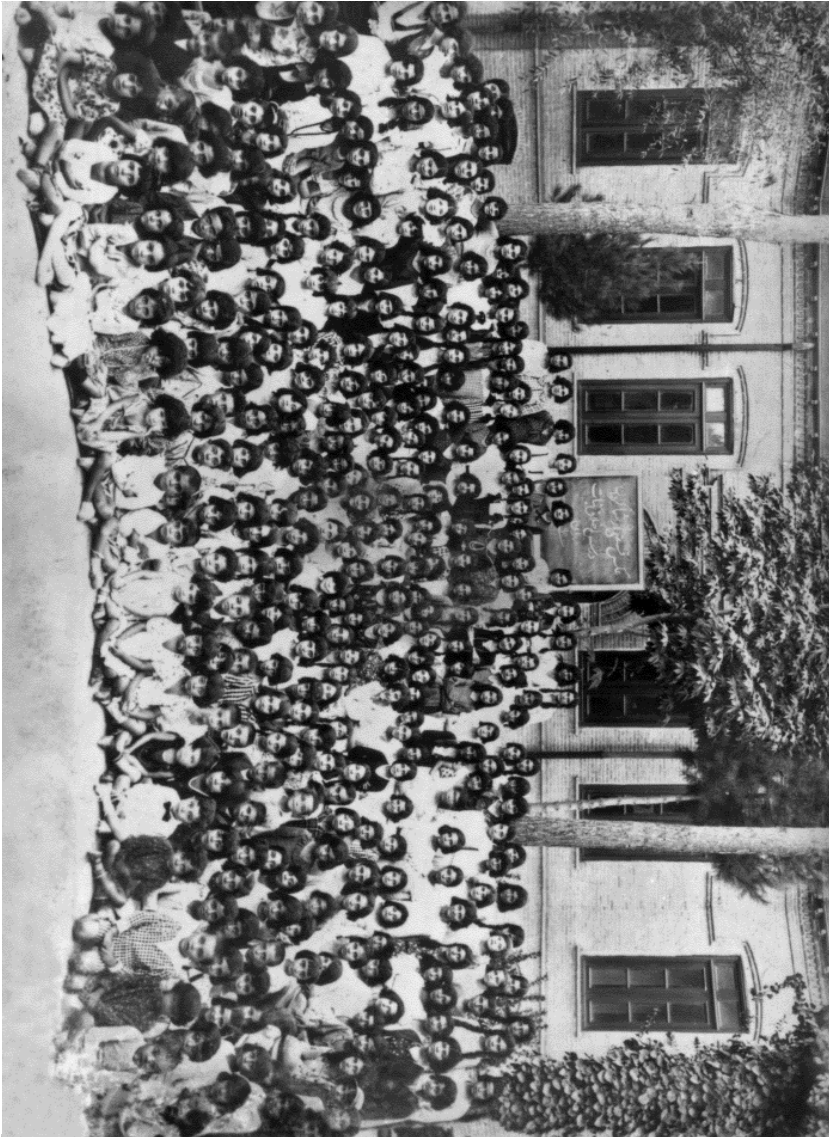
ردیف عقب از چپ: یوسف صدیق عمائی (نفر دوم). ردیف وسط از چپ: پزشکزاد (نفر سوم)، نصرت‌الله اتحادیه (نفر پنجم)، رفیع‌الله جاهد (نفر اول از سمت راست، اندکی پائین‌تر از بقیه). ردیف جلو نشسته از چپ: حبیب‌درخشان (نفر اول)، دبیر مؤید نعیمی (نفر سوم)، عبدالله اتحادیه (معروف به موسیو آندره، مدیر-نفر چهارم)، موسی ادیب (نفر پنجم)، و اسحاق عمائی (ناظم، نفر ششم).



این عکس به درخواست وزارت معارف گرفته شد تا به نمایشگاه بین‌المللی فیلاولنیا فرستاده شود. مدیر مدرسه عبدالله اتحادیه (مشهور به مسیو آندره سلیمان) در وسط پشت قاب عکس نشسته است.



مدرسه پسرانه تأیید همدان، تأسیس ۱۳۲۶ [۱۹۰۸م.]



برخی از شاگردان کلاس درس اخلاق همدان
۱۳ اوت ۱۹۳۳



مدرسهٔ پسرانهٔ تأیید (مدرسهٔ مبارکهٔ تأیید)، همدان، ۱۹۰۸

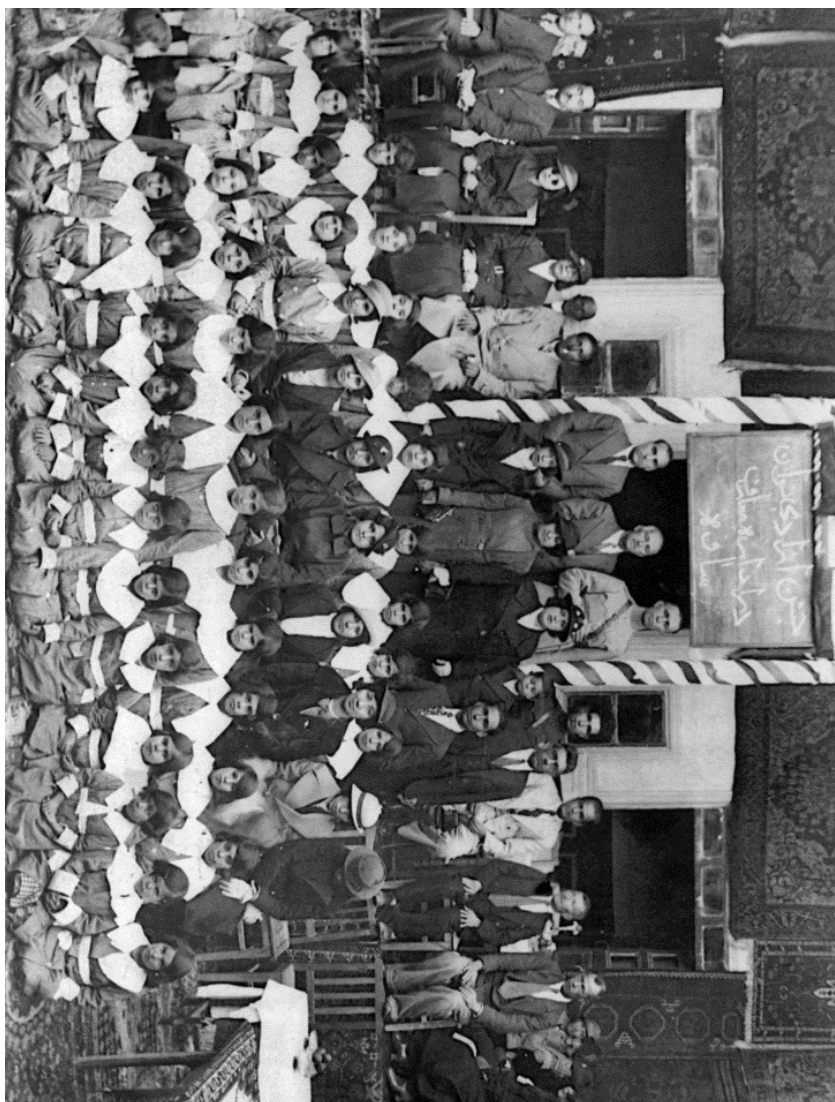


فارغ‌التحصیلان متوسطهٔ مدرسهٔ تأیید همدان سال ۱۳۰۴-۵ [۶-۱۹۲۵ م.] همراه با دبیران خود
ایستاده از چپ به راست: میرزا آقا جاوید، عبدالله جاوید، سلیمان بهزاد، حبیب پروین،
عزیزالله ثابت، خلیل عمائی، علی اصغر ممتحن.
نشسته از چپ: عباس شوقی، شائق ناطق، عطاءالله جاودان، محمد علی ناطق، هدایت‌الله
فروهر، یوسف صدیق عمائی، نورالله هوشیدر، عبدالله مرفه، مسعود مرفه.



احتمالاً مدرسه بهائی در همدان. سال تاسیس مدرسه در تابلو ۱۳۳۰ ه.ق. [۱۹۱۲ م.] آمده است.
در تابلوی دیگر دست راست به خط روسی کلمه «عبرانی» خوانده می‌شود.

مدرسه بهائی ساوه



جشن آزادی نسوان [بانوان]، اداره معارف ساوه (احتمالاً پس از سال ۱۹۳۶). شرکت کنندگان اغلب شاگردان و معلمان مدرسه بهائی ساوه می‌باشند.



مدرسه دخترانه بهائی در ساوه ۱۹۳۵

مدرسه وحدت بشركاشان



مدرسه وحدت پیشکامتان و یک بهائی امریکائی میس کهلر
عکس به لطف خانم طوبی شهریاری



مراسم اعطای گواهینامه به دانش آموزان ممتاز مدرسه وحدت بشر، کاشان، ۱۹۳۰.

کلاس ششم مدرسه وحدت بشر کاشان

نشسته از راست به چپ: ابراهیم صالح (محصل)، سید ابراهیم اجتهد (معلم)، میرزا عباس محمودی (معلم)، عطاءالله ناطقی (مدیر)، سید محمد تقی اجتهد (معلم)، عبدالمحمد صدر (پسر حاکم کاشان محصل)، سید مهدی اجتهد (معلم).

ردیف دوم، پشت صندلی‌ها، همگی محصل: عباس منجم، عباسعلی رحمانی، مرتضی کاشانی، نورالله یوسفیان، رضا وثوقی (پسر ثقة الاسلام)، ...

ردیف ایستاده بالا: شناخته نشد، حسین عظیمی (باکودک، مامور انتظامات)، شناخته نشد، احمد ارجمند، روح‌الله میثاقیان، جواد عطاران، اکبر حقیقی، احمد علی شیبانی، محمد محمدی.



دانش‌آموزان و کارکنان مدرسهٔ پیسران و وحدت بشر، کاشان، حدود ۱۹۰۹

مدارس بهائی قزوین و یزد



مدرسهٔ پسرانهٔ توگل در قزوین، حدود سال ۱۹۲۲



عکسی از خانم طرازیه سمندری فرهادی از بانیان مدرسهٔ دخترانهٔ توکل قزوین (نفر دوم سمت راست) که عهده‌دار تدریس و ادارهٔ مدرسه هم بودند. حدود سال‌های ۱۹۲۲/۲۳ م. دیگر افراد در عکس عبارتند از بزرگسالان از راست: آقای طرازالله سمندری همسر طرازیه خانم، آقای محمد سمندری (فرزندشان با دختر خردسالشان زرانگیز)، خانم لقائیه سمندری عندلیبی همسر محمد سمندری. اطفال: وسط، تابلو در دست [دکتر] مهدی سمندری فرزند طرازالله سمندری، و کودک ایستاده از راست: سهیل فرزند محمد سمندری.



گردهمایی جمعی از نهائیان زینبیه تبار در مدرسه بهائی رستمی مریم آباد- یزد

کتابشناسی

۱ - کتاب‌های فارسی

- احتشام‌السلطنه، میرزا محمدخان. *خاطرات احتشام‌السلطنه*، به کوشش سید محمد مهدی موسوی، چاپ دوم، تهران: زوار، ۱۳۶۷/۹-۱۹۸۸.
- ارباب، فروغ.^a *اختران تابان*، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۹۷۰.
- _____.^b «خانه مقدس من: شرح مختصری از مدرسه تربیت و دیگر مدارس بهائی»، منتشر نشده؛ کتابخانه مرکز جهانی، کاتالوگ شماره pam 148-1296.
- استرآبادی، بی بی خانم. *معایب الرجال*، به کوشش افسانه نجم‌آبادی، نشر باران، سوئد، ۱۹۹۳.
- اسلمنت، جان. *بهاء‌الله و عصر جدید*، ترجمه بشیر الهی - ه. رحیمی - ف. سلیمانی، مطبوعات بهائی برزیل، بدون تاریخ نشر.
- اشراق‌خاوری، عبدالحمید.^a «دائرة المعارف اشراق‌خاوری»، ۱۶ جلد، (منتشر نشده).
- _____.^b *نورین نیرین*، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۹۶۷.
- _____.^c *تقویم تاریخ امری*، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۹۷۰.
- _____.^d *تاریخ امری همدان*، به کوشش وحید رافتی، نشریات بهائی آلمان، ۲۰۰۴.
- _____.^e *مائده آسمانی*، به کوشش عبدالحمید اشراق‌خاوری [گردآورنده]، ۹ جلد، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۹۷۳.
- _____.^f *محاضرات*، چاپ دوم، نشریات بهائی آلمان، ۱۹۸۷.
- اشیدری، جهانگیر. *تاریخ پهلوی و زردشتیان*، تهران: هوخ، ۱۳۵۵/۱۹۷۶.
- اصفهان‌ی، میرزا حیدر علی. *ترجمه احوال میرزا ابوالفضائل*، تهران: انتشارات لجنة ملی محفظه آثار و آرشیو امری، ۱۳۲ بدیع، ۶-۱۹۷۵.
- اصیل، حجت‌الله. *زندگی و اندیشه میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله*، تهران: نشر نی، ۱۳۷۶/۱۹۹۷، چاپ مجدد زیر عنوان *میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله و نظریه‌پردازی مدرنیته ایران*، تهران: نشر کویر، ۱۳۸۴/۲۰۰۵.

- افشار، ایرج. «طالبوف»، یغما، ۴ (۱۳۳۲/۴-۱۹۵۳).
 افشار، میرزا مصطفی. *سفرنامه خسرو میرزا به پترزبورگ*، به کوشش محمد گلبن، تهران: کتابخانه مستوفی، ۱۹۷۱/۱۳۴۹.
- الماسی، علی محمد. *تاریخ مختصر تحوّل تعلیم و تربیت در اسلام و ایران*، چاپ دوم، تهران: انتشارات رشد، ۲۰۰۳/۱۳۸۲.
- امانت، موسی. *بهائیان کاشان*، ویراستار و به کوشش نورا امانت صمیمی، مادرید: نشر نحل، ۲۰۱۲.
- امید، حسین. *تاریخ فرهنگ آذربایجان*، ۲ جلد، تبریز: فرهنگ، ۱۹۵۴/۱۳۳۲.
- امین الدوله، میرزا علی اصغر خان. *خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله*، به کوشش حافظ فرمانفرمائی، تهران: کتاب‌های ایران، ۱۹۶۲/۱۳۴۱.
- امینی، علی رضا و حبیب‌الله ابوالحسن شیرازی. *تحوّلات سیاسی-اجتماعی ایران از قاجاریه تا رضاشاه*، تهران: نشر قمس، ۲۰۰۳-۴/۱۳۸۲.
- امینی، تورج.^a *اسنادی از زرتشتیان معاصر ایران (۱۳۳۱- ۱۲۵۸/۱۹۵۹-۱۸۷۹)*، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۲۰۰۱-۲/۱۳۸۰.
- _____.^b «نقش اقلیت‌های مذهبی در انقلاب مشروطه: بایان و بهائیان»، در سایت اینترنتی: http://www.goftman-iran.org/index2.php?option=com_content&task=view&id=262
- _____.^c *رستاخیز پنهان، بازگشایی نسبت آیین‌های بابی و بهائی با جریان روشنفکری ایران*، ج. ۱، استکهلم: نشر باران، ۲۰۱۱.
- ایقانی، شقایق. «تاریخچه مدارس بهائی مازندران»، پایان‌نامه فوق لیسانس، مؤسسه عالی معارف امری ایران، سال ۲۰۰۲ (رساله دانشجویی منتشر نشده).
- ایمانی، طیبه. «تاریخ امری رفسنجان از بدو ظهور تا سال ۱۳۶۲ هجری شمسی [۴-۱۹۸۳]»، پایان‌نامه فوق لیسانس، مؤسسه عالی معارف امری ایران، سال ۲۰۰۰ (رساله دانشجویی منتشر نشده).
- آخوندزاده، میرزا فتحعلی. *مکتوبات*، به کوشش م. صبحدم، برلن: انتشارات مرد امروز، ۱۹۸۵.
- آدمیت، فریدون و هما ناطق. *افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار*، تهران: انتشارات آگاه، ۱۹۷۷/۱۳۵۶.
- آدمیت، فریدون.^a *اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار*، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۹۷۲/۱۳۵۱.
- _____.^b *امیرکبیر و ایران* چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۹۵۵/۱۳۳۴.

- _____ ^c. فکرآزادی و مقدمه نهضت مشروطه، تهران: انتشارات سخن ۱۳۴۰/۱۹۶۱.
- آصف، محمدحسن. مبانی ایدئولوژیک حکومت در دوران پهلوی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۲۰۰۵/۱۳۸۴.
- آگاه، بدیع الله. ^a «شمه‌ای در باره مدارس بهائی آباء»، پیام بهائی، شماره ۱۶۴ (ژوئیه ۱۹۹۳)
- _____ ^b. «مدرسه بهائی آباء»، پیام بهائی، شماره ۱۶۶ (سپتامبر ۱۹۹۳)، آیتی (آواره)، عبدالحسین. الکواکب الدرّیه فی مآثرالبهائیه، ۲ جلد، قاهره: مطبعه السعادة، ۱۹۲۳.
- بالائی، هوشنگ. «تاریخ دیانت مقدّس بهائی در قریه متیق آذربایجان»، پایان نامه فوق لیسانس، مؤسسه عالی معارف امری ایران، تبریز، ۱۹۹۶ (رساله دانشجویی منتشر نشده).
- بامداد، بدرالملوک. زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا انقلاب سفید، تهران: ابن سینا، ۱۹۶۸/۱۳۴۷.
- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران در قرن دوازده و سیزده و چهارده هجری، شش جلد، تهران: زوار، ۷۵-۱۹۶۸.
- بزرگ امید، ابوالحسن. از ماست که بر ماست، تهران: دنیای کتاب ۱۳۶۳/۱۹۸۴.
- بشیری، مهرداد. «منشور نجم باختر: اولین جریده فارسی زبان بهائی در غرب»، پیام بهائی، شماره ۳۰۵ (آوریل ۲۰۰۵)، بصیرت منش، حمید. علما و رژیم رضاشاه: نظری بر عملکرد سیاسی- فرهنگی روحانیون در سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۰۵ [۱۹۴۱-۱۹۲۶]، چاپ دوم، تهران: عروج، ۱۹۹۹/۱۳۷۸.
- بهاء الله. ^a کتاب اقدس، حیفا: مرکز جهانی بهائی، ۱۹۹۲.
- _____ ^b. آثار قلم اعلی، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۸-۱۹۷۷.
- _____ ^c. مجموعه الواح مبارکه، قاهره: مطبعه السعادة، ۱۹۲۰.
- _____ ^d. لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی معروف به نجفی، لانگنهاین: نشریات بهائی آلمان، ۱۹۸۲.
- _____ ^e. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، لانگنهاین: نشریات بهائی آلمان، ۱۹۸۰.
- _____ ^f. الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۹۶۸.
- _____ ^g. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، لانگنهاین: نشریات بهائی آلمان، ۱۹۸۵.

- بهایان ایران پژوهش‌های تاریخی - جامعه‌شناختی، ویراستاران: بروکشا، دومینیک پرویز - فاضل، سینا (ویراستاران). ، ویراستار متن فارسی فریدون وهمن، استکهلم: انتشارات باران، ۲۰۱۱.
- بهار، ملیح. «بنیان مدرسه بهائی قزوین»، پیام بهائی، شماره ۱۷۳ (آوریل ۱۹۹۴).
- بهبودی، سلیمان. «خاطرات سلیمان بهبودی»، نقل در: رضاشاه، خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، تهران: چاپ نو، ۱۳۷۲/۱۹۹۶.
- بهنام، اسدالله. «تاریخچه معارف ایران»، تعلیم و تربیت، ۴، ۸-۷ (۱۳۱۳/۱۹۴۳).
- بهنام، جمشید. ایرانیان و اندیشه تجدد، تهران: فرزانه، ۱۳۷۵/۱۹۹۶.
- بی نام. ^a بحثی در ردّ یادداشت‌های مجعوله منتسب به کنیاز دالگورکی، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۹۷۰.
- _____ ^b. «شریف‌ترین حرفه جهان»، پیام بهائی، شماره ۳۰۲ (ژانویه ۲۰۰۵).
- _____ ^c. منتخباتی از آثار مبارکه در باره تعلیم و تربیت، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، (۱۹۷۶).
- _____ ^d. یادداشت‌های کنیاز دالگورکی: اسرار پیدایش مذهب باب و بها در ایران، بدون نام ناشر و محل چاپ، ۱۹۴۱.
- پولاک، ادوارد جاکوب. ایران و ایرانیان، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱/۱۹۸۲.
- پیام آسمانی. [منتخباتی از آثار مقدسه بهائی در مواضع گوناگون]، نشر پیام بهائی، ج. ۱: ۱۹۸۸، ج. ۲: ۲۰۱۱.
- ترابی فارسانی، سهیلا. اسنادی از مدارس دختران از مشروطه تا پهلوی، تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۸/۱۹۹۹.
- تقی‌زاده، سید حسن. زندگانی طوفانی: خاطرات سید حسن تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار، تهران: علمی، ۱۳۶۸/۱۹۸۹.
- توانگر، علی. «یادی از بهائیان شاه آباد اراک»، پیام بهائی شماره ۲۱۰ (می ۱۹۹۷).
- ثابت اربادی، نادره. «بررسی تعصب مذهبی در ایران و راه حل آن»، پایان‌نامه فوق لیسانس، مؤسسه عالی معارف امری ایران، سال ۱۹۹۹ (رساله دانشجویی منتشر نشده).
- ثابت، حبیب. سرگذشت حبیب ثابت به قلم خود ایشان، به کوشش ایرج و هرمز ثابت، مریلند: انتشارات مزدا، ۱۹۹۳.
- ثابت، عباس. تاریخچه مدرسه تربیت بنین، دهلی نو: انتشارات مرآت، ۱۹۹۷.

- ثابتی، امیر. «خاطراتی از جناب عبدالحمید اشراق خاوری»، پیام بهائی، شماره ۱۵۸ (ژانویه ۱۹۹۳).
- جمالزاده، سید محمدعلی. «یادگارهای دوره تحصیل»، راهنمای کتاب ۱۷، ۶-۴ (۱۹۷۴/۱۳۵۳).
- جهانبگلو، رامین. «آموزش و پرورش مدرن در ایران: گفتگو با علی محمد کاردان»، در: *ایران و مدرنیته: گفتگوهای رامین جهانبگلو*، به کوشش رامین جهانبگلو، تهران: انتشارات گفتار، ۲۰۰۱-۲/۱۳۸۰.
- حسامی، همایون. «یادی از یک معلم در نیریز»، پیام بهائی، شماره ۳۰۵ (آوریل ۲۰۰۵).
- حقیقت‌پژوه (نام مستعار). «تحقیق: مدارس بهائی سنگسر»، پیام بهائی، شماره ۱۰۳ (ژوئن ۱۹۸۸).
- حقیقی، عطیه. «یادی از مدرسه دخترانه بهائیان سنگسر: داستان امتحان نهائی ششم ابتدائی»، پیام بهائی، شماره ۲۰۳ (اکتبر ۱۹۹۶).
- حکمت، علی اصغر. *سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی*، تهران: انتشارات پارس، ۱۹۷۶/۱۳۵۵.
- دائرةالمعارف فارسی. تهران: شهر، ۱۹۹۵/۱۳۷۴.
- دبیرالملک، میرزا حسین خان. «رساله سیاسی»، *افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار*، به کوشش فریدون آدمیت و هما ناطق، نشر آگاه، ۱۹۷۷/۱۳۵۶.
- دولت‌آبادی، یحیی. *تاریخ معاصر یا حیات یحیی*، چهار جلد، تهران: ابن سینا، ۱۹۶۷/۱۳۴۶.
- دهقان، غلامعلی. «تاریخچه آباده و چگونگی رسوخ امر بهائی در آباده» نقل در آقا میرزا عباس آباده‌ای (معروف به آقا میرزا قابل)، «وقایع امری آباده»، نسخه خطی، کتابخانه مرکز جهانی بهائی، کاتالوگ شماره BP 330.A22 1999A.
- راستانی، سیاوش. سید حسن معلم و تاریخچه درس اخلاق، دارمشتات، نشریات بهائی، ۲۰۰۰.
- راسخ، شاپور.^a «از رساله مدنیّه تا رساله سیاسیّه»، *سینه عرفان*، شماره ۶، عصر جدید، (۲۰۰۳).
- _____.^b «اصول و ضوابط تحقیقات بهائی»، *دانش و بینش*، شماره ۱ (۱۹۹۹): دوره جناب بالیوزی).
- _____.^c «خاطراتی از مرحوم علی اصغر حکمت»، پیام بهائی، شماره ۳۰۳ (فوریه

(۲۰۰۵).

_____ ^d. «فضای جامعه بهائی در قرن نوزدهم میلادی»، *خوشه‌ای از خرمن ادب و هنر*، شماره ۱۳، (۲۰۰۲).

رأفتی، وحید. ^a «دیانت بهائی در روسیه»، *پژوهشنامه*، شماره ۱ و ۲، (۱۹۹۶).

_____ ^b. (ویراستار)، *فاران حبّ، امر بهائی در فاران (فردوس خراسان)*، لانگنهاین: نشریات بهائی آلمان، ۲۰۱۲.

رائین، اسماعیل. *میرزا ملکم‌خان*، تهران: صفی‌علیشاه، ۱۳۵۳/۱۹۷۴.

رشدیّه، فخرالدین. *زندگانی پیرمعارف: رشدیّه، بنیان‌گذار فرهنگ نوین ایران*، تهران: هیمنند، ۱۳۷۰/۱۹۹۱.

رهبر، پرویز. *تاریخ یهود از اسارت بابل تا امروز*، تهران: سپهر، ۱۳۲۵/۱۹۴۶.

زاهدانی، سید سعید زاهد با محمد علی سلامی. *بهائیت در ایران*، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱/۲۰۰۲.

سرداری‌نیا، صمد. *دارالفنون تبریز: دومین مرکز آموزش عالی ایران*، تبریز: ندای شمس، ۱۳۸۲/۲۰۰۳.

سعیدی، حوریه. «مقدمه‌ای بر سیر تحول تدوین کتاب‌های تاریخ در مدارس: از تأسیس دارالفنون (۱۲۶۸ هجری قمری) تا پایان دوره پهلوی اول (۱۹۲۰ هجری شمسی)»، *تاریخ معاصر ایران*، ۴، ۱۴-۱۳ (بهار و تابستان ۲۰۰۰).

سفیدوش، سیاوش. *یاردیرین*، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۹۸۵.

سفیدوش، عنایت خدا. *پیشگامان پارسی نژاد*، مؤسسه معارف بهائی کانادا، ۱۹۹۹.

سلامی، غلامرضا و نجم‌آبادی افسانه. *نهضت نسوان شرق*، تهران: شیرازه، ۲۰۰۵.

سلطان‌زاده، حسین. ^a *تاریخ مدارس ایران: از عهد باستان تا تأسیس دارالفنون*، تهران: آگاه، ۱۳۶۴/۱۹۸۵.

_____ ^b. *مقدمه‌ای بر تاریخ شهر و شهرستان در ایران*، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷/۱۹۸۵.

سلیمانی، عزیزالله. *مصباح هدایت*، مؤسسه ملی مطبوعات امری، تهران: ج. ۱، ۱۰۴ بدیع/۱۹۴۸؛ ج. ۲، ۱۰۶ بدیع/۱۹۵۰؛ ج. ۳-۷، ۱۲۳ تا ۱۳۲ بدیع/۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶.

سمندری، طرازالله. *طراز الهی: زندگانی ایادی امرالله طرازالله سمندری*، به کوشش پرورش سمندری خوشبین، ۲ جلد، دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۲.

سیّاح محلاتی، حاج محمدعلی. *خاطرات حاج سیّاح یا دوره خوف و وحشت*، به کوشش حمید سیّاح، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۹/۱۹۸۰.

- شاهرزائی، آیتا. «تاریخ قدمای امر در نجف آباد»، پایان نامه فوق لیسانس، مؤسسه عالی معارف امری ایران، سال ۱۹۹۸. (رساله دانشجویی منتشر نشده).
- شوقی افندی.^a کتاب قرن بدیع (ترجمه کتاب *God Passes By*)، ترجمه نصرالله مودت، ۴ جلد، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۹۶۸.
- _____.^b *توقیعات حضرت ولی امرالله ۱۹۴۸-۱۹۲۲* (به انگلیسی *Messages to the Baha'i World*)، ۳ جلد، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۳۰-۱۲۹ بدیع/۴-۱۹۷۳.
- _____.^c *ظهور عدل الهی*، ترجمه نصرالله مودت. تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران. تجدید چاپ: محفل روحانی ملی ایالات متحده، ۱۹۸۵.
- شهریاری، حشمت. «تعطیل مدرسه تربیت به روایت جناب علی اکبر فروتن»، پیام بهائی شماره ۳۱۶ (مارس ۲۰۰۶)،
- شیخ الاسلامی، پری. *زنان روزنامه نگار و اندیشمند ایران*، تهران: مرکز افیک، ۱۹۷۲-۳/۱۳۵۱.
- شیرازی، میرزا صالح. *مجموعه سفرنامه میرزا صالح شیرازی*، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۹۸۵/۱۳۶۴.
- صادق زاده میلانی، کاویان. «نهضت مشروطیت و دیانت بهائی»، پیام بهائی، شماره ۲-۳۲۱ (اوت ۲۰۰۶).
- صدرهاشمی، محمد. *تاریخ جرائد و مجلات ایران*، ۴ جلد، اصفهان، بدون نام ناشر، ۱۹۴۸-۵۳/۱۳۲۷-۳۲.
- صدیق^a، عیسی. *تاریخ فرهنگ ایران از آغاز تا زمان حاضر*، چاپ سوم، تهران: سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی، مهر ۱۳۴۲/ سپتامبر-اکتبر ۱۹۶۳.
- _____.^b *یادگار عمر*، ۴ جلد، چاپ سوم، تهران: شرکت طبع کتاب، ۱۹۷۳/۱۳۵۲.
- طالبوف تبریزی.^a *سقیه طالبی یا کتاب احمد*، ۲ جلد، استانبول: بدون نام ناشر، ۴-۱۸۹۳.
- _____.^b *مسائل حیات*، تفلیس: بدون نام ناشر، ۱۹۰۸-۹/۱۳۲۴.
- _____.^c *عبدالرحیم، آزادی و سیاست*، تهران: سحر، ۱۹۷۸/۱۳۵۷.
- _____.^d *کتاب احمد*، استانبول: بدون نام ناشر، ۱۸۹۵-۶/۱۳۱۱.
- طباطبائی، سید جواد. *مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی*، تهران: نگاه معاصر، ۲۰۰۶/۱۳۸۵.
- طباطبائی، محمد محیط. «تاریخچه اعزام دانش آموز به اروپا»، شفق سرخ، شماره ۳۱ تیر ۲۲/۱۳۱۲ جولای ۱۹۳۳ شماره ۲۴۰۵.

- طبری، احسان. *ایران در دو سده واپسین*، تهران: انتشارات حزب توده ایران، ۱۹۸۱/۱۳۶۰.
- عبدالبهاء. ^a *تذکره الوفا فی ترجمه حیات قدماء الاحباء*، قاهره: مطبعة عباسیه، ۱۹۲۴.
- _____ ^b *رساله مدتیّه*، (همراه با رساله سیاسیّه)، دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۰۵.
- _____ ^c *مکاتیب عبدالبهاء*، (۸ جلد، در سال‌های مختلف در مصر، تهران، و آلمان به طبع رسیده).
- _____ ^d *مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء*، ۳ جلد در یک مجلد، لانگنهاین: نشریات بهائی آلمان، ۱۹۸۴ [شامل جلد اول مصر، ۱۹۲۱؛ جلد دوم مصر، ۱۹۴۲؛ جلد سوم تهران، ۱۹۷۰].
- _____ ^e *منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء*، ۶ جلد [ج. ۱، ویلمت: مؤسسه مطبوعات بهائی امریکا ۱۹۷۹؛ ج. ۲: مؤسسه مطبوعاتی مرکز جهانی (چاپ انگلیسی)؛ ج. ۳ تا ۶: لانگنهاین: نشریات بهائی آلمان، ۱۹۹۲، ۲۰۰۰، ۲۰۰۳ و ۲۰۰۵.
- _____ ^f *مفاوضات عبدالبهاء به اهتمام کلیفورد بارنی*، چاپ اول لیدن: بریل، ۱۹۰۸ [چاپ‌های متعدد بعدی در قاهره، تهران و آلمان].
- فاضل مازندرانی. ^a *تاریخ ظهورالحق*، ج. ۸، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۹۷۵.
- _____ ^b *امر و خلق*، به کوشش فاضل مازندرانی [گردآورنده]، ۴ جلد، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری: ج. ۱: ۱۹۵۴/۵۵، ج. ۲، ۳ و ۴: ۱۹۷۱-۷۵، [تجدید چاپ در دو مجلد، لانگنهاین: نشریات بهائی آلمان، ۱۹۸۵-۸۶].
- فتحی، مریم. *کانون بانوان: با رویکردی به ریشه‌های تاریخی حرکت‌های زنان در ایران*، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۲۰۰۴/۱۳۸۳.
- فردوست، حسین. *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی: خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست*، دو جلد، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۹۸۹/۱۳۶۸.
- فروتن علی اکبر. ^a *حکایت دل*، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۹۷۷/۱۳۵۶.
- _____ ^b *اصول تدریس دروس اخلاقیه*، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۹۶۰.
- فیضی محمدعلی. ^a *خاندان افغان سدره رحمان*، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ بدیع/۱۹۷۱.
- _____ ^b *نیریزمشگینیز*، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۹۷۷/۱۳۵۶.
- _____ ^c *حیات حضرت عبدالبهاء*، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع/۱۹۷۱.

- _____ ^d. لئالی درخشان، دارمشتات: عصر جدید، ۱۹۹۲.
- _____ ^e.، خطابات قلم اعلی در شأن نزول الواح ملوک و سلاطین، دهلی نو: مؤسسه انتشارات بهائی، ۱۹۵۷/۱۳۳۶.
- کسرائی، محمدسالار. چالش سنت و مدرنیته در ایران: از مشروطه تا ۱۳۲۰، تهران: نشر مرکز، ۲۰۰۰/۱۳۷۰.
- کسروی تبریزی، سید احمد. تاریخ مشروطه ایران، دو جلد، تهران: امیرکبیر، ۱۹۸۴/۱۳۶۳.
- کنی، علی. سازمان فرهنگی ایران، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۹۵۴-۵/۱۳۳۳.
- مالمیری، حاجی محمدطاهر. تاریخ شهدای یزد، به کوشش فرج الله ذکی الکردی، قاهره: ۱۹۲۳-۴/۱۳۴۲.
- مجدالاسلام کرمانی، احمد. تاریخ انحطاط مجلس، فصلی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، به کوشش محمود خلیلی پور، اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان، ۱۹۷۷.
- مجدالملک، محمدخان. رساله مجدیّه (بیست سال بعد از امیرکبیر)، به کوشش علی امینی و فضل الله گرگانی، تهران: ۱۹۸۵.
- مجموعه آثار مبارکه در باره تربیت بهائی (تهران مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۹۷۹).
- محبوبی اردکانی، حسین. تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، ۳ جلد، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۹۷۵/۱۳۵۴.
- مدحت، عشرت. «خاطراتی از مدرسه تربیت بنات»، پیام بهائی، شماره ۹۱ (ژوئن ۱۹۸۷).
- مدرّس، فتح الله. تاریخ امر بهائی در نجف/آباد، به کوشش وحید رأفتی، دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۰۴.
- مراغه‌ای، حاج زین العابدین. سیاحت نامه ابراهیم بیگ، قاهره، چاپ مجدد، تهران: افشار، ۱۹۸۵/۱۳۶۴.
- مستشارالدوله، میرزا یوسف خان. یک کلمه، به کوشش صادق سجادی، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۹۸۵.
- مستوفی، عبدالله. شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ۳ جلد، چاپ دوم، تهران: زوار، ۱۹۴۲/۱۳۲۱.
- مظلوم، الهام. «ایام اقامت جناب ابوالقاسم فیضی در نجف آباد»، پایان نامه فوق لیسانس، مؤسسه عالی معارف امری ایران، سال ۲۰۰۱ (رساله دانشجویی منتشر نشده).

- مفتون دنبلی، عبدالرزاق. *مآثر سلطانیه: تاریخ جنگ‌های ایران و روس*، به کوشش غلامحسین صدری افشار، تهران: ابن‌سینا، ۱۹۷۲/۱۳۵۱؛ چاپ اول، تبریز ۱۸۲۶-۶/۱۲۴۱.
- ملک‌زاده، مهدی. *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ۷ جلد، تهران: بدون نام ناشر، ۱۹۴۹/۱۳۲۷.
- موسوی ماکوئی، میراسدالله. *دبیرستان البرز و شبانه‌روزی آن*، تهران: نشر بیستون، ۲۰۰۰/۱۳۷۹.
- مؤمن، موژان^a، «مدرسه‌های بهائی در ایران»، ترجمه کیومرث مظلوم، *خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر*، شماره ۱۵، عصر جدید، ۲۰۰۵.
- _____ ^b. «مدارس بهائی در ایران»، در: *بهائیان ایران پژوهش‌های تاریخی-جامعه‌شناختی*، ویراستاران: بروکشا، دومینیک پرویز - فاضل، سینا (ویراستاران)، ویراستار متن فارسی فریدون وهمن، استکهلم: انتشارات باران، ۲۰۱۱.
- مهجوری، اسماعیل. *تاریخ مازندران*، ۲ جلد، ساری: بدون نام ناشر، ۱۹۶۶.
- مهرباخانی، روح‌الله^a. *زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی*، چاپ دوم، لانگنهاین: نشریات بهائی آلمان، ۱۴۵ بدیع/۱۹۸۸.
- _____ ^b. *خانندان سادات خمس*، دارمشتات: عصر جدید، ۱۹۹۴/۱۳۷۳.
- _____ ^c. «شرح حیات جناب فیضی: مروری بر ایام بیروت، نجف‌آباد و قزوین»، *خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر*، شماره ۱۰، عصر جدید، ۱۹۹۹.
- _____ ^d. «محفلی شور در عهد جمال اقدس ابهی»، *پیام بهائی*، قسمت‌های اول و دوم، شماره ۲۸ (۱۹۸۲) و شماره ۲۹ (۱۹۸۲).
- ناطق، هما^a. *کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران*، ۱۹۲۱-۱۸۳۷، با مقدمه فریدون آدمیت، تهران: مؤسسه فرهنگی، هنری، انتشاراتی معاصر پژوهان، ۲۰۰۱/۱۳۸۰.
- _____ ^b. «تاریخچه آلیانس اسرائیلی در ایران»، *یهودیان ایران در تاریخ معاصر*، ۴ جلد، لس‌آنجلس: مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایران ۱۹۹۷.
- ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد. *تاریخ بیداری ایرانیان*، به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، دو جلد، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۹۷۹/۱۳۵۸.
- ناظم‌الدوله، میرزا ملکم‌خان^a. *کلیات ملکم‌خان*، به کوشش هاشم ربیع‌زاده، تهران ۱۹۰۷/۱۳۲۵.
- _____ ^b. *مجموعه آثار میرزا ملکم‌خان*، به کوشش محیط طباطبائی، تهران: علمی، ۱۹۴۸/۱۳۲۷.
- نورائی، فرشته، تحقیق در افکار میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، تهران: شرکت سهامی

- کتاب‌های جیبی، ۱۹۷۳/۱۳۵۲
- نوری اسفندیاری، فتح‌الله. رستاخیز ایران: مدارک، مقالات و نگارشات خارجی، ۱۳۲۳-۱۲۹۹ (۱۹۴۴-۱۹۲۰)، تهران: بدون نام ناشر، ۱۳۳۵/۱۹۵۶.
- نیک‌اندیش، بهمن. «مبارزهٔ ناجوانمردانه»، قسمت اول، پیام بهائی، شماره ۳۰۵ (آوریل ۲۰۰۵).
- واثقی، رزیتا. «تاریخچهٔ مدارس بهائی در ایران»، پایان‌نامهٔ فوق لیسانس، مؤسسهٔ عالی معارف امری ایران، سال ۱۹۹۶ (رسالهٔ دانشجویی منتشر نشده).
- وزیری، افضل و نرجس مهرانگیز ملاح. بی‌بی خانم استرآبادی و خانم افضل وزیری، مادر و دختری از پیشگامان معارف و حقوق زنان، به کوشش افسانه نجم‌آبادی، نیویورک: نگارش و نگارش زن، ۱۳۷۵/۷-۱۹۹۶.
- ولایتی، علی‌اکبر. تاریخ روابط خارجی ایران: دوران ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه، چاپ دوم، تهران: مؤسسهٔ چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵/۱۹۹۶.
- وهمن، فریدون.^a صد و شصت سال مبارزه با آیین بهائی، چاپ سوم، استکهلم: نشر باران، ۲۰۱۰.
- _____ ^b. «ایمان زردشتیان به دیانت بهائی»، در: بهائیان ایران پژوهش‌های تاریخی-جامعه‌شناختی، ویراستاران: بروکشا، دومینیک پرویز - فاضل، سینا (ویراستاران)، ویراستار متن فارسی فریدون وهمن، استکهلم: نشر باران، ۲۰۱۱.
- وهومن، هارون. بهائیان نور مازندران، بر اساس خاطرات محمد حسن خان اعتمادالسلطنه و آقا میرزا فضل‌الله نظام‌الممالک، تصحیح بر اساس سه نسخه خطی، لوس آنجلس: شرکت کتاب، ۲۰۰۷.
- هاشمیان، احمد (ایرج). تحولات فرهنگی ایران در دورهٔ قاجاریه و مدرسهٔ دارالفنون، تهران: مؤسسهٔ جغرافیا و کارتوگرافی صهبا، ۱۳۷۹/۲۰۰۰.
- هدایتی، روح‌انگیز. «مدرسهٔ دخترانهٔ هوشنگی یزد»، پیام بهائی، شماره ۱۵۵ (اکتبر ۱۹۹۲).
- یزدانی، مینا. اوضاع اجتماعی ایران در عهد قاجار از خلال آثار مبارکهٔ بهائی، دانداس: مؤسسهٔ معارف بهائی کانادا، ۲۰۰۳.
- یونسکو - ایران. ایران‌شهر، ۲ جلد، تهران: کمیسیون ملی یونسکو - ایران، ۴۳-۱۹۶۳-۴/۱۳۴۲.

Bibliography II

2 - English Sources

BPT= Baha'i Publishing Trust BWC = Baha'i World Center

- Abdu'l-Baha^a. *Selections from the Writings of 'Abdu'l-Baha*, Haifa: BWC, 1978.
- _____^b. *Some Answered Questions*, collected and translated from the Persian by Laura Barney, Wilmette, IL: BPT, 1970.
- _____^c. *The Promulgation of Universal Peace: Talks Delivered by 'Abdu'l-Baha during His Visit to the United States and Canada in 1912*, 2nd edn, Wilmette, IL: BPT, 1982.
- _____^d. *The Secret of Divine Civilization*, trans. from the Persian by Marzieh Gail and Ali-Kuli Khan, 3rd edn, Wilmette, IL: BPT, 1990.
- _____^e. *Paris Talks: Addresses Given by 'Abdu'l-Baha in Paris in 1911–1912*, 10th edn, London: BPT, 1961.
- Abrahamian, Ervand, *Tortured Confessions*, Berkeley University of California Press, 1999.
- Ackerman, Nancy, and Graham Hassall. 'Russia and the Baha'i Faith: A Historic Connection', in *The Baha'i World, 1998–99: An International Record*, Haifa: BWC, 2000.
- Adamson, Hugh C., and Philip Hainsworth. *Historical Dictionary of the Baha'i Faith*, London: Scarecrow Press, 1998.
- AIU.^a 'The History of the Alliance', in http://www.alliancefr.org/rubrique.php3?id_rubrique=221.
- _____^b. *Alliance Israélite Universelle*, Paris: A. Wittersheim, 1860.
- Al-e Dawud, Sayyed 'Ali. 'Education. IX. Primary Schools', *EIr* 8 (1998).
- Algar, Hamid^a. *Religion and State in Iran, 1785–1906: The Role of the Ulama in the Qajar Period*, Berkeley: University of California Press, 1969.
- _____^b. 'An Introduction to the History of Freemasonry in Iran', *Middle Eastern Studies* 6, 3 (1970).

- _____.^c 'Malkum Khan, Akhundzadeh and the Proposed Reform of the Arabic Alphabet', *Middle Eastern Studies* 5, 2 (1969): 116–30.
- _____.^d *Mirza Malkum Khan: A Study in the History of Iranian Modernism*, Berkeley: University of California Press, 1973.
- Alkan, Necati. 'Ottoman Reform Movements and the Baha'i Faith, 1860s–1920s', in *Studies in Modern Religions, Religious Movements and the Babi-Baha'i Faiths*, ed. Moshe Sharon, Leiden: Brill, 2004.
- Amanat, Abbas^a. 'E'tezad-al-Saltana', *EIr* 8 (1998).
- _____.^b 'Qajar Iran: A Historical Overview', in *Royal Persian Paintings: The Qajar Epoch, 1785–1925*, ed. Layla S. Diba and Maryam Ekhtiar, London: I.B.Tauris, 1999.
- _____.^c 'The Historical Roots of the Persecution of Babis and Baha'is in Iran', in *The Baha'is of Iran: Socio-Economic Studies*, ed. Dominic Parviz Brookshaw and Seena B. Fazel, London: Routledge, 2008.
- _____.^d *Pivot of the Universe: Nasir al-Din Shah Qajar and the Iranian Monarchy, 1831–1896*, Berkeley: University of California Press, 1997.
- Amanat, Mehrdad^a. 'Messianic Expectation and Evolving Identities: The Conversion of Iranian Jews to the Baha'i Faith', in *The Baha'is of Iran: Socio-Economic Studies*, ed. Dominic Parviz Brookshaw and Seena B. Fazel, London: Routledge, 2008.
- _____.^b *Jewish Identities in Iran: Resistance and Conversion to Islam and the Baha'i Faith*, Tauris Academic Studies, 2011.
- Amurian, A., and M. Kasheff. 'Armenians of Modern Iran', *EIr* 2 (1987).
- Arasteh, Reza A. *Education and Social Awakening in Iran, 1850–1968*, Leiden: E. J. Brill, 1969.
- Armajani, Yahya. 'Alborz College', *EIr* 1 (1985).
- Armstrong-Ingram, R. Jackson^a. *Music, Devotions, and Mashriqu'l-Adhkar*, Los Angeles: Kalimat Press, 1987 (Studies in Babi and Baha'i History, Vol. 4).
- Armstrong-Ingram, R. Jackson^b. 'American Baha'i Women and the Education of Girls in Tehran, 1909–1934', in *Iran*, ed. Peter Smith, Studies in Babi and Baha'i History, Vol. 3, Los Angeles: Kalimat Press, 1986.
- Atai, Mohammad Farhad. 'The Sending of Iranian Students to Europe, 1811–1906', Unpublished PhD dissertation, University of California, Berkeley, 1992.
- Avery, Peter. 'Printing, the Press and Literature in Modern Iran', in *The Cambridge History of Iran*, Vol. 7, *From Nadir Shah to the Islamic Republic*, ed. Peter Avery, Gavin Hambly and Charles Melville, Cambridge: Cambridge University Press, 1991.

- Baha'u'llah^a. *A Synopsis and Codification of the Kitab-i-Aqdas*, Haifa: BWC, 1982.
- _____^b. and 'Abdu'l-Baha. *Baha'i World Faith: Selected Writings of Baha'u'llah and 'Abdu'l-Baha*, Wilmette, IL: BPT, 1976.
- _____^c. *Epistle to the Son of the Wolf*, trans. Shoghi Effendi, Wilmette, IL: BPT, 1976.
- _____^d. *Gleanings from the Writings of Baha'u'llah*, trans. Shoghi Effendi, Wilmette, IL: BPT, 1983.
- _____^e. *Tablets of Baha'u'llah Revealed after the Kitab-i-Aqdas*, 2nd edn, Wilmette, IL: BPT, 1988.
- _____^f. *The Kitab-i-Aqdas: The Most Holy Book*, Haifa: BWC, 1992.
- _____^g. *The Kitab-i-Iqan: The Book of Certitude*, trans. Shoghi Effendi, Wilmette, IL: BPT, 1950.
- _____^h. *The Proclamation of Baha'u'llah to the Kings and Leaders of the World*, 2nd edn, Haifa: BWC, 1972.
- Baha'is of Iran, The: Socio-Economic Studies*, ed. Dominic Parviz Brookshaw and Seena B. Fazel, London: Routledge, 2008.
- Baha'i World, The*. vols. 2 (1926-1928), 5 (1932-1934), 6 (1934-1936), 8 (1938-1940), 9 (1940-1944), 14 (1963-1968).
- Bakhash, Shaul^a. 'The Failure of Reform: The Prime Ministership of Amin al-Dawla, 1897-8', in *Qajar Iran: Political, Social, and Cultural Change, 1800-1925*, ed. Edmond Bosworth and Carole Hillenbrand, Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 1992.
- _____^b. *Iran: Monarchy, Bureaucracy and Reform under the Qajars, 1858-1896*, London: Ithaca Press for the Middle East Centre, St Antony's College, Oxford, 1978.
- Balyuzi, H. M. 'Abdu'l-Baha: *The Centre of the Covenant of Baha'u'llah*, London: George Ronald, 1971.
- Banani, Amin^a. 'Bahai Faith. II. Bahai Calendar and Festivals', *EIr* 3 (1989): 446-7.
- _____^b. *The Modernization of Iran, 1921-1941*, Stanford, CA: Stanford University Press, 1961.
- Bast, Oliver. 'Germany. IX. Germans in Persia', *EIr* 10 (2001).
- Bausani, Alessandro. *Religion in Iran: From Zoroaster to Baha'u'llah*, trans. J. M. Marchesi, New York: Bibliotheca Persica Press, 2000.
- Behnam, Jamshid. 'Iranian Society, Modernity, and Globalization', in *Iran: Between Tradition and Modernity*, ed. Ramin Jahanbegloo, Oxford: Lexington Books, 2004.

- Berberian, Houria^a. 'Armenian Participation in the Constitutional Revolution', Unpublished PhD dissertation, University of California at Los Angeles, 1997.
- _____^b. *Armenians and the Iranian Constitutional Revolution of 1905–1911*, Boulder, CO: Westview Press, 2001.
- Bode, Baron de. *Travels in Arabistan and Loristan*, 2 vols., London: J. Madden & Co., 1845.
- Boré, Eugène. *Correspondance et mémoires d'un voyageur en Orient*, 2 vols., Paris: Olivier-Fulgenie, 1840.
- Boyce, Mary. 'Maneckji Limji Hataria in Iran', in K. R. Cama, *Oriental Institute Golden Jubilee Volume*, ed. N. D. Manochehr-Homji and M. F. Kanga, Bombay: K. R. Cama Oriental Institute, 1969.
- Brookshaw, Dominic Parviz. 'Instructive Encouragement: Tablets of Baha'u'llah and 'Abdu'l-Baha to Baha'i Women in Iran and India', in *The Baha'is of Iran: Socio-Economic Studies*, ed. Dominic Parviz Brookshaw and Seena B. Fazel, London: Routledge, 2008.
- Browne, E. G^a. Introduction to Myron Phelps, *The Life and Teaching of Abbas Effendi*, London: Knickerbocker Press, 1903, vii–xxvi.
- _____^b. 'The Babis of Persia', *Journal of the Royal Asiatic Society* 21 (1889).
- _____^c. *Materials for the Study of Babi Religion*, Cambridge: Cambridge University Press, 1918.
- _____^d. *The Press and Poetry of Modern Persia (Partly based on the manuscript work of Mirza Muhammad 'Ali Khan 'Tarbiyat' of Tabriz)*, Cambridge: Cambridge University Press, 1914.
- Burrell, Robert Michael. 'Aspects of the Reign of Muzaffar al-Din Shah of Persia', Unpublished PhD dissertation, SOAS, University of London, 1979.
- Cameron, Glenn, and Wendi Momen. *A Basic Baha'i Chronology*, Oxford: George Ronald, 1996.
- Catanzaro, Christl. 'Germany. VIII. German Cultural Influence in Persia', *EIr* 10 (2001).
- Chamberlain, Isabel Fraser. *Divine Common Sense: From the World's Greatest Prisoner to His Prison Friends*, Boston: The Tudor Press, 1916 (re-published as 'Abdu'l-Baha on Divine Philosophy, 1918).
- Chaurasia, Radhey Shyan. *History of Modern India: 1707 A.D. up to 2000 A.D.*, New Delhi: Atlantic, 2002.
- Chehabi, Houchang E^a. 'Anatomy of Prejudice: Reflections on Secular anti-Baha'ism in Iran', in *The Baha'is of Iran: Socio-Economic Studies*, ed. Dominic Parviz Brookshaw and Seena B. Fazel, London: Routledge, 2008.

- _____.^b 'The Banning of the Veil and Its Consequences', in *The Making of Modern Iran: State and Society under Riza Shah, 1921–41*, ed. Stephanie Cronin, London: Routledge, 2003.
- Chouraqui, André. *Cent ans d'histoire: L'Alliance Israélite Universelle et la renaissance juive contemporaine (1860–1960)*, Paris: Presses Universitaires de France, 1965.
- Cohen, Avraham^a. 'Iranian Jewry and the Educational Endeavors of the Alliance Israélite Universelle', *Jewish Social Studies* 48 (1986): 15–44.
- Cole, Juan R. I^a. 'Bahai Faith. I. The Faith', *EIr* 3 (1989): 438–46.
- _____.^b 'The Evolution of Charismatic Authority in the Baha'i Faith (1863–1921)' in *Religion and Society in Qajar Iran*, ed. Robert Gleave, London: RoutledgeCurzon, 2005.
- _____.^c 'Iranian Millenarianism and Democratic Thought in the Nineteenth Century', *International Journal of Middle East Studies* 24, 1 (February 1992).
- _____.^d 'The Provincial Politics of Heresy and Reform in Qajar Iran: Shaykh al-Rais in Shiraz, 1895–1902', *Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East* 22, 1 (2002).
- _____.^e *Modernity and the Millennium: The Genesis of the Baha'i Faith in the Nineteenth-Century Middle East*, New York: Columbia University Press, 1998.
- Curzon, George N. *Persia and the Persian Question*, 2 vols., London: Frank Cass, 1966; 1st edn, 1892.
- Daly, M. W., ed. *The Cambridge History of Egypt*, 2 vols., Cambridge: Cambridge University Press, 1998: Vol. 2: *Modern Egypt, from 1517 to the End of the Twentieth Century*.
- Dandamayev, Muhammad A. 'Education. I. In the Achaemenid Period', *EIr* 8 (1998).
- Davison, Roderic^a. *Reform in the Ottoman Empire, 1856–1876*, Princeton: Princeton University Press, 1963.
- _____.^b *Nineteenth Century Ottoman Diplomacy and Reforms*, Istanbul: The Isis Press, 1999.
- Dedboo, Malcolm Mino. 'The Struggle for Zoroastrian Civil Rights in Iran: The Martin Luther King of Zoroastrianism, Seth Maneckji Limji Hataria', in <http://www.fravahr.org/spip.php?article180>.
- Diehl, William A. 'Exploration and Integration of Baha'i Education', in *Distinctive Aspects of Baha'i Education: Proceedings of the 3rd Symposium on Baha'i Education* (Birmingham, April 1991), ed. Hooshang Nikjoo and Stephen Vickers, London: BPT, 1993.

- Dustkhah, Jalil, and Eqbal Yaghma'i. 'Education. III. The Traditional Elementary School (Maktab)', *EIr* 8 (1998).
- Ekhtiar, Maryam. 'The Dar al-Fonoun: Educational Reform and Cultural Development in Qajar Iran', Unpublished PhD dissertation, New York University, 1994.
- Elwell-Sutton, L. P. *Modern Iran*, London: Routledge, 1941.
- Esslemont, J. *Baha'u'llah and the New Era*, London: BPT, 1974.
- Farman Farmaian, Sattareh (with Dona Munker). *Daughter of Persia: A Woman's Journey from Her Father's Harem Through the Islamic Revolution*, London: Corgi Books, 1993.
- Farnoud, Massoud. 'France. V. Administrative and Military Contacts with Persia', *EIr* 10 (2001).
- Faroghi, Suraiya. *The Ottoman Empire and the World Around It*, London: I.B.Tauris, 2004.
- Fatemi, Karim, and Franklin T. Burroughs. 'Higher Educational Developments in Iran', *Junior College Journal* 40, 2 (October 1969).
- Faü, Jean-François. 'Juifs et Baha'is en Iran, 1844–1920', *Revue des Études Juives* 163, 1–2 (January–June 2004).
- Fazel, Seena B^a. and Minou Foadi, 'Baha'i Health Initiatives in Iran: A Preliminary Survey', in *The Baha'is of Iran: Socio-Economic Studies*, ed. Dominic Parviz Brookshaw and Seena B. Fazel, London: Routledge, 2008, 122–40.
- _____.^b, and Khazeh Fananapazir. 'A Baha'i Approach to the Claim of Finality in Islam', *Journal of Baha'i Studies* 5, 3 (1993).
- Feuvrier, Joannes. *Trois ans à la cour de Perse*, Paris: F. Juven, 1899.
- Findley, Carter Vaughn. *The Turks in World History*, Oxford: Oxford University Press, 2005.
- Fischel, Walter J. 'Die Behai-Bewegung und ihr Einfluss auf die Judenheit Persiens', *Frankfurter Israelitisches Gemeindeblatt* 11, 3 (November 1932).
- Fisher, C. B. 'Mission Schools in Persia', *Muslim World* (1930).
- Francis-Dehqani, Gulnar E. 'Great Britain. XV. British Schools in Persia', *EIr* 11 (2003).
- Frye, Richard N. *Persia*, 3rd edn, London: Allen and Unwin, 1969.
- Gail, Marzieh. *Arches of the Years*, Oxford: George Ronald, 1991.
- Geula, Arsalan. *Iranian Baha'is from Jewish Background: A Portrait of an Emerging Baha'i Community*, Claremont, CA: Independent Publisher Arsalan Geula, 2008.
- Ghani, Cyrus. *Iran and the Rise of Reza Shah: From Qajar Collapse to Pahlavi Rule*, London: I.B.Tauris, 1998.

- Gheissari, Ali. *Iranian Intellectuals in the Twentieth Century*, Austin: University of Texas Press, 1998.
- Gobineau, Joseph Arthur de. *Trois ans en Asie (de 1855 à 1858)*, Paris: L. Hachette, 1859.
- Gurney, John and Negin Nabavi. 'Dar al-Fonun', *EIr* 6 (1993).
- Hadidi, Djavad. 'France. XV. French Schools in Persia', *EIr* 10 (2001).
- Hakim, Kamran. 'A Personal Interpretation of the Term "Seal of the Prophets"', <http://bahailibrary.com/essays/seal.html>.
- Hassall, Graham. 'Notes on the Babi and Baha'i Religions in Russia and its Territories', *Journal of Baha'i Studies* 5, 3 (1993).
- Hellot-Bellier, Florence. 'France. III. Relations with Persia, 1789–1918', *EIr* 10 (2001).
- Hornby, Helen. *Lights of Guidance*, 3rd edn, New Delhi: BPT, 1994.
- Hourani, Albert. *Arabic Thought in the Liberal Age, 1798–1939*, London: Oxford University Press, 1962.
- Howard, Craig C. *Theories of General Education: A Critical Approach*, Houndmills, Basingstoke: Macmillan, 1991.
- Jahanbegloo, Ramin, ed. *Iran: Between Tradition and Modernity*, Oxford: Lexington Books, 2004.
- Jalali-Shirazi, Mehdi. 'Education in Iran and Some Suggestions for Its Betterment', Unpublished PhD dissertation, Teachers College, Columbia University, 1936.
- Joseph, John^a. *The Nestorians and Their Muslim Neighbours: A Study of Western Influence on Their Relations*, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1961.
- _____^b. *The Modern Assyrians of the Middle East: Encounters with Western Christian Missions, Archaeologists, and Colonial Powers*, Leiden: Brill, 2000.
- Karny, Azriel. 'Mirza Hosein Khan Moshir od-Dowle and His Attempts at Reform in Iran, 1871–1873', Unpublished PhD dissertation, UCLA, 1973.
- Katouzian, Homa. *State and Society in Iran: The Eclipse of the Qajars and the Emergence of the Pahlavis*, London: I.B. Tauris, 2000.
- Kazemzadeh, Firuz^a. 'Misuse of History', *World Order* 35, 3 (2004).
- _____^b. 'Russian Documents about Iranian Baha'is in Ashgabat and Baku, 1897 and 1902', *World Order* 37, 3 (2006).
- _____^c. *Russia and Britain in Persia, 1864–1914: A Study in Imperialism*, London: Yale University Press, 1968.
- Keddie, Nikki R^a. *Qajar Iran and the Rise of Reza Khan, 1796–1925*, Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 1999.

- _____.^b 'Iran Under the Later Qajars, 1848–1922', in *The Cambridge History of Iran*, Vol. 7: *From Nadir Shah to the Islamic Republic*, ed. Peter Avery, Gavin Hambly and Charles Melville, Cambridge: Cambridge University Press, 1991.
- Knanishu, Joseph. *About Persia and Its People*, Piscataway, NJ: Gorgias Press, 2001; 1st edn, Rock Island, IL: Lutheran Augustana Book Concern Printers, 1899.
- Lapidus, Ira. *A History of Islamic Societies*, 2nd edn, Cambridge: Cambridge University Press, 2000.
- Laurie, Thomas. *Dr. Grant and the Mountain Nestorians*. Piscataway, NJ: Gorgias Press, 2005; 1st edn 1853.
- Lewis, Bernard. *The Emergence of Modern Turkey*, 3rd edn, New York: Oxford University Press, 2002.
- Low, Morris, ed. *Building a Modern Japan: Science, Technology and Medicine in the Meiji Era and Beyond*, London: Palgrave Macmillan, 2005.
- LSA of the Baha'is of Warwick. 'The Baha'i Centenary: 100 Years of the Baha'i Faith in Britain, A Brief History', in http://bahai-library.com/file.php5?file=warwick_bahai_centenary_britain&language=All.
- Ma'ani Rouhani, Baharieh. 'The Interdependence of Baha'i Communities: Services of North American Baha'i Women to Iran', *Journal of Baha'i Studies* 4, 1 (March–June 1991).
- Ma'ani, Sovaida. 'Education and Gender', in *Distinctive Aspects of Baha'i Education: Proceedings of the 3rd Symposium on Baha'i Education (Birmingham, April 1991)*, ed. Hooshang Nikjoo and Stephen Vickers, London: BPT, 1993.
- MacEoin, Denis M. 'Bahai Faith. VII. Bahai Persecutions', *EIr* 3 (1989): 461–4.
- Macuch, R. 'Assyrians in Iran. I. The Assyrian Community', *EIr* 2 (1987). *Making of Modern Iran, The: State and Society under Riza Shah, 1921–41*, ed. Stephanie Cronin, London: Routledge, 2003.
- Maneck, Susan Stiles^a. 'Baha'i Women', *Encyclopedia of Women and Islamic Cultures*, ed. Suad Joseph, Leiden: Brill, 2005, Vol. 11: *Family, Law and Politics*.
- _____.^b 'The Conversion of Religious Minorities to the Baha'i Faith in Iran: Some Preliminary Observations', *Journal of Baha'i Studies* 3, 3 (1990): 35–48.
- Mansoori, A. 'American Missionaries in Iran, 1834–1934', PhD dissertation, Ball State University, Muncie, Indiana, 1986. (Unpublished)

- Mansoori, Cyrus. 'European Thought in Nineteenth-Century Iran: David Hume and Others', *Journal of the History of Ideas* 61, 4 (Oct. 2000).
- Marashi, Afshin. 'Performing the Nation: The Shah's Official State Visit to Kemalist Turkey, June to July 1934', in *The Making of Modern Iran: State and Society under Riza Shah, 1921-1941*, ed. Stephanie Cronin, London: Routledge, 2003.
- Martin, Douglas. *The Persecution of the Baha'is of Iran, 1844-1984*, Ottawa, ON: Association for Baha'i Studies, 1984.
- Martin, Vanessa. *The Qajar Pact: Bargaining, Protest and the State in Nineteenth-Century Persia*, London: I.B.Tauris, 2005.
- Melchert, Christopher. 'Education. IV. The Medieval Madrasa', *EIr* 8 (1998).
- Menashri, David. *Education and the Making of Modern Iran*, Ithaca: Cornell University Press, 1992.
- Merritt-Hawkes, Onera A. *Persia: Romance and Reality*, London: Ivor Nicholson and Watson, 1935.
- Metalmann, Velda Piff. *Lua Getsinger: Herald of the Covenant*, Oxford: George Ronald, 1997.
- Milani, Kavian. 'Baha'i Discourses on the Constitutional Revolution', in *The Baha'is of Iran: Socio-Economic Studies*, ed. Dominic Parviz Brookshaw and Seena B. Fazel, London: Routledge, 2008.
- Mirhadi, Turan. 'Education. VIII. Nursery Schools and Kindergartens', *EIr* 8 (1998).
- Moayyad, Heshmat^a. 'The Historical Interrelationship of Islam and the Baha'i Faith', in *The Baha'i Faith and Islam*, ed. H. Moayyad, Ottawa: Association for Baha'i Studies, 1990.
- _____^b. 'Scholarly Dilettantism and Tampering with History: An Episode in the Baha'i History of Iran', in *Yad-nama: In Memoria di Alessandro Bausani*, ed. Biancamaria Scarcia Amoretti and Lucia Rostagno, Rome: Bardi Editore, 1991, Vol. 1: Islamistica.
- Momen, Moojan^a, ed. *The Babi and Baha'i Religions 1844-1944: Some Contemporary Western Accounts*, Oxford: George Ronald, 1981.
- _____^b. 'Baha'i Schools in Iran', in *The Baha'is of Iran: Socio-Historical Studies*, ed. Dominic Parviz Brookshaw and Seena B. Fazel, London: Routledge, 2008.
- _____^c. 'A Preliminary Survey of the Baha'i-Community of Iran during the Nineteenth Century', in *Iran im 19.Jahrhundert und die Entstehung der Baha'i-Religion*, ed. Christoph Bürgel and Isabel Schayani, Hildesheim: Georg Olms Verlag, 1998.

- _____.^d 'The Role of Women in the Iranian Baha'i Community during the Qajar Period', in *Religion and Society in Qajar Iran*, ed. Robert Gleave, London: RoutledgeCurzon, 2005.
- _____.^e 'The Social Basis of the Babi Upehvals in Iran (1848–53): A Preliminary Analysis', *International Journal of Middle East Studies* 15, 2 (May 1983).
- Mottahedeh, Roy. *The Mantle of the Prophet: Religion and Politics in Iran*, New York: Simon and Schuster, 1985.
- Nabil-i Zarandi. *The Dawn-Breakers: Nabil's Narrative of the Early Days of the Baha'i Revelation*, Wilmette, IL: BPT, 1932; 1999 printing.
- Najmabadi, Afsaneh. 'Crafting an Educated Housewife in Iran', in *Remaking Women: Feminism and Modernity in the Middle East*, ed. Lila Abu-Lughod, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1998.
- Nakosteen, Mehdi^a. *History of Islamic Origins of Western Education A.D. 800-1350*, Boulder, CO: University of Colorado Press, 1964.
- _____.^b *The History and Philosophy of Education*, New York: The Ronald Press, 1965.
- Nashat, Guity. *The Origins of Modern Reform in Iran, 1870–1880*, Urbana, IL: University of Illinois Press, 1982.
- Netzer, Amnon^a. 'Conversion. IV. of Persian Jews to Other Religions', *EI* 6 (1993).
- _____.^b 'Jewish Education in Iran', in *Jewish Education Worldwide: Cross-Cultural Perspectives*, ed. Harold S. Himmelfarb and Sergio Della Pergola. Lanham, MD: University Press of America, 1990.
- _____.^c 'Alliance Israélite Universelle', *EI* 1 (1985).
- Paidar, Parvin. *Women and the Political Process in Twentieth-Century Iran*, Cambridge: Cambridge University Press, 1995.
- Pakravan, Emineh. *Abbas Mirza*, Paris: Buchet-Chastel, 1973.
- Perkins, Justin. *Historical Sketch of the Mission to the Nestorians*, Boston: American Board of Commissioners for Foreign Missions, 1866.
- 'Persecution and Protection: Documents about Baha'is, 1867, 1897, and 1902', *World Order* 37, 3 (2006).
- Philby, Harry St John Bridger. *A Pilgrim in Arabia*, London: Robert Hale, 1946.
- Pink, Johanna. 'A Post-Qur'anic Religion between Apostasy and Public Order: Egyptian Muftis and Courts on the Legal Status of the Baha'i Faith', *Islamic Law and Society* 10, 3 (2003).
- Quataert, Donald. *The Ottoman Empire, 1700–1922*, Cambridge: Cambridge University Press, 2005.

- Rabbani, Ahang. *The Afnan Family: Some Biographical Notes*, in <http://ahang.rabbani.googlepages.com/afnan>:
- Rafati, Vahid^a. 'Bahai Faith: V. The Bahai Communities of Iran', *EIr* 3 (1989).
- _____^b. 'Bahai Faith: X. Bahai Schools', *EIr* 3 (1989).
- Rezaian, Ali. 'Western Education, Social and Cultural Change in Iran', Unpublished PhD dissertation, United States International University, 1982.
- Ringer, Monica. *Education, Religion, and the Discourse of Cultural Reform in Qajar Iran*, Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 2001.
- Rodrigue, Aron. *Images of Sephardi and Eastern Jewries in Transition: The Teachers of the Alliance Israélite Universelle, 1860–1939*, London: University of Washington Press, 1993.
- Root, Martha L. 'A Pilgrimage Through Persia', pt. 3: Qazvin and Tihiran, *Star of the West* 21, 6 (September 1930).
- Safavi-Hemami, Sayed-Reyhan. 'An Historical Perspective of the Cultural Influences on Curriculum in Iranian Education with Emphasis on the Period 1900–1980', Unpublished PhD dissertation, Vanderbilt University, 1980.
- Saiedi, Nader. 'An Introduction to 'Abdu'l-Baha's *The Secret of Divine Civilization*', in <http://converge.landegg.edu/Saiedi5.htm>.
- Sanasarian, Eliz^a. 'The Comparative Dimension of the Baha'i Case and Prospects for Change in the Future', in *The Baha'is of Iran: Socio-Economic Studies*, ed. Dominic Parviz Brookshaw and Seena B. Fazel, London: Routledge, 2008.
- _____^b. *Religious Minorities in Iran*, Cambridge: Cambridge University Press, 2000.
- Scharbrodt, Oliver. 'Theological Responses to Modernity in the Nineteenth-Century Middle East: The Examples of Baha'u'llah and Muhammad Abduh', *Lights of 'Irfân* 3 (159 BE/2002).
- Shahvar, Soli. 'The Baha'i Faith and Baha'i Communities in Iran and Transcaspia, 1844–1914', in Soli Shahvar, Boris Morozov and Gadi Gilbar, *The Baha'is of Iran, Transcaspia and the Caucasus*, vols. 1. & 2., London: I.B.Tauris, 2011,.
- Shaw, Stanford J., and Ezel Kural Shaw, *History of the Ottoman Empire and Modern Turkey 1808-1975*, 2 vols., Cambridge University Press, 1977.
- Shoghi Effendi^a. *Dawn of a New Day*, New Delhi: BPT, n.d.
- _____^b. *God Passes By*, Wilmette, IL: BPT, 1970; 1st edn, 1944.
- _____^c. *The Promised Day Is Come*, rev. edn, Wilmette, IL: BPT, 1980.

- _____.^d *A World Survey: The Baha'i Faith, 1844–1944*, Wilmette, IL: Baha'i Publishing Committee, 1944.
- Shuster, Morgan. *The Strangling of Persia*, London: T. Fisher Unwin, 1912.
- Smith, Peter^a. *The Baha'i Faith: A Short History*, Oxford: Oneworld, 1999.
- _____.^b *A Concise Encyclopaedia of the Baha'i Faith*, Oxford: Oneworld, 2000.
- _____.^c 'A Note on Babi and Baha'i Numbers in Iran', *Iranian Studies* 17, 2–3 (Spring–Summer 1984).
- Stiles (Maneck), Susan. 'Early Zoroastrian Conversions to the Baha'i Faith in Yazd, Iran', in *From Iran East and West: Studies in Babi and Baha'i History*, Vol. 2, ed. Juan R. Cole and Moojan Momen, Los Angeles: Kalimat Press, 1984.
- Szyliowicz, Joseph S. *Education and Modernization in the Middle East*, London: Cornell University Press, 1973.
- Tafazzoli, Ahmad. 'Education. II. In the Parthian and Sasanian Periods', *EIr* 8 (1998): 179–80.
- Tavakoli-Targhi, Mohamad. 'Anti-Baha'ism and Islamism in Iran', in *The Baha'is of Iran: Socio-Economic Studies*, ed. Dominic Parviz Brookshaw and Seena B. Fazel, London: Routledge, 2008.
- Universal House of Justice The^a, *The Compilation of Compilations*, 2 vols., Maryborough, Vic.: Baha'i Publications Australia, 1991.
- _____.^b *Baha'i Education: A Compilation*, London: BPT, 1987.
- Vahman, Fereydon. 'The Conversion of Zoroastrians to the Baha'i Faith', in *The Baha'is of Iran: Socio-Economic Studies*, ed. Dominic Parviz Brookshaw and Seena B. Fazel, London: Routledge, 2008.
- Varedi, Ahmad. 'Muhammad 'Ali Furughi, Zuka al-Mulk (1877–1942): A Study in the Role of Intellectuals in Modern Iranian Politics', Unpublished PhD dissertation, the University of Utah, 1992.
- Vatikiotis, P. J. *The History of Egypt*, 2nd edn, London: Weidenfeld and Nicolson, 1980.
- Waterfield, Robin E. *Christians in Persia: Assyrians, Armenians, Roman Catholics and Protestants*, London: George Allen & Unwin, 1973.
- Wills, C. J. *In the Land of the Lion and Sun, or, Modern Persia, Being Experiences of Life in Persia from 1866 to 1881*, Washington, DC: Mage Publishers, 2004; 1st edn, 1893.
- Wright, Denis. *The English Amongst the Persians: Imperial Lives in Nineteenth-Century Iran*, 2nd edn, London: I.B.Tauris, 2001.
- Yapp, Malcolm E. *The Making of the Modern Near East, 1792–1923*, London: Longman, 1987.

- Zabihi-Moghaddam, Siyamak^a. 'The Babi-State Conflict at Shaykh Tabarsi', *Iranian Studies* 35, 1–3 (Winter–Summer 2002).
- _____^b. 'The Babi and Baha'i Religions and the Advancement of Women in Iran, 1848–1954', Unpublished PhD dissertation, the University of Haifa, 2011.
- Zaryab, 'Abbas. 'Education. V. The Madrasa in Shi'ite Persia', *EIr* 8 (1998).
- Zirinsky^a, Michael. 'A Panacea for the Ills of the Country: American Presbyterian Education in Inter-War Iran', *Iranian Studies* 26, 1–2 (1993).
- _____^b. 'Onward Christian Soldiers: Presbyterian Missionaries and the Ambiguous Origins of American Relations with Iran', paper at a conference on 'Altruism and Imperialism: The Western Religious and Cultural Missionary Enterprise in the Middle East', Bellagio, Italy, by the Middle East Institute, August 2000.
(<http://www.ciaonet.org/conf/mei01/zim01.html>).
- _____^c. 'Blood, Power, and Hypocrisy: The Murder of Robert Imbrie and American Relations with Pahlavi Iran, 1924', *International Journal of Middle East Studies* 18, 3 (August 1986).

3 – HEBREW SOURCES

- Ben-Tsion, Yehoshua. *Diokanah shel Kehilat ha-Anusim be-Mashhad she-be-Iran* [A Portrait of the Crypto-Jewish Community of Mashhad in Iran], Jerusalem: Rimom, Tasha'm/1980.
- Cohen, Avraham^b. 'Tmurot Mahutiyot be-Khinukh ha-Yehudi be-Paras' [Fundamental Changes in Jewish Education in Persia], in *Yehudei Iran: 'Avaram, Morasham ve-Zikatam le-Eretz Israel* [The Jews of Iran: Their Past, Heritage and Affinity to the Land of Israel], ed. Amnon Netzer, Holon: Beit Koresh, ha-Merkaz ha-'Olami shel Yehudei Iran be-Israel ve ha-Merkaz le-Tarbut ve-la-Khinukh shel ha-Histadrut, ha-Yekhidah le-Tarbut Shivtei Israel, Tashma'kh/1988–9.
- Kashani, Reuven. *Kehilot ha-Yehudim be-Paras-Iran* [The Jewish Communities in Persia-Iran], Jerusalem: The Sepharadi Community of Jerusalem, the Israeli Ministry of Education, the Jewish Agency, and the Federation of Sepharadi Communities in Israel, 1980.
- Mizrachi, Hanina. *Yehudei Paras* [Jews of Persia], Tel Aviv: Dvir, 1959.
- Netzer, Amnon^d. 'Kavim ve-Magamut bih-Ma'rekhet ha-Khinukh ve-ha-Hora'ah ba-Kehilah ha-Yehudit be-Iran 'al Reqa' Pe'ulot Kiya'ch ba-Shanim 1865–1911' [Trends in the Educational and Teaching System of the Jewish Community in Iran on the Background of AIU's activities during 1865–1911], in *Hagut Ivrit be-Artsot ha-Islam* [Hebrew Thought in Islamic Countries], ed. Menachem Zahari et al., Jerusalem: Brit Ivrit 'Olamit, Tashma'b/1981.

Neumark, Ephrayim. *Massa' be-Eretz ha-Kedem: Suriya, Kurdistan, Aram Naharayim, Paras ve-Asiyaha-Merkazit* [Travels in the Ancient Land: Syria, Kurdistan, Mesopotamia, Persia and Central Asia], Jerusalem: Levin-Epstein Bros., Tasha'z/1947.

فهرست اسامی و اعلام (نماینه)

آ

آباده، مدرسه دخترانه بهائی ~
 ۱۹۲؛ اطلاعات درباره مدرسه بهائی ~
 ۷۱-۲۷۰؛ در مقایسه با مدارس دولتی
 ۱۶۶؛ نخستین کوشش‌ها برای تاسیس
 مدرسه ~ ۱۱۱؛ ۱۳۵، ۱۴۹، ۳۷۶،
 ۳۷۷
 آتاتورک، مصطفی کمال، ۴۷، ۳۸۷
 آخوند زاده، میرزا فتحعلی، ۲۸، ۴۱،
 ۶۲، ۳۰۷، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۳۵
 آدانا، ۲۲۷
 آذربایجان، کوشش‌های رشدیه در تاسیس
 مدارس در ~ ۱۶-۱۱۳؛ مدارس ارامنه
 در ~ ۴-۱۰۲؛ مدارس بهائی در ~
 ۱۱۱، ۴-۲۵۳، نخستین همایش
 منطقه‌ای بهائی در ~ ۲۱۳؛ ۳۶،
 ۷۶-۸، ۱-۸۰، ۱۱۹، ۱۴۶، ۳۱۸،
 ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۲،
 ۳۳۸، ۳۶۴
 آراسته، رضا، ۲۰
 آرشیو مرکز جهانی بهائی، ۳۶۶، ۳۸۸،
 ۳۸۸-۹
 آسوریان، نخستین مدارس ~ ۵-۱۰۴؛
 ۱۱۲
 آسیای صغیر، ۷۰

آصف همایون، ۱۹۳
 آصف‌الحکما، ۱۲۷، ۲۶۷
 آصف‌السلطان، ۱۹۳
 آفاری، ژانت، ۱۱
 آفریقا، ۹۸
 آگاه، دکتر بدیع‌الله، ۲۷۰، ۲۷۱
 آگاه، دکتر حسین، ۲۷۰
 آلمان، آلمانی، اولین مدرسه ~ در ایران
 ۱۰۱؛ ۹۲، ۱۰۱، ۱۲۹، ۱۳۸،
 ۲۱۶، ۲۲۶، ۳۰۱
 آلمنی، ویسکنت، ۳۸۴
 آلیانس فرانسه، مدارس ~ در ایران ۷-۹۶؛
 ۲۸، ۸۷، ۱۲۸، ۱۴۸، ۲۳۹
 آلیانس (اتحاد) جهانی یهود، ۹۸-۱۰۰،
 مدارس ~ در ایران ۹۹؛ ۹-۱۰۸،
 ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۶۵،
 ۱۰۴، ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۳۹، ۳۴۶-۶،
 ۴۱۶
 آمریکا، ۱۲، ۱۷، ۷۶، ۷۷، ۸۹، ۱۰۴،
 ۱۳۸، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲،
 ۱۹۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۲،
 ۲۱۹، ۲۹۳، ۳۰۱، ۳۲۵، ۳۳۴،
 ۳۳۹، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲
 آیتی، عبدالحسین (آواره)، ۳-۳۵۲،
 ۳۶۲، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۳

ارباب هرمز، ۳۰۴	۱
ارجمند، دکتر مسیح خان، ۴۱۶	ابتهاج الملک، میرزا ابراهیم خان نفرشی،
اردستانی، میرزا محمد ناطق، ۲۵۵،	۳۵۵، ۱۳۳
۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۸۶، ۳۰۶،	ابصری، سهراب، ۲۵۶
۳۹۲	ابصری، شهاب، ۲۵۶
ارزروم، ۸۱، ۳۲۸	ابن خلدون، ۵۳
ارمنستان، ۱۰۳	ابومانه، بطرس، ۱۱
ارومیه، ۷۶، ۸۱، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۱۰۰،	اتابک اعظم، ۱۳۷
۱۰۴، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۳	اتحاد جماهیر شوروی، ۲۱۶
ازل، میرزا یحیی نوری، ۴۰	اجتهاد، آقا سید ابراهیم، ۲۵۶
ازلی ها، ۱۴۵، ۲۱۴، ۲۱۵، ۳۳۳	اجتهاد، آقا سید محمد تقی، ۳۶۹، ۳۷۵،
ازمیر، ۲۲۷	۳۸۱
اسپانیا، ۹۶	اچمیادزین، ۱۰۳
اسپراگ، اسکندر سیدنی، ۱۵۸	احتشام السلطنه، میرزا محمود خان، ۸۳،
اسپرانتو، ۱۵۶، ۲۶۲، ۲۹۴	۸۶؛ بنیان‌گذار مدرسه علمیّه ۲۱-۱۲۰؛
استانبول، ۵۶، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۲۲،	۳۴۲، ۳۴۱
۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۲، ۳۲۵، ۳۲۶،	احسانی، موسی، ۴۱۵
۳۲۸، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۵۱، ۳۵۶،	احمدی، علی، ۴۰۹
۳۷۴، ۳۵۷	اخبار امری (مجله)، ۲۱۳، ۳۶۷،
استرالیا، ۱۳، ۱۳۸	۸۱-۳۸۰، ۳۸۳، ۳۹۰-۱، ۳۹۵
استنتون، ۳۸۴	اختر (روزنامه)، ۴۲، ۸۳، ۱۱۳، ۱۲۲،
استودارت، کلنل چارلز، ۳۴۵	۳۲۵، ۳۲۶، ۳۴۱
استورز، سررنالد، ۳۸۴	اخوان‌الصفاء، میرزا مهدی، ۲۵۶، ۴۰۶،
استیوارت، الیزابت، ۱۶۳، ۱۹۱، ۲۶۹	۴۱۴
اسرائیل، ۳۱	ادرنه، ۴۰
اسکندریه، ۷۰، ۱۴۲	ادیب، موسی، ۲۸۶
اسماعیل پاشا، ۴۸	ارامنه، اولین مدارس ۴-۱۰۱؛ ۲۸، ۷۸،
اسمیت، آدام، ۳۵، ۵۵	۸۱، ۹۲-۳، ۱۱۲، ۱۷۴، ۲۲۲
اشتهارد، ۱۴۹	هم‌چنین نک: انجمن میسیونری
اشراق خاوری، عبدالحمید، ۱۲۷	کلیسای لندن
اشکانیان، ۶۹	ارانی، تقی، ۲۱۶

- اشیدری، جهانگیر، ۳۸۵
 اصفهانی، ابوطالب، ۴۱، ۳۲۴
 اطروش، ۸۱
 اعتضاد السلطنه، علیقلی میرزا، ۸۳
 اعتمادالدوله، ۵۲
 افخمی، مهناز، ۳۲۲
 افشار، مصطفی، ۵۱، ۳۳۰
 افغانستان، ۳۴، ۷۹
 افغانی، سید جمال الدین، ۱۳۷، ۱۴۵،
 ۳۲۵، ۳۵۷، ۳۶۳
 افغان، حبیب الله، ۳۸۸
 افغان، سید محمد تقی شیرازی، ۱۳۳،
 ۱۴۰، ۳۴۷
 اقدس (کتاب)، ۶۵، ۲۷۱، ۳۰۶، ۳۱۶،
 ۴۱۸
 آکلند، ۲۲۰
 الازهر، ۲۱۳
 البرز (کالج)، ۸۹
 الطهطاوی، رفاعه رافع، ۵۱، ۵۸، ۳۳۴
 الکساندر سوم، ۳۲۸
 الیزابت، ملکه، ۴۵
 الیزه (کاخ)، ۱۴۲
 امانت، موسی، ۲۵۷، ۲۹۹، ۳۰۳
 امید، حسین، ۳۴۰
 امیراعلم، امیرخان، ۲۵۶
 امیرانی، علی اصغر، ۲۹۸
 امین الدوله، میرزا علی خان، ۴۳
 امین السلطان، میرزا علی اصغر خان، ۹۷،
 ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۴۲،
 ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۸۲، ۳۵۲، ۳۶۲
 امین الضرب، حاج حسین آقا، ۱۲۱
- انتظام السلطنه، میرزا سید عبدالله، ۱۳۳،
 ۳۵۶
 انجمن اکابر پارسیان، ۱۰۵، ۱۰۷
 انجمن بهبود شرایط زندگی زردشتیان،
 ۱۰۵
 انجمن تبلیغات کلیسای لندن، ۱۶۹
 انجمن معارف، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱،
 ۱۲۳، ۱۴۹، ۲۳۹، ۳۵۱
 انجمن ملی ترویج زبان فرانسه در
 مستعمرات و خارج، ۹۶
 انجمن میسیونری کلیسای لندن، ۴-۹۲
 انزلی، ۷۷، ۱۴۲، ۳۵۸، ۴۲۴
 انقلاب مشروطیت، ۲۷۲
 انگلستان، ۱۱، ۱۹، ۸۵، ۹۳، ۱۳۸-۹،
 ۷-۲۲۶، ۱-۳۰۰، ۳۲۴
 انور، میرزا اسحق، ۲۸۸، ۴۱۵
 انوشیروان عادل، ۷۰
 اهل کتاب، ۲۲، ۱۲۸
 اورشلیم، ۳۱، ۳۸۴
 اوستا، ۷۰
 ایادی، سپهبد عبدالکریم، ۳۲۲
 ایادی، منیره، ۱۲۴
 ایتالیا، ۸۱، ۱۳۸، ۳۳۸
 ایران، بیشتر صفحات
 ایرانیکا (دائرة المعارف)، ۲۱، ۳۴۴
 ایروان، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۹، ۳۴۹
 ایزد پیمان (دبیرستان در یزد)، ۲۲۶
 ایزوستیا، ۲۱۷
 ایقان (کتاب)، ۶۵
 ایقانی، شقایق، ۳۲۳
 ایقانی، میرقاسم، ۲۷۶، ۲۸۰، ۴۱۲

- ایگناتیف، ۱۳۰، ۱۳۲، ۵-۱۳۴، ۱۴۱،
 ۳۵۴، ۳۵۸-۹
 ایلخانی، ۱۳۶
 ایمبری، رابرت، ۲۰۷، ۴۲۴
 ایول، مدرسه بهائی ~ ۱۶۷، ۱۹۳، ۲۷۸؛
 ۳۷۲، ۳۷۵، ۴۰۹، ۴۱۰
- ب**
- باب (حضرت)، سید علی محمد، استقبال
 مردم از ادعای ~ ۳۴، اندیشه دورانی نو
 در آثار ~ ۳۹-۴۰، توجه دولت‌های
 غربی به ظهور ~ ۸-۱۳۷، شیخیه و باییه
 ۳۹؛ ۵۶، ۱۴۰، ۱۴۶، تعطیل
 مدارس بهائی به مناسبت سالگرد سالروز
 شهادت ~ ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۹،
 ۲۳۱، ۳۰۸، ۳۲۱، ۳۵۷-۸، ۳۵۷-۸-۱
 ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۷۷-۸، ۳۸۵
- باب عالی، ۸۵
 بابل، ۶۹، ۱۹۳، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵،
 ۳۷۶
- بابی، بابیان، بیشتر صفحات.
 بارسلونا، ۹۶
 بازل، ۷۶
 بازیار، میرزا آقا بزرگ، ۲۷۲، ۴۰۴
 باغشاه، محله، ۱۷۶
 باقرآف، سید نصرالله، ۱۳۴، ۲۶۸
 باکو، ۱۴۲، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲
 بالائی، هوشنگ، ۳۹۰
 بامداد، مهدی، ۲۷۰، ۳۲۷، ۳۲۹،
 ۳۳۳، ۳۴۳، ۳۵۲، ۳۵۵-۶
 بانک سلطنتی پرشیا، ۱۳۸
- بانک شاهی، ۱۳۸
 بختیاری، ایل، ۱۳۶
 بختیاری، فروغ ظفر، ۱۷۷، ۳۷۱
 بخشایش، دکتر عطاالله، ۱۵۷، ۱۹۱،
 ۲۶۷، ۲۶۹، ۳۷۵
 بخشایش، فرج‌الله، ۱۲۷
 براون، ادوارد، ۲۳، رابطه با روزن ۱۳۵،
 ملاقات با بهاء‌الله ۱۳۹؛ ۳۴۳، ۳۵۸-۹
 بربریان، حوری، ۳۴۶، ۳۴۷
 برج خاموشان، ۱۰۵
 برجیس، حکیم یعقوب، ۳۰۵
 بروجرد، ۹۷
 بروس، امیلی، ۹۳، ۳۴۴
 بروس، رابرت، ۹۲، ۳۶۳
 بروک شاو، دومینیک پرویز، ۱۱
 بریتانیا، ۱۸، ۳۴، ۳۸، ۴۳، ۴۵، ۵۰،
 ۷۳، ۷۷، ۷۹، ۸۷، ۱۲۶، ۲۰۲،
 ۲۲۷، ۲۴۷، ۳۳۰، ۳۳۹، ۳۴۰،
 ۳۴۴، ۳۵۴، ۳۸۴
 بزینیک، ۲۱۷
 بزرگ‌امید، ابوالحسن، ۱۳۳، ۳۵۵
 بشرویه، ۱۴۹
 بشیری، مهرداد، ۳۸۰
 بصیرت‌منش، ۳۷۷، ۳۸۶، ۳۸۷
 بغداد، ۴۰، ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۸، ۲۰۷،
 ۳۲۹، ۳۶۱، ۳۷۴، ۳۹۸
 بغدادی، اسماعیل، ۲۵۷، ۲۸۶، ۳۰۴
 بکتاشی، طریقه، ۲۲۷
 بمبئی، ۶۵، ۱۰۵، ۱۴۲، ۳۲۶، ۳۲۸،
 ۳۳۵، ۴۲۲
 بنانی، امین، ۱۲

پ ت ث	بنی شیبان، ۱۳۶
پارسا، فرخ رو، ۳۲۲	بنیامین، ساموئل جی. دابلیو، ۹۰
پاریس، ۵۲، ۸۳، ۹۶، ۹۸، ۱۲۱،	بهاء الله (حضرت)، میرزا حسینعلی نوری،
۱۴۲، ۱۴۴، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۲۹	افکار روشنفکری ~ ۸-۲۷، اظهار امر در
پاستور، لوئی، ۹۶، ۳۰۰	بغداد ۴۰، آموزش و پرورش در افکار ~
پترزبورگ، ۱۳۵، ۳۲۶، ۳۶۲	۶۱-۵۶، چگونگی نشر تعالیم ~
پرکینز، جستین، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۳۳۸	۶-۶۵، الواح ~ به سران دولت ها ۱۳۸،
پروتستان، ۷۶، ۷۹، ۹۲، ۱۰۳، ۴۲۰	ملاقات با براون ۱۳۹، بیانات در مورد
پلی تکنیک، ۸۵	اهمیت تعلیم و تربیت ۱۵۵، ۱۶۷،
پهلوی، اشرف، ۱۷۷	لزوم تربیت دختران ۱۹۰؛ ۲۱۰۱۰۹،
پهلوی، رضا شاه، ~ بستن مدارس بهائی	۱۱۱، ۱۳۶، ۱-۱۴۰، ۱۴۴، ۲۱۳،
۱۹۷، ۳۱۹، ۳۷۷	۲۱۷، ۲۳۱، ۲۳۴، ۳۰۸، ۳۱۳
پهلوی، شمس، ۱۷۶، ۲۳۲، ۲۹۸، ۳۱۱	بهاری، شیخ باقر، ۱۸۸
پهلوی، محمد رضا شاه، ۱۳۳	بهائیان کاشان (کتاب)، ۲۵۷، ۲۹۹،
پولاک، ادوارد یاکوب، ۳۳۷، ۳۳۸،	۳۰۳، ۳۰۶
۳۴۰	بههانی، ابوطالب، ۴۱، ۵۴، ۳۳۱،
پیرزاده، فرج الله خان، ۲۶۷	۳۳۲
تبریز، ۸، ۳۹، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۸۲، ۸۴،	یهودی، سلیمان، ۲۰۴، ۲۰۵
۸۶، ۸۹، ۹۱، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰-۴،	بهمن پور، ۱۷۶
۱۵-۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۳۴،	بهنام، جمشید، ۳۲۴، ۳۳۱، ۳۴۰، ۳۵۱
۱۳۷، ۱۴۶، ۱۸۳-۴، ۲۰۰، ۲۵۳-۴،	بهنمیر، ۱۴۹، ۲۷۵، ۴۰۶
۶-۳۲۵، ۳۳۲، ۳۳۹، ۳۴۰-۱۴،	بوتزو، یگینی کارلوویچ، ۱۳۶، ۱۴۶
۳۴۷، ۳۵۰-۱، ۳۵۶	بورسا، ۲۲۷
ترابی فارسانی، سهیلا، ۲۱، ۳۲۱، ۳۳۷،	بوره، یوجین، ۷۸، ۳۳۹
۳۴۳، ۲-۳۵۱	بوزانی، الساندرو، ۳۷۳
تربیت (مدرسه)، نک: مدرسه تربیت	بوستان سعدی، ۷۱
ترکستان، ۳۵۹	بوشهر، ۹۵، ۱۰۵، ۱۳۴، ۳۴۷، ۳۵۱
ترکمانچای، ۳۳	بوعلی سینا، ۶۲
ترکمن، ۱۳۹	بیروت، ۱۱۳، ۲۲۷، ۲۳۵، ۳۲۵
ترکیه، ۴۷، ۱۹۸، ۷-۲۲۴، ۲۳۷، ۳۰۰،	بیزانس، ۷۰
۳۸۷	

- تسلیمی، منوچهر، ۴۲۴
تسلیمی، میرزا رضا خان، ۳۱۴
تسلیمی، میرزا محمد خان، ۳۰۹، ۲۶۲، ۳۱۲-۱۵
تفلیس، ۵۶، ۱۰۳، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۴۲
تفیلوت، ۱۰۷
تقی زاده، سید حسن، ۲۱۹، ۳۸۱، ۳۸۴
تقی أف، نصرالله، ۳۸۱
تنظیمات، ۴۶، ۴۷، ۳۱۱، ۳۳۱
تهران، بیشتر صفحات
توانگر، علی، ۳۸۹
تورات، ۱۰۷، ۲۵۶
تومانسکی، الکساندر، ۱۳۵، ۱۴۱، ۳۶۳، ۳۵۹، ۳۵۸، ۱۴۲
تویسرکان، ۱۰۰
تیمورتاش، عبدالحسین خان، ۲۱۷
ثابت، حبیب، ۱۶۴، ۳۲۲
ثابت، عباس، ۳۶۶
ثابتی، پرویز، ۳۲۲
ثقفی، اعلم الدوله، ۲۱۵
- ج ج ج خ
جانورنامه، ۵۳
جاوید، شکرالله، ۴۱۵
جعفر ابن اسحاق، ۵۲، ۳۳۰
جلال خان (خاضع)، ۳۱۴
جلفا، ۷۸، ۹۵، ۱۷۰
جمال زاده، سید محمد علی، ۳۷۳
جندی شاپور، ۷۰، ۳۳۷
جهانبانی، ۱۷۷
- جهرم، ۲۱۹، ۲۲۴، ۳۳۳، ۳۸۶
جوزف، جان، ۹۵، ۹۹، ۱۰۸، ۱۱۳
چین، ۶۲، ۴۰۹
حاج میرزا یوسف (از علماء قزوین)، ۱۸۳
حاجی مخبر السلطنه، ۴۰۴
حافظی، حاج میرزا یوحنا خان، ۱۸۹، ۴۱۵
حافظی، حاجی یوحنا خان، ۱۸۹، ۴۱۵
حایری، ۳۱۱
جبل المتین، روزنامه، ۴۲
حزب کمونیست، ~ شوروی و بهائیان
۲۱۶؛ ۳۸۳
حسامی، همایون، ۲۸۶، ۴۰۴
حسینقلی خان، ۱۳۶
حسینیّه (مدرسه پسرانه بهائی سنگسر)،
۳۷۵، ۳۹۷، ۲۶۴
حقیقی، عطیّه، ۲۶۵، ۳۹۶
حکمت (روزنامه)، ۱۲۲
حکمت، علی اصغر، ~ و صدور دستور
تعطیل مدارس بهائی ۱۹۹، ۵-۲۰۳،
۲۰۸، ۲۱۵، ~ و مدرسه بهائی یزد
۲۳۲-۴، ۱۲۷، ۱۷۳، ۳۸۲، ۳۸۹،
۴۲۲
حکیم الدوله، ۱۸۷
حکیم الهی، ۳۱۳
حکیم، میرزا احمد، ۳۰۴
حکیم الملک، ۳۸۱
حیاتی، آقا سید حسن، ۲۵۶
حیفا، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۴، ۲۶، ۲۲۷،
۳۸۴، ۳۰۹
خاتم الانبیاء، ۲۲، ۲۳

فراهانی، ۳۲۹	خادم، میرزا روح‌الله، ۲۶۰، ۲۶۷، ۲۷۴،
دخمه، ۱۰۵	۲۸۸، ۲۹۵، ۳۰۶، ۳۹۴
درغوک، ۱۱۱	خان، ژانت، ۱۱
دستانی، محمد، ۲۵۶، ۳۰۱	خانلری، پرویز ناتل، ۳۰۲
دمشق، ۹۸	خراسان، مدرسه بهائی ~ ۲۶۱؛ ۶۶،
دویل، سنت و نسان، ۳۴۳	۱۳۵، ۱۴۹، ۱۸۵، ۳۲۸، ۳۵۵،
دولسپس، فردیناند، ۹۶	۳۵۶، ۳۸۰
دیبا، فریده خانم، ۲۹۹	خسروآباد، ۷۸
دینیم، ۱۰۷	خسروانی، سپهبد پرویز، ۳۲۲
ذبیحی مقدم، سیامک، ۱۱، ۲۷۱، ۳۷۳	خط همایون (منشور)، ۴۷
	خلیج فارس، ۱۱، ۱۲، ۳۷، ۱۴۲،
ر	۲۱۹، ۲۴۷
راستی، ۱۷۶، ۲۶۰، ۲۹۱، ۲۹۴، ۳۹۴	خواجه ربیع، ۱۵۲-۷، ۲۵۶-۷، ۳۰۴-۷
راسخ، شاپور، ۱۲، ۱۳، ۱۴۱، ۳۸۲	خوشه، مدرسه بهائی ~، ۱۶۶؛ ۲۷۹،
رأفت السلطنه، ۳۶۰	۴۱۰
رأفتی، وحید، ۱۱، ۱۲۷، ۲۹۲، ۳۶۱	خوی، ۱۰۲
رایت، دنیس، ۳۴۴	
رائین، اسماعیل، ۳۳۱	د د
رحمانی، شیخ خلیل‌الله، ۱۸۵، ۲-۲۶۱	دارالفنون، ۵۲، ~ تهران ۲-۸۰، ~ تبریز
رژی (قرارداد)، ۸۸	۵-۸۲، تنزل سطح ~ ۶-۸۵؛ ۸۸،
رشت، ۸۹، ۹۷، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۳۵،	۹۰، ۹۷، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۱،
۳۱۲، ۳۵۱، ۳۶۰، ۳۹۱	۱۲۲، ۱۵۸، ۱۵۹، ۳۲۱، ۳۲۸،
رشدیه، حاج میرزا حسن، تلاش ~ برای	۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲
تاسیس مدرسه ۱۶-۱۱۳؛ امین الدوله و	دارنیس، ۷۸
~ ۱۱۹، ~ وانجمن معارف ۴-۱۲۱	دارولانی، آقا سید احمد، ۱۹۰، ۳۰۷
رضا شاه، ~ و سوء ظن به تشکیلات بهائی	داروین، چارلز، ۳۵، ۵۳
۱۷-۲۱۶، ۲۳۱، رفتار دوگانه نسبت	دال، راجر، ۱۲
به بهائیان ۲۲۴، ۲۳۸، ~ و نفوذ	دالگروکف، پرینس دیمیتری ایوانویچ،
اصلاحات ترکیه بر او ۲۲۷؛ ۱۹۷ تا	۳۸۲
۲۳۰ و بسیاری صفحات دیگر.	دانش، مرتضی، ۲۶۷
رفاعه رفیع الطهطاوی، ۵۱	دبیرالملک، میرزا محمد حسینخان

- رفسنجان، ۱۳۷، ۳۶۰
 رفعت السلطنه، علیقلی خان، ۱۳۷
 رفعت پاشا، صادق، ۵۱
 رفیعی، میرزا آقا، ۲۵۵، ۳۹۰
 رنان، ارنست، ۹۶
 رندل، ۲۰۲
 روحانی میلانی، میرزا علی اکبر خان،
 ۱۳۳، ۳۵۶
 روحانی، آقا رحمان، ۳۰۴
 روحانی عباسعلی، ۱۷۲، ۳۷۰، هم‌چنین
 نک: کارشناس، عباسعلی
 روحانی، فؤاد، ۳۲۲
 روحی، شیخ احمد، ۳۲۵
 روزن، بارون، نظر ~ درباره بهائیان ۱۳۴؛
 ۱۴۱، ۳۵۸
 روسیه، ~ و آیین بابی و بهائی ۴۰-۱۳۸؛
 ۱۸، ۳۳، ۳۶-۷، ۴۳، ۴۵، ۵۰-۱،
 ۷۷، ۸۱، ۸۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۵-۶،
 ۱۹۲، ۱۹۷-۸، ۲۶۳، ۲۹۶، ۳۲۶-۸،
 ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۵۹، ۲-
 ۳۶۱، ۳۸۲
 رویترو، ۸۷، ۸۸
 ریپورترو، اردشیر جی، ۱۰۷
 ریچارد، یوسف خان، ۹۰
 رینگر، مونیکا، ۲۰
- ز ز
 زاهد زاهدانی، سید سعید، ۳۲۲، ۳۳۶
 زردشتی، ۱۶ وضع جامعه ~ و اولین
 مدارس ۷-۱۰۵؛ ۳۸، ۷۰، ۹۴،
 ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵،
- ۲۲۲، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۶،
 ۲۷۴، ۲۸۸، ۶-۲۹۱، ۳۴۷، ۳۸۵،
 ۴۲۰، ۴۲۲
 زرقانی، محمود، ۳۳۶
 زرینسکی، مایکل، ۳۳۸
 زرنجان، ۱۳۵
 زندان قصر، ۲۱۶
 زورخانه، ۷۳
 ژاپن، ۴۴
 ژول ورن، ۹۶
- س
 ساری، مدرسه سالاریه ~ و مدرسه تأیید
 ۴-۲۸۱؛ ۱۴۹، ۱۶۷، ۱۷۶، ۱۸۵،
 ۱۹۳، ۲۷۸، ۲۸۴، ۳۷۵، ۴۰۷-۱۴
 ساسانیان، ۷۰، ۳۳۷
 سالیسبوری، لرد، ۳۴۲
 سامره، ۱۴۱، ۳۵۶
 ساموئل، سرهربرت، ۳۸۴
 سامی، سید مصطفی، ۵۱
 ساناساریان، الیز، ۲۲۲
 سایمون، سر جان، ۳۷۱
 سبحانی، معلمه خانم، ۲۶۶
 سبحانی، میرزا عبدالعلی، ۳۰۹
 سبحانی، ورقائیه، ۲۶۶
 سپهدار اعظم، فتح‌الله خان اکبر، ۳۵۵
 سده، (جشن)، ۱۳۵
 سر مورتیمر دوراند، ۳۵۴
 سراج‌الحکماء، میرزا عطاء‌الله، ۴-۴۰۳
 سردار جلیل (سالار مکرم)، ۱۹۳،
 ۴-۲۸۱، ۳۷۶، ۱۲-۴۰۹

سردار فیروز، ۱۲۱	سیاح محلاتی، حاج محمد علی، ۳۵۳
سردار مکرم، ۲۶۲	سیرجان، ۱۳۵
سرداری نیا، صمد، ۳۲۰، ۳۴۱، ۳۴۹	سیسان، ۱۱۱، ۲۳۰، ۲۳۳، مدرسه بهائی
سروستان، ۱۳۵	~ ۲۵۴
سریانی، ۷۰، ۷۷، ۳۲۲	سیمون، جان، ۲۲۶، ۳۷۸
سعدالدوله، سرهنگ میرزا جواد خان، ۸۳	
سعیدی، نادر، ۶۲	ش
سلطان سلیم سوم، ۴۶	شارپ، آدلید، ۲۶۹، ۴۰۲
سلطان آباد، ۱۸۲، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۵	شازند، ۲۳۶
سلماس، ۷۸، ۸۹، ۱۰۲، ۱۰۴	شاکر، صفی، ۴۱۵
سمندر، آقا شیخ محمد کاظم، ۱۴-۳۱۰، ۴۲۴	شاهرضائی، آیتا، ۳۶۹، ۳۹۴
سمندری، روح الله، ۱۳، ۳۰۳	شاهزاده خسرو میرزا، ۳۳۰
سمندری (فرهادی)، طرازیه، ۲۵۳، ۲۶۳	شائق، ۲۵۶، ۲۸۶
سمندری، طرازالله، ۲۶۳، ۱۰-۳۰۹	شفیع خان، مسیو، ۲۵۶
۳۱۴، ۳۱۸، ۴۲۴	شهابی، هوشنگ، ۲۲۱
سمندری، عبدالحسین، ۲۶۲	شهمیرزادی (شهاب)، عبدالعلی، ۱۶۷،
سن پترزبورگ، ۱۹	۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۵، ۳۶۹، ۳۷۶،
سنجری، حشمت، ۲۹۹	۳۹۶، ۴۰۸، ۴۰۹
سنگال، ۹۶	شهمیرزادی، علی اکبر، ۴۰۰
سنگسر، مدارس بهائی ~ ۶-۲۶۴،	شهمیرزادی، ملک نساء، ۲۷۷
نخستین دبیرستان ~ ۳۹۵، آتش زدن	شهیدی، احمد، ۲۵۹، ۲۶۰
مدرسه بهائی ~ ۸-۳۹۶؛ ۱۷۶، ۱۸۵،	شوزن، ساکوما، ۴۴
۲۳۰،	شوستر، مورگان، ۲۰۷
سنگلجی، شریعت، ۱۲۱، ۳۸۶	شوشتری، سید علی، ۳۵۲
سنندج، ۹۹	شوقی افندی، ~ و شاهان قاجار ۱۸۱،
سهراب، میرزا احمد، ۳۶۷	دستور در مورد رعایت تعطیلات بهائی
سهروردی، شهاب الدین، ۶۲	۲۰۵، ۱۴-۲۰۷؛ تأکید بر شهرت تربیت
سودان، ۳۵	بهائی ۲۱۸، نامه به مؤسسين مدرسه
سوریه، ۷۰، ۳۵۶	تهذیب یزد ۳۶۵، هم چنین نک:
سوئیس، ۳۱	بخش آلبوم، لغو رسم تقیه ۳۷۹؛
	۶۰، ۱۳۸، ۲۲۱، ۷۳-۲۳۱، ۲۴۷،

- طالبوف تبریزی، عبدالرحیم، آثار ~
 ۳۳۶، ۳۵۴، ۳۶۰، ۳۸۴، ۳۸۶،
 ۴۰۲، ۳۸۹
- شهریاری، حشمت، ۳۵۴، ۳۶۷، ۳۷۱،
 ۳۷۸-۸۳
- ۳۵۰
- طالقانی (ادیب العلماء)، میرزا حسن
 ادیب، ۱۴۷، ۲۶۷
- طاهره قره‌العین، ۲۴۵، ۴۲۴
- طباطبائی، سید جواد، ۳۳۹، ۳۵۳
- طباطبائی، میرزا سید محمد صادق،
 ۳۵۳، ۳۳۹
- طبری، احسان، ۲۱۵، ۳۸۲
- طیس، ۱۳۴
- ظهورالحق (کتاب)، ۱۳۳
- ۳۳۶، ۳۵۴، ۳۶۰، ۳۸۴، ۳۸۶،
 ۴۰۲، ۳۸۹
- شهریاری، حشمت، ۳۵۴، ۳۶۷، ۳۷۱،
 ۳۷۸-۸۳
- شیخ‌الرئیس قاجار، حاج ابوالحسن میرزا،
 ۱۳۳
- شیخیه، ۳۰۶
- شیراز، مدرسه بهائی ۲۷۲؛ ۹۳، ۷-۹۶،
 ۹۹، ۵-۱۳۴، ۱۹۲، ۳۰۷، ۳۱۵،
 ۳۲۲، ۳۸۰، ۳۸۵، ۴۰۴
- شیرازی، میرزا صالح، ۴۱، ۵۱، ۳۲۴،
 ۳۳۰
- شیروانی، ابراهیم، ۲۵۶

ص ض ط ظ

- ع غ
- عباس میرزا نایب‌السلطنه، اصلاحات ۳۶،
 اعزاز دانشجو به خارج؛ ۷۵، ۱۲۵،
 ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۷۱
- عبدالبهاء، عباس، آرمان‌های اصلاح
 طلبانه ~ ۸-۲۷، آموزش و پرورش در
 تعلیم ~ ۵۶ تا ۶۷، ترجیح تربیت
 دختران ۱۹۰، ترویج علوم نماید ۶-
 ۱۵۵، توصیه به جامعه بهائی برای
 تاسیس مدارس ۱۱-۱۱۰، ثبت اماکن
 بهائی به نام او ۱۴۷، دلبستگی ~ به
 تاسیس مدارس ۱۵۱، شبکه ارتباطی ~
 با بهائیان ۴۳-۱۴۰، ~ و مسأله حجاب
 ۲۱۰، ~ و قوام السلطنه ۱۸۴ و ۳۰۸،
 مخالفت با رشوه خواری و فساد ۳-
 ۱۳۲، نامه ~ به بنیان مدرسه وحدت
 بشر ۱۵۲؛ ۳-۱۳۲، ۸-۱۳۷، ۳-
- صادق زاده میلانی، سید احمد، ۲۵۶،
 ۳۲۷
- صادقی (صادقیان)، ثابته، ۱۷۶، ۲۶۰،
 صادق، سنه، ۲۶۰
- صارم‌السلطان، ۱۶۷، ۴۰۹
- صالح، ابراهیم خان، ۱۷۵، ۲۹۹
- صالح، جهان‌شاه، ۱۷۵، ۲۹۹
- صالحی، سروان محمد، ۱۸۶
- صدر هاشمی، محمد، ۳۵۴
- صفویه، ۷۲
- صمدانی، میرزا اسدالله، ۳۱۰
- صمیمی (امانت)، نورا، ۱۳، ۳۰۳
- صمیمی قمصری، حبیب‌الله، ۳۰۳
- صنّعی، سپهبد اسدالله، ۲۳۸، ۳۲۲
- صور اسرافیل، ۴۲
- ضرابی، میرزا عبدالرحیم خان، ۳۵۷

عمائی، یوسف صدیق، ۲۸۷، ۲۸۶	۱۵۱، ۱۷۴، ۱۸۴، ۲۰۸، ۲۱۰
عنایت‌الله دکتر، ۱۲۱	۲۱۲، ۲۱۹، ۳۰۰-۹، ۳۳۴-۸، ۷-
عهدیّه، میرزا اسحاق، ۴۱۵	۳۵۴، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۶-۸، ۳۷۰
عید رضوان، ۱۸۶، ۲۳۴	۳۷۲-۳، ۳۷۷، ۳۸۴، ۳۹۱-۲، ۳۹۵
غازی عینتاب، ۲۲۷	۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۱۷، ۴۱۸
غنی، دکتر قاسم، ۲۱۵، ۳۸۲	عبدالرسول، مهدی، ۱۸۴
	عبده، محمد، ۵۱
	عبری (زبان)، ۱۰۷-۹، ۲۲۰، ۲۵۶
	۳۴۶، ۳۴۸، ۴۱۷
	عتبات، ۱۸۸
	عثمانی، ۳۵ اصلاحات در ~ ۷-۴۵؛
	۵۰-۱، ۵۴، ۶۳، ۶۴، ۸۱، ۸۵
	۱۰۳، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۸۹، ۳۲۵
	۳۲۸-۹، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۵۴
	۳۶۰، ۳۷۵، ۳۹۲
	عراق، ۳۹، ۱۴۱، ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۱۹
	۲۸۶، ۳۵۶، ۳۶۰، ۳۷۵
	عزری، مئیر، ۱۱، ۱۲
	عشق آباد، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۰
	عکا، ۱۵۸، ۲۱۹، ۳۳۵، ۳۵۷، ۳۶۳
	علاقبند (وحدت)، میرزا یوسف، ۴۳
	۵-۵۴، ۱۵۲، ۲۶۷-۸، ۳۰۴-۵، ۳۲۶
	علائی، سپهبد شعاع‌الله، ۲۶۷، ۳۲۲
	علائی، میرزا عبدالعلی، ۲۷۶، ۳۰۹
	۳۱۶
	علویان، قدسیه خانم، ۲۸۰، ۴۱۲
	علی آبادی مازندرانی، میرزا عنایت،
	۱۴۶، ۳۶۴
	علیقلی خان (نبیل الدوله)، میرزا، ۱۳۴
	۲۱۹ مختصر شرح حال ۳۵۷
	عمائی، اسحاق، ۲۸۶، ۴۱۶
عمائی، یوسف صدیق، ۲۸۷، ۲۸۶	
عنایت‌الله دکتر، ۱۲۱	
عهدیّه، میرزا اسحاق، ۴۱۵	
عید رضوان، ۱۸۶، ۲۳۴	
غازی عینتاب، ۲۲۷	
غنی، دکتر قاسم، ۲۱۵، ۳۸۲	
ف	
فاران، ۱۸۵، ۲۶۱، ۲۶۲	
فارس، ۶۶، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۶۹	
۱۹۲، مدارس بهائی ~ ۷۲-؛ ۲۷۰	
۳۳۳، ۳۴۷، ۴۰۴	
فاشیسم، ۲۳۷	
فاضل مازندرانی، اسدالله، ۱۲۷، ۱۳۳	
۳۳۴، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۶۲	
۳۶۴، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۹۰-۱، ۳۹۷	
۴۰۰-۱، ۴۰۵، ۴۱۴-۱۵	
فاضل یزدی، ۲۵۶، ۲۵۹، ۳۹۳	
فتحعلی شاه، ۸۰، ۳۲۷، ۳۳۳، ۳۳۹	
۳۵۶	
فتحی، غلامحسین، ۳۵۲	
فرآیزدی، ۳۴	
فراماسون، ۸۴، ۸۷، ۹۷، ۲۲۷، ۳۴۵	
۳۸۱	
فرانسه، نک: آلیانس فرانسه و لازاریست	
فرانسه	
فراهانی امیر کبیر، میرزا تقی خان،	
اصلاحات و تاسیس دارالفنون ۸۱،	
شرح حال ۳۲۸؛ ۴۳، ۵۸	
فردوست، حسین، ۲۳۸، ۳۸۹	
فرمانفرما، عبدالحسین میرزا، ۱۷۶، ۳۰۰	

- قانون (روزنامه)، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۵۶، ۳۲۵
- قانون اساسی فرهنگ، ۱۲۸
- قانون تحکیم آموزش، ۲۲۵
- قانون منع حجاب، ۲۱۰
- قاهره، ۵۶، ۱۱۳، ۱۲۲، ۲۱۳، ۳۳۲
- قزوین، تاسیس شرکت نونهالان در ~
- ۳۸۳، مدارس بهائی در ~ ۳-۲۶۲،
- مدرسه دخترانه توکل ~ ۱۸-۳۰۸؛ ۳۱،
- ۸۹، ۱۱۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۶۹،
- ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۲۹، ۲۹۵،
- ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸،
- ۳۴۹، ۳۷۷، ۳۹۵، ۴۲۴
- قزوینی، محمد شفیع، ۴۱، ۳۲۷
- قفقاز، ۳۸، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۴۰،
- ۳۲۵، ۳۵۱، ۳۵۷، ۳۶۲
- قمرودی، مشهدی مصطفی، ۳۰۵
- قمصر، ۳۰۵
- قمی، سید حسن، ۳۰۷، ۳۱۴
- قوام السلطنه، احمد، تلگراف عبدالبهاء به ~ ۳۷۴؛ ۳۸۱
- ک گ**
- کارشناس (روحانی)، عباسعلی، ۱۷۶، ۲۳۹
- کازه، جوزف، ۹۹
- کاشان، چگونگی پاکرفتن مدارس بهائی ~
- ۸-۳۰۳، مدارس بهائی ~ ۸-۲۵۴،
- ۱۶، ۳۱، ۴۱، ۶۶، ۱۰۰، ۱۳۵،
- ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۷۵،
- ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۳-۴، ۲۲۹،
- ۳۷۱، ۳۴۷، ۳۰۱
- فرمانفرمائی، ابوالبشر، ۳۰۰
- فرمانفرمائی، ستاره، ۱۲، ۱۷۶، ۲۰۱، ۴۲۳، ۳۰۲
- فرمانفرمائی، صبار، ۴۲۳
- فرمانفرمائی، علی داد، ۳۰۰
- فرمانفرمائی، فاروق، ۳۰۰
- فرمانفرمائی، منوچهر، ۴۲۳
- فرهادی، محمد جواد، ۲۶۳، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۰۹، ۴۲۴
- فروتین، علی اکبر، توضیحات ~ درباره علل بستن مدارس بهائی، ۱۲-۲۰۸، ~ در سیسان ۲۵۴؛ ۱۲۷، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۶۷، ۳۶۷، ۳۸۰، ۳۹۴
- فروزانفر، بدیع الزمان، ۲۱۵، ۳۸۲
- فروغی ذکاء الملک، محمدعلی، ۲۱۴
- فروغی، پروین، ۱۱
- فروغی، محمود، ۲۵۴، ۲۵۵
- فروغی، میرزا محمدعلی خان، ۳۸۱
- فروهر، هدایت الله، ۲۵۹، ۲۸۶، ۴۱۶
- فریزر چمبرلن، ایزابل، ۱۶۰، ۳۶۷
- فلسطین، ۶۱، ۱۳۲، ۱۳۹، ۲۱۹، ۳۵۶، ۳۸۴
- فلک السعادة (کتاب)، ۵۳
- فوریه دکتر، ۹۷
- فیروز، میرزا علی خان، ۴۱۵
- فیضی، ابوالقاسم، ۱۶۸ ~ و مدارس نجف آباد، ۱۷۷، ۲۳۵، ۳۶۹
- ق**
- قاجار (سلسله)، بیشتر صفحات

۳۵۹، ۱۴۰	، ۳۶۵ ، ۳۲۸ ، ۳۲۱ ، ۲۹۹ ، ۲۳۴
کریمه، ۴۷، ۵۷	، ۳۶۹ ، ۳۷۳ ، ۳۷۵ ، ۳۷۷ ، ۳۹۱
کشاورزی، ۴۵، ۷۰، ۷۵، ۱۷۸، ۲۷۰	۳۹۲
۳۵۷	کاشانی، شیخ مهدی، ۱۲۱
کلاک، دکتر سارا، ۴-۱۶۰، ۱۹۱، ۳۶۷	کاشانی، میرزا تقی خان، ۳۳۴
۴۰۲، ۳۷۵، ۳۶۸	کاشی، روح الله، ۲۵۶
کلکته، ۵۶، ۱۲۲	کاظم زاده، فیروز، ۱۲، ۲۳
کلوزل، ۷۸	کاظمی، باقر ۶-۲۰۵، ۳۷۹
کلیسای اسقفی انگلستان، ۹۵	کاظمی، فرهاد ۱۱
کلیسای انگلیکن، ۷۷، ۹۴	کامران میرزا، ۹۷، ۱۸۱، ۳۲۸، ۳۵۴
کلیسای پرستی ترین، ۷۶، ۸۹، ۱۰۴	۳۷۲، ۳۵۸
کلیسای پروتستان، ۳۸، ۱۴۰	کانادا، ۱۲، ۲۱۹، ۳۰۲
کلیسای پروتستان آمریکا، ۱۴۰	کانال سوئز، ۹۶
کلیسای کاتولیک یونانی روسیه، ۹۶	کانت، امانوئل، ۳۵، ۵۳
کلیسای لوتران آلمان، ۹۵	کیس، لیلیان، ۳-۱۶۱، ۱۹۱، ۲۶۷
کمبریج (دانشگاه)، ۱۳۹	۲۶۹، ۹-۳۶۸، ۴۰۱
کمیسیون مرکزی زنان، ۱۷۷	کتیرائی، عبدالله، ۴۱۵
کنت دو مونت فورت، ۸۷، ۳۵۶	کدخدا، میرزا محمد علی، ۱۳۸
کندی، رابرت جان، ۸۷	کریلا، ۱۸۲، ۱۸۷، ۳۸۶
کنی، ملا علی، ۱۷۷، ۱۸۱	کرج، ۱۴۹
کُئی، جنویو ۳۶۹	کردها، ۲۳۶
کیمبرلی، لرد، ۳۵۴	کرزن، جورج، ۳۵۸
گارلند، جیمز، ۹۵	کرمان، کودکستان همتی ~ ۶-۲۹۵؛ ۹۳
گتسینگر، لوا مور، ۱۴۲، ۱۴۳	۱۰۵، ۱۰۶، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۶۹
گران، اساهل، ۷۶	۱۷۰، ۱۷۱، ۳۲۵، ۴۲۱
گرگان، ۱۶۶، ۲۷۹، ۲۸۴	کرمانشاه، ۹۹، ۱۸۴
گروسی، امیر نظام حسنعلی خان، ۱۴۶	کرمانی، میرزا آقاخان، ۴۱، مختصر شرح
۲۸۲	حال ۳۲۵
گلپهار (نشریه)، ۳۸۸	کرمانی، میرزا رضا، ۱۳۷
گلپایگان، ۱۰۰	کرمیو، آدلف، ۹۸
گلخانه (مشور)، ۴۶	کرویتکین، الکسی نیکولاویچ، ۱۳۶

- گلستان سعدی، ۲۵۶
 گوینو، آرتور، ۳۴۳
 گودال، هلن، ۳۶۴
 گیزوت، فرانسوا، ۷۸
 گیل، مرضیه، ۳۶۰
 گیلبار، گد، ۱۱
 گیورگیان (کالچ)، ۱۰۳
 لاپیدوس، ایرا، ۳۶۱
 لازاریست (فرقه مسیحی)، ۹-۷۷، ۱-۹۰،
 ۳۴۳، ۹۷
 لاک، ۶۲
 لمبرت، ۲۰۲
 لمیعی، علی محمد، ۲۵۵، ۲۵۶
 لندن، ۳۱، ۹۵، ۱۲۲، ۲۰۲، ۳۲۵،
 ۳۴۴، ۳۴۲
 لیلوا، ۱۰۳
- م
- مارتین، داگلاس، ۲۲۴
 مارتین، کارولین، ۱۱
 مارگان، ۲۵۸، ۳۰۵
 مازندران، مدارس بهائی ~ و گیلان ۸۵-
 ۲۷۲، ۶۶، ۶۷، ۱۱۱، ۱۳۵، ۱۶۷،
 ۱۸۱، ۱۹۳، ۳۳۳، ۳۷۲، ۴۰۴،
 ۴۰۵
 مازندرانی، اسدالله، نک: فاضل
 مازندرانی
 مازندرانی، ملا کاظم مجتهد، ۳۳۳
 مانکچی لیمچی هاتاریا، ۶-۱۰۵، ۳۴۷
 مانی، سرلشکر آرتور، ۳۸۴
 ماهروزک، نخستین کوشش‌ها برای
- تاسیس مدرسه ۱۱۱، مدرسه بهائی ~
 ۲۸۰؛ ۴۰۷، ۴۱۲
 مبین، حاج موسی، ۴۱۵
 متحده، میرزا اسحق، ۳۰۵
 مجدالاسلام کرمانی، احمد، ۳۵۱
 مجدالملک، محمدخان، ۴۳، ۹-۳۲۸
 مجذوب، اسفندیار هرمزدیار، ۳۸۸
 محاسب الملک، ۳۰۷
 محب السلطان، میرزا علی اکبر خان روحانی
 میلانی، ۱۳۳، ۳۵۶
 محمدعلی شاه، ۱۸۵، ۱۹۷، ۳۵۶
 محمود دوم، ۴۶
 محمودی، ثریا (نیلی)، ۲۵۸، ۳۹۱
 محمودی، عباس، ۲۵۶، ۲۵۸
 محمودی، هدی، ۱۱
 محمودی، هوشنگ، ۳۲۲
 مختاریان، امان‌الله، ۲۵۶
- مدارس بهائی، آران کاشان، ۵-۲۵۴،
 ابتدائی تبریز ۲۵۴، اردستان ۲۵۵،
 اسکو (دخترانه) ۲۵۳، ایول ۲۷۸،
 بهنمیر ۲۷۵، تأیید دخترانه ساری ۲۸۴،
 تأیید پسرانه ساری ۲۸۳، تأیید همدان
 ۲۸۵، تربیت آباده (پسرانه) ۲۷۰،
 تربیت آباده (دخترانه) ۲۷۱، تربیت
 تهران (پسرانه) ۲۶۷، تربیت تهران
 (دخترانه) ۲۶۹، تربیت سنگسر
 (دخترانه) ۲۶۵، تربیت یزد (دخترانه)
 ۲۸۹، توفیق یزد ۲۹۰، توکل قزوین
 (پسرانه) ۲۶۲، توکل (دخترانه) ۲۶۳،
 تهذیب یزد ۲۹۲، چاله زمین و ساروکلا
 ۲۷۷، حسینیه سنگسر ۲۶۴، حقیقت

- ۲۸۳، خوشه ۲۷۹، دخترانه (آران)
 ۲۵۵، دخترانه بابل ۲۷۴، دوشیزگان
 وطن ۲۶۹، رستمی ۲۹۳، سالاریه
 ۲۸۲، سعادت عمومی ۲۷۴، سعادت
 ملی (پسرانه) ۲۵۹، سعادت ملی
 (دخترانه) ۲۶۰، سنگر کهومت ۲۷۲،
 سیسان ۲۵۴، شه میرزاد ۲۸۵، عرب
 خیل ۲۷۳، فاران (فردوس خراسان)
 ۲۶۱، کفشگرکلا ۲۷۹، ماهفروزک
 ۲۸۰، منتق ۲۵۳، مدرسه شیراز ۲۷۲،
 معرفت (آران) ۲۵۴، مکتب خانه
 معلمه خانم ۲۶۸، ملی بهائیان روشن
 کوه ۲۸۱، موهبت همدان ۲۸۸،
 مهدی آباد ۲۹۴، نوینباد منصوری
 ۲۷۲، نور یا تاگر ۲۸۵، وحدت بشر
 (پسرانه) ۲۵۵، وحدت بشر (دخترانه)
 ۲۵۸، همت ارطه ۲۷۶، هوشنگی
 ۲۹۲.
 مدبر، حبیب الله خان، ۱۸۷
 مدحت، عشرت، ۱۹۱، ۲۶۹، ۳۷۵
 مدرّس، حاج میرزا احمد، ۲۶۷
 مدرّس، فتح الله، ۲۵۹، ۲۹۲-۳
 مدرسه تأیید، ۱۲۷، ۱۴۹، ۱۶۶،
 ۹-۱۸۶، ۱۹۳، ۲۸۵-۹، ۳۶۶، ۴۱۴،
 ۴۱۷، ۴۲۳، هم چنین نک: همدان
 مدرسه تربیت، ۱۴۸، محبوبیت مدرسه ~
 ۱۵۹، امتیاز علمی ۵-۱۶۰، تضاد
 فرهنگی با معلّمان امریکایی ۳-۱۹۱،
 رضا شاه و ~ ۵-۲۰۳ تعطیلات بهائی و
 ~ ۱۰-۲۰۷، دلایل بسته شدن ~ ۱۹۹
 تا ۲۲۸؛ ۲۶۸، ۳۰۰، ۳۱۶، ۳۱۸
- ۴۷۴، ۴۲۲، ۴۱۷-۸، ۴۰۳، ۳۶۴
 مدرسه توکل (قزوین)، ۱۸-۳۰۸
 مدرسه رشیدیّه نک: رشیدیّه
 مدرسه ژاندارک، ۹۱
 مدرسه سنت جوزف، ۹۱
 مدرسه وحدت بشر، ۱۴۹، تشویق
 عبدالبهاء ۲-۱۵۱، ۱۷۵، مخالفت با ~
 ۱۸۴، ۱۹۰، ۲۳۴، ۲۵۵، ۲۵۸،
 مقدمات تأسیس ~ ۸-۳۰۳
 مراغه‌ای، حاج زین العابدین، ۴۱، ۲۶۰،
 ۳۴۲، ۳۳۳
 مراکش، ۹۸
 مرسین، ۲۲۷
 مریم آباد، ۱۴۹
 مستشارالدوله، میرزا یوسف خان، ۴۱
 مشتعل، ۲۵۶، ۲۵۷
 مشکیان، بلقیس، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳،
 ۲۹۷، ۲۹۵
 مشکین نفس، فرخ انگیز، ۲۸۸، ۲۹۸،
 ۲۹۹
 مشیرالدوله، حاج میرزا حسین خان قزوینی،
 ۴۳، ۹۹، آشنایی با مانکجی ۱۰۵؛
 ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۵؛ دشمنی با بهائیان
 در سفارت استانبول ۱۳۷، مختصر شرح
 حال ۳۲۸، تأسیس دارالفنون تبریز
 ۸۵؛ ۳۲۶، ۲-۳۴۱، ۳۸۱
 مصباح، عزیز الله، ۱۳۱، ۱۸۴، ۲۶۷،
 ۳۷۴، ۳۹۹
 مصر، ۴۵، ۸-۴۷، ۵۱، ۵۸، ۶۴، ۶۹،
 ۸۳، ۱۱۹، ۲۱۳، ۳۰۰، ۳۳۰، ۳۳۱،
 ۳۳۳، ۳۵۵، ۳۵۱، ۳۶۴، ۳۸۱

منشادی، تقی، ۳۶۴	۳۸۴
منصوری، داود، ۲۸۷	مطلق، میرزا عبدالله، ۳۰۷
منیف پاشا، ۳۳۱	مظفرالدین شاه، ~ و تاسیس مدارس جدید
مؤیدالسلطنه، محمد حسین میرزا، ۱۳۳	۱۲۵-۲-۱۳۰، ~ و تاسیس مدارس
مهدی آباد، ۱۴۹	بهائی ۱۱۷، ۱۲۷؛ ۸، ۱۵، ۱۶، ۲۹،
مهدیه، (جنبش)، ۳۵	۸۴، ۹۹، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۲۴،
مهرابخانی، روح الله، ۲۷۵، ۳۴۷، ۳۹۲	۱۴۱-۶، ۱۸۲، ۱۹۷، ۲۳۹-۴۰،
مه‌رپرور، ۱۷۶	۲۴۶، ۲۵۳، ۳۰۰، ۳۵۳-۶
مؤتمن السلطنه، محمد رضا، ۳۵۵	معیرالممالک، دوستعلی خان، ۱۳۳،
مؤتمن الملک، حسین (پیرنیا)، ۳۸۱	۳۵۶
مؤدت، نصرالله، ۲۶۷	مغول، ۷۳، ۱۰۴
مودی، دکتر سوزان، ۱۹۱، ۴۰۰	مفتح الملک، میرزا محمود خان، ۱۲۰،
موریس (جزیره)، ۹۶	۱۲۱
موزون، سلطان عبدالحمید میرزا، ۸-۳۰۷	مفتون دنبلی، عبدالرزاق، ۳۶، ۳۲۴
موزون، شمس الملوک، ۲۸۸، ۴۱۷	مقبل، حاجی یدالله، ۴۱۵
موزون، صدرالملوک (اشراق خاوری)،	مک اوئین، دنیس، ۱۴۵
۴۱۷، ۲۸۸	مکزیک، ۹۶
موسوی تولمی، ۳۵۷	ملاصدرا، ۶۲
مؤمن، مؤژان، ۳۳۶	ملایر، ۱۳۵، ۴۱۶
مؤید، یعقوب، ۴۱۵	ملک قاسم میرزا، ۳۳۹
مؤیدالدوله، ۱۳۳	ملک المتکلمین، بهشتی اصفهانی، حاج
میانچی، سید عبدالله، ۳۱۳	میرزا نصرالله، ۵۳، ۳۳۲، ۳۶۴
میتروا (تشریفات دینی یهود)، ۱۰۷	ملکم خان، ناظم الدوله، ۲۷، ۲۸، ۴۱،
میشاقیه، بیمارستان، ۲۹۹، ۳۲۲	نظریات اصلاحی ۴-۵۲، ایجاد
میشاقیه، کودکستان، ۳-۱۷۲، ۲۹۵	فراموشخانه ۸۴، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۳۳،
میجی، امپراطور، ۴۴	۳۲۵-۷، ۳۳۱
میرزا ریحان، ۱۵۲، ۳۰۵	ممتازی، نورالدین، ۲۸۶، ۴۱۶
میرزا قدرت الله خان، ۲۶۲	مناشری، دیوید، ۲۰
میسونرهای پروتستان، ۷۷، ۱۶۹	منجم، دکتر محمد خان، ۱۹۱، ۲۶۷،
میسونرهای مسیحی، ۲۸، ۸۰، ۱۰۰،	۲۶۹
۳۴۸، ۳۳۸، ۲۳۹، ۱۰۸	منچستر، ۱۷۱

- میسوئوری آلمانی، ۹۵
 میسوئوری برای یهودیان کلدیه و ایران، ۹۵
 میسوئوری دوستان سوئد، ۹۵
 میسوئوری کلیسا برای یهودیان، ۹۵، ۱۰۸
- ن
- ناپلئون بناپارت، ۴۷
 نازی (رژیم)، ۲۱۶
 ناصرالدین شاه، ۷۸، ۸۰، ۸۴، ۱۰۶،
 ۱۳۴، ۱۵۱، ۳۲۸
 ناصرالسلطنه (طباطبائی)، ۲۹۹
 ناصرالسلطنه، محمد ولی خان، ۱۳۷
 ناصری، شیخ موسی، ۸۶، ۲۰۰، ۳۵۰
 ناطق، محمد، ۳۷۳
 ناطق، هما، ۲۰، ۲۱، ۳۲۰
 ناطقی، ۲۵۶
 ناظم الحکما، میرزا سید حسین خان،
 ۱۲۱
 ناظم الاسلام کرمانی، محمد، ۳۳۳، ۳۵۰
 نبیل زرنندی، ۳۷۳
 نبیلی، علی محمد، ۲۵۶، ۲۵۸
 نجف آباد، اولین مدرسه بهائی در ~ ۳۹۳،
 ابوالقاسم فیضی و مدارس بهائی ~
 ۱۶۸، ۲۳۵-۶، برتری سطح تحصیلات
 مدارس ~ ۱۶۸، مدارس بهائی ~
 ۶۲-۲۵۹، کودکستان بهائی ~ ۱۹۶،
 حمله به مدارس بهائی ~ ۱۸۶؛ ۱۳۵،
 ۱۴۹، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۸۶،
 ۲۳۶، ۲۹۶، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۷،
 ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴
 ندیم باشی، آقا میرزا محمد، ۱۱۶
- نسطوری، ۷۶، ۱۰۵
 نظنز، ۱۹۰، ۳۶۹، ۳۷۵
 نظام الاطباء، میرزا علی اکبر خان، ۱۲۱
 نظام العلماء، علی خان، ۸۳، ۱۲۱
 نظام الملک، ابوعلی الحسن طوسی،
 ۳۳۷
 نظام الممالک، فضل الله بن محمد حسن
 تاکری، ۲۸۵، ۴۱۵
 نعمتی، ماشاء الله، ۲۵۶
 نعیم سدهی، ۱۱۰، ۲۹۹، ۴۱۷
 نعیمی، فرج الله، ۲۷۸
 نعیمی، ملیحه، ۳۲۲
 نهاوند، ۱۰۰
 نهاوندی، هوشنگ، ۳۲۲
 نواب، عباسقلی خان، ۲۱۹، ۴۲۴
 نوربخش (دبیرستان)، ۹۰
 نوری، میرزا آقا خان، ۵۲
 نوری فراشباشی، حاج میرزا عبدالله خان،
 ۱۴۶، ۳۶۴
 نوری، شیخ فضل الله، ۱۲۲، ۳۵۲
 نوری، میرزا آقاخان، ۸۴، ۳۳۳
 نوری، میرزا مصطفی خان، ۲۷۴
 نوری، میرزا نعیم، ۳۳۳
 نوش آبادی، میرزا حسن، ۴۰۶، ۴۱۴
 نوش آبادی، میرزا محمد علی، ۳۰۵
 نیریزی، ۱۲۷
 نیک اندیش، بهمن، ۸۳، ۱۰۴، ۳۸۲
 نیکولا، لوئی آلفونس دانیل، ۱۳۷
- و ه
- واتسون، سرلشکر سرهری، ۳۸۴

- واثق، رزیتا، ۳۲۳، ۳۵۳، ۳۶۴، ۳۶۶،
 ۳۸۹-۴۲۳، ۳۶۹-۷۸
 واشنگتن، ۱۵۸، ۳۵۷
 وثوق الدوله، حسن (وثوق)، ۳۸۱
 وطن دیلی (روزنامه)، ۱۱۶، ۳۴۹
 ولوئی، حاج شیخ علی، ۱۶۷
 وهمن، فریدون، ۱۳، ۲۲۱، ۳۷۳،
 ۴۲۴، ۴۲۱، ۳۸۳
 وولف، جوزف، ۱۰۸، ۹۵
 ویکتوریا، ملکه، ۱۳۹
 ویلز، سی. جی.، ۷۳، ۹۳
 ویلمت ایلینوی، ۱۲، ۱۷، ۳۶۰
 هابز، ۶۲
 هاردینگ، آرتور هنری، ۳۷۲
 هاگسلی، توماس هنری، ۳۵
 هاوکس، اونرا مریت، ۱۷۱، ۱۷۲، ۴۱۹
 هخامنشی، ۶۹
 هدایت، حاج مخبرالسلطنه، ۳۸۱
 هدایتی، مهربان، ۲۳۲، ۲۹۱، ۳۸۹
 هرات، ۳۴، ۷۷، ۷۹، ۳۳۹
 هنری بروک، ویلیام، ۲۰۲
 همدان، سطح تحصیل عالی و شهرت
 مدارس بهائی ~ ۶-۱۶۵، کودکستان
 آمادگی ~ ۱۷۳، فعالیت‌های فوق
 برنامه ۸-۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۳، یهودیان ~
 و مدارس بهائی ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۲۹،
 مدارس بهائی ~ ۹-۲۸۵؛ ۳۱، ۴۱،
 ۸۹، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۸،
 ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۶،
 ۱۵۷، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۹۶، ۳۰۷،
 ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۵
- ۴۱۷، ۴۱۶، ۳۷۷
 هند، ۳۴، ۳۸، ۴۵، ۶۴، ۷۰، ۷۳، ۶-
 ۱۰۵، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۷۵، ۳۳۰،
 ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۵۷
 هند شرقی (کمپانی)، ۴۵
- ی
- یارشاطر، میرزا هاشم خان، ۲۵۶
 یزد، بستن مدارس بهائی در ~ ۴-۲۳۱،
 مدارس بهائی ~ ۹۴-۲۸۹، بهائی کشی
 در ~ ۱۸۲؛ ۴۱، ۹۳، ۱۰۵، ۱۰۶،
 ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۳،
 ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۶۶،
 ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵،
 ۱۷۸، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۲۶، ۳۰-
 ۲۲۹، ۲۹۷، ۳۴۷، ۳۵۵، ۳۵۷،
 ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۷-۸،
 ۴۱۷-۱۹، ۴۲۲
 یزدانی، هژیر، ۲۸۴، ۳۲۲
 یشیوا، ۱۰۸
 یهودی، یهودیان، مدارس ~ ۹-۱۰۷،
 ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۳۳، ۱۴۸،
 ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۷۵، ۱۹۳-۴، ۲۱۴،
 ۲۲۰، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۶، ۲۷۴،
 ۲۸۸، ۳۰۶، ۳۲۲، ۳۴۸، ۳۶۶،
 ۳۸۵، ۳۹۲، ۴۱۷
 یونانی، ۶۲، ۷۰
 یوهانس، ۹۳

نام بانیان، خادمان و آموزگاران مدارس و کودکانستان های بهائی
 که بر اساس اطلاعات پیوست های ۱، ۲ و ۴
 تنظیم گردیده است

آ	آ
ادیب مجرّد (موسی)	آخوند علی، علی صبح خیر
ادیب، میرزا حسن	آرانی، ملا علی اکبر
اریاب هرمز	آزاد، منیره
اریاب، محمد اسماعیل	آزادمنش، غلامرضا
استیوارت، الیزابت	آصف الحکما
اسدیان، آقا حبیب الله	آقا میرزا جمال الدین
اسدیان، آقا حشمت الله	آگاه (ضیاء الحکماء)، دکتر حسین
اشراق خاوری، عبدالحمید	آگاه، دکتر حسین خان
اشراقی، محمد حسین	آگاه، دکتر مسیح
اشراقی، مهرانگیز	آواره، تاج مه
اشراقیه خانم (دختر ثابت مراغه ای)	ابزاری، حاجی شیخ زین العابدین
اشرف هروی، آقا سید	ابزاری، نیره
اشرف، قدسیه	ابصری، سهراب
اشرف، میرزا حسین	ابصری، شهاب
افصحی	ابن ابهر، محمد تقی
اکرمی، حسین علی	اتحادیه، طاهره خانم
اکرمی، طاهره	اتحادیه، عبدالله
اکرمی، عباس	اجتهد، آقا سید ابراهیم
امزگردیان، عبدالحمید	اجتهد، آقا سید محمد تقی
امیرحسام	اجتهد، آقا سید مهدی
انور، قمر خانم	احتیاطی، ماهی خانم
انوری، خلیل	اخترخاوری، شهریار
اورنگیان، ابراهیم	اخوان الصفا، میرزا مهدی
اورنگیان، حسن	ادیب آهاری، موسی
ایادی، منیره خانم (صبیح)	

ایران پور، میرزا غلامحسین
ایزدیناه، احسان الله
ایزدیناه، آقا حاجی
ایقانی، آقا میرزا قاسم
ایقانی، عطائیه

ب ب ت ث

بازیار، میرزا عبدالحسین
باقراف، میر امین الله
باوند امیر مؤید، اسماعیل خان
بتول خانم
بخشایش، دکتر عطاء الله
برجیس، حکیم یعقوب
بشیرالسلطان، میرزا آقاخان
بصری، میرزا فروغ الله
بصری
بغدادی، اسماعیل
بغدادی، سعید افندی
بهار، ملیح
بهائی، میرزا محمدعلی خان
بهرامی، فتح الله
بهروزی، علی
بهروزی، آقا شیخ علی جان
بهروزی، محمد
بهمنی، عبدالحسین
بهی زاد، دکتر جلال
بیضائی، میرزا نعمت الله
پارسا، بدیع الله
پارسا، منیره
پرنیان، حبیب الله
پیرزاده، میرزا فرج الله خان
پیروان، محمدعلی

پیروز، عبدالله
پیشمازی،
تاکستانی، محمود
تسلیمی، میرزا عبدالله
تسلیمی، میرزا محمد
تسلیمی، ورقائیه
تقوائی، آقا گل آقا
تهرانی، آقا روح الله (معروف به خادم)،
تیرگری، محمد رضا
ثابتی، دکتر عزیز الله
ثابتیان، آقا فیض الله
ثابتیان، فضل الله

ج چ ح خ

جاسبی، میرزا آواز محمد
جانمی، عنایت الله
جانمی، فرج الله
جاوید، دکتر عبدالله
جاوید، مسعود
جاویدان، دکتر عطاء الله
جاویدان، ابراهیم
جاویدان، عطاء الله
جذبانی، آواز محمد
جلالی، حسین
جهانبخش
جهرمی، میرزا نصر الله خان
چرخ، سکینه
حاج مرد علی
حاجی باقر، علی
حق پزوه، خسرو
حقیقی، رضاقلی
حقیقی، عطیه

دبیرمؤید، میرزا محسن	حقیقی، مستوره
دراگاه، اقدس	حقیقی، مستوره خانم
درخشان، بدیع الله	حکیم، ابراهیم
درخشان، صدرالدین	حکیم الهی، میرزا موسی
درخشان، غلام عباس	حکیمان، دکتر صادق
درخشان، غلامعلی	حمیدی (وجدانی)، جمیله
درخشان، قمرآغا	حیاتی، آقا سید حسن
درخشان، محمدباقر	خادم (صبحی)، قدسیه خانم
درخشانی، حبیب الله	خادم، ذکرالله
درخشانیان، رحمت الله	خادم، روح الله
درخشانیان، علی محمد	خادم، ملوک خانم
درخشانیان، مسیح	خازن
دستانی، محمد	خاضع، سلطان جلال
ذبیح کاشانی، جلال	خاطبی، شکرالله
ذبیح، اشراقیه خانم	خالقی، غلامحسین
ذبیح، ملیحه	خان نوری، میرزا مصطفی
ذبیحی، فخری ایران	خانم بزرگ
رازی، احمد	خانم درّی
رازی، مهدی	خانم ملا بزرگ
راستی، استاد مهربان	خشنودیان، روحانیه
راستی، محترم	خلیلی، اسماعیل
راستی، مروارید	خواجه ربیع
راستی، مهربان	خوزینی
رأفت، ایوب	
رأفت، شهلا خانم	
رحمانی، استاد حاجیه خانم	
رحمانی، شاه خلیل الله	
رحمانیان، آقا علی محمد	
رحمانیان، رخشنده	
رحمانیان، روحانیه	
	د ذ ر ز
	دامیشکی سیسانی، رحیم
	دانا، سید مهدی
	دانش اردکانی، دکتر مرتضی
	دانش، محمد

سمیعان، نورسته	رحمانیان، محمد رضا
سہائی، محمد	رستگار طالقانی، نصر اللہ
سہراب، عنایت اللہ	رضازادہ، میرزا علی
سہیلیان، علی	رضوی، سعید
سید بیگم (معروف بہ معلمہ خانم)	رضوی، علم الہدی
سیسانی، عزیز صدقی	رقیہ خانم
سیف الذاکرین، حاجی	روحانی سیسانی، فیض اللہ
شاداب، بہجت	روحانی، اسد اللہ
شارپ، آدلید	روحانی، امین اللہ
شاگری، فرج اللہ	روحانی، رحمان
شاہرضائی، علی خان	روشن، امانت اللہ
شاہزادہ، خدایرست خانم	روشنی اسکوئی، گوہر
شایق (ناطق) اردستانی، محمد علی	روشنی، طاہرہ
شریعتمدار، شیخ عبدالکریم	رئوف، محمد تقی
شکیباپور، عنایت اللہ	زارعی، ربابہ
شوقی، سید عباس	
شہمیرزادی، سید محمد رضا	س ش
شہیدزادہ، بی بی رضوان	ساعی، طوبا
شہیدزادہ، عبدالحسین	سالارالدولہ
شہیدی، احمد	سبحانی، اللہ قلی
شہیدی، اسد اللہ خان حاجی کلبعلی شہید	سبحانی، معلمہ خانم
شیروانی، ابراہیم	سبحانی، ورقائیہ
شیمیائی، آقا سید مہدی	ستونزادہ، حاجی علی
	سراج، حبیب اللہ
ص ض ط	سراج، فرح انگیز
صابران، شوکت	سعید افندی
صادقزادہ میلانی، احمد	سلمان پور، روح انگیز
صادقی، جلال	سلیمی، سلیمان
صادقیان (یا صادقی)، ثابتہ خانم	سمندری، طرازہ
صادقیان (یا صادقی)، سنیہ خانم	سمندری، میرزا عبدالحسین
صاحب خانم	سمندری، میرزا عطاء اللہ
صحیحی، کمالیہ	سمندری، میرزا محمد

علوی، آقا سید عباس
 علویان، قدسیه خانم
 علویه خانم (معروف به امة البهاء)
 علی زاده، حیدر
 علی زاده، ملوک
 عمادی مجتهد، سید میرزا علی
 عمائی، اسحاق
 عمائی، صغرا
 غزالی، حسین علی
 غزالی، شاه بیگم
 غضنفری، میرزا هدایت الله
 غیبی، محمد

ف ق

فارسیان، لطف الله
 فاضل قصردشتی، آقامحمد هاشم (شیخ
 آقا)
 فاطمی، میرزا اسدالله
 فتاحی، بتول
 فتح اعظم، روح انگیز
 فخر خراسانی، زکیه
 فردوسی، آقا سید ابوالقاسم
 فردوسیان، نصرالله
 فرزانه، میرزا احمدخان
 فروتن (جانمی)، نیره
 فروتن، عطاءالله
 فروتن، عطایه خانم
 فروتن، علی اکبر
 فروتن، علی اصغر

صحیحی، نسرین
 صدیق عمائی، یوسف
 صفا، عنایت الله
 صفائی، بهیه
 صمیمی، حمید
 صمیمی، عزیزالله
 صمیمی، غلامحسین
 صمیمی قمصری، حبیب الله
 ضرغام، روح انگیز
 ضیاء الحکمت
 ضیائی خانم
 طاووس، امة الله
 طائف الحرمین، حاجیه بی بی صغرا
 (حاجیه خانم)
 طیبی، عزت

ع غ

عباسی
 عبدالملکی، هژیر
 عبدی، نعمت الله
 عدالتی، سید ابراهیم
 عرفانی، عزیزالله
 عسکری بشرویه ای، آقا میرزا حسین
 عسکری، زینت
 عطاری، میرزا محمود
 عطاریان، عطاءالله
 علاقبند (وحدت)، میرزا یوسف
 علائی پرتوی، عباس
 علائی، شعاع الله
 علائی، عبدالعلی خان

گرامی، حبیب اللہ
 گروسی، میرزا ابوالقاسم
 گلستانی، آقا میرزا حسین
 گلستانی، عطاریہ
 گلشنی، اسد اللہ
 گلشنی، حسن علی
 گلشنی، خانم
 گلشنی، فتح اللہ
 گلشنی، فرح اللہ
 لامع قزوینی، بدیع
 لامع، دکترا امین اللہ
 لایزالی، وجیہ اللہ
 لیب، محمد
 لقائی، طیبہ
 لقائی، ماشاء اللہ
 لمبعی، علی محمد

م

ماری (خانمی ارمنی)
 متحدہ، رباب خانم
 متحدین (محبوبی)، بہجت
 مجتہد قزوینی، سید جمال
 مجد الاطباء، میرزا لطفعلی خان
 مجدزادہ، میرزا محمد خان
 محبوبی، طلعت
 محسنی، موسیٰ
 محسنیان، عطاء اللہ
 محمدی، بی بی خاور
 محمودی جاسبی، عبدالحسین
 محمودی، ثریا
 محمودی، عباس
 محمودی، عبدالحسین

فروزان، روحا
 فروغی، آقا میرزا محمود
 فروغی، محمد
 فروہر، فتح اللہ
 فروہر، ہدایت اللہ
 فرہادی، محمد جواد
 فرہادی (بہار)، ملیح
 فرہنگ پور، آقا ابراہیم
 فرہنگی، مسیح
 فرہنگی، ہوشنگ
 فرہومند، ملوک
 فرید، طاہرہ
 فریدنی، گلچہرہ خانم
 فصیح
 فلاح، محمد رضا
 فنائیان، مسیح اللہ
 فؤادی بشروئی، حسن
 قدوسی، عبد اللہ
 قربان، ذبیح
 قمرودی، مشہدی مصطفیٰ قلی
 قمصری، آقا سید مہدی
 قنبری، آقا میرزا

ک گ ل

کاشی، روح اللہ
 کاظم زادہ، علی جان
 کثیری، میرزا رحمت اللہ
 کشفی (لسان الحضور)، وحید
 کنوچالی، سید سمیع
 کیانی، طاہرہ خانم
 کیس، لیلیان
 کیوانی، ید اللہ

ممتازی، نورالدین	مختاری، نورالدین
منجذب، سلطان	مختاریان، امان الله
منجم تفرشی، دکتر محمدخان	مدحت، وفائیه
منصوری،	مدرک، دکتر علی خان
منور، امة الله	مسیو احسان الله خان
منبری، نورالله	مسیو آندره
مودت، نصرالله	مسیو شفیع خان
موزون (اشراق خاوری)، صدرالملوک	مشعل، شیخ محمد
موزون، اخترالملوک خانم	مشکور، ابوالقاسم
موزون، روح الله	مشکیان، بلقیس
موزون، سیف الله	مشکین نفس، فرح انگیز
موزون، شمس الملوک	مشهور، زرین
موزون، عبدالحمید (معروف به میرزا سلطان)	مشیرزاده، اسدالله
مهر آئین، میرزا قدرت الله خان	مصباح، عزیزالله
مهرابخانی، رحمت الله	مصلح، سلطان حبیب الله
مهرابخانی، روح الله	مصلح، نصرت
مؤدب یزدی، میرزا وجیه الله خان	مظلومی، ضیاء الدین
میانچی، سید عبدالله	مظلومی، فتح الله
میثاقی شهمیرزادی، ملک نساء	معرفه، مسعود
میثاقی، مهدی	معلم، آقا شیخ حیدر
میثاقیه، عبدالمیثاق	معلم، زهرا
میرزا ریحان	معلم، ملا عبدالعلی
میرزا زین العابدین	معینی، علی اکبر
میرزا سلیمان خان (معروف به حشمت)	مفتخرالملک، محمودخان
میرزا فتح الله خان	مقدس، آقا سید حسین
میرزا مهدی	مقدسی، احمد
	مقرّبی، عباس علی
	ملا متیطا
	ملا علی جان شهید
	ممتازی، شرف
ن و ه ی	
ناصر، حبیب الله	

والده کربلائی جواد علاقبند	ناطق اردستانی، میرزا محمد
وجدانی، میرزا یوسف خان	ناطق، عطاء الله
وجدانی، نعمت الله	ناطقی
وحدت، ورقا	ناظم الاطباء، سید محمد
وحید کشفی، یوسف	نافذی، ثریا خانم
وحید، عزت خانم	نامی، طویا خانم
وحید، لطف الله	نامی، میمنت خانم
ودود، ذبیح الله	نائینی، شیخ محسن
ورقا، علی محمد	نبیره، محمد صادق
وفائی، طلعت خانم	نبیل زاده، میرزا منیر
وفائی، یدالله	نبیلی، علی محمد
هدایتی، روح انگیز	نظام الممالک، اورنگی
هدایتی، مهربان	نعمتی، ماشاء الله
همایونی، اشراقیه	نعیمی، ذوالفقار
هوشنگ، مروارید	نعیمی، فرج الله
هوشنگی، هوشنگ	نوبهار، میرزا حسن
هوشیدر، نورالله	نوروزی، صدیقه
یارشاطر، میرزا هاشم خان	نوری، فضل الله
یزدان پناه، احسان الله	نوری، میرزا بزرگ خان
یزدانی، احمد	نوریان، حبیب
یزدانیان، روح انگیز خانم	نوش آبادی، میرزا محمد علی
یزدانیان، وفا خانم	نیرسینا
یزدی، فاضل	نیکبخت، رضوانیه
یوسف زاده، آقا قدرت الله	نیکونام، ملوک
	وارثه، سلطنت خانم

Soli Shahvar

The Forgotten Schools

The Baha'is and Modern Education in Iran, 1899–1934

Translated into Persian by: Hourivash Rahmani

Edited by: Fereydun Vahman

First English edition published in 2009 by Tauris Academic Studies

An imprint of I.B.Tauris & Co Ltd

6 Salem Road, London W2 4BU

175 Fifth Avenue, New York, NY 10010



First Persian edition published in 2013 by Baran Publishers

Box 4048

16304 Spånga, Sweden

info@baran.se

www.baran.se

ISBN: 978-91-85463-56-5

© Soli Shahvar 2013

THE FORGOTTEN SCHOOLS

The Baha'is and Modern Education
in Iran, 1899–1934

An updated, corrected and extended version,
with considerable additional material

SOLI SHAHVAR

Translated into Persian by
HOURIVASH RAHMANI



Baran Publishers
2013